

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مزید سنا

و تأثیر آن

در ادبیات پارسی

تالیف

دکتر محمد معین

دانشیار دانشکده ادبیات

۱۳۳۸

چاپخانه دانشگاه

انتشارات دانشگاه تهران

مزدینا

و تأثیر آن

در ادبیات پارسی

تألف

دکتر محمد معین

دانشیار دانشکده ادبیات

۱۳۲۶

چاپخانه دانشگاه

مآخذ کتاب (۱)

۱- مآخذ پارسی و عربی

آتشکده (شکره) ، دانشگاه ساکنان ، بهمن ۱۲۹۹ .

الانوار الباقیه من القرون الخالیة ، ابوریحان بیرونی ، باند نام زانو Sachau ، چاپ لایپزیک ، ۱۹۷۳ میلادی .

اخلاق ایران نامیان ، در سه جلدی با فقهی پارسی ایرانی ، از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایران به زیر (برای دوره) ایران ، چاپخانه مجلس ۱۳۱۲ (۷) .

ارشاد و برافشانه ، همه مؤلف کتاب ، تهران ، مطبعه پاکتچی ، ۱۳۲۵ .
اشرفنامه (مجموعه) ، شامل اشعار الهیه از جامی ، بهمن دانشی و مبداء و معاد و زیاده العقاب
تبریز سفر و جواهر الاسرار ، مؤلف : شیخ الاسلام آقا زکی ، چاپ تهران ، سال ۱۳۰۳ قمری ،
اعمال و دستاویز ، آقا زکی ، کمر دهنده ، چهارمجلس تهران ، چاپخانه مجلس ،
۱۳۰۸ - ۱۳۱۱

انجمن آرای فاضل ، (فرهنگ روسی) ، فرهنگستان ، تهرانی ، دارالکتاب
شماره ۱۲۸۸ قمری .

ایران امروز (روزنامه) ، به مدیریت آقای محمد خاوری ، تهران ، سال سوم ،
ایرانکتاب ، پست و دبیران : مطبوعات زرتشتیان ایران ، بهمن بهمن ۱۹۲۴ میلادی
ایران در زمان ساسانیان ، ابوریحان بیرونی ، ترجمه آقای باسی ، شرکت چاپ رنگین
۱۳۱۷ .

ایران و اسلام ، آن در ترجمه و تالیف ابوریحان بیرونی ، مسازا ، ترجمه آقای عبدالحمید
سپهر ، نشر آریه ایران ، سال ۱۹۱۶ میلادی .

بحر الهمدانی ، مؤلف : ابوریحان بیرونی ، تهران ، ۱۲۸۸ قمری .
برستان جامع ، (فرهنگ روسی) ، مؤلف : ابوریحان بیرونی ، تبریز ، چاپ
مطبعه آقا علی ، ۱۲۶۰ قمری .

برهان فاضل (فرهنگ پارسی) ، مؤلف : ابوریحان بیرونی ، چاپ شرکت طبع کتاب
دومیدان ، تهران ۱۳۱۷ .

بستان ، (فرهنگ روسی) ، مؤلف : ابوریحان بیرونی ، سالنامه دانشگاه مسروغی ، تهران ،
چاپخانه مسروغی ، ۱۳۱۶ .

(۱) تبریز معروف به بی تو کتاب ، (۱) ، سال اول (۱ - زرتشتیان) ، همه معروف سال
۵ بهمن ۱۳۱۶ .

- بیان الادیان . ابوالعالی محمد حسینی علوی . مصحح آقای آقبان . چاپخانه مجلس ۱۳۱۲ .
- تاج العروس . ابوالفیض سید محمد بن محمد بن محمد مشهور به رفیق الحسینی . چاپ مصر . ده مجلد . ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ قمری .
- تاریخ ادبیات ایران . آقای بدیع الزمان فروزانفر . از انتشارات مؤسسه و عطف و خطابه . تهران . شرکت سهامی چاپ . سال ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ .
- تاریخ ادبیات ایران . آقای دکتر شفق . چاپ دوم . شرکت معتمدت . چاپخانه مجلس ۱۳۱۵ .
- تاریخ الامم والملوک . (تاریخ طبری) . ابو جعفر محمد بن جریر طبری . چاپ اول . مطبعه حسینیة مصریه . ۱۲ مجلد (با ضمیمه)
- تاریخ ایران باستان . بیرنسا (مشیر السدول) . سه مجلد . بیابان . مطبعه مجلس ۱۳۱۱ - ۱۳۱۳ .
- تاریخ بخارا . ابوبکر محمد بن جعفر سرشقی . ترجمه ابومیر احمد بن محمد بن نصر قبای . تلخیص محمد بن زفر بن عمر . مصحح آقای مدرس رضوی . سرمایه آسایش و روشی ستانی . ۱۳۱۷ .
- تاریخ بلعمی ، (ترجمه تاریخ طبری) . ابوعمر محمد بن عثمان بلعمی . چاپ کانپور (هند) و نسخه خطی کهن متعلق بکتابخانه آقای علی اکبر دهخدا .
- تاریخ بیهقی . ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف بامام بیهقی . مصحح آقای امین زاده . چاپخانه کانون ۱۳۰۸ .
- تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء . ابوعبدالله حمزه بن حسن اصفهانی . چاپ مطبعه کویبانی برلین . ۱۳۴۰ قمری .
- تاریخ سیستان . (۵) مصحح آقای ملک الشعراء بهار . سرمایه آسایش و روشی علوم ۱۳۱۴ .
- تاریخ قهر . حسن بن محمد بن حسن همی . ترجمه احسن بن علی بن حسن بن عبدالمطلب قهری . مصحح آقای سیدجلال طهرانی . چاپخانه مجلس ۱۳۱۳ .
- تاریخ قزقزیده . حمدالله بن ابوبکر بن احمد مستوفی قزوینی . چاپ اول با مقدمه دوازده برون . لندن ۱۹۱۰ میلادی و ضمیمه آن با مقدمه برون و لندن ۱۹۱۳ میلادی .
- تاریخ مفصل ایران . (جلد اول : تاریخ مغول) . آقای عباس آقبان . چاپ اول . مطبعه مجلس ۱۳۱۲ .
- تبصرة العوام فی معرفة نقالات الانام . منسوب بسید مرتضی بن موسی حسینی رازی . چاپ اول طبع تهران (ضمیمه کتاب فدرس الامم) . ۱۳۰۹ قمری . چاپ دوم مصحح آقای آقبان . چاپخانه مجلس ۱۳۱۳ .

- تجلیات روح ایرانی . آقای کاظم زاده ایرانشهر . چاپ دوم . تهران . بنسگاه
بروین ۱۳۲۰ .
- تحفة المؤمنین . محمد مؤمن حسینی . باهتمام ملاعلی وسیدحسین اصفهانی . ۱۲۷۴ قمری .
تذکرة الاولیاء . شیخ فریدالدین عطار . دو مجلد . تهران . برمایه کتابخانه
مرکزی ۱۳۲۱ .
- تعلیم و تربیت (مجله) . وزارت معارف . سال پنجم شماره های ۳ ، ۴ و ۶
(یادگار زریران) بقلم آقای بهار .
- تفسیر ابوالفتوح رازی . چاپ قدیم (پنجم مجلد) که دو مجلد اول و قسمتی از مجلد سوم
بامر مظفرالدین شاه در ۱۳۲۳ قمری در مطبعة شاهنشاهی و بقیه از طرف وزارت معارف
در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۴ و ۱۵ شمسی بچاپ رسیده . و چاپ جدید آن بتصحیح آقای قدشه
از طرف شرکت علمی در ۱۰ مجلد طبع شده است .
- تفسیر الالفاظ الدخيلة فی اللغة العربية مع ذکر اصلها بجر و فیه . طویبا المنسی
العلی البستانی . چاپ دوم باهتمام یوسف توما البستانی . مصر . ۱۹۳۲ میلادی .
- تفسیر القرآن . سید عبدالله بن محمد رضاحسینی معروف بشیر . مصحح آقای تقوی
تهران . ۱۳۱۴ .
- تفسیر قمی . ابوالحسن علی ابن ابراهیم بن هاشم قمی . باهتمام حاج محمد حسین
کاشانی . ۱۳۱۳ قمری .
- التنبیه علی حدوث التصحیف . ابو عبدالله حمزة بن حسن اصفهانی . نسخه خطی
متعلق بکتابخانه مدرسة مروی .
- التنبیه و الاشراف . ابوالحسن علی بن حسین مسعودی . مصحح عبدالله اسماعیل
الصابی . قاهره ۱۳۵۷ قمری .
- توراة . جزو دورة (کتاب مقدس : عهد عتیق و عهد جدید) چاپ لندن ۱۹۰۱ میلادی .
جام جم . اوحدی مراغه . ضمیمه سال هفتم مجله ارمنان . چاپخانه فردوسی ۱۳۰۷ .
- جذبات الهیة . (منتخب غزلیات مولانای رومی) باهتمام آقای اسدالله ایزدگشپ
اصفهان . اخگر ۱۳۲۰ .
- جشن سده . بقایا گروهی از محققان . نشریه انجمن ایرانشناسی . شماره ۲۷ . تهران ۱۳۲۴ .
- جواهر الاسرار . (منتخب مفتاح الاسرار) علی حمزة بن علی ملک بن حسن طوسی
آذری (در جزو مجموعه اشعة اللمعات) ۱۳۵۳ قمری .
- جنات الخلود . محمد رضای امامی (ضمیمه حمله حیدری) تهران ۱۲۷۰ قمری .
- چهار مقاله . احمد بن عمر بن علی نظامی سمرقندی بتصحیح و تحشیه
آقای محمد قزوینی . لیدن . مطبعة بریل ۱۳۲۷ قمری .

- چهارم -

حافظ شیرین سخن . مؤلف کتاب. مجداول. بسمایه بنگاه پروین. تهران ۱۳۱۹.
حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه. ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی. بیبئی ۱۲۷۰ قمری.
حماسه سرائی در ایران . آقاسی دکتر ذبیح الله صفا. تهران. چاپخانه خود کار
ایران ۱۳۲۴.

خردها و ستا. تفسیر و تالیف آقای ابراهیم پورداود. از سلسله انتشارات مجمع زرتشتیان
ایرانی بیبئی و ایران لیک (از نفقه پشتون مارکر) ۱۳۱۰.
درالنظیم . رضای همدانی . تهران چاپخانه میرزا علی اکبر . ۱۲۷۶ قمری .
دساتیر . بخط میرزا محمد علی کشکول معینه دت پرشاد ۱۳۰۵ قمری .
دیوان ابونواس . چاپ مصر . سال ۱۲۷۷ قمری .

دیوان شمس الدین محمد حافظ شیرازی . مصحح آقای محمد پروین و آقاسی
دکتر قاسم غنی. تهران. چاپخانه مجلس ۱۳۲۰.
دیوان افضل الدین ابراهیم خاقانی شروانی. مصحح عبدالرسولی. تهران چاپخانه
سعادت . ۱۳۱۶.

دیوان ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی به تصحیح آقای مدرس و سوی . بسمایه
شرکت طبع کتاب . ۱۳۲۰ .
دیوان فخر الدین عراقی (کلیات) . چاپ نونگندور. ناپهود (۱۳۲۶ قمری .
دیوان قضاید و غزلیات فرید الدین عطار نیشابوری . مصحح آقای سعید محسن .
بسمایه کتابفروشی اقبال ۱۳۱۹ .

دیوان محمد بن عبدالملک معری نیشابوری . تصحیح آقای محمد اقبال
بسمایه کتابفروشی اسلامیة . تهران ۱۳۱۸ .

دیوان ابوالنجم احمد منی چهری دامغانی تصحیح آقای محمد اقبال و فریدبی
۱۲۹۵ قمری و چاپ پاریس . تصحیح دکتر پیرسنگی ۱۳۱۳ قمری
دیوان ابومعین حمید الدین ناصر بن خسری قبادانی . تصحیح آقای فری سزا
مقدمه بقلم آقای نقرزاده . کتابفروشی تهران . تصحیح فریدبی ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷
دیوان سیداحمد هاشمی آملی . تصحیح آقای محمد اقبال . کتابفروشی
خاور . ۱۳۰۷ .

راحة الصدور وآية السرور (تذریح در وقت) تصحیح فریدبی و فریدبی
مصحح آقای محمد اقبال لندن ۱۹۶۱ میلادی

رساله در تحقیق احوال و زندقتهائی مولانا جلال الدین محمد بواری آقاسی
بدیع الزمان فروزاتفر. تهران . چاپخانه ... ۱۳۱۵
روایات داراب شهید دیار . تصحیح ...
۱۹۲۱ میلادی .

- پنجم -

- روزشماری در ایران باستان و آثار آن در ادبیات پارسی، مؤلف کتاب حاضر، تهران، مطبعهٔ باکتچی ۱۳۲۵.
- ریاض العارفین، رضاقلی هدایت، (چاپ دوم) بسمایهٔ کتابخانهٔ مهدیه، تهران ۱۳۱۶.
- زراتشت نامه، زرتشت بن بهرام بن یزدو، باهتمام فریدریک رزنبرگ، بطرز بوزک ۱۹۰۴ میلادی.
- سخنوران دوران پهلوی، دینشاه ایرانی، جلد اول، از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی، بمبئی ۱۹۳۳ میلادی.
- سخن و سخنوران، آقای بدیع الزمان فروزانفر، در مجلد، بسمایهٔ شرکت محدود طبع کتاب، چاپخانهٔ مجلس ۱۳۰۸.
- سعدی نامه، بقلم جمعی از فضلاء، بجای شماره های ۱۱ و ۱۲، مجلهٔ تعلیم و تربیت، سال ۱۳۱۶ و نیز جداگانه باهتمام آقای یفمانی در همان سال چاپ و منتشر گردیده.
- سلطنت قباد و ظهور مزدک، کریستنسن، ترجمهٔ آقایان فلسفی و بیرشک، تهران، بسمایهٔ کتابفروشی خاور ۱۳۰۹ - ۱۳۲۰.
- سوشیانیس (موعود زرتشتی)، آقای ابراهیم پور داود، بسمایهٔ انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی، چاپخانهٔ هور بمبئی ۱۹۲۷ میلادی.
- سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، آقای دکتر بیژن، جلد اول، چاپخانهٔ روشنائی ۱۳۱۶.
- شاهنامهٔ فردوسی، باهتمام مرتضی حسینی، چاپ مطبعهٔ نادری بمبئی، ۱۳۰۸ قمری و چاپ کتابفروشی بروخیم (دورهٔ ۱۰ جلدی) از روی چاپ وژارس با مقابلهٔ با دیگر نسخ، ۱۳۱۳.
- الشاهنامه، ترجمهٔ فتح بن علی بنداری، مصحح آقای دکتر عبدالوهاب هرام، قاهره، ۱۳۵۰ قمری.
- شرح الاسباب والعلامات فی الامراض ومعالجتها، برهان الدین نفیس بن عوض بن حکیم متطبب کرمانی، کلکته ۱۸۳۶ میلادی.
- شرح قاموس، (ترجمان اللغة)، شرح محمد بن یحیی بن محمد شفیع قرزینی بسر (قاموس اللغة) ۱۳۰۳ - ۱۳۰۸ قمری.
- شرح گلشن راز، شرح محمد بن یحیی بن علی لاهیجی، تهران، مطبعهٔ میرزا عباس، ۱۳۱۰ قمری.
- شروق (مجله)، بمذویت آقای رمضان و سردبیری آقای سعید نفیسی، (مجموعهٔ های دورهٔ اول) ۱۳۰۳ - ۱۳۱۰.
- الصراح من الصحاح، ترجمهٔ پارسی صحاح، ابوالفضل محمد بن همر بن خالد معروف بجمال قرشی، چاپ نولکشور (هند) ۱۰۳۵ قمری.

غرائب القرآن و رغائب الفرقان (تفسیر نیشابوری). حسن بن محمد حسین نظام
نیشابوری (سه مجلد) تهران ۱۲۸۰ قمری

غیاث اللغات (فرهنگ پارسی و تازی). چاپ نولکشور (هند) ۱۸۹۰ میلادی .
فارسنامه . ابن البلخی . باهتمام گای لیسترانج و رینولد النیکلسون . مطبوعه
کمبریج . ۱۹۲۱ میلادی .

فتوح البلدان . احمد بن یحیی بن جابر بن ندادی بلاذری . چاپ اول . قاهره ۱۳۱۹ قمری .
فردوسی نامه . بقلم جمعی از فضلا . از انتشارات مجله مهر (شماره ۵ و ۶ سال
دوم) ۱۳۱۳ .

فرهنگ جهانگیری . جمال الدین حسین انجو (عضدالدوله) دو مجلد . چاپ لکنهو
۱۲۹۳ قمری .

فرهنگ رشیدی . ملا عبدالرشید تتوی . مصحح مولوی ابوظاهر ذوالفقار علی مرشد
آبادی . کلکته چاپ بیست مشن پرس ۱۸۷۲ میلادی . و دو نسخه خطی متعلق بکتابخانه
آقای دهخدا .

فرهنگنامه پارسی . آقای سعید نفیسی . جلد اول . چاپخانه مجلس ۱۳۱۹ .
فلسفه ایران باستان . دینشاه ایرانی . از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان بمبئی .
بمبئی ۱۳۱۱ .

قاموس کتاب مقدس . هاگس آمریکائی . بیروت ۱۹۲۸ میلادی .
قرآن با کشف الایات . باهتمام میرزا علیمحمد کاشانی بخط محمد صادق گلدا بیگانی
۱۲۹۸ قمری .

کاوه (مجله) . بمدیریت آقای حسن تقی زاده . شامل دو دوره قدیم و جدید . چاپ برلین
(دوره جدید از غره جمادی الاولی ۱۳۳۸ قمری شروع و تا سال ۱۳۴۰ قمری منتشر گردید .)
کنز الحقایق . شیخ محمود شبستری . نسخه خطی متعلق بمؤلف کتاب .

گاتها . (سزودهای زرتشت) . تألیف و ترجمه آقای پورداود . چاپ اول . از انتشارات
انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ ۱۳۰۵ خورشیدی . چاپ دوم این کتاب که طبع آن
در دو مجلد در بمبئی بیابان رسیده بود در تابستان ۱۳۲۴ دچار حریق گردید (نگارنده از نسخه
مؤلف محترم استفاده کرده است) .

گناه شماری در ایران قدیم . آقای حسن تقی زاده . بسرمايه کتابفروشی تهران
چاپخانه مجلس ۱۳۱۶ .

گلستان . سعدی شیرازی . مصحح فروغی . تهران . چاپخانه مجلس ۱۳۱۹ .
گرساسب نامه . علی بن احمد اسدی طوسی باهتمام آقای حبیب یغمائی . تهران
چاپخانه بروخیم ۱۳۱۷ .

- هفتم -

- لطيفة غيبية . محمد بن محمد دارابی . تهران ۱۳۰۴ .
لغت فرس . علی بن احمد اسدی طوسی . مصحح آقای عباس اقبال . تهران . چاپخانه
مجلس ۱۳۱۹ .
لغت نامه . آقای علی اکبر دهخدا . مجلد اول و دوم . تهران . چاپخانه مجلس
۱۳۲۵ (در کتاب حاضر بنام فرهنگ دهخدا یاد شده است)
مثنوی . جلال الدین مואوی . باهتمام نیکلسن ۳ مجلد (متن فارسی) لیدن . مطبعه بریل
۱۹۲۵-۱۹۲۹-۱۹۳۳ میلادی .
مجالس المؤمنین . قاضی نورالله بن شریف شوشتری . تهران مطبعه میر باقر ۱۲۶۸ قمری .
مجمع الفرس . (فرهنگ پارسی) سروری . نسخه خطی متعلق بکتابخانه
آقای دهخدا .
مجموع التوارینخ والقصص . (۴) مصحح آقای ملک الشعراء بهار . سرمایه کتابفروشی
خاور ۱۳۱۸ .
مجموعه فی الحکمة الالهية . شیخ شهاب الدین سهروردی . مصحح آقای هانری
کربن . جلد اول . استانبول ۱۹۴۵ میلادی .
مروج الذهب ومعادن الجوهر . ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی .
باهتمام محمد مجیب الدین عبدالحمید . قاهره ۱۳۵۷ قمری (در ۴ جزء)
مصباح الارواح . اوحدی کرمانی . نسخه خطی متعلق بکتابخانه آقای فروزانفر
استاد دانشگاه .
مصیبت نامه . شیخ فریدالدین عطار . تهران . سرمایه کتابفروشی مرکزی ۱۳۵۴ قمری .
الملل والنحل . شهرستانی . بتصحیح ویلیام کرتین . لیبزیک . ۱۹۲۳ میلادی و چاپ
مصر ۱۲۶۳ قمری .
منطق الطیر . شیخ فریدالدین عطار نیشابوری . نولکشور (هند) ۱۳۵۲ قمری .
مهر (مجله) . بمديريت آقای مجید موقر . سال هفتم شماره های ۳، ۴ و ۵ (زرتشت
بهرام پور) بقلم مؤلف .
نظام التوارینخ . قاضی ناسرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی باهتمام آقای کریمی .
تهران . کتابفروشی علمی ۱۳۱۳ .
نقائس الفنون فی عرایس العیون . محمد بن محمود آملی . باهتمام میرزا احمد .
تهران ۱۳۰۹ قمری .
نوروز نامه . منسوب بخیم . مصحح آقای مجتبی مینوی . تهران . کتابفروشی
کاوه ۱۳۱۲ .

وجه دین . ناصر بن خسرو تبادیانی . از سلسله انتشارات کاویانی . برلین .
و ندیداد . ترجمه آقای ابراهیم پور داود . نسخه خطی مؤلف محترم .
ویس و راهین . فخرالدین اسعد گرگانی . تهران . سرمایه کتابفروشی بروخیم
۱۳۱۴ .

یادنامه پور داود . بقلم جمعی از محققان . باهتمام مؤلف کتاب حاضر و سرمایه
انجمن زرتشتیان تهران ۱۳۲۵ .

یادنامه دینشاه . بقلم جمعی از دانشمندان . بهمنی ۱۹۴۳ میلادی .
یسنای . تفسیر و تألیف آقای ابراهیم پور داود . جلد اول از سلسله انتشارات انجمن
زرتشتیان ایرانی بهمنی و ایران لیگ . بهمنی ۱۳۱۲ .
یشتها . تفسیر و تألیف آقای پور داود . از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بهمنی
و ایران لیگ . جلد اول در ۱۳۰۷ و جلد دوم در ۱۳۰۸ در بهمنی چاپ رسیده .

II - مأخذ اروپائی (۱)

Asa (Dastur J. M. Jamasp) . Pahlavi Texts . vol II, Bombay,
1913 .

Bailey (H. W.) . Zoroastrian Problems in the Ninth century
Books . (Ratanbai kattrak Lectures) Oxford , 1943 .

Bartholomae (Ch.) . Altiranisches wörterbuch, Strassburg, 1904.

Benveniste (E.) : Le Mémorial de Zarêr ; Journal Asiatique,
Tome CCXX , pp . 245 - 293 .

Burey (R. G.) The Fourth Gospel and the Logos Doctrine .
Cambridge , 1940.

Christensen (Arthur) : Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse
antique . Kobenhavn , 1928 .

- L'Iran sous les Sassanides . Kobenhavn, 1936- deuxième édition
revue . Copenhague, 1944 .

- Les Kayanides . Kobenhavn, 1932.

- Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme
(Ex Actorum Orientalium volumine IV excerptum)

- Les Types du premier homme et premier roi dans l'histoire
légendaire des Iraniens . Stockholm et Leide , 1917 - 1934 .

(۱) بترتیب الفبائی (لاتینی) نام خانوادگی مؤلفان .

Corbin (Henry) : Sihâbaddîn Yahyâ As – Suhrawardî, Opera Metaphysica et Mystica . Istanbul, 1945 .

-Recherches philosophiques autour de Zarathustra (conférence donnée le 22 mai à l'institut Franco - Iranien)

Darmesteter (James) : Etudes Iraniennes . Paris . 1883 .

-Le Zend - Avesta, 3 vol . Paris, 1892-93 .

Dhalla (M. N .) : History of Zoroastrianism , New York, 1938 .

-Zoroastrian Theology, New York . 1914 .

-Our Perfecting World , New York , 1930 .

Geiger (Wilhelm) : Handbuch der Awestasprach ; Erlängen, 1879 .

Gray (I. H.) : The Foundations of the Iranian Religions (K.R. Cama Oriental Institute . No . 5) Bombay .

Harlez (C. de) : Manuel du Pehlevi des livres religieux et historiques de la Perse. Paris, 1880 .

Herzfeld (E.E.) : Archaeological History of Iran. London, 1935 .

Horn (Paul) : Grundriss der Neupersischen Etymologie. Strassburg , 1893 .

-Geschichte der Persischen Litteratur, Zweite Ausgabe. Leipzig, 1909 .

Inostranzev (M.) : Iranian Influence in Moslem Literature . (translated by Nariman) Bombay , 1918 .

Jackson (A.V.W.) : Zoroaster , The prophet of Ancient Iran, New York , 1901 .

Kapadia (S. A .) : The Teachings of Zoroaster and the philosophy of the Parsi religion . London , 1905 .

Lauffer (Berthold) : Sino – Iranica, Chinese contributions to the History of civilization in Ancient Iran . Chicago , 1919 .

Lommel (H.) : Die Religion Zarathustras nach dem Avesta dargestellt . Tübingen, 1930 .

Massé (H.) : Essai sur le poète Saadi . Paris, 1919 .

Meillet (A .) : Trois conférences sur les Gâthâ de l'Avesta . Paris, 1925 .

Minorski (V.) : Vis o Râmîn, a Parthian Romance (Reprinted from the B S O A S. 1946, XI/4.)

Modi (M. E. J.) : Aiyâdegâr - i - Zârîran , Shatrôhâ - i - Airân, and Afdiya va Sahigiya - i Sistan. Bombay, 1899 .

-Qisseh - i Zartûsthiân - i Hindûstân vâ Bayan - i Atash Behrâm - i Naosari, (K .R. Cama Oriental Institute Publications No.25) Bombay, 1933 .

Moïn (M.) : Literary Aspects of Achaemenian Inscriptions , in «Ahang» quarterly . Delhi · vol II . 1946.

-A Piece of Poetry in Old Persian. Tehran , 1944 .

-Yusht -i Frvân and Marzabân Nâmah , Tehran, 1945.

Nöldeke (Th.) : The Iranian National Epic, or The Shahnamah, translated by L. Bögdanov (K.R. Cama Oriental Institute Publications No. 7.)

Nyberg (H. S.) : Hilfsbuch des Pehlevi, 2 Bände . Uppsala , 1928 - 1931 .

Reichert (Hans) : Avesta Reader. Textes, Notes, Glossary and Index . Strassburg , 1911 .

Rieu (Charles) : Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. 3 volumes and the supplement. London, 1879 , 1881 1885 and 1895 .

Spiegel (Fr.) : Die Traditionnelle Literatur der Parsen . Wien, 1860 .

-Avesta die Heiligen Schriften der Parsen. 3 Bände; Leipzig, 1852-63

Tareporewala (I.J.S.) : The Religion of Zarathushtra . Madras , 1926.

West (E. W.) : Mainyo- i - Khard (translated) . Stuttgart and London. 1871.

-Sacred Books of the East. vol. V. (Dinkard), vol XXIV; Oxford, 1885 and vol. XLVII; Oxford, 1897 .

Westergaard (N. L.) : Zendavesta or the Religious Books of the Zoroastrians · vol 1. Kopenhagen, 1852 - 54.

Wolf (Fritz) : Glossary zu Firdosis Schahname. Berlin , 1935 .

Encyclopédie de l' Islam. 1913 - 1938 .

Encyclopaedia Britannica, eleventh edition .

La Grande Encyclopédie, 31 volumes. Paris .

Grundriss der Iranischen Philologie, herausgegeben von Wilh . Geiger und Ernst Kuhn . Strassburg , 1896 - 1904 .

Arda Virâi, by Jamaspji Asa and M. Haug, Bombay and London, 1872 .

Andreas Handatlas, sechste Auflage. Bielefeld und Leipzig, 1914.

Journal of the American Oriental Society, Boston and New Haven, 1849 sqq.

Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain . London , 1827 sqq .

- یازدهم -

نشانه‌های اختصاری

I - پارسی

الف - نشانه‌های عمومی و نامها

پ. د = پورداود	ق. م = قبل از میلاد (تاریخ)
ج = مجلد (کتاب)	ک = کریستنسن
ح = حاشیه	م = میلادی (تاریخ)
رک = رجوع کنید	م - م = مؤلف کتاب
ص = صفحه (کتاب)	ن. ل = نسخه بدل
ظ = ظاهراً، شاید	ه = هجری (تاریخ)

ب - نشانه‌های کتابها

- ا. ب = ایران باستان . پیرنیا (سه مجلد)
- انجمن = انجمن آرای ناصری .
- ایران . ساسان = ایران در زمان ساسانیان . کریستنسن . ترجمه پارسی .
- برهان = برهان قاطع .
- زند اوستا = زند اوستای دارمستتر (سه مجلد)
- شاهنامه بنج = شاهنامه چاپ بروخیم (دوره ده جلدی)
- صراح = الصراح من الصحاح .
- غیاث = غیاث اللغات .
- گاتها = گاتها . پورداود . چاپ اول
- سنا - یسنا . پورداود . جلد اول .
- یشت ۱ = یشتها . پورداود . جلد اول .
- یشت ۲ = یشتها . پورداود . جلد دوم .
- یشتها - یشتها . پورداود . مجلد اول و دوم .

- دوازدهم -

II - نشانه های اروپائی

الف - نشانه های عمومی و نامها

Cf =	رجوع شود به
Dar =	Darmesteter دارمستتر
Ibid =	ایضاً، همانکتاب
Jam =	جاماسب جی
Ji =	جیوانجی
P =	صفحه
Sqq =	پیوسته
V, vol =	جلد، مجلد
Zor =	Zoroastrianisme

ب - نشانه های کتابها

Air. Wb = Altiranisches wörterbuch von Bartholomae.

DK = Dinkart.

EB = Encyclopaedia Britannica.

Ir. Na = Iranisches Namenbuch von Justi.

J A O S = Journal of the American Oriental Society.

J R A S = Journal of the Royal Asiatic Society of Great

Britain

L. XX = Larousse du xx^e. siècle.

SBE = Sacred Books of the East.

Vend = Vendidad

Yt = Yachts

Z-A = Le Zend-Avesta, par Darmesteter.

Zor = Zoroaster, by Jackson.

Z s p = Zadsaparam

جدول تطبیق حروف لاتینی با حروف پارسی

زبان‌شناسان برای سهولت قرائت کلمات زبانها و لهجه‌های گوناگون، الفبای لاتینی را اقتباس کرده، با تغییراتی جزئی الفبائی ترتیب داده‌اند که بدان، حروف مصوت و غیر مصوت زبانها و لهجه‌های خاوری و باختری با آسانی نوشته و خوانده میشود. چون برخی از حروف مقرر الفبای مزبور در چاپخانه‌های تهران موجود نیست، از اینرو الفبای ذیل در کتاب حاضر بکار برده شده است:

حروف لاتینی	معادل پارسی آنها	مثال‌ها	حروف معادل پارسی آنها	مثال‌ها
ʔ a	ا (همزه مفتوح)	abr ابر	ʔ ح	Çerâ چرا
â	آ (الف ممدود)	âbâd آباد	x خ	taxt تخت
à	آ (در بینی تلفظ شود)	âxna آخنه (اوستائی)	d د	dûd دود
o	ا (همزه مضموم کوتاه)	to تو	dh ذ	puxdha پوخته (اوستائی) = پنجم
ô	ا (همزه مضموم کشیده)	ôyûm یک اریوم (اوستائی)	r ر	râz راز
u	او (کوتاه)	ushtra (اوستائی) اوشتره = شتر	z ز	zâr زار
û	او (کشیده)	pîrûzhkar پیروز کر (پهلوی) پیروزگر	zh ژ	bâzh باز
e	ا (همزه مکسور کوتاه)	emrûz امروز	ʔ س	sâl سال
ə	ا (نوعی از همزه مکسور کوتاه در قدیم)	ərəsh ارش (اوستائی) = راست	sh ش	shâl شام
ê	ا (همزه مکسور کشیده)	xvêsh رخش (پهلوی) = خویش	f ف	barf برف
i	ای (کوتاه)	rûzi روزی	q ق	tâq طاق
î	ای (کشیده)	shîr شیر (ابن)	k ک	kâr کار
b	ب	bâr بار	g گ	gûr کور
p	پ	por پر	l ل	lâl لال
t	ت	tâb تاب	m م	mâdar مادر
th	ث	tholth ثلث (عربی) سه یک	n ن	nâm نام
J	ج	horj برج (عربی)	v و	dâm دام
			h ه	râh راه
			y ی (بای اول و بای مشدد)	yâr یار

ا: در آخر کلمات؛ در نگارش پارسی بصورت هاء غیر ملفوظ نوشته شد مانند پوخته در جدول فوق.

- چهاردهم -

فهرست کلی کتاب

تاصفحه دهم	ازصفحه اول	ماخذ کتاب
» درازدهم	» یازدهم	نشانه های اختصاری
»	» سیزدهم	جدول تطبیق حروف لاتینی باحروف پارسی
» چهاردهم	» چهاردهم	فهرست کلی کتاب
» بانزدهم	» بانزدهم	فهرست جدولها
»	»	فهرست تصویرها
» نوزدهم	» شانزدهم	سر آغاز بقلم آقای پورداد استاد دانشگاه
» ۲۲	» ۱	دبیاچه
» ۶۰	» ۲۳	بخش اول: آئین آریائیان پیش ازظهور زرتشت
» ۱۱۴	» ۶۱	» دوم: زرتشت مؤسس مزدیسنا
» ۱۵۰	» ۱۱۵	» سوم: اوستا وزند
» ۲۶۴	» ۱۵۱	» چهارم: آئین مزدیسنا
» ۲۸۲	» ۲۶۵	» پنجم: می مغانه
» ۲۹۴	» ۲۸۳	» ششم: آیات واحادیث
» ۴۹۴	» ۲۹۵	» هفتم: مزدیسنا وشعرپارسی
» ۵۳۶	» ۴۹۵	» هشتم: تصوف ومزدیسنا
» پایان کتاب	» ۵۳۷	فهرست ها وغلطنامه

» در آغاز هر بخش فهرست بهره ها وعنوان های جزء درج گردیده است وفهرست کامل موضوعهای کتاب بترتیب الفبائی درپایان آن ثبت خوانند.

- پانزدهم -

فهرست جدولها

برابر صفحه ۶۹	جدول اول : نسب نامه زرتشت
۷۱ « «	دوم : شجره نسب خاندان پدری زرتشت
۱۲۵ « «	سوم : نسکمای اوستا
۱۴۹ « «	چهارم : تدوین اوستا بترتیب تاریخ
۱۶۲ «	پنجم : امشاسپندان و ایزدان همکار

فهرست تصاویرها

برابر صفحه ۱۲۶	۱- نمونه کهن ترین نسخه یسنا
۱۹۰ « «	۲- آتشکده معمولی
۱۹۵ « «	۳- لوازم آتشگاه
۱۹۶ « «	۴- تصویر آتشگاه برسکه اردشیر اول
۲۴۸ « «	۵- کستی، صدره
۲۵۸ « «	۶- رسم، برسمدان و برسمچین

بقلم آقای ابراهیم پورداود

استاد اوستا و فرهنگ ایران باستان

نام خداوند جان و خرد

خداوند نام و خداوند جای

خداوند کیهان و گردان سپهر

گویی بر فراز دهنه بر سگدرد

خداوند روزی ده و وره‌های

فروردین ماه و ماهید و مهر

تأثیر آئین ایران باستان نه فقط در منظومه‌هایی چون شاهنامه و گرشاسنامه و در آثار منثور و مانند قابوسنامه و سیاستنامه و جزاینها دیده میشود، بلکه در سراسر ادبیات هزار ساله فارسی چه نظم و چه نثر نیز هویداست و نبیستی هم جز این باشد، زیرا اقلیم و نژاد و زبان ما همان است که در چند هزار سال پیش بود، با این تفاوت که سرزمین کنونی ما پاره‌ایست از ایران زمین بزرگ و در استیلا بیگ‌نگان نژاد غیر آریایی باین دیار راه یافت و زبان ما مانند همه زبانهای زنده روی زمین در گردش طولانی خود تغییری یافته از فرس هخامنشی بهیست فارسی درآمده. آنچه اکنون در این مرز و بوم داریم هیچیک نوزاد نیست، به‌سریک از شتون ملی خود بپردازیم می‌بینیم راه چندین هزار ساله سپرده و از ریشه و بن بسیار آهسته سرزده است. زندگی و طرز فکر، مانند نژاد و زبان ما، دنباله زندگی و آرایش و نژاد و زبان مردمانی است که خود نیانگان ما در چند هزار سال پیش بشمارند آنچه در سیر تاریخ بر این دیار گذشت و تحولاتی که در رفت و آمد بیگ‌نگان روی داد، و تندیادهای حوادث زمان که بدین مرز و بوم و زبان درخت تنور ملیت ما را ریشه کن نکرد، فقط شاخه‌های نو از آن سرزده، اما خود تنه و ریشه همچنان با برجاست و از سرچشمه دیرین خود سیراب است. ایران با همه پیش آمده‌های ناگوار مشخصات خود را از دست نداده است. هنوز مردمان این کشور با این همه ناخت و تزلزل اقوام بیگ‌نگان، در خطه آسیا علامت خصوصی خود را دارا هستند و باطوایف سامی و مغول نژاد مشتبه نمیشوند و حتی از هم‌نژادان آریایی خود که در سرزمین‌های دیگر آسیا هستند، باز شناخته میگردند و با نام دیرین خود ایرانی خوانده میشوند. این امتیاز فقط در نام نیست، بلکه در تمام شئون ملی که بدان اشاره کردیم نمایان و آشکار است. ایران با آب و

هوای خاص خود و با وضع کوه و دره و رود و دشت و کویر خویش مردمان مخصوصی میپروراند و بساهم اقوام بیگانه را که بدین سرزمین تاختند و اعقاب آنان چندی در اینجا زیستند تغییر ماهیت یافته بشکل و طبع بومیان در آمدند. در هر خاک و محیطی این خاصیت نهفته است جز اینکه در سرزمین ایران بیشتر بروز داده شده و آزمایش یافته است. تاریخ ایران این مسئله را بخوبی ثابت کرده است. بسا بیگانگانی که بدین کشور رسیدند و پس از دوسه پست، در زمرهٔ خاندان های ایرانی بشمار آمدند. حتی در مهم ترین و بزرگترین امر معنوی قومی که دین است، همین تحول در ایران روی داد. دینی که از فاتحین عرب بایرانیان رسید، در اینجا رنگ و روی ایرانی گرفته، تشیع خوانده شد و از مذهب اهل سنت امتیاز یافت. همچنین فارسی که نویسندگان ایرانی پس از استیلای عرب آثار گرانمای خود را بدین زبان بیادگار گذاشتند، با هجوم هزارها لغت تازی، اساس ایرانی خود را از دست نداد. بنا بر این اگر بگوئیم ادبیات فارسی بیرون از تأثیر مزدیسنا یعنی دین دیرین ایران نیست بخطا نرفته ایم. اگر این تأثیر و یا نفوذ بچشم همه کس نیاید برای این است که از ادبیات ایران پیش از اسلام آگاه نیستیم و آن را ندیده ایم چنانکه نمیدانیم اینهمه آداب و رسوم و عادات زندگی ما از کجا سرچشمه گرفته است. اگر آداب و رسوم و طرز زندگی و لهجات گوناگون ایران را جستجو کنیم و داستانها و افسانه های که در درگوشه و کنار از مردمان کوه و دره و دشت و دیه و شهر شنیده میشود گرد آوریم و در کتابی مدون سازیم، خواهیم دید که این گونه عادات و رسوم بیش از آنست که گاهی در اینجا و آنجا از این و آن دیده و شنیده ایم و اگر هم از ایران باستان اطلاعی داشته باشیم خواهیم دانست که بیشتر آنها از ایران باستان بیادگار مانده است. خود نگارنده بسیاری از این عادات و داستانها را در سراسر ایران و سرزمین هائی که ایرانی نشین بوده و هست مانند ترکستان روسیه و افغانستان سراغ دارم که بخوبی یادآور ایران باستان است و گاهی هم مفهوم يك جملهٔ اوستایی را روشن میکند و معنی خبری را که یکی از نویسندگان قدیم یونان و رم دربارهٔ ایران یاد کرده و گنگ مینماید، معلوم میسازد. همچنین است تأثیر مزدیسنا در ادبیات فارسی؛ تا در این زمینه تحقیقی

- هیجدهم -

نکنیم و نتیجه را در کتابی مدون نسازیم نمیتوانیم دریابیم که تاچه اندازه گویندگان مسلمان ایرانی، افکار و اصطلاحات گویندگان زرتشتی پیش از اسلام را به میراث برده اند. همه سخنسرایان ایرانی، چه آنان که غرور ملی بحد کمال داشته مانند فردوسی و چه آنان که چندان پای بند گذشته مرز و بوم خود نبودند مانند ناصر خسرو، خواه نخواه در تحت نفوذ آیین ایران باستان بودند و در آثار آنان این نفوذ را کم و بیش میتوان دید و این نفوذ قهری است زیرا الفاظی که برای بیان فکر خود بکار برده اند همان الفاظی است که در چند هزار سال پیش در سرزبانهای مردم این مرز و بوم بود و تاگزیر هر لفظ، اندیشه خاصی در بردارد و این اندیشه و یا فکر بدون اینکه گوینده یا نویسنده متوجه باشد کار خود را میسازد و در قالب الفاظ خود نمایی میکند پس جای شکافی نیست اگر بفلمات روزگار هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان که با تغییری زبان ما را تشکیل می دهند، اندیشه و تعیری هم از آن دوران و بسا لاتر، در ادبیات ما دیده شود. در ادبیات فارسی، از حدود هفت گزشتنه، به عبرات و تشبیهاتی بر میخوریم که در اوستای چندین هزار ساله هم دیده می شود و در نوشتههای پهلوی بیشتر.

رشتهایی که ایران پس از اسلام را با ایران باستان می پیوندند در همه شئون ملی ما پیدا است. البته شئون ملی را نباید با اخلاق شخصی مشتبه ساخت و ادعا کرد که اخلاق را هم از نیاگان دلبور و بزرگوار خود بارت برده ایم. یکی از آن رشته ها که تاکنون نگسیخته، رشته ایست که ادبیات دگش فارسی را با آیین باستان پیوسته است و آن موضوع همین کتاب است. اقوام دیگر که نسل که دارند ایرانیان آسیای فراروان دیدند اما زبان و ملیت خود را نگه داشتند چون یونانیان. نیز این رشته پیوند را از دست ندادند. آنان هم بدین نیاگان خود پایدار نماندند اما در ادبیات خود از گروه پروردگاران دیرین خویش روی نگردانیدند و قدم بر روی گذشته درخشان خود نکشیدند. بگویندگان مسلمان ایرانی هم از دین یکتاپرستی نیاگان لغات و تعیریاتی بارت رسید و سرمایه زبان فارسی گردید، آنچه آنکه ادبیات فارسی همیشه با مهر و نشان ایران باستان آراسته است. دل پاک گوینده ایرانی پس از خفوش شدن

آشکده ها، بز آشکده عشق است و درمان دردش در دست پیر مغانی است که
دیر گاهی است از دینار دیرین خود درخت بر بسته دیگر دست کسی بدامن وی نمیرسد.
این گوینده شه روی بتاش کرده و دست نیاز بسوی مغان بر آورده مانند يك شاعر
عیسوی کتبش یونانی به المپ (Olympia) پناه نمیرد و از باخس (Bachos)
جایزه نمی جوید

گفتیم موضوع این نامه بدست دادن رشته ایست که ادبیات فارسی را با ادبیات
مزدیسنا میبویاند، با معیارت دیگر از یکسو نشان دادن برخی لغات و اصطلاحات
نقشه و شرح فارسی است که مدلل آنها در اوستایی که هنوز در دست داریم نیز دیده
میشود و از سوی دیگر نمودن افکار و مفاهیم مزدیسنا در ادبیات فارسی است این امر
که تاکنون سابقه نداشته بکوشش آقای دکتر محمد معین صورت گرفت و خدمت شایانی
نسبت با ادبیات فارسی انجام گردید. پیداست که چنین خدمتی باید بدست یاری کسی
صورت پس برنده از ادبیات فارسی بهره مند و با ادبیات مزدیسنا نیز آشنا باشد. خوشبختانه
گرد آورنده و نشر این نامه بزرگوار بودند از این هر دو برخوردار است. خود نگارنده
که گواه اثر دشوار ایشان بودم بخوبی میدانم که در هنگام هشت سال چه رنجی در سر اینکار
بردند تا چنین گنجی اندوختند گذشته از کار و کوشش بسیار که از مشخصات ایشان است،
چنین نطفی بدون ذخیره علمی و شوق سرشار صورت نمیگیرد، خوانندگان این نامه
از جمله خود خواهند دریافت که با رشته از لغات مزدیسنا که در ادبیات فارسی بکار
رفته آنچه در این توضیح و ریشه و بن آنها نشان داده شده است و در هر جمله از
نقشه و شرح این واژهها آمده ابهام برطرف گردیده است، همچنان خواهند دانست
معدنی که در فرهنگها برای آنها یاد شده چیزی جز حدس ناخوش و سست نیست.

از این گذشته بسیاری از مسائل مزدیسنا در این نامه یاد شده که دانستن آنها ادیبان

فارسی زبان را دریسته است

که خود رنج بردن بدانش سزااست

برنج اسرار آری نکت را رواست

نیابد کسی گنج نابرده رنج (فردوسی)

برنج انوار است ای خردمند گنج

پورداود

تهران. خرداد ماه ۱۳۲۶

دیباجہ

- مزدیسنا آئین رسمی ایران .
- حملہ عرب و نتایج آن .
- مہاجرت پارسیان .
- زرتشتیان ایران .
- ایرانیان مسلمان .
- منظوم اور از تالیفی کتاب .

بنام خدا

روزگار کهن ، شی در آسمان شمال باختری ایران ستاره ای طلوع کرد .
افق تیره و تاریک ، ابرها متر اکم زمین در زمان آشفته . مردم و جانوران مضطرب و
پریشان بودند . ستاره فروزان مجالی برای تجلی انوار آسمانی نیافت . خود را آرام آرام از پس
ابره های انبوه بسوی خاور کشید ، شب و روز راه پیمود تا بساحت شمال خدوری بر فراز
شهر بلخ رسید . درباری باشکوه ، مردمی مستعد و شهر بازی نوانه با فان بخشش باز بر تو
مقدس خویش را بر پیشانی او بتافت ، راهی بدلیش باز کرد و از آنجا اول صفحه ضمیر
در باربان و سپس اهل باخو آنگاه جهان متمدن خاور نزدیک را روشن ساخت .

از آن زمان تا کنون بیش از سه هزار بار زمین مدار خود را بگرد آید . طی کرده
بیش از سه هزار بهار ، تابستان ، پاییز و زمستان پدید آمده . بیش از سی و نه هزار بار
قمر دور کرده زمین گردیده از بر تو نور خویش شبان تیره خد کین را مبر ساخته است
کاخهای بلند ، شهرهای باشکوه ، اقوام و ملل نیرومند . از نون شایع - نخریب از
پی تکوین - پیروی کرده بدیاریستی شتافته اند . اما هنوز بر تو آن نور مقدس ، نیست
و بردل های گروهی روشنند و اش ضمیر می تابند .

آنستاره خود زرتشت پد بهر ایرانی است که انوار جنبش و تی تابان مزدیسنا
را فروزان ساخته .

مزدیسنا کلمه گرسه ده ده ده ده Mazdayasna نامیده است

اوستایی ، همان زبانی که بخشی از کدب دینی اوستا (۱) بدان
برزبان زرتشت جاری شده . این کلمه صفت و مر شب از دو
جزء است :

مزدیسنا
آئین رسمی
ایران

(۱) رك : بخش سوم .

دیباچه

(مزده) بمعنی دانا و در عرف آئین زرتشتی بخدای یگانه اطلاق میگردد^(۱)
(یسنای) بمعنی ستایش^(۲). در پهلوی مزدیسنا را **𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀** (مزدسنیه Mazdêsnîh) گویند^(۳).

در اوستا (مزدیسنا) بارها آمده است. در بسیاری از موارد باصفت (زرتشتی) و بمعنی (دین آورده زرتشت) یکجا استعمال شده^(۴)، بسا نیز با کلمه (راستی پرست) همراه است^(۵).

پیران آئین مزدیسنا را مزدیسنان (پهلوی **𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀** Mazdêsnân) گویند^(۳).

در حدود هزار و صد سال پیش از مسیح آئین مزدیسنا پدید آمد^(۶) و روز بروز بر دامنه نفوذ آن بیفزود. ظهراً آخرین پادشاهان هخامنشی زرتشتی بودند. از اخبار مورخان یونانی برمیآید که اوستا کتاب آسمانی مزدیسنان در زمان هخامنشیان مدون بوده^(۷) و ایرانیان طبق آن رفتار میکردند^(۸).

پس از هجوم اسکندر^(۹) و تثبیت حکومت یونانیان در ایران^(۱۰) و نفوذ آتن در شئون ملی، اگرچه دین ایرانی از بین نرفت ولی اوستا پراکنده و پیریشان گردید.

(۱) رگ : بخش دوم، دوره ۱. (۲) از همین ریشه است کلمه (یشت) اوستایی و (یشت) پارسی (معنی ستایش کردن) و جشن پارسی. رگ : بخش سوم.

(۳) Nyberg, Pahlavi. Band 1 und 2.

(۴) رگ : بند ۱۲، سده ۶ و ۸ - فروردین یشت بند ۸۹ - ویسپرد ۴ بند ۲ و ۱۵ بند ۱ و غیره. (۵) رگ : مهریشت بند ۶۶ و ۱۲۰. یشتهاج ۱ ص ۲۸.

(۶) رگ : بخش دوم. (۷) رگ : بخش سوم. (۸) گتها چنبا اول ص ۴۹ - ۵۱.

(۹) اسکندر در ۳۳۳ ق. م در ایسوس و در ۳۳۱ ق. م در کنگول بر سپاهیان داریوش سوم غلبه کرد. داریوش در ۳۳۰ ق. م کشته شد و اسکندر مالک ارقاب ایران گردید. وفات وی در تاریخ ۳۲۳ ق. م در بابل افتاد. رگ : تاریخ ایران باستان ج ۲ ص ۱۲۴۲ - ۱۹۳۶.

(۱۰) از ۳۲۳ ق. م تا ۲۵۰ ق. م. رگ : تاریخ ایران باستان ج ۳ ص ۱۹۵۴ - ۲۲۰۲.

مزديسنا و تأثير آن در ادبيات پارسي

درست زرتشتيان و در بسياري از كتب پهلوي مانند دينكرت (۱) و بندهشن و ارداي ويراننامه مسطور است كه اوستاي هخامنشيان را اسكندر بسوخت (۲) و از همين رو او را گجستك يعني ملعون لقب دادند.

پس از اقتراض سلسله سلو كيان يوناني در ايران و تاسيس سلسله اشكانيان بدست ارشك اول در سال ۲۵۰ ميلادي (۳) باز تمدن يوناني بر ايران تيره مي نشست. مع هذا ايرانيان در اجرائي آئين مذهبي خود آزادتر بودند و هر قدر بر طول سلسله پارتيان مي افزود و بآنتيجه از دوره حكومت يونانيان دور ميشد، باز نفوذ تمدن ايراني بطور محسوس كاسته ميگرديد، چنانكه در اواخر عهد اشكانيان خط پهلوي كرم از روف و خط پهلوي جاينگزين آن گرديد. از پادشاهان اين دو زمان دلخس (پانشير) اشكاني (۴) دستور داد تا اوستاي پراگنده و پريشان را از اطراف واكشف گردد و در سد سرخي از شاهان اين سلسله بتقوى و تدبير معروف بودند: تيرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش

(۱) مندرجات دينكرت بويژه راجع باوستا بسيار مهم است و از حيث مطالب مذهبي سرآينه همه كتب پهلويست. پس از بررسيهاي خود شانمان غائب مصداق آن راجع باوستا بصحت پيوسته است. دينكرت اهدا در امور دين تعصب و تسامح ندارد و يعني صريحاً ميگويد: و ستماني كه اكنون در دستت آن كتاب مقدس قديمي نيست، بلكه آن اندازه كه موجود است، پهلوي كلام مقدس را از يزدان شنيدن همان اندازه جمع آوري شده: گنگاه من ۵۱.

(۲) در دينكرت آمده: بيست و يك نشا اوستا را زرتشت سپيدان بگفتند تا در اوستا است دينگر بدارا پسر دارا سپرد. دو نسخه از آن بكي در خزانه شاپورگي و دينكيري در خزانه موجود بود مجموعاً اوستا هزار فصل داشت. اسكندر ملعون و دنباله قهر شاهانه خود را با آتش زد، كتاب مقدس را نيز با آن بسوخت. نسخه دينگر را يزدان از شاپورگي بگرفته و در سد خود ترجمه كردند. اما اصل شاپورگيان (شاپورگي) شاپور پادشاه (۱) بخرق مملوك بسبب ولي در نداشت يعني قلعه اوراق را بايد بدفع حايه (شاپورگي) ترجمه كرد گنگاه من ۴۲.

(۳) رك: ايران باستان ج ۳ ص ۲۲۰ - ۲۲۰۳. (۴) در نسخه شاهنامه در بخش بلاش (بلاش) هست. دارمستتر گمان ميكند كه در زمين و بخش اول كه زرتشت ۵۱ سال سلطنت کرده و ماحس Neron امپراتور روم بوده. در همین اوقات كه ايرانيان نوشته شده است، پسر مدون گرديد. در ميان پادشاهان اشكاني، بويژه حسامو شاه بلاش اول پارتستاني و در ساري نامبردار بودند. دلخس در پاسخ دعوت امپراتور (نور) بسو نوشت، در تور خود، در سد سياه چاه

دیباچه

اول اشکانی (۵۱ - ۷۸ میلادی) برای آنکه آب دریا را نیالاید از مسافرت بحری صرف نظر کرد و خود را از راه خشکی بدربار روم رسانید تا تاج پادشاهی را از دست امپراتور بگیرد (۱).

پس از انقراض سلسله اشکانی نوبت پادشاهی باردشیر پاپکان (۲۲۶ - ۲۴۱ میلادی) سر دردمان ساسانی رسید. ظهور وی دیباچه کتاب سعادت ایران بشمار میرود. مابست ایران از برنو نوشته‌های او رونقی مخصوص یافت. این پادشاه اساس سلطنت خویش و احکام را بر آئین مزدیسنا بنیاد نهاد. وی علاقه بمذهب را ببارت برده بود. ساسان پس از کشته شدن اسنخر منولی معبدناهدید (اناهیت) (۲) بود از بنو اردشیر هخامنشی مخصوص در اجیدی آئین باستانی کوشید. در روی سکه ها آتشکده بعنوان علامت ملی معرفی گردید. او خود را در سنگنبشته‌ها (۳) مزدیسنا یعنی سز پندار میزد (۴) خوانده. آنچه مورخان در خصوص دینداری و ارتباط پادشاهی با روحانیت ساسان داده اند، فردوسی در شاهنامه ضمن اندرزهای وی پسرش شاپور تلخیص کرده گویند

تو گوئی که در زیر یکچادرند
نه بی دین بود شهر یاری بجای (۵)

چندان دین در دولت بیگانه بگردند
نه بی دین شاهی بود دین بیسای

[دین باستان و دینداری]

از برای نگه داشتن روح دینداری، سکران آتش تراست. و مراد او مانند برادرش نیالودن آب مقدس و دینداری است. معنی دولت را هم بهب و آرادشاهی پنداشت. گلدنر میگوید دیگر پادشاهان ساسانی در ساسان و ساسانیان و فرزندانی نیک بودند. گاتهاباس ۵۲.

(۱) گلدنر، ص ۵۲. (۲) ژانک، جشنها، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۷۶. (۳) که اکنون نیز باقی است. (۴) ژانک، جشنها، ج ۱، ص ۱۵۸. (۵) مفهوم همین گفتار اردشیر در ضمن حدیث است. «... من علی نظامی عروسی در چهار مقاله نویسد: «پس پادشاه ساسان است و نام او است پیغامبر و پیغمبر نائب خدای عزوجل، و خوش گفته درین معنی فردوسی

دو گوهر بود در یک انگشتری

چندان دین و دینداری

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اردشیر بقول دینکرت هیربسدان هیربسد تنسر^(۱) را بدربار خویش خواند و ویرا فرمود تا اوستا را مرتب سازد - پسرش شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۲ میلادی) نیز کار پدر را دنبال کرد و بدستور وی آنچه در اوستا، درباره علوم پزشکی، جغرافیا، ستاره شناسی و فلسفه در یونان و هندوستان و کشورهای دیگر متفرق بود بدست آورده باوستای موجود افزودند - از آن پس نیز در محافظت کتاب مقدس و شرح و تفسیر آن و جمع آوری ادوات مذهبی بهیچوجه کوتاهی نکردند تا در زمان شاپور دوم (۳۰۹ - ۳۷۰ میلادی) پسر هرمز، بواسطه اختلافاتی که در معنی برخی از جزوه های اوستا ایجاد شده بود، بفرمان وی پیشوای نامبردار روحانی، آذربدر پور مهرانسپند (مهراسپند)^(۲) اوستا را مرور و اشتباهات موبدان را در مورد معانی و گزارش آیات رفع کرد و آنگاه مندرجات کتاب مقدس را مسجل گردانیده از قوا این کشور شمر دند.

[دنباله حاشیه صفحه پیش]

و خود سید ولد آدم میفرماید: *الدين والملك نوأء بن - دين وملك دورايزر همزایان که در شکل و معنی از یکدیگر، هیچ زیادت و نقصان ندارند.* (پاپوشورس ۱۱).

(۱) تنسر از دانشمندان مشهور عهد ساسانی است. سعودی در مروج الذهب و لئیه و الاشراف از وی سخن میراند و میگوید که وی از پادشاه ملوک الطوائف بود. پسرش در دوس شهر یاری داشته ولی تنسر از آن چشم پوشید و زمامت قوی سرگزیرد و در بسط مذهب اردشیر خدمات شایان کرد و کلیه ملوک الطوائف ایران را بفرمان برداری از اردشیر دعوت کرد و خود در مسائل مذهبی و قوانین مدنی دارای تألیفات بوده است - سعودی قاضی از مدینه او را که از طرف اردشیر بابکان پادشاه طبرستان چسبشاه نوشته و او را به طاعت دعوت میکنند ضبط کرده و همه آن نامه که یکی از اسناد معتبر و داکس تاریخ ایران است از روی ترجمه ابن المفتح در تاریخ طبرستان بتوسط محمد بن الحسن ابن افریبر بفرسی ترجمه شده و ترجمه این نامه جدا گانه توسط آقای مینوی چاپ و منتشر گردیده است. در سنت زرتشتیان است که تنسر در رأس گروهی از موبدان که برای تدوین و ترتیب اوست جمع شده بودند قرار داشته است.

(۲) آذربدر مهرانسپندان از مشهور ترین موبدان عهد ساسانی و از مقدسین زرتشتی است. در سنت مزدیسنا معجزات و کراماتی برای او قائل شده بسیاری از کتب از عهد مینوی و بازند را بدو نسبت داده اند و بنا بر سنت کهن خرده اوستا گرد آورده همین موبدان موبد است. خرده اوستا ص ۳۰ - ۴۱.

دیباچه

پس از آذربید مهرانسپندان نیز باین تفسیر افزوده شد و توضیحاتی بدان الحاق گردید مثلاً تفسیر پهلوی و نندیداد طبق بررسیهای خاور شناسان پس از سال ۵۲۸ میلادی، بشکلی که اکنون داراست در آمده، چه در گزارش يك جمله و نندیداد (فرگرد ۴ بند ۴۹) از مزدك بامدادان (پسر بامداد) که در تاریخ مزبور بفرمان خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹) کشته شد نام برده شده است (۱).

در اواخر سلطنت ساسانیان، یعنی در قرن ششم میلادی خط دین دبیری (یا خط ارستائی) پرداخته شد تا ایرانیان بدینوسیله توانستند کلمات مقدس را خوب و صحیح تلفظ کنند (۲).

بعنور کلی عهد ساسانیان بزرگترین دوره رونق آئین مزدیسنا بود. روحانیت زرتشتی در این عصر بکمال اقتدار رسید چنانکه گاهی موبدان و اشراف بر علیه شاه متحد میشدند. نفوذ موبدان در جامعه بحدی مسلم بود که حتی در زندگانی فردی شهریان نیز دخالت میورزیدند - تقریباً همه مسائل میبایست توسط همین طبقه قطع و فصل شود؛ «نفوذ موبدان فقط بر پایه قدرت روحانی ایشان و همچنین داوریهای عرفی که از طرف دولت موافقت شده بود، و نیز قدرت آنان در تبرک بخشیدن ولادتها، ازدواجها و غیره... و اقدام بتطهیر و قربانیها متکی نبود، بلکه دارا بودن املاک ارضی و منابع سرشاری که از طریق جرائم دینی و عشریه، و صدقات و هدایا وصول میشد مویذ نفوذ آنان بود - بعلاوه روحانیت زرتشتی دارای نوعی استقلال وسیع بود و میتوان گفت که موبدان تقریباً دولتی در میان دولت ایجاد کرده بودند.» (۳)

موبدان کارهای عوام و رفتار خواص را مورد بازرسی قرار میدادند - رهبری اخلاقی و روحی مات بویژه تانیمه اول قرن ششم میلادی بدانان اختصاص داشت. موبد زرتشتی معتقد بود که حکومت موظفست او را بر علیه مبدعان مذهبی یاری کند، و

(۱) گاتها ص ۵۴ . (۲) گاتها ص ۴۸ .

(۳) Christensen, Sassanides . p. 112.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

حکومت نیز کور کورانه تقلید میکرد و بدیهی است که بالنتیجه از اینهمه قدرت سوء استفاده های فراوان میشد.

در همین عصر فرقه‌هایی ظهور کردند که کمابیش از مزدیسنا نشأت یافته بودند: مذهب زروانی که در میان طبقات اشراف رواج یافته و معتقد بود که زوران اعظم پدر هر مزد (اهور مزدا) و اهریمن است (۱)، مذهب مانوی که آئین مزدیسنا و مذهب مسیح و آئین بودا را درهم آمیخته بود و مذهب مزدکی که یکنوع مساک اشرافی بشمار میرفت ولی همه آنها در قدرت مرکزی روحانیت زرتشتی مسندت گردیدند (۲).

حملهٔ عرب پس از ظهور اسلام اعراب در حدود ۶۵۰ میلادی به ایران سر آمدند. در و نتایج آن رمضان سال ۱۳ هجری در جنگ بوئ (نزدیک کوفه کنونی)، ایرانیان رو برو شدند. در این جنگ هر دو سینه نیروی طرف راست مجید بودند. سپس در جنگ قادسیه (رمضان سال ۱۴ هجری) و جلولای (۳) (سال ۱۸ هجری) ایرانیان شکستهای سخت خوردند و بالنتیجه عراق بتصرف تازیان افتاد (۴) و پس از جنگ‌ها، در سال ۲۱ هجری) که تازیان آنرا «فتح الفتوح» نامیده‌اند قدرت شاهزاده‌های ساسانیان در همه شکست و راه برای فاتحان باز شد.

از این پس، وضع مردم هر شهرستان بسته بتصمیمه تازیان (حاکم) آن بود، برخی از مرزبانان در برابر هجوم بیگانگان مقاومت میکردند و سرفروست آنان در جنگ تعیین میشد و گروهی نیز ناگزیر درخواست صلح کرده پرداخت جریه میزدند. اینهمه ملت ایران یکباره مطیع نگشت. اغزشاش و آرامش مدتها پدیدار میشد و پایداری در برابر نیروی مهاجم مدتی دراز ادامه یافت. یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی در سب از کوشش بر نداشت و همواره در جمع سپاه میکوشید تا شاید بتواند پیشرفت تازیان را

(۱) Cf. Ibid. p. 111 sq.

(۲) Dr. Gh. Sadighi, Les Mouvements Religieux Iraniens (Introduction.)

(۳) نزدیک حلوان. (۴) مداین پایتخت ساسانیان در سال ۶۵۰ هجری میلادی تخریب گردید.

دبیاچه

متوقف سازد، ولی اعراب بدو مجال توقف نمیدادند و وی ناگزیر از شهری بشهر دیگر میرفت تا در نتیجه خیانت امر ابدست آسیابانی درمر و کشته شد^(۱). این واقعه بسال سی و یکم هجری مطابق ۶۵۲ میلادی اتفاق افتاد^(۲).

پس از این واقعه ایران ضمیمه کشور تازیان گردید و حکام نواحی مختلف آن از جانب خلفا گماشته میشدند. ایرانیان محکوم اراده آنان بودند. صدمات و مشقاتی که مردم ایران از تازیان دیدند صفحات تاریخ را پر کرده است. بزرگترین آنها ضربت های معنوی بود که بر فرهنگ ایران وارد آمد. سر جان ملکم در تاریخ ایران خود نویسد^(۳):
«پروان پیغمبر عربی از پایداری و لجاجی که ایرانیان در دفاع ملک و مذهب خویش نمودند چنان درخشم بودند که چون دست یافتند هر چیز را که موجب تقویت ملت دانستند عرضه تخریب و هلاک ساختند، شهرها با خاک یکسان و آتشکده ها با آتش سوخته شده و موبدان را که مأمور مواظبت امور و مباشرت خدمات معبد ها و هیكلها بودند از دم تیغ گذرانند و کتب فضلی ملت اعم از آنکه در مطلق علوم نوشته شده بود یا در تاریخ و مسائل مذهبی، با کسانیکه اینگونه کتابها در تصرف ایشان بود در معرض تلف آوردند، عرب متعصب بجز قرآن در آن ایام نه کتابی میدانست و نه میخواست که بداند، موبدان را مجوس و ساحر میدانستند و کتب ایشان را کتب سحر مینامیدند. از حال کتب یونان و روم میتوان قیاس کرد که کتب ممالکتی مثل ایران چقدر از آن طوفان باقی خواهد ماند.»
اساساً در میان خود اعراب اهل سواد بسیار کم بود و با سوادان محترم نبودند و بلکه نوشتن را ننگ میشمردند چنانکه مورخ معروف عرب الواقدی نویسد که در اوایل اسلام از تمام قبیله قریش فقط ۱۷ تن نوشتن را بلد بودند و آخرین شاعر بدوی عرب ذوالرمله با سواد بودن خود را پنهان میکرد و میگفت قدرت نوشتن در میان ما بی ادبی

(۱) رك : بخش چهارم بهره ۵ . (۲) رك : تاریخ طبری (جزء ۳ ص ۷۱ - ۷۶) و مروج الذهب مسعودی (جزء ۱ ص ۲۳۹). (۳) رك : تجلیات روح ایرانی تألیف آقای ایران شهر : چاپ تهران ص ۳۵ - ۳۶.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

شمرده میشود (۱). جاحظ در کتاب الیسان والیسین خود نقل کند که روزی یکی از امراء قبیله قریش کودکی را دید که بمطالعه کتاب سیبویه مشغولست، فریاد برآورد: «شرم بر تو باد، این شغل آموزگاران و گدایان است». در آن روز گار آموزگاری یعنی تعلیم اطفال در میانه اعراب بسیار خوار بود، زیرا حقوق آنان ۶۰ درهم بیش نبود و این مزد در نظر ایشان بسیار ناچیز میآمد (۲).

عبدالرحمن بن خلدون (۳) در فصل معنون به «العلوم العقلية واصنافها» گوید: «وقتی که کشور ایران (بدست عرب) فتح شد کتب بسیاری در آن سرزمین بدست تازیان افتاد. سعد بن ابی وقاص (سردار عرب) بهمر بن الخنصرب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه کردن آنها برای مسلمانان رخصت خواست. عمر بدو نوشت که آن کتب را در آب افکند چه اگر آنچه در آنهاست رهنمائی است خداوند ما را راهنما تر از آن هدایت کرده است، و اگر گمراهی است خدا ما را از شر آن محفوظ داشته. بنابراین آن کتابها را در آب یا در آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتب مدون بود از میان رفت و بدست ما نرسید.» (۴)

ابوریحان بیرونی (۵) درباره خوارزم. در آثار الباقیه نویسد: «و چون قتیبه بن مسلم دوباره خوارزم را، پس از مرگ شدن اهالی آن فتح کرد اسکیجه و کازران را بر ایشان والی گردانید. و قتیبه هر کس را که خط خوارزمی میدانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم آنان مطلع، بکلی فانی و معدوم الاثر کرد و ایشان را در اقطار ارض منفرق ساخت و لذا اخبار و اوضاع ایشان بدرجه ای مخفی و مستور مانده است که بهیچوجه وسیله ای برای شناختن حقایق امور در آن کشور بعد از ظهور اسلام در دست نیست. بزا ابوریحان در همان کتاب نویسد: «و چون قتیبه بن مسلم نویسندگان ایشان (نویسندگان خوارزمیان)

(۱) تجلیات روح ایرانی ص ۳۶ - ۳۷. (۲) تاریخ ادبیات، تألیف آقاسی دکتر صورتگر از انتشارات موسسه و عضو خطابه ص ۱۰. (۳) منواله بسال ۷۳۲ در انونس و متوفی بسال ۸۰۸ در قاهره. (۴) یشتهاج ۲ ص ۲۰. (۵) منواله بسال ۳۶۷ در بیرون (خوارزم) و متوفی بسال ۴۴۰ هجری در غزنه.

را هلاک کرد و هر بدان ایشان را بکشت و کتب و نوشته‌های آنان را بسوخت، اهل خوارزم امی ماندند و در اموریکه محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اتکاء کردند و چون مدت متمادی گردین روزگار در زبرایشان بگذشت امور جزئی مورد اختلاف را فراموش کردند و فقط مطالب کلی مورد اتفاق در حافظه آنان باقیماند. « (۱)

دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعرای خود نویسد (۲): «و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر که بروزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او بنهاد پرسید که این چه کتابی است گفت این قصه و املق و عندر است. خوب حکایتی است که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده‌اند. امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم، بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمیخواهیم. ما را از این کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است. فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هر جا که تصانیف عجم و مغان باشد جمله را بسوزانند. از این جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم را ندیده‌اند و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده‌اند.»

نفوذ اسلام در ذهنهای مردم ایران طوری ریشه دوانید که خط قدیم (پهلوی) خود را نیز ترک کرده خط عربی را فرا گرفتند و تا چند قرن زبان عربی زبان رسمی حکومت گردید. (کلمان هوار) دانشمند فرانسوی در کتاب تاریخ ادبیات عرب نویسد (۳):

«اوستا که کتاب مذهبی ساسانیان و شکل جدید دین قدیم اهور مزدا بود از میان برخاسته آناری از آن جز در چند آتشکده که استیلا کنندگان ایران [اعراب] در گوشه و کنار آن باقی گذاشته بودند ندیده نمیشد.

«زبان فارسی از رسمی بودن افتاده و تنها یک زبان مکالمه گردیده، از خصایص یک زبان ادبی چیزی در آن باقی نمانده بود. ایرانیان فقط بزبان عربی می نوشتند، تأثیر زبان

(۱) ترجمه عبارات از علامه آقایی قزوینی است که استاد محترم آقای پوردادود در جلد دوم یشتها ص ۲۱ - ۲۳ نقل کرده‌اند. (۲) چاپ اولین ص ۳۰.

(۳) C. Huart, Histoire de la littérature Arabe, 1902, p. 62.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

غربی طوری ثابت و محکم ماند که تا امروز زبان فارسی خود را از نفوذ آن نتوانسته است برهاند. (۱)

صدمات تازیان منحصر بدینها نبود. آنان از باده آنهمه ثروت و گنجینه های رایگان که از ایران برده بودند مست و مغرور گشته خود را بالاتر و زیر دست تر قرار دادند و برخلاف اصول اسلامی باصل و نسب و تقدم خود در اسلام افتخار کردند. افراد اهم دیگر میبایست خود را یکی از قبیله های تازیان منسوب کنند و بعبارت دیگر از موالی و بندگان آن قبیله باشند تا بتوانند حقوق خود را محفوظ دارند. اعراب تا بدانجا نعصب جاهلیت را احیا کردند که ایرانیان را پست و خوار شمرده نام پادشاهان با عدل و داد ایران را بزشتی یاد میکردند (۲).

از آغاز تسلط عرب، ایرانیان از لحاظ دیانت ناگزیر بودند یا قبول دین اسلام کنند و یا جزیه بپردازند. در نتیجه آنان سه بخش تقسیم شدند:

مهاجرت ۱- گروهی از پیروان آئین باستانی یعنی یهودیان نخواستند
پارسیان دست از آئین نیاکان بردارند و از سوی دیگر تحمل فرقه سرداری

بیگانه و پرداخت جزیه را نیز نداشتند، از اینرو ترك دیار را بر ترك کیش و آئین برتری دادند و نخست سر بکوه و بیابان نهادند. در سالیهای دراز کوه های خراسان، به هکله آوارگان بود تا آن سامان نیز بیچنگل دشمن در آمد. بناچار از آنجا هجرت کردند.

گروهی از ایرانیان بسوی چین رفتند. بارها در سلسله های چین از وجود مهاجرت (موبد) در شهر کانتن اسم برده میشود (۳). مسعودی (۴) در تاریخ خویش از بودن زرتشتیان و آتشکده های بسیار در چین سخن میراند. شاید مراد همان زرتشتیه نبی باشد که به همراهی پسر یزدگرد چین رفته اند و سالنامه ها از آنان خیر میدهد. بقول چینیان سه سه

(۱) تجلیات روح ایرانی ص ۳۷. (۲) تجلیات روح ایرانی ص ۳۹.

(۳) کانتن Canton در جنوب چین، پایتخت ایالت کونگ، کونگ Kung Tung

و جمعیت آن نهمصد هزار تن میباشد. (۴) در سده چهارم هجری مبرشته.

دیباچه

Yevssevé (یزدگرد) از پسر آسمان، امپراتور تای تسونگ Tai Tosung مدد خواست و او امتناع کرد. پس از مرگ یزدگرد که ایرانیان دسته دسته از میهن خود مهاجرت کردند، گروهی نیز با پسر یزدگرد بنام پیلوسه Pilussé (پیروز) بتخارستان که آنوقت متعلق بچین بود پناه بردند، در سال ۶۶۲ میلادی امپراتور اور ابشاهی ایران شناخت و در سال پس از آن پیروز بچین رفت و جزو سرداران مستحفظ مخصوص امپراتور گردید. در سال ۶۷۷ م در محلی موسوم بچانگ گان Çang-ngan (۱) آتشکده ای ساخت و در همین سال مرد پسرش نی نیسه Ni - Nissé (نرسی) در خدمت امپراتور بماند و پس از چندی این شاهزاده بالشکری به همراهی یکی از سرداران امپراتور بطرف ایران حرکت کرد تا تخت و تاج اجداد خویش را بازستاند. چون سردار چینیان با شاهزاده ایرانی نساخت بناچار در سال ۷۰۷ م دوباره بچین برگشت و در دربار امپراتور موظف بود. در سال ۷۵۰ م، یعنی در اوایل خلافت بنی عباس باز یکدسته از ایرانیان بمهاجران ایرانی چین ملحق گردیدند. بدیهی است که وجود زرتشتیان در چین بواسطه شهزادگان ایرانی بیشتر از وجود مهاجران هندوستان شهرت یافته است (۲).

اما گروه دیگر از ایرانیان، از خراسان بسوی جزیره هرمز و خلیج فارس حرکت کردند و چندی در آنجا بسر بردند ولی باز دشمن مهلت نداد ناگزیر ایران، میهن نیاکان خود را بدرود گفته رهسپار دیار هند شدند. شرح این مسافرت در داستان منظوم بنام (قصه سنجان) ذکر شده (۳) در آن منظومه آمده است ایرانیان،

(۱) Andrees Handatlas, s. 480 (Tschang-ngan).

(۲) از ابن رو مسعودی از آنان یاد میکند ولی از مهاجران هند نامی نمیبرد. باید دانست که تنها زرتشتیان نبودند که از جور اعراب هجرت گزیدند بلکه عیسویان ایران نیز بهر جا که توانستند فرار کردند (رك : ایرانشاه. پور داود ص ۱۰-۱۱).

(۳) این رساله منظومه مختصریست بنظم پارسی نسبتاً قدیم و مشهور به «قصه سنجان» و مشتمل بر حوادث مهاجرت پارسیان بهند. سراینده آن بهمن کیقباد پسر دستور هرمزدیار سنجانا میباشد (سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان و «الف» در زبان گجراتی مانند «ی» در فارسی و عربی علامت نسبت است، سنجانا یعنی منسوب بسنجان و اهل سنجان) - بهمن پور کیقباد از خاندانی بنام و دانشمند بوده، قصه سنجان از روی سنت

مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان همه بگذاشتند از بهسر دیشان
 بکوهستان همی ماندند صد سال چو ایشانرا بدینگونه شده حال
 پس از چندی که مسلمانان بکوههای خراسان (۱) نیز دست یافتند زرتشتیان
 بجزیره هرمز شتافتند (۲):
 ابا دستور و بهدین یگانه بسوی شهر هرمز شد روانه (۳)

[دنباله حاشیه صفحه پیش]

پارسیان که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را سینه بسینه نقل میکردند، از زمان دستوری دانا و بزرگ که سمت استادی برناظمه داشه (سرابنده نام او را در کتب کهنه) مرشدت همه کشیده شده و در خرداد روز (ششم) از فروردین ماه سال نهمصد و شصت وارد کردی مطابق سال ۱۶۰۰ میلادی پایان رسیده - قدیمیترین نسخه خطی قصه سنجان که اکنون در دست محقق هیربد داراب پسر هرمزدیار پسر قوامالدین پسر کیفیاد سنجان گرد آورده روایت در سال ۱۰۶۱ یزدگردی مطابق ۱۶۹۲ میلادی نوشته شده - این قصه ارزش ادبی ندارد و شاهنشاهی بسیار سست و ناپخته است و پیدا است که زبان پارسی نود زرتشتیان هند، پس از گشتن نهمصد سال از لطافت اصلی خود دور شده بگونه دیگری درآمده - بهین کیفیاد خود شاعر بود ولی بنظر آنکه داستان مهاجرت آسانتر بدینها سپرده شود و پارسیان آنرا بحدی بسیار بنظم آن پرداخته خود گوید:

خجل گشتم ز خامی سخنها نداده بهره ای ز بنگر به دنیا

اما چون قصه سنجان یگانه سند تاریخی است، خورشاسان اروپا و پارسیان هند در موضوع مهاجرت آنرا مورد توجه و استعاده قرار میدهند و صحت مطالب آن را ثابت نمودند از روی قراین تاریخی باثبات رسیده است (رک - ابراشده - یورداون مقدمه).
 (۱) یاقوت در معجم البلدان نوشته: خراسان از طرف عراق تا آزادوار یعنی آکتیه میشود و از طرف هند تا خراسان و سیستان و کرمان حدود آست و در این در آنهنگام بسیار وسیعتر از حدود امروزی بوده - از خطبه عروسی پارسیان که در جزو حسوده اوست موجود است، و هنوز هنگام عقد، موبدان آنرا میسر این بخوبی بر میآید که پارسیان از خراسان مهاجرت کردند چه درین خطبه که بزبان گجراتی (اشروان) و بهیوی (پیمان یوسی) یعنی پیمان وصلت یا (پیمان نامه) گویند در جزو مهریه عروس از زرشخ پند یوردانده میشود. این خطبه یا عقد نامه بیشک از عهد ساسانیان باقی مانده است (امراشده ص ۷) (۲) یاقوت در معجم البلدان نوشته: جزیره هرمز در کرمانست و کلیه سال شجره هندوستان زبان پند وارد کرمان و سیستان و خراسان میشود. (۳) پیشوایان دین را دستور و موبدان و هیربه میگویند و دیگر طبقات را بهدین.

دیباچه

در آن کشور چو سال آمدده و پنج ز دروندان (۱) کشیده هر یکی رنج
 در این جزیره نیز از لشکریان عرب بتنگنا افتاده بسوی هندوستان (از راه دریا)
 مهاجرت کردند :

زن و فرزند در کشتی نشاندند بسوی هند کشتی تیز راندند
 چو کشتی سوی هند آمد یکایک بدیب (۲) افتاد لنگر داریشک
 در آن بودند بهدین نوزده سال شده آخر منجم زد یکی فال (۳)
 منجمان و موبدان صلاح دیدند که از آن سرزمین گذشته بیدار گجرات شتابند،
 ناگزیر کشتیها بدریا انداخته بادبانها بر افراشتند و روانه شدند - پس از چندی
 دریا نوردی دچار طوفانی سهمگین گشتند، همه دست ستایش بسوی خداوند دراز و نذر
 کردند که اگر از مهلکه جان بدر برند و بکنار رسند آتش بهرام برافروزند (۴). دعاها
 مستجاب شد و تلاطم دریا فرو نشست :

ز یمن آتش بهرام فیروز از آن سختی همه گشتند بهروز
 کشتیها بسنجان رسید (۵) :
 چنین حکم قضا شد هم از این پس سوی سنجان رسیدند آن همه کس

(۱) دروند (بنام اول) فقط در ادبیات زرتشتی استعمال میشود - در اوستا در گونت
 dregvant یعنی شریب و خبیث و دروغزن آمده . رک :

P , Horn , Grundriss der Neupersichen Etymologie .

(۲) دیب جزیره ایست در خلیج عمان ، در جنوب شبه جزیره Kathiavar ، مساحتش ۲۰
 میل مربع و سکنه آن ۱۹۰۰ تن و از مستملکات پرتقال میباشد .

(۳) بلادری (متوفی بسال ۲۷۹) نویسد که : بن مسعود پس از فتح جیرفت و مطیع ساختن
 کرمان بسوی خواف شتافت ، گروهی از ایرانیان که بدانجا مهاجرت کرده بودند در جزیره
 هرمز ایستادگی کردند. عاقبت سردار عرب بر آنان چیره شد و بسیاری از آنان از راه دریا
 فرار کردند و برخی بسوی مکران شتافتند و دسته‌ای بیستان روی نهادند . جزیره هرمز که
 مشهور بمستان است شاید از همان اوقات که پناهگاه زرتشتیان گردید بدین نام موسوم شده
 باشد . (۴) آتشکده های بزرگ و یا (درب مهر) های مهم را آتش بهرام (ورهرام) گویند

و آنها بمنزل Cathédrale های عیسویان میباشد - رک : بخش چهارم بهرّه ۲ .
 (۵) سنجان هندوستان ، شهریکه زرتشتیان در آنجا رحل اقامت افکنده ، یاد آور سنجان ایرانست .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

راجه^(۱) محل (جادی رانه)^(۲) نام داشت. نماینده‌ای از ایرانیان نزد راجه رفت و از او درخواست تادیر قلمرو خود پناهگاهی بدانان سپارد:

مر او را نام جادی رانه بود سخی و عادل و فرزانه بود
اباهدیه به پیشش رفت دستور که اندر علم و دانش بود مشهور

نخست راجه از لباس و آلات جنگ آنان بترسید و برای تاج و تخت خود بیندیشید.
دستور بدو اطمینان داد که از آنان گزندى بملكوى نرسد:

همه هندوستان را یار باشیم سر خصمانت را هر جیب بینیم
یقین دانی که ما یزدان پرستیم برای دین ز دروندان برستیم

راجه از دین و آئین آنان پرسید و پس از آن بایشان اجازه امانت داد بشرط آنکه بزبان ایرانی سخن نگویند و زنانشان بلباس هندوان در آیند و آلات جنگ را از خود دور کنند، و در هنگام شام مراسم عروسی فرزندان خود بجای آورند. دستور همه را پذیرفت و از طرف راجه زمینی بدانان اعطا شد که سراسر جنگل و بیابان و ویران بود، ایرانیان آنجا را آباد کرده (سنجان) نام دادند:

مر او را نام سنجان کرد دستور بنان ملك ایران گشت هممور

پس از چندی دیگر باره دستور نزد راجه شنافت و درخواست رخصت برای ساختن آتش بهرام کرد، پس از اخذ اجازه آتش بهرام، که در کشنی نام گرفته بودند

[دنباله حاشیه صفحه پیش]

یا قوت در معجم البلدان از چهار سنجان که همه در خراسان فیه واقع بود سخن رانده است: نخست نام قلعه است در دروازه مرو که آنرا (دوستگان) نیز می‌گفتند - دوم معنی است در باب الباب در بند - سوم جایی است نزدیک نیشابور - چهارم قلعه است در وانی - اگر گوئیم که نورسیدگان خراسانی باین گوشه هندوستان، نام شهر اسمی خویش را داده‌اند چنان بخطا نرفته‌ایم چه آتشکده خود را نیز که بلا در همه پس از ورود ساسانیان به هند آشور و بران شده ایران و پادشاه ناکام آن (ایران شاه) خواندند - مستشرق معروف اروپائی می‌گفتن نویسنده که زرتشتیان در سال ۷۱۶ میلادی یعنی ۶۵ سال پس از گشت شست برد گرد سوم وارد سنجان شدند و ۶۰ سال دیگر یعنی در سال ۷۷۵ باز دسته دیگری آنان را فتح شد. (۱) امرا و پادشاهان نواحی جزء هند بنام راجه یا راجا مشهورند. (۲) Juhl Rund (ایران و اهمیت آن. بلسارا. ص ۳۸).

دیباچه

برافروخته شد و آنرا (ایران‌شاه) نام نهادند. کار ایرانیان در سنجان بواسطه آلات و ابزاریکه از خراسان با خود آورده بودند بالا گرفت، بخوشی و آسایش چندین صدسال در آنجا گذرانندند (۱).

پارسیان پس از سیصدسال اقامت در سنجان، بشهرهای دیگر گجرات پراکنده شدند. در آنروزگار نزاع‌ها و مشاجرات بسیار رویداد. امروز در شهرهای مهم هند مشاغل مهم علمی، صنعتی و تجاری را پارسیان در دست دارند (۲).

از آغاز مهاجرت، این گروه وفادار که بنام (پارسیان) خوانده میشوند آداب و شعار دیرین مل خود را محفوظ داشته در اجرای مراسم و آیین پیشینیان خویش چیزی فروگذار نکرده‌اند. با وجود این جنائی‌همیشه ایران را میهن اصلی خود می‌دانند و آزادی و پایداری آنرا می‌خواهند و از اظهار محبت و وفاداری بدان خود داری نمیکنند و هنوز چشم پراهند که روزی بیاید تا ما نژاد مرغان دور از آشیان، خود را در آغوش کشور باستانی و مرز و بوم ساسانی بیفکنند (۳).

۲ - گروه دیگر از ایرانیان که با حفظ آیین مزدیسنا در میهن زرتشتیان
خویش باقی ماندند، ناچار متحمل رفتارهای زشت و ناشایست
ملت غالب و هم‌میهنان خود گردیده همواره مورد تحقیر و اهانت
و مجبور به رفتن عقاید و آیین اجدادی خویش بودند و در اجرای آداب و مراسم مذهبی
آزادی نداشتند و روزگار بدبخ و سختی میگذرانند - میشله (۴) مورخ نامی
فرانسه حال آنانرا بدینگونه توصیف میکند:

«چون شب فرا میرسید اعضای خانواده گرد هم می‌آمدند و روزهای گذشته
خود را با حسرت و سوگواری یاد آوری می‌کردند - دلها بجوش و خروش می‌آمد. رازها

(۱) زرتشتیان هندوستان، چند قرن پس از ورود بهند، در کسوه کنه‌ری Kanheri که در ۲۵ مایلی بمبئی واقع است پنج کتیبه پهلوی از خود بیادگار گذاشته‌اند.

(۲) رك: ایران‌شاه: آیت آفانی پورداود، از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی - چاپ بمبئی. آوریل ۱۹۲۵ ص ۱ - ۱۵. (۳) ت: ملیات روح ایرانی ص ۲۹ - ۳۰. برای اطلاع

از شرح احوال زرتشتیان هندوستان، رك: قصه زرتشتیان و بیان آتش بهرام نوساری، بمبئی ۱۹۲۳. (۴) Michellet, Bible de l'humanité, رك: (۴)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و آرزوها از پس پرده بیرون آمده خودنمایی میکرد، گویی روح قدیم ایران در برابر چشم آنان مانند پریان خیالی نمودار میگشت و با ایشان درد دل میگفت و آنقدر اقوت قلب می بخشید و تسلی میداد» (۱)

در قرون نخستین اسلام تا قرن پنجم، مذهب زرتشتی در ایران هنوز بسیار رایج و عده پیروان آن کیش زیاد بود. در کتب جغرافیایی عربی و یورپه در احسن النسبیه هندسی و مسالک الممالک اصطخرزی از کثرت مجوس در ولایت پارس و فراترانی آتشکده ها و همچنین در ولایات دیگر ایران مکرر سخن رفته است (۲) بدین است که در نتیجه رسوخ کامل اسلام در اقطار و آکناف کشور و رنج ریزی بیشماری که پیروان آیین مزدا پسند وارد می آمد، روز بروز از عده آنان کاسته گردید تا بدین درجه رسید که اکنون مشاهده آید. امروز بخش اعظم زرتشتیان در یزد و کرمان اقامت دارند

۳- اما ایرانیانیکه بدین اسلام در آمدند، از آفرین شهر از معیت آزادی و برادری که میوه های شیرین آن دین حنیف بود برخوردار بودند، ولی همینکه حرارت احوال سیاسی روی بخاموشی گذاشت و دوره چهار خلیفه اول پدیدان رسید و زهد امور دست بی امید افتاد، تخت را با منبر برابر و پادشاهی را با خرافت توأم ساختند و جمع جاهلین و احمقین بر افتخار عرب و تذلیل ملل دیگر، برخلاف مبنی اسلامی روح دادند و بزرگ در مورد ایرانیان، که گروهی از آنان جزو بردگان (موالی) عرب بودند از انواع تحقیر و اهانت خود داری نمیکردند (۳). بر اینر این اوضاع کم کم پیشوا این ایران از خواب غفلت و رخوت که هر ملت در نتیجه انقلاب سیاسی مدتی دچار آن میگردد بیدار شدند، آنگاه آثار اسپیل و فرمانروائی بیگانه را درنگ کردند و بحسبقت بندگی و زیر دستی پی برده ارزش آزادی و استقلال را دریافتند. آنرا این هشیری بصورت گوناگون ذیل در آمد:

(۱) تجلیات روح ایرانی س ۳۰. (۲) مجله کاوه دوره ۱۰، شماره ۱ س ۱۲.

(۳) تاریخ ادبی بقلم آقای اقبال، مجله دانشکده، سال اول شماره ۶ س ۲۹۴ - ۲۹۵.

دیباچه

نهضت‌های سیاسی، مانند نهضت ابومسلم خراسانی و انقراض خلافت بنی امیه (۱)، خروج بابک خرم‌دین در آذربایجان (۲)، ظهور مازیار در طبرستان و حمزه بن عبدالله در سیستان (۳) و طاهریان در خراسان و صفاریان در سیستان و سامانیان در ماوراءالنهر و آل زیار در شمال و آل بویه در مرکز و جنوب ایران (۴).
نهضت‌های مذهبی: مانند طوفانی از آل علی و ترویج تشیع (۵)، ظهور به آفرید پسر ماه فرودین (۶)، خروج مقنع و اتباع او «سپیدجامگان» (۷) و ظهور سنده باد (۸) و راوندیه (۹).
پیدایش فرق مختلف، مانند شیعیه (۱۰) و اخوان الصفا (۱۱).

(۱) تجلیات روح ایرانی ص ۴۷ - ۵۰. (۲) که در حدود سال ۲۰۱ در عهد مأمون خروج کرد و تا سال ۲۲۱ (زمان منتهی) بمصیان خود ادامه داد. رك: مجله مهر سال ۳ شماره ۲ ضمن مقاله (شعوبیه) بقلم آقای همائی. (۳) تاریخ سیستان مصحح آقای ملک الشعراء بهار، چاپ خاور ص ۱۵۶ بی‌عدد.
(۴) برای اطلاع از تاریخ این خاندانها رجوع شود به: زین الاخبار گردیزی چاپ ایران شهر (برلین) ص ۵ - ۶۲. مجمل‌التواریخ والقصص مصحح آقای ملک الشعراء بهار، چاپ تهران ص ۲۸۶ - ۴۰۴. تاریخ طبرستان بتصحیح آقای اقبال: قسم دوم و قسم سوم و قسم چهارم. تاریخ سیستان مصحح آقای ملک الشعراء بهار چاپ خاور ص ۱۷۲ بی‌عدد.
(۵) تجلیات روح ایرانی چاپ تهران ص ۴۱ - ۴۶. خاندان نوبختی تألیف آقای اقبال، مقدمه.
(۶) مقاله قدیم‌ترین آثار بقلم آقای اقبال در مجله شرق سال اول شماره دوم. (۷) رك: مجله مهر سال سوم شماره ۳ - تاریخ بخارا تألیف ابوبکر محمد بن جعفر نریشی ترجمه ابونصر احمد بن نصر قباوی تلخیص محمد بن زفرین عمر، مصحح آقای مدرس ص ۷۷ بی‌عدد. (۸) رك: طبری جلد سیم صفحه ۱۱۹ - مروج الذهب مسعودی جلد ششم - تاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۴۴۱ - کتاب البلدان تألیف یعقوبی ص ۳۰۳ - تاریخ طبرستان چاپ دارن ص ۴۷ - تاریخ سواحل خزر تألیف دارن صفحه ۴۴۲ - کتاب (نام‌نامه ایرانی) تألیف یوستی ذیل کلمه Sumbat - تجلیات روح ایرانی چاپ دوم ص ۵۶. (۹) تاریخ ادبیات تألیف آقای دکتر صورنگر ص ۱۷. (۱۰) رك: سلسله مقالات: شعوبیه: بقلم آقای همائی، در سال سوم مجله مهر - تاریخ ادبی بقلم آقای اقبال مجله دانشکده شماره ۶ ص ۲۹۷. (۱۱) تاریخ ادبیات ایران بقلم آقای بدیع الزمان فروزانفر - چاپ مؤسسه وعظ و خطابه ص ۵۶ - ۶۰.

مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

کوششهای علمی و ادبی ایرانیان، مانند ابن مقفع (۱) و بهرام ابن مردان - شاه (۲) و زاده بن شاهویه و عمر بن فرخان و بهرام هروری مجوسی و محمد بن بهرام و غره (۳) نقوذ ایرانیان، مانند آل برمک (۴) و آل سهل (۵) در درازن خرافات (۶)، از طرف دیگر زبان شیرین پارسی (که خرد از مزرگترین ازانان هلیت ایران است) با ظهور گویندگانی مانند محمد بن وصیف سگزی - حنظله بادغیسی - ابوشکور بلخی - شهید بلخی - رودکی - دقیقی و فردوسی دیدارهای شیرین و پربارانه ای - مترجمان تفسیر طبری - مؤلف حدود العالم - نویسندگان لاتین از جمله ابن ادریس و مؤلف تاریخ سیستان و مؤلفان شاهنامه، ابومنصور و زویه و بهمن فرهاد که نویسندگانی مانند اسدی و فرخی و قطران تبریزی، بر بنیادی استوار قرار گرفت و امروز از پربارترین نویسندگان و بزرگان و اخلاف آنانست که ما بتکلم بزرگان پارسی مفتخریم (۷).

دانشمندان خسور و به خرد در شرح هر یک از این نصوص ها و

مذکور از
تألیفی کتاب

اقدامات کتابها و رساله ها پرداخته اند و امروز دانستن آن

حقایق برهنگی مشکل نیست، اما موضوعی که در باب آن

آسان نمی نماید مسئله تأثیر است که مزدینا - آیین زرتشت پس از فراغ سلسله ساسانیان و ظهور اسلام در روح ملت ایران گذاشته است.

از روشهایی که روانشناسان معاصر برای ادراک روحیات اقوام و ملل گذشته

بکار میبرند، روش «مشاهده بیرونی غیر مستقیم» است و آن عبارتست از مطالعه

(۱) ابن مقفع تألیف آذی اقبال - چاپ برابن، ایران اشرفیه مقدمه و ترجمه و شرح آذی اقبال -

مقدمه کلیله و دمنه ابن المقفع بقلم محمد حسن - نشر المرحوم در مصر ۱۹۲۷ - (۲) ابن ادریس

کاوه دوره جدید ۲۳ شماره ۳ - ۱۴ - ج ۱ (۳) ابن ادریس ۲۴۴ - ۲۴۵ - ج ۱ - شرح حدیثی در

(۴) دك : برمکین تألیف ابومین یازد، London, 1912, P. 100 - 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841, 842, 843, 844, 845, 846, 847, 848, 849, 850, 851, 852, 853, 854, 855, 856, 857, 858, 859, 860, 861, 862, 863, 864, 865, 866, 867, 868, 869, 870, 871, 872, 873, 874, 875, 876, 877, 878, 879, 880, 881, 882, 883, 884, 885, 886, 887, 888, 889, 890, 891, 892, 893, 894, 895, 896, 897, 898, 899, 900, 901, 902, 903, 904, 905, 906, 907, 908, 909, 910, 911, 912, 913, 914, 915, 916, 917, 918, 919, 920, 921, 922, 923, 924, 925, 926, 927, 928, 929, 930, 931, 932, 933, 934, 935, 936, 937, 938, 939, 940, 941, 942, 943, 944, 945, 946, 947, 948, 949, 950, 951, 952, 953, 954, 955, 956, 957, 958, 959, 960, 961, 962, 963, 964, 965, 966, 967, 968, 969, 970, 971, 972, 973, 974, 975, 976, 977, 978, 979, 980, 981, 982, 983, 984, 985, 986, 987, 988, 989, 990, 991, 992, 993, 994, 995, 996, 997, 998, 999, 1000

(۵) ابن ادریس ۲۴۴ - ۲۴۵ - ج ۱ - شرح حدیثی در

(۶) دك : تنبیهات اسلامی تألیف گداز بهرامی، تهران، ۱۳۰۲ - G. H. D. I. v. 1, p. 109 -

(۷) ابن ادریس ۲۴۴ - ۲۴۵ - ج ۱ - شرح حدیثی در

شود : تاریخ ادبیات تألیف آذی فروزان از انتشارات و مطبوعات مطبوعاتی «مکتب» - تألیف معظم له - تاریخ ادبیات تألیف آذی در تشریف سراج آذی (۷) - (مکتب «مکتب»)

دیباچه

کیفیات نفسانی از خلال تاریخ، نژاد شناسی، علم ادیان، فقه اللغه، علوم، صنایع و بویژه ادبیات - انتخاب روش مزبور از آن جهت است که بشر بخود کیفیات روحانی پیشینیان، بیچوجه دسترس ندارد چه اقوام و ملل با همه افکار و عقاید خود در « قرون خالیه » فرورفته اند، ناگزیر برای اندریافت آن عقاید و افکار باید تظاهرات خارجی یعنی اشارات، اقوال و افعال را که « آثار باقیه » آنان میباشد، در قاموس نفس خویش ترجمه و تعبیر کرد.

اما برای « ادبیات » دانشمندان دو مفهوم قائلند (۱) : ادبیات بمعنی عام و ادبیات بمعنی خاص.

ادبیات بمعنی عام شامل کلیه شقوق فعالیت‌های فکری و روحی يك ملت از نظم و نثر؛ و نگاشته‌های مربوط به نثرهای زیبا، ریاضیات، طبیعیات، فلسفه، تاریخ، نژاد شناسی، ملل و نحل، فقه اللغه، و خلاصه فرهنگ کامل (۲) آن میباشد (۳) - و ادبیات بمعنی خاص فقط شامل اشعار و نوشته‌های منشور ادبی است (۴).

منظور نگارنده از تدوین کتاب حاضر نشان دادن تأثیر مزدیسنا - آیین زرتشت - در ادبیات پارسی است، منتهی ادبیات بمعنی عام خود. در حقیقت مزدیسنا مانند آب زلالی است که از سرچشمه‌ای پاك تراوش کرده، دیری در کوهستانی مصفی و باطراوت بسیر خود ادامه داده؛ ناگهان بمنطقه‌ای سنگزار تصادف میکند. صخره‌های صما پیشرفت آنرا متوقف میسازد اما جویبار تزه مایوس نهیگردد، بخشی از آن راه خود را کج کرده ناحیت مزبور را از راست و چپ دور میزند و دور میشود، و بخش اعظم

(۱) لك : دائرة المعارف بریتانیا (Literature) - دائرة المعارف فرانسه (Litterature).

(۲) Culture.

(۳) برخی از - ما شماره علوم ادبی را ۱۲ میدانستند و شاعری آنها را در این دو بیت نام برده : نحو و صرف عروض بعدله تم اشتقاق و قرظ الشعر انشاء كذا المعانی بیان ، الخط قافیة تاریخ هذا العلم العرب احصاء و مؤلف ككتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون ۱۵ فن دانسه ، و علوم بدیع ، دواوین و امثال را افزوده . لك : قسم اول از كتاب مزبور ص ۹-۷۶ .

(۴) بدیهی است که گاهی ادبیات اخس از حدود خود تجاوز کرده وارد قلمرو ادبیات عالی میشود.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

آن سر بزیر خاک فرو میبرد، زیر سنگها را میکاود و در اعماق زمین، راهی میجوید و بسیر خود ادامه میدهد. و گاه بگاه سربلند میکند و خود را بسطح زمین میرساند، اندکی بر روی زمین راه میسپرد، بازمانعی گران بر میخورد، همان شیوهٔ دیرین را دنبال میکند و مجدداً سر بزیر خاک فرو میبرد.

کسیکه بخواهد جو سبار مصفی را بشناسد، و راه آنرا در مناطق مختلف تشخیص دهد، باید نخست از سرچشمه آغاز کند، بدرستی در ماهیت آب، صیفهٔ محیط و خصایص آن دقیق شود، امتیازات آنرا نسبت به چشمه های دیگر دریابد، آنگاه در امتداد جو سبار حرکت کند، چون بمنطقهٔ سنگزار برسد، دیده بصیرت بگشاید، نقشه ای دقیق از این ناحیت بردارد، اینجا و آنجا شیارها، جو سبار و رودها بیند، بهر يك نزدیک شود و در چگونگی آب و خواص هر يك بررسی کند، نتایج را با مستدرکان قبلی بسنجد، آنچه را که متوافق بیند یادداشت و همین شیوهٔ پسندیده را در تمام منطقه اعمال کند و بدین طریق همهٔ فروع و شاخه های جو سبار اصلی را پیدا کند، و در صیفهٔ نقشهٔ خویش مرتسم سازد.

وظیفهٔ نگارنده در نگارش این کتاب همانند وظیفهٔ یگچین سباح شجعه اوست، اما تا کجا از عهده بر آمده است، داوری آن با خوانندگان دانشمند و نداد است نه فکر هر کس بقدر همت اوست.

در پایان این دیباچه، وظیفهٔ خود میدانم که سپاسگزاری خویش را از استادان معظم: آقایان بدیع الزمان فروزانفر و ملک الشعراء بهار و فتاح تونی، که هنگام تعلم در دورهٔ دکتری ادبیات پارسی، از خوان فضل و فضیلت ایشان بهره ها برده، بویژه استاد ارجمند آقای پورداد، که علاوه بر راهنماییهای فراوان در طرح و تدوین مطالب و مندرجات این رساله، کتابخانهٔ گرانبهای خویش را در معرض استفادهٔ نگارنده گذاشتند، عرضه دارد؛ باشد که در آستان معلای آن رهبران علم و ادب پذیرفته آید.

محمد معین

بخش اول

آئین آریائیان پیش از ظهور زرتشت

دین آریائی - آسمان ، خدای

بزرگ - مهر - آتش - دوگانگی

- ابرها - ایندرا - وریتر او آهی

- سومه - مانتره - انعکاس دین

آریائی در شاهنامه :

۱- یزدان پرستی ۲- پیامبران

۳- روحانیان ۴- دوگانگی

۵- ستاره پرستی ۶- آتش پرستی

آئین آریایی

پیش از آنکه آریاییان (۱) بایران و هندوستان مهاجرت کنند، دوسرزمینی (۲) با هم زیسته یکقوم را تشکیل میدادند.

قوم هند و ایرانی و اسلاف آنان - یعنی طایفه هندواروپایی - هیچ نوع بادگاز و اثری که حاکی ازطرز زندگیانی، درجهٔ تکامل قوای مادی و معنوی، معنی است آن دربارۀ محیطی که میزیستند، باقی نگذاشته‌اند؛ ولی آریاییانی که به هندوستان مهاجرت کردند مجموعه ای را که مرکب از هزار و اندی دتا و سروداست و اکنون یکی از کتابهای چهارگانهٔ هندوان و کهن ترین آنها محسوب میشود یعنی ریگا - ودا Rig Véda را بیادگار گذاشته‌اند (۳) - این سند تاریخی بران معنی است، اثری بین

(۱) E. B. نویسد: «آریان Arjan اصطلاحیست که معنی میدهد اصنافی شده، هر کس عنوان Max Müller آنرا بیوضه دربارۀ عمق آریایی که به این عنوان در اروپائی و هندوستانی شناخته شده است معنی کرده، بهمین وجه وی آریان Arjan را در مورد همهٔ عناصر این زمین زیست بکار میبرد و هم او در کتاب «The Aryans and the Aryan Question» نوشته شده است نویسد: آریاییان Aryan کسانی هستند که بزرگوارترین آریایی همهٔ نسلها را تشکیل میدهند و خونهاشان از هر نژاد باشد - مگر آنکه آنها را آریایی میخوانند و منظور از این نژاد است که زبان آنان که آریاییست، در اروپا از سن ۲۶۵۰ پیش از میلاد تا کنون در هند و پاکستان و افغانستان است که اینکلمه بتداعی، معانی بسیار و مختلف میورد و این معانی مختلف در زبانها و ادبها و اروپائیان بودند خود را به این نام معجزه میدادند. LXX. این کلمه در آریان از نظر زبانشناسی زیاد است که بنسب هند و ایرانی از طریق هند و اروپائی در زبانها پیدا داده شده - اینکلمه از واژهٔ آریا Aryan مشتق است. اینکلمه عبارت از معنی «پسر» بود را بدان نام معرفی میکردند، حتی واژهٔ ایران خود از همین واژه مشتق است. در زبانهای سابقاً اصطلاح آریان Arjan را به جمع آریاها - و ایرانیان را آریاها میخوانند و این آریاها و ایرانیان عموماً این اصطلاح را متروک گذاشته‌اند. (۲) در مورد این واژه در زبانهای اروپایی خزر. (۳) ودا Véda در سانسکریت از ریشهٔ آریا یعنی «پسر» مشتق شده معنی همه هم آمده و آن مجموعهٔ کتابهای مقدس هندوان قدیم و متعلق به عهد آریایی است و شامل چهار کتاب است: Atharva - Véda, Yajur - Véda, Sâma - Véda, Rig - Véda. هر ودا مجموعه‌ایست از سرودها، گان و وزن مقدس ودا و در زبانها مختلف است و این اساساً مربوط به ریگا، روشن کردن و نگاه داشتن آتش مقدس است (۱۹۱۲).

آمین آریایی

بسیار گرانبهاست - قسمت اعظم سرودهای ریگ ودا مربوط بقدمترین دوره سکونت و تبدیل زندگانی چادر نشینی بآبادی گزینی آریائیان، در بخش شمال باختری هندوستان میباشد - این قسمت که اکنون به (پنجاب) نامزد است، در آن زمان بواسطه رود هند و شعب آن، «هفت رود» یا «هفت آب» نامیده میشد و مجموعه ریگ ودا که مربوط باین قطعه است بسیار قدیمتر از گاتهای زرتشت است که شرح آن بیاید (۱). بدون شك این سرودها افکار تازه ای را حاکی نبوده است، بلکه همان معتقداتی را که آریائیان تازه وارد از شمال با خود آورده بودند، روایت میکند، بنابراین از روی همین سرودها، اگر از معتقدات ابتدائی نژادهند و اروپائی که مبدأ پیدایش دو مذهب که صورت و معنا بیید، ولی از لحاظ نشأت نژادی قریب بیکدیگرند - یعنی برهمنی هند و مزدیسنا ی ایران - شده است، نتوان پی برد؛ در هر حال در باره عقاید هندو آریائیان که مملکت دوم هند و اروپائیان میباشد، میتوان اطلاعات گرانبهای بدست آورد. کهن ترین دوره حیاتی نژاد آریا که بدان دسترسی داریم زمانی است که ما آریائیان را در عرصه دنیا دارای آن درجه از معتقدات روحانی می بینیم که میتوان آنرا طبیعی محض نامید. آریائیان ایندوره در تحت تأثیر تظاهرات قوای طبیعی میهن خود که بواسطه زندگانی نیمه چادر نشینی و نیمه آبادی نشینی دائماً شاهد آن بودند، قوای طبیعت را پرستش میکردند - آنان قوا و تظاهرات سودمند طبیعت را بعنوان خدایان و موجودات مقدس ستایش کرده مورد عبادت خود قرار میداده اند: آسمان پاك، نور، آتش (در مظاهر سه گانه خود که برق آسمان و شعله آتش معابد و سوخت اجنبی خانواده باشد)، آفتاب، زمین که در حکم مادر مهربانست، بادها، آبها و رعد احیا کننده و فرحبخش.

در برابر این قوای نيك و سودمند، قوای زیان بخش طبیعت که تراست، مظاهر آنها تاریکی و خشکی (کم بارانی) میباشند که آریائیان در اشکال اهریمنان و ارواح

(۱) رك: بخش سوم.

مزدیستا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

مضر در نظر خود مجسم میکردند. آنان از این ارواح مضر متنفر بودند، آنها را لعنت میکردند و هیچوقت در صدد بر نمیآمدند که رضایت خاطرشان را فراهم و بواسطه قربانیها، اوراد و عبادتهای مختلف غضب ایشانرا مبدل بر رحمت سازند و همین خوددیده‌اش از مهمترین وجوه اختلاف اساسی معتقدات اقوام آریائی با اقوام ترانس و معین میباشد چه مطابق عقیده اینان باید قوای مضر را بوسیله عبادت و قربانیها از شاه کرد. بابت مرحمت و دفع مضرت آنان را خرید و با ایشان ساخت.

اما آریائیان عقیده داشتند باید با ایشان جنگید و بر آنان راه نبرد و نماند و وظیفه قوای سودمند طبیعت یاری کردن انسانیت در این مبارزه با نیروهای مضره با تاریکی - و - وظیفه باد و رعد جمع کردن ابرهائی که اهرمانان مضره را مفرق میسازند، و نیز جهانیدن برق و ریختن بارانست.

همین مختصر اشاره بمعقدات آریائیان احسانات شرافت و انانیترا نسبت بخدایان خود ثابت مینماید؛ که در روابط و متناسبات خود با معبودان خودشان قابل تبارز و تملق نبوده اند بلکه فقط بسنایش و درخواست یاری و سپاسگزاران میپرداختند؛ یعنی رابطه آنان با آله مبتنی بر اعتماد و صمیمیت بوده است.

بواسطه همین اعتماد و صمیمیت که اساس معتقدات آریائیان است، پناه نهد ساده و روشنی ایجاد شد که آنرا بطریق ذیل میتوان خلاصه کرد: (۱)

خدای بزرگ
کهن ترین و عالیتهناترین خدای بزرگ آریائی است. آسمان و زمین و همه عالم را در محراب بر عبادت و بهمتی وسیع این بزرگ است. همه آسمان در

زبان سانسکریت و در ریگ ودا (قدیمیترین کتب سانسکریت) اندک با واژه *dyāviti* (۱) بوده که بعد ها به *Varun* یا *Varuna* تبدیل شده است. در کهن کتون نیز بشکل *Dyaos* بمعنی آسمان مرئی است و وارونه ها همسنگه آریائی

(۱) رک: سلسله مقالات (ما در نظر دیگران) ترجمه آس. و معنی این واژه در زبان سانسکریت و ایران تألیف مداد رک زین روسی، در مجله دانشگاه (مجله علمی و ادبی) شماره ۱۰۰ (۱۳۰۱) شماره‌های ۲ - ۴ - ۶ - ۷ - ۹. (۲) همانتریشه *deus* لازوی و (۳) پارسی و (۴) آریائی.

آمین آریایی

Ouranos تبدیل شده، که در زبان یونانی بمعنی آسمانست (۱). این نامها ما را بدورهٔ بدوی نژاد آریا و زمانی که اسلاف مللی که بعد ها اروپا را مسکن خود قرار دادند و در شرف قیام برای مهاجرت از میهن اصلی خود بودند، سیر میدهد.

هند و ایرانیان مسلماً بخدایان متعدد اعتقاد داشتند، ولی ظاهراً برای آسمان تنوع مقامی قائل بودند، از این رو بواژهٔ دیا اوه و وارونه اغلب کلمهٔ آسوره Asura یعنی بزرگ و ولینعمت، را می افزودند. و همچنین گاهی برای وارونه صفت Vigna Vedas یعنی «همه دان» استعمال میشده (۲) - آفتاب چشم وارونه محسوب میکردین، آتش در موقع تظاهر بشکل برق، پسر او، و قسمت مرئی آسمان ستاره دار، جامهٔ سلطنتی وی بشمار میرفت - وارونه تنها مظهر قوای مادی طبیعت نیست بلکه از نظر قوای معنوی نیز دارای صفات اخلاقی عالیهست: او بر قرار کنندهٔ آسمان و زمین است - او ایجاد کننده و حافظ نظم سعادت دنیاست و انحراف از این قوانین گناه و نخستین مرحلهٔ هر نوع کثرتی و کاستی است - بهمین جهت از گناهها بدرگاه وارونه توبه کرده عفو می طلبیدند، زیرا که وارونه همانطور که رحیم است، جبار نیز هست و از همهٔ گناهان بزرگترین تقصیر در نظر او دروغ است (۳). آسمان در همهٔ ادوار تاریخی در نزد ایرانی مانند دیگر اقوام مظهر (عظمت) بوده است (۴).

نام وارونه در اغلب خطابه‌ها با نام رب النوع منور دیگری
میتره (مهر)
بنام میتره Mitra همراهست - میتره لفظ بمعنی دوست

(۱) Ouranos یا Uranus خدای یونانی مظهر آسمان است که مربوط بخدای لاتین Caelum یا Caelus میباشد. طبق کتاب Théogonie تألیف Hésiode اورانوس پسر Gaea (زمین) بود که باوی ازدواج کرد و از این وصلت گروهی از خدایان و موجودات متولد شدند مانند: Titan - Océan -ها Cyclope ها، غولها و غیره (L. XX).

(۲) نظیر (هروسپ آگاه) در بازند برای هر مزد و (علام الغیوب) در اسلام برای الله.

(۳) دانشکده، شمارهٔ ۷ ص ۳۷۱.

(۴) آسمان گو فروش این عظمت کاندر عشق خر من مه بجوی خوشهٔ پروین بسدو جو

« حافظ »

آمین آریایی

رب النوع آتش یکی از نامهای متعدد برق-پسر آسوره وارونه-در زبان سانسکریت «آدروان» (۱) یعنی دارای آذر و آتش است- قصص مذهبی

این اسم عام را برای کسیکه آتش را بنوع بشر داده، و سوزاندن قربانیها را در معابد مقرر فرموده بصورت اسم خاص در آورده است- تاکنون در هندوستان طبقه خاصی از روحانیان وجود دارد که موسوم به آدروان هستند و وظیفه مستقیم آنان خدمت با آتش مقدس و آتشهاییکه برای سوزاندن قربانیها و فدیها اختصاص دارند، میباشد مطابق سنت هندوان، اینان از نژاد همان کسی هستند که آتش را کشف کرده است- اگر در این موضوع بیشتر کنجکاوی کنیم، خواهیم دید که نخستین کاشف آتش چیزی جز خدای عنصر آتش، خود آتش- که بشکل برق از آسمان بزمین نازل شده- نیست و عبارت دیگر «آذر» پسر «وارونه» است-

آدري ādri در زبان سانسکریت یعنی شعله و «آدريو» ādrio بمعنی مشتعل است و این هر دو واژه بعنوان صفت خدای آتش موسوم به آگنی Agni بسیار دیده میشود (۲)- بنا بر این آذریکی از قدیمترین نامهای آتش در زبان آریایی است، و شاید هم کهن ترین نام آن باشد، چنانکه يك واژه یونانی که مسلماً مربوط بدوره ما قبل هند و ایرانی نژاد آریایی است این مطلب را تأیید میکند و آن واژه اتراگنه atragne میباشد که بمعنی مولد آترا (آذر) است- این کلمه اسم یکنوع نباتی بوده است که در ادوار بسیار کهن بوسیله اصطکاک آن تولید آتش میکردند، ولی این عادت بقدری باستانی بوده که حتی در دوره کلاسیک (قدیم) یونان نیز متروک شده بوده و خود این نبات هم بطور قطع شناخته نمیشده است-

مقدس بودن عنصر آتش میان تمام اقوام قدیم مانند عده هفت مشترک و آن همیشه مورد ستایش مخصوص و محبت نوع بشر بوده است زیرا که آتش، دوست و مصاحب سودمند انسان بود- آتش در اجاق خانواده فقدان اشعه آفتاب و گرمی

(۱). Atharvan یا Adhervan (۲) آگنی (اغنی) آتش مقدس و رب النوع آتش

در وداست- اوهمه چیز را می بیند ولی در عین حال رحیم و بخشاینده است. (L. XX.)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

خورشید را جبران کرده، دایع زبانها و بلیدیهای است که در تاریکی پنهانند و خوابهای بد و موجودات مودی را از انسان دور میسازد، آتش در معبد و اسطوخودوس را با عالم روحانی بوده دعاها را بشر را با شعله خود که بمنزله بالهائی آتشین است، بسوی آسمان میبرد (۱).

سرود آتش - ریگ ودا، کتاب مقدس هندوان با سرود آتش، آغاز میشود و آنرا دانشمندی بنام (مدو چندس) پسر (وشوه مته) در بحر موسوم به گابری Gaytri در نه بیت سروده و آن چنین است:

Agnim ile purohitam yajnyasya devam rtvijam
hotaram ratnadhya tamam.

ترجمه: من میستایم آگنی را که پروعت (نماینده روحانی) است. هنگام پرستش (۲)
او که روشن است و او که رتوک (۳) و هوتار (۴) است و او که دهنده ثروت است در
پاداش پرستش.

Agnih purvobhir rajibhir idyo nutanair uta sa
devan cha vakasati.

ترجمه: آگنی شایسته ستایش بود از (سوی) دانشمندان باستان و نیز می باشد
از (سوی دانشمندان) کنونی - باشد که اودیوان (خدایان) را از اجزا بیآورد.
Agnina rayim asnavat posam eva dive dive
yasasam viravattamam.

ترجمه: بوسیله آگنی پرستنده اش ثروت می یابد، که روز بروز افزون می
شود، و آنکه وسیله شهرت است و بسیار فرزندان پیوست میکند (پد آنگه پرستنده اش
بهترین قهرمانان میگردد).

Agne : yam yajnam adhvaram visvatah paribhur
asi sa id devesu gacchati.

(۱) مجله دانشکده، شماره ۹ ص ۴۶۰ - ۴۶۱. (۲) در متن (ویسویه) از پدسه است
میباشد. یعنی از همان ریشه یزشن و یسن یعنی جشن است که در اصل یعنی پرستش بوده.
(۳) در متن (رتوچم) از نامه (رتوک) یعنی سبک بگه همین پرستش میکند. (۴) در متن
(هوتارم) از (هوتار) یعنی خداوند.

آمین آریایی

ترجمه : ای اگنی ! تنها آن پرستش که در آن مانعی پیش نیاید و توازهمه سو آنرا نگهداری، چنین پرستش بسوی دیوان (خدایان) میرود.
 Agnir hota kavikratuh satyas citrasravastamah
 devo devebhir a gamat. بیت پنجم

ترجمه : اگنی هوتا، او که در بجا آوردن رسوم پرستش فرزانه و راست است و خدائی است که آوازه او شگفت آور است در اینجا با ایزدان دیگر بیاید.
 Yad anga dasuse tvam bhadrām karisyasi tavet
 tat satyam angirah (۱). بیت ششم

ترجمه : ای اگنی ! توشادی میآوری برای او که نیاز میدهد، و آن در حقیقت ای انگیرس شادی برای تو میبشد.
 Upa tvagne dive dive dosavastar dhiya vayanam
 namo bharanta emasi , بیت هفتم

ترجمه : ای اگنی ! ما بتو نزدیک میشویم روز بروز و شب و روز نیاز خویش را با ا ندیشه بتو پیشکش میکنیم (یعنی در اندیشه بتو ارادت میورزیم و بسخن و پرستش آنرا روزان و شبان خدمت تو تقدیم میکنیم و ما بدینوسیله بتو تقرب میجوئیم)،

Rajantam adhvaram nam gopam rtasya didivim
 vardhamanam sve dame, بیت هشتم

ترجمه : خداوند نیازها نگهبان کار راست، روشنی دهنده و در جای خود توانا.
 Sa nah piteva sunave' gne supayano bhava
 sacasva svastaye. بیت نهم

ترجمه : ای اگنی ! آسان رس باش بما مانند پدر پیسر و بسا ما بهمان برای
 بهبودی ما (۲).

(۱) انگیره و انگیرس نام یکی از دانشمندان بزرگ که اتیروان یعنی روحانیان نگهبان آتش از دوده او بودند - کلمه انگیرس از ریشه (انگار) است به معنی شراره آتش .

(۲) رك : کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان . تألیف آقای شوشتری . ج ۲ ص ۴ - ۷.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

آریائیان از دیر باز بدو مبدأ خیر و شر قائل بودند. از یکسو خدایان و از سوی دیگر اهریمنان قرار داشتند. امور نیک و خیر مانند روشنائی و باران را بخدایان نسبت میدادند و امور بد و شر همچون تاریکی و خشکی را باهریمنان - آتش، پسر آسمان، در شکل ابتدائی خود که برق باشد، در مبارزه ارواح منور، که حامل و حامی روشنی، گرما و زندگانی هستند، با روانهای پلید، تاریکی و خشکی عامل مؤثر شمرده میشود. میدان این مبارزه بین آسمان و زمین، درجو است.

انقلابهایی که در نظر ما معمولاً در قالب تظاهرات هوائی جلوه گر میشوند و ما بندرت در آنها تعمق میکنیم، برای آریائیان قدیم که دارای روح حساس و فکر معصوم بودند، مظهر مبارزه شدیدی بود که بین موجودات فوق بشر و قادر بر خیر و شر بعمل می آمد، و این نمایش را در پرده های مختلف خیال خود مجسم میکردند.

این نمایش بدو صورت متمایز، باعواصم و بازیرگان مختلف در کمون، میداد. آنها جلوه گراست: از یکسو دو نیروی نیکوکار عالی، یعنی نور و باران، که مبداء دیگر نیکیها هستند قرار دارند. و از سوی دیگر خطرناکترین دشمنان انسان یعنی قوایی که باعث سلب نور و باران میکردند.

مبارزه در برابر کارکنان تاریکی و شب نسبتاً آسانتر و طبیعتاً با آفت محولست. با وجود این همین مبارزه را فکر نژاد آریائی با هزاران رنگ آمیزی ظریف مجسم کرده در انواع تظاهرات جلوه گر میسازد، و بدینوجه مبداء بیشتر افسانه های مربوط با آفتاب همان معتقدان اولی آریائیانست^(۱). شعبه آیرانی از هند و ایران نیز زیاد فکر خود را با اساطیر راجع با آفتاب معطوف نداشته اند، بلکه این افسانه ها انعکاس ضعیفی در معتقدات روحانی آنان یافته است.

نمایش دوم که در زمینه مبارزه راجع با پهنی آسمانی بعمل می آید و مربوط

(۱) مجله دانشکده، شماره ۹، ص ۴۶۲.

آئین آریایی

بافسانه های رعدی آریاییانست، توجه آنانند از یاد تر جالب کرده و دارای هیجان و روح شدیدی میباشد، ادوار متفاوت و پرده های مختلف آن باهم تفاوت دارند. گاهی بنظر می رسد که فتح و غلبه با ارواح نیکو کار است - و گاهی برعکس تصور می رود دسیسه کاری دشمن برای ضبط آبهای حیات بخش آسمانی متعدد است: زمانی خدعه ای بکار میبرد و خود را باشکال گوناگون متشکل میسازد، یعنی بصورت ابرهای مختلف در می آید، و گاهی باکمال غضب قوای نیکوکار را مورد حمله قرار میدهد.

باید دانست که همه ابرها، ابرهای بارانی نیستند: اگر بعضی از آنها بروی زمین تشنه و بریان از گرمی آفتاب، آب زندگی میریزند و رقع عطش میکنند، بالعکس برخی از آنها باران را درخود حبس کرده در اعماق بطون خویش پنهان میدارند، تا آنگاه که نيزه آتشین برق آنها را ازهم بشکافد و باران زندانی را نجات دهد، این اختلاف ابرها، که ماکتر مورد توجه قرار میدهیم - زیرا عادت کرده ایم بطور سطحی درتظاهرات طبیعت بنگریم - در نظر کسانی که با طبیعت هماهنگ بوده همه زندگانی خود را محکوم باراده طبیعت میدیدند و ناگزیر برای ادامه معیشت، شناختن کامل تظاهرات طبیعت را ضروری میدانستند، مسلم و لازم مینمود - فکر شاعرانه و قدرت توصیفی آریاییان، نه تنها آنها را بقالب هزاران تشبیهات ساده و مشابه میریخته است بلکه آنها را مبدل باشخاص زنده و روابطشان را باهم بمبارزه حیاتی تبدیل میکرد - این تشبیهات از حیث سادگی از یکطرف، و از جهت کمال از سوی دیگر موجب حیرت جهانیانست و ما نمونه ای از آن در ذیل ثبت میکنیم (۱):

دماغ ساده و بامحبت یکقوم شبان، باسانی صحنه آسمان را با
مرتعی سبز و خرم مقایسه کرده، ابرهای لطیف را که در فضای
آسمان باهستگی درجنشند بگله های گاو که در چراگاه حرکت میکنند، مشابه
میسازند - و باران نیکوکار که برای تغذیه زمین و همه موجوداتی که در آن سکنی

(۱) همان مقاله ص ۴۶۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

دارند بکار میرود بمنزله شیراحشام تصور میشود - آری :

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد وهنگام درو (۱)
یقیناً اعتقاد باینکه ابرها گاوانی هستند که در آسمان حرکت میکنند بواسطه
سادگی تشبیه یکی از کهن ترین عقاید آریاییانست .

در اساطیر آریائی برای ابرها تشبیه دیگری نیز موجود است که اگر چه
بسادگی تشبیه فوق نیست ولی خالی از تناسب و لطف هم نمیشد: ابرهای سپیدلطیف
را بزنان زیبا تشبیه کرده اند - این دختران آسمانی ، حامل آبهای مقدس ، زندان
آسوره ها و بویژه زن آسوره وارونه میباشند - همین ابرها مادر برق ، یعنی آتش
آسمان، هستند .

از این تشبیهات پدیدار میگردد ارواح پلید ، که مانع ریش بزاران شده
خستگی و گرسنگی را باعث میشوند، در حکم گاو دزد و زن دزدند - این دزدان آنها
را یا بکلی محو و یا در غارهای تاریک و حصارهای استوار خود زندانی میکنند - نفرت
یکقوم شبان و نجیب نسبت بگاو دزد و زن دزد محتاج شرح نیست - مطابق افسانه
های آریائی ابرهای سیاه که در کنار افق پیدا میشوند و شکل قتل جبال و یا دیوارها
و برجهای کنگره دار قلاع را دارند ، زندان ابرهای باران میباشند .

ایندره در این هنگامست که ایندیره Indra یا آندره Andra (۲) -

رب النوع رعد - سلاح درخشانی بر تن کرده در چرخ جنگی

इन्द्र

خود را با سپان تندرو خاکستری رنگ کنگون (ابرهای تندرو

خاکستری) بسته ، با دوست دائمی خود وایو Vāyu (باد که در طبیعت تله آهوا میوزد)

آماده جنگ میشود - بادهای تند که سپاه ایندیره را تشکیل میدهند ، دنبال او میروند ، و

(۱) حافظ . (۲) ایندرا (شدید) پادشاه دیوان (خدایان هند) ، زندان آسمان ، رب النوع

رعد ، آورنده بارانهای فراوان و حامی آریاییان محسوب شده - اورا که میسر Aditi

(رب النوع فضا) میدانند و زمانی برادر توأم آگنی Agni خدای آتش بشمار میآورد - این دو

کلامی خدای دو گانه (Agni - Indra) و زمانی سه گانه (Agni - Soma - Indra)

یا (Agni - Vāyu - Indra) را تشکیل میدهند (L. XX)

آمین آریایی

جنگ آغاز می‌گردد سپاهیان رعد بکوه یا حصاریکه زندانست حمله می‌کنند زندانبانان تاب مقاومت نداشته پایداری آنان بر اثر ضربات شدید و مکرر حربه آتشین ایندوره درهم شکسته، قتل کوه و دیوارهای قلعه فرو ریخته، مطابق تشبیه نخستین گاوان خلاص میشوند و شیر خود را بروی زمین میریزند - و طبق تشبیه دوم دختران و زنان اسیر رهایی یافته محمول خویش را بزمین تشنه تقدیم میکنند (۱).

اگر بابرهایی که در آسمان گردش میکنند، نظر افکنیم،	وریتره
خواهیم دید که باشکال گوناگون، از قبیل صورت انسان،	و
جانوران، مخلوقات عجیب و غریب، دور نماها، شهرها و غیره	اهی
متشکل میشوند.	

چنانکه گفتیم همه این ابرها بارانی نیستند - اجداد آریایی ما، ابری را که باران نهیداد بزرگترین دشمن خود میدانسته بنام وریتره Vritra میخواندند - وریتره یعنی مخفی کننده و دزد - و بنابراین وریتره Vritrahan (دراوستا ورثراغن و در پهلوی ورهرام و در پارسی بهرام) (۲) در اصل بمعنی (وریتره کش) میباشد - این نام بزرگترین و معتبرترین لقبی است که بخدایانی که بوریتره حمله میکنند و بدن او را سوراخ سوراخ ساخته باران محتوی آنرا بزمین میریزند، داده شده - بویژه ایندوره که بزرگترین دشمن وریتره است و نیزه آتشین او - برق - کانیست که این دزد باران را نابود کند، بدین لقب خوانده میشود. در فرهنگهای پارسی (آب دزد) و (قطره دزد) بمعنی مطلق ابر آمده (۳) و آن دراصل ابری بوده که باران را در خود ضبط و از باریدن منع میکرد *

اهریمن دیگری موسوم به اهی Ahi 𑀅𑀓𑀝𑀭 ما را یا ازدها در کوه مسکن داشته

دیوان را بیاری خود میطلبد. اهی - رعد سیاه بوران و طوفانست که با هزاران حلقه و پیچ

(۱) مجله دانشکده، شماره ۹ ص ۴۶۴-۴۶۵. (۲) رك : بخش چهارم بهره ۲ : آتش بهرام. (۳) برهان، ذیل (قطره دزد).

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و تاب بر فراز قلّه کوه می‌پیچد و دیوار مانند بسوی آسمان بالا می‌رود، با این مارهم، همان ایندردۀ پرتاقت مضاف داده او را میکشد.

در ریگ و ۱۵ بارها از این مبارزه سخن رفته است و یقیناً ماری که در اساطیر و ادبیات رزمی و افسانه‌های تمام ملل موجود است همان اهی آریائیان قدیم است که متدرجاً علت تشبیه که ابرهای سیاه باشد از میان رفته ولی مشبّه به یعنی مار یا اژدهای بدکار در خاطرها محفوظ مانده است^(۱)؛ آری بقول جامی:

باشد اندر صورت هر قصه‌ای خرده بینان راز معنی حصه‌ای

داستان آژی دهاک Aji Dahâka (جزء اول آن همان اهی سانسکریت است) که افسانه‌نژاع‌تری تنه Traitana بامارسه‌سر (در ودا) را شاملست، در اوستا بصورت منازعۀ ثره اونه Thraêtaona (یعنی فریدون) بامارسه‌سر: - Aji Dahâka thri kameredha xshvaesh (۲) آمده^(۳) - فردوسی نیز این نام را بعنوان (ضحاک) و (اژدها) (۴) که دو مار (بجای مارسه‌سر) برکتش رسته بود، و فریدون با او جنگید و او را منکوب کرد، معرفی مینماید^(۵).

اما تشبیه ابربمار که در ادبیات پارسی آمده، منشائی باستانی دارد که ذکر آن گذشت - منوچهری در وصف ابر گوید:

(۱) دانشکده، شماره ۹ ص ۴۶۶. (۲) خشوئوه xshvaewa در اوستا بمعنی زود خزننده و تند رونده است و آن در بند ۶۵ از فرگرد ۱۸ و ندیداد آمده - در گزارش پہلوی اژی شپاک Aji - Shepâk آمده و در توضیحات افزوده‌اند: مارشپاک - اکنون در بازسی (مارشپیا) گوئیم - ناظم (ویس ورامین) گوید: سر دیوار او بر مارشپیا جهان از زخم آنها ناشکیبا کاه (شپیا) که در فرهنگها بمعنی افمی ضبط شده در واقع صفت مار است. رک: یسنا ج ۱ ص ۱۶۲ ح ۲. (۳) رک: Yasna IX. 7, note 2 (Z-A). (۴) فردوسی دربارهٔ جمشید گوید: نهان بود چند از دم اژدها (ضحاک) بفرجام هم زو نیامد رها.

(شاهنامهٔ بیخ ج ۱ ص ۳۴) - خورشگر هر روز مردی جوان را: بکشتی و مغزش برون آختی مر آن اژدها را خورش ساختی (همانجمله ص ۳۵) و نیز او را (اژدها فشی) مینامد: کبی اژدها فشی بیامد چو باد بایران زمین تاج بر سر نهاد (ص ۳۳) - بایوان ضحاک بردندشان بدان اژدها فشی سپردندشان (ص ۳۵) و نیز (اژدها بیکر) ش میخواند: شنودند کانبجا یکی مہترست بر از هول شاه اژدها بیکرست (ص ۳۳). (۵) رک: Z-A, vol. 3, p. XLIV.

آئین آریایی

برآمد ز کوه ابر مازندران چو مارشکنجی و ماز اندر آن^(۱)
سوهه یکی از امتیازات معتقدات آریائیان عزت نفس و شرافتمندیست
ماتا که ایشان در شناسائی طبیعت اعم از روحانی یا جسمانی، زمینی

یا آسمانی، و نیز در روابط خود با قوای فوق طبیعت آشکار میگردند.

بدیعی است آریائیان مانند پیروان همه مذاهب معتقد بادیه و فدییه بوده اند ولی در این اعمال، روحی مخصوص نشان میدادند. ابراز ذلت و فروتنی را در برابر آلهه روا نمیدانستند - آریائی مستمندانه استمداد و طلب یاری نمیکرد، بلکه خود نیز در حدودی معین بخدایان خویش مساعدت مینمود - آریائی تصور میکرد که در کشمکش خدایان نیک، ارواح منور و قوای سودمند با اهریمنان و قوای بد، انسان نیز باید شرکت و معاضدت کند.

در نظر او سرودها، سپاسگزاریا و مدایح انسان سبب تهییج و تشجیع خدایان میشود - فدییهها در حکم ضیافتهایی است که برای مهمانان عالیمقام و عزیز تهییج میکنند. خدایان دوستانه دعوت دوستان خود را میپذیرند - همانطور که انسان از غذا قوت میگیرد، آنان نیز بسواسطه این ضیافتها قوی میشوند - مخصوصا این اثر در شیره گیاه مقدس سومه Soma (سانسکریت) یا هئومه Haoma (اوستا) که روح را فرح میبخشد موجود است. این نوشابه خدایان را مسرور و قویدل ساخته حس جنگجویی آنانرا تهییج میکند - گویی خدایان بدین نوشابه تیزمندانند و اگر بقدر کافی از این مایع معجز نما ننوشند قادر نخواهند بود که بر دشمنان غلبه نمایند - بویژه ایندوره مطابق سرودها مقادیر بسیاری از این مایع مسکرا میآشامد و پس از آن هیچ قوه ای قادر نیست در برابر او مقاومت ورزد.

این گیاه کوهستانی - سومه - دارای ساقه نرم و پریالیافت و شیرهای سپید برنگ شیر دارد^(۲) عصاره این گیاه را میجو شانند بحدی که دارای رنگ شود - استعمال

(۱) مازشکاف که اندر چیزی افتد (تلفظ فرس) چین و شکن. (۲) طبق آزماشهای آقایان Dr. Alchinson

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

این هابیع در موقع قربانی یکی از کهن ترین و بهترین رسم عبادت آریائیس است - این نوشابه را روی آتش میریختند ، الکلی که در آن موجود بود سبب اشتعال آتش میگردد. روحانیان نیز در موقع اجرای مراسم عبادت بقدر کفایت از آن مینوشیدند. این نوشابه نه تنها مقدس و گرامی بود ، بلکه از غرائب معتقدات آریائی این است که برای این گیاه درجه خدائی قائل بوده اند - سومه یکی از خدایان مقتدر که مورد پرستش و احترام بوده ، محسوب میشد - وی در موقع رأفت نیکوکار و بهنگام غضب خطرناک و قهار بود - علت اسناد این دو خاصیت نیز تا حدی واضحست ، زیرا سه نوشابه های مهبج و مسکر ، اگر باندازه کمی استعمال شود ، باعث تقویت روح و بدن و موجب انبساط خاطر و سرعت فکر میباشد ، برعکس استعمال آنها بمقادیر زیاد سبب زوال هوش و کسالت شود و بسا اتفاق افتد که بواسطه شدت تهییج موجب جنون میگردد ، بجا فرموده است شاعر شیراز :

صوفی ارباده باندازه خورد نوشش باد
ورنه اندیشه اینکار فراموشش باد
همین آذر متضاد یقیناً فکر ساده آریائیان را متأثر ساخته باعث احراز مقام خدائی سومه شده است - استخلاص از خیالات و فراموشی موقت زحمات و غصه ها ، زیاد شدن قوه فعاله و نیرومند شدن روح ، آزادی بیان ، بیداری احساسات شاعرانه و ادیبان ، حتی پیش بینی ها در پیش گویی های صاف که بواسطه نوشیدن سومه حاصل میشد - این حس را در آریائیان تولید میکرد که گویا یک قوه خورجی فوق بشری در وجود آنان حاصل میگردد ، این قوه ربانی که برایشان مسلط میگردد و در میان شراب مقدس بر ذمت نهاده شده ، خدائی است موسوم بسومه ، که دوست و محالوب خدایان و انوار بشر است .

[دربالاحذیة دهمه برین]

تکلیسی درمکن R de Mequenen رئیس سابق هیئت عنوان فرانسوی شوش ، گیاه مزبور همان Ephedra Vulgaris است که شماره آن بنام Ely hedin در خط بکار میبرد - در افغانستان نیز (ریواس) را (هوم) گویند که گیاه مورد بحث در خطی ندارد .
(و نیز رك : بشتهاج ۱ ص ۴۷۱ .)

آئین آریایی

علاّت تصور محبت خدایان دیگر نیز نسبت بسومه معلوم است، زیرا که مطابق قواعد روانشناسی انسان همواره معبودان خویش را دارای همان احساسات و احتیاجات که خود داراست - هستهای بمقیاسی بزرگتر و شدیدتر - میدانند (۱)؛ بهمین جهت آریائیان تصور میکردند که چون خود آنان سومه را دوست میدارند، قهرآ خدایان ایشان هم باید شدیدتر آنرا دوست داشته باشند. لهذا در مواقع جشن و سور، که بمقدار آریائیان خدایان نیز در آنها حضور بهم میرسانیدند، مقدار زیادی مشروب سومه میبایست حاضر باشد تا همهمانان آسمانی تر دماغ وزنده دل شده، باقوای مضاعف از همان مجلس ضیافت بچنگ و ریتره و اهی و پیروان آنان، دزدان مستورکنندگان گاوان بروند (۲).

علاوه بر اینکه آریائیان تصور میکردند که با دعاهای خود بخدایان یاری میکنند، چنین معتقد بودند که در خود دعا، بلکه در بعضی کلمات آن، که بر زبان رانده میشود، و در برخی ترکیبات لفظی قدرتی مکنون است که خدایان را بهمراهی و حتی اطاعت و انقیاد مجبور میکند و انسانرا قادر میسازد که با نیروی خود بر ارواح پاید و زبان بخش غلبه کند. بنابراین منتره Mantra (که امروز بفارسی منتر گوئیم و معنی اصلی خود را از دست داده) یا عبارت مقدس، حره ای مؤثر و قوی بود که در برابر آنان بکار برده میشد. بهرور ایام در باب قدرت منتر مبالغه ورزیده بحد خرافات رساندند و تصور کردند که بعضی از افراد بشر را که دارای استعداد مخصوص طبیعی هستند، منتر میتواند بهرامری قادر کند، ولی اعتقاد ابتدائی آریائیان نسبت باثر منتر، چنانکه گفته شد ساده بود و در حدود تصورات آنها منطقی بشمار می رود.

دارمستر نو بسود: «دعای بشر معمولاً مطابق با طبیعت است، انسان دعای نزول

(۱) مضمون حدیث: کلام: میزان توره باوهامکم باذق همانیه، فیه منخلوق لکم مردود الیکم.

(۲) دانشکده، پاریس، ص ۴۶۸.

مزدینسا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

باران را در مواقع خشکی میخواند و معمولاً مستجاب میشود زیرا که بعد از خشکی حتماً باید باران بیاید. انسان در موقع تاریکی خواهش روشنائی میکند و مسلماً بعد از تاریکی باید روشنائی باشد. بعبارت دیگر، انسان احتیاجات ساده خود را نسبت بهر چیزی بهنگام فقدان آنچیز در ضمن دعا میخواند، در صورتیکه مطابق مقررات خود طبیعت، همان مقصود قهراً باید موجود شود، بنا بر این انسان می بیند که دعای او مقرون باجابت می گردد و از این قضیه چنین نتیجه میگیرد که در خود دعا اثر اجرایی آن موجود است.

نباید فراموش کرد که در آن زمان احتیاجات آریائیان خیلی ساده بوده است و آنان در ضمن ادعیه چیزی مافوق عادت نمیخواستند بلکه همان نیاز مندیهایی معمول درخواست میشد: خواستن اولاد و اعقاب متمدن و سالم، تکثیر گاو و گوسفند، سلامت و طول عمر، غلبه بر دشمنان در جنگ. همه این آرزوهای ساده که موضوع دعاها می آریائیان بود، چیزهایی است که بدون هیچ نوع دعایی هم قهراً نصیب آنان میشد، زیرا که زندگانی ساده و سالم و تفوق عددی شایسته آنان موجب حصول این مقاصد میگردد؛ ولی چون اشخاص بی علم و ساده، در هر چیزی نعل خارق عادت را بر علل طبیعی ترجیح میدهند، همین حصول مقصود عقیده آریائیان را درباره اثر منتر راسخ تر میکرد (۱).



در پایان این مقال، خلاصه ای از دین اسلاف آریائیان یعنی طایفه هند و اروپایی را که بعدها در میان قوم هندی و ایرانی تا دیرباز (در میان هندوان تا پدایش ریگ و دا و در میان ایرانیان تا آغاز زرتشت) پابسی بود بصورت مواد ذیل می نمانیم:

۱- آئین آریائیان و اسلاف ایشان مبتنی بر تاه قران طبیعی بود و آنان بخدا این

(۱) دانشکده، پارسیان، ص ۴۶۹.

آمین آریایی

متعدد که هر يك را مظهر یکی از قوای طبیعت میدانستند اعتقاد داشتند . در میان این مظاهر مهمتر از همه روشنائی و باران بود .

میتره (سانسکریت) و میتره (اوستا) خدای آفتاب، ایندره خدای رعد و تنها خدایی که صورت تجسم داشته، ییمه Yama (سانسکریت) و ییمه Yima (اوستا) (۱) پسر خورشید که نخستین بشریست که هر گک بر او چیره شده بر دوزخ حکومت میکند (۲)، وارونه (در ودا بمنزله همان اهورای اوستاست) که نظام عالم را حفظ میکند، از خدایان آنان محسوب میشدند (۳).

۲ - خدایان این طایفه بصورت مذکر و مژذث شناخته می شدند چنانکه : خدای بزرگ آسمان، دیالوه Dyāuh (سانسکریت)، Zeus (یونانی)، Jupiter (لاتینی)، Ziu یا Tiu (توتنی) - و همچنین خدای آتش Agni (سانسکریت)، Ignis (لاتینی)، Ugnis (لیتوانی) و Ognī (اسلاوی باستانی) مذکر بوده اند .

خدای سپیده، Ushah (سانسکریت)، Ushah (اوستایی)، Auszra (لیتوانی)، Eostra (آنگلوساکسونی) و Aurora (لاتینی) مونث بشمار رفته اند - در ودا مصرح است که او شاه دختر دیالوه (آسمان) است .

۳ - طایفه مزبور خدایان آسمانی را بخانواده های زمینی تشبیه میکردند، همچنانکه در خانواده پدر بزرگ و فرمانرواست و دیگر افراد هر يك بترتیب دارای شأنی میباشند، در عوالم علوی نیز همین ترتیب برقرار است :

آسمان، که از میان خدایان تنها اوست که جاویدانست (۴) پدر بشمار میرود، و این معنی از لقبی که در زبانهای هند و اروپایی بدو داده اند مشهود است :

(۱) Z. A. p. XLIV - XLV . (۲) این نام همانست که در داستانهای ملی ما

بصورت ییمه در آمده . (۳) رگ : مذهب و فلسفه هندوان - مجله مهر سال ۳ شماره ۹.

(۴) از اساطیر آریایی است : سپیده دم از آفتاب شکست میخورد، ابر آفتاب را مغلوب

کرده پنهانش میسازد، رعد و برق ابر را شکست میدهند؛ فقط آسمانست که شب و روز تغییر

نپذیرد و جاویدانست .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

Dyâuh pitâ (سانسکریت) - Zeus *πατηρ* (یونانی) و Ju - piter

(لاتینی) یعنی (خدای) آسمان (ملقب به) پدر - از اینجا مستفاد میشود که طایفه مذکور با آسمان پدر خطاب میکردند و سپیده دم را دختر او و دیوان (۱) را پسران او محسوب میداشتند (۲) - منشاء پدری «اهور مزدا» در مزدیسنا و ابوت خدای بزرگ در دین مسیح از همین اعتقاد ناشی شده است. (۳)

۴ - اعتقاد بدوگانگی در مبادی خیر و شر از معتقدات قدیم آریاییان محسوب می شود؛ بدیها و خوبیها را هر یک منشائی بود که با یکدیگر دائم در جنگ بودند - قوای خیر باعث سعادت و قوای شر مسبب تیره بختی افراد بشمار میرفت - مظاهر خیر روز و فصول معتدل و فراوانی و تندرستی و زیبایی و راستی و مظاهر شر، شب و زمستان و خشکسالی و قحط و امراض و زشتی و دروغ و امثال آنها بوده است. (۴)

۵ - معتقدات مزبور بویژه اعتقاد بقوای طبیعت بهرور در میان آریاییان بصورت اعتقاد بخدایان مختلف در آمد، چنانکه برای خورشید و ماه و ستارگان و ابر و باد و آب و خاک، علامت و اشکالی مصنوع درست کرده آنها را قوای خدائی یا خدایان کوچک میدانستند و کم کم این تصورات سبب تولید عقیده بخدایان متعدد و شرک (۵) گردیده بیت پرستی منجر شد.

« در چنین دوره ضلالت و کفر زرتشت پیغمبر (همانطور که حضرت محمد در دوره دیگری بین قوم بی تربیت تر از آریاییان ظهور کرد) آشکار گردید و مانند یک پیغمبر و مصلح جدی شروع بانهدام بنیان کفر و دو پرستی نموده بدآوری ایمان و عقیده اصلی آریائی را بشکل جدید و بلندی بر اساس یکتاپرستی که آن زمان بود که برای یکجمله (۱) daévah سانسکریت، daévo اوستا، daus، لاتینی، divus، لیتوانی، dia ایرانی - دیو،

dieu فرانسه، dêv بهلوی و دیو پارسی همه از ریشه **div** سانسکریت، یعنی درخشیدن است که بخدایان اطلاق شده و چون زرتشت خدایان پیشین را از کرسی عزت فرود آورد در مزدیسنا دیو بمعنی اهریمن مستعمل شد. (۲) Air. Wb' (۳) رت: مجله سخن سال اول شماره ۴ مقاله (خدا چگونه پدر گردید؟) بقلم نگارنده (۴) سیر نمون من

۱۴ - ۱۵ . Polythéisme . (۵)

آئین آریایی

متمدن شایسته قبول باشد. « (۱)

۶- قراین و امارات میرساند که ایرانیان بمروور در دین آریایی تصرفی قائل شدند چنانکه از وقتیکه تاریخ ایران معلوم است مزدا (مزداهور او بعدها هور مزدا) خدای بزرگ طوایف شهر نشین و متمدن شرقی و غربی ایران محسوب میشده است. مزدپرستی قدیمتر از دین زردشتی است. مزدا خدای قبیله یا ملتی معین نیست و خدای عالم و پروردگار بنی آدم است از این جهت روابط افراد انسان با قوای آسمانی در دیانت مزدائی خیلی محکمتر است از آنچه در دیگر ادیان آسیای وسطی آمده است. مخصوصاً جنبه اخلاق شخصی در نهایت پاکی و روشنی در این دین مجزا و آشکار است. دین ایران بواسطه ایندوصفت که یکی عموم و شمول و دیگری صفا و خلوص اعتقاد است رفته رفته در ادیان شرق نزدیک نافذ گردید. « (۲)

انعکاس دین آریایی در شاهنامه

از تفحص و بررسی دقیق در شاهنامه فردوسی، که مهمترین سند روایات ملی ایران است (۳)، جسته جسته اطلاعاتی، راجع بدین آریایی ایرانی (پیش از ظهور زرتشت) بدست می آوریم - برخی از این معلومات با نتیجه تحقیقات دانشمندان خاورشناس مطابقست ولی از بخش دیگر نیک پیداست که نویسندگان خدایانهاک (مأخذ اصلی شاهنامهها) در تحت تأثیر سنن مزدیسنا بنگارش آنها پرداخته اند - اینک خلاصه این اطلاعات را در زیر مینگاریم:

۱- یزدان پرستی بروایت فردوسی کلیه پادشاهانی که پیش از زرتشت میزیستند یزدان پرست (۴) بوده اند:

(۱) کتاب سهویل لنگ باب ۱۳ - ترجمه دینشاه (کتاب فلسفه ایران باستان، ص ۳۵).
(۲) ایران در زمان ساسانیان. کریستنسن ص ۱۳. (۳) رك: فردوسی نامه مهر.
(۴) چنانکه در بخش ۴ بیاید یزدان جمع ایزد، و آن نامیست که بهر يك از فرشتگان دین مزدیسنا اطلاق میشده ولی در پهلوی و پارسی یزدان خاصه درباره خالق متعال استعمال شده است - از امثله ای که در فوق ذکر شده کاملاً پیداست که مراد فردوسی از (یزدان) همان خدای تعالی است نه فرشتگان.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

کیومرث (۱):

کسی نامور سر سوی آسمان
بر آورد و بدخواست بر بدگمان
بدان برترین نام (۲) یزدانش را
بخواند و بیالود مژگانش را. (۳)

سیامک، چون بر تخت نشست گفت:

که: «بر هفت کشور منم پادشا
بفرمان یزدان پیروز گمر
بداد و دهش تنگ بسته گمر. (۴)»

هم در ضمن داستان سیامک، فردوسی گوید:

نیارا همی (۵) بود آئین و کیش
برستیدن ایزدی بود پیش. (۶)

و مراد از نیای سیامک، کیومرث است.

هوشنگ، پس از آنکه آتش را کشف کرد،

جهاندار پیش جهان آفرین
نیایش همی کرد و خواند آفرین. (۷)

تهمورث، پس از اهلی کردن دامها،

چنین گفت: «کاین را نیایش کنی
جهان آفرین را سبیش کنی»

که او دادمان بر ددان دستگاه
ستایش مرا در آنکه بنمود راه. (۸)

فریدون چون ظلم ضحاک دید،

سوی مادر آمد گمر بر میان
بسر بر نهاده کلاه کین

که من رفتی ام سوی کارزار
تسرا جز نیایش میدانم کبر

ز گیتی جهان آفرین بر تراست
بدو زن بهر نیث و بد هر دو دست

فروریخت آب از مژه مادرش
همی خواند باخون دل داورش

به یزدان همی گفت: «زنهار من
سپردم بنوا ای جهاندار من». (۹)

(۱) نخستین پادشاه پیشدادی بقول فردوسی و نخستین بشر طبق روایت زرتشتی (۲) مراد

اسم اعظم است که در مزدیسنا نیز معمول بوده. (۳) شاهنامه، بیخ ج ۱ ص ۱۸

(۴) شاهنامه، بیخ ج ۱ ص ۱۸. (۵) ن ل: همین. (۶) شاهنامه، بیخ ج ۱ ص ۱۸.

(۷) رک: بخش ۴ بهره ۲ (آتش). (۸) شاهنامه، بیخ ج ۱ ص ۲۱. (۹) همان کتاب

ج ۱ ص ۴۸.

آئین آریایی

هم فریدون گوید:

جهان را همه سوی داد آورم چو از نام دادار (۱) یاد آورم. (۲)

کی خسرو چون از دنیا منصرف شد با خود گفت:

سپاسم ز یزدان که او داد فر بدین گردهش اختر و پای و پر

کنون آن به آمد که من راهجوی شوم پیش یزدان پر از آبروی

مگر هم بدین خوبی اندر نهان فرستاده کامکار جهان

روانم بر آن جای نیکان برد که این تاج و تخت کئی بگنرد. (۳)

گشتاسب نیز پیش از ظهور زرتشت چون بتخت نشست،

منم گفت، یزدان پرستنده شاه مرا ایزد پالنه داد این کلاه (۴)

بدان داد ما را کلاه بزرگ که بیرون کنیم از رمه میش و گرگ

سوی راه یزدان بیازیم چنگ بر آزاده گیتی نداریم تنگ

چو آئین شاهان بجای آوریم بدانرا (۵) بدین خدای آوریم. (۶)

حتی دقیقی مردم عصر لهراسب (۷) و گشتاسب را پیش از ظهور زرتشت

یزدان پرست خوانده:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت فرود آمد از تخت و بر بست رخت

(۱) در اوستا داتار dâtar از ریشه داد (آفریدن-دادن) بمعنی آفریدگار. (۲) ج ۱ ص ۴۹.

(۳) ج ۵ ص ۱۴۰۶. (۴) بسیار شبیه است بقول پادشاهان هخامنشی در آغاز

سنگ نبشته‌های خود: بزرگست اهور مزدا، او بزرگترین خدایانست. او داریوش را شاه

کرده. او شاهی را بدو داده، بخواست اهور مزدا داریوش شاه است (سنگ نبشته داریوش

در تخت جمشید. ایران باستان ج ۲ ص ۱۵۹۶). خدای بزرگست اهور مزدا او که این زمین

را آفریده، او که آن آسمان را آفریده، او که بشر را آفریده، او که شادی را برای بشر

آفریده، که خشیارشا را شاه کرده (همان کتاب ج ۲ ص ۱۵۹۷). (۵) فردوسی

چند بار از دین ایرانیان آن زمان یاد میکند، ولی نامی خاص برای آن قائل نیست.

(۶) ج ۶ ص ۱۴۹۶. (۷) که او نیز یزدان پرست بود:

جهان آفرین را نیایش گرفت نیایش و را در فزایش گرفت

پنهن گفت کز داور داد پاك برامید باشید و با ترس و باك...

(ج ۶ ص ۱۴۴۵)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ببلخ گزین شد بر آن نو بهار
که یزدان پرستان آن روزگار
مرآنخانه را داشتندی چنان
که مر مکه را تازیان اینزمان
همه نامه هائی که شاهان دو سلسله پیشدادی و کیانی بدیگر فرمانروایان نوشته اند، مسبق بنام یزدان و خدای بزرگست .

(فتح نامه منوچهر بنزد فریدون) بدینوجه آغاز میشود :

نخست از جهان آفرین کرد یاد
خداوند خوبی و پاکسی و داد
سپاس از جهاندار فریادرس
نگیرد بسختی جز او دست کس
که او رهنمایست و هم دلگشای
که جاوید باشد همیشه بجای^(۱)
بیشتر در اینگونه نامهها یزدان را بنام «خداوند ستارگان» میخوانند^(۲). نوذر
پادشاه پیشدادی نامه‌ای بسام جد رستم نویسد :

بسگسار هازندران بود سام
خداوند فاهید و بهرام و هور
نخست از جهان آفرین بود نام
که هست آفریننده پیل و مور
همه با توانائی او یکی است
بزرگت بسیار و یا اندکیست
کنون از خداوند خورشید و ماه
درودی بجان منوچهر شاه^(۳) ...
کیکاوس بشاه هازندران نویسد :

نخست آفرین کرد بر دادگر
خرد داد و گردان سپهر آفرید
کزو گشت پیدا بگیتی هنر
درشتی و تنسندی و مهر آفرید
بنیک و بید دادمان دستگه
خداوند نگر دنده خورشید و ماه^(۴)

بدیبهی است که پرستش خدای یگانه در میان ایرانیان پیش از ظهور زرتشت معمول نبود - درستست که وارونه Varuna در نزد آریاییان (بویژه نزد هندوان) خدای آسمان بشمار میرفت (که شرح آن گذشت)، چنانکه Jupiter و Uranus.

(۱) ج ۱ ص ۱۱۳ . (۲) رك : آخر همین بخش (ستاره پرستی) . (۳) ج ۱ ص ۲۴۴ .

(۴) ج ۲ ص ۳۵۷ .

آئین آریایی

یونانیان و رومیان^(۱). این خدای را بنام آسوره ویچ ووداس *Asura Viçvavedas* یعنی «آسوره، دانای همه چیز»^(۲) میدانستند. (بعدها همین مفهوم نزد ایرانیان مزدیسنان باهور مزدا «سرور دانا» اسناد داده شد)^(۳)، ولی بهیچوجه آریاییان باستان بوحدت^(۴) معتقد نبودند، بلکه مشرک بوده بتعدد آله^(۵) اعتقاد داشتند (چنانکه گذشت). اینکه برخی از خاور شناسان^(۶) نظر بتصور ظهور زرتشت در زمان گشتاسب (ویشناسپ) پدر داریوش وعدم انتشار دین مزدیسنادر زمان نخستین پادشاهان هخامنشی و از طرف دیگر اصرار و تأکید داریوش و دیگر شاهنشاهان هخامنشی در بسکار بردن واژه (اهور مزدا) که او را (بسغ بزرگ) (۷) معرفی میکنند^(۸)، استنتاج کرده اند که ایرانیان پیش از ظهور زرتشت بخدای اعظم (اهورمزدا) معتقد بودند تصویری نابجاست چه بطوری که در بخش سوم بیاید در گاتها (کهن ترین کتاب مزدیسنا که بخشی از آن از خود پیامبر ایران زرتشت مانده) که ظاهرأ زمان تألیف آن در حدود سده یازدهم پیش از میلاد است، بسا خدای یگانه بنام (مزدا) یا (اهورا) استعمال شده. در مواردی نیز که دو واژه بهم ملحق گردیده، همواره مزدا مقدم بر اهوراست یعنی بصورت مزدا اهورا مستعملست - قرنها میبایست طول بکشد تا الحاق ایندو و تقدم و تأخر آنها بطور رسمی، صورت مذهبی بخود گرفته وورد زبانها گردد، تادرتب دیگر اوستا^(۹) «اهوره مزده» ویا درسنگنبشته های هخامنشی «اهورامزدا» استعمال شود^(۱۰). ولی باید دانست که نام (مزدا) و پرستش اوسابق بردین زرتشتی است^(۱۱).

از آنچه گفته شد مستفاد گردید که ایرانیان پیش از بعثت زرتشت بخدای مستقل یگانه ای معتقد نبودند، و اینکه فردوسی در شاهنامه همه آنان را یزدان پرست میخواند

(۱) Z. - A. vol. 1, p. 22. (۲) همان مفهوم تازی (علیم علی کشتی). (۳) ایران. ساسان، ص ۱۳. (۴) Monothéisme. (۵) Polythéisme. (۶) Hertel (۷) Darmesteter و Meillet فرانسوی و جاکسن Jackson آمریکائی - رک: گاتها ص ۲۹. (۸) سنگنبشته بستان بیستون. (۹) که در بخش سوم شرح آنها بیاید. (۱۰) گاتها ص ۴۶. (۱۱) ایران. ساسان، ص ۱۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و پیرو خدای متعال (برتر) و خداوند ماه و خورشید و ستارگان میداند (۱) ، ناگزیر در مآخذ او که شاهنامه مشهور ابو منصور عبدالرزاق است همین انتساب بعمل آمده بود و چون مواد آن نیز از خداینامهك عصر ساسانیان فراهم شده بود ، پیداست که مؤلفان زرتشتی خداینامهك تحت تأثیر کامل مزدیسنا و نظر بتعصب هلی ایرانیان و افتخار (۲) باینکه ایرانیان همواره خداپرست و موحد بودند ، واقع شده کلیه پادشاهان رازیدان پرست معرفی کرده اند .

نویسندگان خداینامه بجهاتی که در فوق گذشت ، نخواستند جهان
 ۳- پیه بران
 پیش از زرتشت را از حجت خالی تصور کنند ، از این رو همه چنانکه
 در میان بنی اسرائیل انبیاء مانند داود و سلیمان هم جنبه پادشاهی داشته اند هم جنبه نبوت ،
 ایرانیان نیز پادشاهان خود هر دو جنبه را اسناد داده اند . فردوسی از قول جمشید گوید :
 هم گفت با فرّه ایزدی هم شهر یازی و هر مو بدی . (۳)
 در برخی از این پادشاهان ، فرّه ایزدی مزبور نیرومندتر بود و از این جهت هم که
 الهام ربانی بودند ، چنانکه هنگامیکه سیامک بدست اهریمن کشته شد : سروس
 بکیوهرث فرود آمد :

درد آوریدش خجسته سروش	که ازین پیش من روش و باز آروش ،
«سپه سازو برکش بفرمان من» (۴)	بر آورگی گرد از آن از چمن» (۵)
«از آن بدکش دیو، روی زمین	بپرداز و بر دخته کن دل ز کین» (۶)
جمشید نیز بتأییدات انبی هژید بود .	
چنین تما بر آمد برین ، سائیان	همین است من از شاه خسر کیرین
جهان بد بآرام - از آن شاد کام	تر از شان بدی نی بنی بد پیام

(۱) رنک : پایان همین بخش . (۲) در برابر یهودیان که به سبب عیسای خود مدعی بودند و در مقابل مسیحیان نوشتند که «خود دین آنان در ایران عصر ساسانی دور بود» (۳) روتزایه بود . (۴) به تهاج ۱ ص ۱۷۷ . (۵) یزدان (عصر ساسانی) . (۶) شاهنامه به ج ۱ ص ۱۳۰ .

آمین آریائی

اما بعدها که :

منی کرد آناه یسز دانشناس
تأیید الهی منقطع گردید .
زیزدان به پیچیدو شد ناسپاس .^(۱)

فریدون چون بجزگ شجاک تصمیم گرفت، ملیهم شد :

سروشی بسدو آمده از بهشت
سوی هبتر آمد بسان پری
که تابند ها را بداند کایید
فریدون بدانست کآن ایزدیت
که تاباز گوید بدو خوب وزشت
نهانش بیاموخت افسونگری
گشاده بافسون کند، ناپدید
نه آهر منی و نه کار بدیت .^(۲)

کیخسرو چون بعران تصمیم گرفت و نصیحت بزرگانرا نشنید ،

چوایشن^(۳) ابرانشند - بیدار شاه
فروهشت و بنشست در بان ، بدر
جهاندار شد پیش برتر خدای
همی گفت که « د کردگار سپهر
« ازین شهر بازی، مرا سود نیست
« ز من گر نکومی و گر رفت زشت
چنین پنج هفته خروتن پستی
شب تیره از رنج زغنوند شاه
بخفت او و روشن روانش زخفت
چنان دید در خواب کورا باگوش
« کنون آنچه جستی همه یافتی
« بهمسایگی داور پانک ، جستانی

سپس سروش بشو دستور های داد^(۴) - زیزدگانی کیخسرو در او اخر عمر

(۱) ح ۱ ص ۲۶ . (۲) شاهنامه، ج ۱ ص ۵۰ . (۳) یعنی بزرگان ایران .

(۴) شاهنامه، ج ۵ ص ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ .

مزدبسا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بیشتر بزرنگانی انبیاء و اولیاء شباهت دارد^(۱).

همین گونه تصور نویسندگان خداینامک در مؤلفان اسلامی تأثیر بخشیده -
حمزه اصفهانی در «سنی ملوک الارض و الانبیاء»^(۲) از قول ایرانیان کیخسرو را بسمت
پیامبری معرفی کرده و شیخ شهاب الدین سهروردی نیز در کتب خود کیومرث،
فریدون و کیخسرو را حامل «خمیره حکمت» دانسته است. نتیجه این نوع پیش^(۳)
آن شد که مؤلف کتاب (دساتیر)^(۴) پانزده پیغامبر ایران را بترتیب ذیل
معرفی میکند:

مه آباد - جسی افرام - شای کلیو - و خشور یاسان - و خشور شاه^(۵) - و خشور
سیاهک - و خشور هوشنگ - و خشور تهمورس - و خشور جهشید - و خشور فریدون -
و خشور منوچهر - و خشور کیخسرو - و خشور زرتشت - ساسان نخست -

(۱) رك : شاهنامه بیخ ج ۵ ص ۱۴۱۲ - ۱۴۴۱ . (۲) چاپ بران ص ۲۷ .
(۳) Perception . (۴) استاد محترم آقای بسور داود در مجله ایران امروز
سال دوم شماره ۱۱ و همچنین در کتاب فرهنگ ایران باستان ص ۱۷ - ۵۱ مقدمه
جامعی در اثبات مجموع بودن این کتاب مرقوم داشته اند از آنجمله در ص ۱۸ مقدمه مرقوم
نگاشته اند : «تأخران نخستین پیغامبر که آبادیان خوانده شده در هنگام یکصد و شصت
خسروی کردند - هر زاد در دساتیر دو هزار و یک سال است و هر زاد سه هزار و یک سال است
و هر زاد یک هزار و یک سال و هر مرد یک هزار و یک سال و هر روز یک هزار و یک سال است . هر
یک میلیون سال است . یک میلیارد سال را یک اسپار خوانند . ده میلیون سال را یک سهار گویند .
صد هزار سال را یک سلام خوانند . بنابراین یک زاد میشود دو هزار و یک میلیون سال - این
خودتان حساب بکنید و ببینید یکصد و یک هزار سال که مدت شهریاری خدایان آبادیان است چقدر
میشود . . . و در ص ۲۷ نوشته اند : «هیچ نمیدانستیم زبانی در طی صد هزار سال ، میلیون
سال تغییر نمی یابد در صورتیکه زبان کنونی ما فارسی با پارسی و پارسی با پارسی . . . در صد
تفاوت بسیار دارد و این تغییرات فقط در مدت یک هزار سال روی داد زیرا همان از پیش سوم
هخامنشی (۳۳۸-۳۵۹ پیش از مسیح) که کتیبه های بزبان فرس هخامنشی هنوز موجود است و در مقدمه
باد غیسی که چند شعرا و بجا مانده بیش از هزار و یکصد و انسی فاصله است - اما زبان
دساتیری از عهد مهاباد علیه السلام که حسابش را خودتان کرده اید و خوب میدانید که در چه
زمانی عیسی تا عهد ساسان پنجم هم زمان خسرو پرویز ، هیچ تغییر نیافته است ، و ژرف دستا
نیز جمع عربی دستور است که بدین کتاب آسمانی ایرانیان (اصطلاح شده) (۵) همان گیر
شاه ، لقبی است که بکومرث داده اند و گر بمعنی گوهست .

آئین آریائی

پنجم ساسان .

و بهر يك صحیفه ای آسمانی نسبت میدهد که متن آنها را با ترجمه پارسی ثبت کرده است - تعجب در اینست که مؤلف این کتاب (پند نامه ای از سکندر) که در آثار مزدیسنان گجستک (ملعون) خوانده شده، و سوزاننده نامه مقدس اوستا معرفی گردیده، ضمن این صحایف آسمانی، نقل و ترجمه کرده است (۱) - بقرار اظهار مؤلف این کتب، زرتشت سیزدهمین پیامبر ایرانی است و پیش از او دوازده پیغمبر برای هدایت مردم مبعوث شده بودند که هفت تن شهریار (۲) ایران بوده اند و نام آنان در شهنامه ها مذکور است .

اعتماد نبوت پادشاهان مزبور از کتاب دساتیر بنویسندگان بعدی (۳) رسیده برخی از مؤلفان (۴) نیز در کتب خود مه آباد و جمشید و دیگرانرا بعنوان نبوت معرفی کرده اند .

جمشید چون پادشاهی رسید مردم را بچهار صنف متمایز تقسیم کرد: نخستین طبقه روحانیان بودند که در شاهنامه بنام

۳- روحانیان

(کاوزین) خوانده شده اند (۵) :

بر رسم پرستندگان دانش	گروهی که کاوزیان خوانیش
پرستنده را جایگه کرد کوه (۶)	جدا کردش از میان گروه
نوان پیش روشن جهاندارشان (۷)	بدان تم، پرستش بود کازیشان

فردوسی در ضمن سرگذشت های شاهان ، از این طبقه گاهی بمناسبت وظایف

(۱) بر زرتشت و ساسان نخست . (۲) جز سیامک که سمت ولایتعهد داشته . (۳) عصر تألیف این شاهنامه صغریه (قرن دهم هجری) میباشد . رك : بخش هفتم بهره ۶ همین کتاب . (۴) مانند ساج و برزوا زین العابدین شیروانی موافقستان السیاحه در ترجمه (مه آباد) و (جمشید) . برزنی منجس بجایه مولف (گنج دانش) در ذکر (مه آباد) و فرهنگهای پارسی مانند برهان و ایزد آرا . (۵) راجع بدین واژه رك : بخش ۵ بهره ۳ . (۶) نظر بر سمن طبقه و اسرای مراسم طبیعی - رك همین بخش ص ۲۵ و ۴۱ . (۷) شاهنامه بخ ج ۱ ص ۲۳ - برای شرح طبقه چهارگانه رك : بخش ۵ بهره ۳ .

مزدینا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

دینی بنام « موبدان » و « دین آوران » و گاه نظر بهوشمندی و فراست « بخردان »، و زمانی بسبب مقام عالی پیشوائی « ردان » و بسا نیز بمناسبت اطلاع ایشان بر علم احکام نجوم « ستاره شناسان » نام میبرد.

منوچهر پیشدادی :

بفرمود پس ، شاه تا موبدان
 بجویند تا اختر زال چیست ؟
 [سام] چنین گفت باناه و ر بخردان
 نوذر پیشدادی بیدادگری پیشه کرد ،
 یکیتی بر آمد زهر جنای غو
 که او رسمهای پدر در نوشت
 کوس بسیارش گوید :

ز گفت ستاره شمر موبدان ، (۱۵)
 « چنین یانتم اختر ترا نشان

آنان نظر بمراتب فهم و درایت و اطلاعات و معلومات همواره حارف مشورت
 پادشاهان بودند . کیقیاد ،

سوی پارس بنهاد آنگاه روی
 نشست از بر تخت با موبدان
 چو چنگ زمانه رسید اندروی
 ستاره شناسان و با بخردان (۱۶)

چون تعلیم و تربیت عصر بعهدۀ آنان محول بود ، در مجلس شاهان ارزش عامی
 کسان را هم ایشان تعیین میگردند . فردوسی در (پژوهش کردن موبدان از
 زال) گوید :

(۱) نیار از این بیت استنتاج کرد که موبدان و ستاره شناسان و بخردان سه صفت مندرج است -
 ابیات بعدی از اسامی هر گونه شکی را نمی نمایند - معنی از شاهدی بر می آید که دین موبدان
 وصفات مزبور عموم و خصوص من وجه موجود است بدین معنی که همواره موبدان ، موبدان و موبدان
 ستاره شناس و بیداد دلت و ولسی بخردانی هم هستند که موبدان نمی باشند . (۲) ج ۱ ص
 ۱۴۴ . (۳) ج ۱ ص ۱۴۶ . (۴) ج ۱ ص ۲۴۳ . (۵) ج ۳ ص ۵۳۲ . (۶) ج ۲ ص ۳۱۴ .

آئین آریایی

بخواند آن زمان زال را شهریار (۱)
 کز خواست گردن سخن خواستار
 نشستند بیدار دل بخردان
 همان زال با نامور موبدان
 بدان تا پرسند ازو چند چیز
 سخنهای بنهفته در پرده نیز (۲)
 در امور عرفی (مانند ازدواج) نیز سروکار مردم با موبدان بود. کیکاوس
 چون سودابه را دید،

نگه کرد کاوس خیره بمسند
 بسودابه بر، نام یزدان بخواند
 یکی انجمن ساخت با بخردان
 ز بیدار دل، پیر سر موبدان
 سزا دید سودابه را جفت خویش
 ازو کام بستد با آئین و کیش (۳)

باید دانست که بلاشك در ایران پیش از ظهور زرتشت روحانیان وجود داشتند و حتی بقول هردوت، طایفه مغان (که آنرا یکی از طوایف شش گانه ماد می‌شمارد) سمت روحانیت مذهبی داشتند و زرتشت نیز از میان مغان ظهور کرد. بنابراین اصطلاح (موبدان) که ریشه لغوی آن با (مغان) یکی است بجا و مناسب استعمال شده است. اعتقاد بدو مبدأ خیر و شر و اسناد اعمال نیک بدان، و کردار زشت بدین، از فحوای شاهنامه مستفاد است. اهریمن و پیروان او (دیوان) همه جا بفریفتن و گمراه ساختن مشغولند. ابلیس ضحاک را می فریبد:

چنان بد که ابلیس روزی بگاہ
 بیامد بسان یکی نیکخواه
 دل مهتر از راه نیکسی ببرد
 جوان، گوش گفتار او را سپرد
 همانا خوش آمدش گفتار اوی
 نبود آگه از زشت کردار اوی
 بدو داد هوش و دل و جان پاک
 پراگند بر تارک خویش خاک

اهریمن ویرا بکشتن پدر و تصاحب تاج و تخت برانگیخت: آنگاه،

(۱) منوچهر. (۲) ج ۲ ص ۲۰۸. (۳) ج ۲ ص ۳۸۷- فردوسی از این آئین و کیش نامی نمیبرد و اسی بعکس پس از ظهور زرتشت اغلب از دین و ملت پهلوی و زردشتی یاد میکند.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

جوانی بیاراست از خویشتن
 همی‌دون بضحاك بنمود روی
 بدو گفت اگر شاهرا در خورم
 چو بشنید ضحاك، بنواختش
 و بدین ترتیب شاعرا به خوردن گوشت جانوران «متاد ساخت»:

بخوانش بپرورد بر سان شیر
 سخن هر چه گویدش، فرمان کند
 روزی ضحاك،
 بدو گفت بنگر که تا آرزوی

دی درخواست کرد که دستوری دهد تا کتف او را ببوسد .
 چه خواهی؟ بخواه از من ای نیک‌خوی!

چو بوسید، شد بر زمین ناپدین
 دو مار سیه از دو کتفی برست
 چون پزشکان از مداوا تاجز شدند،

بسان پزشکی پس ابلیس، تفت
 بدو گفت کاین بودنی کار بود
 خورش سازو آراشان‌ده بخورد
 بجز مغز مردم مدهشان خورش
 پس از نزول سروش بر فریادون،

فریادون بدانست کاین ایزد نیست

فردوسی در (تاخت کردن منوچهر بر سپاه تور) گوید:

بدانگه که روشن جهان تیره گشت

به پیش سپه، قسارن رزم زن

(۱) خورشگر-طبایح. (۲) نامنامه، بخ ج ۱ ص ۳۱. (۳) همان کتاب ج ۱ ص ۳۳.

(۴) همان کتاب ج ۱ ص ۵۰.

آئین آریایی

خروشی بر آمد ز پیش سپاه
 « بدانید کاین جنگ آهر من است
 میان بسته دارید و بیدار بید
 کسی کو شود کشته زین رزمگاه
 که: «ای نامداران و شیران شاه»
 جهان آفرین را بدل دشمن است»
 همه در پناه جهاندار بید
 بهشتی شود شسته باک از گناه.» (۱)

کیکاوس را نیز، اهریمن میفریبد:

چنان بد که ابلیس، روزی بگاه
 بدیوان چنین گفت که: «امروز کار
 یکی دیو باید کنون چرب دست
 شود جان کاوس، بیره کنند
 بگرداندش سر ز یزدان پاک»
 یکی انجمن کرد پنهان ز شاه
 برنج و بستختی است با شهریار،
 که داند همه رسم و راه نشست»
 بدیوان بر، این رنج کوتاه کند»
 فشاند بر آن فر زیباش، خاک»

(دیوی دژخیم) این کار پذیرفت و با اجرای دستور پرداخت.

دل شاه از آن دیو بیراه شد روانش ز اندیشه کوتاه شد (۲).

وهم کیکاوس، چون قصد تسخیر مازندران (که جایگاه دیو سپید و پسر از
 مخاطرات بود) کرد، طوس با مهتران رای زد که باید رسولی نزد زال فرستاد،
 مگر کو گشاید یکی پند مند سخن بر دل شهریار بلند
 بگوید که این اهرمن داد یاد در دیو هرگز نباید گشاد ...
 یکی شاه را در دل اندیشه خاست بیچیدش آهرمن از راه راست. (۳)

کیخسرو چون باوج عزت رسید با خود اندیشید:

ز یزدان همه آرزو یافتم وگر دل همه سوی کین تافتم
 روانم نباید که آرد منی بد اندیشد و کیش آهرمنی
 شوم بد کنش همچو ضحاک و جم که با تور و سلم اندر آیم بهم
 یسزدان شوم ناگهان ناسپاس بروشن روان اندر آرم هراس

(۱) شاهنامه، بخش ج ۱ ص ۱۰۸. (۲) ج ۲ ص ۴۰۹ - ۴۱۰. (۳) ج ۲ ص ۳۱۸.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ز من بگسلد فرۀ ایزدی گرایم بگژی و نسا بخردی
 بگیتی بماند ز من نام بد همان پیش یزدان سر انجام بد. (۱)
 داستان کشته شدن سیامک بدست دیو و جنگ کیومرث و هوشنگ با او و کشتنش
 و بند کردن تهمورث دیوان را وقصۀ دیوسپید مازندران، و کشتن رستم از ژنگ و اکوان
 دیو و غیره را سخت مشهور و در شاهنامه مستطوری است.

خیام: در نوروزنامه، اندر روزگار کیومرث نویسد (۲)
 ۵ - ستاره پرستی
 «موردان جمع آمدند و تاریخ نهادند، و چنین گفتند: «موردان
 عجم که دانا آن روزگار بوده اند ایزد تعالی آفتاب را از نور بیافرید و آسمانها
 و زمینها را بدو پرورش داد، و چنانچه چشم بروی دارند که نور است از نورها، ایزد
 تعالی، و اندر وی با جلال و تعظیم نگرند که در آفرینش وی ایزد تعالی را عزت
 بیش از دیگران بوده است، و گویند مثل این چنانست که مانگی بزرگ است، و کند
 بخلیفتی از خلفاء خویش، که او را بزرگ دارند و جن هنروی بدانند که هر که ویرا
 بزرگ داشته است، مثلش را بزرگ داشته باشد.»

و نیز در همان کتاب، ضمن داستان تهمورث آمده (۳) «و رهبان از سپ (۴)
 در ایام او بیرون آمد، و دین صدیق (۵) آورد، و او دین پیروفت، و زین برست،
 و آفتاب را پرستید.»

(۱) ج ۵ ص ۱۴۰۵ (۲) - شاهنامه ج ۳ (۳) - (۴) - (۵) - (۶) - (۷) - (۸) - (۹) - (۱۰) - (۱۱) - (۱۲) - (۱۳) - (۱۴) - (۱۵) - (۱۶) - (۱۷) - (۱۸) - (۱۹) - (۲۰) - (۲۱) - (۲۲) - (۲۳) - (۲۴) - (۲۵) - (۲۶) - (۲۷) - (۲۸) - (۲۹) - (۳۰) - (۳۱) - (۳۲) - (۳۳) - (۳۴) - (۳۵) - (۳۶) - (۳۷) - (۳۸) - (۳۹) - (۴۰) - (۴۱) - (۴۲) - (۴۳) - (۴۴) - (۴۵) - (۴۶) - (۴۷) - (۴۸) - (۴۹) - (۵۰) - (۵۱) - (۵۲) - (۵۳) - (۵۴) - (۵۵) - (۵۶) - (۵۷) - (۵۸) - (۵۹) - (۶۰) - (۶۱) - (۶۲) - (۶۳) - (۶۴) - (۶۵) - (۶۶) - (۶۷) - (۶۸) - (۶۹) - (۷۰) - (۷۱) - (۷۲) - (۷۳) - (۷۴) - (۷۵) - (۷۶) - (۷۷) - (۷۸) - (۷۹) - (۸۰) - (۸۱) - (۸۲) - (۸۳) - (۸۴) - (۸۵) - (۸۶) - (۸۷) - (۸۸) - (۸۹) - (۹۰) - (۹۱) - (۹۲) - (۹۳) - (۹۴) - (۹۵) - (۹۶) - (۹۷) - (۹۸) - (۹۹) - (۱۰۰) - (۱۰۱) - (۱۰۲) - (۱۰۳) - (۱۰۴) - (۱۰۵) - (۱۰۶) - (۱۰۷) - (۱۰۸) - (۱۰۹) - (۱۱۰) - (۱۱۱) - (۱۱۲) - (۱۱۳) - (۱۱۴) - (۱۱۵) - (۱۱۶) - (۱۱۷) - (۱۱۸) - (۱۱۹) - (۱۲۰) - (۱۲۱) - (۱۲۲) - (۱۲۳) - (۱۲۴) - (۱۲۵) - (۱۲۶) - (۱۲۷) - (۱۲۸) - (۱۲۹) - (۱۳۰) - (۱۳۱) - (۱۳۲) - (۱۳۳) - (۱۳۴) - (۱۳۵) - (۱۳۶) - (۱۳۷) - (۱۳۸) - (۱۳۹) - (۱۴۰) - (۱۴۱) - (۱۴۲) - (۱۴۳) - (۱۴۴) - (۱۴۵) - (۱۴۶) - (۱۴۷) - (۱۴۸) - (۱۴۹) - (۱۵۰) - (۱۵۱) - (۱۵۲) - (۱۵۳) - (۱۵۴) - (۱۵۵) - (۱۵۶) - (۱۵۷) - (۱۵۸) - (۱۵۹) - (۱۶۰) - (۱۶۱) - (۱۶۲) - (۱۶۳) - (۱۶۴) - (۱۶۵) - (۱۶۶) - (۱۶۷) - (۱۶۸) - (۱۶۹) - (۱۷۰) - (۱۷۱) - (۱۷۲) - (۱۷۳) - (۱۷۴) - (۱۷۵) - (۱۷۶) - (۱۷۷) - (۱۷۸) - (۱۷۹) - (۱۸۰) - (۱۸۱) - (۱۸۲) - (۱۸۳) - (۱۸۴) - (۱۸۵) - (۱۸۶) - (۱۸۷) - (۱۸۸) - (۱۸۹) - (۱۹۰) - (۱۹۱) - (۱۹۲) - (۱۹۳) - (۱۹۴) - (۱۹۵) - (۱۹۶) - (۱۹۷) - (۱۹۸) - (۱۹۹) - (۲۰۰) - (۲۰۱) - (۲۰۲) - (۲۰۳) - (۲۰۴) - (۲۰۵) - (۲۰۶) - (۲۰۷) - (۲۰۸) - (۲۰۹) - (۲۱۰) - (۲۱۱) - (۲۱۲) - (۲۱۳) - (۲۱۴) - (۲۱۵) - (۲۱۶) - (۲۱۷) - (۲۱۸) - (۲۱۹) - (۲۲۰) - (۲۲۱) - (۲۲۲) - (۲۲۳) - (۲۲۴) - (۲۲۵) - (۲۲۶) - (۲۲۷) - (۲۲۸) - (۲۲۹) - (۲۳۰) - (۲۳۱) - (۲۳۲) - (۲۳۳) - (۲۳۴) - (۲۳۵) - (۲۳۶) - (۲۳۷) - (۲۳۸) - (۲۳۹) - (۲۴۰) - (۲۴۱) - (۲۴۲) - (۲۴۳) - (۲۴۴) - (۲۴۵) - (۲۴۶) - (۲۴۷) - (۲۴۸) - (۲۴۹) - (۲۵۰) - (۲۵۱) - (۲۵۲) - (۲۵۳) - (۲۵۴) - (۲۵۵) - (۲۵۶) - (۲۵۷) - (۲۵۸) - (۲۵۹) - (۲۶۰) - (۲۶۱) - (۲۶۲) - (۲۶۳) - (۲۶۴) - (۲۶۵) - (۲۶۶) - (۲۶۷) - (۲۶۸) - (۲۶۹) - (۲۷۰) - (۲۷۱) - (۲۷۲) - (۲۷۳) - (۲۷۴) - (۲۷۵) - (۲۷۶) - (۲۷۷) - (۲۷۸) - (۲۷۹) - (۲۸۰) - (۲۸۱) - (۲۸۲) - (۲۸۳) - (۲۸۴) - (۲۸۵) - (۲۸۶) - (۲۸۷) - (۲۸۸) - (۲۸۹) - (۲۹۰) - (۲۹۱) - (۲۹۲) - (۲۹۳) - (۲۹۴) - (۲۹۵) - (۲۹۶) - (۲۹۷) - (۲۹۸) - (۲۹۹) - (۳۰۰) - (۳۰۱) - (۳۰۲) - (۳۰۳) - (۳۰۴) - (۳۰۵) - (۳۰۶) - (۳۰۷) - (۳۰۸) - (۳۰۹) - (۳۱۰) - (۳۱۱) - (۳۱۲) - (۳۱۳) - (۳۱۴) - (۳۱۵) - (۳۱۶) - (۳۱۷) - (۳۱۸) - (۳۱۹) - (۳۲۰) - (۳۲۱) - (۳۲۲) - (۳۲۳) - (۳۲۴) - (۳۲۵) - (۳۲۶) - (۳۲۷) - (۳۲۸) - (۳۲۹) - (۳۳۰) - (۳۳۱) - (۳۳۲) - (۳۳۳) - (۳۳۴) - (۳۳۵) - (۳۳۶) - (۳۳۷) - (۳۳۸) - (۳۳۹) - (۳۴۰) - (۳۴۱) - (۳۴۲) - (۳۴۳) - (۳۴۴) - (۳۴۵) - (۳۴۶) - (۳۴۷) - (۳۴۸) - (۳۴۹) - (۳۵۰) - (۳۵۱) - (۳۵۲) - (۳۵۳) - (۳۵۴) - (۳۵۵) - (۳۵۶) - (۳۵۷) - (۳۵۸) - (۳۵۹) - (۳۶۰) - (۳۶۱) - (۳۶۲) - (۳۶۳) - (۳۶۴) - (۳۶۵) - (۳۶۶) - (۳۶۷) - (۳۶۸) - (۳۶۹) - (۳۷۰) - (۳۷۱) - (۳۷۲) - (۳۷۳) - (۳۷۴) - (۳۷۵) - (۳۷۶) - (۳۷۷) - (۳۷۸) - (۳۷۹) - (۳۸۰) - (۳۸۱) - (۳۸۲) - (۳۸۳) - (۳۸۴) - (۳۸۵) - (۳۸۶) - (۳۸۷) - (۳۸۸) - (۳۸۹) - (۳۹۰) - (۳۹۱) - (۳۹۲) - (۳۹۳) - (۳۹۴) - (۳۹۵) - (۳۹۶) - (۳۹۷) - (۳۹۸) - (۳۹۹) - (۴۰۰) - (۴۰۱) - (۴۰۲) - (۴۰۳) - (۴۰۴) - (۴۰۵) - (۴۰۶) - (۴۰۷) - (۴۰۸) - (۴۰۹) - (۴۱۰) - (۴۱۱) - (۴۱۲) - (۴۱۳) - (۴۱۴) - (۴۱۵) - (۴۱۶) - (۴۱۷) - (۴۱۸) - (۴۱۹) - (۴۲۰) - (۴۲۱) - (۴۲۲) - (۴۲۳) - (۴۲۴) - (۴۲۵) - (۴۲۶) - (۴۲۷) - (۴۲۸) - (۴۲۹) - (۴۳۰) - (۴۳۱) - (۴۳۲) - (۴۳۳) - (۴۳۴) - (۴۳۵) - (۴۳۶) - (۴۳۷) - (۴۳۸) - (۴۳۹) - (۴۴۰) - (۴۴۱) - (۴۴۲) - (۴۴۳) - (۴۴۴) - (۴۴۵) - (۴۴۶) - (۴۴۷) - (۴۴۸) - (۴۴۹) - (۴۵۰) - (۴۵۱) - (۴۵۲) - (۴۵۳) - (۴۵۴) - (۴۵۵) - (۴۵۶) - (۴۵۷) - (۴۵۸) - (۴۵۹) - (۴۶۰) - (۴۶۱) - (۴۶۲) - (۴۶۳) - (۴۶۴) - (۴۶۵) - (۴۶۶) - (۴۶۷) - (۴۶۸) - (۴۶۹) - (۴۷۰) - (۴۷۱) - (۴۷۲) - (۴۷۳) - (۴۷۴) - (۴۷۵) - (۴۷۶) - (۴۷۷) - (۴۷۸) - (۴۷۹) - (۴۸۰) - (۴۸۱) - (۴۸۲) - (۴۸۳) - (۴۸۴) - (۴۸۵) - (۴۸۶) - (۴۸۷) - (۴۸۸) - (۴۸۹) - (۴۹۰) - (۴۹۱) - (۴۹۲) - (۴۹۳) - (۴۹۴) - (۴۹۵) - (۴۹۶) - (۴۹۷) - (۴۹۸) - (۴۹۹) - (۵۰۰) - (۵۰۱) - (۵۰۲) - (۵۰۳) - (۵۰۴) - (۵۰۵) - (۵۰۶) - (۵۰۷) - (۵۰۸) - (۵۰۹) - (۵۱۰) - (۵۱۱) - (۵۱۲) - (۵۱۳) - (۵۱۴) - (۵۱۵) - (۵۱۶) - (۵۱۷) - (۵۱۸) - (۵۱۹) - (۵۲۰) - (۵۲۱) - (۵۲۲) - (۵۲۳) - (۵۲۴) - (۵۲۵) - (۵۲۶) - (۵۲۷) - (۵۲۸) - (۵۲۹) - (۵۳۰) - (۵۳۱) - (۵۳۲) - (۵۳۳) - (۵۳۴) - (۵۳۵) - (۵۳۶) - (۵۳۷) - (۵۳۸) - (۵۳۹) - (۵۴۰) - (۵۴۱) - (۵۴۲) - (۵۴۳) - (۵۴۴) - (۵۴۵) - (۵۴۶) - (۵۴۷) - (۵۴۸) - (۵۴۹) - (۵۵۰) - (۵۵۱) - (۵۵۲) - (۵۵۳) - (۵۵۴) - (۵۵۵) - (۵۵۶) - (۵۵۷) - (۵۵۸) - (۵۵۹) - (۵۶۰) - (۵۶۱) - (۵۶۲) - (۵۶۳) - (۵۶۴) - (۵۶۵) - (۵۶۶) - (۵۶۷) - (۵۶۸) - (۵۶۹) - (۵۷۰) - (۵۷۱) - (۵۷۲) - (۵۷۳) - (۵۷۴) - (۵۷۵) - (۵۷۶) - (۵۷۷) - (۵۷۸) - (۵۷۹) - (۵۸۰) - (۵۸۱) - (۵۸۲) - (۵۸۳) - (۵۸۴) - (۵۸۵) - (۵۸۶) - (۵۸۷) - (۵۸۸) - (۵۸۹) - (۵۹۰) - (۵۹۱) - (۵۹۲) - (۵۹۳) - (۵۹۴) - (۵۹۵) - (۵۹۶) - (۵۹۷) - (۵۹۸) - (۵۹۹) - (۶۰۰) - (۶۰۱) - (۶۰۲) - (۶۰۳) - (۶۰۴) - (۶۰۵) - (۶۰۶) - (۶۰۷) - (۶۰۸) - (۶۰۹) - (۶۱۰) - (۶۱۱) - (۶۱۲) - (۶۱۳) - (۶۱۴) - (۶۱۵) - (۶۱۶) - (۶۱۷) - (۶۱۸) - (۶۱۹) - (۶۲۰) - (۶۲۱) - (۶۲۲) - (۶۲۳) - (۶۲۴) - (۶۲۵) - (۶۲۶) - (۶۲۷) - (۶۲۸) - (۶۲۹) - (۶۳۰) - (۶۳۱) - (۶۳۲) - (۶۳۳) - (۶۳۴) - (۶۳۵) - (۶۳۶) - (۶۳۷) - (۶۳۸) - (۶۳۹) - (۶۴۰) - (۶۴۱) - (۶۴۲) - (۶۴۳) - (۶۴۴) - (۶۴۵) - (۶۴۶) - (۶۴۷) - (۶۴۸) - (۶۴۹) - (۶۵۰) - (۶۵۱) - (۶۵۲) - (۶۵۳) - (۶۵۴) - (۶۵۵) - (۶۵۶) - (۶۵۷) - (۶۵۸) - (۶۵۹) - (۶۶۰) - (۶۶۱) - (۶۶۲) - (۶۶۳) - (۶۶۴) - (۶۶۵) - (۶۶۶) - (۶۶۷) - (۶۶۸) - (۶۶۹) - (۶۷۰) - (۶۷۱) - (۶۷۲) - (۶۷۳) - (۶۷۴) - (۶۷۵) - (۶۷۶) - (۶۷۷) - (۶۷۸) - (۶۷۹) - (۶۸۰) - (۶۸۱) - (۶۸۲) - (۶۸۳) - (۶۸۴) - (۶۸۵) - (۶۸۶) - (۶۸۷) - (۶۸۸) - (۶۸۹) - (۶۹۰) - (۶۹۱) - (۶۹۲) - (۶۹۳) - (۶۹۴) - (۶۹۵) - (۶۹۶) - (۶۹۷) - (۶۹۸) - (۶۹۹) - (۷۰۰) - (۷۰۱) - (۷۰۲) - (۷۰۳) - (۷۰۴) - (۷۰۵) - (۷۰۶) - (۷۰۷) - (۷۰۸) - (۷۰۹) - (۷۱۰) - (۷۱۱) - (۷۱۲) - (۷۱۳) - (۷۱۴) - (۷۱۵) - (۷۱۶) - (۷۱۷) - (۷۱۸) - (۷۱۹) - (۷۲۰) - (۷۲۱) - (۷۲۲) - (۷۲۳) - (۷۲۴) - (۷۲۵) - (۷۲۶) - (۷۲۷) - (۷۲۸) - (۷۲۹) - (۷۳۰) - (۷۳۱) - (۷۳۲) - (۷۳۳) - (۷۳۴) - (۷۳۵) - (۷۳۶) - (۷۳۷) - (۷۳۸) - (۷۳۹) - (۷۴۰) - (۷۴۱) - (۷۴۲) - (۷۴۳) - (۷۴۴) - (۷۴۵) - (۷۴۶) - (۷۴۷) - (۷۴۸) - (۷۴۹) - (۷۵۰) - (۷۵۱) - (۷۵۲) - (۷۵۳) - (۷۵۴) - (۷۵۵) - (۷۵۶) - (۷۵۷) - (۷۵۸) - (۷۵۹) - (۷۶۰) - (۷۶۱) - (۷۶۲) - (۷۶۳) - (۷۶۴) - (۷۶۵) - (۷۶۶) - (۷۶۷) - (۷۶۸) - (۷۶۹) - (۷۷۰) - (۷۷۱) - (۷۷۲) - (۷۷۳) - (۷۷۴) - (۷۷۵) - (۷۷۶) - (۷۷۷) - (۷۷۸) - (۷۷۹) - (۷۸۰) - (۷۸۱) - (۷۸۲) - (۷۸۳) - (۷۸۴) - (۷۸۵) - (۷۸۶) - (۷۸۷) - (۷۸۸) - (۷۸۹) - (۷۹۰) - (۷۹۱) - (۷۹۲) - (۷۹۳) - (۷۹۴) - (۷۹۵) - (۷۹۶) - (۷۹۷) - (۷۹۸) - (۷۹۹) - (۸۰۰) - (۸۰۱) - (۸۰۲) - (۸۰۳) - (۸۰۴) - (۸۰۵) - (۸۰۶) - (۸۰۷) - (۸۰۸) - (۸۰۹) - (۸۱۰) - (۸۱۱) - (۸۱۲) - (۸۱۳) - (۸۱۴) - (۸۱۵) - (۸۱۶) - (۸۱۷) - (۸۱۸) - (۸۱۹) - (۸۲۰) - (۸۲۱) - (۸۲۲) - (۸۲۳) - (۸۲۴) - (۸۲۵) - (۸۲۶) - (۸۲۷) - (۸۲۸) - (۸۲۹) - (۸۳۰) - (۸۳۱) - (۸۳۲) - (۸۳۳) - (۸۳۴) - (۸۳۵) - (۸۳۶) - (۸۳۷) - (۸۳۸) - (۸۳۹) - (۸۴۰) - (۸۴۱) - (۸۴۲) - (۸۴۳) - (۸۴۴) - (۸۴۵) - (۸۴۶) - (۸۴۷) - (۸۴۸) - (۸۴۹) - (۸۵۰) - (۸۵۱) - (۸۵۲) - (۸۵۳) - (۸۵۴) - (۸۵۵) - (۸۵۶) - (۸۵۷) - (۸۵۸) - (۸۵۹) - (۸۶۰) - (۸۶۱) - (۸۶۲) - (۸۶۳) - (۸۶۴) - (۸۶۵) - (۸۶۶) - (۸۶۷) - (۸۶۸) - (۸۶۹) - (۸۷۰) - (۸۷۱) - (۸۷۲) - (۸۷۳) - (۸۷۴) - (۸۷۵) - (۸۷۶) - (۸۷۷) - (۸۷۸) - (۸۷۹) - (۸۸۰) - (۸۸۱) - (۸۸۲) - (۸۸۳) - (۸۸۴) - (۸۸۵) - (۸۸۶) - (۸۸۷) - (۸۸۸) - (۸۸۹) - (۸۹۰) - (۸۹۱) - (۸۹۲) - (۸۹۳) - (۸۹۴) - (۸۹۵) - (۸۹۶) - (۸۹۷) - (۸۹۸) - (۸۹۹) - (۹۰۰) - (۹۰۱) - (۹۰۲) - (۹۰۳) - (۹۰۴) - (۹۰۵) - (۹۰۶) - (۹۰۷) - (۹۰۸) - (۹۰۹) - (۹۱۰) - (۹۱۱) - (۹۱۲) - (۹۱۳) - (۹۱۴) - (۹۱۵) - (۹۱۶) - (۹۱۷) - (۹۱۸) - (۹۱۹) - (۹۲۰) - (۹۲۱) - (۹۲۲) - (۹۲۳) - (۹۲۴) - (۹۲۵) - (۹۲۶) - (۹۲۷) - (۹۲۸) - (۹۲۹) - (۹۳۰) - (۹۳۱) - (۹۳۲) - (۹۳۳) - (۹۳۴) - (۹۳۵) - (۹۳۶) - (۹۳۷) - (۹۳۸) - (۹۳۹) - (۹۴۰) - (۹۴۱) - (۹۴۲) - (۹۴۳) - (۹۴۴) - (۹۴۵) - (۹۴۶) - (۹۴۷) - (۹۴۸) - (۹۴۹) - (۹۵۰) - (۹۵۱) - (۹۵۲) - (۹۵۳) - (۹۵۴) - (۹۵۵) - (۹۵۶) - (۹۵۷) - (۹۵۸) - (۹۵۹) - (۹۶۰) - (۹۶۱) - (۹۶۲) - (۹۶۳) - (۹۶۴) - (۹۶۵) - (۹۶۶) - (۹۶۷) - (۹۶۸) - (۹۶۹) - (۹۷۰) - (۹۷۱) - (۹۷۲) - (۹۷۳) - (۹۷۴) - (۹۷۵) - (۹۷۶) - (۹۷۷) - (۹۷۸) - (۹۷۹) - (۹۸۰) - (۹۸۱) - (۹۸۲) - (۹۸۳) - (۹۸۴) - (۹۸۵) - (۹۸۶) - (۹۸۷) - (۹۸۸) - (۹۸۹) - (۹۹۰) - (۹۹۱) - (۹۹۲) - (۹۹۳) - (۹۹۴) - (۹۹۵) - (۹۹۶) - (۹۹۷) - (۹۹۸) - (۹۹۹) - (۱۰۰۰)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

درخراسان، اندر ریوند نیشابور نزول کرد^(۱).

از روایت فوق و روایات دیگری که از این پس^(۲) بید مستفاد میشود که پرستش آتش پیش از ظهور زرتشت در میان ایرانیان معمول بوده^(۳). فردوسی نیز رسم پرستش آتش را بهوشنگ انتساب میدهد:

یکی روز، شاه جهان سوی کوه	گذر کرد با چند کس همگروه
پدید آمد از دور، چیزی دراز	سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز
دو چشم از بر سر چو در چشمه خون	ز دود دهانش جهان تیره گون
نگه کرده و شنگ باهوش و هنگ ^(۴)	گرفتش یکی سنگ و سه پیش جنگ
بزور کیانی بیازید دست	جهانسوز مار، از جهانجو بجست
بر آمد بسنگ گران سنگ خورد	هم آن و همین سنگ بشکست خرد
فروغی، پدید آمد از هر دو سنگ	در سنگ گشت از مرغ آذرنگ ^(۵)
نشد مار کشته، ولیکن ز راز	پدید آمد آتش از آن سنگ، بز
هر آنکس که بر سنگ آهن زدنی ^(۶)	از او روشنی پدید آمدنی
جهانداز پیش جهان آفرین	نیایش همیآورد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد	همین آتش آنگاه قبله نهاد
بگفتا: «فروغیست این ایزدی	پرسید: «بدانم بخردنی» ^(۷)

تعجب در اینست که فردوسی خود، از این پیش یعنی در داستان سیه رنگ گوید:

(۱) گزنف، ص ۲۳-۲۵. (۲) بخش ۴ بهره ۲: آتش (۳) رکن: همین بخش ص ۲۹. (۴) همین مصراع فردوسی موجب اشتقاق لفظ «هوشنگ» گردیده است. (۵) یعنی آتشین رنگ، سرخ و به معنی برق و اخگر هم آمده. نظامی: که از غم بچاه، رسیده آذرنگ. (۶) همان است که در آغاز پیدایش آتش، از تصادم دو قطعه سنگ (چنگ که در داستان فوق آمده) مانند سنگ چخماق، آتش بدست میآوردند؛ چه هنوز عهد آهن نرسیده بود که بشر آتش را کشف کرد. (۷) سپس فردوسی از جشن سده که به همین مناسبت پدید آمده است، سخن رانده - شاهنامه بخ ج ۱ ص ۱۸-۱۹.

آئین آریایی

بدانگه بدی آتش خوبرنگ
چو مرتازبان راست محراب سنگ (۱)
ساختن آتشکده‌ها در این عصر معمول بوده : لهراسب پیش از ظهور زردشت
در بلخ ،

یکی شارسانی بر آورد شاه
بهر برزنی جای جشن سده (۲)
یکی آذری ساخت برزین بنام
که بد با بزرگی و با فرو کام (۳)
بعدها خود او در آتشکده اعتکاف گزیده بعبادت پرداخت :

بدانخانه شد (۴) شاه یزدان پرست
بیست آندر بافرین خانه را
پیوشید جامهٔ پرستش پلاس
بیفکند یاره ، فرو هشت موی
همی بود سی سال پیشش بیای
چون کیخسرو خواست از دنیا منقطع گردد ایرانیان بدو گفتند :

همه پیش یزدان ستایش کنیم
مگر پاک یزدان ببخشد بما
بآتشکده در ، نیایش کنیم
دل موبد (۶) ، بردرخشد بما (۷)

و نیز از شاهنامه بر میآید که معابدی برای موبدان ساخته شده و پرستش
اختصاص داشت (۸) .

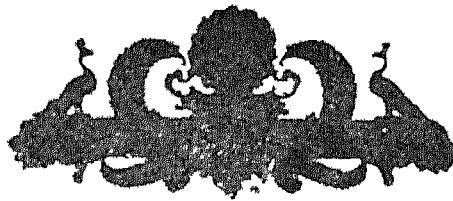
کیکاوس برای موبد بزرگ دستور داد معبدی بسازند :

ز جزع یمانی یکی گنبدی
نشستگه نامور موبدی

(۱) شاهنامهٔ بخت ج ۱ ص ۱۸ . (۲) مراد همان جشن آتش است - رك : بخش ۴ بهرهٔ ۲ .
(۳) ج ۶ ص ۱۴۴۶ . (۴) مراد نوبهار است که با شباه آتشکده معرفی شده -
رك : بخش ۶ بهرهٔ ۲ : دقیقی . (۵) ج ۶ ص ۱۴۹۶ . (۶) مراد از موبد
زاهد است - دل موبد یعنی دل زاهد وار ، پرهیزگارا از دنیا . (۷) ج ۵ ص ۱۴۳۷ .
(۸) ولی تصریحی نشده دال بر اینکه این نوع معابد مانند عصر آئینده (زرتشتی) همان
آتشکده بوده است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

- ازیرا چنین جایگه کرد راست
که دانش از آنجای هرگز نکست (۱)
- فردوسی از این معابد به «جای پرستش» تعبیر آورده :
کیخسرو پس از تنبیه و تصمیم با تقاضا ،
سر هفته را گشت خسرو نوان
بمشتن ز جای پرستش برفت
هم او :
بیامد بجای پرستش ، شب
بدادار دارنده بگشاد لب... (۳)



(۱) ج ۱ ص ۴۰۹ . (۲) ج ۵ ص ۱۴۰۷ . (۳) ج ۵ ص ۱۴۰۹ .

بخش دوم

زرتشت مؤسس مزدیسنا

وجه اشتقاق - پدر - مادر - نسب -
زمان - نام خانوادگی - مولد -
خانواده - پسران - دختران - پسر
عم - محل بعثت - پادشاه معاصر -
پیروان - شهادت .

زرتشت در ادبیات پارسی .

۱ - زرتشت و شهر یاران :

فریدون و منوچهر و گشتاسب .

۲ - زرتشت و آیینهای

بنی اسرائیل :

ابراهیم خلیل - ارمیای نبی - عزیر -

انتقاد آئین مزدیسنا و مذهب موسی -

زردشت و مار اسپند - و خشور

سیمباری - زردشت در استخر -

انتساب شعبده - نسبت پیسی -

زردشت و صاحب البحر .

نشسته بیکدست چون زردهشت
 که بازند و است آمده از بهشت
 فردوسی

زرتشت

وجه اشتقاق نام مؤسس مزدیسنا باشکال ذیل در زبان پارسی استعمال شده است:

زردشت :
 بر آئین زردشت پیغمبرم
 زردهشت (بضم چهارم) :
 خجسته پی نام او زردهشت
 زردهشت (بکسر چهارم) :
 یکی سرو آزاده را زردهشت
 زراتشت :
 روانشد دین پاک مزدیسنان
 زرتشت :
 لب یاقوت رنگ و ناله چنگ
 زره تشت :
 یکی تازه کن قصه زره تشت
 زارتشت ، زارهشت ، زاردهشت ، زاردشت ، زارتشت ، زرهوش ، زرادشت ،
 زراهشت ، زره دشت ، زره هشت ،^(۱) و معمولتر از همه زردشت و زرتشت می باشد .
 این نام در گاتها - در حین معرفی پیغمبر ، خویش را بصورت زرتوشتره
 که در اوادوسم آمد Zarathushtra آمده . در وجه اشتقاق این اسم از دوهزار
 سال پیش تا کنون نویسندگان حدسها زده اند - دینون Deimon یونانی زرتشت را به
 ستاینده ستاره ترجمه کرده است

(۱) جهانگیری - برهان - انجمن آرا - التفهیم ابوریحان - فرهنگ شاعران

زرتشت مؤسس مزدیسنا

آنچه بتحقیق پیوسته است اینست که این نام مرکبست از دو جزء: زرتنه، اشتره. در مورد زرتنه اختلاف بسیار است: ویندشمن Windischmann و مولر Müller آلمانی آنرا (باجرات) معنی کرده و مفهوم کلمه مرکب (دارنده شتر باجرات) میشود. کاسل Casse آنرا (پسر ستاره) تصور کرده - دهارله De Harlez بلژیکی بمعنی (رخشان مثل زر «طلا») پنداشته است. دارمستتر Darmesteter جزء نخستین را (زراتو) دانسته و بمعنی (زرد) گرفته. بارتوله Bartholomae (زرت) ضبط و (دارنده شتر پیر) معنی کرده است - باید دانست که کلمه (زر) در اوستا زئیرته Zairita آمده و مناسبتی با وجه اشتقاق برخی از خاور شناسان ندارد - در جزء دوم این نام اشکالی نیست چه هنوز کلمه شتر و اشتر در زبان پارسی مستعمل است - حدس قوی میرود که معنی ترکیبی کلمه (دارنده شتر زرد) باشد.

نباید اظهار شگفتی کرد که نام پیامبر ایرانی مرکب از نام چهارپایی است، چه بسیاری از ناهای ایرانی از اسب و گاو و اشتر (چهار پایان سودمند) مرکبست، چنانکه اسم پدر زن زرتشت فراشستر (فراشا، فرا = مقدم + اشتر بمعنی شتر) یعنی دارنده شتر راهوار یا تند رو - و نام پدر زرتشت پوروشسب (پوروش بمعنی دورنگ و سیاه و سپید و پیر + اسب) یعنی دارنده اسب پیر.

نویسندگان فرهنگهای پارسی^(۱) نوشته اند: زرتشت بمعنی آفریده اول، و نفس کل، و نفس ناطقه، و عقل فلك عطارد، و نور مجرد، و عقل فعال، و رب النوع انسان و راست گوی، و نور یزدان باشد و زردشت رانیز گویند که پیشرو و پیشوای آتش پرستانست. باید دانست که کلیه این معانی مجعول و ناشی از عقاید پیروان آذر کیوان است.

نام پیغمبر در گانها و دیگر قطعات اوستا، گاهی بنام خانواده اش

نام خانوادگی: (سپیتمه) افزوده شده، زرتوشتره سپیتمه دور و دم بدید

سپیتمه

گفته میشود - نام اخیر را در پهلوی و زبان پارسی اسپیتمان یا

(۱) برهان - انجمن آرا - آندراج.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

سپتمان^(۱) خوانده‌اند - ظاهراً معنای آن (از نژاد سپید) و یا (از خاندان سپید) می‌باشد
چسه در جزء اول آن سپته spita سپیت، سپید شکی نیست - مؤلف انجمن آرا
اینواژه را بتصحیف (سپنتان) آورده است^(۲) - زراتشت بهرام پڑدو آ نرا بشکل (سپتمان)
در اردا ویرافنامه استعمال کرده گوید:

که او را نام زردشت سپتمان
گزیده از همه خاگان و دامان.^(۳)
و نیز میگوید:

روانشد دین پاک مزدیسنان
ز پنه مبر زراتشت سپتمان.

معرب اینکلمه در تاریخ طبری^(۴) اسپمان و در مروج الذهب^(۵) اسپمان
(اسیمان. ظ.) یاد کرده‌اند.

خاورشناسان از زمان آنکتیل دوپرون Anquetil Duperron

مولد

تاچندی پیش باختر (بلخ) را مولد او میدانستند. اما امره ز

زرتشت

اغلب با سنت زرتشتیان موافقت کرده ویرا از مغرب ایران

میدانند بیش از همه تصور می‌رود آذربایجان و بویژه (گزن) که نزول آترا (شیر)

^(۶) گفته‌اند مولد زرتشت باشد. بهمین ملاحظه آب دریاچه ارمیه (در او سن جئچسته

Jaccasta) در کتاب اوستا^(۷) و بندهش و دیگر کتب پهلوی مقدس شمرده شده

است - آتشکده معروف گزن موسوم با درخش یا آذرکشنس^(۸) نیز بهمین مناسبت

مورد توجه و احترام بوده است.

همه مورخان ایرانی و تازی، مانند ابن خردادبه و بلاذری و ابن الفقیه و مسعودی

و حمزه اصفهانی و یاقوت و قزوینی و ابوالفداء زرتشت را از آذربایجان ذکر کرده و

(۱) بتصحیف. (۲) ذیل (زردشت بزرگ). (۳) داه ننگا، در او سنه سن ۲۰۰ و

سرای ودر پهلوی معنی موجود است (بذرتولمه ص ۷۳۵) (۴) تاریخ طبری ص ۱۰۰ و

ص ۲۹۳. (۵) مروج الذهب جزء اول ص ۱۹۳. (۶) رکن بخش ۴ بهره ۲.

(۷) سیروزه بزرگ بند ۹۹ (خرده نوسنا ص ۱۹۹)، آس نایس ص ۵ (خرده نوسنا ص ۱۳۱)

(۸) آبان پشت بند ۴۹. (۸) رکن بخش ۴ بهره ۲.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

بویره ارمیه را محل ولادت او دانسته اند - فقط طبری و بیروان او مانند ابن اثیر و میرخواند، زرتشت را اصلاً از فلسطین دانسته معتقدند که وی از آنجا با ذریابجان مهاجرت کرده است .

حمزه اصفهانی نوشته (۱) : « کشتاسب کان فی سنه ثلثین من ملکه و خمسين من عمره ، اتاه زردشت [من] اذریبجان - شهر ستانی در (الملل و النحل) (۲) آورده : « زرتشت بن بورشسب ، الذی ظهر فی زمان کشتاسب ابن لهراسب الملک ، و ابوه کان من آذریبجان و امه من الری . »

درانجمن آرای ناصری آمده : « گویندوی در شهر اردبیل و سبلان ظهور کرده و اصلش از شهری بوده میانه مراغه و زنگان ، که شیمز نامداشته ، بری آمده و از ری رو به تختگاه شاهنشاه لهراسب و کشتاسب نهاده . » در نظام التواریخ و نفیس الفنون آمده (۳) : « زمان او (گشتاسب) زردشت ظاهر شد و مرده انرا از دین صایان بازداشت و بدین مجوس دعوت کرد و گشتاسب از خراسان بفارس آمد و بدوبگر وید و بزند خواندن مشغول شد و آتشکده ها فرمود ساختند . » آقای هرتسفلد نیز پارس را موطن او پنداشته اند ولی چنانکه گفته شد دیگر محققان معاصر همان آذریابجان را زادگاه وی میدانند . در اینجا لازم میدانیم یاد آور شویم که (بین مولد زرتشت) و (محل ترویج) دین او باید فرق گذاشت .

در باره عصر زرتشت اقوال مختلف است : یونانیان زمان او را

زمان
زرتشت

بسیار بالا برده اند ، خسانتوس Xantus (ظاهر آ قدیمترین

کسی است که نام زرتشت را برده (۵۰۰ - ۴۵۰ ق . م)) و

مورخان دیگر (بنقل از او) نوشته اند که پیغمبر ایران شش هزار سال (بنا بنسخ دیگر ۶۰۰ سال) پیش از لشکر کشی خشایارشا پادشاه هخامنشی بر ضد یونان میزیسته ، در اینصورت اگر تاریخ مزبور را ۶۰۰ بدانیم (۴) زمان زرتشت در حدود سال ۱۰۸۰ پیش

(۱) تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء ص ۲۷ . (۲) طبع بمبئی الجزء الاول ص ۱۱۴ .

(۳) نغف - النواریخ ص ۱۸ - نفیس : قسم اول در علوم او اخر ص ۲۲۲ . (۴) طبق حدس اوستا شناسان بنا بر تقریب حداقل .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

از مسیح خواهد بود. ارسطو Aristotle و ادکسوس Endoxus نوشته اند که زرتشت شش هزار سال پیش از وفات افلاطون (متوفی بسال ۳۴۷ ق.م) میزیسته (۱). هرمدروس Hermodoros پنج هزار سال پیش از جنگ یونان و ترویا Troya ذکر میکند، بنابراین این زمان زرتشت ۶۱۰۰ سال پیش از مسیح میشود. بروسوس Vergon مورخ کلدی (قرن سوم میلادی) زرتشت را سرسلسله پادشاهان ماد میداند که از سال ۲۴۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از میلاد در کلدی سلطنت میکردند، فروریوس Porphyrius (متوفی بسال ۳۰۴) زرتشت را استاد و آموزگار فیثاغورث فیلسوف یونانی میداند. بنابراین قول، بوی در نیمه قرن ششم پیش از میلاد میزیسته است.

اگرچه همه این اخبار بی اساس است ولی دال بر آنست که زرتشت متعاقب بزمانی بسیار قدیم میباشد و در دو هزار سال پیش از این هم مانند امروز در هرورد زمان او اختلاف بوده - سنت زرتشتیان بر خلاف اقوال یونانیان طرفدار زمان نزدیکتر است ولی ثابت شده که آنها مقرون بحقیقت نیست: اردای ویرافنامه و زان سپهر (از کتاب بهلوی) زمان بعثت زرتشت را در ۳۰ سال پیش از اسکندر میشمردند - بندهش در سال ۲۵۸ پیش از انقراض سلسله هخامنشی بدست اسکندر ذکر کرده است. ابوریحان بیرونی در این تاریخ بایندهش موافقت. مسعودی در مروج الذهب از زمان رسالت زرتشت - تاریخ اسکندر ۲۵۸ سال فاصله قائل شده، بنابراین پیغمبر معاصر کوروش و گشتاسب پدیدار میبود - آنچه در سنت مشهور تر است اینست که در سال ۶۶۰ پیش از مسیح زرتشت تولد یافت و این مطابق با آنچه اردای ویرافنامه در مورد پیغمبر ذکر کرده، چنانچه فتح اسکندر در سال ۳۳۰ ق. م وقوع یافت و زرتشت در سی سالگی عموت کرده - تاریخ زندگانی زرتشت طبق سنت بقرار ذیلست -

پیغامبر در حدود ۶۶۰ ق. م دنیا آمد - در سن ۲۰ سالگی یعنی سال ۶۴۰ ق. م گوشه گیری اختیار کرد - در سن سی سالگی یعنی سال ۶۳۰ ق. م به مبری

(۱) عدد پنج هزار و شش هزار سال در میان مورخان سنتی شده است.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

مبعوث شد و در نزدیك دریاچه ارمیه در بالای کوه سبلان، مانند موسی در کوه طور سینا و محمد در کوه حرا با الهام غیبی رسید. کوه سبلان از زمان قدیم تا کنون محل توجه وزیرتگاه زرتشتیان بوده است. در چهل و دو سالگی یعنی سال ۶۱۸ ق. م کی گشتاسب را پیر و آئین خود کرد. در ۵۸۳ ق. م بسن هفتاد و هفت سالگی، بهنگام هجوم لشکر بانیان ارجاس تورانی زرتشت در يك آتشکده بلخ کشته شد (۱).

دلایلی که قول سنت را رد میکند بقرار ذیلست :

۶۶۰ سال پیش از مسیح عصر تاریخی ایرانست، سکوت گاتها (که از خود زرتشت و نخستین پیروان نوشت) در کلیه امور راجع باین زمان قهرأما را از قید تاریخ سنتی میرهاند و نگزیر باید زمین بلانری منتقل شویم. زرتشت در گاتها خواستار آنست که پادشاهی بزرگ و توانا برانگیخته شود و سرس کشان را در برابر قانون فرود آورد و براه زنان گوشه منی دهد. دهگانان بیچاره را از گزند غارت و دستبردیاغیان برهاند. در صورتیکه زرتشت (به قول سنت) در سال ۶۶۰ بجهان آمده و در ۵۸۳ ق. م در گذشته باشد، در هند و ساسک خود با دو پادشاه بزرگ و مقتدر مادیعی: فرورتی (۶۴۷-۶۲۵ ق. م) و یوهوشنره (۶۲۵ - ۵۸۵ ق. م) معاصر بوده است، بنابراین ناچار میبایست از آنان اسمی بجهان آورده و از هگماتسانا (همدان) پایتخت بزرگ و مهم ماد یادی کرده باشد.

عقیده محققان غرب را در باب عصر ظهور زرتشت میتوان چنین خلاصه کرد :
بعظمی مانند ده رله De Harlez^(۲) تاریخ او را قبل از قرن چهاردهم پیش از میلاد مسیح و برخی دیگر مانند ادو ازمایر E. Meyer^(۳) و هم مسلکان او در قرن دهم قبل از میلاد یا جلوتر میدانند؛ بعضی نیز مانند بار تولمه Bartholomae^(۴) و وزند و ناک

(۱) رتک : همین بخش، عنوان : شهادت زرتشت ص ۷۸-۸۰. (۲) در ترجمه اوسنای خویش.

(۳) E. Meyer, Geschichte des Alterthums.

(۴) Bartholomae, Zaratustras Leben und Lehr, Heidelberg, 1924.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

Wesendonck^(۱) و گروهی دیگر در قرن نهم و کریستنسن Christensen بدون اتکاء بروایات زرتشتی، در قرن هفتم^(۲) و وست West و جاکسن Jackson^(۳) و عدّه دیگر با استناد بروایات مزبور و اصلاح و تصرف در آنها بین ۶۶۰ و ۵۸۳ ق. م. دانسته‌اند. هرتسفلد Herzfeld^(۴) با اتکاء قوی بروایت فاصله ۲۵۸ ساله بین زرتشت و اسکندر (ولی با تفسیر اسکندر به «تاریخ اسکندری» یعنی سلوکی) و بوحادث مصداق و یشتاسپ اوستائی و ویشتاسپ هخامنشی، ولادت زرتشت را در ۵۷۰ ق. م. پنداشته و هرتل Hertel بتصور یکی بودن هر دو و یشتاسپ و قرائن دیگر باز در همان قرن ششم و لمان هاوېت Lehman Haupt^(۵) حتی در عهد سلطنت داریوش دانسته اند^(۶). دالا دانشمند پارسی زمان ویرا در حدود ۱۰۰۰ ق. م. نگاشته است^(۷).

چون در مورد زمان زرتشت، دلیلی مثبت در دست نیست، باید بدلائل منفی توسل جست، از آنجمله سکوت هرودتس معتبرترین مورخ یونانی (متولد سال ۴۸۴ ق. م.) یعنی نود و نه سال پس از وفات سنتی زرتشت^(۸). درباره زرتشت است چه اگر وی فقط یکصد سال پس از زرتشت میزیسته لااقل در جزو شرح و قیوع زمان بدی از چهار پادشاه ماد: دیاکو - فرورتی - و هو خشیره و ایشتویگو، اسمی هم از پیغمبر ایران میبرد. در صورتیکه محققان در آن زمان دین زرتشت در بخشی از ایران رواج داشته است و همین سکوت مورخ مزبور دلیل است که وی پیغمبر را متعلق زرتشتی میسر قدیمتر میدانسته است. از طرف دیگر افلاطون و ارسطو که نخستین فیلسوفان غربی

(۱) Otto von Wesendonck, Urmenschen Und Söde in der Iranische abtheilung, s. ۴۱. (۲) Les Kayanides, Copenhagen.

و نیز ایران، سامن ص ۱۳. (۳) در کتاب «مطالعات ایرانی»

(۴) Oriental Studies in Honour Of Gursetji Erachchi Pavey, London, 1907, p. 222 and 251.

(۵) در یادنامه پانوری (مذکور) ص ۱۲۲. (۶) گده شماری در ایران، دوره ۱، ص ۲۶۱ و حاشیه ۱۱۵ در ص ۶۲.

(۷) Zoroastrian Theology, by M. N. Dhalla, New York, 1914, p. 11.

(۸) بعضی بر آنکه هرودتس خود بایران سفر کرده است.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

و دوم بسال ۳۲۲ ق. م وفات کرده و بنا بر تاریخ سنت (اگر درست باشد) دو سه قرن پس از زرتشت میزیسته اند، بدیهی است اگر در زمان زرتشت دچار اشتباه میشدند ممکن بود یکی دو قرن تاریخ حیات ویراپائین و بالا برده باشند، نه اینکه ویرا متعلق بشش هزار سال پیش از زمان خود بدانند. همین امر نیز دلالت دارد که در زمان آنان هم دانشمندان زرتشت را از ازمئه بسیار کهن میدانستند.

در هر حال، با در نظر گرفتن دلایل مذکور و تدقیق در زبان گاتها (سرودهای زرتشت) ^(۱) و بسیاری از قرائن دیگر (که ذکر آنها موجب تطویل کلام است)، آخرین نظر دانشمندان محقق این است که زمان زندگانی زرتشت از ۱۱۰۰ سال پیش از مسیح پائین تر نیست ^(۲).

در سنت است ^(۳) که سپیتمه نهمین جد زرتشت است، بهمین نسبت زرتشت
نسب زرتشت
مناسبت نام خانوادگی او سپیتمان (یا سپنتمان) میباشد، و
چهارمین جد او را هیچتسپ ^(۴) خوانده اند. زرتشت خود، در موضوع عروسی
دخترش ^(۵)، ویرا از دودمان هیچتسپ و از پشت سپیتمه میخواند.
کتاب دینی پهلوی و مروج الذهب ^(۶) و تاریخ طبری ^(۷) سلسله نسب زرتشت
را مطابق جدول صفحه مقابل نگاشته اند:

(۱) رك: بخش سوم. (۲) برای اطلاعات بیشتر. رك: گاتها ص ۲۶ - ۴۳ و یسنا ص ۷۵ - ۱۱۰. (۳) در کتب پهلوی بندهش و دینکرد وزاد سپرم. (۴) در گاتها دوبار آمده. (۵) ک، شرح آن بیاید (ص ۷۳) (۶). بترتیب: ج ۱ ص ۱۴۲ از چاپ قاهره سنه ۱۳۴۶ و ج ۱ ص ۹۸ از چاپ مصر سنه ۱۳۰۳ و ج ۱ ص ۱۹۳ از چاپ قاهره مصحح محمد محی الدین عبدالحمید - دو چاپ اخیر با هم موافقت و فقط نام (ارحس) در چاپ دوم نیامده. (۸) تاریخ وبری چاپ مصر، ج ۱ ص ۲۹۵.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بدیهی است که ارزش این نسب نامه فقط از لحاظ روایت است نه از لحاظ تاریخ.

نام پدر زرتشت بقول مسعودی^(۱) بورشسف و بقول طبری^(۲)

بورسنسف و بگفتار مؤلفان فرهنگهای پارسی^(۳) پورشسب پسر

پتیراسب (فندراسف - فردواسف) بود. اصل این نام پوروشاسپ Pôrûshâsp

است که جزء اول آن پوروش بمعنی دورنگ، سیاه و سپیدوپیر، و جزء دوم بمعنی اسب است؛

یعنی دارنده اسب پیر.

فرهنگ نویسان نگاشته اند که نسب پورشسب بدوازده واسطه شاهنشاه ایران

منوچهر بن ایرج بن فریدون منتهی میشود^(۴) و این درست مطابق شجره النسبی است که

در جدول مسطور ثبت شده. و نیز در فرهنگها نام وی (پورشسب) بدون سین آمده^(۵).

زرتشت بهرام پژدو، نام وی و پدر او را در این بیت آورده است:

بگفتش همه راز، ب پورشسب همان مژده بردند ز پتیرسب^(۶)

این نام در اوستا نیز آمده است^(۷).

در انجمن آرا آمده^(۸): نام مادرش^(۹) را شغدویه نوشته.

مادر

و پارسیان گویند دودوی^(۱۰) است بمعنی برمی وجه که آرا

پارسی مادر بزرگ گویند یعنی مادر مادر. و نیز در فرهنگها آمده^(۱۱) مادر او^(۱۲)

دغدویه هم از اولاد فریدون بوده. این نام را شغدویه ذکر کرده اند. زرتشت بهرام

پژدو گوید:

روایت کنند هوید روزگار که بگروین شغدو. زرتشت پسر

ازها دخت نسا که اوستا که از دست رفت، بخشی در دست ما. حد در بدیده شده

(۱) در مروج الذهب ج ۱ ص ۱۴۲. (۲) همانجا، ج ۱ ص ۲۹۵.

(۳) همانجا، ص ۲۹۵. (۴) انجمن آرا (زرتشت و زرتشتی) ص ۱۵۵. (۵) همانجا، ص ۱۵۵.

(۶) در اینجا ضرورت شعر را، به یاد داشته باشید که در شجره النسب آمده است: و زرتشت پسر

جدول شماره ۱. (۷) در آریایی که مرآت است میشود (۸) همانجا (زرتشت و زرتشتی)

بزرگ). (۹) مادر زرتشت (۱۰) و دودویه (انجمن آرا ذیل پورشسب)

زرتشت مؤسس مزدیسنا

است و در آن نام پدر و مادر زرتشت مذکور است (۱):

ما آزار یوئیش زرتوشتره ما پئوروشسپه ما دوغدوام اتربائی تیش.
mâ âzârâyôish Zarathushtra mâ Pourushaspahe mâ Dugdô-
Vam aêthrapaitish.

یعنی: میازار، ای زرتشت، نه پوروشسب و نه دوغدو و نه استادان (هیربدان) را - در این آیه پوروشسب و دوغدو نمونه همه پدران و مادران بشمار رفته اند و مفهوم جمله اینست: والدین را میازارید. (۲)

دغدو از ریشه دختر و دخت پارسی و دوتر Daughter انگلیسی و دتر (در ایهج) گیلکی آمده است (۳). طبق سنت زرتشت دارای چهار برادر بوده است (۴).

ظاهراً زرتشت سه زن داشته است:

نخست زن اولی او که اسمش معلوم نیست و باقوی احتمال مادر
ایست و استر (۵) و سه دختر وی بوده است. زن دوم زرتشت که

خاواده زرتشت

زنان

مادر هور چیره و اوروت نره بوده. زن سوم که پس از مسافرت بخاور ایران، و پیروی کرمان دربار از او، بعقدش درآمد، دختر فراشتر برادر جاماسب (وزیر گشتاسب) بود - پیغمبر در سنی ۵۱ بند ۱۷ در خصوص این وصلت گوید:

«فرشوشتر هو گوه» (۶)، پیکر بزرگواری بمن بنمود، از برای دین نیکش مزد اهورای توانا آنچه آرزو سنده بدو بخشاید، تا از دارائی راستی برخوردار گردد (۷). این آیه چنین تفسیر شده: «فرشوشتر هو گوه» (۶) دختر عزیز [خود] را بزنی بمن داد، و مزد اهورای توانا برای ایمان پاک او دخترش را بدولت راستی رساناد. (۸)

چنانکه در آیه فوق دیده میشود اسمی از این زن زرتشت در میان نیست، ولی

(۱) رك Z-A, vol. 3, p 151 (۲) چنانکه در قرآن نیز آمده: فلا تغل لهما اف ولا تنهرهما. سورة ۱۷ (بنی اسرائیل) آیه ۲۴. (۳) فرهنگ اوسنای بازتولمه ص ۷۴۷. (۴) رك: ج اول صفحه مقابل. (۵) پسر زرتشت که ذکرش بیاید. (۶) نام خانوادگی. (۷) نقل از ترجمه پارسی یسنابخط و گزارش آفای پور داود (هنوز بچاپ نرسیده). (۸) گاتها چاپ ۱ ص ۳۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

نام او در فروردین یشت هووی **𐬨𐬀𐬯𐬀𐬵𐬀** Hvōvi آمده است. در دینکرد نیز همین نام مذکور است.

در فروردین یشت، بند ۹۸ از سه سر زرتشت یاد شده از اینفران:

پسران
زرتشت ۱- ایست واستره **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** . **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** Isat - vātra

۲- اوروات نره **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** . **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** Urvat - nara

۳- هوره چیثره **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** . **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** Hvare - Çithra

در ادبیات کنونی زرتشتیان این پسران را بنام: ایستواستر - اورواتر و خورشید چهر نام میبرند. چنانکه ربانیون و پیشوایان دین یهود خود را از یشت هرون سرادر موسی دانند، در بندهش نیز کلیه موبدان از یشت بزرگترین پسر زرتشت یعنی ایستواستر بشمار رفته اند و او را نخستین موبدان موبدان دانند.

اورواتر رئیس و رهبر طبقات بزرگران و خورشید چهر نخستین رئیس و افسر رزمیان محسوب شده است. بنابراین سنت، طبقات سه گانه **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** ایستواستر، پسر زرتشت صورت گرفته است.

یکی از پسران پیامبر نیز در ۸- جرف از مغرب ایران است او همراه بوده است، در یک قطعه زرتشت از این پسر بری میضنبد ولی نامش را نمیبرد. در بند ۵۳ بند ۲ گوید:

دیاوران دین کی گشتاسب و پسر زرتشت سپاهان و فرانشهر بران خاندادی
خدا راه دین یقینی که اهور مزدا فرستد روشن و فراتر است. **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** در این
آیه نامی از او برده نشده ولی از دیگر اسمهای اوست و نام پسران **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** که
این پسر باید همان ایستواستر باشد که بزرگترین پسر زرتشت و نام هر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** است
او بوده است.

(۱) دك : بخش ۶ بهره ۳ (فردوسی).

زرتشت مؤسس مزدیسنا

زرتشت دختری داشته بنام پئوروچیسته Pouroçista - این نام دختران زرتشت
مرکبست از دو جزء: جزء اول آن پورو همان پر فارسی است و جزء دوم چیسته بمعنی دانش و علم است. مجموعاً یعنی (پردان) - زرتشت او را بجاماسب^(۱) داد - چندین قطعه از یسنای ۵۳ راجع بعروسی این دختر است - چنین مستفاد میشود که در مجلس عروسی وی، چندین عروس و داماد دیگر نیز حضور داشتند و کی گشتاسب هم در این بزم شرکت داشت. در قطعه سوم یسنای مزبور پدر عروس، پیامبر ایران گوید: «اینک تو ای پوروچیست، از دودمان هیچتسپ، و از پشت سسپیتمه، تو ای جوانترین دختر زرتشت! او، زرتشت، با پاك منشی و راستی و مزدا از برای تو یاوردین، جاماسب را برگزید. اکمنون برو با خردت مشورت کن، آنگاه با اندیشه نیک مقدسترین کردار پارسائی را بجای آور.»
از این جمله «جوانترین دختر زرتشت» بر میآید که ویرادختران دیگر هم بوده است و از همین روست که دیگر بخشهای اوستا و کتب پهلوی سه دختر بزرتشت نسبت داده اند.

فروردین یشت نام سه دختر را در بند ۱۳۹ چنین ذکر میکند: افرنی 𐬀𐬎𐬎𐬀

۲ Frêni - نریتی 𐬀𐬎𐬎𐬀 ۳ Thríti - پئوروچیستی 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀

Pouroçisti - اکنون در ادبیات زرتشتیان این سه نام: فرن، تهرت و پوروچیست گفته میشوند.

یکی از خویشان زرتشت که هم از مغرب ایران با او بدربار
پسر هم زرتشت کی گشتاسب آمد و در جزو یاران متفننش بشمار میرود

مدیوما نگه 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 Maidhyâi Mâwngha سپیتمه میباشند.

زرتشت یکبار از او در یسنای ۵۱ بند ۱۹ نام برده است:

(۱) ذکرش بیاید.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

«مدیومانگه سپیتمه پس از آنکه در دل خویش دریافت و شناخت آنکس را که از برای جهان دیگر کوشاست، همت خواهدگماشت تا دیگران را بیابانگاهان، از آنکه پیروی آئین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست.»

در یشت سیزدهم که فروردین یشت نامزد است، از مدیومانگه و همه خوبشان و بستگان زرتشت نام برده میشود. مدیومانگه پسر ارستی Franti میباشد و شق کتاب پهلوی زادسپرم میدانیم که او پسر عموی زرتشت است. مدیومانگه امروز مدیوماه تلفظ میشود و طبق سنت وی نخستین کسیست که ایمان آورده است^(۱) و این مفهوم از فروردین یشت کرده ۲۴ بند ۹۵ بخوبی بر میآید. «فرور مدیوماه مدس پسر ارستی را اینک میستانیم، نخستین کسیکه بگفتار و آموزش زرتشت گوش فرا داد.» در بندهش فصل ۳۲ بندهای ۲ و ۳ آمده: «از پیترسب دو پسر ماد: یکی پوروشسب و دیگری ارستی - از پوروشسب زرتشت بوجود آمد و از ارستی مدیوماه - هنگامیکه زرتشت دین آورد و نخست در آریه و یج همراه سبش بجای آورد. مدیوماه دین وی پذیرفت.» از بند ۱۰۶ فروردین یشت نیز فروراشسب Anushan پسر مدیوماه درود فرستاده شده است.^(۲)

مدیوماه لغت بمعنی «کسیکه در میان ماه (پانزده ماه) بولد بوده» آمده است.^(۳)

از گنپ بر میآید که زرتشت در سرزمین اسب شد و پوروشسب همراه تمدان و تربیت بر سیده، راهزنی و تیرت و صحرانگیزی و چادر نشینی متداول بوده است - آئین آریائی در آنجا از پسران سمرند و مکر و هلی از خدایان اعتقاد دارند و بقدی و قربانی اهمیت زیاد مینهند - زراعت و پرورش گاو و رزمه اعتنا نمیکند، برخلاف قسمت غربی ایران که بواسطه آمیزش - آمیزداری زود تر بدایره تمدن پا نهادند.

هر چند در گاتها بررسی کنیم بهیچوجه از مندرجات آن بواسطه ساریخی مهمی بر

(۱) گاتها ص ۳۴. (۲) رك : جدول شماره ۲. (۳) بندهش ج ۱ ص ۸۰

نمیخوریم تا از روی آن زمانی معین برای سر آینده آنها تعیین کنیم - گذشته از نام توران نیز با اسم محل دیگری تصادف نمیکنیم که بتوانیم پیرامون آن گشته برای حدس و احتمال خود پایه و بنیانی درست کنیم، همیتقدردانشمندان اوستاشناس را عقیده بر آنست که ظهور پیغمبر و ترویج دین او در خاور ایران صورت گرفته است (۱) و کریستنسن در تاریخ (ایران در زمان ساسانیان) نوشته (۲): «ظاهر آذربهضی نواحی شرقی که فعلاً جزو افغانستان جدید است زرتشت قیام کرد.»

پادشاه معاصر
زرتشت

در سنت آمده که زرتشت در عصر کی گشتاسب ظهور کرد و این پادشاه دین ویرا پذیرفت و بهمین مناسبت دین زرتشتی رواج یافت. زرتشت در اوستا طوری از ویشتاسپ سخن میراند که میرساند وی زنده است نه چنانکه از شاهی افسانه گفتگو کند. برخی تصور کرده اند که گشتاسب، همان ویشتاسپ پدر داریوش است و از ابن رودانشمند آلمانی هر تل Hertel در رساله مختصر خود از گاتها استشهاد کرده گوید: «زرتشت در چند قطعه از گاتها، از گشتاسب پدر داریوش درخواست میکند که دست گماتای مغ را از تاج و تخت شاهی ایران کوتاه کند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنشی برقرار سازد.» و بهمین ملاحظه نویسنده مزبور اظهار میکند که یسنای ۵۳ (از فصول گاتها) بین دوم آوریل و بیست و نهم سپتامبر سال ۵۲۲ ق. م انشاء شده است (۳)، اگرچه داریوش در سنگ نبشته بغستان میگوید: «گماتای مغ در نهم ماه گرمه پده (مطابق دوم آوریل سال ۵۲۲ پیش از مسیح) بنام بردیا (۴) پسر کوروش برادر کمبوجیه تخت شاهی ایران را غصب کرد و من بیاری اهورمزدا در دهم ماه باگ ایادیش (مطابق ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح) او را باچند تن از یارانش کشتم.» وای باید دانست که یسنای مورد استشهاد هر تل پریشان و بواسطه لغات نادر بسیار مبهم است - و در آغاز آن از عروسی دختر زرتشت با جاماسپ وزیر کی گشتاسب

(۱) طبق سنت زرتشت در باختر (بلخ) ظهور کرد و نیز برخی معتقدند که گشتاسب در حدود سیستان (سگستان) فرمانروا بود. (۲) ص ۱۳. (۳) گانهاص ۲۹. (۴) اسرمدیس یونانیان.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

یاد شده است .

از متون تواریخ می دانیم که پس از کشته شدن گمات بلافاصله خود داریوش شاهنشاه ایران شده پس چرازتشت از این شاهنشاه نامدار و مقتدر هخامنشی نمی نمیرد، ولی از پدرش گشتاسپ که استاندار (خستره پاون- شهر بان) ایالتی بیش نبود (آنچه از طرف پسرش) اینهمه سخن میراند؛ داریوش در سنگ نشسته بقصد پدرش عنوان پادشاهی نمیدهد بلکه از او نیز مانند دیگر شهر بهائی کشور خود نام میرد از آن جمله در کتیبه مزبور منقوش است : « داریوش شاه گوید: پارتوه (پارت - خراسان جنوبی) و ورکانه (گرگان) از من یانگی شدند و خود را پسر و پروریش Pravartish خواندند. مردم آنجا از پدرم و پستاسپ (گشتاسپ) که در یاز بود سر بیچیدان، آنکه او پستاسپ بالشکرش که نسبت باو با وفا مانده بود بیرون رفت، و در یک شهر بارت موسوم به ویشپه اوزاتیش Vishpa & zatish بمنزعه برداخت. او را بزی نمود، و خواست او را مزدا گشتاسپ لشکر یانگی را سر کوبی کرد در بسات و در ویشپه ویشپه (مطابق ۵ فوریه سال ۵۲۱ پیش از مسیح) این سبزه زود داد.»

داریوش متمم این خبر گوید: «من ازری (رئیس) شازان برز در پستاسپ و در یک شهر بارت موسوم به پتیسگر، Patigrahan در بزه در اول ماه گرهه پده Garmapada (مطابق ۳ آوریل سن ۵۲۰ ق م) جنگی واقع شد و پستاسپ قوای متمرکان را درهم شکست و دیگر بزه کشور بارت بریز زمین من در آمد.» از این عبارات نیز پیداست که ویشپاسپ پدر داریوش عنوان پادشاهی را در صورتیکه زرتشت بجای خود گشتاسپ سر بیچ عنوان پادشاهی در بسات پسر را کز و پایتخت این شاهرا در باختر (بلخ) ذکر می کند.

دلیل دیگر اینکه داریوش حکمران سامی آبه، واجداد خود را چون پادشاهان

«داریوش پسر ویشپاسپ، پسر ارسم، پسر آریارمنه، پسر جیش پیش، پسر هخامنش» (۱) در (۱) رگ: مجله آموزش و پرورش سال ۱۵ ش ۸ و ۹ و ۱۰، مقالتهای «پایه و سر هخامنشی در آثار الباقیه» بقلم نگارنده.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

وسلسله کیانیان که بقول سنت درباختر سلطنت داشت درواستا و کتب پهلوی و تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء حمزه اصفهانی و آثار الباقیه بیرونی و شاهنامه فردوسی و غیره چنین آمده است :

کیقباد، کیکاوس، کیخسرو، کی لهراسب، کی گشتاسپ - یعنی در کتیبه بغستان و یشتاسپ پسر ارشام و در سنت و یشتاسپ حامی زرتشت، پسر اوروت اسپه *Aurvat-Aspa* (لهراسب) میباشد .

یشت نوزدهم موسوم بزامیاد که نظر بمندرجاتش از قدیمترین یشتها محسوبست، مفصلاً از سلسله کیانیان و فر کیانی و افراسیاب تورانی برای رسیدن بفره و یا خره گفتگو میکند - از مضالعه یشت مزبور بخوبی برمیآید که حامی زرتشت ابداً مربوط بپدر داریوش نیست .

گروه دیگر از خاورشناسان نیز ایندو و یشتاسپ را دوتن تصور کرده اند و حتی دانشمندان پارسی نیز دیگر پای بند تاریخ سنتی خود نیستند. بدیهی است که این گشتاسپ (کوی و یشتاسپه) با آن اقتدار که در داستانها آمده، نبوده ولی شخصیت تاریخی داشته و فی المنل امیری بوده در مشرق ایران (طبق سنت در باخ) و باقوی احتمال در سگستان (سیستان) در پایان این مقال باید گفت که یشتاسپ یا گشتاسپ اسمی است که از مدت سه هزار سال پیش تا امروز در میان ایرانیان معمولست. در متون میخی که در آسیای صغیر (متعلق بسال ۸۵۴ ق. م) از تیگلات پیلسر *Tiglat Pilsar* پادشاه آشور پیدا شده و در آن ضمن اسامی بزرگان آریایی (بویره ایرانی) کشتاشپی *Kushia»hpi* آمده که لغة بنا بقیده خاورشناسان همان گشتاسپ است - از گاتپا برمیآید که یشتاسپ نامی هم در آنسوی ایران اهارت داشته است (۱).

بجز بستگان زرتشت و پادشاه معاصر وی که پیرو آئین او	پیروان
بودند کسان ذیل نیز از پیروان نامبردار او محسوبند: زرتشت در	زرتشت
دربار گشتاسپ، فرانشتر (فرشه او سنتره <i>Frashashtra</i>) (۲)	

(۱) گاتپا ص ۲۹ - ۳۳. (۲) بمعنی دارنده شذر راهوار.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و برادرش جاماسپ Jāmaspa (۱) را که از خاندان هوگوه Hvogva بودند، و هر دو وزیر کی گشتاسپ بشمار میرفتند، با خود همراه کرد. دختر فراشتر را چنانکه گفته شد بزنی گرفت و دختر خود پوروچیست را نیز بجاماسپ داد.

در فروردین یشت پس از مدیومه از شش تن از نخستین پیره‌ان زرتشت یاد شده اینچنین:

اسموخوانونت Asmō Xvanvant، اشنوخوانونت Ashnō Xvanvant، گوین Gavayan، پرشت گنو Parshat Gao، و هوسنی Vohvasti، ایسونب Isvant (۲) سموئیل‌لنگک در باب ۱۳ کتاب خود نویسد (۳):

«مامیتوانیم منتظره عظیمی را که قریب ۳۲۰۰ سال پیش از این در شهر بلخ پدید یافت باختر تشکیل یافت، در نظر خود مجسم نماییم، پادشاه و در دربارین منتظر استماع بیانات واعظ بزرگی میباشند، که میخواهد بآنان تعلیم جدیدی آموخته است، سر را بر اه بهتری هدایت نماید. گشتاسپ باظهارات زرتشت گوش میداد و بالاخره هم تصور که سخنان اگستین Augustine در خاطر این لبرت Ethellert (۴) امپراتور، نخست زرتشت نیز بقوه عقل و فصاحت، بدلائل متین شاه و در دربارین را بر او عقیده خود را در توضیح عقیده بدون هیچگونه معجزه انجاء گرفت (۵). زیرا احدی که خود زرتشت فرموده و در یسنای ۳۰ ضبط است، اوقفظ بردلایل عملی آنست، دانسته و مطابق مسلمات و اسان دعوی خود را ثابت نمود.»

در بیرون از حدود کشور کی گشتاسپ، خانواده‌ای از اهرائی تورانی به فریان Frians نیز طرف توجه پیغمبر است. این خانواده هنوز زرتشت نگردیده ولی با او مخالفتی هم ندارد، بطوریکه پیغمبر امیدوار است که آن‌ها را از بیرون خویش گرداند.

(۱) جزء اول آن نام منوم جزء دوم به معنی است. (۲) بخش ج ۱ ص ۸۰ - ۸۱.

(۳) فلسفه ایران باستان ص ۳۵ - ۳۶ (۴) دوس نام امپراتور پیغمبر - پادشاه است.

Kent متولد در حدود ۵۴۵ متوفی بسال ۶۱۶ م - پادشاه اسکندریه متوفی در ۶۶۶ م.

(۵) برخلاف اقوال نویسندگان اسلامی که ذکر آنست، در پیش علمای مسیحی است.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

درینسای ۴۶قطعه ۱۲ راجع باین موضوع گوید: «اگر روزی راستی بدستیاری فرشته محبت (آرمتی) بنزد نبیرگان ستوده فریان تورانی جای گیرند، آنگاه وهومن آنرا در بهشت جای دهد و اهورمزدا آنرا در پناه خود گیرد.» (۴۶)

از گاتها برمیآید که زرتشت در حین ساختن آن سرودها هنوز در آغاز رسالت خویش بوده یاران و همراهانش زیاد نیستند و در دایره پیروانش شماره اشخاص متنفذ مانند کی گشتاسب و فراششتر و جاماسپ و ایست و استرومدیوماه کم میباشد، ولی در مقابل دشمن زیاد دارد (۱).

شهادت زرتشت بدست یکستن تورانی بنام براتر و کرش	شهادت
Brâtrok-rêsh ، برات رش Brat - resh ، برات ریشن	زرتشت
Brat-rôyishn و یابرا درش Brad - rêsh (۲) (باختلاف)	

قرائتهای پهلوی) انجام گرفت - نام این شخص در بندهش و زادسپرم ذکر شده است و جزو پنج برادری که از خاندان کرب Karap بودند معرفی گردیده (۳) - در بهمین یشت، فصل ۲ بند ۲ آمده: «زرتشت از اهورمزدا بیمرگی (جاودانی) خواست - اهورمزدا در پاسخ گفت: اگر من ترا جاودان سازم آنگاه تو برادرش، هم بیمرگ خواهد شد (۴) و بنا بر این رستاخیز هم ممکن نخواهد بود.»

جاکسن Jackson، امریکائی اشاره میکند که زرتشت در سن هفتاد و هفت سالگی کشته شد (۵) و این مطابق سنت زرنشیا نیست - در داتستان دینیک (کتاب دینی پهلوی) آمده (۶): «برادر کرش بهترین مردان (زرتشت) را بکشت.»

در سنت مزدیسنان آمده که در حین شهادت، در دست زرتشت مهره

(۱) گاتها ص ۳۶ . (۲) Jackson, Zoroaster, p. 28 .
 (۳) . S B E . , vol 47 . p. 143 - 147 . (۴) زیرا در علم ازلی چنین مقدر شده بود که او قاتل زرتشت باشد. (۵) Jackson, Zoroaster, p. 127 . (۶) فصل ۲ صفحه ۲۱۸ (ضمن کتب مقدس مشرفی و وست).
 (۴۶) رك : یوست فریان و مرزبان نامه . بقلم نگارنده ص ۳ - ۴ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ستایش (تسیحی) بود و چون آن گجسته خواست و پرا بکشد، زرتشت مهره بگسیخت و او را بسوزانید.

طبق روایات داستانی، این واقعه در حمله دوم ارجاسپ تورانی بلخ صورت گرفت. در آن زمان گشتاسپ در سیستان بود و در بلخ جز لهراسب پدر پیر و منزوی گشتاسپ کس نبود، او نیز در جنگ کشته شد، تورانیان با تشکده نوش آذر که مقام زرتشت بود رفتند وی را با هشتاد هیرید دیگر بکشند. فردوسی شرح این واقعه را بتفصیل آورده است (۱).

انجمن آرا نویسد: «بعد از سی سال از حکومت گشتاسپ، ارجاسپ از رگستان بدارالملک بلخ تاخته لهراسب را بکشت و تور بر اتور (۲) پانصد نفر از زرتشت را از پای در آورد و مدت عمرش هفتاد و هفت سال بوده است.»

زرتشت در ادبیات پارسی

۱- زرتشت و شهر یاران

نویسندگان پارسی و تازی رابطه ای بین زرتشت و فریدون قائل شده اند، بویژه نسبت پسری پسر پسران را. طبق سنت بمسئوچهر پادشاه پیشدادی رسانده اند (۳) و او پسر ایرج پسر فریدون بود. از طرف دیگر نسبت زرتشت را از طرف مادرش (دندوند) نیز فریدون منتسب میدانند (۴).

حمزه اصفهانی در تاریخ خود آورده (۵).

«وعلی رأس ثلاثین سنه من ملکه [ای فریدون] پسر ایرج پسر پسرانی علیه السلام.»

در کتاب مجمل التواریخ و الفتح، نیز که پیامبران و معاصرین آن زمان ایران

- (۱) رجوع شود به بخش ۶ بهره (۳) فردوسی (۲) پسر ایرج پسر پسرانی
(۳) رگ: جدول شماره ۱. (۴) انجمن آرا در همان فاشح (۵) سنی مینویس که تاریخ ۲۴

زرتشت مؤسس مزدیسنا

را طبق معمول (۱) نام میبرد، آمده (۲):

«اندر عهد فریدون، ابراهیم علیه السلام پیغامبر بود، چنانکه در همین فصل بیاید نویسنده گمان ایرانی بعدها (ابراهیم) را همان (زرتشت) دانسته اند لذا برخی تصور کرده اند که زرتشت، پیغمبر معاصر فریدون بود و همین امر موجب تصرف نساخ در یک مصراع کشتاسب نامه اسدی طوسی شده و شرح آن چنین است:

اسدی، در کتاب مزبور در (داستان گرشاسب پادشاه طنبجه) گوید (۳):

پیمبر ابراهیم بود آن زمان که بودی فریدون خدیو جهان (۴)

بنحیفش (۵) برین خوردمو گند نیز بدان دوگوا داد بسیار چیز

نسخان کتاب، بمناسبت خلط نام ابراهیم باز زرتشت بیت اول را بصورت ذیل

در آورده اند:

پیمبر ابراهیم بود آن زمان بدش نام زردشت، از آسمان

عازم از سستی لفظی و معنوی مصراع دوم، مراد گوینده ذکر نام فریدون پادشاه عصر بود که بیشتر مذکور نیفتاده است و قول مؤلف مجمل التواریخ (که در بالا گذشت) نیز مؤید آنست که در مصراع دوم تصرفی نابجا شده است. (۶)

داستان ظهیر زرتشت در زمان گشتاسب و پیروی شاه از او

در کتب تازی و پارسی مشهور است و ما ذیلا از تواریخ پارسی

گشتاسب

نمونه ای بدست می دهیم:

بلغمی در تازیخ خود نوشته است (۷):

«چون گشتاسب بملک بنشست، بر رعیت عدل و داد کرد و جهانرا از مشرق تا

(۱) معمول مورخان اسلامی مانند طبری و حمزه. (۲) چاپ تهران مصحح آقای ملک الشعراء بهار ص ۹۰. (۳) چاپ تهران، مصحح آقای یغمائی ص ۴۴۱. (۴) عین قول مؤلف مجمل التواریخ. (۵) کتاب آسمانی ابراهیم خلیل. (۶) متأسفانه در کتاب گرشاسب نامه حسب ظهیر همین مصراع مصحف در متن قرار داده شده و اصل در حاشیه مشبوه است. (۷) چاپ کانپور ص ۲۰۶. ونیز رك: بخش ۴ بهره ۲

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

مغرب آبادان کرد، و دین آتش پرستی را نصرت کرد و مغان را یکی بیغامیر بوده است که او را زردشت گویند از بیت المقدس به عراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد گشتاسب (۱) و دعوی بیغامیری کرد و گفت خدای عزوجل مرا بسوی توفر ستاده است و ترا فرموده است که دین آتش پرستی را افزون کنی و ترا این شریعتها فرموده است ۹.

دقیقی در شاهنامه خود ظهور زردشت را در زمان گشتاسب چنین شرح میدهد:

چو یکچند گاهی بر آمد برین (۲)	درختی بدید آمد از دور زمین
از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ	درختی کسین سنج و سیار سنج
همه برگ او پند و بارش خرد	کسی کز چنان سرخورد شی مرد
یکی پاک پیدا شد اندر زمان	بدست اندرش مجمر عود زمان
خجسته پی و نام او زردشت	که اهریمن بدانش را بکش
پشاه جهان گفت بیغمبرم	ترا سوی یزدان همی رهبرم (۳)

در مجمل التواریخ و الفصیح آمده (۴): «پادشاهی گشتاسب صد و سی سال بود. اندر اول عهد او زردشت پیش وی آمد و دعوت کرد و آتش پرستیدن فریضه کرد. و دین معین نهاد. گشتاسب او را بدبیرف
«پسر گشتاسب، اسفندیار، نوحسته بود، چهار اسب سوار کرد. دین زردشت گرفتند و آتشگاهها بنهد. پسر کشوری ۹»

فاضلی ناصرالدین عبدالنابین عمر بیضاوی در «تذکره الخواریج» (۵) روایت کرده است:

«گشتاسب بن اهراسب - در زمان او زردشت پیدا شد و مرده بدین نحوس دعوت کرد و از دین صدیقان بزداشت و در کوه نشست و استخر هفت خود ساخت. پس گشتاسب بدین زردشت بگریید و استخر آمد و در آن کوه نشست و بزها جوانان

(۱) در اصل: پدر گشتاسب؛ (۲) از سبط گشتاسب (۳) برای مدتی زبده داستان و شرح آن روایت بخش ۶ بهر ۲ (۴) چاپ اولین سال ۵۱ (۵) مؤلف سال ۶۷۴ هجری، چاپ آملی کریمی سال ۱۳۱۳. (۶) ۱۸

زرتشت مؤسس مزدیسنا

مشغول گشت و درین جایگاه آتشکده هاساخت.

نظیر همین اقوال در فرهنگهای پارسی مضبوطست (۱).

۲ - زرتشت و انبیای بنی اسرائیل

پس از حمله عرب بایران ، همچنانکه دین مزدیسنا در برابر دین اسلام سر اطلاعات فرود آورد ، و زبان ایرانی با زبان تازی مخلوط گردید و خط پهلوی از وواج افتاد و رسوم و عادات مرز و بوم ایران دیگر گون گشت ، داستانهای ملی ما نیز با قصه های سامیان آمیخته شد. پادشاهان و ناموران ایران با پیامبران بنی اسرائیل رابطه و خویش وندی باشند (۲). از آنجمله زرتشت ، مؤسس مزدیسنا بیچندتن از پیامبران سامی و بنی اسرائیل همنسب گردیده است .

هوودان زرتشتی نیز ، که خود منببع اخبار تاریخی و داستانی ایران باستان بودند ، نظر متعصب مسلمانان کوشش میکردند که پیروان مزدیسنا را هم ، چنانکه پیغمبر اسلام فرموده بود در زمره « اهل کتاب » بشمار آورند (۳) - بدین دلیل ناگزیر پیامبر خود را بیچند تن از انبیای بنی اسرائیل که مورد قبول سه فرقه یهود و عساری و سامیان بودند نسبت دادند (۴). مورخان اسلامی که اخبار ایرانی را از هوودان میشنودند آنها را حقیقی دانسته در تواریخ خود مانند تاریخ طبری و ترجمه بلعمی و هروج ندهب و ابن الانیر و غیره وارد کردند - بدیهی است که ضمناً نظر تعصب آمیز فرق دیگر نیز در داسه ، وارد شد که شرح آن بیاید .

بیشتر نویسندگان و گویندگان ، زرتشت را همان ابراهیم

خلیل دانسته اند و برخی نیز ویرا از نواده های ابراهیم محسوب

ابراهیم

خلیل

داشته اند .

(۱) رک: برهین - اجماع آرا - جهانگیری - غیاث - آندراج . (۲) یشتهاج ۲ ص ۲۰۷ .
(۳) رک: آیهات و احادیث در بخش ۵ . (۴) نظیر همین موضوع را استاد محترم آملی آورد و در مساجد خود با صبیان (صابئین) بغداد ملاحظه کرده اند بدین طریق که ایشان بود را ز پیروان ابراهیم خلیل معرفی میکردند و کتاب آسمانی خویش را (صحف) میباشانند در صورتیکه فی الحقیقه نه بیرو او هستند و نه چنین کتابی باقی مانده اجت .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

گفته شده که موبدان کوشش داشتند مؤسس دین خود را با پیامبران مورد قبول مسلمانین و نصاری و یهود تطبیق کنند تا هم اهل کتاب شمرده شوند و هم کمتر مورد طعن قرار گیرند، کریستنسن نوشته (۱) :

« در صدر اسلام زرتشتیان برای افزودن نیروی کیش خود پیش زردشت و ابراهیم را یکی شمرده اند ». اما در انتخاب ابراهیم و انتساب زرتشت به او زرتشتیان را میتوان دخیل دانست :

استنهای آیه ای از قرآن که در آن ذکری از مجوس (زرتشتیان) به بیان آمده، آیه هفدهم از سوره یس و دوم «سورة الحج» است .

«ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابین والنصری والمجوس والذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامة، ان الله علی کاشی شهید» (۲)

ترجمه : کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و مسلمان شدند و نصاری و مجوس و کسانی که شرک ورزیدند، خدا در روز جزا بین آنان محاکمه خواهد کرد. [و] خدا بر هر چیز شاهد است .

از طرف دیگر انبیاى اولوالعزم را مسلمانین منحصر به موسی - ابراهیم - موسی - عیسی و محمد میدانستند گمانه از پیغمبر اسلام، انبیاى زرتشتیان موسی و عیسی نیز برخلاف مدلول آیه فوق بود، چه مجوس را برابر بدوین آیه و فرزندان جداگانه محمد و ابداست - نوح نیز بواسطه فهم زرتشتیان و مسلمانین کتابی آسمانی بدو (۳) بسرکنند مانند تا کثیر ابراهیم خلیل را که در قرآن اولوالعزم و هم صاحب کتاب آسمانی (صحف) شمرده میشد است و در قرآن نیز به او نسبت دادند .

- (۱) سلطنت قیود و ظهور مزدک، ترجمه آدیان مسنی و سرشت من ۶۰ ج ۱
- (۲) تفسیر این آیه در بخش ۵ بیابان . (۳) صحف ابراهیم و موسی در قرآن و در زمان مکه بر عسر زرتشت بود. (۴) و نیز در قرآن آیه ای از اهل کتاب در قرآن که از انبیاى اولوالعزم باشد.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

۲ - در قرآن ، سوره بیست و یکم «سورة الانبياء» ، در داستان ابراهیم آمده (۱) :

«قَالَ افْعَبِدُونِ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ وَلَا يَضُرُّكُمْ ، اف لَكُمْ وَلَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ، اُولَئِكَ تَعْلَمُونَ ، قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ ان كنتم فاعلين . قلنا يا نار كوني برداً و ساذجاً على ابراهيم . وازادوا به كيدا فجعلناهم الاخسرين . و نجيناه و لوطاً الى الارض التي باركنا فيها للعالمين .»

ترجمه : [ابراهیم ب قوم] گفت آیا جز خدای [یگانه] ، آنچه را که شما را نه سودی دارد و نه زیانی ، میپرستید؟! - اف بر شما و بدانچه - جز خدای - میپرستید . آیات معنی نرسانید ؟ [قوم] گفتند او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید ، اگر صرف دهندگانند ، ما (خدا) گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش . [قوم] خراستند با او دشمنی ورزند ، ما آنان را زیانکار گردانیدیم . او (ابراهیم) و لوط را نجات داده زمینهای که جهانیان را در آن برکت دادیم فرستادیم (۲) .

در روایت آمده که این کار بفرمان نمرود صورت گرفت - در توریة نام نمرود و در ابراهیم بنیوس Ninus آمده است (۳) - ابوریحان بیرونی نیز همورا معاصر خلیف داری و مؤلف جندب الخاود در فهرست نامهای نامارده نویسد (۴) : « و شمیره ، دختر ابراهیم ، که او بر نمروده و عاشق ایللیوس برادرزاده خود شده ، میسر بهم رسید که آتش از آتش و سربخش - است آتش سی و سه سال و هلاکش بدست بعوضه بود .»

در ابراهیم خلیل با آتش و سازگار بودن آتش باوی مبرهن گردید . معجزه دره نطق العنبر گوید :

چون خلیل آتش که از نمرود سرست خوش تواند کرد در آتش نشست

(۱) تبارک و تعالی ۲۱ ص ۶۷ (۲) در توریة زاین واقعه ذکر می نماید . (۳) سفر پیدایش . ص ۱۲ (۴) ج ۱ ص ۸۸ بنقل از آثار الباقیه جدول ملوک بابل (تولد ابراهیم در زمان بنیوس و گرفتاری وی در عصر زامیرس بن نینوس) . (۵) چاپ تهران ص ۹۲ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

سر بسر نمرود را همچون قلم چون خلیل الله در آتش نه قدم زرتشت نیز، چنانکه بیاید با احترام و تقدیس آتش شهرت داشته است، توافق این دو در موضوع آتش، بتداعی معانی هر یک دیگری را بخاطر میآورد، ناچار زرتشت را با ابراهیم یکی دانستند.

۳- ابوریحان بیرونی نویسد^(۱): «ابراهیم از سخط و فسر نیبیس^(۲) بسر نیوس نمرود گسریخته بفسطین رفت و این مهاجرت بسن هفصد و دو سالگی وی انجام گرفت» - در توریة نیز آمده که ابرام (ابراهیم) در همین سن به اجرت آمد^(۳) چنانکه میدانیم ابراهیم بابلی بوده و بابل از شهرهای مجاور و مندر جرد و نینوا را بشمار می رفته - از طرف دیگر زرتشت نیز بناباستطیر مدارج در شب اسرائیلی^(۴) در سوریه و فلسطین میزیسته و بر اثر نفرین پیغمبر سنی اسرائیل از شهر نهمیه شد و بعراق آمد؛ از اینرو ملاحظه میشود که سرگذشت ابراهیم و زرتشت در این موضوع نیز باهم مشابهت دارد.

۴- طبق روایت کتاب دینی پهلوی (ایمانگار زبیران اهدستی در زرتشتی است) ابراهیم (نم داشته) نظریاتی که متکالیات در بیری ایران با موشی جومات - در برج خط پهلوی بخط آرامی صورت می گرفته و دبیران سومی نژاد در دروازه پهلوی کرده اند و همو بود که ناماً از جناس را برای سواد امر اهراب کرد و پستخ نوشت از سوی دیگر تعلیم و تربیت در ایران باستان و ساسانیان - مکرر در در زمانگی گشتاسب خود پیغمبر در حقیقت پیشوائی موبدان پهلوی در زمان ساسانی است که در روایات چنین تصور شده باشد که هنگام در راه اهراب اهراب اهراب و از آنرو میگویند که همو بوده است که بنام (ابراهیم) خوانده شده

۵- شهرت انتساب ایرانیان با ابراهیم خلیل از جهت است^(۵) بتداعی ابراهیم و زرتشت کمکی مؤثر کرده است.

(۱) یستاج ۱ ص ۸۸ بنقل از آثار الناقیه. (۲) Nimvas (۳) سور یسایا پیش باب ۱۲ بنده. (۴) رک: تاریخ معنی ترجمه طبری. (۵) عربیست که سیمیه در زرتشتی سازد.

مسعودی گوید (۱):

«گفتار کسانی که پس از ظهور اسلام قائل شدند که ایرانیان از اولاد اسحاق ابن ابراهیم خلیل اند و در تأیید قول خود باشعار فرزندان معد بن عدنان - که بمناسبت انتساب خود بایرانیان، بریمنیان افتخار کرده و گفته اند آنان (ایرانیان) از اولاد پدرباشان ابراهیم اند - تمسک جسته اند، چنانکه جریر بن عطیة بن الخطفی التیمی به انتساب بنزار بریمن فخر ورزیده گوید:

فاکرم بابراهم جدا و مفتخرا	ابونا خلیل الله لانکسرونه
حمائل موت لابسین السنورا	وابناء اسحاق اللیوث اذا ارتدوا
و کسری وعدوا الهمر مذان (۲) و قیصرا	اذا افتخروا عدوا الصهبذ منهم
اب کسان مهديا نیسا مطهرا	ابونا ابواسحاق یجمع بیننا
اب لانبالی بعده من تأخرا	و یجمعنا والغر ابنا فارس
رضینا بما اعطى الاله و قدرا.	ابونا خلیل الله والله ربنا

و قول اسحاق بن سوید العدوی، عدی قریش:

اتی فخرنا اعلی علیها و اسودا	اذا افتخرت فحطان یوماً بسؤدد
و کانوا لنا عوناً علی الدهر اعبدا	ملکناهم بدء باسحاق عمنا
اب لانبالی بعده من تفردا .	و یجمعف والغر ابنا فارس

و قول بعض از نزاریان :

معالی الفخر و الحسب اللبابا	و اسحاق و اسمعبل مدا
کلا الفرعین قد کبرا و طابا.	فوارس فارس و بنونزار

و ایرانیان در زمان باستان روی بمکه آورده نذرهای بزرگ، از جهت تعظیم ابراهیم خلیل پسرش را، می آوردند .

و خانه کعبه نزد ایشان مهمترین معابد سبعة بزرگ و زیارتگاههای جهان است،

(۱) التنبیه والاشراف من ۹۴-۹۶. (۲) هریدان ط.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و مردی بدان تولی جست. وی او را طول عمر بخشید، و بقول عربی در جاهلیت،
استشهاد کرده اند:

زمزمت الفرس علی زمزم (۱) و ذاك في سائقها الاقدم
و قول کسانی که قاتلند منوشهر (منوچهر) ای که نسبت هم با ایرانیان بدو بر میگردد
(منشخر) پسر (منشخر باغ) است، و او (بعیش) پسر (ویژن) است، و بزئبسر (اسحاق) پسر
(ابراهیم خلیل) است و آنان بقول یکی از شعرائی ایران پس از اسلام استشهاد کرده اند که
در مقام افتخار گفته:

ابونا ویزک و به اسمی	اذا افتخرت الفخر و اولاده
ابونا ویزک عبد رسول	له شرف الرسالة و الزهد
فمن مثلی اذا افتخرت قروء	وینس من و مسنة الفایده *

مجموع یا بعضی از این قرائن سبب گردید که زرتشت در اندیشه ساهامین ابراهیم
شناخته شود. این توافق بانواع مختلف در نظم و نثر جاوه گرانست. شهرت ساسانی در زمان
و نحل خود (۲) نویسد: «النجوس واصحاب الامین والنبوة و...» و در فرهنگ الجوسیه
یقال لهم الدين الاكبر والملة العظمی، اذ كانت دعوة الانبياء و... ابراهيم العادل...
لم تكن في العموم كالدعوة الخلیاییة و... من اهل... و...
مثل الملة الخلیفیه. اذ كانت ملوك العجم... علی... ابراهيم...
است که زرتشت همان ابراهیم بوده و آن خون پادشاهان ایرانی را پس از دین ابراهیم متحمل
میداند و ما میدانیم که آنان تنوع زرتشت بودند و باران نام در زمان شهرت ساسانی (قرن
ششم هجری) تمام ایندوتن با یکدیگر نخلید شده بود. این در زمان فرس...
(وستا) نویسد: «تفسیر زرتشت و زنده بحدیث ابراهیم بود...»
بین زرتشت و ابراهیم رابطه ای قائم بوده.

(۱) فقه الملة عمیانه و خدای زمزمه (باز) زرتشتیان با زمزمه (سومین زمزمه)

(۲) چاپ بیشتی ص ۱۱۱. (۳) چاپ تهران و تصحیح آقایان ص ۱۱۱.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

مؤلف مجمل التواریح والقصاص، ضمن ذکر پیامبران معاصر پادشاهان ایران نویسد (۱):

«اندر عهد گشتاسب، زردشت بیرون آمد، و گشتاسب دین وی پذیرفت و گویند نهم پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام» (۲)

در برهان آمده: «نام اصلی او (۳) ابراهیم است.» و در چند سطر بعد: «گویند زردشت بزبان سریانی؛ نام ابراهیم پیغمبر علیه السلام است و بروایت دیگر زردشت و برزین (۴) هر دو پیشوایان ملت ابراهیم علیه السلام بودند.»

مؤلف انجمن آرا همین قول را تکرار کرده، زرتشت را لقب براهام داند (۵). ازین احوال برمیآید که بعدها تصور دیگری در این موضوع ایجاد شده و آن اینکه (ابراهیم زرتشت) را جز (ابراهیم = ابراهام) پیغمبر بابلی تصور کردند و چنین پنداشتند که ابراهیم نه و زرتشت لقب پیامبر مجوس بوده است.

نویسنده معاصر آقای نفیسی در فرهنگنامه پارسی نوشته اند (۶): «در روایات ایران سه ظاهر را در چهار پنج قرن پیش پیدا شده ابراهیم را همان زردشت پیامبر ایران قدیم دانسته اند و کتاب زند را باو نسبت داده اند و حتی در بعضی از مآخذ ضعیف (۷)، ابراهیم زردشت نوشته اند - و نیز کتابی مختصر در شرایع ابراهیم زردشت بنام (زوره) رواج داده اند که گویند برای پادشاه هند نوشته است» (۸)

در اصل این انتساب شکی نیست ولی اینکه نسبت مزبور در چهار پنج قرن پیش، یعنی در قرونهای نهم و دهم هجری نشأت کرده باشد مورد تاملست، چه اسدی (متوفی سال ۴۶۵) در فرهنگ خود (۹) و خاقانی (متوفی سال ۵۹۵) و عطار (متوفی در نیمه

(۱) چاپ تهران من ۹۲. (۲) شرح (نهم پسر) در همین بخش ضمن عنوان (هویت زرتشت در نظر نویسندگان ایرانی) من ۹۲ بیاید. (۳) یعنی زرتشت. (۴) که در فرهنگها نام موبدی شناخته شده که آشکده برزین بدو منسوبست - رك: بخش ۴ بهره ۲ (برزین مهر). (۵) ذیل واژه (زردشت) و (زرتشت). (۶) ج ۱ چاپ تهران ۱۳۲۰، ذیل واژه (ابراهیم). (۷) مانند فرهنگ برهان قاطع و انجمن آرا و جنات الغلود (م.م). (۸) بخش ۷ بهره ۲. (۹) در بالا گفشت.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

دین زرتشتی، که مردم مؤسس آنرا همان خلیل الله دانسته‌اند، آن قابلیت و استعداد را که چهار مرغ کوفته را از فراز جبال بخواند، یا عناصر را از هوا مستخر سازد، ندارد - از این تعبیر شاید بتوان گفت که خاقانی، خود در انتساب ابراهیم بزرزشت تردید داشته است.

شیخ عطار در قصیده‌ای گوید (۱).

گردی بصومعه در مرد خلیل بدم امروز پیش مغان چون گبر آزریم.
در این بیت خلیل را همان پیامبر سامی و گبر را بمعنی مطلق کافر و بت پرست (پیرو آزر سنگتراش که پدر یاعم ابراهیم و مشرک شمرده شده) دانسته و فی الجمله از ذکر خلیل و گبر و مغان بانتساب مورد بحث، نظر داشته است.
حافظ در غزلی گوید:

بیاغ تازه کن آئین دین زردشتی کنون که لاله بر افروخت آتش نمرود.

در این بیت نیز زردشت را همان ابراهیم دانسته که در آتش نمرودش خواستند بسوزانند. خلط زردشت و ابراهیم در اذهان موجب آن شد که در برخی اشعار تصرفاتی نابجا بعمل آورند. از آن جمله در شاهنامه فردوسی آمده (۲):

بر آن دین (۳) زردشت پیغمبرم ز راه نیاکان خود نگذرم.

بس از بیت فوق در برخی نسخه های شاهنامه ابن بیت را افزوده‌اند:

نهم پور زردشت پیشین بد اوی (۴) ابراهیم، پیغمبر راستگویی.

و این همان قولست که مؤلف مجمل التواریخ نقل کرده (۵). در نسخه های صحیح

شاهنامه این بیت نیست - هدایت آنرا در انجمن آرا (۶) آورده و زردشت پیامبر ایران را زردشت ثانی مینامد و مینویسد: «زردشت ثانی بزعم فردوسی به نه پشت، بزرزشت بزرگ میرسد که گفته: نهم پور و نام او نیز بر اهام بوده چنانکه

(۱) دیوان مصحح آقای نفیسی ص ۲۶۹. (۲) در داستان بهرام گور، آنجا که بهرام جوانوی دبیر را دستور میدهد که نامه ای بمرزبان ایران نویسد. رک: شاهنامه، بیخ، ج ۷ ص ۲۱۱۸. (۳) بآئین. ن. ل. (۴) نهم دین زردشت پیشین بروی (ایضاً هما نصفه). (۵) شرح این مسئله در همین بخش بیاید. (۶) ذیل (زردشت بزرگ)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

مرقوم شد (۱) و بعضی گفته اند که مقصود فردوسی از زردشت پیشین مه آباد است که نسب زردشت بنه واسطه باو میرسیده. (۲)

مهاباد همانست که در کتاب دساتیر نخستین پیامبر معرفی شده است. بدیهی است که بیت فوق از آن فردوسی نیست چه موضوع تعدد پیامبران بنام زرتشت در عصر فردوسی رائج نبوده و در کتابی مذکور نیست و دساتیر نیز چهار پنج قرن پس از گوینده بزرگ مآتدوین شده است.

در یکی از نسخه های خطی شاهنامه (۳) بیت مسطور بصورت ذیل آمده:

نهم دین زردشت پیشین بروی براهیم پیغمبر راستگویی
و در نسخه دیگری چنین ثبت شده است (۳):

کدامست زردشت ای نیکخوی؟ براهیم پیغمبر راستگویی

همچنین تصرف ناسخان را در بیت اسدی (در گرشاسب نامه) که بصورت ذیل در آورده اند:

پیغمبر براهیم بود آترمان بدش نام زردشت از آسمان
در پیش ذکر کردیم. (۴)

آشنای پور داود نگدشته اند. پیغمبر ایران (۵) را میگرد
ارمیا یا عزیز شعر دد. (۶) Jackson آرمیادی در
کتاب زرتشت نوشته (۷): «طبری زرتشت را میگرد زردشتی می

داند» و بی عین گفتار طبری در تاریخ وی بهر از ذالت (۸)

«قال هشام فی زمان بشناسف ظهور زرادشت الذی نزع الموحس الیه سببوا لسن
زرادشت - فیما زعم قوم من علماء اهل الکتاب - من اهل فلسطين - خدمت العیسى الایمانه

(۱) در ذیل واژه (زردشت) (۲) رك : همین بخش، عنوان زردشت، در تاریخ ایران، وزارت معارف

آذربایجان (۳) منعلق آهمن مجله طبرستان - رك فردوسی، ۹۰، مهر من ۱۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷

(۴) همین بخش عنوان (۵) ریوند و منوچهرسار (من ۸۰)، (۵) زرادشت (۶) در تاریخ ایران، وزارت معارف، ۲۰۷، ۲۰۸

(۷) Zoroaster, p. 38 (۸) تاریخ طبری، چاپ مصر، ج ۱، ص ۲۸۲

زرتشت مؤسس مزدیسنا

آرمیا النبی، خاصاً به اثراً عنده.»

یعنی: هشام گفت: در زمان گشتاسب ظهور زردشت که مجوس او را پیامبر خود میدانند، واقع شد و زردشت، چنانکه گروهی از دانشمندان اهل کتاب (یهود و نصاری) بر آن رفته‌اند، از اهل فلسطین و خدمتگزار یکی از شاگردان ارمیای نبی بوده از خواص و یاران نزدیکش بشمار میرفت.»

فتح بن علی البنداری مترجم شاهنامه فردوسی بتازی نیز عین همین قول را از طبری نقل کند^(۱)، بنابراین زرتشت را بلاواسطه شاگرد ارمیا نخوانده بلکه او را شاگرد شاگرد ارمیا دانسته‌اند، بهمین ملاحظه طبری در جای دیگر نوشته^(۲):

«ذکر بعضهم ان رجلا من بنی اسرائیل یقال له سمی کان نبیاً، وانه بعث الی بشتاسف، فصار الیه الی بلخ، و دخل مدینتها فاجتمع هو ووزرادنت صاحب المجوس، وجاماسب العالم بن فحد، وکان سمی یتکلم بالعبرانیة، و يعرف زرادشت ذلك بتلقین و یکتب بالفارسیة ما یقول سمی بالعبرانیة، ویدخل جاماسب معهما فی ذلك، و بهذا السبب سمی جاماسب العالم.»

یعنی: آورده‌اند که مردی از بنی اسرائیل که ویرا (سمی) می‌گفتند پیامبر بود و وی بسوی گشتاسب مبعوث گردید، بدین منظور روی بلخ آورد و بدان شهر درآمد، آنگاه باز زردشت پیشوای مجوس و جاماسب فرزانه پور فحد متحد شد. سمی بزبان عبرانی سخن می‌گفت و زردشت بتلقین این زبان را درمی‌یافت، و خود آنچه را که سمی عبرانی می‌گفت، پارس می‌نوشت، جاماسب نیز در این کار با آنان شرکت می‌کرد و بهمین جهت به (فرزانه) نامبردار گردید.»^(۳) ولی در میان انبیای مشهور بنی اسرائیل، کسی بنام سمی نامزد نیست.^(۴)

(۱) شاهنامه چاپ مصر ج ۱، ص ۳۳۲. (۲) تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۹۵. (۳) (عالم) را در عبارت فوق (دانا) یا (دانشمند) باید تعبیر آورد، ولی چون جاماسب در سنت مزدیسنان به (فرزانه) نامزدست، همین تعبیر را ترجیح دادیم. (۴) رجوع شود بکتب (توریه).

زرتشت مؤسس مزدیسنا

نیامد همی ز ندفواستش درست دورخ را بآب مسیح باشت. (۱)

و در بیت ماقبل آخر عزیز را نظر بتقارن ذهنی با زردشت، ذکر کرده است والا چون عزیز از انبئی اولوالعزم نبوده میبایست عادة بجای او نام موسی را یاد کند و ظاهراً فردوسی خواسته است از نظر نوشزاد بداستان (شاگردی زردشت نزد عزیز) که پیش از وی نیز زبانزد دانشمندان بوده بنگرد.

علت انتساب شاگردی زرتشت نزد عزیز؛ چنین تصور می‌رود که پس از انشار خبر شاگردی زردشت نزد یکی از شاگردان ارمیای نبی (۲) یکی از پیامبران قریب الهمد (وحنی منبئی روایات اسلامی (۳) او را که در ضمن کتب مقدس (توریه) نیز کتابی آسمانی (یعنی کتاب عزراء) بدو اختصاص دارد، انتخاب کردند. از طرف دیگر مفسران آیه ۲۶۱ از سوره بقره (که شرح آن بیاید) را بارمیاء و عزیز (هر دو) نسبت داده‌اند و این امر تقارن ذهنی دو پیغمبر را در نظر مسلمین ثابت می‌کند.

روایات قدما در مورد انتسابهای فوق، که صرفاً جنبهٔ روایی و

انتقاد اقوال سابق

داستانی داشته در قرون اخیر، نزد دانشمندان باختر بگونه

های سیاسی و اجتماعی در آمد و حتی برخی از آنان، در قرن

تحقیق و تنبیح. بر روی حقایق برده کشیده تحت تأثیرات نژادی گفتمانهای افسانه آمیز مزبور را تابد و بقول خود اثبات کرده‌اند (۴). اینک ناگزیر بطریق اختصار باانتقاد افسانه‌های مذکور میپردازیم:

۱- ابراهیم و زردشت - ابراهیم و زردشت دو پیغمبر بوده‌اند نه یکتن

و چنانکه مسز آندو که برارباب سبع روشن است از اینقرار است:

(۱) یعنی نوشزاد غسل نمیدیافت و مسیحی شد (۲) و بخصوص چون (سمی) شهری نداشت

است. (۳) مؤلف تفسیر همی (علی بن ابراهیم) نوشته: و کان عزیز اما سلط الله

بخدمت علمی بنی اسرائیل هرب و ذل فی عین و غاب فیها، و بقی ارمیاء بتأ مائة ستة ثم احباه الله

نعالی (چهارم بهر آن من ۸۰) و نیز جنات الخلود که ارمیاء و عزیز و دانباک و زردشت را

مهاجر دانسته (چنانکه در بالا گذشت) (۴) رك : فلسفة زرتشت تألیف Menan

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

الف . نام و نژاد - ابراهیم پیغمبر که نام اصلی او ابرام^(۱) (و بعدها ابراهام^(۲)) بود اصلاً از نژاد سامی^(۳) بوده - وی را پسر تارح و نبیوة دهم سام^(۴) پسر ارشد نوح^(۵) دانسته اند. بعلاوه نام او نیز عبرانی^(۶) (از شعب السنتسामी) و (ابرام) بمعنی (کسیکه پدرش و الامقامست) و (ابراهام) بمعنی (پدر جماعت بسیار) میباشد .

اما زرتشت پیامبر که نام اصلی او زرتوشتره گدلا داد و دودم^(۷) است از نژاد آریائی (از شعب قوم هند و اروپائی^(۸)) که درست در برابر نژاد سامی قرار دارد) میباشد ، و طبق سنت وی نبیره چهاردهم منوچهر (منوش جبهر - منو جبهره) پادشاه آریائی بوده است. نام او نیز کاملاً آریائی و چنانکه گذشت بمعنی (دارنده شتر زرد) است .

ب . تولد - ابراهیم پیغمبر در سهراور^(۹) (نوشهرهای شده^(۱۰)) که در قمر و اقوام سامی بود متولد شده^(۱۱) ، در صورتیکه تولد زرتشت در حدود دره جشمتیچنه^(۱۲) آذربایجان که در قمر و اقوام آریائی بود اتفاق افتاد و در این موضوع، چنانکه گفته شد همه مورخان ایرانی و تازی همه داستانند جز طبری و بیروان و کتانی که از اساطیر نقل تاریخ کرده و او را اهل فلسطین دانسته اند^(۱۳) .

ج . زمان - تاریخ تولد ابراهیم را در حدود سال ۱۹۹۶ پیش از میلاد نوشته اند^(۱۴) و همچنین زمان ابراهیم فراوان پس از زمان موسی بود و موسی در آورده قرن من از میلاد میزیست و این زمان طبق تحقیقات ریختی از دانشمندان باختر مقدمه عصر زرتشت ، که در حدود یزده یا دوازده قرن پیش از مسیح تخمین زده شده

(۱) قمرس گدلا مقدس ص ۴ - ۵ Abram ۵۰ Abraham ۱۲۰

(۳) Samitique (۳) Sem (۳) Noé (۵) Hélien (۲۰)

(۲) Indo - Européens (۲) O ۲ (۱۰) Challés (۱۰) (۱۰) ران دومه

(۶) Indogéca (۱۱) (۱۲) ران عیون پیش من ۳۵

زرتشت مؤسس مزدیسنا

د. خانواده - ابراهیم دارای دو زن بود: ساره^(۱) که از او در سن ۹۰ سالگی خود، پسری یافت بنام اسحق^(۲) که طبق توریة خدا در بیست و پنج سالگی از پدرش خواست وی را در راهش قربان کند، ابراهیم اطاعت کرد^(۳) ولی فرشته‌ای او را از اینکار بازداشت^(۴) - و نیز وی از کنیزش هاجر^(۵) پسر دیگری بنام اسمعیل^(۶) داشت که وی پدر اسماعیلیان بشمار میرود^(۷).

اما زرتشت چنانکه گفتیم دارای سه زن بود، که از دو زن اولی نامی در میان نیست ولی نام زن سومش هووی **هووی** است - وی دارای سه پسر بود بنام:

ایستواستره **هووی**، **هووی**، **هووی** - او روت نره **هووی**، **هووی**، **هووی** - هورچیره **هووی**، **هووی**، **هووی** که ذکرشان گذشت^(۸) و ابدأ رابطه ای بانامهای افراد خاندان ابراهیم ندارند.

ه. مهاجرت - ابراهیم از زادگاه خویش بحران و شکیم سفر کرد و از آنجا در نتیجه قحط مجبور شد به مصر رود و از آنجا بکنعان باز شتابد - ولی خط سیر مهاجرت زرتشت کاملاً بعکس این بود، چه وی از آذربایجان بسوی خاور، یعنی بدر بار شهر یار ایران (ویشتاسپ) ببلخ (یا سیستان) رفت.^(۹)

و. وفات - ابراهیم طبق روایات در سن صد و هفتاد و پنج سالگی وفات کرد و در حبرون^(۱۰) در مغاره مکفیله مدفون گردید^(۱۱)، ولی زرتشت در هفتاد و پنج سالگی شهید شد و طبق روایات ملی این واقعه در آتشکده نوش آذر بلخ واقع گردید^(۱۲).

(۱) Sara. (۲) Isaac. (۳) باید دانست که زرتشت بکلی مخالف فدیة و قربانی بود - رک: گاتهایس ۷۱. (۴) در تناسیر قرآن برخلاف از قربانی اسمعیل سخن بمیان آمده. (۵) Agar. (۶) Ismael. (۷) E. B. vol. 1-2. (۸) رک: همین بخش ص ۲۴. (۹) برخی از دانشمندان تصور کرده اند که در بار ویشتاسپ در حدود سیستان بوده، چنانکه گذشت. (۱۰) Hebron. (۱۱) قاموس کتاب مقدس (اب رام). (۱۲) رک: همین بخش شهادت زرتشت، ص ۷۹-۸۰.

مزیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بنا بر آنچه گذشت بی‌چوجه نباید دو پیغمبر مزبور را تخیل کرد و یکی دانست.
 ۳ - ارمیا - ارمیا یا یرمیا^(۱) (یعنی: یهوه بزرگ می اندازد) پسر حلقیا یکی از
 چهار پیغمبر بزرگ بنی اسرائیل است^(۲) که در عناتوت^(۳) بن یامین^(۴)، در حدود ۶۵۰
 ق.م متولد شد و در حدود سال ۵۹۰ ق.م در شهر دفته^(۵) نزد بک بلوز^(۶) بر طبق روایت
 قدیمی مسیحی، بدست یهودانی که از سرزنشهای وی بخشش در آمده بودند شهید گردید.
 وی تسخیر اورشلیم^(۷) را توسط کلدانیان دوبار مشاهده کرد که در آن ضمن پادشاه
 و قوم وی با سارت بیابل و سواحل دجله و فرات برده شدند. (کتاب ارمیای نبی) از کتب
 مقدس توریة در ۵۲ باب و (کتاب نیاخت ارمیا)^(۸) در پنج باب^(۹) بنام اوست^(۱۰)
 در قرآن سوره دوم (سورة البقرة) آیه ۲۶۱ آمده.

«او کالذی مر علی قرية . وهي خاوية علی عروشها قل انی یحیی هذه ان الله بعد
 موتها ، فاما ان الله مائة عام ، ثم بعثه قل کما بعثت قل لیت یوماً او بعث یوم ، قل بل لیت
 مائة عام ، فانظر الی طعامک و شرابک لم یسنه و انظر الی حمارک و لجنجات آیه للناس ،
 و انظر الی العنثام کیف نشزها ثم نکسوها لحمًا فلما تبین له قال اعلم ان الله علی
 کل شی قدیر»^(۱۱)

«علما خلاف کردند در آنکه آن برگزیده که بوده قناده و عکره در بیع و ناحتبه
 ابن کعب و ضحاک و سدی و سلیمان بن برزده و سلم الخواص گفتند عزیزین شرحا بود

(۱) Jérémie (۶) آلمان عبارات از دابن - حر و بل - اشباه واره با (۳) Anatoth .
 (۴) Benjamin بر یفوب من اسحق (۵) Daphné (۶) Péluse
 (۷) Jérusalem (۸) Lamentations (۹) پس از تسخیر ناسوی اورشلیم
 تألیف کرده . (۱۰) (۱۰) ران: قاموس کتب مقدس و I-B.L.XX (۱۱) پیش: با چون
 آنکه گذشت بر قریه ، و آن بر سه پایش فرو افتاده بود. گهت از کجا خدا پس از مرگش ،
 آنرا زنده کند ، پس خدا او را صد سال پیوسته ، سپس مرا بگنجش (و) گفت چند درنگ
 کردی ؟ گفت یکروز با بخشی از یکروز درنگ کرده . گفت بگذار صد سال درنگ کرده ای -
 پس بضاعت و شراب خود بنگر که بغیر پندیره و سورت نگه کنی - ما سرا نشان ای برای
 مردم قرار می دهیم - و بنگر با سخوامها چگونه آنها را برده ایم و سپس از گوشت می
 پوشانیم - چون (این حقیقت) بر او آشکار شد ، گفت دانستم که ندای تره پییزی توانست.

ووهب بن منبه و عبدالله بن عبيد بن عمر گفتند ارميا بن حليفا بود و او از سبط هرون بن عمران بوده. (۱) - طبری در تاریخ خود، در عنوان (ذکر خبر لهراسب و ابنه بشتاسب و غزو بختنصر) (۲) بنی اسرائیل و تخریب بیت المقدس) این واقعه را چنین شرح داده است (۳):

«ثم اوحى الله الى ارميا فيما بلغنا، انى عامر بيت المقدس فاخرج اليها فانزلها فخرج اليها حتى قدمها وهى خراب، فقال فى نفسه سبحان الله، امرنى الله ان انزل هذه البلدة، واخبرنى انه عامرها، فمتى يعمر هذه ومتى يحييها الله بعد موتها، ثم وضع رأسه فنام، و معه حمار و سلة فيها طعام، فمكث فى نومه سبعين سنة حتى هلك بختنصر و الملك الذى فوقه، و هو لهراسب الملك الاعظم، و كان ملك لهراسب مائة و عشرين سنة و ملك بعده بشتاسب ابنه، فبلغه عن بلاد الشام انها خراب، و ان السباع قد كثرت فى ارض فلسطين، فلم يبق بها من الانس احد، فنادى فى ارض بابل فى بنى اسرائيل ان من شاء ان يرجع الى الشام فليرجع و ملك عليهم رجلا من آل داود و امره ان يعمر بيت المقدس و يبني مسجدها فرجعوا فعمروها، و فتح الله لارميا عينيه، فنظر الى المدينة كيف تعمر و تبني و مكث فى نومه ذلك، حتى تمت له مائة سنة ثم بعثه الله و هو لا يظن انه نام اكثر من ساعة و قد عهد المدينة خراباً يباباً فلما نظر اليها قال: اعلم ان الله على كل شى قدير. (۴)

(۱) تفسیر ابوالفتح ج ۲ چاپ دوم ص ۱۷۸ - تفسیر القرآن تألیف سید عبدالله بن محمد رضا الحسینی المعروف بشیر، - مصحح آقای تقوی ص ۱۰۶.

(۲) در نظر مسلمین بختنصر سهپهد ناحیه ای بود از اهواز تا ارز دوم، از جانب لهراسب (رک: طبری ج ۱ ص ۲۸۰ - ۲۸۱).

(۳) تاریخ طبری چاپ مصر، ج ۱ ص ۲۸۰ - ۲۸۲.

(۴) یعنی: پس خدا بارمیا و حی فرستاد - طبق آنچه که بیمار سیده - من بیت المقدس را آباد خواهم گردانید، بدانجا رو و همانجا فرود آی، پس ارمیا بدانجا شد و چون برسید شهر را خراب دید با خود گفت سبحان الله خدا بمن فرمان داد که در این شهر فرود آیم و مرا آگاهانید که آنرا آباد خواهد ساخت پس کی این شهر را آباد کند و کی آنرا زنده فرماید، پس از مرگش؟ - سپس سر خود را بر بستر گذاشته خوابید، در این حال با او خری بود و کیسه ای که در آن طعام بود. پس هفتاد سال در خواب بود تا بختنصر هلاک شد و نیز پادشاهی که در رأس او قرار داشت، یعنی لهراسب شاهنشاه بمرد و پادشاهی لهراسب ۱۲۰ سال بود، پس از او گشتاسب پسرش بشاهی رسید. از بلاد شام بدو خبر آمد که آنجا خرابست و درندگان در

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اما اتساب شاگردی زرتشت نزد ارمیا، وی - چنانکه در بالا گذشت - در ۶۵۰ ق. م متولد شد این تاریخ اگرچه با تاریخ سنتی قابل تطبیق است، ولی بدلائل بسیاری که در مورد خود ثبت شده، میدانیم که زمان زرتشت در حدود ۱۱۰۰ ق. م میباشد، و بطریق اولی تلمذ پیامبر ایران نزد یکی از شاگردان ارمیا ممنوع است.

۳ - عزیر - عزیر نام عربی عزرا^(۱) (امدادویاری) پیامبر و کاتب مشهور بنی اسرائیل است که با ارتخشتره (اردشیر - و در توراتیه «کتاب نحیمیا»^(۲) آیه ۱۷) آیه ۱۳) خشته^(۳) اول، پسر خشایارشا، پادشاه هخامنشی (۴۶۶ ق. م - ۴۲۴ ق. م)^(۴) معاصر بود و در سال ۴۵۷ ق. م به پیشوائی گروه بسیاری از اسیران یهودی باورشلمیم مراجعت کرد (کتاب عزرا) در توراتیه بنام اوست^(۵) و حاوی بسیاری از نکات تاریخی زمان کوروش و داریوش و ارتخشیر اول است^(۶). چنانکه گفته شد آیه ۲۶۱ از سوره بقره را برخی از مفسران در مورد عزیر نازل دانسته اند - در سوره نهم (توبه) آیه ۳۰ آمده.

«وقالت اليهود عزیر بن الله قلت النصارى المسيح بن الله»^(۷) «قولهم بنواهم بنواهون قول الذين كفروا من قبل، قاتلهم الله انى يوفكون»^(۸).

[دنباله حاشیه صفحه پیش]

سرزمین فلسطین بسیارند و از مردمی کسی آنجا ندانده پس بفرمود در سر زمین این، میان بنی اسرائیل ندا کردند که هر کس بخواند بشام برگردد مراسم آتش و پیکان از آن داود را برایشان شاه کرد و بنو فرمودند که بیت المقدس را تعمیر کند و معبدش را بسازد پس بنی اسرائیل برگشتند و آبادش کردند و خدا چشمان ارمیا را بگشود پس بشهر نظر افکند که چگونه آبادی و بنا شده است و در خواب بزر درنگ کرد تا سه سالش بمیان رسید، سپس خدا او را براکیخت و وی گمان میکرد که سواش بیش از این مقول نشیده باشد - او شهر را خراب شناخته بود و چون بدان نظر افکند گفت دانستم که خدا سر هر چیزی تواناست. (۱) Ezra (۲) Nehemiah (۳) Artaxshastha

(۴) تاریخ قتل خشایارشا (۵) یعنی ۴۲۵ نوشته است (۶) ب. ج ۲ ص ۱۵۱. (۷) LXX. E. B. (۸) ب. ج ۷ ص ۹۴۶ یعنی: یهودیان گفتند که عزیر پسر خداست و نصاری گفتند که مسیح پسر خداست، این گفتار ایشانست بسا دشمنان ایشان گفتار خود را با گذر کسانی که از بیت کافر شدند، مشبه شده اند خدا آمارا بکشد، چگونه از حق بسوی باطل انحراف یافتند؟

زرتشت مؤسس مزدیسنا

اما انتساب شاگردی زرتشت نزد عزیز نیز ممکن نیست چه وی معاصر سومین پادشاه هخامنشی و در قرن پنجم ق. م میلاد میزیست^(۱) و این تاریخ متأخر از زمان زرتشت (حتی طبق تاریخ سنتی) است.

برخی از خاورشناسان و دانشمندان^(۲) خواسته‌اند با اینگونه نسبت‌ها ثابت کنند که آئین مزدیسنا، یا قسمتی از آن مقتبس و مأخوذ از آئین موسی است - ناگزیر باید در این مورد سخن برانیم:

موسی و زرتشت هر يك بالاستقلال قوم خود را پرستش يهوه و اهورا را هنمائی کردند. در اعصار يکيه اين دو پيغمبر برخاستند بپيچوجه آريائيان و بنی اسرائيل يکديگر نزديک نبودند تا عقايد دينی يکی از آيا در ديگری بتواند نفوذ کند - اما بعدها بواسطه تماس يهوديان با ايرانيان در بابل، برخی از عقايد يکديگر را اخذ کردند و بويژه بسياری از اصول آئین زرتشتی داخل دين يهود گردید و از آنجا بديگر اديان سامی نفوذ کرد از اين قبيل است اصول معاد و قيامت و مسئله حساب و کتاب و ميزان و بل صراط و بهشت و برزخ و دوزخ.

باید دانست که پس از فتح بیت المقدس بدست پادشاه بابل بختنصر Nabukadnezar، يهوديان اسير شده ببا بل آورده شدند، سپس کوروش مؤسس سلسله هخامنشی در سال ۵۳۸ ق. م بابل را فتح کرد و بيهوديان اجازه داد دوباره باورشليم برگردند و کلیه آلات و ظروف طلا و نقره معبد مقدس را که بابليان غارت کرده بودند بآنان مسترد داشتند و با وجوه خزينه دولت ايران بار ديگر معبد را بر پا کردند (فرمان کوروش در زمان داريوش دوم متوفی ۴۰۴ ق. م اجراء شد)^(۳)، داستان استخلاص يهود بدست کوروش در توريه (کتاب عزرا) مشروح است. در اين ایام بود که يهوديان و ايرانيان با هم محشور شدند و از آئين و آداب يکديگر اطلاع یافتند.

(۱) E-B., E-F. (۲) مانند دارمستتر. (۳) مجله آموزش و پرورش سال ۱۵ ش ۸ و ۹ مقاله (شاهان کیانی و هخامنشی در آثار الباقیه) بقلم نگارنده.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

منظور از تذکر اینواقعه تاریخی آنست که دانسته شود ایرانیان و یهودیان پیش از تاریخ مزبور از کیش هم اطلاعی نداشتند - موسی و زرتشت هر دو خود را پیغمبر و فرستاده خدا خواندند . باوجود این شباهت عمده در میان دو پیغمبر باز فرق بزرگی در آئین آنهاست : بقول توریة، خدائیکه خود را به موسی نمود همان خدائی است که پیشتر خود را بنی اسرائیل ظاهر ساخت - موسی با سنت قدیم قوم خود قطع رابطه نکرد ، بلکه همان را پیروی نمود و ترقی داد - آئین وحدت موسی مربوط است بدانچه در سنت ابراهیم حنیف آمده است ، خدای پسر عمران همان خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب است که قوم بنی اسرائیل پیش از موسی هم می پرستیدند - اما زرتشت در میان آریائیان بکلی دین جدیدی آورد ، خدائیکه او بقوم خود موعظه کرد تا آن روز کسی نشنیده بود - وی یکباره با سنت قدیم آریائی پیوند بگست - اسامی کهنه را منسوخ و بنای آئین قدیم را متزلزل ساخت و باجرأت زائد الوصفی گروه خداوندان قوم را از تخت عزت فرود آورد و خود از نو بنائی استوار ساخت و جز اهورا کسی را قابل ستایش ندانست. (۱)

بدیهی است که قرن‌ها پس از زرتشت و بعبرت دیگر پس از آمیزش بهود با ایرانیان، از تاریخ مذکور بیعد ، همچنانکه برخی از اصول آئین مزدیسنا در دین بهود تأثیر کرد ، بالعکس برخی از مراسم دین ایشان نیز در آئین زرتشت وارد گردید که شرح آن از حوصله این وجیزه خارج است (۲)

هویت زرتشت در نظر نویسندگان ایرانی

مؤلف مجمل‌التواریخ و انقاص نوشته (۳)
حمزه اصفهانی این مرد (۴) را آذرباد همخواند در عهد
ساسانیان ، و خدای دانتر بدانست
زردشت
و
مار اسپند

(۱) گدنها، باب اول ص ۴۱-۴۲ . (۲) رک : Z. A. Vol. 5 (۳) ص ۵۱

(۴) زرتشت

این گفتار بکلی اشتباهست، چه آذر باد پور ماراسپند از موبدان بزرگ زمان ساسانی و خود از پروان متعصب آئین زرتشت پیامبر است. نام آذرباد و آذربات و آذربدکه از اسامی معمول ایران باستان بوده در اوستا آترپاته Ateropāta آمده، در فروردین یشت بند ۱۰۲ فروهر پاکدین آترپاته ستوده شده است - لفظ این کلمه بمعنی (بناهنده آتش) است و در نوشته های مورخان یونانی (آتروپاتس) ضبط شده - در پهلوی آتورپات Atūrpāt (بیئات های مختلف) آمده. نام دوم که ماراسپند و ماراسپند و ماراسفند هم نوشته شده، در اوستا منتره سپنته Manthra Spenta آمده و لفظ بمعنی کلام مقدس میباشد - بیست و نهمین روز هر ماه نیز ماراسپند یا مهراسفند ناهیده میشود. انوری گوید:

تا که در نطع دهر در باز یست رخ بهرام و اسب مهراسفند. (۱)

در کتب دینی غالباً از آتورپات ماراسپندان Atūrpāt Marispandān یاد شده - در فصل ۳۳ بند هش که سلسله نسب برخی از موبدان بزرگ ذکر شده در بند سوم آن، سلسله نسب آذرباد مهراسپندان را بمنوچهر میرساند (۲) - نظرباین نسب نامه، آذرباد به بیست و دو پشت بمنوچهر نیره فریدون می پیوندد، چنانکه میدانیم سلسله نسب پیامبر ایران زرتشت نیز بچهارده پشت بمنوچهر میرسد. در روایات داراب هر مزدیسار مندرجست: «موبدان موبد آذرباد مهراسفندان از سوی پدر از تخمه زراتشت استغمان بود و از سوی مادر از خاندان گشتاسب شاه.» (۳) - در سنت دینی نیز پیشوایان روحانی باید از خاندان زرتشت و از پشت ایسدواستر - بزرگترین پسر پیامبر که خود نخستین موبدان موبد بوده - باشند.

در کتب دینی پهلوی از خدمانی که آذرباد بدین کرده، یاد شده است. در آخرین فصل کتاب سوم دینکرت و در آغاز کتاب چهارم و کتاب هشتم آن، شرحی راجع بجمع آوری اوستا توسط او مندرجست. همچنین در بیشتر کتب دینی پهلوی و پازند آمده: «پس

(۱) رك : روز شماری در ایران باستان بقلم نگارنده، تهران ۱۳۲۵. (۲) رك : خرده اوستا ص ۳۱. (۳) روایات داراب هر مزدیسار، چاپ بمبئی با تمام اونوالاج ۱ ص ۵۰.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

از آنکه آذرباد اوستا را مرتب ساخت، برای رفع اختلاف و جهت جلب اعتماد مردم سوگند یاد کرد. در کتب روایات داراب هر مزدیار نوشته شده: «موبد آذرباد مهر سفند گفت اگر شما را بر راستی و درستی دین پاك و نيك مزدیسنا شکی است، من سوگند یاد کنم - کسانیکه اندك تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند یاد کنی؟ آذرباد گفت آنچنان که نه من روی بگدازید و من در نزد شما سروتن بشویم. آنگاه روی گداخته بروی سینه من بریزید، اگر من سوختم شما راست میگوئید و اگر نسوختم من راستگردارم و شما را باید که دست از کجروی بردارید و بدین مزدیسنا پایدار مانید. پس گمراهان این شرط پذیرفتند. آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد سروتن پشت و نه من روی گداخته بر سینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید. پس از همه شبهه برخاست و بدین پاك بی گمان شدند و اعتراف کردند».

در کتاب هفتم دینکرت، فصل ۵ بند ۵ مندرجست: «از این پس رسم سوگند یاد کردن در میان پروان ذر تشت بماند - از آن رسوم است ریختن فلز گداخته بروی سینه، چنانکه آذرباد مهر سفندان کرد و بواسطه آن اختلافات دینی را از میان برداشت» (۱).

در فصل اول اردای ویرافنامه، پس از ذکر شرحی از ستمهای اسکندر مأمون و پراگنده شدن اوستا و متزلزل شدن ارکان دین آمده: «تا آن زمان که آذرباد مهر سفندان نيك پرورد انوشه روان بزاد (که بنا بر روایت دینکرد) روی گداخته او بر ریخت، و چند داستان و داوری با بدکیشان و مخالف گرویشان (۲) کرد» (۳).

در زند بهمن یشت فصل ۳ بند ۲۵ آمده: «آذرباد پرور یخت و آریندان دین راستین از آرزویش روی گداخته، گمراهان را بر اهراس آورده» (۴).

(۱) S. B. E. Vol. XLII, p. 74. (۲) و منان. (۳) زند تویرافنامه، ص ۱۰۰. (۴) س ۱۰۰.

تهران ۱۳۲۵، ص ۲۱ (در: یادگار بود داود و ساسانیان، پیاپی رسیده)

(۱) Zand Li Vohistan Yasna by Bahrangpora Tahmuraz Ankhsaria. Bombay 1922, p. 103.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

تکثیر این عبارات در رساله‌اشایست نشایست^(۱) و رساله‌ی شکنندگانیاک و یچار^(۲) تکرار شده.

حمزه اصفهانی نوشته^(۳): «وفی زمانه (ای فی زمان شاوور ذی الاکتاف) آذرباد الذی اذیب الصغر علی صدره».

در این عبارت حمزه بهیچوجه زرتشت را با آذرباد مقایسه نمی‌کند و معلوم نیست مؤلف مجمل‌التواریخ از کدام کتاب حمزه چنین استنباط کرده است؟ از سوی دیگر در یک نسخه ششمی مجمل‌التواریخ (محفوظ در کتابخانه ملی پاریس ورق ۴۵) قول حمزه را عیناً چنین نقل کرده (بدون آنکه بزرتشت اسناد داده باشد): «آذرباد نامی بیامد و پیش او مس بر سینه گذاخت و هیچ آسیب نرسیدش».

نشرات قصار و پندهائی با آذرباد منسوبست بنام (اندر زآتور پات امهرسپنت) بزبان پهلوی که در جزومتون پهلوی^(۴) بچاپ رسیده و ترجمه آن نیز بنظم و نشر توسط آقای بهار منتشر گردیده.^(۵)

زرتشت سپنتمان باید دانست که آذرباد مهر اسپندانرا پسری بود بنام زرتشت و او را نیز پسری بود بنام آذرباد، که هر دو در زمان زرتشت آذرباد ساسانیان موبدان موبد بودند - در چهار قرن و نیم پس از زمان آذرباد مهر اسپندان، باز موبدانی از خاندان وی پیشوای دینی ایران بودند^(۶). بنا بر زنده‌ی اخلاف وی: زرتشت آذرباد و آذرباد زرتشت و همچنین کرامات منسوب با آذرباد مهر اسپندان و تدوین خرده اوستا توسط او و خدماتی که در راه احیای آیین انجام داده بود^(۷)، و نیز انتساب سلسله نسب وی پیامبر ایران، همه این موجبات باعث شد که او را باز زرتشت سپنتمان خلط کردند.

اما قول مؤلف مجمل‌التواریخ و القصص^(۸): «اندر عهد گشتاسب زردشت بیرون

(۱) فصل ۱۵ بندهای ۱۵ و ۱۶. (۲) فصل ۱۰ بند ۷۰. (۳) چاپ برلین ص ۳۷.

(۴) چاپ بیروتی ص ۵۸ - ۷۱ - ۱۴۴. (۵) مجله مهر سال دوم ص ۳۱۷ - ۷۲۳.

۸۱۸ - (۶) رک: خرده اوستا ص ۳۰ - ۴۱. (۷) چنانکه دارمسترویرا «مجدد

و محیی آیین نوین مزدیسنا» مینامد (رک: Z - A. Vol-III) (۸) ص ۹۲.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

آمد، و گشت اسب دین وی بپذیرفت و گویند نهم پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام،
و همچنین یتیمی که در بعضی نسخ شاهنامه ثبت است: (۱)

نهم پور زردشت پیشین بد اوی ابراهیم پیغمبر راستگوی

بدین طریق حل میشود که راویان نخست زرتشت سپنتمان را با ابراهیم خلیل
(بمناسباتی که ذکر شد) خلط کرده اند و سپس بنا بر روایت سلسله نسب آذرباد مهر اسپندان
زرتشت پسر او را همان زرتشت مؤسس مزدیسنا پنداشته اند، چه طبق نسب نامه ای
که در همین بخش ثبت شد، از زرتشت سپنتمان تا منوچهر چهارده پشت و خود
زرتشت پانزدهمین است و طبق سنت آذرباد به بیست و دو پشت منوچهر میرسد و خود
او بیست و سومین است، و بنا بر این آذرباد بهشت پشت بزرگتر سپنتمان میرسد و پسر
آذرباد یعنی زرتشت آذرباد مهر اسپندان، پنه پشت بزرگتر مؤسس مزدیسنا می پیوندد.
بنا بر این استدلال، گوینده بیت منسوب بفرزدوسی و مؤلف هیچکدام از این دو بیت
آنان، زرتشت آذرباد را بزرگتر سپنتمان نیز خلط و اشتباه کرده اند.
هدایت در انجمن آرا آورده.

و خشور
سیمباری

«غنیة فارسین ایران آنست که او [زردشت] پیغمبر و رنگوار
و حکیم و بانفت شمار بوده و بر وی ...»
چنانکه پیش از او بر اول پیغمبر عجم مذکور شد او را آذر هوشنگ پسر گویند. و زردشت
را و خشور سیمباری (۲) گویند. یعنی پیغمبر هوشنگ و آذر هوشنگ و زردشت و سیمباری ...
مؤلف مزبور در این گفتار تحت تأثیر ذلت مجهول دست بر واقع شده و در ذلت ابرهه قول
اعتنا نیست. کلمه و خشور (Yaxshō - hara) هر دو است و پیش از مصدر Yaxshō
بمعنی گفتن و از همان ریشه Yox آلمانی و YOIX فرانسوی و YOUP انگلیسی است
(بر) از مصدر har بمعنی بردن است که در پارسی (بر) بمعنی اول شده و از ذلت ابرهه
بشمار میرود پس و خش وز) که در پارسی همانند آنچه در زبان و در دور هوشنگ و او
را منموه و خود آنرا ساکن خوانده اند (نامه، منی جیاهل نامه (سخن) آلمانی و اوستا زحاً

(۱) رك : همین معنی ص ۹۱ (۲) نا (ب) در حرف برهبره (ص ۱۰۰) آرا

زرتشت مؤسس مزدیسنا

بمعنی پیامبر است. اما کلمه (سیمباری) که منسوبست به (سیمبار) معلوم نیست از چه ریشه ایست. در (فرهنگ دساتیر) این لغت نیامده (۱) ولی در دبستان المذاهب آمده (۲): «غیر از زردشت برخلاف آبادکس ازینطایفه حرفی نزده ویزدانیان آنرا هم تأویل ساخته بنا بر مه آباد تطبیق میدهند، لاجرم زردشت را و خشور سیمباری گویند یعنی نبی رمز گوی». برهان قاطع ذیل «سیمبار» (۳) نوشته: «بروزن پیشکار اشاره کننده و رمز گوینده را خوانند، یعنی شخصیکه چیزها را بایما و اشاره خاطر نشان کند.» (۴) و پیوسته است که در عبارت انجمن آرانیز همین لغت مراد است، چه و خشور سیمباری را بمعنی «پیغمبر رمز گوی» آورده است.

سیمبار نیز در کتب معتبر نیامده، ولی میتوان تصور کرد که (سیمباری) مصحف (سیمباری) منسوب بسیمیا (از علوم مخفیة قدما در ردیف کیمیا) باشد و چون زردشت را مورخان اسلامی ساحر دانسته اند این انتساب بدو داده شده (۵).

مؤلف نظام التواریخ نویسد (۶):

زردشت
در
استخر
«در زمان او (۷) زردشت پیدا شد و مردم بدین مجوس دعوت کرد و از دین صابیان بازداشت و در کوه نشست و استخر مقام خود ساخت و درین کوه دخمه ها و صورتها بود (۸) و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجاست» (۹).

(۱) رك : دساتیر ص ۲۴۹ - ۲۵۴. (۲) ص ۱۱. (۳) با (ی) در حرف چهارم. (۴) و نیز برهان جامع چنین آورده. (۵) سیمیا از کلمه یونانی Semeion بمعنی نشانه و هم ریشه سیمیاست [رك : تفسیر الفاظ الدخيلة فی اللغة العربية: سیمیا] و محمد بن محمود آملی در نقایس الفنون، فن دوم از مقالة چهارم (از قسم دوم در علوم اوایل) در «اقسام علوم سامیه که آنرا سیمیا خوانند» از آن بحث کرده و گفته است: «وآن عبارتست از علوم باموریکه انسان متمکن شود بدان از اظهار آنچه مخالف عادت بود یا منع آنچه موافق آن باشد...» [نقایس الفنون ج ۲ ص ۱۱۰] (۶) چاپ تهران با اهتمام آقای کریمی ص ۱۸. (۷) مراد گشتاسبست. (۸) مراد نقوش و سنگ نبشته های تخت جمشید است. (۹) مثل نقش رستم که آرامگاه افراد خاندان داریوش است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

مؤلف تبصرة العوام نیز نوشته (۱): «زردشت نبی مجوس از آذربایجان بود و در فارس اقامت داشت.» بطوریکه گفتیم زرتشت از شمال غرب ایران بود و بکلی باید از جنوب منصرف شد زیرا زبان جنوب (که در سنگ نبشته های هخامنشی) می بینیم با زبان اوستا کاملاً فرق دارد، اگرچه هر دو از يك اصلند ولی دو ایچه مختلف بشمار میروند. بدیهی است که مؤلفان مزبور، نظر باینکه پایتخت پادشاهان عجم در استخر میدانسته اند (۲) تصور کرده اند که زرتشت نیز در آنجا اقامت داشته و از طرف دیگر چون طبق روایات داستانی، در زمان اهراسب پایتخت ببلخ منتقل شده و گشتاسب نیز در آنجا مقیم بود از اینرو قاضی ناصرالدین نوشته: «گشتاسب بدین زردشت بگریه و استخر آمد و در آنکوه بنشست... و درین جایگاه آتشکده ها ساخت» (۳) - در مورد اینکه در سنت زرتشتیان و روایات ملی و شاهنامه چنین نسبتی بگشتاسب و زرتشت داده نشده و شاید آتشکده آذر فرنبغ (یا آتشکده فارس) که در میان مسلمین شهرتی بسزا داشته (۴) مؤلفان این تصور گردیده است.

مؤلف مجمل التواریخ نویسد (۵): «زردشت پیش روی آتش»

انتساب
شعبده

و دعوت کرد و آتش پرستیدن فریضه کرد. و بدین معنی فرمود:

شعبدها نمود تا گشتاسب او را بپذیرفت. و گویند برهنه بر نفا

خفت و فرمود تا ده رطل روی در چهار بوته بگذاختند و سر سپند او را بر بخشد خوار

خوار، در آن جایگاه بر، دانه دانه بیفروشد که هیچ موی و اندامش نرسوخند»

مؤلف تبصرة العوام نوشته (۶): «حال او (۷) چنان بود که در عازن جرم و تسلط

و مخاریق نیک دانستی و در زیر زمین خانه ای بساخت و غنای بسیار در آنجا جمع

کرد و بعد از آن تن برنجوری داد و سر خود را گفت که چون من بسوزم همه کور در

(۱) چاپ محنت تهران ص ۳۶۹ - چاپ دوم مصحح آذری، فصل ص ۱۴۱ - ۱۴۲ (۲) چاپ که

در شاهنامه فردوسی در زمان کیخسرو پایتخت آید بیان در استخر است (۳) چاپ آذر فرنبغ

ص ۱۸. (۴) راجع: بخش ۴ پیوسته ۲. (۵) چاپ تهران ص ۵۱. (۶) چاپ گشتاسب

(۷) چاپ محنت تهران ص ۳۶۹ - چاپ مصحح آذری، فصل ص ۱۴۱ - ۱۴۲ (۸) مراد

زرتشت است.

جنب هماتزمین بکن وچنان کن که من آن سردابه را توانم دید- پس زردشت تن بمرگ نهاد و پسر او را بجنب آن سردابه برد ، چنانکه فرموده بود ، چون خلاق بازگشتند در آن سرداب رفت و مدتی آنجا بنشست و بعد از آن بیرون آمد و کتابی بیاورد که آنرا زند و پازند خوانند و گفت خدای مرا زنده گردانید و بر سالت شما فرستاد. مجوس ویرا قبول کردند و گویند وی رسول یزدانست و گویند گشتاسب و اسفندیار او را حبس کردند و زردشت معجزه ها نمود تا او رارها کردند.

مؤلف برهان نویسد : « گشتاسب علماء را جمع نمود، ایشان از وی (۱) معجزه خواستند ، زردشت گفت تا هس بگدازند و بر سر او ریرند (۲) چنان کردند چون او دازویی ساخته بود و بر خود مالیده بود که دفع ضرر آتش میکرد زیاده آزاری باو نمیرسانید ، گشتاسب و اسفندیار بملت او در آمدند.... و علم نجوم را خوب میدانست . مدتی مسافرت کرد ، و با حکمای مصر و شام و روم و هند ؛ صحبت داشت (۳) و از ایشان نیر نجات و طلسمات آموخت. »

کلیه این انتسابها ناشی از تخیل شخصیت (زرتشت) با (آذرپاد مهر اسپندان) است که چنین گراهی را بدو نسبت داده اند و ذکر آن گذشت و حاجت بتکرار نیست. طبری در تاریخ خود پس از ذکر شاگردی زرادشت نزد یکی از تلامذه ارمیا نویسد (۴) :

انتساب
پرسی

« فبخانه ، فکذب علیه فدع الله علیه ، فبرص فلیحق ببلاذ آذریجان ،

فشرع بها دین الممجوسیه. »

یعنی زرتشت او را خیانت کرد، پس ویرا تکذیب فرمود و بر او نفرین کرد- وی بمرض برص مبتلا گردید و بشپرهاى آذربایگان رفته آئین مجوس را در آنجا بنیاد نهاد.

(۱) زرتشت. (۲) در ایران باستان مرسوم بود که داوران برای کشف حقیقت مدعی علیه را تحت شکنجه ای قرار میدادند و این عمل را باصطلاح زبانهای اروپائی Ordalie و در پهلوی (ور) گویند، ازینقبیل است آزمایش کیکاوس پسر خود سیاوش را. (۳) معلوم نیست که سند مسافرت زرتشت بروم و هند چه بوده ؟ (۴) چاپ مصر ج ۱ ص ۲۸۲.

Bartholomae در فرهنگ خود^(۱) معنی دوم این واژه را جذام (Aussatz) (بفرانسه lèpre) ترجمه کرده است، و آن مرضیست ساری که در ایام قدیم بیشتر از عصر حاضر شیوع داشته ولی در آن (برخلاف پیسه) خالهای سفید در بدن ظاهر نمیشود، بنابراین مانند نویسندگان اسلامی، مناسبتر است که آنرا با برص تطبیق کنیم:

در بحر الجواهر ماده (البرص) آمده^(۲): «بیاض یظهر فی ظاهر البدن ویغور و یکون فی سایر الاعضاء حتی یصیر لون البدن کله ابيض و یقال لهذا النوع المنتشر»^(۳)

در شرح اسباب تألیف نفیس بن عوض بن حکیم الطیب، در همین ماده آمده^(۴):

«بیاض یظهر فی ظاهر البدن و یکون فی بعض الاعضاء دون بعض، و ربما کان فی سایر الاعضاء حتی یصیر لون البدن کله ابيض و یقال لهذا النوع المنتشر، و سببه سوء مزاج العضو الی البرودة و غلبه البلغم علی الدم»^(۵)

اما پیسی در دو جای اوستا ذکر شده: نخست در آبان یشت بند ۲ آمده:

«از این زور»^(۶) من نباید بنوشد نه یک سرته، نه یک تبار، نه یک ناقص اعضا، نه یک سچی، نه یک کسویش، نه یک زن، نه کسی که گاتها نمیسراید، نه یک پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد»^(۷)

دوم در وندیداد بند ۲۹ اهورمزدا بجمشید^(۸) در باره حیوانات دستور میدهد که آنها را جفت جفت انتخاب کند اما، «نه (باید) آنجا سینه گوز، نه پشت گوز، نه سست اندام، نه هاله، نه...»^(۹)، نه فریقتار^(۱۰)، نه درهم و برهم، نه زن، نه پیسی-

(۱) فرهنگ لغات ایران باستان تألیف بار توله ص ۸۱۸. (۲) چاپ تهران ماده مزبور.
 (۳) یعنی: برص سپیدنی است که در سطح بدن ظاهر گردد و فرو رود و بجمیع اعضا رسد تا رنگ بدن تمام سپید شود و این نوع برص را منتشر گویند. (۴) چاپ تهران ص ۳۷۳ و ۳۷۴. (۵) یعنی: برص سپیدنی است که در سطح بدن پدیدار شود و ببعض اعضا دون بعض سرایت کند، و بسا بجمیع اعضا رسد چنانکه رنگ بدن تمام سپید شود و بدین نوع منتشر گویند، و علت آن بی مزاج عضو و تمایل آن ببرودت و غلبه بلغم برخونست. - نوع منتشر در برابر (القوباء المنتشر) که رنگ سیاه بدن دهد استعمال میشود. [بحر الجواهر و شرح اسباب]. (۶) آب مقدس. (۷) برای شرح لغات مشکل این عبارت رجوع شود: یشتها ج ۱ ص ۲۷۷ ح. (۸) در داستان طوفان عهد جمشید (نظیر طوفان عهد نوح).
 (۹) خوانده نمیشود. (۱۰) ناقص بدن.

زرتشت مؤسس مزدیسنا

ویکی را زردهشت - سی سال دعوت زحل کردند، تا چنان شدند در خوارق عادات که هر چه خواستندی کردندندی. دو کتاب ساختند در جادوی و جمله سحرها درو^(۱) نوشتند و آنرا زند و استا نام کردند و زردهشت دعوی پیغمبری کرد و گشتاسب با او ایمان آورد و خلقی بدان کتابها کار میکردند تا زمان مزدك.

از چهار برادر زردهشت^(۲) نام هیچیک، لفظاً و معنأ مناسبی با صاحب البحر ندارد و ظاهر القاب صاحب المجوس که مؤلفان اسلامی (مانند طبری در ظهور زردهشت) و ابوالحسن علی بیهقی (در داستان سرو کشر)^(۳) بزردهشت داده اند با حذف سین و تحریف، بعدها موجب گردید که آنرا نام برادرش بدانند، اما مراد نویسنده از دعوت زحل، همان تسخیر کواکب است که از علوم مخفیة Sciences occultes محسوب میشده^(۴) و پیداست که زرتشت بر ضد فدیة و خوارق عادات و سحر و جادو نپشت کرده^(۵) و در سرودهای گاتهای او اثری از این موهومات نیست. باید دانست که دین زرتشت پس از مزدك (که در سال ۵۲۸ میلادی بفرمان خسرو اول انوشیروان کشته شد) هم تا پایان سلطنت ساسانیان و حمله عرب، آئین رسمی ایران محسوب میشده است^(۶).

در فرهنگ جهانگیری آمده^(۷): «زردشت بزرگ و زروان بزرگ

زردشت بزرگ ،
زردشت پیشین ،
زروان بزرگ .
است و این اسماء پهلویست . در برهان قاطع آمده (۷) :

«زردشت بزرگ - بزبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه السلام

است و بعضی گویند بزبان سریانی»^(۸). مولف انجمن آرانوشته^(۷) : «زردشت بزرگ و زروان بزرگ و زرهون . . . زردشت ثانی بزعم فردوسی به نه پشت بزردهشت بزرگ میرسد که گفته : نیم پور...»^(۹) و بعضی گفته اند که مقصود فردوسی از زردشت مه آباد

(۱) چنین است در اصل. (۲) رك : جدول شماره ۲ (۳) تاریخ بیهقی ص ۲۸۱ .

(۴) رك : تفایس الفنون فی عرایس العیون : فصل ۴ در مقاله ۴ از قسم دوم در علوم اوایل .

(۵) رك : گاتها ص ۷۱. (۶) رك : دیباچه کتاب حاضر ص ۲ - ۸ .

(۷) ذیل (زردشت بزرگ). (۸) پیداست که اصل زردشت ، زرنوشتره اوستایی است

و زرتشت پهلوی است و انتساب آن بسریانی اشتباه است . (۹) رك ، ص ۱۰۶ س ۳

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

است که نسب زردشت ثانی بنه واسطه باو میرسیده.^(۱) چنانکه پیشتر گفته شد (۱) زرتشت سپنتمان بازرتشت آذرباد^(۲) تخلیط شده و دومین را بجای نخستین گرفته اند از اینرو پیامبر مزدیسنا را زردشت بزرگ و زردشت پیشین و درم را زردشت ثانی نام نهادند و پس از رواج مسلك آذکیوان و پیروان او این توهم ایجاد شد که مه آباد زردشت بزرگ است و زردشت سپنتمان زردشت ثانی، چه در کتاب دساتیر مه آباد نخستین پیامبر ایران معرفی شده و کتابی آسمانی بنام او ثبت شده است (۳).

اما زروان نام آفریدگار و موجود اورمزد و اهریمن در آئین زروان - مذهب رایج در عصر ساسانی (۴) - است و آن نیز بقلط بانام مؤسس مزدیسنا - زردشت - خلط شده است. زرهون هم تحریفی است از زروان *
ظاهراً چون آئین زردشت در عصر - ساسانیان از اصل خود بسیار دور شده و بصورت زروان پرستی درآمده بود و همچنین شباهت دو کلمه مزبور در دو حرف اول موجب این تخلیط گردیده است.



(۱) دك : ص ۱۰۵ - ۱۰۶ . (۲) یعنی زرتشت پسر آذرباد، ولی بعدها اشتباعاً آذرباد را لقب زرتشت دانسته و آذرباد موبد مشهور عصر ساسانی را زردشت ثانی محسوب داشته اند.
(۳) دك : دساتیر ص ۲ - ۳۱۰ (سنة ثبت مه آباد) ولی در این کتاب و دستنویس المعاهب مه آباد را (زردشت بزرگ) عنوان کرده اند . (۴) ایران ، ساسان ، ص ۹۴ پیغمد .

بخش سوم

اوستا و زند

اوستا و زند - وجه اشتقاق - یادگار
های ایران باستان - زبان اوستائی -
زمان اوستا - تدوین اوستا -
القباى اوستائی (دین دبیری) -
عظمت اوستا - نسخه‌های اوستا -
کتاب اوستا:

یسنا (سگاتها) - ویسپرد - یشتها -
زندیداد - خرده اوستا .
ایارده - آفریننگان - زند - پازند .

یکی زردشت وارم آرزوست
که پشت زنده را بر خوانم از بر
دقیقی

اوستا و زند

ناب دینی زرتشت را در ادبیات پارسی بنام های ذیل خوانده اند :
وستا : چو گلبن از گل آتش نهاد و عکس افکند

بشاخ او بر، دراج گشت و ستاخوان خسروانی

ابستا : همچو معمات فخر و همت او شرح

همچو ابستا ست فنل و سیرت او زند رودکی

است : که دین مسیحی ندارد درست

همی گبرکی ورزد و زند و است فردوسی

استا (۱۸) بخواند آنچه موبدان پیش خویش

بیاورد استا و سپد پیش دقیقی

و نیز اوستا (۱۶)، بستق (۱۳)، ابستق (۱۴)، ابستغ (۱۵)، ابستا (۱۷)، آستا (۱۸)

- (۱) «بمنج اول و سکون نانی و نالت بآب کشیده، تفسیر کتاب زرتشت است؛ و تالیف وی همان باشد که در اصطلاح آتش پرستی؛ تفسیر زرتشت است» (۲) همان (۲) همان باشد (۱۷)
- (۳) مجمل النوار بجز و تفسیر ص ۱۲. (۴) درمنج اول و سیرت او و ستاخوان است و
- موقانی بآب کشیده، تفسیر کتاب زرتشت اوژد باشد. کتاب ایراهبه زرتشت آتش پرستان است، در دین آتش پرستی، و بعضی گویند نام صحف ایراهبه است؛ و معتقد آن استنباط است؛ [برهان در (است)] (۵)؛ [زردشت] گدایی، ساحت معنی و آتورا (استغ) نام آورد و هیچکس نمیفهمد و با وجود نام مناسب حکیمه که از آقا میرحکیم فریدون است، اشتراک آتورا به است [چنین است؛] [او معنی آن بوده که کتاب آتورا میفهمد مگر بر سر و سرور حما] [برهان]
- (۶) در معنی آن است که استوا و استا نام آتستانی برهوش است؛ از زرتشت، زردشت شرحی بر آن نوشته، زند خواند؛ آنگاه زرتشت را توضیح کرده باز، نامهای دیگری را هم تفسیر آن؛ [مجموع آتورا].
- (۷) مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۴ (۸) مجمل النوار بجز ص ۱۱-۳۲

اوستا وزند

افستا، اپستا^(۱)، ستا واز همه معروفتر اوستا^(۲) میباشد.

اپرت^(۳) گمان کرده است که این کلمه در سنگ نبشته بغستان

(بیستون) بشکل ابشتام Abashtâm موجود است^(۴) ولی

امروز این عقیده طرفداری ندارد. استاد گلندر^(۵) از استاد آندر-

وجه
اشقاق

آس^(۶) نقل کرده گوید: واژه اوستای پارسی و یا اویستاک پهلوی از کلمه اوستا

upasta مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی است، در صورتیکه کلمه اخیر

را استاد بارتولمه^(۷) و استاد ویسباخ^(۸) در اوستا و پارسی باستان بمعنی پناه و کومک

گرفته اند و همین واژه در تفسیر پهلوی اوستا اپستان شده و در زبان ارمنی (که از ایرانی

بعاریت گرفته شده) اپستن آمده، بمعنی اعتماد - دالا^(۹) احتمال میدهد که اوستا

از مصدر vid بمعنی دانستن^(۱۰) مشتق شده و مراد از آن «معرفت» و «خردمندی»

است^(۱۱). در هر صورت در پهلوی (اویستاک) یا (اپستاک) و (اوستا) یا (اپستا) ~~معنی~~

بکتاب مقدس ایران اطلاق شده^(۱۲) و معنی لغوی آن را متن و اساس دانسته اند^(۱۳).

کلمه (اوستا) و مشتقات آن در پارسی نو، از این واژه اخیر گرفته شده است.

(۱) گاتها چاپ اول ص ۴۶. (۲) فرهنگهای پارسی و کتب نویسندگان معاصر.

(۳) Oppert آلمانی. (۴) اوستای گلندر: Awestalitteratur, von Geldner.

از Grundriss der Iran. Philologie ص ۲.

(۵) Geldner. (۶) Andréas. (۷) Bartolomae. (۸) Weissbach.

(۹) Dhalla از پارسیان دانشمندان، شاگرد چکسن آمریکایی. (۱۰) که نام «ودا» (کتاب

مقدس هندوان) از آن مشتقست. رک: ص ۲۴. (۱۱) Zoroastrian Civilization, p.38. (۱۲) Pahlavi Texts, by Anklesaria, Vol.2: Bombay 1913, P. 80, N.21.

(۱۳) باید دانست که در زبان پارسی باستان دو کلمه آمده است: نخست اویستا - upastâ

𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 = 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 (Keilinschriften, von Spiegel, Leipzig, 1881) این واژه در

اوستا و پارسی باستان هر دو، بمعنی یاری کردن و کومک آمده است چه مرکب است از پیشوند

upa (به - بر) و stâ (ایستادن و مقاومت کردن) (رک: فرهنگ بارتولمه ص ۳۹۵) - دوم ابشتا

Abashtâ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 = 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 بمعنی قانون آمده (Keilinschriften, von Spiegel)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

یادگارهای
ایران باستان

از ایران باستان دو رشته یادگار خطی، بدوزبان مختلف ولی نزدیک بهم باقیمانده است: یکی بزبان جنوب غربی ایران (یعنی پارسی باستان یا فرس هخامنشی) با خطوط میخی، بفرمان شاهنشاهان بزرگ هخامنشی، در بدنه سنگهای خاراو کوهها و دیوارهای کوشکها و ظروف و مهرها کنده؛ دیگری بزبان شمال غربی ایران که بخط اوستایی، در کتاب مقدس اوستا نبشته شده، نخستین را از چپ بر راست و دومی را از راست بچپ می نوشته اند. اولی در روی سنگها و مهرها و غیره منقوش و نسبة از حوادث روزگار مصون مانده است و اینک چهارصد واژدی لغت در سینه کوهها بیادگار بما رسیده. کهن ترین سنگ نبشته ها از اریارمنه (پدر بزرگ داریوش) و کوروش بزرگ (۵۳۹ - ۵۲۹ ق م) و نخستین کتیبه مفصل در کوه بغستان (بیستون) در سال ۵۲۰ ق م بفرمان داریوش بزرگ کنده شده و آخرین نبشته میخی در فارس بامر اردشیر سوم در سال ۳۵۰ ق م در بدنه قصر شاهی نقش گردیده است.

اما اوستا، که در سینه پروان آیین مزدیسنا، و بر روی جرم ستوران و کاغذ نوشته شده بود، چنانکه باید محفوظ نماند. از آن نامه باستانی با آهنگ بزرگی امروز فقط ۸۳،۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی بیادگار مانده. آهنگ به بخط اصلی قدیم و بترکیب و ترتیب دیرین. با اینهمه مقدس ترین و کهنترین اثر است که از ایران باستان بمابرسیده است^(۱).

واژه اوستا در عهد ساسانیان و عصر حاضر معرف منون مقدس مذهب زرتشت بوده و هست. و زبانی را در ایران اوستا نامیده شده، زبان اوستایی^(۲) گویند^(۳) این زبان در عصر شاهنشاهی اشکانی و

زبان
اوستایی

ساسانی، دیگر مورد استعمال نداشته است. باید دانست که ایرانیان باستان سکریت از یک ریشه است. طبق تحقیقات فقه اللغة زبان اوستا و پارسی باستان دو شکل متفاوتی

(۱) گنهایس ۴۴. La Langue de l'Avesta (۲) (۳) رک. ژس اوستا

و مستقل از یک زبان میباشند، بعبارت دیگر اوستائی لهجه ایالتی از ایران بوده است و پارسی باستان لهجه ایالتی دیگر.

از اینکه زرتشت در گاتها بگشتاسب مانند پادشاهی زنده خطاب میکند، لابد باید بزبانی سخن راند که شاه مشرق ایران بدان مأنوس باشد؛ پس باید تصور کنیم که زبان اوستا در مشرق ایران هم مفهوم میشده است - برخی از خاورشناسان این زبان را زبان باختری (بلخی) باستان^(۱) نامیده اند، بنا بر فرضیه ای که زبان مزبور معرف زبان اهل باختر (بلخ) - یعنی همان کشوری که گشتاسب شاه بتشویق زرتشت، در آن بترویج آئین مزدیسنا پرداخت - میباشد؛ ولی این فرضیه باطلست و طرفداری ندارد^(۲). برخی دیگر گفته اند که این زبان باید زبان مادها باشد، ولی آنرا نیز دانشمندان متتبع رد کرده اند زیرا از نامهای مادی (دیاکو - هوخستره و غیره) که باقیمانده این اختلاف پیدا است - همینطور زبان اوستا را نباید زبان سکه ها^(۳) دانست؛ بناچار تنها اسمی که شایسته آنست همان زبان اوستائی است^(۴).

تعیین زمان و قدمت اوستا بسته بتحقیق زمان زرتشت است،

زمان
اوستا

چون هنوز هیچیک از خاورشناسان و دانشمندان بتحقیق موفق

نشده است که زمان پیغامبر ایران را با دلایل تاریخی تحدید

کند، ناگزیر زمان انشاء اوستا نیز همچنان نامعلوم مانده است، فرضاً اگر تاریخ سنتی

(یعنی حدود ۶۶۰ ق.م) را ارزشی باشد. باز بخشی از اوستا پس از ریگ ودا Rig-Veda و

توریه یهودیان قدیمترین کتاب دنیاست.

بنا بدلایلی که در بخش دوم (زرتشت) گذشت، زمان اوستا را بسیار متأخر تر از

ریگ ودا و توریه نباید تصور کرد: عهد سرودهای ریگ ودا را از ۱۵۰۰ سال ق.م

نمیتوان پائین تر آورد و نظر بشواهد تاریخی و جغرافیائی قدمت آنها تا بدو مزاروپانصدسال

(۱) Vieux bactrien. (۲) رك: زند اوستا ج ۱ ص ۶۱ XL و ص XXXVII.

(۳) Skiths یا سکه ها طایفه ای از آریائیان غارتگر بودند که نام آنها در سنگ نیشته

بفستان مذکور است. (۴) نقل از یادداشتهای آقای پورداود.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

پیش از مسیح هم میرسد. اما بنا بر مفاد کتاب توریة موسی در سال ۱۵۰۰ ق. م از مصر خارج شد. اگر از علائم دیگر صرف نظر کنیم و فقط زبان گاتها را دلیل مدت آن بشماریم، بقول بارتولمه نباید مدت درازی بین عهد هندو ایرانی و گاتها قرار دهیم. نه آنکه گاتها تنها بواسطه زبان ویژه خود دلیل قدمت خویش میباشد، بلکه کلیه بخشهای اوستا دارای نشانه‌های روزگار بسیار کهنست، در اوستانه از مادها نامی در میانست و نه از پارسیان. ساکنان ایران هنوز آریایی نامیده میشوند و کشور آنان سرزمین آریا نامدارد. در میان این آریائیان هنوز بولوسکه‌ای معمول نیست. معامله با خود جنس مثل گوسفند و گاو و اسب و اشتر و اشتر انجام میگیرد. مزد بز شاک و آتر بان (پیشوای مذهبی) با جنس پرداخته میشود. عهد اوستا متعلق بعهد برنج bronze میباشد. هنوز با آهن سروکاری ندارند، با آهنکه در اوستا غالباً از آلات فلزی برای جنگ گنگو کرده اند در گاتها بیچوجه از آهن یاد نشده. استعمال نمک هم نزد آریائیان غیر معمولست همین نمکی که امروز از استعمال آن ناگواریم. آریائیان عهد اوستا مانند برادران هندوی خویش با آن آشنائی نداشتند، چه در ودا هم از نمک نامی نیست و اسم نمک در میان مردمان بکلی سختگی وجدید است و حتی در نزد همدان نام این جوهر از نه و رطوبت مشتق است (۱).

چنانکه گفته شد در هیچ جای اوستا از هگمه، تانه (همدان) که از قرن هفتم پیش از میلاد پایتخت ایران، و شهر معروف دنیا بود نامی نیست. گمانه از پایتخت بودن هگمه تانه، بقول بلو تو رخس شهر مزبور، هرگز روح نیت ایران باستان و او هگمه معانی بود. در اوستا از شهر های قدیمه فقط از بابین (Bawray) نام برده شده است (۲).

(۱) شاید این موضوع را نمی توان دلیل زد و ثابت بودن زمین اوستا در زمان (۲) او نیز نام دیگری در اوست آمده و آن را Rappi میباشند که در عیسر پهلوی آسرا (پروا) دانسته از ولی طبق تحقیقات دانشمندان را که نام رود دانستنی است که در پهلوی (اگر آگ) یا (وه رود) خوانده شده و نام رود همچون نظیر گوردیبه، در صورتی مان و بیوا و رگمه، رگ: اوستا، پشت ۵ (آبان پشت) ۲۹ - پشت ۱۰ (مهر پشت) شد ۱۰۴.

اوستا و زند

سراسر اوستا حاکیست از قومی بسیار ساده و دارای همان مشخصات زندگانی اولیهٔ آریین اصلی - بقول خاور شناس معروف هلاندی تیل Tiele زمان اوستا را پائین تر از ۸۰۰ سال قبل از مسیح نمیتوان قرار داد و از سوی دیگر نظر بقدمت زبان گاتها، این جزء اوستا را نیز باید چندین صدسال دیگر بالا برد، چه قرابت زبان اوستا با زبان سانسکریت، و همانندی کامل دستور این دو زبان، قرابت عهد آندورا ثابت میکند، چنانکه برای نخستین بار بورنوف (۱) دانشمند سانسکریت دان، از روی قواعد و قوانین سانسکریت تحقیقات علمی اوستا را بنیاد نهاد و چون عهدسرودهای ریگ ودا (سانسکریت کلاسیک) از ۱۵ قرن قبل از میلاد پائین تر نیست، عهد کتب مقدس اوستا، بویژه گاتها از اینقرن نباید زید دور باشد.

دلیل دیگر قدمت اوستا نام خدای مزدیسناست چه در گاتها اسم خداوند، مزدا اهورا و بسامز داجنا از اهورا استعمال شده. مرور قرن لازم بود تا این دو کلمه بهم پیوندد و ترکیب رسمی اهور مزدا را که از سال ۵۲۰ ق. م. غالباً در کتیبه های داریوش بزرگ بکار رفته) و یا اهور مزده (که در دیگر بخشهای اوستا استعمال شده) بخود بگیرد.

نگزیر سرودها و نیایشها و نمازهای اوستا مدت زمانی، چنانکه عادت تدوین پیشینان بود از سینه بسینه میگردد؛ تا آنکه بخطی (با قرب احتمال آرامی) اوستا نوشته شد. درجه زمان این کار انجام گرفت؛ بتحقیق نمیدانیم - همینقدر

میتوان گفت که کتاب مذهبی ایرانیان در ۵۰۰ سال پیش از مسیح تدوین شده بوده.

چنانکه گفتیم زبانی که کتاب مقدس مزدیسنا بدان تألیف شده الفبای اوستا زبان اوستا نامیده میشود (۲) و خطی را نیز که اوستا بدان نوشته شده، باید خط اوستائی نامید و معمولاً خاورشناسان آنرا زند یا دین دیری

مینامند. در تسمیهٔ خط مزبور نیازمند بتقلید از این اصطلاح نابجا نیستیم (۳) اینخط را

(۱) Eugène Burnouf.

(۲) نه زبان زند بطوریکه خاورشناسان نام داده اند. (۳) چه حتی خاورشناسانی (مانند دارمستر) که آنرا بکار برده اند عدم صحت آن را گواهی داده اند: رک گاتها ص ۴۷.

و شاید هم در این عمل الفبای یونانی سرمشق شده باشد (۱). الفبای اخیر یعنی دین دبیری با قریب احتمالات در قرن ششم میلادی یعنی چندی پیش از استیلای عرب تدوین گردیده (۲) و همین خود خدمت بزرگی بایران اسلامی انجام داد چه پس از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی و بهم خوردن اوضاع ایران و دیگر گون گشتن زبان و از دست رفتن خط و نابود شدن دین، اگر اوستا بنحط قدیم پهلوی باقی مانده بود، قطعاً امروز برای جویندگان معنای حل نا پذیر بود.

الفبای دین دبیری، امروز در همه خاور زمین بهترین الفبائی است که موجود است - در چند ساعت میتوان آنرا فرا گرفت و اوستا را درست خواند - شماره حروف آن ۴۴ است (۳) - قدیمترین نسخه خطی اوستا که با همین الفبا نوشته شده اکنون در کوینهاگ، پایتخت دانمارک موجود است و آن در سال ۱۳۲۵ میلادی تحریر یافته است. این نسخه را خاور شناس معروف دانمارکی و سترگارد (۴) بسا خود از ایران بارو پیا برد.

اوستا یکی از کتابهای بزرگ اعصار قدیم بوده، عظمت آن در بیرون از حدود کشورهای مزدیسنانیز شهرت داشته است. مورخ یونانی هرمیپوس (۵) که در قرن سوم قبل از میلاد میزیست،

عظمت
اوستا

کتابی در خصوص آئین ایران نوشته بود که امروز در دست نیست، ولی مورخی رومی موسوم به پلینیوس (۶) که در قرن اول میلادی، بهنگام آتش فشانی کوه وزو مرد، در کتاب خویش بنام (تاریخ طبیعی) از کتاب هرمیپوس سخن میراند و میگوید که او آئین ایرانیانرا از روی کتاب مذهبی خود آنان که زرتشت در دو هزار هزار (دو میلیون) بیت سرانیده بدقت مطالعه کرده است. مسعودی که در سال ۳۴۶ هجری در

(۱) چه از حمله اسکندر بایران و حکومت سلوکیان ادبیات و علوم و خط یونانی در ایران رایج شده بود.
(۲) برخی از معاصران مانند بلسارا Balsara دانشمند پارسی (در یادنامه دینشاه ایرانی) خواسته اند خط اوستائی را قدیمترین خطوط جهان و مأخذ همه آنها محسوب دارند، ولی دلایل این ادعا مقنع و مثبت نیست. (۳) گاتنبا - ص ۱۸ - ۲۰ و ص ۴۷ - ۴۹.

(۴) Westergaard. (۵) Hermipos. (۶) Plinius.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

گذشته، در کتاب مروج الذهب مینویسد: «و کتب هذا الكتاب فی اثنی عشر الف جلد بالذهب». محمد جریر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافته، در تاریخ خود از دوازده هزار جلد گاو که اوستا روی آنها نوشته شده بود بحث میکند. در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی تخته زرین نوشته بود.

قدیمتر از این اسناد نامه منسوب به تنسر هیربدان هیربد اردشیر پاپگان است که گفته اند پیادشاه طبرستان جشنشاه نوشته (۱)، در آن گوید: «میدانی که اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت باسطخر».

هر چند که این اخبار گرافست ولی تاحدی عظمت اوستا را میرساند، و آنچه از سنت قدیم در کتب پهلوی مانده است اینست که اوستای هخامنشیان دارای ۱۰۰۰ فصل و منقسم به ۲۱ کتاب و یا نسک بوده است. در عهد ساسانیان، هنگامیکه بجمع آوری اوستای پراکنده پرداختند فقط ۳۴۸ فصل بدست آمد که آنرا هم به ۲۱ نسک تقسیم کردند. دانشمند انگلیسی زست (۲) بیست و یک نسک ساسانیان را به ۳۴۵۷۰۰ نامه تخمین زده. از این مقدار امروز ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی موجود است بنابراین ربع اوستای ساسانیان بما رسیده و بقیه از تعصب مسلمان و هجوم مغول از دست رفته است (۳).

واژه نسک در اوستا بفتح اول و بصورت نسکه *Naska* آمده

نکته‌های
اوستا

بمعنی کتاب و سفینه، در هر جا که این لغت تکرار شده از آن اجزای

کتاب مقدس اراده گردیده است (۴). اما در بند ۱۹ بند ۲۲

نسکه بمعنی خود اوستا و دوره کامل آن (۲۱ نسک) استعمل شده (من باب اضرائق جزء بمن) (۵)

در فرهنگهای پارسی آمده (۶): «نسک پنجم اول قسمتی باشد از ۲۱ قسم کتاب

(۱) ولی طبق بردسیهای کریستنسن، تاریخ گذارش نامه مزبور، من خسرو و اول اوشیروان

است. رک: نامه تنسر بنده هیچ آفای مجتبی مینوی ستاریخ ایران در روز من سال ۳۴-۳۵.

(۲) West. (۳) گاتها پاپ اول ص ۵۰. (۴) خرده اوستا ص ۲۶. (۵) یسنا

ج ۱ ص ۱۶۶. (۶) برهان جامع - غیاث.

شماره	نام	طبقه بندی و شماره آنها (۴)
۱	Sūtkar (Shudhkar) سوکتار	گاسانیک ۲
۲	Varshtmānsar ورشت ماسر	> ۳
۳	Bagh (Bako) بیخ	> ۴
۴	Dāmdāt (Dāmdād) دامدات	هداک مانسریک ۱
۵	Nātar (Nādar) ناتر	> ۲
۶	Pārag (Pārag) پاواگ	> ۳
۷	Rato-lār - aīrag (Ratoladāitag) رتودان ایتیک	> ۴
۸	Bāshh بریش	> ۵
۹	Kashkīsoho کشکیشو	> ۶
۱۰	Vishrāsp-sāsto ویشراسپ ساست	> ۷
۱۱	Vashtra; وشدک	گاسانیک ۵
۱۲	Çitradāt (Çitradād) چیتره دات	داتیک ۶
۱۳	Spend سپند	گاسانیک ۷
۱۴	Baghān-yasht بغان یشت	داتیک ۷
۱۵	Nikātūm (Nikadhūm) نیکاتوم	> ۱
۱۶	Ganabā-sar-nījat (Gonabad-sar-nījal) گناباسر نیجات	> ۲
۱۷	Huspāram هو سپارم	> ۳
۱۸	Sakātūm (Sakādhūm) ساکاتوم	> ۴
۱۹	Vendī-lāt (Vendidād) وندی لات	> ۵
۲۰	Hātōxt (Hādoxt) هاتخت	گاسانیک ۶
۲۱	Srōt-yasht (Shtod yasht) سروت یشت	> ۱

(۱) Cf. G. H. Lohr, *Avestalitteratur im Grundriss der Iranischen Philologie*, Leipzig, 1900.

(۲) بیست و یک نسک اوستا طبق دینکرد و دیگر کتب دینکرد (۱) برابر است با ۲۱ نسک و ۲۱ نسک در داوای هفت نسک است: نخستین بیس، گاسانیک (Gāsānik) (مربوط به گاسانیک) و یک بیس (۱۲۷)، دومین بیس، هاتاک مانسریک (Hātak mānsarik) [مشرقی] [۳۹] و اندوید (۲۰)، سومین بیس، داتیک (Dātik) (مربوط به داوری و قوانین و احکام) نام داشته در جدول فوق استون سوم شماره ترتیبی هر نسک در هر بیس نشان داده شده.

۱۶۷
—

اوستا و زند

زند(۱) که زردشت آنرا منقسم کرده است و هر نسکی را یعنی هر قسمتی را، نامی نهاده، (۱) خسروانی شاعر گوید:

چه مایه زاهد و پرهیزگار صومعگی

که نَسک خوان شد بر عشقش و ایارده گوی (۲).

و لیبی گفته:

از اطاعت با پدر زردشت پیر

خود بَنسک آفرینگان (۳) گفته است.

دینکرت، در فصلهای هشتم و نهم مینویسد اوستا دارای ۲۱ نَسک میباشد و در آن نام هر یک از این ۲۱ بخش جداگانه آمده و خلاصه مندرجات آنها تشریح و از برخی از نَسکها مفصلتر بحث شده است. طبق مندرجات کتاب مزبور نخستین نَسک بنام (سوتکر نَسک) موسوم بوده و به ۲۲ فرگرد (فصل) تقسیم میشده و دومین نَسک (مانسر نَسک) نام داشته شامل ۲۳ فرگرد (۴) و سومین نَسک (بغ نَسک) محتوی ۲۲ فرگرد (۵) و همچنین نَسکهای دیگر، نَسک پنجم موسوم است به ناتر (Nâtar) که از آن فقط متن اوستائی موجود و گزارش پهلوی آن مفقود شده است. از نَسک یازدهم که موسومست به وشتگ (Vashtag) متن و تفسیر هر دو از میان رفته است و نود و یکم که اکنون جزوی از اوستاست، بنا بر مندرجات دینکرت نَسک نوزدهم اوستای ساسانیان بود و تمام آن بما رسیده است. و همچنین چهار نَسک از ۲۱ نَسک اوستای عصر ساسانی را نیز از روی شرح دینکرت میتوان در دیگر قسمتهای اوستای کنونی نشان داد و تعیین کرد که جزو

(۱) باید دانست که در فرهنگها (نَسک بفتح اول و سکون ثانی را) نام عدس [غله مشهور] دانسته اند - مولوی گوید:

گر بخواهم از کسی یکمشت نَسک مر مرا گوید خمش کن مر گ و چسک.

و نیز بمعنی خار و خشک آمده: بدرجا جرمی راست:

نَسک در چشم آنکه نشناسد از مس سوخته ز برجد را.

(رک: انجمن - برهان - غیاث.) (۲) شرح ایارده در همین فصل بیاید. (۳) شرح

آفرینگان در همین فصل بیاید. (۴) خرده اوستا ص ۴۹. (۵) خرده اوستا ص ۵۰.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

کدام نسک ساسانیان بوده است (۱).

از گاتاهمان اندازه که در عهد ساسانیان وجود داشته امروز نیز در دست است، کلیه میتوان گفت آن قسمت از اوستا که بویژه مقدس شمرده میشده و در جزو ادعیه و نماز وستایش و محل احتیاج روزانه مردم و هو بدان بوده محفوظتر مانده است تا قسمتهایی که کمتر مورد نیاز مندی بوده است.

کتاب اوستا
اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتابست:

۱ - یسنا ۲ - ویسپرد ۳ - وندیداد ۴ - یشت ها ۵ - خرده اوستا.

هیچ نسخه خطی قدیمی در دست نیست که دارای همه این جزءها باشد. اینک در ذیل شرح هر یک از پنج کتاب میپردازیم:

۱ یسنا مهمترین قسمت اوستاست - این گامه در اوستا بسیار استعمال شده: تلفظ اوستایی آن یسنا Yagna میباشد.

در خود گاتاهای بارها (یسنا ۳۳، ۸ - یسنا ۲۴، ۱۲ - یسنا ۲۵، ۱۰ - یسنا ۳۸، ۲ و غیره) آمده و معنی آن پرستش و ستایش و نماز و جشن میباشد - همین واژه جشن که به معنی عید است از کلمه یسنا مذکور آمده است - در سانسکریت (پهنه) و در پهلوی (یزشن) و (یزشن) گویند.

یسنا بویژه در هنگام مراسم مذهبی سروده میشود، مجموع یسنا ۷۲ فصل است، هر فصل ریاک هائیتی ~~Haïti~~ خوانند. این گامه نیز اوستایی است و امروز آنراها و یاهات گویند. بمناسبت هفتاد و دو های یسناست که کشتی یابندیکه زرتشت بن سه بار بدور کمری پیچند (۲)، از ۷۲ نخ پشم سفید بافته میشود. پارسیان یسنا را بدو قسمت بزرگ تقسیم میکنند:

نخست از یسنا ۱ تا یسنا ۲۷. دوم از یسنا ۲۸ تا پایان.

از این ۷۲ فصل، ۱۷ فصل (یاهائیتی) متعلق بگاتاهاست که قدیمترین قسمت اوستا

(۱) گاتاهای ۵۵. (۲) رگ: بخش ۴ بهره ۳.

در قدیمترین کتب مذهبی برهمنان باید جست - گاتها روزی جزو کتاب بسیار بزرگی بوده و لابد همانست که مورخ یونانی هرمیپوس (که نامش گذشت) از آن سخن رانده است ، نظر بمعنی گاتها در کتب برهمنان و بودائیان گاتهای اوستا را نیز باید در قدیم جزو مطالب منثوری تصور کرد که امروز در دست نیست - برای آنکه مطالب را مختصر کرده بشکلی در آورند که مردم بتوانند بهحافظه بسپارند، متوسل بشعر میشدند. این طرزنگارش بویژه در میان اقوام هند و اروپائی متداول بوده است .

گاتهای اوستا شامل پنج قسمت است و بمنزله پنج کتاب اسفار تورانست که یهودیان آنها را از خود موسی دانسته احترام خاصی برای آنها منظور دارند :

نخستین موسومست به (اهنود) - دوم موسوم است به (اشتود) - سوم بنام (سپتند) - چهارم موسوم به (دهوخشتر) و پنجمین گاتها به (وهیشتاواشت) نامزد است .

ویسپرد یا ویسپرت نیز از دو کلمه اوستائی مرکبست : ویسپرتو

۴

ویسپرد vispe ratavō که در یشت دهم بند

۱۲۲ استعمال شده و بمعنی (همه سروران) است - (وسپ) در پهلوی و یا (هروسپ) در پازند بمعنی همه آمده - در ادبیات زرتشتیان ، غالباً باین جمله بر میخوریم : خداوند هروسپ آگاه (۱).

جزء دوم رد که همان کلمه اوستائی رتو (دهود) میباشد در ادبیات پارسی

بمعنی دلیر و دانا و بخرد است. فردوسی گوید :

پوشید درع سیلوش رش زره را گره بر کمر بند زد

ویسپرد ، خود مستقلاً کسبی نیست ، میتوان گفت مجموعه است از مناجات یسنا که بهنگام مراسم مذهبی ، بدون یسنا سروده نمیشود و بویژه آنرا در ایجاد مذهبی شش گانه سال میخوانند - هر یک از فصول ویسپرد نامزد است به (کرده)

(۱) بمعنی ، انانیه عنی کل شی علیه . (۲) داد گرا اصلاً بمعنی قانونگذار و قانونی است و مجازاً بمعنی عادل آمده است .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

یشت کلمه اوستایی آن یشتی دو رخ از ریشه

۴

یشتها

و بن کلمه یسنا میباشد بمعنی نیایش و فدیة ، ولی یسنا برای ستایش بطور عموم آمده و یشتها بویژه برای ستایش آفریدگار نیایش امشاسپندان و ایزدان. در فرهنگهای پارسی (یشتن) را بمعنی عبادت کردن گرفته اند. مؤلف برهان نویسد : «یشتن بفتح اول بر وزن گشتن بلفظ زندگی و بازند (!) بمعنی زمزمه کردن و چیزی خواندن باشد بر طعام ، و آن عبادتی است مغانسرا در وقت طعام خوردن .»

پیدا است که در این تعبیر معنی یشتن را از عمومیت ساقط و بپانزدهم (۱) تخصیص داده است. زراتشت بهرام پژدو در اردای ویرافنامه گوید :

چو از کار یز شجاری گذشتند
از اول کار، جانی می یشتند.

و نیز :

ز بیم کار زار و قحط و گشتن
نبد پروای دین و باژ و یشتن
و یشت ، در برهان نام نسکی باشد از کتاب زند (!) یعنی قسمتی از اقسام کتاب زند (!) زراتشت بهرام در زرتشت نامه گوید :

ز بهر روان هر که فرمود یشت
پشیمان شد از گفت خود باز گشت

یشتها امروز اگر چه ترکیب شعری ندارد ، ولی هنوز هم کلامش «وزون و با طرز شیوای شاعرانه ، با عبارت بلند و تخیلات عالی سروده شده است. اصلاً هم یشتها منظوم بوده (متنی دارای اوزان هجائی (۲)) و مانند گانه منقسم بقطعات و بیت ها و سه رة هجاهای آن ۸ و گاهی ۱۰ و ۱۲ بوده است . بعدها بواسطه تصرفاتی که در آنها شده و بعات تفسیر که بتدریج جزو متن گردیده ترکیب شعری آن بهم خورده است. بسا وجود این اوزان آنها هنوز بخوبی معلوم و میتوان دوباره بشکل اصلی در آورد برخی

(۱) دك : بحث ۴ بهره ۴. (۲) Syllabique.

اوستا و زند

از یشتها بسیار قدیمی بنظر میرسند. اکنون بیست و یک یشت موجود است که بعضی از آنها کوتاه و بعضی دیگر بسیار بلند است. اسامی یشتها بقرار ذیلست :

۱- هر مزد یشت	۲- هفت امشاسپندیشت	۳- اردیبهشت یشت
۴- خرداد یشت	۵- آبان یشت	۶- خورشید یشت
۷- ماه یشت	۸- تیر یشت	۹- گوش یشت
۱۰- مهر یشت	۱۱- سروش یشت	۱۲- رشن یشت
۱۳- فروردین یشت	۱۴- بهرام یشت	۱۵- رام یشت
۱۶- دین یشت	۱۷- ارد یشت	۱۸- اشتاد یشت
۱۹- زامیاد یشت	۲۰- هوم یشت	۲۱- وند یشت .

از این میان بویژه یشتهای ۵ و ۸ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۹ بسیار قدیمند .

بنا بمندرجات دینکرت ، هادخت نام بیستمین نساک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز موجود نیست، فقط چند قطعه از آن باقیمانده است که مجموع آنها را (سروش یشت هادخت) گویند (۱). در فرهنگهای پارسی آمده (۲) : « هادخت بضم دال و سکون خای نقطه دارو فوقانی نام نسکی است از جمله بیست و یک نساک کتاب زند (۱) یعنی نام قسمی است ، چه نساک بمعنی قسم آمده است.»

ابوریحان بیرونی در (الجماهر) آورده (۳) : « (اکاسره (شاهنشاهان ساسانی) را سبجه ای بود از امثال این در شاهوار، عدد آن بیست و یک دانه در رشته بود، و آنرا بقول حمزه [اصفهانسی] نساک شماره (۴) میگفتند زیرا آن [بعدد] نساک

(۱) یشتها ج ۱ ص ۵۲۳ بعد. (۲) برهان - انجمن.

(۳) الجماهر چاپ حیدرآباد ص ۱۵۶ . (۴) در متن لشک ثبت شده و مصحح در حاشیه نوشته : در نسخه های (اب) و (س) لشک شماره . لفظان فارسیان معنا هما تعدید قطع - اگرچه لشک در فرهنگهای پارسی بمعنی پاره آمده (رک : برهان) ولی بیشک در اینجا نساک شماره مراد است (و نسخه بدل اقرب بصحت است) و دلیل آن همانست که ابوریحان تصریح کرده که عدد دانه های سبجه بعدد نساک های اوستا یعنی ۲۱ بوده است چنانکه کستی مزدیسنان از ۷۲ نخ تشکیل میشود ، اشاره به ۷۲ فصل یسناست. رک: بخش ۴ بهره ۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

(۱) های کتاب ایشان موسوم به ابستا بود.

در پهلوی خرتک ابستا به نام **سوم** و در پارسی خرده

۵

خرده اوستا اوستا بمعنی اوستای کوچک (یا مختصر) میباشد. آذر به مهر اسپند موبد موبدان زمان شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰ م) این کتاب را تدوین

کرد و آن برای نماز و ادعیه و اوقات تروز و ایام متبرک ماه و ایجاد مذهبی سال و دیگر مراسم و اوقات خوش و ناخوش که در طی زندگانی پیش آید مثل سدره پوشیدن و کستی بستن کودکان و عروسی و سوگواری و ماتم و غیره تخصیص داده شده مطالب و ادعیه آن از اوستای بزرگ استخراج شده است جز آنکه بمناسبت دعا و نه هر موقع، در آغاز و انجام تصرفاتی کردند و بعد ها نیز بشماره این ادعیه افزوده شد. همه مندرجات خرده اوستا، بزبان اوستایی نیست بلکه قسمت بزرگی از آن بزبان پازند و متعلق بازمنه متاخر است. بسیاری از نسخ خطی خرده اوستا دارای دهه های میباشد که در نسخ دیگر نیست.

یکرشته از ستایشها و نمازهای خرده اوستا بنام (نیایش) خوانده میشود و شماره آنها پنج است: خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردو بسوز نیایش، آتش بهرام نیایش.

در این نیایشها بخشی از خورشید یشت و مهر یشت و ماه یشت و آبان یشت و بهرام یشت مندرجست.

رشته دیگر از این کتاب بنام (سیروزه) نامیده میشود و آن شامل دو سیروزه است: بزرگ و کوچک. هر قطعه ای از سیروزه بیکی از فرشتگان بی روز ماه اختصاص دارد و بمناسبت همانروز خوانده میشود (۲)

در ادبیات پارسی (خرده) بهمین کتب اشراق شده، دقیقی گوید:

بینم آخر روزی بکام دل خود را
گهی از زده خوانده شوم، گهی خرده

(۱) رک: حاشیه ۴ صفحه ۴۱۱. (۲) رک: خرده اوست: سیروزه بزرگ و سیروزه کوچک.

ایارده اما کلمه (ایارده) که در بیت فوق استعمال شده و خسروانی نیز آنرا متذکر گردیده :

چه مایه زاهد و پرهیزگار صومعه‌گی که نساک خوان شد بر عشقش و ایارده گوی.
 بطور تحقیق معلوم نیست که مراد چیست؟ در لغت فرس اسدی که کهنسال‌ترین فرهنگ‌های موجود پارسی است درباره لغت (خرده) آمده: «خرده اجزای پازندست و ایارده تفسیر جمله پازندست.» پس از این تعریف بیت دقیقی (که در بالا گذشت) شاهد آورده شده و هم در آن کتاب، درباره (ایارده) آمده: «ایارده چگونگی پازندست و پازند گزارش زند و استاست.» و پس از آن بیت خسروانی شاهد آورده شده.

معودی در مروج الذهب پس از ذکر زند و پازند آورده (۱): «سپس دانشمندان ایشان [ایرانیان] پس از وفات زردشت تفسیری برای تفسیر (= پازند) و شرحی برای بقیه اموریکه ذکر کردیم، نوشتند و این تفسیر [تازه] را (بارده) نامیدند.» و همو در التنبیه والاشراف نوشته (۲): «سپس زردشت شرحی بر (زند) نوشت و آنرا (پازند) نامید و دانشمندان از هوبدان و هیربدان این شرح را شرح نوشته آنرا (بارده) و برخی آنرا (اکرده) نامیدند و اسکندر چون بر پارس پیروز شد و دارا پسر دارا را بکشت آنرا سوزانید.»

در فرهنگ‌های متأخر در اینخصوص تعریفی شبیه بتعریف مبهم اسدی آورده اند. مؤلف برهان نویسد: «ایارده بکسر اول و رابع و فتح دال ابجد، تفسیر و چگونگی کتاب زندست و آنرا پازند خوانند و زند کتابی است [متعلق] بملت معان یعنی آتش پرستان و بعضی آن کتاب را آسمانی میدانند و بفتح اول و سکون رابع هم هست.» در انجمن آرا آمده: «ایارده با اول مفتوح و رای مکسور و دال مفتوح یعنی شرح کتاب زندست.» (۳)

هیچیک از بیست و یک نساک یا کتاب اوستای عهد ساسانیان که اسامی آنها توسط کتاب

(۱) مروج الذهب ج ۱ ص ۱۹۴. (۲) التنبیه والاشراف ص ۸۰. (۳) سپس هدایت بیت خسروانی را شاهد آورده.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

پهلوی دینکرد بمارسیده چنین نامی نداشته و در هیچیک از اجزای اوستایی که امروزه در دست داریم بدعا و سرود و قطعه ای بر نمیخوریم که اسمش شبیه بکلمه (ایارده) باشد. همچنین در میان کتب دینی پهلوی و یازند موجود نیز کتاب و رساله ای نیست که بچنین نام خوانده شده باشد. آقای پوردادود نوشته اند: «تنها میتوان تصور کرد که نام کتب معروف پهلوی (ارداویراف) که در آن ارداویراف و روزاوند (مقدس) پس از گردش دریمشت و همستگان (برزخ) و دوزخ جهانیانرا از احوال روانهای در گذشتگان آگاه میسازد (۱) اندکی یاد آور کلمه (ایارده) باشد در صورتیکه این واژه همان ارداویراف (۲) باشد باید آنرا بسیار تحریف شده تصور کرد امّا، دلیلی که این تصور را مست میسازد آنست که ارداویراف نامه نه از اجزای اوستاست و نه از کتب ادعیه بشماره برود. چنانکه ازدویت بالا مستفاد میشود ایارده باید در دیف ادعیه شریفه باشد که با خرده اوستا و نسک (۳) برابر گردیده. (۴)

اما اینکه معبودی در الشیبه و الاشراف نام دیگر (ایارده) را (ا کرده) نوشته، باید دانست که هر يك از یستها و یسنهائی اوستا دارای چندین فصل است و هر فصل را (کرده) گویند. م‌خود از کلمه اوستایی کرته Karata بمعنی (نارد و خنجر) و مجزاً بمعنی يك قطعه بریده و درست بمعنی Srotio لاتینی و فصل عربی است. نه بمعنی بریدن است (۵) و ممکن است ایارده (ایرده) محرف (ا کرده) و یا (فر کرده) نه آنهاهم بفصول و نندیداد اطلاق شده. باید نظر گرفتن اختلاف فرا آب بر آب. شد. بخصوص که در بیت خسروانی (ایارده) با (نسک) ذکر شده است (۶)

واژه دیگری که در مورد اجزای اوستا در ادبیات پارسی استعمال آفرینمجان شده (آفرینگان) است.

(۱) راک: اردا و برافنامه، جمله سکا، ۱۰۰. (۲) میراث از اورد (ارت) معنی ۱۸-۱۹ و (ویر) معنی مرد شجاع. برخی آنرا (ارداگه ویر) خوانده و دره دوم. (۳) میراث از گنجه، (۳) در اینجا معنی مضیق ۲۱-۲۰ شایسته. (۴) راک: خرده اوستا ۲۵-۲۶. (۵) بش-هاج ۱۵-۱۶. (۶) آدی مشکور در رساله بهر خود نام (گفندی در باب دینکرد) ۵۲-۵۵-۵۵-۵۵ رسیده اند (ایارده) و (ا کرده) همین دینکرد است.

اوستا و ژند

یکرشته از نمازهای زرتشتیان موسوم به (آفرینگان) است که در مدت سال، در جشنها و مواقع مختلف بجای آورده میشود. چهارتای آنها که مهمترین آفرینگان بشمار میروند، در متن اوستای گلدنر Geldner باین ترتیب ضبط شده اند:

آفرینگان دهمان (۱) - آفرینگان گمانها - آفرینگان گهنبار - آفرینگان رپیتوین (۲).

آفرینگان یا آفرنگان از کلمه آفرین است که بمعنی دعا و نیایش است. فردوسی گوید:

زیزدان چو شاه آرزوها بیافت
ز دریا سوی خان آذر شتافت
بسی زر بر آتش بر افشاندند
بزمزم همی آفرین خواندند.
وهمو گوید:

بزاری ابا کردگار جهان
بزمزم کنیم آفرین نهان.
و همچنین آفرین بمعنی دعای نیک و ستایش است در برابر نفرین که دعای بد باشد.
ناصر خسرو گوید:

روزبان از هر دوان کوتاه کن
چون همی نفرین ندانی ز آفرین (۳)
در اوستا کلمات آفرینه *âfrina* و آفریتی *âfriti* و آفریونه *âfrivana* بسیار استعمال شده و همه بمعنی آفرین است. آفرین از ریشه و بنیان فری *fri* است بمعنی دوست داشتن و ستودن و خشنود ساختن و آفریدن و خواندن؛ از همین ماده است کلمات سانسکریت پری *pri* و پریماتی *primâti*. کلمه آفریتی در اوستا مانند دعا در عربی (۴) بمعنی خوب و بد هر دو آمده است. در مورد دعای نیک همیشه با کلمه دهمه *dahma* که بمعنی نیک و پاکست، استعمال شده؛ چنانکه در

(۱) بمعنی مقدسان. (۲) برای شرح این چهار رجوع شود: خزنده اوستا تألیف آقای پورداود.
(۳) نفرین در فرهنگها بکسر اول قید شده و اصح بفتح نون است، زیرا اینکلمه در پهلوی نفرین (*nafrin*) از کلمه نفی (نه) یا (نسا) و (آفرین) ترکیب یافته، مانند واژه های شناس و ناسزا. (۴) رك: خزنده اوستا ص ۲۲۴ - ۲۲۵.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و ندیداد فر گرد ۷ بند ۴۱ - فر گرد ۹ بند ۳۷ - فر گرد ۲۲ بند ۵ - باین معنی در پهلوی آفرین و در سانسکریت اشیر و ادا *ashirvādā* ترجمه شده در فر گرد ۱۸ و ندیداد بند ۱۱ بمعنی نفرین آمده و در تفسیر پهلوی نیز نفرین ترجمه گردیده است .

دهارله در فرهنگ خود نوشته (۱): «افریگان *afriḡān* نمازدینی پارسیان، جمع آفریک *afrik* مربوط بکلمه زند (۲) *afriti* بمعنی نماز تقدیس است . در اینجا یاد آوری میکنیم که قطعه ای در جزو قطعان یشت (بیست و سومین) در اوستای و سترگارد مندرج است که دارم ستر آنرا ترجمه کرده و موسوم است به (آفرین پیغمبر زرتشت)، ولی نظر بمندرجانش بهتر است که آنرا جروی از و یشتاسپ یشت یعنی قطعه ای از دهمین نساک مفقود اوستا محسوب دارند. (۳)

در فرهنگهای پارسی آفرنگان، یکی از ۲۱ نساک (کتاب) زند ضبط شده . لیبی شاعر معروف نیز بهمین معنی آنرا استعمال کرده گوید :

از اطاعت با پدر زرتشت پیر خود بفساک آفرینگان گزیده است

ولی میدانیم که هیچیک از ۲۱ نساک اوستا چنین نهی نداده است بلکه آفرینگان چنانکه گفته شد نام برخی از نامزدهای خرده اوستاست از هر آفرینگان در نظر لیبی و فرهنگ نویسان از همانند آفریدن بمعنی خلق گرفته شده و نساک آفرینگان بمنزله سفر تکوین توریة و نسکی جداگانه و مستقل تصور شده است . اما موضوع (اطاعت از پدر) که لیبی اظهار میدارد که در آفرینگان مذکور است ، در هیچیک از آفرینگانهای موجود در خرده اوستا نیست ، ولی به مسأله ایران باستان والدین توصیه کرده چنانکه در بخش دوم ، در ذکر نام پدر و مادر زرتشت مذکور است (۴) و از همین روست که فردوسی نیز گفته است :

باستا و زند ، اندرون زرد هشت بگفته است و بنمود کرم و در سب

(۱) C de Harlez, Manuel du Pehlvi, p 179 (۲) من اوستا نیز .

(۳) رك : پشناه ج ۱ ص ۲۷ . (۴) رك : ص ۲۳ .

اوستا و زند

که: «هر کوز فرمان و پند پند - مرو هست جادو پسر».
زند عبارتست از تفسیر پهلوی که در عهد ساسانیان بر اوستا
نوشته شده - این واژه از زنتی 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 azanti که
بمعنی شرح و بیان و گزارش است، مشتق شده.

باید دانست که در ازمنه بسیار کهن (یعنی پیش از رواج زبان پهلوی) تفسیری
برای اوستا، بزبان اوستائی نوشته بودند و نمونه‌ای از این تفسیر در خود اوستای کنونی
باقیمانده ولی طوری با متن اصلی مخلوط گردیده که اوستا خوانان تفسیر را عین متن
پنداشته اند و این شرح، متن منظوم بسیاری از بخشهای اوستا را فاسد کرده است -
بعد ها آنرا از زبان اوستائی بزبان پهلوی ترجمه کرده اند - طبق سنت پس از تدوین اوستا
در زمان ولخش (ظاهراً بلاش اول اشکانی (۵۱-۷۸ م)) تفسیر اوستا یعنی زند، بزبان
پهلوی شروع شد و تدوین این تفسیر پهلوی تا اواخر عهد ساسانی هم امتداد داشته و
بویژه تا زمان مزدک معاصر قباد (۴۹۰-۵۳۱ م) طول کشیده است چه نام مزدک
بامدادان در پند ۴۹ از فصل چهارم و ندیداد آمده است و او را گمراه کننده نامیده اند.

باید دانست که زند، یا گزارش اوستا در زمان اشکانیان بلهجه پهلوی اشکانی
نوشته شده بود و سپس در عصر ساسانیان بلهجه پهلوی ساسانی در آمد (۱). زند یا
تفسیریکه امروز در دست داریم، تفسیر است که از عهد ساسانیان بما رسیده و شاید هم
آن قسمتی از تفسیر را که در زمان اشکانیان تدوین شده بود، بلهجه عهد ساسانی نزدیک
کرده باشند. روی هم رفته از تفسیر پهلوی اوستا یعنی از زند $۱۶۱/۰۰۰$ کلمه بما رسیده.
مفصلتر از همه گزارش و ندیداد است که جداگانه $۴۸/۰۰۰$ واژه و دیگر گزارش پهلوی
یستاست که بما رسیده و شامل $۳۹/۰۰۰$ هزار کلمه است.

تفسیر مزبور، کلمه بکلمه تحت اللفظی است و مخلوط با اصل شده، یعنی حتی
پهلوی هر کلمه اوستائی يك کلمه پهلوی می‌آید و حتی مرعات دستور زبان اوستائی نشده

(۱) چون پهلوی ساسانی و اشکانی باهم اندک فرقی دارند.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و بسا توضیحات دو تا چهار سطری هم بکار برده اند، بخصوص در تفسیر بهائوی و نعدیداد (۱). بخشهای دیگر این تفسیر از بین رفته است تا گفته نمایند که زرتشتیان معتقدند که اوستا و زند هر دو از آسمان نازل شده است.

درباره مفهوم استعمال واژه (زند) از قدیم تا کنون، نویسنده کن شرق و غرب دچار اشتباه شده اند:

اسدی در امت فرس نویسد (۲). «و سنا تفسیر زند است و زند صحیف ابراهیم بود.» مؤلف مرهان نویسد: «زند بفتح اول و سکون نون و ذال آنچه نامند است که ابراهیم زردشت (۱) دعوی میکرد که از آسمان بر او نازل شده است و معنی گویند نام صحیف ابراهیم است.» مؤلف آنچه من آرا نوشته است: «ذات زند معنی بر بیست و یک نداشت است یعنی قسمت و بهره، و هر نداشت را همی معنی است. چهارده نداشت ازین کتاب در نود موبدان دین زردشتی، آبی بوده و آن نیز در فتنه های ایران از بین رفته است و زند بر دو بخش است، آنکه احکامش مدنان و آداب و زند خوانند و آنچه مخالف بود که زند گویند.» و تعمیر اخیر در شبهه استعداد سکانت دستاورد پیدا شده (۳) ولی باز هدایات در این موضوع نوشته: «معنی گفته اند است معنی است و زند شرح است» و این کاملاً صحیح است.

میسودی در مروج الذهب بمفهوم اصلی زند اشاره و نوشته (۴): «فیرس فی هذا الوقت [ای فی عصر اردشیر بن بابک] زایر بن نهم [ان سوره اشهد ان لا اله الا الله] من الکتاب الاول نسیاه [بسته بسته] نه تعالی زردشت تفسیر آداب و عبادت کرده است و سموال تفسیر زیبا (زند) و ویند است که زند در عصر اردشیر بوده است. هر آینه در یاد میرسیندان معاصر اردشیر و پسر او زردشت را با زردشت پیوسته کرده اند (۵).

(۱) و کندر در پسته و دیگر بحثها... (۲) حقایق صحیح تفسیری، ص ۱۷. (۳) وک: معنی ۱ ص ۵۰ - ۵۱ (۴) مروج الذهب صحیح معنی، ص ۱۷. (۵) وک: ص ۱۰۲ - ۱۰۶.

اوستا و ژند

از گویندگان پارسی ظاهراً تنها کسیکه اوستا و ژند را درست بجای خود استعمال کرده رود کسی است که در قصیده ای بمطلع :

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند جان گرامی بجانش اندر پیوند
گوید :

همچو معماست فخر و همت او شرح همچو ابستاست فضل و سیرت او زند (۱)
حتی دقیقی که ترجمهٔ احوال پیامبر ایران و ظهور مزدیسنا را در (گشتاسب نامه) بنظم آورده، ژند را در مورد اوستا استعمال میکند. شاهان بگشتاسب نامه فرستادند و گفتند :

بیاد تو هستیم و خواهیم زند فرستی بما، شهر یار بلند
که ما راست گشتیم و هم دین پرست کنون زند زردشت زی ما فرست.
همو گوید :

یکی زردشت وارم آرزویست که پیشت زند را بر خوانم از بر. (۲)
شیبانی راست :

زردشت که آتش را بستاید در زند ز آنست که با می بفروغست همانند.
ژند را ژند نیز گفته اند (۳) و اغلب در ادبیات پارسی زند و اوستا (که طبق توضیحات مذکور اصلاً بمعنای اوستا و شرح آن است) با تصحیفات آن: زند و است- زند اوست- زند استا- زند وستا- زند و استا، و در همهٔ آنها ژند بجای زند و اوستا مقدم بر زند، بکار برده اند (۴).

دقیقی دربارهٔ پیامبر ایران گوید :

همی گوید از آسمان آمدم ز نزد خدای جهان آمدم

(۱) آقای نفیسی در این باره نوشته اند : « جزو (جز رود کی) شاعری دیگر را در ایران سراغ نتوان کرد که بداند ابستامتن است و ژند شرح آن و این نکته ایست که در قرن اخیر از تحقیقات مستشرقین اروپا برآمده است. ج ۱۲ احوال رود کی ص ۵۴۱. (۲) بدیهی است که مراد از ژند (اوستا) است. (۳) برهان - انجمن. (۴) رجوع شود به فرهنگهای پارسی.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

خداوند را دیدم اندر بهشت مرین ژندواستا همه ارنوشت.

و نیز :

مهان و کهانرا همه خواند پیش همه ژندواستا نهاده به پیش.

و :

که آنجا کند ژندواستا روا کند موبدان را بدان بر گوا.

فردوسی گوید :

بیازاید این آتش زرتشت بگرد همی ژندواستا بهشت.

و نیز :

بآن آب روشن سروتن بهشت همی خوانداهن و جهان ژندواست.

و :

باستا و ژنداندرون زردهش سگفت و سمود گره و درش.

خرفنی گوید :

مرا همت جو خورشیداست و شاهنشاه ژندواستا

که چرخش ز بر راست و سر غسی است مروانش.

در زبان پارسی از نامۀ (ژند) ترکیبی ساخته اند از اینها :

ژندباقی - و پروژن به باقی معنی ژند خوانند که نام آن زردشت بهشت
و آنچه اعت را مجوس خوانند و به لفظی بسکه زنده را معنی آن خویش آواز به خوانده اند
بدل و فخته را نیز گویند. (۱)

فردوسی در وصف زدن خویشخوان گویند :

فرآینده شان خوبی از چهر و نوب سرآینده شان در کای ژند باقی

ژندواقی - بمعنی ژند باقی آمده (بنا بر او بدل شده) (۲)

(۱) برهان - اچمن. (۲) برهان - اچمن - غنای - سگتری

اوستا و زند

منوچهری گوید :

سندس رومی درنار بنان پوشانند خرمن مینا بر بید بنان افشانند
زند و افان بهی (۱) زند ، زبر ، بر خوانند

بلبلان ، وقت سحر ، زیر وستا (۲) جنبانند
قمریان راه گل نوش لیبان (۳) خوانند

صلصلان باغ سیاوشان (۴) با سروستاه (۵).

زند لافا - « بر وزن و منی زند بافتست که مجوس و مرغان خوش آواز و
بلبل باشد. » (۶)

زند خوان - « بمعنی زند بافتست که تابعان زردشت باشد ، و بلبل وفاخته را
نیز بهمین نام نامند ، و هر جانور خوش آواز را هم گفته اند. » (۶)
منوچهری :

صلصل شیرین زبان بر جوزبن راوی شود زند بافوزند خوان ، بر بید بن شاعر شود.
رشید و طواط :

در توشاها محراب مدح خوان تو گشت چنانکه باشد محراب زند خوان ، آتش.
کمال ، اسمعیل :

در آنمیان که وداع گل و بنفشه کنی خبر ز ناله زارم بزند خوان ، برسان.
زندوان - بمعنی زند باف و زند خوان ضبط کرده اند (۶) - بمعنی دیگری که
(زند) (۷) در تازی و پارسی دارد استخوان محج دستست .
عطار گوید :

خصم چو برگ رزان ، زرد پیاو افتاد دست خود از خون خصم سرخ مکن تا بزند.



خاورشناسان نیز از آنکتیل د پرون Anquetil Duperron و دارمستتر

(۱) اشاره به بدین (زرتشتی). (۲) اسم نوائی است از موسیقی. (۳) و (۴) و (۵) نوائی از موسیقی. (۶) برهان - انجمن. (۷) بفتح اول و سکون دوم و سوم.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

Darmesteter و میشل برآل Michel Bréal و غیره اصطلاح زنداوستا Zend Avesta و یا خودزند Zend را در مورد کتاب اوستا و زبان اوستائی بکار برده اند. دارمستتر در کتاب خود نوید (۱) : « مستشرقان باین زبان (اوستائی) نام زند را داده اند، ولی این وجه تسمیه باطلست چه چنانکه خواهیم دید - این واژه هرگز معنی بکاربران نمیداده، و چند سطر بعد گوید : « و ما همان اصطلاح معمولی (زند) را بکار میبریم بدون اینکه ارزشی، جز بعنوان يك اصطلاح قراردادی، برای آن قائل شویم. »

پازند پازند کلمه اوستائی پائیتی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 بمعنی ضد (۲) و صاحب است.

زند نیز که از کلمه ازنتی اوستائی است (۳) پس پائیتی ازنتی باید اصل اوستائی این واژه باشد و آن عبارتست از زبان پهلوی بدون لغت آرامی (حوزواریش). بدیهی است که نشأت این زبان پس از تاخت و تاز تازیان و شبید در ایران می‌دوم و سوم هجری صورت گرفته، بدین طریق که آنچه از لغت حوزواریش در متن پهلوی بکار گرفته بیرون کشیدند و بجای آنها لغت پارسی گذاشتند. تا بر این زبان خود تفسیر نیست برای زند (تفسیر اوستا) - چنانکه مسعودی نیز در این قسمت اشاره کرده است (۴). اما باید دانست که در موقع بر ساختن پازند، ما علاوه بر لغت زبان پهلوی نشده، بلکه زبان مزبور تا حدی زیر نفوذ زبان پارسی واقع شده است.

از آنچه گذشت مستفاد گردید که پازند زبانی است واسطه میان زبان پهلوی و پارسی کنونی. هنوز پازند را گاهی بخط اوستائی مینویسند و گاهی هم بخط پارسی بدیهی است که آنچه بخط پارسی نوشته شده ارزشی ندارد زیرا آنچه ما در پیش می‌آید که ما مانوس نیستیم و بهیچوجه از روی این خط نمیتوانیم آنرا بخوانیم زیرا نارساست، بعکس آنچه که بخط اوستائی نوشته اند - برای ما - شایسته (هر چه خورد) را یاد میکنیم که از کتب دینی ایران است که متن پهلوی آن موجود است و همه از زبان

(۱) Z. A. vol. p. XXXIX (۲) در متن پازند (۳) در شرح این کلمه است. (۴) کتاب مروج الذهب مصحح عبد الحمید بن محمد ۱ ص ۱۹۴، مسعودی تاریخ طبرستان ص ۱۰۰ و ۱۰۱ نوشته اند.

قدیم بزبان پازند نیز نوشته شده و آنرا بشخصی موسوم بنریوسنگ (لغة بمعنی پیک مردان- از فرشتگان حامی وحی اهورامثل جبرائیل (۱)) منسوب میدارند نریوسنگ یکی از دستوران بزرگ قرن ۱۲ میلادی بوده که در حوالی گجرات میزیسته و بسنا را به- سانسکریت ترجمه کرده است- گویا همو باشد که مینو خرد را از پهلوی بزبان پازند در آورده باشد و ارزش آن هنگامی معلوم میگردد که با متن پهلوی مقایسه شود و چون با خط اوستائی نوشته شده بخوبی میخوانیم و اشکالی در آن موجود نیست. (۲) همچنین امروزه مقداری از نبشته های پازند که قسمتی از آنها را میتوان تفسیر برخی از قطعات خرده اوستا شمرد و ادعیه و رسالات و کتب بسیار بهمین زبان (پازند) در دست داریم .

گذشته از این اسناد پازند گنجینه است از واژه ها و همکن است خواستاران زبان پازند و بی آرایش پارسی را از کلمات بیگانه تا حدی بی نیاز سازد. (۳)

در کتب و فرهنگهای پارسی در مورد پازند نیز تعابیر صحیح و سقیم بسیار آورده اند. اسدی در لغت فرس نوشته: «پازند اصل کتابست و ابستا گزارش». آذری طوسی در شرح قصیده حبسیه خاقانی (۴) نویسد (۵): «زند کتاب شریعت زرد هشت است و پازند شرح آنست و ابستا بفتح همزه و سکون سین مهمله شرح الشرح است!» مؤلف برهان و انجمن آرا نوشته اند: «پازند برون پابند تفسیر زند باشد و زند کتاب زردشت است (۱) و برعکس اینهم گفته اند یعنی زند تفسیر پازند است (۱) و بعضی دیگر گویند زند» و پازند دو کتابند از تصنیفات ابراهیم زردشت (۱) در آئین آتش پرستی - و دیگری میگوید که ترجمه کتاب زند است و بسا زای فارسی هم آمده است.»

در میان مورخان اسلامی مسعودی در مورد (پازند) نیز بمفهوم اصلی نزدیک

(۱) همین کلمه است که بعدها (نرسی) شده. (۲) خرده اوستا ص ۲۵ و ۲۶.
 (۳) خرده اوستا ص ۲۶. (۴) بمطلع: فلك کزور ترست از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا. (۵) رك : مجموعة اشعة اللغات ص ۳۸۹.

مزدبشنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

شده و نوشته است (۱): « [الفرس] سموا التفسیر [تفسیر اوستا] زیدا (زند) ، نم عمل [زردشت] للتفسیر تفسیراً ، و سماه بازید (بازند) . » بعدها (بازند) را کتاب آسمانی زرتشتیان محسوب داشتند.

فرخی گوید :

زودو سترم هیچکسی نیست و گره هست آنم که همی گویم بازند قرانست
لبیبی گوید :

گویند نخستین سخن از نامه بازند آنست که : « با هر ده ماضی میروید »
بدیبهی است که (بازند) نامه ای ویژه نبوده است و در سر هر بیت از کتب بازند
موجود هم چنین سخنی نیست ، بلکه گوینده خواسته است پندی را که مناسب بد
زرتشتیان میدانسته نقل کند لذا آنرا با قید (گویند) آورده است .

زند و بازند نیز اعقاب باهم استعمال شده اند : برهان (۲) نویسد : « ... و بازند که بزعم فارسیان بوحی بزودشت نازل شده است در پوست دو زاده هرگز گو
که منقش بطراز و لاجورد بود در قلعه اسنخر مدفون ساختند » و « در برهان آمده (۳) :
« بعضی دیگر گویند زند و بازند دو نسبت اند از صحف ابراهیم یعنی دو قسم از اسماء
آن » و زند و بازند هم آورده اند. (۴)
ناصر خسرو گوید :

ای خواننده کتاب زند و بازند زین خواندین زند ... بی دستم
و شیخ عطار راست :

و آنکه مسیح جهان هست نو آموز او خوب نیاید از سخن بازند و زند
در فرهنگب علاوه بر معنی فوق معنی دیگری بر این زند و بازند قضا شده .

(۱) مروج الذهب مصحح عبد الحمید ص ۱۹۴ . (۲) دین (زرتشت) (۳) نزل
(۴) زند - فرهنگب پارسی

نوشه اند. «زند چوبی باند که خرادان بر بالای چوب دیگر گذارند، و چوب زیرین را مانند برمه (۱) بهنغ بگردانند تا از آن هر دو چوب آتش بهم رسد و چوب بالا را زند و پایین را پازند گویند». (۲) در عربی نیز (زند) بچوب بالا و (زنده) بچوب پایین اطلاق میشود. (۳)

«ؤانف بیان الادیان نویسد (۴):

«در آنجا (فارس) کتابیست که زرششت بیرون آورده است بسه باب: زند و پازند و اوستا (۱) - و ابتدای آن کتاب این لفظهاست:

«فی گمان هی رستخیزی بهستی هر مزدوامشاسپندان» معنی این لفظها آنست: بی گمان باش بروز رستخیز و بی گمان باش بهستی ایزد تعالی و فرشتگان او.» بدیهی است که زند و پازند و اوستا، سه باب از یک کتاب نیست و جمله مسطور هم بزبان اوستائی نیست بلکه پازند (پهلوی بی حوزوارش) است، و اینکه مؤلف مزبور نوشته است که ابتدای آن کتاب چنین آمده است، برای آنست که در ادعیه پازند آمده، نظایر این عبارت را افزوده، در ستایشها و نمازها میخوانده اند. اما متن این جمله باید در اصل چنین باشد:

ابی گمان بی ارسته خیز، اهدستی اوهرمزد ا امشاسپندان (۵).

همین مؤلف در جای دیگر نوشته (۶): «مغان گویند ما را پیغامبری بوده است زردشت نام که این شرایع آورده است و سه کتاب آورد که آنرا زند و پازند و اویستا خوانند و در آن کتابها الفاظی است نامه نوم (۷) لیکن گروهی از ایشان آنرا تفسیر و تأویل نهاده اند.»

(۱) افزاریست درود گرانرا. (۲) برهان - انجمن. (۳) شرح قاموس - تاج العروس.

(۴) ص ۵. (۵) امشاسپندان و امهرسپندان هر دو در پهلوی آمده است.

(۶) ص ۱۷. (۷) چون زبان اوستائی حتی در اواخر زمان هخامنشی

متروک مانده بود و در عصر ساسانی حتی موبدان نیز از فهم مطالب کتاب مقدس، آنسان که باید، عاجز بودند چنانکه گزارش پهلومی که در عصر ساسانی نوشته اند پراز اشتباهاتست.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

در خاتمه این مبحث تاریخ تألیف و تدوین اوستا را با خلاصه
ذکر میکنیم:

تاریخ اجمالی
اوستا وزند

زرتشت پیامبر مزدیسنا، اصول آئین خویش را در قطعاتی

منظوم ابلاغ کرد و شاگردان و نخستین پیروانش نیز سرودهای مشابه آن ساختند (۱)
و نظم و نثر را با هم پیوستند و مجموع این سرودهاست که بنام «گته» نامیده میشود (۲)
بعدها روحانیان زرتشتی احتیاج و مراسم و آداب دینی را با تغییراتی که پس از زرتشت
در آئین بعمل آمده بود، بضمیمه سرودهای باستانی که در زمان ابراهیم پسر ایزدیار
زرتشت معمول بود، با تغییر صیغه و تصرف در عبارت بدو مرتبه ساختند و بشماره نثر
کردند (۳) بشتهای قدیمی نیز مانند گتهها که قسمی از نثر و اشعار میباشند (۴)

گلدنر بشتهای ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹ و سرودش بشت

(۲۷) و بشتهای اصلی و قدیمی و بقیه را فرعون و آخره برآید (۵) شرحی در
سه بشت ۱۰، ۱۹ و ۵ را مورد تفسیر قرار داده (۶) معتقد است که بشت ۱۰ عبر
بشت (اقدام آنهاست چه در آن اسامی سغد، مرو، خیونز و آری در آن تندو از
شهرهای قسمت غربی و جنوبی ایران نامی در میان بشت ۱۰ و بشت ۱۹
بنخوارنه و فره است و بخت بعد از بشت ۵ و بشت ۱۰ نامی در آن است
دارد، چنانکه آن اطلاعات سودمندی از سبب جنوب غربی است. در این باره
این امر دلیل قطعی اسناد بشتهای مزبور بعد بشت از هخامنشی است. چون وجه آنست
که مؤلفان آنها در عهد هخامنشی میزیسته و فقط اسامی جاوید ایران را در بشتهای
بشت ۵ (اردوی سوریش) که عجبی از دین سوراها است در بشتهای

شرقی و غربی هر دو یک می دانند و گریه نین از شرحی که در کتاب مزبور در این باره

(۱) *30. The Yendi Continues*, p. 17-19
میان رفته و فقط بظن سیدسید است. زبان آریایی بود و در آن ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۹
بیشتر است. *Journal of the Asiatic Society of India* (۴)
Cherchez le Yendi dans le Yendi (۵) *Pers. Antiqu. p. 11*
Nature of the Yendi (۶) *Journal of the Asiatic Society of India*,
IV, p. 100-101

اوستا و زند

اناهیتا (ناهید) آمده احتمال میدهد که آن در عهد اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴ - ۳۵۸ ق. م) تألیف شده (۱).

و نیز محقق مزبور از روی قرائن زبان شناسی یشتهای ۱۴، ۸، ۱۷، یسنای ۵۷ و ۹-۱۱ را از بخش های کهن و عهد تألیف آنها را پس از عصر نگارش یشت ۵ و پیش از پایان عهد هخامنشی و با قرب احتمالات سده چهارم ق. م میداند (۲) و هم او در رساله «نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ اساطیری ایران» استنتاج می کند که یشت ۱۳- که در باب تاریخ افسانه از منته ماقبل زرتشتی نگارش یافته- از یشتهای ۹، ۱۵، ۱۷ و ۱۹ اقدم است (۳) و یشت ۹ را متعلق بسده اول میلادی میداند (۴).

بارتولمه یشت ۱۵ (رام یشت) را از آثار متأخر محسوب می دارد و کریستنسن عقیده او را درباره بندهای ۱-۵ و ۳۸-۵۸ آن که نثری مخلوط با نندکی نظم می باشد میپذیرد ولی بندهای ۶-۳۷ را باقیمانده قسمت اصلی یشت مزبور و قدیمی میداند و از مندرجات بندهای ۷، ۱۱، ۲۱ و غیره حدس میزند که قسمت اصلی یشت مزبور متأخر از دیگر یشت های قدیمی ولی محققاً اقدم از یشت ۹ میباشد (۵) و هم او یشت ۱۶ (دین یشت) را از عهد اشکانی بسیار قدیمتر نمیداند (۶).

بدیهی است که قطعات اوستا نخست سینه بسینه میگردد و سپس بخطی نوشته شد و در هر حال بدون شك در اواخر عهد هخامنشی اوستا بدون و مرتب بوده است (۷) بسیاری از نویسندگان و مورخان عظمت اوستای موجود عهد هخامنشی را تصدیق کرده اند (۸). از اوستای مزبور طبق سنت و نقل مورخان دو نسخه در عهد هخامنشیان موجود بود: يك نسخه آن در (دژ نیشتك) یا (گنج نپشت) یعنی دبیرخانه شاهنشاهی

(۱) Christeusen, Etudes sur le Zor. p: 2-7. (۲) ibid. p. 70.

(۳) ibid. p. 10-11. (۴) ibid. p. 40. (۵) ibid. p. 41-42.

(۶) Christensen, Les Kayanides. p. 14-16 و همچنین ibid. p. 42.

(۷) گاتنها ص ۴۶. (۸) رك: نامه تنسر ص ۱۱- تاریخ طبری ج ۱ ص ۴۰- تجارب الامم

ابوعلی مسکویه ص ۵۳ - فارسنامه ابن بلخی ص ۴۰.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

در استخر (۱) و نسخه دیگر در (گنج شیبیکان) (ظاهراً شیزیکان (۲)) مضبوط بود (۳).

چون اسکندر در ۳۳۱ ق. م سپاهیان داریوش را شکست داد و از راه شوش به تخت جمشید رسید و کاخ شاهسی را سوخت در آن میان نسخه اوستای دژنیشته نیز سوخته شد و نسخه گنج شیبیکان را نیز بفرمان وی برگرفتند و زبان یونانی ترجمه کردند (۴). در عهد اشکانیان، ولخس (ظاهراً بلاش اول ۵۱ - ۷۸ م) (۵) که مردی دیندار و پارسا بود بفرمود تا قطعات متفرق اوستا را گرد آورند.

اندراکس معتقد است که فرگرد اول دینداد در عهد مهرداد اول اشکانی (۱۷۴ - ۱۳۶ ق. م) تدوین شده و کریستنسن می نویسد که زبان و سبک نگارش و تدوین مؤید آن است که همه این کتاب دینی در اوایل عهد اشکانی تالیف یافته (۶).

اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی (۲۲۴ - ۲۴۱ م) هویدا را مؤید نسر را دستور داد تا مجدداً اوستا را تدوین کند و او چنین کرد و اوستا را در گنج شیبیکان نگاهداشته بنشر معارف آن پرداخت (۷). پس از اردشیر پسرش سابور اول (۲۴۱ - ۲۷۲ م) بفرمود تا مطالب مربوط به علوم پزشکی و نجوم و جغرافی و فلسفه را از نسر

(۱) نامه نسر من ۱۱ - ارداویرافنامه تألیف کدخداه من ۲۲ - تاریخ طبری ج ۱ ص ۴۱۰ -
تجارب الامم ص ۵۳ (۲) گنجینه شیر مفر آشفته نذر گنبدسازان - تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۶۴
(آذر گنبدسازان) (۳) تاریخ ج ۲ ص ۲۴۷-۲۴۹ (۴) در نگارنده نامه ص ۱۰۰ -
نسر من ۱۱ - ارداویرافنامه تألیف کدخداه من ۲۲ و تاریخ طبری مهاباد و آذربایجان ص ۱۸۰
(۵) ویگولی الاث سوم (۱۴۸ - ۱۹۱ م) (۶) Christian and Iranian Studies
۱۹۴۰ - ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳ - ۱۹۴۴ - ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۱ - ۱۹۵۲ - ۱۹۵۳ - ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ - ۱۹۵۶ - ۱۹۵۷ - ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ - ۱۹۶۱ - ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ - ۱۹۶۴ - ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸ - ۱۹۶۹ - ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ - ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲ - ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴ - ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ - ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸ - ۱۹۸۹ - ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳ - ۱۹۹۴ - ۱۹۹۵ - ۱۹۹۶ - ۱۹۹۷ - ۱۹۹۸ - ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰ - ۲۰۰۱ - ۲۰۰۲ - ۲۰۰۳ - ۲۰۰۴ - ۲۰۰۵ - ۲۰۰۶ - ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹ - ۲۰۱۰ - ۲۰۱۱ - ۲۰۱۲ - ۲۰۱۳ - ۲۰۱۴ - ۲۰۱۵ - ۲۰۱۶ - ۲۰۱۷ - ۲۰۱۸ - ۲۰۱۹ - ۲۰۲۰ - ۲۰۲۱ - ۲۰۲۲ - ۲۰۲۳ - ۲۰۲۴ - ۲۰۲۵ - ۲۰۲۶ - ۲۰۲۷ - ۲۰۲۸ - ۲۰۲۹ - ۲۰۳۰ - ۲۰۳۱ - ۲۰۳۲ - ۲۰۳۳ - ۲۰۳۴ - ۲۰۳۵ - ۲۰۳۶ - ۲۰۳۷ - ۲۰۳۸ - ۲۰۳۹ - ۲۰۴۰ - ۲۰۴۱ - ۲۰۴۲ - ۲۰۴۳ - ۲۰۴۴ - ۲۰۴۵ - ۲۰۴۶ - ۲۰۴۷ - ۲۰۴۸ - ۲۰۴۹ - ۲۰۵۰ - ۲۰۵۱ - ۲۰۵۲ - ۲۰۵۳ - ۲۰۵۴ - ۲۰۵۵ - ۲۰۵۶ - ۲۰۵۷ - ۲۰۵۸ - ۲۰۵۹ - ۲۰۶۰ - ۲۰۶۱ - ۲۰۶۲ - ۲۰۶۳ - ۲۰۶۴ - ۲۰۶۵ - ۲۰۶۶ - ۲۰۶۷ - ۲۰۶۸ - ۲۰۶۹ - ۲۰۷۰ - ۲۰۷۱ - ۲۰۷۲ - ۲۰۷۳ - ۲۰۷۴ - ۲۰۷۵ - ۲۰۷۶ - ۲۰۷۷ - ۲۰۷۸ - ۲۰۷۹ - ۲۰۸۰ - ۲۰۸۱ - ۲۰۸۲ - ۲۰۸۳ - ۲۰۸۴ - ۲۰۸۵ - ۲۰۸۶ - ۲۰۸۷ - ۲۰۸۸ - ۲۰۸۹ - ۲۰۹۰ - ۲۰۹۱ - ۲۰۹۲ - ۲۰۹۳ - ۲۰۹۴ - ۲۰۹۵ - ۲۰۹۶ - ۲۰۹۷ - ۲۰۹۸ - ۲۰۹۹ - ۲۱۰۰ - ۲۱۰۱ - ۲۱۰۲ - ۲۱۰۳ - ۲۱۰۴ - ۲۱۰۵ - ۲۱۰۶ - ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸ - ۲۱۰۹ - ۲۱۱۰ - ۲۱۱۱ - ۲۱۱۲ - ۲۱۱۳ - ۲۱۱۴ - ۲۱۱۵ - ۲۱۱۶ - ۲۱۱۷ - ۲۱۱۸ - ۲۱۱۹ - ۲۱۲۰ - ۲۱۲۱ - ۲۱۲۲ - ۲۱۲۳ - ۲۱۲۴ - ۲۱۲۵ - ۲۱۲۶ - ۲۱۲۷ - ۲۱۲۸ - ۲۱۲۹ - ۲۱۳۰ - ۲۱۳۱ - ۲۱۳۲ - ۲۱۳۳ - ۲۱۳۴ - ۲۱۳۵ - ۲۱۳۶ - ۲۱۳۷ - ۲۱۳۸ - ۲۱۳۹ - ۲۱۴۰ - ۲۱۴۱ - ۲۱۴۲ - ۲۱۴۳ - ۲۱۴۴ - ۲۱۴۵ - ۲۱۴۶ - ۲۱۴۷ - ۲۱۴۸ - ۲۱۴۹ - ۲۱۵۰ - ۲۱۵۱ - ۲۱۵۲ - ۲۱۵۳ - ۲۱۵۴ - ۲۱۵۵ - ۲۱۵۶ - ۲۱۵۷ - ۲۱۵۸ - ۲۱۵۹ - ۲۱۶۰ - ۲۱۶۱ - ۲۱۶۲ - ۲۱۶۳ - ۲۱۶۴ - ۲۱۶۵ - ۲۱۶۶ - ۲۱۶۷ - ۲۱۶۸ - ۲۱۶۹ - ۲۱۷۰ - ۲۱۷۱ - ۲۱۷۲ - ۲۱۷۳ - ۲۱۷۴ - ۲۱۷۵ - ۲۱۷۶ - ۲۱۷۷ - ۲۱۷۸ - ۲۱۷۹ - ۲۱۸۰ - ۲۱۸۱ - ۲۱۸۲ - ۲۱۸۳ - ۲۱۸۴ - ۲۱۸۵ - ۲۱۸۶ - ۲۱۸۷ - ۲۱۸۸ - ۲۱۸۹ - ۲۱۹۰ - ۲۱۹۱ - ۲۱۹۲ - ۲۱۹۳ - ۲۱۹۴ - ۲۱۹۵ - ۲۱۹۶ - ۲۱۹۷ - ۲۱۹۸ - ۲۱۹۹ - ۲۲۰۰ - ۲۲۰۱ - ۲۲۰۲ - ۲۲۰۳ - ۲۲۰۴ - ۲۲۰۵ - ۲۲۰۶ - ۲۲۰۷ - ۲۲۰۸ - ۲۲۰۹ - ۲۲۱۰ - ۲۲۱۱ - ۲۲۱۲ - ۲۲۱۳ - ۲۲۱۴ - ۲۲۱۵ - ۲۲۱۶ - ۲۲۱۷ - ۲۲۱۸ - ۲۲۱۹ - ۲۲۲۰ - ۲۲۲۱ - ۲۲۲۲ - ۲۲۲۳ - ۲۲۲۴ - ۲۲۲۵ - ۲۲۲۶ - ۲۲۲۷ - ۲۲۲۸ - ۲۲۲۹ - ۲۲۳۰ - ۲۲۳۱ - ۲۲۳۲ - ۲۲۳۳ - ۲۲۳۴ - ۲۲۳۵ - ۲۲۳۶ - ۲۲۳۷ - ۲۲۳۸ - ۲۲۳۹ - ۲۲۴۰ - ۲۲۴۱ - ۲۲۴۲ - ۲۲۴۳ - ۲۲۴۴ - ۲۲۴۵ - ۲۲۴۶ - ۲۲۴۷ - ۲۲۴۸ - ۲۲۴۹ - ۲۲۵۰ - ۲۲۵۱ - ۲۲۵۲ - ۲۲۵۳ - ۲۲۵۴ - ۲۲۵۵ - ۲۲۵۶ - ۲۲۵۷ - ۲۲۵۸ - ۲۲۵۹ - ۲۲۶۰ - ۲۲۶۱ - ۲۲۶۲ - ۲۲۶۳ - ۲۲۶۴ - ۲۲۶۵ - ۲۲۶۶ - ۲۲۶۷ - ۲۲۶۸ - ۲۲۶۹ - ۲۲۷۰ - ۲۲۷۱ - ۲۲۷۲ - ۲۲۷۳ - ۲۲۷۴ - ۲۲۷۵ - ۲۲۷۶ - ۲۲۷۷ - ۲۲۷۸ - ۲۲۷۹ - ۲۲۸۰ - ۲۲۸۱ - ۲۲۸۲ - ۲۲۸۳ - ۲۲۸۴ - ۲۲۸۵ - ۲۲۸۶ - ۲۲۸۷ - ۲۲۸۸ - ۲۲۸۹ - ۲۲۹۰ - ۲۲۹۱ - ۲۲۹۲ - ۲۲۹۳ - ۲۲۹۴ - ۲۲۹۵ - ۲۲۹۶ - ۲۲۹۷ - ۲۲۹۸ - ۲۲۹۹ - ۲۳۰۰ - ۲۳۰۱ - ۲۳۰۲ - ۲۳۰۳ - ۲۳۰۴ - ۲۳۰۵ - ۲۳۰۶ - ۲۳۰۷ - ۲۳۰۸ - ۲۳۰۹ - ۲۳۱۰ - ۲۳۱۱ - ۲۳۱۲ - ۲۳۱۳ - ۲۳۱۴ - ۲۳۱۵ - ۲۳۱۶ - ۲۳۱۷ - ۲۳۱۸ - ۲۳۱۹ - ۲۳۲۰ - ۲۳۲۱ - ۲۳۲۲ - ۲۳۲۳ - ۲۳۲۴ - ۲۳۲۵ - ۲۳۲۶ - ۲۳۲۷ - ۲۳۲۸ - ۲۳۲۹ - ۲۳۳۰ - ۲۳۳۱ - ۲۳۳۲ - ۲۳۳۳ - ۲۳۳۴ - ۲۳۳۵ - ۲۳۳۶ - ۲۳۳۷ - ۲۳۳۸ - ۲۳۳۹ - ۲۳۴۰ - ۲۳۴۱ - ۲۳۴۲ - ۲۳۴۳ - ۲۳۴۴ - ۲۳۴۵ - ۲۳۴۶ - ۲۳۴۷ - ۲۳۴۸ - ۲۳۴۹ - ۲۳۵۰ - ۲۳۵۱ - ۲۳۵۲ - ۲۳۵۳ - ۲۳۵۴ - ۲۳۵۵ - ۲۳۵۶ - ۲۳۵۷ - ۲۳۵۸ - ۲۳۵۹ - ۲۳۶۰ - ۲۳۶۱ - ۲۳۶۲ - ۲۳۶۳ - ۲۳۶۴ - ۲۳۶۵ - ۲۳۶۶ - ۲۳۶۷ - ۲۳۶۸ - ۲۳۶۹ - ۲۳۷۰ - ۲۳۷۱ - ۲۳۷۲ - ۲۳۷۳ - ۲۳۷۴ - ۲۳۷۵ - ۲۳۷۶ - ۲۳۷۷ - ۲۳۷۸ - ۲۳۷۹ - ۲۳۸۰ - ۲۳۸۱ - ۲۳۸۲ - ۲۳۸۳ - ۲۳۸۴ - ۲۳۸۵ - ۲۳۸۶ - ۲۳۸۷ - ۲۳۸۸ - ۲۳۸۹ - ۲۳۹۰ - ۲۳۹۱ - ۲۳۹۲ - ۲۳۹۳ - ۲۳۹۴ - ۲۳۹۵ - ۲۳۹۶ - ۲۳۹۷ - ۲۳۹۸ - ۲۳۹۹ - ۲۴۰۰ - ۲۴۰۱ - ۲۴۰۲ - ۲۴۰۳ - ۲۴۰۴ - ۲۴۰۵ - ۲۴۰۶ - ۲۴۰۷ - ۲۴۰۸ - ۲۴۰۹ - ۲۴۱۰ - ۲۴۱۱ - ۲۴۱۲ - ۲۴۱۳ - ۲۴۱۴ - ۲۴۱۵ - ۲۴۱۶ - ۲۴۱۷ - ۲۴۱۸ - ۲۴۱۹ - ۲۴۲۰ - ۲۴۲۱ - ۲۴۲۲ - ۲۴۲۳ - ۲۴۲۴ - ۲۴۲۵ - ۲۴۲۶ - ۲۴۲۷ - ۲۴۲۸ - ۲۴۲۹ - ۲۴۳۰ - ۲۴۳۱ - ۲۴۳۲ - ۲۴۳۳ - ۲۴۳۴ - ۲۴۳۵ - ۲۴۳۶ - ۲۴۳۷ - ۲۴۳۸ - ۲۴۳۹ - ۲۴۴۰ - ۲۴۴۱ - ۲۴۴۲ - ۲۴۴۳ - ۲۴۴۴ - ۲۴۴۵ - ۲۴۴۶ - ۲۴۴۷ - ۲۴۴۸ - ۲۴۴۹ - ۲۴۵۰ - ۲۴۵۱ - ۲۴۵۲ - ۲۴۵۳ - ۲۴۵۴ - ۲۴۵۵ - ۲۴۵۶ - ۲۴۵۷ - ۲۴۵۸ - ۲۴۵۹ - ۲۴۶۰ - ۲۴۶۱ - ۲۴۶۲ - ۲۴۶۳ - ۲۴۶۴ - ۲۴۶۵ - ۲۴۶۶ - ۲۴۶۷ - ۲۴۶۸ - ۲۴۶۹ - ۲۴۷۰ - ۲۴۷۱ - ۲۴۷۲ - ۲۴۷۳ - ۲۴۷۴ - ۲۴۷۵ - ۲۴۷۶ - ۲۴۷۷ - ۲۴۷۸ - ۲۴۷۹ - ۲۴۸۰ - ۲۴۸۱ - ۲۴۸۲ - ۲۴۸۳ - ۲۴۸۴ - ۲۴۸۵ - ۲۴۸۶ - ۲۴۸۷ - ۲۴۸۸ - ۲۴۸۹ - ۲۴۹۰ - ۲۴۹۱ - ۲۴۹۲ - ۲۴۹۳ - ۲۴۹۴ - ۲۴۹۵ - ۲۴۹۶ - ۲۴۹۷ - ۲۴۹۸ - ۲۴۹۹ - ۲۵۰۰ - ۲۵۰۱ - ۲۵۰۲ - ۲۵۰۳ - ۲۵۰۴ - ۲۵۰۵ - ۲۵۰۶ - ۲۵۰۷ - ۲۵۰۸ - ۲۵۰۹ - ۲۵۱۰ - ۲۵۱۱ - ۲۵۱۲ - ۲۵۱۳ - ۲۵۱۴ - ۲۵۱۵ - ۲۵۱۶ - ۲۵۱۷ - ۲۵۱۸ - ۲۵۱۹ - ۲۵۲۰ - ۲۵۲۱ - ۲۵۲۲ - ۲۵۲۳ - ۲۵۲۴ - ۲۵۲۵ - ۲۵۲۶ - ۲۵۲۷ - ۲۵۲۸ - ۲۵۲۹ - ۲۵۳۰ - ۲۵۳۱ - ۲۵۳۲ - ۲۵۳۳ - ۲۵۳۴ - ۲۵۳۵ - ۲۵۳۶ - ۲۵۳۷ - ۲۵۳۸ - ۲۵۳۹ - ۲۵۴۰ - ۲۵۴۱ - ۲۵۴۲ - ۲۵۴۳ - ۲۵۴۴ - ۲۵۴۵ - ۲۵۴۶ - ۲۵۴۷ - ۲۵۴۸ - ۲۵۴۹ - ۲۵۵۰ - ۲۵۵۱ - ۲۵۵۲ - ۲۵۵۳ - ۲۵۵۴ - ۲۵۵۵ - ۲۵۵۶ - ۲۵۵۷ - ۲۵۵۸ - ۲۵۵۹ - ۲۵۶۰ - ۲۵۶۱ - ۲۵۶۲ - ۲۵۶۳ - ۲۵۶۴ - ۲۵۶۵ - ۲۵۶۶ - ۲۵۶۷ - ۲۵۶۸ - ۲۵۶۹ - ۲۵۷۰ - ۲۵۷۱ - ۲۵۷۲ - ۲۵۷۳ - ۲۵۷۴ - ۲۵۷۵ - ۲۵۷۶ - ۲۵۷۷ - ۲۵۷۸ - ۲۵۷۹ - ۲۵۸۰ - ۲۵۸۱ - ۲۵۸۲ - ۲۵۸۳ - ۲۵۸۴ - ۲۵۸۵ - ۲۵۸۶ - ۲۵۸۷ - ۲۵۸۸ - ۲۵۸۹ - ۲۵۹۰ - ۲۵۹۱ - ۲۵۹۲ - ۲۵۹۳ - ۲۵۹۴ - ۲۵۹۵ - ۲۵۹۶ - ۲۵۹۷ - ۲۵۹۸ - ۲۵۹۹ - ۲۶۰۰ - ۲۶۰۱ - ۲۶۰۲ - ۲۶۰۳ - ۲۶۰۴ - ۲۶۰۵ - ۲۶۰۶ - ۲۶۰۷ - ۲۶۰۸ - ۲۶۰۹ - ۲۶۱۰ - ۲۶۱۱ - ۲۶۱۲ - ۲۶۱۳ - ۲۶۱۴ - ۲۶۱۵ - ۲۶۱۶ - ۲۶۱۷ - ۲۶۱۸ - ۲۶۱۹ - ۲۶۲۰ - ۲۶۲۱ - ۲۶۲۲ - ۲۶۲۳ - ۲۶۲۴ - ۲۶۲۵ - ۲۶۲۶ - ۲۶۲۷ - ۲۶۲۸ - ۲۶۲۹ - ۲۶۳۰ - ۲۶۳۱ - ۲۶۳۲ - ۲۶۳۳ - ۲۶۳۴ - ۲۶۳۵ - ۲۶۳۶ - ۲۶۳۷ - ۲۶۳۸ - ۲۶۳۹ - ۲۶۴۰ - ۲۶۴۱ - ۲۶۴۲ - ۲۶۴۳ - ۲۶۴۴ - ۲۶۴۵ - ۲۶۴۶ - ۲۶۴۷ - ۲۶۴۸ - ۲۶۴۹ - ۲۶۵۰ - ۲۶۵۱ - ۲۶۵۲ - ۲۶۵۳ - ۲۶۵۴ - ۲۶۵۵ - ۲۶۵۶ - ۲۶۵۷ - ۲۶۵۸ - ۲۶۵۹ - ۲۶۶۰ - ۲۶۶۱ - ۲۶۶۲ - ۲۶۶۳ - ۲۶۶۴ - ۲۶۶۵ - ۲۶۶۶ - ۲۶۶۷ - ۲۶۶۸ - ۲۶۶۹ - ۲۶۷۰ - ۲۶۷۱ - ۲۶۷۲ - ۲۶۷۳ - ۲۶۷۴ - ۲۶۷۵ - ۲۶۷۶ - ۲۶۷۷ - ۲۶۷۸ - ۲۶۷۹ - ۲۶۸۰ - ۲۶۸۱ - ۲۶۸۲ - ۲۶۸۳ - ۲۶۸۴ - ۲۶۸۵ - ۲۶۸۶ - ۲۶۸۷ - ۲۶۸۸ - ۲۶۸۹ - ۲۶۹۰ - ۲۶۹۱ - ۲۶۹۲ - ۲۶۹۳ - ۲۶۹۴ - ۲۶۹۵ - ۲۶۹۶ - ۲۶۹۷ - ۲۶۹۸ - ۲۶۹۹ - ۲۷۰۰ - ۲۷۰۱ - ۲۷۰۲ - ۲۷۰۳ - ۲۷۰۴ - ۲۷۰۵ - ۲۷۰۶ - ۲۷۰۷ - ۲۷۰۸ - ۲۷۰۹ - ۲۷۱۰ - ۲۷۱۱ - ۲۷۱۲ - ۲۷۱۳ - ۲۷۱۴ - ۲۷۱۵ - ۲۷۱۶ - ۲۷۱۷ - ۲۷۱۸ - ۲۷۱۹ - ۲۷۲۰ - ۲۷۲۱ - ۲۷۲۲ - ۲۷۲۳ - ۲۷۲۴ - ۲۷۲۵ - ۲۷۲۶ - ۲۷۲۷ - ۲۷۲۸ - ۲۷۲۹ - ۲۷۳۰ - ۲۷۳۱ - ۲۷۳۲ - ۲۷۳۳ - ۲۷۳۴ - ۲۷۳۵ - ۲۷۳۶ - ۲۷۳۷ - ۲۷۳۸ - ۲۷۳۹ - ۲۷۴۰ - ۲۷۴۱ - ۲۷۴۲ - ۲۷۴۳ - ۲۷۴۴ - ۲۷۴۵ - ۲۷۴۶ - ۲۷۴۷ - ۲۷۴۸ - ۲۷۴۹ - ۲۷۵۰ - ۲۷۵۱ - ۲۷۵۲ - ۲۷۵۳ - ۲۷۵۴ - ۲۷۵۵ - ۲۷۵۶ - ۲۷۵۷ - ۲۷۵۸ - ۲۷۵۹ - ۲۷۶۰ - ۲۷۶۱ - ۲۷۶۲ - ۲۷۶۳ - ۲۷۶۴ - ۲۷۶۵ - ۲۷۶۶ - ۲۷۶۷ - ۲۷۶۸ - ۲۷۶۹ - ۲۷۷۰ - ۲۷۷۱ - ۲۷۷۲ - ۲۷۷۳ - ۲۷۷۴ - ۲۷۷۵ - ۲۷۷۶ - ۲۷۷۷ - ۲۷۷۸ - ۲۷۷۹ - ۲۷۸۰ - ۲۷۸۱ - ۲۷۸۲ - ۲۷۸۳ - ۲۷۸۴ - ۲۷۸۵ - ۲۷۸۶ - ۲۷۸۷ - ۲۷۸۸ - ۲۷۸۹ - ۲۷۹۰ - ۲۷۹۱ - ۲۷۹۲ - ۲۷۹۳ - ۲۷۹۴ - ۲۷۹۵ - ۲۷۹۶ - ۲۷۹۷ - ۲۷۹۸ - ۲۷۹۹ - ۲۸۰۰ - ۲۸۰۱ - ۲۸۰۲ - ۲۸۰۳ - ۲۸۰۴ - ۲۸۰۵ - ۲۸۰۶ - ۲۸۰۷ - ۲۸۰۸ - ۲۸۰۹ - ۲۸۱۰ - ۲۸۱۱ - ۲۸۱۲ - ۲۸۱۳ - ۲۸۱۴ - ۲۸۱۵ - ۲۸۱۶ - ۲۸۱۷ - ۲۸۱۸ - ۲۸۱۹ - ۲۸۲۰ - ۲۸۲۱ - ۲۸۲۲ - ۲۸۲۳ - ۲۸۲۴ - ۲۸۲۵ - ۲۸۲۶ - ۲۸۲۷ - ۲۸۲۸ - ۲۸۲۹ - ۲۸۳۰ - ۲۸۳۱ - ۲۸۳۲ - ۲۸۳۳ - ۲۸۳۴ - ۲۸۳۵ - ۲۸۳۶ - ۲۸۳۷ - ۲۸۳۸ - ۲۸۳۹ - ۲۸۴۰ - ۲۸۴۱ - ۲۸۴۲ - ۲۸۴۳ - ۲۸۴۴ - ۲۸۴۵ - ۲۸۴۶ - ۲۸۴۷ - ۲۸۴۸ - ۲۸۴۹ - ۲۸۵۰ - ۲۸۵۱ - ۲۸۵۲ - ۲۸۵۳ - ۲۸۵۴ - ۲۸۵۵ - ۲۸۵۶ - ۲۸۵۷ - ۲۸۵۸ - ۲۸۵۹ - ۲۸۶۰ - ۲۸۶۱ - ۲۸۶۲ - ۲۸۶۳ - ۲۸۶۴ - ۲۸۶۵ - ۲۸۶۶ - ۲۸۶۷ - ۲۸۶۸ - ۲۸۶۹ - ۲۸۷۰ - ۲۸۷۱ - ۲۸۷۲ - ۲۸۷۳ - ۲۸۷۴ - ۲۸۷۵ - ۲۸۷۶ - ۲۸۷۷ - ۲۸۷۸ - ۲۸۷۹ - ۲۸۸۰ - ۲۸۸۱ - ۲۸۸۲ - ۲۸۸۳ - ۲۸۸۴ - ۲۸۸۵ - ۲۸۸۶ - ۲۸۸۷ - ۲۸۸۸ - ۲۸۸۹ - ۲۸۹۰ - ۲۸۹۱ - ۲۸۹۲ - ۲۸۹۳ - ۲۸۹۴ - ۲۸۹۵ - ۲۸۹۶ - ۲۸۹۷ - ۲۸۹۸ - ۲۸۹۹ - ۲۹۰۰ - ۲۹۰۱ - ۲۹۰۲ - ۲۹۰۳ - ۲۹۰۴ - ۲۹۰۵ - ۲۹۰۶ - ۲۹۰۷ - ۲۹۰۸ - ۲۹۰۹ - ۲۹۱۰ - ۲۹۱۱ - ۲۹۱۲ - ۲۹۱۳ - ۲۹۱۴ - ۲۹۱۵ - ۲۹۱۶ - ۲۹۱۷ - ۲۹۱۸ - ۲۹۱۹ - ۲۹۲۰ - ۲۹۲۱ - ۲۹۲۲ - ۲۹۲۳ - ۲۹۲۴ - ۲۹۲۵ - ۲۹۲۶ - ۲۹۲۷ - ۲۹۲۸ - ۲۹۲۹ - ۲۹۳۰ - ۲۹۳۱ - ۲۹۳۲ - ۲۹۳۳ - ۲۹۳۴ - ۲۹۳۵ - ۲۹۳۶ - ۲۹۳۷ - ۲۹۳۸ - ۲۹۳۹ - ۲۹۴۰ - ۲۹۴۱ - ۲۹۴۲ - ۲۹۴۳ - ۲۹۴۴ - ۲۹۴۵ - ۲۹۴۶ - ۲۹۴۷ - ۲۹۴۸ - ۲۹۴۹ - ۲۹۵۰ - ۲۹۵۱ - ۲۹۵۲ - ۲۹۵۳ - ۲۹۵۴ - ۲۹۵۵ - ۲۹۵۶ - ۲۹۵۷ - ۲۹۵۸ - ۲۹۵۹ - ۲۹۶۰ - ۲۹۶۱ - ۲۹۶۲ - ۲۹۶۳ - ۲۹۶۴ - ۲۹۶۵ - ۲۹۶۶ - ۲۹۶۷ - ۲۹۶۸ - ۲۹۶۹ - ۲۹۷۰ - ۲۹۷۱ - ۲۹۷۲ - ۲۹۷۳ - ۲۹۷۴ - ۲۹۷۵ - ۲۹۷۶ - ۲۹۷۷ - ۲۹۷۸ - ۲۹۷۹ - ۲۹۸۰ - ۲۹۸۱ - ۲۹۸۲ - ۲۹۸۳ - ۲۹۸۴ - ۲۹۸۵ - ۲۹۸۶ - ۲۹۸۷ - ۲۹۸۸ - ۲۹۸۹ - ۲۹۹۰ - ۲۹۹۱ - ۲۹۹۲ - ۲۹۹۳ - ۲۹۹۴ - ۲۹۹۵ - ۲۹۹۶ - ۲۹۹۷ - ۲۹۹۸ - ۲۹۹۹ - ۳۰۰۰ - ۳۰۰۱ - ۳۰۰۲ - ۳۰۰۳ - ۳۰۰۴ - ۳۰۰۵ - ۳۰۰۶ - ۳۰۰۷ - ۳۰۰۸ - ۳۰۰۹ - ۳۰۱۰ - ۳۰۱۱ - ۳۰۱۲ - ۳۰۱۳ - ۳۰۱۴ - ۳۰۱۵ - ۳۰۱۶ - ۳۰۱۷ - ۳۰۱۸ - ۳۰۱۹ - ۳۰۲۰ - ۳۰۲۱ - ۳۰۲۲ - ۳۰۲۳ - ۳۰۲۴ - ۳۰۲۵ - ۳۰۲۶ - ۳۰۲۷ - ۳۰۲۸ - ۳۰۲۹ - ۳۰۳۰ - ۳۰۳۱ - ۳۰۳۲ - ۳۰۳۳ - ۳۰۳۴ - ۳۰۳۵ - ۳۰۳۶ - ۳۰۳۷ - ۳۰۳۸ - ۳۰۳۹ - ۳۰۴۰ - ۳۰۴۱ - ۳۰۴۲ - ۳۰۴۳ - ۳۰۴۴ - ۳۰۴۵ - ۳۰۴۶ - ۳۰۴۷ - ۳۰۴۸ - ۳۰۴۹ - ۳۰۵۰ - ۳۰۵۱ - ۳۰۵۲ - ۳۰۵۳ - ۳۰۵۴ - ۳۰۵۵ - ۳۰۵۶ - ۳۰۵۷ - ۳۰۵۸ - ۳۰۵۹ - ۳۰۶۰ - ۳۰۶۱ - ۳۰۶۲ - ۳۰۶۳ - ۳۰۶۴ - ۳۰۶۵ - ۳۰۶۶ - ۳۰۶۷ - ۳۰۶۸ - ۳۰۶۹ - ۳۰۷۰ - ۳۰۷۱ - ۳۰۷۲ - ۳۰۷۳ - ۳۰۷۴ - ۳۰۷۵ - ۳۰۷۶ - ۳۰۷۷ - ۳۰۷۸ - ۳۰۷۹ - ۳۰۸۰ - ۳۰۸۱ - ۳۰۸۲ - ۳۰۸۳ - ۳۰۸۴ - ۳۰۸۵ - ۳۰۸۶ - ۳۰۸۷ - ۳۰۸۸ - ۳۰

جدول چهارم تدوین اوستا بترتیب تاریخ

<p>عهد ظهور زرتشت، ماقبل هخامنشی (بین سده ۶ تا ۵ ق. م.)</p>	<p>کتاب (۱۷ فصل از یسنا)</p>
<p>عهد ماقبل هخامنشی یا اوایل عهد هخامنشی</p>	<p>یشت ۱۰ یشت ۱۳ یشت ۱۹</p>
<p>عهد هخامنشی و سده ۴ تا ۳ ق. م.</p>	<p>یشت ۵ (پس از ۴۰۴ ق. م.) یشت ۱۷ یشت ۸ یشت ۱۴ یشت ۱۱-۹ یشت ۵۷ یشت ۱۵ (پندهان ۳-۳۷)</p>
<p>عهد اشکانی</p>	<p>واپسداد، در حدود ۱۴۷ ق. م. یشت ۹ (در حدود سده ۱ تا ۲ ق. م.)</p>
<p>عهد ساسانی یا سده ۳ تا ۶ ق. م.</p>	<p>یشت ۱۶</p>
<p>عهد ساسانی (۳۰۹ تا ۳۷۰ م.)</p>	<p>خرده اوستا</p>

۱- اوستا در ایران باستان، ترجمه و تصحیح دکتر سید محمد تقی میرزا، تهران، ۱۳۰۹ خ.
 ۲- اوستا، ترجمه و تصحیح دکتر سید محمد تقی میرزا، تهران، ۱۳۰۹ خ.
 ۳- اوستا، ترجمه و تصحیح دکتر سید محمد تقی میرزا، تهران، ۱۳۰۹ خ.

هندی و یونانی اقتباس کنند و ضمیمهٔ اوستا سازند^(۱)، پس از او شاپور دوم پسر هرمز (۳۰۹ - ۳۷۰ م) بعزت اخلافی که در مذهب ایجاد شده بود دستور داد تا آذرباد مارسپندان^(۲) اوستارا مرور و تجدید نظر کند و اختلافات را با اراستهٔ حجتی قاطع بر طرف سازد^(۳) و با قرب احتمالات هم اوست که از بخش های مختلف اوستا برای رفع احتیاج به دینان مطالبی اقتباس و مجموعهٔ (خرتاک اوستاک پهلوی و سوسامدو) = خرده اوستا را تدوین کرده است^(۴). (رجوع بجدول چهارم شود)

اما زند (تفسیر اوستا) - از همان اوایل رواج مزدیسنا تفسیری، برای شرح و تعبیر مشکلات اوستا، بزبان اوستائی نگاشته شد^(۵)، این تفسیر نیز در حملهٔ اسکندر دچار سر نوشت اوستا گردید - بعدها که روحانیان زرتشتی مشغول تدوین اوستا شدند تفسیر آنرا نیز تا حدی که مقدور بود گرد آورند. قسمتی از همین تفسیر در متن اوستا وارد شده آن چنان با اصل مخلوط گردیده که متن منظوم بسیاری از قطعات اوستا را بهم زده است و نمونهٔ تفسیر مزبور در اوستای موجود دیده میشود. بعدها این تفسیر را بزبان پهلوی گردانیدند. طبق روایات دینی در زمان و انخش مذکور، تفسیر اوستا یعنی زند بزبان پهلوی (اشکانی) آغاز شد و سپس در عصر ساسانیان بلهجهٔ پهلوی (ساسانی) درآمد و دورهٔ تألیف زند تا اواخر آن عهد طول کشید^(۶). مارکوارت گوید در دینکرد اشاره شده است که خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) هوشیارترین هوبدان را فرمود تا تفسیری بر اوستا نویسد^(۷). و هم مارکوارت در تفسیر فصل اول و نبداد اشاراتی راجع باحوال سیاسی ایران پس از آنکه حدود ایران و روم را خسرو و

(۱) کریستنسن این روایت را بسدین طریق تبدیل میکند که بخشهای الحاقی نتیجهٔ فزایح ایرانیان بود که در تحت تأثیر افکار یونانی نوشته شد، اما نفوذ افکار هندی در ازمئهٔ متأخر تر رسوخ کرده است. ایران. ساسان ص ۸۸. (۲) رك: ص ۱۰۲-۱۰۶. (۳) گاتها ص ۵۴. (۴) خرده اوستا ص ۲۶-۲۵ و ص ۳۰-۴۱. (۵) چنانکه در اغلب مذاهب این کار انجام شده. (۶) نام مزدك بامدادان معاصر قباد (۴۹۰-۵۳۱ م) در تفسیر مزبور آمده - رك: ص ۱۳۷. (۷) ایران. ساسان. ص ۳۴۹ بنقل از ایران شهر مارکوارت ص ۱۶۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

قیصر معین و ثابت کردند، یافته است (۱). کریستنسن نام بعضی مفسران و شارحان اوستا را در زمان ساسانیان که نام آنان در تفسیر اوستا و کتب دینی پارسی آمده چنین ذکر میکند: ابهرگ - مگوشنسب - گوگشنسب - کی آذر بوزذ - موشیانس - روشن - آذر هر مزد - آذر فریغ - نرسی - مذوگماه - فریخ - افروغ - آذر امرد . و گوید ظاهر آ اکثر آنان در اواخر عهد ساسانی میزیسته اند (۲).

(۱) ایران . ساسان . ص ۳۴۹ . (۲) همانکند . ص ۲۸ .

بخش چهارم

آئین مزدیسنا

بهره ۱- یگانگی و دوگانگی

» ۲- آتش

» ۳- کستی

» ۴- باژ و زمزم

» ۵- برسم

آئین مزدیسنا

بیاض تازه کن آئین دین زردشتیان
کنونکه لاله بر افروخت آتش هرود حافظ

بهرت (۱) - یگانگی و دوگانگی

اهور مزدا - اشتقاق اهور مزدا - خاصه اهور مزدا - اهریس - یونانی زاکوس - مزدیسنا
ایزدان - نوای شر - گماربگان - دیوان - بتانای برستی - بت - اسد - دوگانه گوی

اهور خدای زرتشت در اوستان اهور مزده Ahura Mazda نامیده میشود

مزدا در سنگ نبشته های پادشاهان هخامنشی انور مزده Aurmazdah

خوانده شده. این واژه در ادبیات پارسی هر مزد بفتح میه و هر مزد بضم میسم
و اور مزد و هور مزد و هر مز آمده است. در فرهنگ های پارسی علاوه بر آئین و واژه ها
را بمعنی خدا ضبط کرده اند آنها را مرادف با برجیس و زاوش بمعنی ستاره مشتری
گرفته، گویندگان پیشین نیز اور مزد را به همین معنی استعمال کرده اند. ابو انبلیز
بلخی گفته:

فرو تر ز کیوان ترا اور مزد
بر ستاره ای ناله تر هر مزد (۱)

سعید طائی گفته:

امتعاً اور مزد را پس ازین دور
مشترکی در همه جهان بنامند

وجه تسمیه ستاره مشتری بر مزد در سانس معلوم نیست. چه بین اهور مزدای ایرانیان
(که خدای ماوراء طبعی است) و زوس Zeus (۲) یونانیان در ژوپیتر Jupiter
رومیان (خدایان طبیعت) اساساً رابطه ای موجود نیست. اما وجود اینها را میتوان
علت این وجه تشابه و تسمیه قرار داد:

۱- اهور مزدا نزد ایرانیان خدای اعظم و در رأس همه ایزدان قرار دارد و مشتری
نیز از بزرگترین سیارات بشمار میرود.

(۱) سوره ای باشد در آب و سما و سبز باشد در بازی آتش بر آتش (اهور مزدا)
(۲) رفته (زوش) پارسی.

آئین مزد یسنا - یگانگی و دوگانگی

۲ - تأثیر عقیده یونانیان و رومیان در مورد زوس و ژوپیتر ، در نتیجه اختلاط یونانیان با ایرانیان و نفوذ عقیده آنان در ایران باعث اطلاق اورمزد بمشتری گردیده چه اهورا در نزد ایرانیان پیش از زرتشت (چنانکه گفته شد) واسورا (در نزد هندوان) بهمان وارونه Varuna خدای آسمان اطلاق می شده ، و چون زوس و ژوپیتر «مشتری» نیز خدای آسمان است ، از این رو ممکن است این اطلاق رواج یافته باشد .

واژه (هرمز) و مشتقات آن در پارسی ، که در نظم و نثر غالباً بمعنی خدا آمده است پس از گذراندن چندین هزار سال باین ترکیب در آمده ، نخست از دو کلمه آریائی بمعانی مختلف توسط پیامبر ایرانی زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید ، پس از چندین قرن این واژه در زبان پارسی باستان یعنی زبان دوره هخامنشی استعمال شد و پس از آن بزبان پهلوی منتقل و از آنجا وارد زبان پارسی گردید .

از ترکیب این دو واژه خود قدمت و فرسودگی سفر چندین هزار ساله آن پیدا است - قرنها لازم بود که کلمه اوستایی ترکیب مخصوصی بخود گیرد تا از ۵۲۰ ق. م. بیعد همواره بشکل معین (اورمزداه) زینت بخش سنگ نبشته های هخامنشی گردیده باشد چه در گاتها که کهن ترین بخش اوستاست واژه مزبور دارای همان ترکیب پارسی باستان نیست - بارها اهورا و مزداجدا از یکدیگر استعمال شده است مثلاً در یسنای ۲۸ ؛ قطعه ۱ مزدا بتنهائی بمعنی خدا آمده - در قطعه ۸ همین یسنا اهوره نیز به تنهائی ذکر شده است - باز در همین یسنا قطعه ۵ نخست اهوره و پس از ذکر چندین واژه دیگر مزدا آمده است - در قطعه ۶ برعکس ، اول مزدا و پس از چندین کلمه اهوره دیده میشود - در قطعه ۲ مزدا اهوره استعمال گردیده است و همین طور در سراسر گاتها ، هرجائی که این دو کلمه باهم آمده مزدا مقدم بر اهوره است ، چنانکه در قطعه ۱۱ یسنای ۲۸ زرتشت گوید : « توای مزدا اهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده » - برعکس گاتها در دیگر اجزای اوستا همواره این دو کلمه باهم آمده اهورا مقدم بر مزداست مگر بطور استثناء بتقلید گاتها (فروردین یشت بند ۱۴۶ - زامیادیشت

آئین مزدیسنا - یگانگی و دوگانگی

dânâk ترجمه کرده اند (۱).

با ذکر نکات فوق نیک پیداست که اهور مزده بمعنی سرور داناست (۲).
باید دانست که افزودن مزدا (ه) (Mazdâ (h) به اهورا باید بسیار مقدم بر
عهد زرتشت صورت گرفته باشد پادشاهان هخامنشی خدای بزرگ را A(h)uramazdâ
خوانده اند، سنگ نبشته‌ها صریحاً آنرا تأیید میکنند ولی بهیچوجه نمیرسانند که این
اهور مزدا، که خدای مشترک همه ایرانیان بود، در نظر هخامنشیان مانند اهور مزدا
زرتشت تجلی میکرده، پس نمیتوان استنتاج کرد که دین رسمی پادشاهان هخامنشی
زرتشتی بوده (۳).

اهور مزده از طرف زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردیده و بگروه خدایان
آریایی (دیوان) که هنوز در هندوستان دارای مقام الوهیت بودند داغ بطلان زده دیورا که
پیش از زرتشت در میان آریاییان بمعنی خدا بود، غول و گمراه کننده خواند - از آن
هنگام در ایران زمین خدا پرست را (مزدیسنا)، و مشرک و پیرو دین باطل را (دیویسنا)
خواندند (۴).

اهور مزدا خدای متعال مزدیسناست، مهین فرشتگان «امشاسپندان»
ویزتان (۵) (که شرح آن بیاید) مخلوق او هستند. او خالق
اعلی؛ دادار dadhvaô, dâtar (۶) میباشد. او عین قدرت و
دانش است - همین دو صفت نام او (اهوره + مزدا) را تشکیل داده اند (۷).

(۱) زند اوستا ج ۱ ص ۲۰ - ۲۱.

(۲) اهور مزدا را خاورشناسان بمعانی متعدد گرفته‌اند: سرچشمه حیات «سرهانی»
Rawlinson در فرهنگ فارسی «بسیار دانا و سرمدی» (Brockhaus Vand-Sades · 347)
دانای زنده Haug, Essays, P. 83. «رك: سیرتمدن ج ۱ ص ۲۹۶ (۳) Meillet, Trois
Conférences, p. 25 - 26. (۴) یشتها ج ۱ ص ۲۸ Lommel, Die Religion
Zarathustras, s. 10 sqq. (۵) دارمستتر آنها را خدایان فرعی Les Divini-
tés secondaires مینامد. ج ۱ زند اوستا ص ۲۰. (۶) از ریشه dâ آفریدن - دادن.
(۷) زند اوستا ج ۱ ص ۲۰ - ۲۳.

فزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اهور مزدا سرچشمه خیر است ، منشاء اشا anha میباشد - بالاترین اشاوان
ashavan اوست . اشاواشاون ، دو اصطلاحیست که تقریباً غیرقابل ترجمه بنظر می
رسند ، زیرا همین افکار و مفاهیم بسیارند .

اشا (= arta) (۱) یعنی خیر ، تقوی (بهر دو معنی اخلاقی و مذهبی) اودین
راستین و سعادت کامل که در بهشت توسط اشا بدست میآید . اشاوان به معنی موجود
اشا آمده و از آن مؤمن کامل ، متدین ، بدین راستین و بهشتی ، از بهشت برخوردار ،
اراده شده ، بجای این دو واژه اکنون « نندس » و « مندس » مورد قبول شده است -
(اشو) (۲) که در فرهنگهای پارسی آن را به معنی « بهشتی در زمان دور زخی (۳) »
گرفته اند (۴) از همین ریشه است (۵) .

بهترین توصیفی که از اهور مزدا شده ، در آیه ایست از وندیداد در گورد ۱۱ ، ۱۲
که خلاصه اوصاف فوقست :

اهور مزده ، هائینویسینشته ، داتار گائنده اسنواپئینیه ، اشاوم .

Ahura Mazda, mainyu -spēništa, dātar gaōthnām a-tyaitinām,

ashāum یعنی خدای دانا ، هینوی پاکتر ، آفریدگار جهان هستی ، « نندس » .

در اوستا انگره مینویه Angra mainyava آمده ، حره اول
اهریمن

به معنی بد و خبیث است و جزء دوم همسبب شده در بررسی مینو .

منش شده (۶) مجموعاً یعنی خرد خبیث و پایید . این نامه در بهنوی اهریمن Ahriman

(حوز وارش آن gauna mainuk) و در پارسی امروزین استعمال شده است

اهریمن :

بدین دلیل همی متوی درست گند که خیره هست توری داتو تری اهریمن (۷)

اهرمن :

(۱) که هر دو از بهشت ریشه دارند (۲) ، قنچ ول و سه آری . (۳) که در بهنوی و اوستا
در دو جا آمده . (۴) راک: اهرمانی قاصم (۵) راک: آریمن در زمان نومانی ص ۱۶۱ . (۶) مینو
که در فرهنگهای پارسی معنی بهشت آمده در حدیث معنی جهان و و ...

آمین مزدیسنا - یگانگی و دوگانگی

روز در چشم من چو اهرمن است بندبرای من چو تعبانیست - (مسعود سعد)
 اهرمن :

ای ستمگر فلک ای خواهر اهرامن من ندانم که چه افتاده ترا با من؟ (ناصر خسرو)
 آهرمن :

خجسته پی و نام او زرد هشت که آهرمن بد کنش را بکشت. (دقیقی)
 اهرن :

زیباتر از پرست بیزم اندرون ولیک در رزمگاه با زندانی زاهر نشی. (سوزنی)
 و نیز اهریمه ، آهرن ، آهریمن ، آهرامن ، آهریمه و هریمن در فرهنگهای
 پارسی آمده است. (۱)

منشاء کلیه بدیها و زشتیها اوست ، هر چه در عالم پلیدی ، بدی ، تاریکی ، جهل
 و ستم است از این مبدا صادر شده است .



قوای نیکی (امشاسپندان و ایزدان)

امشاسپندان در اوستا امشه سپنته Amesha-spenta آمده
 امشاسپندان
 هر کب از دو جز ؛ جزء اول (امشه) نیز مرکب است از (أ) علامت
 نفی و مشه از ریشه هر mar بمعنی مسردن - جزء دوم سپنته یعنی مقدس (۲) مجموعاً
 بمعنی «جاودان مقدس» است .

شماره امشاسپندان یا «همین فرشتگان» هفت است که نام شش تای آنها در ضمن
 ماههای دوازده گانه کنونی مندرجست :

وهومن = Vohu Man = بهمن

اشه وهیسته = Asha Vahishta = اردیبهشت

(۱) برهان - اجمن - جهانگیری - غیاث - فرهنگ شاهنامه . (۲) اثر آن در (گوسپند) =
 گوسپنت - گاو «معنی مطلق چهار پا» مقدس باقیمانده .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

دانسته اند (۱).

یزدان - جمع ایزد پارسی (Yazd) پهلوی) ایزدان (و در پهلوی یزدان Yazdān) است و همین جمع پهلوی است که در زبان پارسی باقیمانده و مخفف ایزدان بشمار رفته ولی باید دانست که یزدان در ادبیات ما (مانند پهلوی) بهین هیأت جمع بمعنی خداوند ، یعنی در حال مفرد استعمال شده است . نظر باینکه اهورمزدا سرور و بزرگ مینویانست ، و در جهان روحانی هر آنکه در خور ستایش و نیایش باشد در دژان او که آفریننده کل است تمرکز دارد ، از این جهت نفخیماً او را بصیغه جمع یزدان نامیده اند (۲) و علاوه بر اینکه استعمال واژه های جمع در پارسی (جای مفرد) بظایر دیگر نیز دارد چنانکه مسلمان (۳) و جاثان (۴) و حور (۵) و غیره .

دقیقی: [زردشت] پشاه جهان (۶) گفت پیغمبرم ترا سوی یزدان همی رهبرم
و نیز: منم گفت یزدان پرستنده شاه مرا ایزد بگاد داد آن گسار.
در فرهنگهای پارسی یزدان ، مفتح اول و سکون ثانی و دال بلف کشیده ، از

(۱) دك : برهان قاطع . در انجمن آراء آمده : > یزد هرگز در صورت جداگانه جداست . ایزد بمعنی الله است و ترجمه اوست بلکه الله ترجمه ایزد است . . و ششمی نوشته که یزد نام جداست و در وجه ترکیب این کلمه از حروف گفته اند که چون هذرا احوال محام و محاسبات بر ممالع و وسایع و رابع است که آنها را ایزد نام می گویند ، پس این نام را از حروف ترکیب کردن نتیجه است بر آنکه مستقام احوال عالم ایزد است و معنی است >

(۲) چنانکه برای ابلاغ عظمت (در حد زمانها) افعال و صفات مفرد را جمع آورده اند و در خدا و ملائکین بویژه صیغه جمع استعمال شود (در قرآن نیز آمده است یعنی ایزد الله ایزدان) (حافظون) . (۳) جمع مسلمان است سابق بر این (مسلمان شده اولاد سکون دوم و ششمی) تبدیل حرایق مسلمان جمع اول و دوح دوم سکون سوم شده ولی معنی معرکه استعمال شود . گریه مروا عطا شهر این سخن آسان شود . در مورد سواوس مسلمان شود (حافظ) و جمع آن مسلمان آمده :

ای مسلمانان فغان از دور چراغ چادری
در حق چراغ و عدل سرو شمشیری (۱) (وری)
(۴) جمع جان و در مورد مفرد معنی معشوق (و محسوب) پس جمع است (حافظ)
دست از حلقب سوارم - لام من بر آید
(۵) جمع حورای عربی (زنی که بهای پیشش بخت باشد) (۶) کشیده .

آمین مزدیسنا - یگانگی و دوگانگی

نامه‌های خدای تعالی شمرده شده و نوشته‌اند: «نام فرشته‌ای هم هست که فاعل خیر است» (۱) و هرگز از او شر نیاید و طایفهٔ تنویه آفریننده خیر را یزدان و آفریننده شر را اهرمن گویند و همچنین آفریننده نور را یزدان و آفریننده ظلمت را اهرمن - و فقها خدای باطل را و شعرا حق را گویند» (۲) و اینکه آنرا «منخفف ایزدیان، یعنی منسوب بایزد و جمع» دانسته‌اند (۳) صحیح نیست.

چنانکه گفته شد در اوستا از صدها هزاران ایزد سخن به میان می‌آید. در سپروزه (خرده اوستا) نام گروهی از ایزدان با هم یاد شده است - در سنای ۱۶ و در (هفتان‌یشت) نیز ایزدان نامبردار با هم مذکورند - خورشید یشت هم از صد و هزار ایزد مینوی سخن رانده. در بند ۱ آن آمده است:

«هنگامیکه خورشید بتابد صد و هزار ایزد مینوی برخاسته، این فر را بر گرفته و در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند تا با آن جهان راستی و هستی راستی را پیروزانند».

دیوگس لرتیوس Diogenes Laertius نویسنده و مورخ یونانی که در قرن سوم ق. م. به زیسته در کتاب خود (Proem 6) نگاشته که با اعتقاد ایرانیان فضای آسمان بر او مرشدگ نیست (۴) - پلوتارخس Plutarkhos (قرن اول میلادی) نویسد: «بسی از ایشان فرشتهٔ بزرگ» (۵) در دین ایرانیان ۲۴ فرشتهٔ دیگر نیز وجود دارد. «بد و است که این فرشتگان نگهبانان خورشید و ماه و ستاره و آسمان و زمین و هوا و آتش و آب و غیره می‌باشند - گروهی از آنان نمایندهٔ مجردات و مظهر معنویاتند مثل پیروزان، راستی، درستی، آشتی و توانایی و غیره - در عالم روحانی خود اهورا در سر ایزدان حقی دارد چنانکه در سنای ۱ بند ۱۹ اهور مزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جادوی معرفی شده‌اند - در سنای ۱۶، بندهای ۱-۲ و آرت یشت بند ۱۶»

(۱) «نام فرشته‌ای هم هست که فاعل خیر است» (۲) برهان - انجمن. (۳) «جمع» (۴) و نیز ممکن است مراد نویسندهٔ فوق فروهرها باشد: «رك: یشتها ج ۱ ص ۵۳» (۵) «مشابهان بجز اهور مزدا».

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اهورمزدا بزرگترین و بهترین ایزد خوانده شده - ایزدان نامبردار مزدیسنا همانند که روزهای سی گانه ماه بنام آنان خوانده شده (۱) .

گروهی از ایزدان دیگر را از یاوران و همکنان یا بنا بمندرجات کتب پهلوی همکاران **امشاسپندان** ایزدان نامی باید محسوب داشت - نظر باین ایزدان عمده قول

پلوتارخس در اینکه اهورمزدا ۲۴ فرشته بیافرید چندان از حقیقت دور نیست (۲) .

ایزدان بزرگ نیز خود بنوبت از همکاران امشاسپندان هستند - اینک در ذیل جدول امشاسپندان و همکاران آنها را، آنچنانکه در آفرین دهمان (۳) آمده

ثبت میکنیم:

ایزدان همکار	امشاسپندان
دی بآذر - دی بهمر - دی بدین (۴)	۱- هر مزد
ایزد ماه - ایزد گوش - ایزد رام	۲- بهمن
ایزد آذر - ایزد سروش - ایزد سهرام	۳- اردبیهشت
ایزد خور - ایزد مهر - ایزد آسمان - ایزد انبران	۴- شهرپور
ایزد آبان - ایزد دین - ایزد ارب - ایزد مار اسپندان	۵- سفندارمذ
ایزد تشر (تیر) - ایزد فروردین - ایزد ماند	۶- خرداد
ایزد رشن - ایزد اشکان - ایزد رامبد (۵)	۷- امرداد

در برابر قوای خیر، که بنام امشاسپندان و آیزدان از آنها تعبیر میشود، اعمال شر نیز وجود دارند - سردسته آنها سروش و سرور آنکره **مئینبو (اهریمن)** است و قوای بسیار بوی بوی هیگسد - در اوستا

قوای شر

(۱) رک : روز شماری در ایران باستان - کورسوا - صفحه ۱۰۰ .
 (۲) رک : Dr. Irani's Report to W. Jackson in Grundriss data - Iran's National Epigraphic II Band, vol ۹ .
 (۳) رک : خسرو اوستا : مغانة آفرینگان - (۴) دی در ایلهد - سوری - کورسوا - صفحه ۱۰۰ .
 رک : بشناج ۲ ص ۱۶۱ - نوشیخت بنام سپروزة اوجوت (خسرو اوستا) - (۵) رک : خرده اوستا ص ۱۸۶ - ص ۱۰۰ .

آمین مزدیسنا - یگانگی ودوگانگی

باین قوای شر دئوه Daeva (پارسی دیو) اطلاق میشود (۱) - در گاتها و ونیدیداد و قسمتهای متأخر اوستا همواره دیوان را با مردم بد و جانوران شرور و موذی باهم نام میبرند - شماره قوای شری که اهریمن ایجاد کرده مساوی با شماره قوای خیر است که از منشاء نیکی صادر شده است .

همانگونه که شش امشاسپند از عمال مهم اهورا بشمار میروند
کماریکان که وی بوسیله آنان خوبیها را در جهان می پراگند، اهریمن نیز شش عامل شر آفریده است که توسط آنان بدیها را در دنیا منتشر میسازد - این شش را «کماریکان و سولوس» (۲) Kamārikān (۳) نامند از اینقرار (۴):

اکمه Aka-manah (بمعنی اندیشه پلید) (در برابر و هومنه «بهن» مظهر اندیشه های پست و شرارت و نفاق) (۵)

ایندره Indra (نام خدای دیرین آریائی) (۶) (در برابر اردیبهشت) روح بدعت و فریبنده و گمراه کننده مردم .

سوروه Saurva (در سانسکریت Sarva نام خدای آریائی) (۷) (در برابر شهر پور) مظهر می نظمی و سستی - دیو آشوب .

ناونگ هنی Naong haithyā (در برابر سپندارمذ)، مظهر بهتان و فریبی و ضعیفان .

توروی Taurvi (برابر خرداد) موجب اتلاف و فساد و شکست و گرسنگی و تشنگی .

(۱) در سانسکریت دیو **दिव** - رک: بخش اول ص ۴۲ . (۲) جمع کماریک منسوب به کماری (که نام زنی بود که سز خواننده اند) بمعنی چه سری ! چه سروری ! (من باب تسمیه صفت منسوب برای سحر) . (۳) بندهشن ۲۸ بند ۱۲ (۴) رک: آمین زرتشت. لومل. ص ۶۸ . (۵) برخی از محققان کلمه آکوان (نام دیوی در شاهنامه) را محرف (اکومان) و (اکومنه) از اسم معنی روان پایند . رک: فرهنگ شاهنامه: اکواد و اکوان . (۶) رک: بخش اول ص ۳۴ . (۷) بازتوله ص ۱۵۶۸ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ز می ریش Zairish (برابر اهرداد)، وی شریک تنوروی است.

بر این شش تن گاه خود اهریمن را می افزایند و گاه انشمه *Ashma* «دیو خشم» را که در برابر سروش است، تا عدد هفت کامل شود و او مظهر کارهای ناسپاسی و عصیانست (۱)

دیوان علاوه بر کماربکان، اهریمن بیروان دیگری نیز دارد که بنام مطلق دیوان (۲) خوانده میشوند. شماره دیوان بیروانستند شماره

ایزدان لایشاهی است از آن جمله است: دیو مرگ - دیو خواب - دیو بدسخنی - دیو تاریکی و غیره.

در ادبیات پارسی نیز، دیوان از بیروان اهریمن بشماره بیست و سه در هر هکساید دورا نوعی از شیاطین دانسته اند (۳) - نظریاتین مفهوم هردهن پاید و - در و هنر در سرکش را نیز دیو خوانده اند (۴) فردوسی گوید

تو مر دیورا مردم بد شناسی / کسی تو سازد بیزدان سپاسی

و ده و در داستان کشته شدن کوب هزاره بدست هرام چو بیه گوید

[خسرو] بنزدیست ویدر فرستاد بساز / که خمشتر این بنده دیو ساز (۵)

بدینگونه برده هم روز جنگ / اگر زو هزیست شده بیسن سنگ

دقیقی درنده زده راجع بگشتاسب، پس از پذیرفتن تاج در تاجت هر هکساید

گسزیش بر دادند شاهان همه / پیشش دل بیاختوا هراس همه

هگر شده ارجاسب، نوران خدای / که دیوان، در تاج پیشش بیای

در اینجا هرام از دیوان، دیویستند میباشد.

در خسرو و دهاوی در تحفه لاجرا گویند

دیو نژادی چو یکی تیره امیر / کف چو خشم بیل شود و ساق امیر

(۱) سپهر نامه ص ۱۸ - (۲) رگ، اشعاری دیو، فصل اول ص ۲۴ - (۳) برهان

ذمعه، (۴) چمن آرا (۵) هرام، دیو چو بیه است

آئین مزدیسنا - یگانگی و دوگانگی

رنگ چو انگشت بیفروخته چهره چو جوین طبقی سوخته،
و نظریت صور مهیب و هولناک بودن دیوان «هر چیز را که از افراد خود قوی جسته تر
و بزرگتر باشد بدیو اضافه نمایند (یا بغول که آنهم دیوموهومیست) مثلاً کمان بزرگ را
کمان دیو خوانند یعنی دیورا میشاید - نوعی از اسپست (۱) را که ساق و برگ آن از
امثال بزرگتر است، دیو اسپست گویند - کلوخ کلانرا دیو کلوخ و عنکبوت بزرگ را
دیو پا، زیرا که پایهای بزرگ و بلند دارد و گرد باد را که بلند شود دیو باد (۲)
گویند» (۳) - واژه دیوانه پارسی نیز از همین کلمه با الف و نون جمع و هاء نسبت
مربست - دیوانه شد لغة یعنی مانند دیوان و اهریمنان گردید :

مگر دیوانه خواهم شد درین سودا که شب تاروز

سخن با ماه میگویم، پری در خواب می بینم (حافظ)

زرتشت بر علیه گروه خدایان آریائی یعنی آئینی که ایرانیان

در پرستیدن قوای طبیعت با هندوان شرکت داشتند (و ما در

یکتا پرستی
در مزدیسنا

بخش نخستین این کتاب شرح دادیم) قیام و اقدام کرد - وی با اسم

مطلق خدای آریائی آسوره Ashura که تا امروز نیز در نزد هندوان بهین نام موسوم

است مزدا افزوده، مزدا اهورا «سروردانا» گفت (۴) - زرتشت مانند یهوه موسی

بجز مزدا خدای دیگری نمیشناسد (۵)، از گروه خدایان پیشین، متنفرو منزجر است (۶) دیورا

(۱) عدس. (۲) در مزدیسنا دو نوع باد تشخیص داده شده: باد اهورائی و باد اهریمنی.

گردباد که بادیست موزی و مضر اهریمنی شناخته شده آنرا دیو باد گفته اند. برای اطلاع بر
دو نوع باد رك: یشتهاج ۱ ص ۵۱۱. (۳) انجمن آرا - نیز در این کتاب آمده:

«اشخاصی را که در زمان خود قویتر از امثال و اقربان بوده اند و مطیع حکام نمی شده اند

دیو میگویند و این نام را مایه فخر و بزرگواری و اثبات شجاعت خود می شمرده اند! . . . دیو

نجهان (!) یعنی بزرگ جهان که نام پدر تهم مرز بود (!) و جمشید پسر اوست» - اینواژه

ویونجهان (در اوستا ویونگهوت Vivanghvat باواواولست که پدر جمشید باشد و لغة ربطی

بندیو ندارد. (۴) رك: همین بخش، اهور مزدا. (۵) باید دانست که (یهوه)

نیز از آغاز نام خدای مطلق قوم موسی نبود بلکه پیش از زمان وی بنی اسرائیل او را در رأس

سه گروه بنی خدایان: کروییون (ابرها)، صرافییون (مثار هنای بالدار) والوهیون (خدایان گله

های ابری) میدانستند. (۶) مثلاً بجای آگنی که خدای آتش بود (رومیان ایگنی

میگفتند) آتر را فرشته آتش خوانند.

مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

که نام عادی خدایان آریایی است، خدا و معبود دوستداران دروغ میخواند، و حتی از بکار بردن اسم او پرهیز میکند. عظمت و جبروت، در نظر او خاص اهورمزداست. اوست یکتا آفریننده و یگانه خدای توانا. زرتشت درینستای ۴۴ بآزبان شاعرانه گوید:

«از تو میپرسم ای اهورمزدا کیست پدر راستی؟ کیست نخستین کسیکه راه سپر خورشید و ستاره بنمود؟ از کیست که ماه گهی تپه است و گهی بر؟ کیست نگهدار زمین و سپهر در بالا؟ کیست آفریننده آب و گیاه؟ کیست که بیاد و ابر بندروی آموخت؟ کیست آفریننده روشنایی سود بخش و تاریکی؟ کیست که خواب و بیداری آورد؟ کیست که بامداد و نیمروز و شب قرارداد و دینداران را بدای فریضه گذاشت؟ کیست آفریننده فرشته مهر و محبت، آرمی؟ کیست که از روی دانش و خرد احترام بند در دل پسر نهاد؟ پس از این پرسشها زرتشت خود در پاسخ گوید: «ای مزدان میگویند ترا که آفریدگار کلی، بتوسط خرد مقدس، بدرستی بشناس» (۱)

در گته‌ها که سخنان خود زرتشت و نخستین برهان اوست بهیچوجه سخنی از هذات هر مزد و اهریمن نیامده و در سراسر سرود های مزبور اهورمزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی و هادی و سرچشمه همه نیکیها و خوبیهاست. در برابر او آفریدگار و مال شرف وجود ندارد. انگره مینبویا خرد خبث که بعد ها اهریمن گردید. و ریشتهای جهانی از طرف اوست بهیچوجه در برابر اهورمزدا نیست. بلکه در مقابل سپیده مینبویا Sponta - mainyū یعنی خرد همنس میباشد.

باید دانست که بشر از روزی که چشم بمحبتی شد در آن نشو و نه میگردد گشود، در وقت که چون هادی آمیخته است از خونی وادی - سپاهی در برابر سپیده تاریکی دره مابل روشنایی است - همین دو گنگی را در جهان معنوی مشاهده کرد:

(۱) گته‌ها، ص ۷۱.

آئین مزدیسنا - یگانگی و دوگانگی

زشتی در برابر زیبایی - بدی در مقابل خوبی - ستم بمحاذات عدل و غیره. بقول شاعر شیرازی :

بنوش باده که قسام صنع قسمت کرد درآفرینش از انواع نوشدارو و نیش
آریائیان (هندوان و ایرانیان) پیش از ظهور زرتشت، برای حل این مسئله دو مبداء متضاد و متقابل قائل شدند : مبداء خیر و مبداء شر (۱).

ایرانیان ، پس از پذیرفتن آئین زرتشت ، چون حقایق خارجی را نتوانستند نادیده بینگارند و از سوی دیگر انتساب اعمال زشت و بد باهورا، مخالف ایمان و اعتقاد آنان بود، چه ساحت ویرا مقدستر از آن میدانستند که انسان را در طی زندگی گرفتار چنگال اینهمه زجرها و مشقات و امراض بسازد [این همان مسئله ایست که بشر هزاران سالست در آن فکر کرده و بر زبان ناصر خسرو، بعنوان اعتراض جاری گردیده است (۲) :

بار خدایا ! اگر ز روی خدای	گوهر انسان همه جمیل سرشتی (۳)
چهره رومی و طلعت حبشی را	مایه خوبی چه بود و علت زشتی ؟
طلعت هندو و روی ترك چرا شد	همچو دلد دوزخی و روی بهشتی ؟
از چه سعید او فتاد و از چه شقی شد	زاهد محرابی و کشیش کنشتی ؟
چیت خلاف اندر آفرینش عالم	چون همه را ادا یه و مشاطه تو گشتی ؟
گیرم دنیا، ز بسی محلی دنیا	بر گرهی خربط (۴) و خسیس بهشتی،
نعمت منعم چراست دریا دریا!!	محنت مفلس چراست کشتی کشتی؟!]

برای حل این اشکال پیروان مزدیسنا چنین قائل شدند :

سپننه مئینو و یا خرد مقدس و یا بعبارت ساده ترقوه نیکی از آن اهور مزداست در مقابل این قوه نیکی انگره مئینو، خرد خبیث و یا قوه زشتی قرار دارد - در واقع زندگی عبارتست از نزاع ایندو قوه یعنی مبارزه خوبی و بدی - در هر جا از گاتها که سخن از انگره مئینو بمیان آمده، آنرا در مقابل سپننه مئینو می بینیم نه در برابر اهور مزدا

(۱) که شرح آنها در بخش اول گذشت. (۲) دیوان چاپ تهران ص ۵۰۸ - ۵۰۹.

(۳) ز آخشیح سرشتی (نل). (۴) ابله و نادان.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

چنانکه درینسای ۴۵ قطعه ۲ گوید: «من میخواهم سخن بدارم از آن دو گوهر بکه در آغاز زندگانی وجود داشتند، از آنچه آن (گوهر) خرد مقدس بآن (گوهر) خرد خبیث (انگره مینبو) گفت اندیشه و آموزش و خرد و آرزو و گفتار و کردار و زندگانی و روان ما باهم یگانه و یکسان نیست».

باید دانست که نه تپه‌تافت انگره مینبو (اهریمن) در مورد قوه شراستعمال شده، بلکه کلمه آکو Akū (آک در پارسی) و کلمه دروز Drug (در پارسی باستان درو که Drauga و بیارسی دروغ) هر دو بیزه معنی خبیث و شریر آمده. از بسیاری از آیات اوستا صریحاً مستفاد میشود که سینه مینبو قوه ایست اهورائی نه خود اهورا (۱) مثلاً درینسای ۳۴ قطعه ۱۲، زرتشت بختیش و رحمت اهورمرد را از سینه مینبو و فرشتگانش درخواست کند و گوید: «ای اهورمردا! خود را من سزای بدستگیری آرمنی توانانیم بخش، بتوسط سینه مینبو بیرویم ده، بتوسط اش از بدانی نیاست بهر دم سز ساز، بدستگیری و هومنه توانا به فرما».

هر یک از صفات تیک اهورمردا خدای دارد چنانکه ترمینبی (Tarmuiti) ترمین (که بمعنی خیره سری و خود ستایی است، در مذکور آرمینبی Armaini) بمعنی محبت و بردباری و فروتنی) - آکم مانو (آشمنش) که بمعنی رشت نهادن و ستمش میباشد برابر و هومنه (باشمنش و تیک سرشت) قرار دارد و همچنین دیگر قوا نیز شرح آرمین (که از یگانگی) گفتند. همین وجه انگره مینبو (اهریمن) در برابر سینه مینبو قرار گرفته است. (۲)

بنابر آنچه گذشت فلسفه وجودی و روان خیر و شر را در عقاید دو گانه یکی در بد اندیشه و خلق کرد. بسیاری از دانشمندان نامی صریحاً باینکه هر دو بسیار آریست کرده اند (۳)

(۱) رگ - پشای ۳۳، ۱۲ - پشای ۴۳، ۲۲ - پشای ۵۱، ۷ - پشای ۴۴، ۷
 (۲) رگ - پشای ۳۳، ۴ - پشای ۴۳ از مضامین هر دو در پشای ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ و ۱۳۹

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

سزد گرز جنبنده برهان کنی ندارد کسی این سخن استوار شب تیره چون روز رخشان بدی بگردش فرزنی نبودی، نه گاست که او بر ترست از گمان و مکان	گر این صورت کرده جنبان کنی بدانی که برهان نباشد بکار اگر اهرمن جفت یزدان بدی همه ساله بودی شب و روز راست ننگجد جهان آفرین در گمان
---	---

با این همه سه موضوع ذیل باعث شد که کیش زرتشتی در نظر

سبب
ایرانیان و تازیان مسلم بدو گانگی شهرت یافت :

اسناد دوگانهگی ۱ - چنانکه گفته شد در آئین مزدیسنا کارهای نیک به

سپنته مئینبو « خرد مقدس » همان قوه اهورائی، نسبت داده شده و کارهای زشت و پلید به
 انگره مئینبو « اهریمن » - این تضاد اعمال حتی با اسماء و افعال مستعمل در زبان اوستایی
 نیز ساری شده، چنانکه برای رعایت احتیاط و حفظ احترام اهورنیک را با اسماء و افعال
 استعمال میکردند و کارهای زشت را با اسماء و افعال دیگر (۱).

۲ - یکی از مهمترین شعب مزدیسنا، مذهب زروانی است که در عصر ساسانیان
 در میان طبقات عالی کشور رواج داشته است (۲). در این مذهب زروان خدای متعال
 پدر هر مزد و اهریمن بشمار رفته است (۳) و بدین طریق دو گانگی را تثبیت کرده (۴)
 در صورتیکه در کتب دینی مزدیسنا (۵) زروان صراحة آفریده هر مرد « اهور مزدا »
 محسوب شده است.

(۱) ریک پسیخ ۱ ص ۲۳۳ مع. اثر این دو گانگی (دو نامت) در زبان و ادبیات پارسی بسیار
 محصور است از آنجمله است لغات زور (معنی یوز که در اصل دهان دو زبان اهریمنی بود) -
 یوز (یوزة جیوانات که در مورد انسان همین تکار می رود) - « زون » - « روسپی » - « گت
 (بوی بد) راک : « تالیرس » - « سی » مردوسی در دانش جمشید هر مرد ...

هی گاست زو فرقه ایزدی
 بر آورده بر وی شکوه بدی

در این بیت مذهب فرعی محسوب می شود و در مناسبت « اهریمن تری گت » شده و مورد شکوه آورده است.

(۲) ریک ۱ ص ۱۱۲ Les Moutonniers Religieuses par Dr. Sadighi, Paris 1938.

(۳) همان کتاب ص ۱۲۲ (۴) ایشه Elische مورخ رسمی مشهور، بر معنی این آیه آورده

رک مذکور زروان دوسرده اوست تألیف آقای یوز داود. (۵) راندیبه فصل ۱ ص ۲۴۰.

آمین مزدیسنا - یگانگی و دوگانگی

۳- فرقه مانوی، که مذهبشان ترکیبی از دین زرتشتی و بودائی و عیسوی است، در عهد ساسانیان پدیدار گشته و پس از اسلام نیز اثر آن باقیمانده، موجب تقویت این توهم گردیده است، چه در این مذهب نیز دوگانگی کامل حکم فرماست.

مسلمانان پیروان همه مذاهب پیش از اسلام ایران را بزرتشت منتسب دانسته مجوس نامیده‌اند - با این همه نویسندگان و گویندگان متقدم مانویان را ثنوی خوانده و فی الجمله فرقی بین آمین مانوی و زردشتی قائل شده‌اند.

ابوالمعالی محمد از نویسندگان قرن پنجم، در کتاب (بیان الادیان) نوشته است (۱) :

« مذهب ثنوی - ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع دواست : یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است، و هر چه در عالم هست از راحت و روشنائی و طاعت و خیر بصانع خیر باز پذیرد و هر چه از شر و فتنه و بیماری و تاریکی است بصانع شر لیکن هر دو صانع را قدیم گویند (۲) و عشر از مال خویش دادن واجب دانند و برسالت آدم علیه السلام گروند، و برسالت شیث، پس برسالت مردی که او را (بدوه) (۳) نام بود بهندوستان و [برسالت زردشت] که [پارس بود، و همانی را خاتم النبیین گویند و بدو اعجاب عظیم دارند. »

و هم مؤلف بیان الادیان درباره (مذهب مغان) نوشته (۴) : « ایزد تعالی را یزدان خوانند و شیطان را اهریمن و گویند یزدان قدیمست و اهرمن محدث و گویند صانع چون بینا بود، در آن بینائی خویش تفکر کرد، از فکر او اهرمن پدید آمد تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً » (۵). گوینده‌ای در این باب گفته :

بدین دلیل همی مانوی درست کند که خیر هست یزدان و شر ز اهریمن.

(۱) ص ۱۷ - ۱۸. (۲) برخلاف دین زرتشتی که دوگانگی آندو را اصالی نمیدانند.

(۳) مراد (بودا) است که اثر آمین وی نیز در کیش مانی باقیمانده است. (۴) ص ۱۶.

(۵) در الفهرست ابن الندیم نیز این موضوع تأیید شده رک : چاپ مصر ص ۴۵۸ بیعد.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

عنصری گوید: بس نباید تا بروشن روی و هوای تیره گون
مانسوی را حجت آهرمن و یزدان کنند.
و ناصر خسرو گفته:

آنچه زیر روز و شب باشد نباشد يك نهاد راه از اینجا گم شده است ای عاقلان بر ما نوی.
مهمذا بعدها زرتشتیان را بطلل و جهات مذکور گملا با (نوبه) خلط کرده اند:
مؤلف تفسیر نیشابوری در مورد مجوس نویسد (۱) «خدا در نزد ایشان دوست» (۲)
و مؤلف در التظیم نوشته (۳): «ایشان (۴) نیز هفت مجوس که قائل اند بزدان و
اهرمن، انبات دوم بر ما می نمایند» - نویسنده تبصرة العوام در س (مدالات مجوس)
نگاشته (۵):

بدانکه مذهب مجوس آنست که عالم را دو سامعت - یزدان و اهرمن - یزدان
را خدا گویند و اهرمن را شیطان - و گویند باری تعالی چون عالم را بیدار بداد همیشه بد
کرد و گفت مباد اهر ا ضدی باشد که عدوی من بود، و شیطان از لشکر او بد بد آمد -
بعضی دیگر گویند چون یزدان تنها بود او را وحشتی پیدا شد و لشکر بد کرد و اهرمن
پدید آمد اهرمن بیرون عالم بود، از سوراخی نظر کرد و برت در راه دید و بر جوه هنرات
او حد برد و شر و فساد در وی پیدا شد، یزدان هلاکت بد کرد تا لشکر وی را فساد و
بدین لشکر یا اهرمن جنگ کرد و جنگ میان ایشان در بر آمد، چون یزدان دفع اهرمن
ن توانست کرد بایکدیگر صلح کردند و شمشیرها بر سر قمر نهادند و قومی گویند پیش
هلاکت بنه بدند، بشرط آنکه اهرمن در عالم شد آن مدت که معین شده بود بد و اهرمن شده
عهد بشکنند پیش از آنکه هلاکت با آخر رسد او را در مدت بر او کشند و چون عدوت با آخر رسد
اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون شود تمام خیر معنی شود و شر و فساد معنی بد است و
(۱) در تفسیر آیه (ان الذین آمنوا و اتقوا هادوا) اسودت احوال با ۱۷۲ (۲) (۲) و اصل
لان الله عدوهم اتقوا (۳) با ۱۸۲ (۴) ص ۱۰۱ (۵) چاپ
آدمی افشار من ۱۳ و چاپ اول من ۳۶۶.

آئین مزدیسنا - یگانگی و دوگانگی

بعضی از ایشان گویند یزدان و اهرمن هر دو جسم اند و بعضی گویند اهرمن نه جسم است و یزدان جسم است! و گویند یزدان مطبوع است بر خیر، و شر نتواند کردن و اهرمن مطبوعست بر شر و خیر نتواند کردن، و هر چه خیر است در عالم از یزدان حاصل شود و هر چه شر است از اهرمن و گویند بیماریها و آفریدن موزیئات مانند مار و کژدم و جز ایشان قبیح است و آن از اهرمن حاصل شود و این باطل است زیرا که فکروشک نزد ایشان همه قبیح است و آن از یزدان حاصل شود.

شیخ شبستری در گلشن راز گوید (۱):

چنان کان گبر یزدان و اهرمن گفت همین نادان احمق ماومن گفت.

لاهیجی نویسد: «یعنی چنانچه آن گبر منحوس (۱) که میجوس نام دارد مبدأ افعال را دو چیز میدارد: یکی فاعل خیر و آنرا ایزد می نامد و یکی فاعل شر و آنرا اهرمن می گویند یعنی شیطان همین نادان احمق اوومن گفت یعنی همین جاهل احمق که مذهبش غیر جبر است اوومن میگوید چو منم تراه می گویند که خیر از حق است و شر از ما و اشاعره گویند که همه بتقدیر است ولی کسب مانیز دخل دارد پس هر دو اوومن میگویند غایه مافی الباب آنکه ازین من تا آن من فرق بسیار است چو آنجا مشابعت تام واقعست و اینجا مشابعت مائی.»

در ادبیات در هر حال این تضاد و دوگانگی در ادبیات پارسی منعکس گردیده، اهریمن مطرود در گاه یزدان بشمار رفته، صفات نیک و فرشتگان پارسی او اسناد داده شده و صفات ناپسند باهریمن و دیوان (پیروان او) منتسب گردیده است.

دقیقی در شاهنامه گوید: [در زمان گشتاسب، در پرتو آئین مزدیسنا]،

بر از نور ایزد همه دخمه ها وز آلودگی پساك شد تخمه ها

(۱) شرح لاهیجی ص ۲۹۵.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و نیز گوید: پرستشکده شد از ایشان (۱) بهشت بیست اندر و دیو (۲) رازردهشت. و در داستان اسفندیار گوید چون وی در نخجیر گاه از ورود جاماسب وزیر و فرستاده پدر خود آگاه شد، بیهمن پسر خود گفت آشکار است که شاه آزاری از من در دل دارد. وی سبب میبرد، اسفندیار گوید گناهی بر خود نمیبینم،

همانادش دیو (۲) بفریفته است
 که بر بستن من چنین شیفته است.
 و چون جاماسب بدو رسید،
 درست از همه کارش آگاه کرد
 که مرشاهرادیو (۲) همراه کرد.

در شاهنامه فردوسی نور و فروغ همواره بایزد منتسب است:

بگفتا فروغیت این ایزدی
 پرستید بساید اگر بخردی. (۳)

فر پادشاهان بایزد و بیزدان اسناد داده شده:

چنان شاه بالوده گشت از بدی
 که نایید از وفرة ایزدی (۳)
 منم گفت بسا فرة ایزدی
 همو شهر بیزی و همو مویندی (۴)
 چو این گفته شد، فریزدان ازوی
 گست و جهان شد بر از گفتگونی. (۵)
 هر آنکس که او فریزدان بدید
 بیاید گرفت آسمان را ناید (۶)

هر چیز ناپسند را ایرانیان باهریمن منسوب داشته اند. فردوسی از قول رستم

فرخزاد (در نامه ای که بپیران نویسد) گوید:

چو نابوی طبیلی و چون ازمنی
 بجنگد با کیش اهریمنی (۷)
 که زود آید این روز اهریمنی
 چو گردون گردان کند دشمنی (۸)

صدر خسرو، این دو گمانگی را در قلمبه ای صورت ذیل ابراد شده (۹):

- | | | |
|-----------------|---------------------|-------------------------------|
| (۱) مزدیسنا | (۲) مراد اهریمن است | (۳) چو به مصدق داری ج ۱ ص ۵ |
| (۴) بضاخ ۱ ص ۶. | (۵) بضاخ ۱ ص ۷. | (۶) بضاخ ۴ ص ۱۴۴. |
| ج ۴ ص ۱۱۷. | (۸) بضاخ ۴ ص ۱۱۸. | (۹) دیوان ناصر خسرو ج ۱ ص ۱۷۱ |
- ص: ۳۸۰.

آئین مزدیسنا - یکانگی و دوگانگی

- | | |
|--|---|
| <p>بر دست زمانه ز آفرینش دو (۱)</p> <p>یکی سوی عز و نعمت مینو
اندر ره راست میکشد بسازو
با کوشش مور و کسربزی را بو.
ستیزه پسر خاش آبتن است.</p> | <p>سوی تو نوید گر فرستادند
یکی سوی دوزخت همیخواند
این باخوی نیک و نعمت حکمت
و آن جان ترا همیکند تلقین
اسدی گوید: ستیز آوری کار آهر من است
عمق بخارائی گوید:</p> |
| <p>ز خاك و خون شده همچون لباس اهریمن (۲)</p> <p>مردیزدان گرنباشی جفت آهر من میباش.</p> | <p>رخیکه بود چو جای فریشته رخشان
سنائی گوید:</p> <p>گرد بادی گرنگردی گرد خاکی هم مگرد
دیگری راست:</p> |
| <p>ز فعل اهر من است آندوزلف چو گانزن (۳)</p> <p>ناگفته نماند که داستان شیطان (ابلیس) که در قرآن بدان اشارت رفته و میان مسلمانان رایج است بدین موضوع کمکی شایان کرده است. (۴)</p> | <p>گر آندو عارض رخشان ز فعل یزدانست</p> |

(۱) مراد دو نیروی یزدانی و اهریمن است. (۲) مراد از لباس اهریمن، لباس سیاه رنگست و گوینده در این بیت دو صفت متضاد در خشنده گی و سیاهی را متقابلاً آورده.
 (۳) انجمن آرا ذیل (اهرامن)!. (۴) در میان گویندگان متأخر و معاصر، مرحومه بسانو پروین اعنصامی بیش از دیگران از افعال یزدان و اهریمن سخن رانده است - استاد محترم آقایی بهار در مقدمه دیوان وی نگاشته اند (ص ۵- و): پروین «اهریمن را که روح آریائی با آن وجود دوزخی کینه دیرینه دارد، همه جادریکین جان پاك آدمی میدانند» رك: دیوان پروین چاپ دوم ص ۱۱ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ و غیره.

آئین مزدیسنا - آتش

اشتیاق
آتش و آذر

آتش و آذر ، هر دو از یک ریشه است : در اوستا آتسر
 âtar^(۱) و آتشرش âtarsh هر دو آمده ، و این دو در پهلوی
 (بترتیب) آتور âtur^(۲) ، اترش atarsh و آتش âtash شده و در
 پارسی آذر، آدر^(۳) ، آتش ، آدیش^(۴) و تش (بتخفیف)^(۵) آمده - مؤلف فرهنگ
 جهانگیری بنا بر همین وجه اشتقاق^(۶) آذر را بضم ذال معتبر دانسته است .

ریشه این واژه در سانسکریت نیز موجود است : در ریگ و دای هندوان و در
 اوستای ایرانیان نام پیشوای دینی هر دو دسته از آریاییان آتسرون
 âthruvan (یعنی آتوربان «پهلوی» و آذربان «پارسی») آمده - لغت آتورنان که
 در فرهنگهای پارسی ضبط و بمعنی پیشوای مذهبی آمده از همین واژه مشتقست -
 آذربان کیست که برای پاسبانی آتش گماشته شده ، چنانکه وستالیس Vestalis

(۱) در ضمن واژه تعریفی آتو âtaro - در پارسی باستان نیز آتو âtar آمده . (۲) برخی
 از خاورشناسان آنرا بختنا آتون âtun خوانده اند در صورتیکه همایشان در آتوربان و نظایر
 آن که با همان رسم الخط نوشته شده آتور قرائت کرده اند . (۳) «بوزن و معنی آذر است
 و عهده شمر با ماندور و دختر و امثال آن قافیه کرده اند» برهان - انجمن . (۴) فرهنگها
 نوشته اند : «چون اکثر حروف فارسی بیکدیگر تبدیل می یابند بنا بر آن تائ آتش را بدال ابجد
 بدل کرده آتش گفته اند و اینکه بفتح تائ قرشت اشتها را دارد غلط مشهور است چه این لغت
 در همه فرهنگها ؛ بکسرتی قرشت آمده است و بادانش قافیه شده است ؛ و چون بکسرتاء
 موضوع است بدین معنی دال بای حطی در آورده اند تا دلالت بر کسرتا ماقبل کند و آدیش
 خوانده شود و معنی بکسرتا دال نقطه دار آورده اند و این نیز غلط است [بنا بر قاعده دال و ذال]»
 برت دانست که اسرار فوق صحیح نیست چه در پهلوی (مأخذ پارسی) آتش بفتح آمده و
 قافیه آوردن بزدایل اصالت تلفظ نخواهد بود چه کافر (بکسرتا) را در اشعار بفتح استعمال
 گندم و عجب آنکه مؤلف برهان قاطع چند صفحه پس از ذکر عبارات فوق کلمه (آتش) را
 بفتح ثابت و سکون شین نوشته است ؛ در هر حال آدیش در یکی از لهجات زبان ایرانی معمول
 بوده در ادبیت ما داخل شده است - انوری گوید :

گبر کند چوب آستان تو حکم شخته چوبها شود آدیش .

(۵) «موی گوید : موسی اندر درخت هم آتش دید سبز تر میشد آندرخت از ناز .

(۶) بهل فول از موبدی که مصاحب او بوده .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

در روم قدیم دختری پاکدامن و دانا و از خانواده شریف و موظف بنگهبانی و زنده داشتن آتش مقدس در معبد وستا Vestā بود. (۱)

این ریشه باواژه های دیگری ترکیب یافته یکدسته از نامهای ویژه ایران باستان را تشکیل داده است بخصوص در فروردین شست بند ۱۰۲ نامهای چندی از این قبیل دیده میشود که از پارسیان و پاکان بوده اند و بفره های آنان در و فرستاده شده است. از آن جمله است آتر پاته āterepāta که در پهلوئی آتر پات و در پارسی آذر پاد شده. بزرگترین ایالت ایران، آذربایجان میهن اصلی پیامبر ایرانی، زرتشت نیز از همین ریشه است. (۲) آذر نام یکی از ایزدان مزدیسناست - آذر ایزد در اوستا غالباً

آذر

پسر اهورمزدا خوانده شده، از این تعبیر خواسته اند بزرگی

در اوستا

مقام او را برسانند، چنانکه سپندارمذ، فرشته موکل زمین را

نظر بسود آن، دختر اهورمزدا نامیده اند - در یسنا ۲۵ بند آمده است: «آذر پسر

اهورمزدا را ماهیستائیم، ترا ای آذر مقدس و پسر اهورمزدا و سرور راستی ماهیستائیم،

همه اقسام آتش را ماهیستائیم.»

در بند های ۴۶ - ۵۰ از زامیاد یشت ایزد آذر رقیب آژی دهاک (ضحاک)

شمرده شده است که از طرف سپندت مینو بر ضد ضحاک برانگیخته شده تا ویرانزرسیدن

بفر یعنی فروع سلطنت باز دارد. (۳)

در استودگات (یسنای ۴۳) بند ۹ آمده: «آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا -

اهورا، وقتی بود که وهومن (۴) بسوی من شتافت و پرسید بچه چیز خود را تشخیص

(۱) مدت خدمت این دختر ۳۰ سال بوده و او میبایست پاکدامنی ایندوره را بسر برد و ننگ ندارد

آتش مقدس که پشتیبان دولت روم محسوب میشده خاموش گردد رجوع شود به:

Mythologie des Grieschen und Römer von Otto Seeman Leipzig 1910.
s. 72-76 (د. پ)

(۲) معجم البلدان یاقوت (آذربایجان) - آتر پات (بیونانی آتر پاتس) سلسله خشاثر پاون (حکام)

که پیش از اسکندر مقدونی و بعد از او نیز در این استان سلطنت میکردند، اسم خود را بقله و

امارت خویش داده آترو یا نکان (آذربایجان) نامیدند - یشتهاج ص ۱۰۵. (۳) روز شماری

در ایران باستان بقلم نگارنده ص ۲۶ - ۲۸. (۴) منس نیك - یکی از شاه سپندان رجوع شود

به همین بخش ص ۱۵۷.

آئین مزدیسنا - آتش

توانی داد؟ (زرتشت گوید) تا مدتی که آتش توزبانه کشد و من در برابر ستایش کنان فدیه آورم، پیرو راستی خواهم بود.

این آیه را چنین تفسیر کرده اند: مادام که در برابر آتش مقدس مانند پیشوایی با خدا در راز و نیاز خواهم بود، همین سبب خواهد شد که از راستی روی بر نتابم و آئین مزدا را از یاد نبرم. (۱)

در بندهای ۸۸ و ۸۹ فروردین یشت، زرتشت بنام « نخستین آتربان » نامیده شده است.

اقسام
در یسنای ۱۷ بند ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده بهر یساک
آتش جداگانه درود فرستاده شده است از اینقرار:

(۱) برزی سونگه Bərəzi - savangh

(۲) وهوفر بانه Vôhu - fryana

(۳) اوروازیشته Urvâzishta

(۴) وازیشته Vâzishta

(۵) سپنیشته Spənishta

در تفسیر پهلوی این بند پنج قسم آتش بحسب ترتیب اینگونه معنی شده است: نخستین که بیلند سوت (بزرگ سود) ترجمه گردیده، در توضیحات اسم عمومی آتش بهرام خوانده شده است - دومین آتشی است که در کالبد انسانیست یا بعبارت دیگر حرارت غریزیست - سومین آتشی است که در رستنی ها و چوبها موجود است - چهارمین آتش برق است و همان آتشی است که از گرز تشر ایزد (۲) شراره کشیده دیو (سپینجگر) را هلاک کرد (۳). پنجمین آتشی است که در گرزمان (عرش) جاویدان، در برابر اهور مزدا افروخته است - در فصل ۱۷ بندهش که از آتش سخن میراند همین پنج قسم یاد شده، منتهی بقول بندهش برزی سونگه آتشی است که نزد اهور مزدا

(۱) گاتها ص ۶۷. (۲) رجوع شود به: یشتها ج ۱ ص ۳۲۹ بیعد. (۳) یشتها ج ۱

ص ۳۳۱

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

فرزاد است و سپینشته در روی زمین بکار می‌رود و آتش بهرام از آنست. در فصل ۱۱ زاد سپرم نیز از این پنج قسم آتش یاد شده است.

آتش در کمون کلیه موجودات و موالیذ طبیعت بودیعت نهاده شده - جوهر زندگانی بشر و همه جانوران حرارت درونی یا غریزی است - منبع وجود و فعالیت افراد همین آتش است - آتش معنوی در نباتات و جمادات نیز ساریست ، ملای رویی از آن تعبیری نغز فرموده :

آتش عشقست کاند در نی فتاد جوشش عشق است کاند رمی فتاد
آتشست این بانگ نای نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد.

امتیاز نوابغ عالم و ادب و سیاست از دیگران ، بسبب نیرومندی آتش درونی آنانست. حافظ گوید :

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نپیردهمیشه در دل ماست.

آتش
در زمان مادها ،
هخامنشیان و ساسانیان
از مسیح تجاوز میکند ، در جزو آثار قدیم ایران ، در اسحق آوند جنوب بهستان (بیستون) نقشی از زمان مادها مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح میرسد ، اکنون این نقش موسوم است بدگان داود و آن گوریست که در بدنه کوه تراشیده شده و تصویر آن عبارتست از یک ایرانی که در برابر آتش ایستاده است .

در قرنهای بعد نیز در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس دیده میشود که شاهنشاه روبروی آتشدان ایستاده است - بر روی مسکوکات عهد هخامنشیان هم نقش آتشکده پیدااست - در دوره ساسانیان ، آتشدان علامت ملی گردیده بر سکه های پادشاهان این سلسله نقش شده است و هم در آن عهد از جمله دبیریها ، کتابت (آتشان همار دبیره) بود . حمزه اصفهانی در (التنبیه علی حدوث التصحیف) آورده (۱) : « و آتشان

(۱) نسخه خطی کتابخانه مدرسه مروی ص ۱۶ ستون ۱ .

آئین مزدیسنا - آتش

همار (۱) دفیره کتابه حسابانات النیران. (۲).

تأثیرات اخلاقی و تربیتی آتش در حیات فردی و قومی ایرانیان باستان بحدی بوده که مظاهر آن در تمام مراحل حیات آنان جلوه گر شده است. دیده بانی دائمی آتش بجهت احترام از خاموشی آن، خود آنان را برای آمادگی دائم تربیت میکرد (۳). اثر این نوع تقدیس ایرانیان نسبت بآتش، در ایران اسلامی نیز از عهد کهن تاکنون باقیمانده - در شب چهارشنبه پایان سال در خانه و بازار و کوچه آتش میافروزند و از روی آن میگذرند، و همواره وقتیکه چراغ روشن شود بی اختیار بدان سلام و تعظیم میکنند و سوگند به (سوی سلیمان) (۴) که مقصود شعله آتش یا چراغ است بسیار معمولست (۵) و بهنگام برافروختن چراغ نیز سلام و لموات بر پیامبر اسلام میفرستند (۶).

در ادبیات پارسی از تقدس و احترام زرتشت نسبت بآتش بارها

در

سخن رفته است.

ادبیات پارسی

بلعمی در تاریخ خود در مورد زرتشت نویسد (۷):

«و آتش پرستی ایشان (۸) را صواب کرد.»

مجمعل التواریخ و القصص نویسد (۹): زرتشت « آتش را تعظیم نهاد پیرستیدن

و قبله ساختن.»

مؤلف بیان الادیان نویسد (۱۰): «و [مغان] آتش را عزیز و بزرگ دارند و او

(۱) همار و امار و آمار و شمار و شماره (حساب عدد) از یکریشه اند. (۲) و خوارزمی نیز در مفاتیح (آتش همار دیره) را ذکر کرده است (فرهنگ دهخدا: آتش همار دیره). (۳) برای اطلاع از تأثیرات تربیتی افروختن آتش رجوع شود بسیر تمدن و تربیت در ایران باستان ص ۳۷-۳۸. (۴) ایرانیان بعد از اسلام بسیاری از شئون ملی خود را برای مصون داشتن از هدم و تخریب بسلیمان نبی نسبت داده اند، مانند مشهد مادر سلیمان (مقبره کوروش)، مسجد سلیمان (کعبه زرتشت)، تخت سلیمان و غیره. (۵) یشتهاج ص ۵۰۹. (۶) همچنین باز ایرانیان عاید بیش از اسلام خود را بلباس اسلامی جلوه گرا ساختند. رک: جشن سده از انتشارات انجمن ایران شناسی. (۷) چاپ کانور ص ۲۰۶. (۸) زرتشتیان. (۹) چاپ تهران تصحیح آقای بهار ص ۹۲. (۱۰) ص ۱۶.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

را خدمت کنند.»

دقیقی در شاهنامه خود، اندر (پیدا شدن زردشت و گرویدن گشتاسب دین او را) گوید: [زردشت]،

<p>ترا سوی یزدان همی رهبرم بگفت: « از بهشت آوریدم فراز نگه کن بدین آسمان وزمین...» فرستاد هر سو بکشور سپاه نهاد از بر آذران گنبدان. (۱)</p>	<p>بشاه جهان گفت پیغمبرم یکی مجمر آتش بیاورد باز جهان آفرین گفت بپذیر این پس آزاده گشتاسب بر شد بگاه پراگند گرد جهان موبدان که از آن جمله بود آذر برزین - گشتاسب مردم ایران را بدین مزدیسنا دعوت کند و گوید:</p>
---	--

سوی گنبد آذر آرید روی بفرمان پیغمبر راستگویی.
زرتشت بهرام پژدو در (زراتشت نامه) (۲) بهنگام نزول امشاسپند اردیبهشت،
و تبلیغ رسالت خود در باب (نیکو داشتن آذران) چنین گوید (۳):

<p>بدانگه که همراه زو در گذشت پذیرفته ایزد ذوالمنن « بگو کای خداوند دیهیم و گاه « کجا زان به بینی بهر کشوری « خورشهای در خورد سازندشان « بآب لطیف و بخاک گران « بدان پاکیزه دل هر بدان « همه آذران را پرستش کنند «</p>	<p>به پیش آمدش (۴) فرخ اردیبهشت بزرتشت گفتا که: « ای پاکتن « بیای بر از من بگشتاسب شاه « سپردم بتسو کار هر آذری « بفرمای تا خوب دارندشان « نکوشند در کشتن آذران « بفرمای با موبدان و ردان « میان را ببندند و کوشش کنند</p>
--	--

(۱) در فهرست ولف Wolf طبق نسخه پارسی «آذرین» âdarîn آمده و متن صحیح است.
(۲) رجوع شود به بخش (مزدیسنا و شعر پارسی). (۳) چاپ روزنبرگ ص ۳۳. (۴) پیش
زرتشت آمد.

آئین مزدیسنا - آتش

<p>فراش مکن رسم های سده « برو بر ، بسی وقف ها گسترند « نگیرند این گفته ما مجاز « کز آن گو نه رخشان به پیش شماسست « بفرمان هر کس بیسته میان ؟ « بدو حاجتومند ، برناو پیر . «</p>	<p>» بهر شهر بنهند آتشکده » چوماوا گهش را بدید آوردند » که تا کار او را بود برگ و ساز » که آن نور از نورهای خداست » چه بینی ازو خوبتر در جهان » بود مردمان جمله زونا گیر</p>
--	---

آتش
زردشت

از این رو آتش زردشت ، در ادبیات پارسی مصطلح گردیده و مراد آتشی است که از جهت فروغ و روشنایی بآتش آتشکده های مزدیسنان مانده باشد .

ملك الشعراء صبوری گوید :

زند خوان ، بازند اگر خواند همی نبود عجب

کآتش زردشت ، باد افروخت اندر لاله زار .

<p>نظر بهمین اهمیتی که زردشت بآتش داده و بقول نویسنده مجمل التواریخ (۱) «آتش را تعظیم نهاد پرستیدن و قبله ساختن» و گفتار فردوسی :</p>	<p>قبیله زردشت</p>
---	------------------------

همان قبیله شان (۲) برترین گوهرست
 که از باد و خساک و هوا برترست .
 ایرانیان مسلم آتشکده ها را (کعبه زردشت) نامیده (۳) و بنود آتش را (قبیله
 زردشت) نام داده اند .
 دقیقی گوید (۴) :

<p>بنشین و بیفکن شکم قسافم بر پشت ناچار کند رو بسوی قبیله زردشت .</p>	<p>بر خیزو برافروز هلا قبیله زردشت بس کس که ز زردشت بگردیدود گربار</p>
--	---

(۱) جاب تهران ص ۹۲ . (۲) زردشتیان . (۳) مانند (کعبه زردشت) دوغارس و
 و (کعبه زردشت) که بمغزو به مسجد سلیمان اطلاق شده . (۴) برخی این ابیات را به سبزی
 نسبت داده اند و بعید می نماید - رجوع شود ببخش (مزدیسنا و شعر پارسی) .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

امیر معزی گوید :

ای روی تو رخسندۀ تر از قبله زردشت بی روی تو چون زلف تو گوزاست مرا پشت.

مرحوم ادیب نیشابوری (خطاب بمحبوب) گوید :

ای آتش رخ تو بزرگ آیت تسو قیر قبله زردشی را.

در فرهنگهای پارسی (۱) علاوه بر قبله زردشت قبله زردشتیان، قبله جمشید،

قبله دهقان، قبله گاه مجوس را نیز کنایه از آتش دانسته اند.

و نیز زرتشتیان را نظر بهمین تقدیس آتش، ایرانیان مسلمان

آتش پرست و آذرپرست خوانده اند، در صورتیکه آتش بمنزله

خدای ویژه یارب النوع مستقل نبوده است (چنانکه در میان

آریائیان پیش از ظهور زرتشت بوده) بلکه همانگونه که کعبه

مورد ستایش مسلمانانست، آتش نیز مورد توجه مزدیسنان بود و باید دانست که عناصر

چهار گانه : آب (۲) و خاک (۳) و آتش و باد (۴) هر چهار مورد تقدیس مزدیسنان بوده

فردوسی نیز همین اعتقاد را داشته آنجا که گوید :

مپندار کآتش پرستان بدند

پرستنده را دیده بر آب بود.

بیکهفته بر پیش یزدان بدند

که آتش بدانگاه محراب بود

و جای دیگر گوید :

چو مرتازیان راست محراب سنگ

کز و روشنی در جهان گسترید.

بدانکه بدی آتش خوب رنگ

بسنگ اندر آتش از آن شد پدید

(۱) برهان-انجمن آرا - غیاث. (۲) در رام یشت (جلد ۲ یشته‌ها) در آغاز هر کرده این

جمله چند بار تکرار شده : من میستایم آب را و بنغ را. (۳) فرشته زه بن (سپندارمند)

و (زامیاد) است. رك : روز شماری در ایران باستان. ص ۶۲. (۴) دو قسم باد در مزدیسنا

تشخیص داده شده : بادیکه خوب و سود بخشنده است ستوده ؛ و باد موذی و مضر نكوهیده

است - در رام یشت بند ۵ آمده : « ای باد آنچه از تو از طرف سپنت مینو (خرد مقدس)

است ما میستائیم. » - باز برای رفع اشتباه مکرر در بند ۵۷ همین یشت آمده : « ای باد

بقسمتی از تو که از طرف سپنت مینوست تعظیم کرده درود میفرستیم. » رك : (یشته‌ها ج ۱ ص ۵۱۱)

آئین مزدیسنا - آتش

و ابوالمعالی مؤلف (بیان الادیان) نیز پس از ذکر تقدیس آتش از طرف (مغان) نویسد (۱):
 «و آب را نیالایند یعنی بهیچ چیز پایید نکنند و جز بخوردن بکار نبرند» و همو
 در جای دیگر (۲) تصریح کرده: «ومذهب ایشان (۳) در آتش پرستی همان بوده
 است که مذهب بت پرستان عرب در بت، چنانکه خدایتعالی از قول ایشان حکایت کرد
 مانعبدهم الالیقربونا الی الله زلفی، مانه پرستیدیم بتانرا الا از بهر آنکه تا ما را بایزدتعالی
 نزدیک گرداند و آتش پرستانرا همین اعتقاد بوده است»
 فرهنگ نویسان (۴) نوشته اند: زردشت چون عناصر و کواکب را تمجید میکرده
 و پیوسته در افروختن آتش و ساختن آتشکده ها سعی بوده، عوام او را آتش پرست
 گفته اند»

باری در ادبیات پارسی (آتش پرست) و (آذر پرست) و (آتش پرستی) بمزدیسنان
 و مزدیسنا بسیار اطلاق شده.

بلعمی نویسد (۵): «او را زردشت گویند که این دین آتشی پرستی را او در
 میان آورد»

فردوسی در (سرگذشت شاپور با دختر مهران و بزنی گرفتن او) گوید:

بدو گفت (۶) کاین دختر خوب چه	بمن ده، گواکن برین بر سپهر
بدو داد مهر بفرمان او	بسر آئین آتش پرستان او
و نیز گوید: بکردار نیکان ستایش کنیم	چو آتش پرستان نیایش کنیم.
یکی دین دهقان آتش پرست	که بی بازرسم نگیرد بدست.
دقیقی در شاهنامه گوید: گشتاسب پس از فتح نخستین در جنگ با راجاسب.	
سوی کار دارانش نامه نوشت	که ما را خداوند یافه نهشت
بنفرین شد ارجاسب با ماقرین	که داند چنین؟ جز جهان آفرین
چو پروزی شاهتان بشنوید	گزیتی با آذر پرستان دهید

(۱) چاپ تهران ص ۱۶. (۲) ص ۵. (۳) زردشتیان. (۴) رك: انجمن آرا.
 (۵) چاپ کابور ص ۲۰۶. (۶) شاپور بمهران.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

سعدی گوید :

بگفتا نگیرم طریقی بدست
 که نشنیدم از پیر آذر پرست .
 حافظ شیرازی نیز در ساقی نامه گوید :
 بیا ساقی ، آن آتش تابناک
 که زردشت میجویدش زیر خاک
 بمن ده که در کیش رندان مست
 چه دنیا پرست و چه آتش پرست .
 آتش پرست بمعنی موبد و آتربان هم استعمال شده . فردوسی (در خواب دیدن
 بابک) آورد :

چنان دید در خواب سما آتش پرست
 سه آتش فروزان بپردی بدست .
 آتش پرستی فعل آتش پرست و دین اوست .
 عنصری گوید :

چو شب رفت و بردشت پستی گرفت
 هوا چون مغ آتش پرستی گرفت .
 و آذری طوسی در جواهر الاسرار نویسد (۱) : «وشریعت زردشت آتش پرستی
 بود و بعلم سحر دست در آتش میگرد و آتش او را نمیسوخت» و نیز در فرهنگها (آذرکیش)
 بمعنی آتش پرست (۲) و (آتشبان) و (آتش پیرا) و (آذرفزا) بمعنی نگهبان آتشکده
 آمده است (۳) .



از آنچه گذشت مشهود گردید که در ادبیات پارسی ، نویسندگان و گویندگان
 بارها ستایش آتش را بزردهشت نسبت داده اند . در تکمیل این مقال نمونه های ذیل را
 ثبت میکنیم :

دقیقی گوید :

بزاریش (۴) گفتند اگر شهریار
 دهد بندگان را بجان زینبار
 بدین اندر آئیم و پرسش کنیم
 همه آذرانرا پرستش کنیم

(۱) مجموعه اشعار الامعات ص ۳۸۸-۳۸۹ . (۲) برهان - انجمن . (۳) فرهنگ دهخدا .
 (۴) بگشتاسب - رك : شاهنامه چاپ مطبعه نادری ج ۳ ص ۲۹۴ .

آئین مزدیسنا - آتش

حافظ: بیاع تازه کن آئین دین زردشتی
 و نیز: از آن بدیر مغانم عزیز میدارند
 کنونکه لاله بر افروخت آتش نمرود.
 که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست.
 شیبانی (۱):

زردشت که آتش را بستاید درزند
 ز آنست که بامی بفروغست همانند.
 حتی در ادبیات تازی نیز این انتساب دیده میشود: ابونواس در قصیده ای صریحاً
 آتش را خدای مجوس مینامد:

ولا المجوس فان النار ربهم ولا الیهود ولا من یعبد الصلبا. (۲)

در اوستائی که بدست ما رسیده واژه ای که بجای (آتشکده)
 استعمال شده باشد دیده نمیشود (۳) اما در زبان پهلوی آتش
 آتشگاه - گنبد آذر - آذر
 âtash (مینوخرود، فصل ۵) (۴) بمعنی آتشکده هم آمده
 است - زرتشتیان ایران و پارسیان هند آتشکده را (آذریان)
 و (درمهر) گویند.

اما واژه آتشکده پارسی مرکبست از آتش که وجه اشتقاق آن گذشت، و کده
 که خود مشتق است از کد باها، نسبت (۵) - کد از ریشه کتسه kata اوستائی
 آمده است و این واژه نیز از مصدر کنن kan بمعنی کندن مشتق است (۶). از
 همین ریشه است واژه های (خانه) و (کنده = خندق معرب کندک پهلوی) و کلکته (شهر
 معروف هند در سانسکریت) (۷)

در اوستا کته بمعنی ذیل آمده: اطاق، مخزن، سرداب، محل حفظ لاشه -
 همین واژه در پهلوی تبدیل به کتک katak گردیده (۸)

(۱) از گویندگان عصر قاجاریه. (۲) ممکن نیست مرا [می را] بیاشامد) مجوس که آتش
 خدای آنست، یهود، نه کسانی که چلیپا پرستند. (۳) بدیهی است که قطعاً چنین لغتی
 در آن عهد وجود داشته است ولی بیان رسیده. (۴) چاپ West سال ۱۸۷۱ (ذیل همین
 واژه). (۵) مثل ها، در: پنجه، هفته، سده، استره و غیره. (۶) Grundriss der
 Neupersische Etymologie von P. Horn-Stras 1۵۷۳. (۷) مرکب از Kalik
 که نام رب النوعی است و kata بمعنی سرای و خانه. (۸) فرهنگ اوستای بار توله ص ۴۳۲.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

نظر بملاحظات فوق کده را که ازادات مکان و در فرهنگها بمعنی خانه دانسته اند (۱) باید مفتوح خواند نه مکسور - فردوسی گوید:

هم آتش بمردی بآتشکده
و خاقانی گوید:

در آب خضر آتش زده، خمخانه زومریم کده
هم حامل روح آمده هم نفس عذرا داشته. (۳)

و مولوی راست:

آن جنوداً لم تروها صف زده گشت جان اوزیم آتشکده. (۴)
در فرهنگهای پارسی آتشکده را (آذرکده) نیز نگاشته اند (۵) - آتشگاه (مركب از آتش که وجه اشتقاق آن گبذشت و گماه که در اوستا گاتو *gâtu* و در پهلوی گاس *gâs* آمده (۶)) نیز بمحلی که در آن آتش بر می افروختند اطلاق میشده، و اکنون نام چندین قلعه و بنا که یادگار عهد ساسانیانست، میباشد و معروفترین آنها ساختمانی بنام (قلعه آتشگاه) در ترشیز بود که تا قرن هشتم باقی بوده است، و نیز خرابه ای بر سر راه اصفهان بنجف آباد، بر بالای کوه کوچکی بنام (کوه آتشگاه) هنوز باقیست، و نیز بنسائی در ۱۵ کیلومتری باختر باکو (۷) که گویند در آنجا نیز آتشکده ای بوده است و بنام (آتش خدا) هم مشهور است (۸) و همچنین آتشگاه نام دهیست در حدود ۶ کیلومتری باختر شهر رشت.

آتشگاه در ادبیات پارسی بآتشکده اطلاق گردیده.

فرخی گوید:

از فراوان طپش غم که مرا دردل بود
گفتی اندر دل من ساخته اند آتشگاه.

(۱) برهان قاطع. (۲) شاهنامه مطبوعه نادری ج ۴ ص ۱۲۱. (۳) دیوان خاقانی مصحح عبدالرسولی ص ۳۹۵. (۴) چاپ محمود تهران ص ۲۹۹. (۵) انجمن آرا. (۶) سین پهلوی در پارسی اغلب تبدیل بهاء ملفوظ میشود مثل مس (مه - بزرگ) (۷) تلفظ صحیح همانست که در بالا نوشته شد نه باد کوبه زیرا از ریشه (بغ) بمعنی خدا آمده است نه اینکه از باد و کوب (کوبیدن) (اشقاق لغت عامیانه). (۸) فرهنگنامه پارسی (ذیل همین واژه).

آئین مزدیسنا - آتش

و مؤلف تاریخ سیستان آورده (۱): «واین جایگه که اکنون آتشگاه کرکویست معبد جای گرشاسب بود.»

درمجمعل التواریخ والقصص آمده (۲): [اسفندیار] «آتشگاهها بنهاد بهر کشوری.» مؤلف بیان الادیان از (آتشگاه فارس) نام برده (۳) - فرهنگهای پارسی نیز آنرا بهمین معنی آورده اند و مخفف آن (آتشگه) است، نظامی گوید:

چنین بود رسم اندر آن روزگار که باشد در آتشگه آموزگار.
همچنین آتشخانه بدین معنی آمده (۴): «وایشان [گبرکان] میگویند که ما خدای پرستیم و این آتشخانه را که داریم و خرشید را که داریم نه بدان داریم که گوئیم این را پرستیم اما بجایگاه آن داریم که شما محراب دارید و خانه مکه.»

علاوه بر نامهای فوق، گنبد آذر نیز بمعنی آتشکده آمده - دقیقی گوید:
سوی گنبد آذر آرد روی فرمان پیغمبر راستگوی.

و نیز واژه آذر بتنهائی بمعنی آتشکده استعمال شده است - دقیقی راست:

یکی سرو آزاده را زرد هشت به پیش در آذر اندر بکشت. (۵)
در فرهنگها نیز آذر بهمین معنی آمده است (۶)، واژه آذر در (آذر گشسب و آذر برزین مهر و آذر خرداد) که شرح آنها بیاید نیز بهمین معنی است.

چنانکه گفته شد از دستوره‌های زرتشت تأسیس آتشکده‌ها و نگهبانی آنها بود - دقیقی در شاهنامه از قول گشتاسب باسفندیار (پس از غلبه بر ارجاسب) نقل کند:

بدو گفت پایت بزین اندر آر همه کشوران را بدین (۷) اندر آر
از آن شهر هابت پرستان بکش پس آتشکده کن بائین وهش.

علاوه بر مهر برزین که دقیقی برپاساختن آنرا بگشتاسب نسبت میدهد (۸)، وی

(۱) ص ۳۶. (۲) ص ۵۱. (۳) ص ۵. (۴) تاریخ سیستان ص ۹۳. (۵) مراد آتشکده مهر برزین است. (۶) انجمن آرا - فرهنگنامه پارسی. (۷) اصل واژه دین ایرانی است و در اصطلاح مزدیسنا بطور اطلاق بهمان معنی آئین زرتشتی استعمال میشود. (۸) رجوع شود: (آذر مهر برزین) در همین بخش.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بشکرانه غلبه بر ارجاسب دستور داد تا آذر دیگری بر افروختند و آنرا (خوان گشتاسبی) نام کرد و (جاماسب) را بموادی (یا بعبارت بهتر با توربانی) آن منصوب فرمود :

برمود تا آذر افروختند	برو عود هندی همی سوختند
زمینش بگردند از زر پاك	همه هیزمش عود و عنبرش خاك
همه كار او را باندام كرد	پسش «خوان گشتاسبی» نام كرد
بفرمود تا بر درگنبدش	نهادند «جاماسب» را موبدش. (۱)
و بنا بدعوت اسفندیار در همه كشورها ،	
بتان از سرگناه میسوختند	بجای بت، آتش بر افروختند. (۱)

در آئین مزدیسنا ، مانند مذهب كاتوليك مسیحی ، و برخلاف

اسلام (۲) آلات و ادوات فرازان و تشریفات مذهبی بسیار (۳)

معمولست - این تشریفات در مورد آتشکده‌ها نیز مجریست :

آتشگاه را در محلی قرار میدهند که اطراف آن حتماً باز باشد.

در هر آتشکده کانونی ویژه بر افروختن آتش هست که جز آتربان احدی حق ورود

بدان ندارد - آتربانان نیز که بسوی آتش میروند پنم (۴) بر روی می‌بندند تا از دم‌های

ایشان آتش مقدس آلوده نگردد .

شکل و
سازمان و مراسم
آتشکده‌ها

در سمت راست مقر آتش اطاقی است وسیع و چهار گوشه که بقسمتهای متعدد و

مساوی تقسیم شده ، و هر يك را برای وظیفه‌ای معین اختصاص داده‌اند - این اطاق را

یزشن سماه (۵) - محل انجام تشریفات عبادت - مینامند. (۶)

این است وضع کنونی آتشگاهها . کریستنسن راجع با آتشگاههای ایران باستان

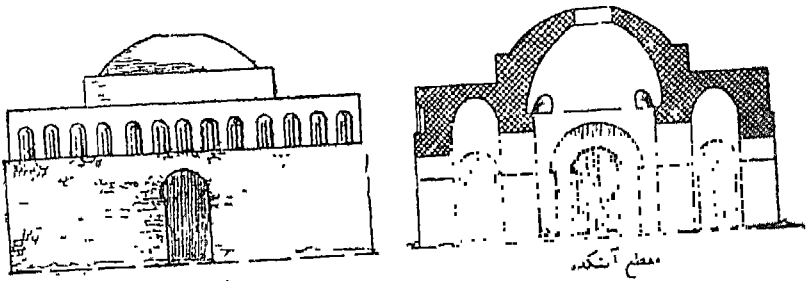
چنین نوشته (۷) : «شکل بنای آتشکده‌ها در همه جایکسان بوده ، آتشگاه در وسط معبد

قرار داشته و پیوسته آذر مقدس در آن میسوخته است . معمولاً هر آتشکده هشت درگاه

(۱) دقیقی در شاهنامه . (۲) که مساجد آن ساده و بی تشریفات و وعاظ اسلام دارای لباس

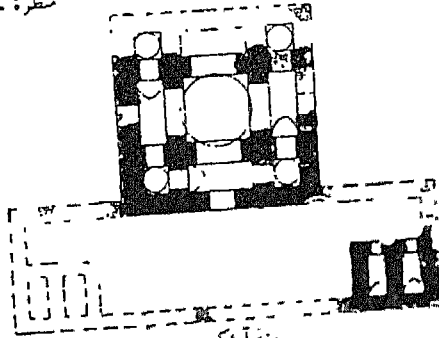
عادی روحانیت اند . Cérémonies (۳) . (۴) دهان بندی مخصوص . Isishn gâh (۵)

(۶) Z - A, vol 1, p · LXI - LXII (۸) ایران . ساسان . ص ۱۰۲ .



مسطره طوق

مقطع آتشکده



مینه آتشکده

آتشکده معمولی

(از تاریخ صنایع ایران . دکتر ویلسن)

برابر صفحه ۱۹۰

آئین مزدیسنا - آتش

وچند اطاق هشت گوشه داشته است . نمونه‌ای از این بناهم اکنون در شهر یزد پدیدار است که از آتشکده های باستانی بوده و در زمان فتح اسلامیان بمسجد تبدیل یافته است. (۱)

«مسعودی وصف خرابه آتشکده قدیم استخر را که در زمان او معروف بمسجد سلیمان بوده چنین بیان میکند (۲) : من این مسجد را دیده‌ام تقریباً در یک فرسنگ شهر استخر واقع است ، بنایی زیبا و معبدی باشکوه است . در آنجا ستونهایی از سنگ یک پارچه با قطر و ارتفاع حیرت بخش دیدم که بر فراز آن اشکال عجیب از اسب و سایر حیوانات غریبه نصب بود که هم از حیث شکل و هم از لحاظ عظمت ، شخص را بحیرت می‌افکند . در گرد بنا خندقی وسیع و حصارهای سنگ‌های عظیم کشیده بودند مستور از نقوش برجسته بسیار ماهرانه . اهالی آن ناحیه این صور را از یغمبران سلف می‌پندارند .»
«در نقوش برجسته قبور سلطنتی هخامنشیان در نقش رستم آتشگاههایی دیده میشود که بر فراز آن آتش مقدس در اشتعال است ، شکل آنها ظاهراً تقلیدی از معابد سایر اقوام آسیای مقدم است ، در اصل میزی بوده که قربانی را روی آن می‌نهادند . دو آتشگاه عظیم که بر یک سکوی صیقلی قرار دارد ، در صخره‌های نقش رستم حجاری شده است ؛ قسمت فوقانی که دنداندار است ، ظاهراً متکی بچهار ستون میباشد که بطور برجسته در سنگ نقر کرده‌اند . اما برای نگاهداری آتش ازلی ضرورت داشت که بنایی بسازند که آنرا از عوامل طبیعی حفظ کند .

«بعضی بر آنند که ساختمان سنگی که در برابر قبور سلاطین در نقش رستم دیده میشود نمونه‌ای است از این آتشکده‌ها و متعلق است بدوره هخامنشیان . فعلاً آن محل را ایرانیان کعبه زردشت می‌خوانند. (۳)

«در شریعت زردشت این قاعده مقرر بود که آفتاب بر آتش تتابد و بنابراین سبک

(۱) ایران در زمان ساسانیان ص ۱۰۲ - ۱۰۶ . (۲) بنقل از مقاله او نوالا در مجله آسور شناسی .

(۳) زاره بر مهدین عقیده است (صنایع ایران باستان) - عده دیگر آنرا مقبره میدانند (گریستن)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

جدیدی در ساختمان آتشکده معمول شد: اطاقی مطلقاً تاریک در وسط بنا میساختند که مکان افروختن آتش در آتشدان بود.

«در پشت سکه حکام پارس که خراجگزار سلوکیان بودند، صورت آتشکده دیده میشود^(۱). در سکه مرپورسه عدد آتشدان که معمولاً در میان آتشکده جای دارد، در بالای آتشکده نقش کرده‌اند. در سمت چپ شخصی در حال عبادت و در جانب راست بیرقی دیده میشود. جزئیات آتشگاه در سکه‌های اردشیر اول بهتر نمایان است. آتشگاه راطوری قرار داده‌اند که یک سه پایه فلزی در روی آن واقع شده و آتش مقدس در حال اشتعال در بالای سه پایه نمودار است.

اما در سکه‌های شاهپور اول آن سه پایه از بین رفته و آتشکده بصورت ستونی بزرگ و چهار ضلعی ساخته شده است. در دو طرف آتشگاه دوتن با عصا یا نیزه بلند ایستاده‌اند. بعد از شاهپور دیگر پادشاهان ساسانی این نقش را تقلید کرده‌اند. گاهی شکل سری که گویا از آذر (ایزد آتش) باشد از میان شعله‌ها نمایان است^(۲) غالباً در حاشیه سکه‌های پادشاهان نخستین ساسانی تا یزدگرد درم کلمه «آتش...» دیده میشود که اسم پادشاه صاحب سکه در دنباله کلمه آتش بجای مضاف الیه ضرب شده است.

«نسبت درجاتی که در قاعده دودمانی ایرانیان قدیم موجود بود، آتشهای مختلفی وجود داشت: از قبیل آتش خانه و آتش قبیله یا قریه (آذران) و آتش بلوک یا ایالت (آتش هر ایالت یا هر بلوک را آتش ورهران = وهرام میگفتند). محافظ آتش خانه، مانند نام داشت (یعنی رئیس خانه)، و برای نگاهبانی آتش (آذران) دوتن روحانی و برای حراست آتش ورهران، هیئتی از روحانیان، تحت ریاست یک موبد^(۳) مأمور بودند.

«یکی از نسکهای اوستای ساسانی موسوم است به سوذگر Sūdghar در آن تفصیلی در باب پرستش آتش مخلوط بچند قصه مسطور است.»^(۴)

(۱) رک: ایران در زمان ساسانیان ۵۰-۵۱. (۱) رک: زاره، هر تسفله. کتیبه‌های ایران
(۳) رک: کتاب شپیگل. Iranische Alter. بنو نیست، ورتراو ورتراغانا. (۴) بنگل از دینکرد.

آئین مزدیسنا - آتش

آتشکده پرازبوی کندر و دیگر مواد معطر بود. يك تن روحانی برای اینکه از نفس خود آتش را نیالاید دهان بندی که بزبان اوستائی پی تی دانه *Paitidâna* گویند بسته و آتش را با قطعات چوبی که با مراسم مذهبی تطهیر شده بود مشعل نگاه میداشت. این چوب غالباً از نباتی موسوم به هذانه پتا *Hadhânaêpatâ* بود (۱). باری آن روحانی دم بدم بوسیله دستۀ چوبی که برسمه *Baresma* میخواندند و مطابق آداب خاص بریده میشد، آتش را بهم میزد و مشعل میداشت و ادعیه معینی را تلاوت میکرد. سپس روحانیان هئومه (هوم) *Haoma* نثار میکردند؛ در اثنای تلاوت ادعیه یا سرودن اوستا، روحانیان شاخه نبات هئومه را پس از تطهیر در هاون میکوبیدند. اجرای این امر مستلزم تشریفات طولانی و پیچیده بود که بایستی دقیقاً مطابق دستور انجام شود؛ پس از تهیه هوم، آنرا نثار میکردند. زئوتر *Zaôtar* بعض متون اوستارا با تشریفات گوناگون و با استعمال برسمه تلاوت میکرد. هر يك از هفت تن رتو *Ratu* و معاونان آنان، و وظیفه خاصی داشتند؛ یکی از ایشان موسوم به هاوانان *Hâvanàn* هوم را میفشرد؛ دیگری موسوم به آتروخش *Atravaxsh* مواظب آتش بود. و با زئوتر در خواندن دعا همراهی میکرد. دیگری بنام فره بره تر *Frabərətar* هیزم میآورد و بر آتش می نهاد؛ دیگری ملقب به آبرت *Abərət* آب میآورد، دیگری بنام آس تتر *Asnatar* هوم را صاف میکرد، دیگری باسم رت ویشکره *Rac̄thwîshkara* هوم را با شیر میآمیخت (۲). شخص هفتم که سروشاوریز (سروشاورز) *Sraoshàvarəz* نام داشت مراقب اعمال دیگران بود و بعلاوه تکالیفی هم در خارج معبد داشت زیرا که میبایست مواظب انتظامات روحانی باشد.

» در آتشکده ها روحانیان ادعیه مقررۀ پنج گاه روز و همه اعمال مذهبی را

(۱) رك : خرده اوستا. پورداود. ص ۱۳۸ ببعد. (۲) هئومه را با شیر و شیرۀ گیاهی موسوم به هذانه پتا) آمیخته، بعنوان مشروب ب موجودات مقدس نیاز میکردند و این نیاز که میزده *myazda* نیز نامیده میشده احتمال دارد که از گوشت و چربی یا کره ترکیب شده باشد. (کریستنسن).

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

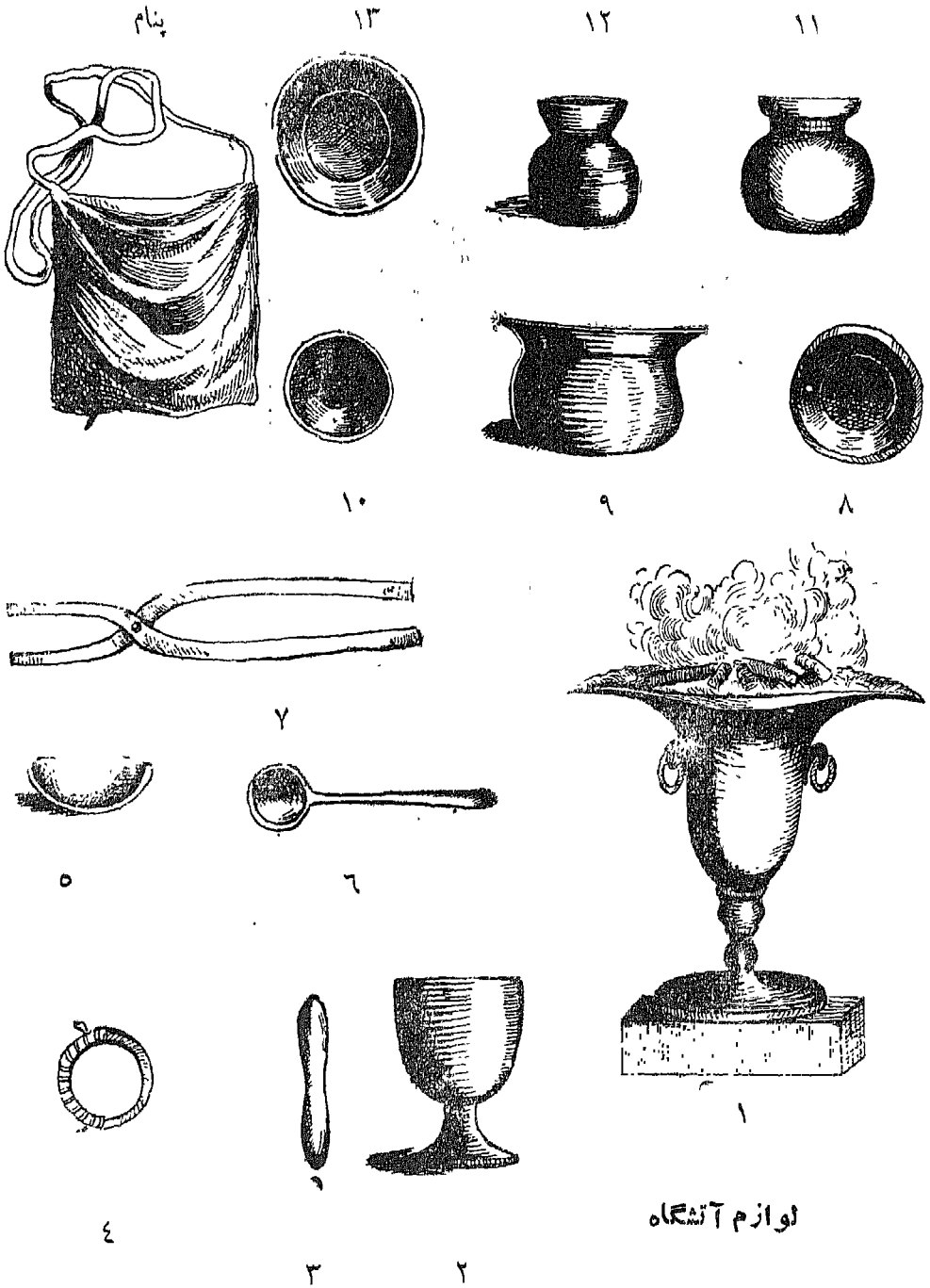
بجا میآوردند، خصوصاً هنگام اعیاد ششگانه سال که گاهنبار نامیده میشد و در فصول معین انجام میگردد، جشن جنبه باشکوهی میگرفت. اشخاصی که در زمره روحانیان نبودند، همچنین در آتشکده ها راه داشتند و مکلف بودند بآن مقام رفته دعای آتش نیایش « نیایش آتش » را بخوانند (۱). مردم معتقد بودند که هر کس در روز سه بار بآتشکده برود و دعای آتش نیایش را بخواند، صاحب ثروت و فضیلت گردد (۲).

« منظره اطاقهای تاریک که آتش در آتشدان افروخته بود و آلات فلزی که در پهلوی آتش میدرخشید و ظرفها و هاونها و انبرها و برسمدان و ماهرو (آلتی بشکل هلال برای نگاهداری برسمدان) که در آنجا قرار داشت و آواز طولانی روحانیان که گاهی بصدای بلند و لحن دلکش و گاهی با آهنگ پست زمزمه میکردند و صورت ادعیه را باندازه که برای هروقت مقرر بود تلاوت مینمودند؛ حضار و مؤمنان را مبهوت میکرد و بحال جذبه میافکند. » (۳)

در یزشن گاه آلات و ادوات ذیل که هر یک بجهت منظوری خاص بکار برده میشود، موجود است :

- ۱- هاون و دسته هاون، که بمنزله ناقوس مسیحیانست (۴) و اکنون بهمان منظور بکار برده میشود ولی در اساس برای فشردن هوم (گیاه مقدس) استعمال میشد.
- ۲- برسمن که اساساً از شاخه های تر چوبهای مقدس، مانند انار تهیه میشد ولی امروزه آنرا از فلز نقره یا برنج میسازند. (۵)
- ۳- برسمدان یا ماهروی، (۵)
- ۴- برسمنچین، که کار دیست کوچک، (۵)
- ۵- چند جام از برای هوم و پراهوم و آب مقدس. (۶)
- ۶- چند پیاله کوچک (بنام طشت (۷)) نیز برای هوم و پراهوم.

(۱) نیایش پنجم اوستای موجود. (۲) بند نامک زرتشت. (۳) پایان گفتار کریستنسن. (۴) بعقیده معتقدان ناقوس عیسویان از همین هاون کوبیدن زرتشتیان مقتبس است. (۵) شرح آن بیاید. (۶) هوم همان سوماست سرك: بخش ۱ ص ۳۷. (۷) طشت اصلاغت ایرانی است برخلاف (لگن) که اساساً بابلی است.



- ۱- آتشدان ۲- هاون ۳- دسته هاون ۴- انگشترین ۵- بیاله ۶- چمچه ۷- انبر (آتش چین)
 ۸- طشت نه سوراخ ۹- آوند ۱۰- طشت ۱۱ و ۱۲- مشربه ۱۳- سرپوش آوند.
 (اوستای شیکل ج ۲)
 برابر صفحه ۱۹۵

آئین مزدیسنا - آتش

۸- ورس (۱) که ریسمانی است که از موی گاو بافته میشود و شاخه های برسم را با آن بهم می پیوندند .

۹- سنگ بزرگی بنام (اورویس گاه) (۲) که چهار گوشه بوده و آلات مزبور را روی آن می چینند. (۳)

بکار بردن این آلات و ادوات در عصر حاضر فقط محض اجرای تشریفات و نشانه و یادگار اعمالیست که در اعصار کهن انجام میشده، چنانکه در مذهب مسیح نیز امروز کودک را بهنگام غسل تعمید نمیشویند بلکه فقط کشیش چند قطره از آب مقدس بدو می پاشد. در آداب مزدیسنا هم شستشوی هوم حقیقی نیست بلکه تقلیدی است از دستورهای نیاکان. (۴)

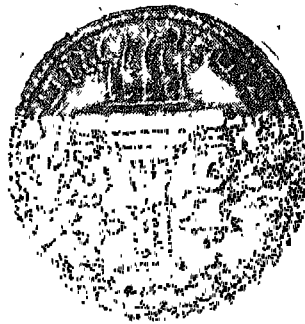
از شرایط ورود بآتشکده پوشیدن لباس سپید است - بطور کلی مزدیسنان در یزشن ها (عروسی، مراسم کشتی بندی (۵) و سوگواری و غیره) لباس سپید بتن میکنند - موبدان زرتشتی نیز سراپا سپید پوشند - وهم بهنگام ورود بآتشگاه همگان پنام که رو بندیست که قسمتی از صورت (و بویژه دهان) را میپوشاند بکار میبرند. (۶)

آتشی که پارسیان در آتشکده ها بکار میبرند بطرز خاص و طرز تهیه آداب مخصوص تهیه میشود، چنانکه در وندیداد آمده آتش مزبور از شانزده جا باید گرفته شود از قبیل کوره نانوایی، زرگری، آهنگری، آتش چوپانی، آتش خانگی و غیره (۷)؛ بدین طریق که از هر جا مقداری آتش برداشته هر يك را در آتشدانی ویژه نگاه میدارند، سپس چند تراشه چوب صندل در چمچه (۸) نهاده آنگاه روی یکی از آنها قرار میدهند، بنحویکه

(۱) از همان ریشه وریس varis در لهجه گیلکی و ورس vərəs در دژفولی، بمعنی طنابی است که از خوشه های خشکیده برنج میتابند. (۲) «اورویس بر وزن تجنیس تخته را گویند که فارسیان اسباب پرستش را بر بالای آن گذارند، باین معنی باشین نقطه دار هم بنظر آمده.» برهان. (۳) Z-A. V. 1. P. LXIII-LXV. (۴) مراد عمل Symbolique است. (۵) شرح آن بیاید. (۶) از یادداشت های استاد معظم آقای پورداود. (۷) The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by Ji. Jam. Modi, 1922, p. 212-213. (۸) آلتی فلزی سوراخ سوراخ.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

چمچه بآتش نیوندد ، پس از حرارت آتش زیر چوبهای صندل داخل چمچه مشتعل شود ، بعد از سوختن چوبهای صندل چمچه دیگر بهمان طریق بر روی آنظر ف قرار میدهند تا چوبهای داخل آن نیز مشتعل گردد - این عمل را نه بار تکرار میکنند - پس از اتمام این عمل نسبت بیک آتش ، همین مراسم را در مورد آتشیهای دیگر انجام میدهند ، تا تشریفات همه آتشیهای فراهم آورده پایان رسد ، سپس همه آتشیهای تصفیه شده را در مجمری بزرگ جمع کنند (۱) ، آنگاه آنرا در ساختمانی مخصوص که برای آتشگاه تهیه دیده اند ، بر فراز گنبدی با آداب ویژه قرار میدهند - برای آتشیهای مهم مانند آتش بهرام (۲) بهیجی اجرای این تشریفات بیکسال نیز میرسد .



تصویر آتشگاه در پشت یکی از سکه های اردشیر اول - موزه ملی کپنهاگ
(ایران در زمان ساسانیان . کریستنسن)

(۱) این عمل را آتش نشانیدن گویند . (۲) شرح آن بیاید .

سه آتشکده نامی

در ایران باستان سه آتشکده مشهور و مهم در سه ناحیه قرار داشته است که هر یک بطبقه ای از اصناف مخصوص بوده .

ابن بلخی در فارسنامه آورده است (۱): « زردشت در زمان گشتاسب [اول آتشکده که ساخت ببلخ و دوم آتشکده باذریبجان بجیس (۲) و سوم آتشکده باصطخرپارس. - کریستنسن نوشته (۳): « بموجب قصه ای که در کتاب بند هشن مذکور است در زمان پادشاه داستانی تخمورب Taxmorubh نام (۴)، جماعتی سوار گاو عجیب الخلقه موسوم به سراساوغ Sarsaogh شده از کشور خونیرس Xvaniras بشش کشور دیگر سفر کردند (۵) و جز باین وسیله کسی نمیتوانست بآن شش کشور برود. شی در میان اقیانوس چنین اتفاق افتاد که باد سه آتشی را که بر پشت گاو روشن بود بآب افکند ، اما « آتشیها مانند سه موجود زنده در مکان سابق خود بر پشت گاو مجدداً رویدند و هوا را روشن کردند . « یم Yim (جم) که جانشین تخمورب شد بر فراز کوه خورهومند Xvarréhōmand خوارزم آتشکده ای بنا کرد و آتش فرنیغ را در آن جای داد . ما بطور محقق نمیدانیم که این سه آتش از چه زمانی معروف شده اند . علاوه بر سه آتشکده - که شرح آنها بیاید - در شهرستانهای مختلف آتشیهای دیگری نیز برپا بوده که برخی از آنها را ذکر خواهیم کرد .

آذرگشسب بضم کاف فارسی ، در پهلوی آتورگشسپ
I
Atur Gushnasp (۶) آمده گشسپ مرکب از دو واژه است:
آذرگشسب
گشن در پهلوی و پارسی که در زبان اوستا ورشنه varəshna

آمده بمعنی نرو نرینه (ورشنه ئی varshnay بمعنی قوچ است) (۷) - در پارسی نیز گشن

(۱) چاپ گیب ص ۵۰ . (۲) مراد (شیز) است که ذکرش بیاید . (۳) ایران در زمان ساسانیان ص ۱۰۶ و ۱۰۷ . (۴) تهمورث . (۵) در افسانه های دینی آمده که عالم بهفت کشور تقسیم میشود و فقط در کشور مرکزی موسوم به خونیرس مردم سکونت دارند (ك).

(۶) Adhur - gushnasp (ایران . ساسان . ص ۱۰۶) (۷) Air. Wb . S. 1379.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

به همین معنی است و در کتابهای فرهنگ مذکور است (۱) و نیز در لپیچه های محلی ایران این واژه هنوز مستعمل است (۲) - گشنسب اغلب با سقاط نون استعمال شده و بدیهی است که تلفظ صحیح آن بضم گاف است نه کسر آن (۳). بنا بر آنچه گفته شد معنی تحت اللفظ آذر گشنسب (آتش اسب نر) میباشد و بنابراین توجیه لغوی فرهنگها در اینکه «معنی ترکیبی آن آتش جهنده باشد چه آذر بمعنی آتش و گشنسب بمعنی جهنده و خیز کننده آمده است و این معنی مناسبت تمام ببرق دارد.» (۴) و یا «معنی آتش جهنده که عبارت از برق است و نام آتشخانه، چون همیشه آتش آن شعله زن میماند لهذا با سم برق مسمی گردید و بعضی گویند که این منخف آذر گشتاسپ است چرا که بنا کرده پادشاه گشتاسپ بود.» (۵) درست نیست.

این نام در میان ایرانیان پیش از اسلام بسیار رواج داشته از آنجمله:

- ۱- موبد یکی از توابع شهر سلوکیه در زمان یزدگرد اول. ۲- مرزبان ارمنستان از سال ۶۶۴ تا ۴۸۱ م. ۳- سپهسالار ایران در زمان فیروز. ۴- یکی از سرداران خسرو پرویز که پسرش نامدار گشنسب نیز از سرداران ایران بود. (۶)

همچنین (گشنسب) و (گشنسب) در جزو نام بسیاری از ایرانیان باستان آمده از آنجمله

(۱) «گشن بضم اول و ثانی بمعنی نر باشد که در مقابل ماده است و درخت خرما می نر که بربی فعل گویند. بمعنی طالب نر شدن و بار گرفتن ماده سایر حیوانات و بارور شدن درخت خرما [نیز] باشد. نظامی در صفت شبدهیز گفته:

بگشن آید تکاور مسادیانی
خدا گفتمی شکفتی در پند پرد.

بدشت انگله [درملکه] درهرقرانی

بفرمان خدا زو گشن کیرد

و بار گرفتن ماده را گشن گویند. مولوی گوید:

آن مه که ز پیدائی در چشم نمی آید

جان از مزه عشقش بی گشن همی زاید.»
(برهان - انجمن)

- (۲) در خراسان (گشن کردن درختان) در برخی قراء معمولست و در کوی اصفهان (گشنیدن) به همین معنی استعمال میشود (بهار). (۳) مجله مهر سال دوم شماره ۳ مقاله (نامهای شهریاران و دلبران ایران) بقلم آقای بهار. (۴) برهان. (۵) غیاث اللغات بنقل از سراج اللغات و شروع اسکندرنامه و رشیدی. (۶) فرهنگنامه پارسی (آذر گشنسب) - فرهنگ شاهنامه ص ۵.

آمین مزد یسنا - آتش

در افسانه‌های ملی (بانو گشسب) نام دختر رستم پور زال بشمار رفته (۱) - آمین گشسب نام یکی از بزرگان ایرانی در بار هرمز؛ و بقول طبری آذین گشسب سردار هرمز بود که بجنگ بهرام چوینه رفت (۲) - مزدا گشسب نام سردار دیگر هرمز بود (۳) - گو گشسب از مفسرین اوستا در زمان ساسانیان بوده است. (۴)

نام آتشکده مزبور را (آذرخش) یا (درخش) هم نوشته‌اند. (۵)

در فصل ۱۷ بند هش، که از اقسام آتشفشان سخن رفته، در بند ۷
پیدایش
 آمده است:

«آذر گشسب تا هنگام پادشاهی کیخسرو پناه جهان بود (۶)، وقتی که کیخسرو بتکده دریاچه چچست (۷) را ویران کرد، آن آتش بیابان او فرو نشست، سیاهی و تیرگی را بر طرف نمود و روشنائی بخشید، بطوریکه او توانست بتکده را ویران کند، در همان محل در بالای کوه استواند (۸) دادگاهی (معبدی) ساخت و آذر گشسب را فرو نشانده. (۹) - فردوسی نیز کیخسرو را برپاکننده آذر گشسب می‌شناسد:

فرازنده جوشن و زین اسب فروزنده فرخ آذر گشسب.

و همو در شاهنامه نقل میکند: چون کیخسرو بنزدیک دژ بهمن رسید، بر نامه ای ستایش و درود خداوند نگاشته آنرا بنیزه بلندی بست و بگیو گفت یزدان را یاد کن و

(۱) برهان. (۲) فرهنگ شاهنامه ص ۱۴. (۳) همان کتاب ص ۲۵۳. (۴) رجوع شود به *Iranisches Namenbuch* تألیف F. Justi (۵) «آذرخش و درخش بمعنی برقی و فروغ و روشنی آمده. اسدی طوسی: خصمت بود بچنگ خف و تیغ آذرخش تو همچو کوه و تیربندانیش تو صدا» (انجمن) - «درخش نام آتشکده ایست در شهر ارمنیه و بانای آن آتشکده راس مجوس بوده و آنرا راس البعل گویند و درهم بغلی منسوب باوست و گویند شهر ارمنیه و شیراز؛ (شیرظ) را نیز او بنا کرده است!» (برهان) - تعجب در اینست که همین مؤلف چند صفحه بعد در ذیل (درهم بغلی) آنرا زری میدانده منسوب براس یهودی که آنرا راس البعل گویند !!! (۶) رجوع شود ببخش اول (پیدایش آتش) (۷) همان دریاچه ارمنیه است که نساخ تصحیف در شاهنامه (خنجست) آورده‌اند؛ رك: ص ۲۰۸. (۸) *Asnavand*. (۹) یشته‌ها ج ۲ ص ۲۳۸.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

این نامه را بدیوار دژنه - وقتیکه این نامه بدیوار دژ نهاده شد، خروشی از دشت و کوهسار برخاست، جهان تیره و تار شد، قهرمانان جانی را نمیدیدند. کیخسرو اسب سیاه خود برانگیخته بیاران گفت که دژ را تیرباران کنند، گروهی از دیوان قلعه هلاک شدند، وزان پس یکی روشنی بردهید
دروازه دژ نمودار گشته کیخسرو داخل شد،

یکی شهر دید اندر آن دژ، فراخ
در آنجا که آن روشنی بر دمید
بفرمود خسرو بدان جایگاه
درازا و پهنای او ده کمند
زیرون چونیم از ننگ تازی اسب
نشستند گرد اندرش موبدان
پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
یکی گنبدی تا بابر سیاه
بگرد اندرش طاقهای بلند
بر آورد و بنهاد آذر گشسب
ستاره شناسان و هم بخردان.

کیخسرو یکسال آنجا درنگ کرد. (۱)

در شاهنامه فروغی که تیرگی را برطرف کرد روشنی نامیده شده است، اما در بند هش این فروغ موسوم به آذر گشسب، یکی از سه شراره مینوی بوده که بجهان خاکی برای امداد جهانیان فرود آمده، در آذربایجان قرار گرفت. (۲)

در دیباچه کتاب هفتم دینکرد (زرتشت نامه) بند ۳۹ نیز تأسیس آذر گشسب بکیخسرو منسوب شده است: «فر بکیخسرو پسر سیاوخش رسید؛ از پرتو آن، او بر افراسیاب جادوی تورانی و یاران بدکیش وی چیره گشته آنرا شکست داد، چنانکه گرسوز و دیگر یاران جهان ویران کن ویرا - و او کامیاب گشته بتکده کنار دریاچه چچست را که آرامگاه دروغ سهمگین بوده ویران کرد، در پاداش اعمال نیکش اینک بر تختی نشسته ستوده است، در محلی پنهان، یک جاودانی تا روز رستاخیر تن او را پاسبانی میکند.» (۳)

در مینو خرد فصل ۲۷، بندهای ۵۹-۶۳ مندرجست:

(۱) یشتهاج ۲ ص ۲۳۸-۲۳۹. (۲) یشتهاج ۲ ص ۲۳۹-۲۴۰. (۳) یشتهاج ۲ ص ۲۴۰.

آمین مزدیسنا - آتش

« واز کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت ، و در کنار دریاچه چچست
بتخانه را ویران کرد و گنگد دیز را بیاراست و سوشیانت (۱) پیروز گرا در روز واپسین
یاری خواهد کرد» (۲)

درفر هنگهای پارسی آمده (۳) : آذر گشسب نام آتشکده گشتاسب است. (۴)
محل
آذر گشسب
امروز متأسفانه این پرستشگاه که در قدیم دارای آنهمه ابهت و جلال
و مراتب تقدس بود ، چنان با خاک یکسانست که تعیین محل
تحقیقی آنهم که شهر شیز باشد ، مشکل است. (۵)

در تفسیر پهلوی آتش بهرام نیایش (از فصول خرده اوستا) آمده : « جای
آذر گشسب در کوه اسنوند - کار آذر گشسب رزمی است (ارتش تار است) - از اوست که
جنگاوران در آتر پاتکان (آذر بایجان) تیز تر و دلیر تر (تگ تر) هستند - واز کیخسرو در
وهمن دیز یاوری یافت - و این آذر گشسب بود که نالید و نزد هر مزد (۶) فریاد کرد .
از این عبارت و اخبار دیگر راجع باذر گشسب ، برمیآید که محل آن در شیز بود -
بدون شك آتشکده مزبور در آذر بایجان واقع بوده و بهمن دژ ، که کیخسرو بتسخیر
آن کامیاب گشته ، در بالای کوه اسنوند بوده است (۷) ولی در فرهنگهای پارسی (۳)
که آنرا بگشتاسب نسبت داده اند محل آنرا هم در بلخ نگاشته اند که گشتاسب
« تمام گنجهای خود را آنجا گذاشته و ذوالقرنین آنرا خراب کرد و گنجهار برداشت . »
این اشتباه از گفتار نظامی در اسکندر نامه ناشی شده : گنجوی از معبد آذر گشسبی نام
میبرد که در بلخ واقع بوده و بفرمان اسکندر تاراج شد :

[اسکندر] بلخ آمد و آتش زرد هشت بطوفان شمشیر چون آب کشت

(۱) موعود زرتشتیان مانند (مهدی) در میان شیعه - ر ک : (سوشیانس) تألیف آقای پورداود.
(۲) یشتها ج ۲ ص ۲۴۰ بعد . (۳) برهان . (۴) طبق گفتار دقیقی در شاهنامه ، آذر
برزین آتشکده ای بود که بامر گشتاسب ساخته شده نه آذر گشسب (رجوع شود باذر برزین) و
بدیهی است که تشابه لفظی گشسب با گشتاسب موجب این اشتباه شده .
(۵) یشتها ج ۲ ص ۴۳۹ . (۶) اهور مزدا . (۷) خرده اوستا ص ۱۳۲ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بهار دلفروز در بلخ بود کز ترازه گلرا دهن تلخ بود
 بری پیسرانی درو - چون بهسار صنمخانهائی چو خرم بهار
 درو بیش از اندازه دینار و گنج نهاده بهر گوشه بی دسترنج
 زده موبدش نعل زرین بر اسب شده نام آن خسانه آذرگشسب.^(۱)

از ابیات فوق (بویژه از شرح صنمخانها و ذکر بهار) پیداست که نظامی نیز مانند دقیقی معبد بودائی (نوبهار) بلخ را با آتشکده آذرگشسب خلط کرده است.

کریستنسن در تاریخ ایران در زمان ساسانیان آورده^(۲): «جکسن Jackson گوید این آتشکده در جایی بر پا بود که اکنون خرابه های تخت سلیمان معروف هست و فاصله آن از ارومیه (رضائیه) و همدان یکی است.»^(۳)

این اشتباه نخست از راولنسن Rawlinson سرزده چه او خرابه تخت سلیمان را در آذربایجان (که در شمال آن محلی است که اکنون به گنج آباد موسوم است) را شهر قدیم شیز تصور کرده^(۴). پس از وی یوستی Justi پیروی او کرد^(۵) و جکسن عقیده او را تأیید و تقویت نمود^(۶)، ولی استاد مارکوارت Marquart در این باب با آقای پورداد نوشته اند: «گنجک یا الشیز اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز، اما اقامتگاه زمستانی شهریاران سابق اترپات بود، اقامتگاه تابستانی این شهریاران اخیر موسوم بوده به فراذه اسپ یعنی اسپ خیز، که در کوهی واقع بوده و امروزه این محل تخت سلیمان نامیده میشود بر خلاف گنجک یا الشیز بنابر آنچه در سیاحت نامه ها مندرج است باید در نواحی دریاچه ارهمیه در سر راه مراغه و تبریز در نزدیک لیلان باشد، نظر بتعریف مفصلی که مسعربن المهلل کرده در نزدیک آن معدنها و چشمه نفتی بوده که آتشکده آذرگشسب بواسطه آن روشن بوده است چنانکه در باکو.»^(۷)

(۱) یشتها ج ۲، حاشیه ص ۲۴۶ - رك: (شعر پارسی - دقیقی) در همین کتاب. (۲) ص ۱۰۸.
 (۳) ایران در گذشته و حال و Jaos X. (۴) Journal of the Royal Geographical Society.
 (۵) Beiträge 1.20. (۶) Persia past and present, p. 124-143.
 (۷) آتشکده معروف باکو که حالیه در دهی بنام (سوراخ خانه) نزدیک آن شهر واقع است که همیشه بواسطه چشمه نفت روشن بود و هنوز هم بنای آن بریاست. (پ. د.)

آئین مزدیسنا - آتش

مسعر بن مهلهل (اواسط قرن چهارم) سفرنامه ای داشته است که بدبختانه از میان رفته ولی با قوت بسیاری از مطالب آنرا در موارد مختلف معجم البلدان خود نقل کرده از آن جمله آنچه در ماده شیز آورده از اوست. مسعر برای بدست آوردن جواهر و فلزات گرانبها بشیز رفته بود و بقول خود او این شهر در کوهی میان مراغه و زنجان بنزدیکی شهر زور و دینور واقع بود. در آن کوه معادن طلا و نقره و جیوه و سرب و زرنیخ و جمست موجود بود. مسعر پس از ذکر اقسام طلا و کیفیت و کمیت معادن دیگر آنجا نویسد: «دیوارهای شهر دریاچه عمیقی را احاطه کرده است... در شیز آتشکده ای برپاست که نزد اهالی بسیار مقدس است. تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش برافروخته میشود...» (۱)

هر يك از آتشکده های سه گانه بمناسبتی محل توجه بوده.
 آذرگشسب، بیشک بمناسبت تولد زرتشت در محل آن، مقام
 بزرگ پیدا کرد، چه زادگاه زرتشت باقرب احتمالات گزن
 آذربایجان بود. گزن یا گنگ (۲) همانست که یونانیان (گنزا) (۳) یا (گادزاکا) یا (گادزا)
 نامیده اند و در زبان ارمنی و سریانی (گندزک) یا (گنزاک) خوانده اند و مورخان و
 جغرافی نویسان تازی آنرا (جزن) یا جزنق نام برده اند (۴) و در اوستا (۵) چچسته
 Caēçasta خوانده شده، همانست که بعد ها بشیز موسوم گردید.
 در تفسیر پهلوی آتش نیایش آمده: «از چچست تا دریاچه (چچست)» (۶)

علت
تقدیس

(۱) رك: یشتها. پورداود. ج ۲ ص ۲۴۹-۲۵۲. (۲) از همان ریشه گنج (گنج) یارسی است و برخی از شهرهای قدیم ایران بمناسبت و فورثروت و ذخایر به (گنجه- غزنه) نامیده شده اند مانند شهر گنجه در شمال آذربایجان و شهر غزنه (غزنین) در افغانستان - گزن نیز مقلوب گنز (گنزاک - گنجک - گنجه) میباشد که نفایس و طرف بسپار داشته و هر ا کلیوس مذکور در فوق آنها را بغارت برد - آقای پورداود نیز با استاد مارکوارت نامبرده در این مسئله گفتگو کرده اند و عقیده استاد اخیر نیز در مورد وجه اشتقاق واژه های فوق همین بوده است. (۳) سترابون Strabon (قرن اول ق. م) جغرافی دان یونانی و مورخ رومی Plinius (قرن اول ق. م) گزن را گزنکا، پایتخت آذربایجان ذکر کرده اند - گاتها ص ۲۳. (۴) یا قوت حموی و ابن خردادبه. (۵) یشت ۵ بند ۴۹. (۶) همان دریاچه ارمیه.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

چهار فرسنگ است - این دریاچه چهار فرسنگ پهنا و درازا دارد. - از این عبارت مستفاد میشود که این دریاچه بنام شهر مجاور خود نامزد بوده است و بهمین ملاحظه آب دریاچه ارمیه بمندلول مندرجات کتاب بندهش مقدس است.

هر يك از آتشكده های سه گانه بیکی از طبقات سه گانه :
اختصاص و
اهمیت آذر گشسب
رزمیان - موبدان - کشاورزان اختصاص دارد - از آن جمله
آذر گشسب ویژه رزمیانست (۱). این خرد ادبه مینویسد :

پادشاهان پس از تاجگذاری پیاده از تیسفون زیارت آن میرفتند .
استاد مارکوارت آلمانی در رساله (آذربایجان) نوشته (۲) :

« آذربایجان شهرت خود را در عهد ساسانیان مدیون آتشكده مقدس گنگ بود که عربها جای آنرا شهر شیزر نوشته اند . این آتشكده از طرف اردشیر تعمیر و از نو قرین رونق و جلال کرده شد ، و هر يك از پادشاهان پس از تخت نشینی بایستی پا پیاده زیارت آن بشتابد . گنگ (گنزك) در عهد استقلال آتروپات خشایارپاوان (شهرپان) آذربایجان نشیمنگاه زمستانی یعنی قشلاق پادشاهان بود و لسی در عهد خسرو پرویز بیلاق شاهنشاه شده بود . این آتشكده که از حیث زینت ها و تصویرهای بدیع و یکساعت صنعتکارانه خود یکی از عمارات قابل ستایش بشمار میرفت ، از طرف قیصر روم هر اقلیوس در سال ۶۲۴ میلادی سوزانده شد و بعد ها از نو ساخته گشت . » (۳)

کریستنسن نوشته (۴) : « وهرام پنجم سنگهای قیمتی تاجی را که از خاقان و زنتش گرفته بود (۵) باین آتشكده فرستاد . خسرو اول نیز نظیر این را عطا کرد . خسرو دوم نذر کرد که اگر موفق بمغلوب کردن وهرام چوپین بشود ، زینت های زرو

(۱) که شاه در رأس آنان قرار دارد . (۲) مجله ایران شهر . شماره ۲ از سال ۲ ص ۲۰۰
بعهد . (۳) عبارات پارسی فوق از خود استاد مارکوارتست . (۴) ایران در زمان
ساسانیان ص ۱۰۸ . (۵) طبری . نولدکه . سابقاً اردشیر اول دشمنانی را که در جنگ
کشته میشدند بمعبده اناهیتا واقع در استخر میفرستاد و سر عیسویانی را که محکوم بمرگ
شده بودند در سال ۲۴۰ م . در همان معبد ، امر داد آویزان کنند . (ک).

آئین مزدیسنا - آتش

هدیه های سیم با تشکده آذر گشسب بفرستد و بوعده خویش وفا کرد . در قرن دهم میلادی مسعودی عبارت ذیل ویرانه های آن معبد را وصف میکند : « امروز در آن شهر [شیز] آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست که کرات سماوی و ستارگان و عوالم بر و بحر و اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و دیگر عجایب را نشان میدهد . شاهنشاهان آتشکده ای در این شهر داشتند که در عهد همه سلسله های پادشاهان ایران مقدس و محترم بود . این آتشکده را آذر خوش^(۱) می گفتند . آذر بزبان عجم « آتش » و خوش « نیکو » است . شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن پیادشاهی با کمال احترام پیاده بزبارت این معبد میرفتند و نذر ها می کردند و هدیه و خواسته بسیار بد انجامی بردند . « خلاصه ، این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و نمونه دولت ساسانیان بشمار میرفت که بواسطه اتحاد با دیانت قوت گرفت ، برخلاف اشکانیان که هر يك از ملوك الطوائف معبدی مخصوص خویش داشت . در این باب عبارتی در نامه تنسر هست^(۲) که مأخوذ از حقایق تاریخی است ولی در همان نامه عبارت ذیل که گوید : « ملوك طوائف هر يك برای خویش آتشگاه ساخته و آن همه بدعت بود که بی فرمان شاهنشاهان قدیم نهادند شهنشاه باطل گردانید و با مواضع اول نقل فرمود . « قصه ای بیش نیست و پایه تاریخی ندارد . »^(۳)

مار کوارت در دنباله عبارت سابق الذکر نوشته : « آثار این آتشکده در زمان سیاحت ابودلف مسعر بن المهلهل در حوالی سال ۹۲۵ میلادی هنوز برپا بوده ، ولی در زمان بلعمی مورخ (۹۶۵ م) « روبرایی گذاشته بود . یاقوت حموی در معجم البلدان از قول ابودلف مسعر بن المهلهل که شاعر^(۴) بوده ، در حق شهر شیز^(۵) و آتشکده آن چنین نقل میکند :

(۱) نام دیگر آذر گشسب است (ك) (۲) رك : چاپ دارمستتر و مینوی (ك) .
(۳) در کتابخانه ملی پاریس مهتری هست که روی آن تصویر بافرغ نام منان مغ آتشکده آذر گشسب حك شده است . (ك) . (۴) ابودلف تاجر پیشه بود (نه شاعر) و در پی خزائن و دفائن سفر میکرد (از یاد داشتهای آقای پور داود .) (۵) یاقوت مینویسد که شیز معرب (جیس) است و اهل مراغه و آن نواحی این مواضع را

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

« شهرشیز میان مراغه و زنجان و شهرزور و دینور واقع و محاطست از کوههاییکه دارای معادن طلا و زینق و سرب و سیم و زرنیخ زرد و غیره میباشد . . . و در آنجا آتشکده ای هست بسیار با شکوه، که تمام آتشکده های غرب و شرق مجوسان از آن برخوردار میشوند، و بالای قبه آن هلالی هست از نقره، که جمعی از سلاطین خواسته اند آنرا بردارند قادر نشده اند و از غرایب این آتشکده اینست که هفتصد سالست آنرا روشن کرده اند، نه خاموش شده و نه خاکستری بیرون داده است؛ این شهر را هرمز بن خسرو شیرین بن بهرام، با سنگ و آجر بنا کرده و در اطراف آتشکده ایوانهای بلند و بناهای بزرگ محتشم ساخته شده است و هرگاه دشمن قصد گرفتن این شهر بکند و بدیوارهای آن منجنیق بندد سنگهای آن بدریاچه می افتد. اگر منجنیق خود را اگر چه يك ذراع باشد عقب بکشد سنگها بیرون حصار می افتند . . . »

و غیر از ابودلف نیز روایت کرده اند که درشیز آتشکده آذرخش (آذرخش - آذرگنشب) که نزد مجوسان بسیار محترم بوده میباشد و هر پادشاهی در حین جلوس آنجا را پا پیاده زیارت میکرده است.

ابن الفقیه در کتاب البلدان نویسد :

« . . . همچنین از شهرهای آذربایجانست جنزه^(۱) و جابروان و ارمیه، شهر زردشت و شیز که آتشکده آذرچس^(۲) در آنجاست و این آتشکده را قدر و منزلت بزرگی در نزد پارسیانست . . . »^(۳)

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

(گزن) مینامند و در لفظ (جزنق) نیز نویسد که قصبه آبادیست در آذربایجان، نزدیک مراغه، و در آنجا آثار خرابه های عمارت و يك آتشکده ای که پادشاهان قدیم ایران ساخته بودند دیده میشود. بعید نیست که اصل کلمه جزنق یعنی گزننگ همان کلمه گنگ و گنزک باشد که در کتب زرتشتی و یونانی نام شهر و آتشکده معروف آذربایجان بوده که ذکر آن گذشت (مار کوارت).

(۱) همان گنزک. (۲) صحیح آن آذرچس (آذرچس نسف معرب آذرگنشب) است.

(۳) مجله ایران شهر. سال دوم شماره ۳ مقاله (آذربایجان) بقلم غنی زاده.

آئین مزدیسنا - آتش

ابن خردادبه در کتاب المسالك و الممالك نوشته (۱) :

«... ارمیه شهر زردشت و سلماس و شیز که آنجا آتشکده آذربایجان (۲) است و او را قدرومنزلت بزرگی پیش آتش پرستان میباشد بطوریکه پادشاهان وقتی که بسلطنت میرسند باید از مداین پا پیاده زیارت آنجا روند...»

در ادبیات پارسی ذکر آذرگشسب بارها بمیان آمده :

فردوسی (پس از باز آمدن کیخسرو از توران بایران و شرح کارهای خود

در آن سرزمین ، برای کیکاوس) گوید :

یکی پند پیرانه افکند بن
بتازیم تا خان آذرگشسب
چنان چون بود مرد یزدان پرست
بزمزم کنیم آفرین نهسان
مگر پاک یزدان بود رهنمای
نماید نماینده داد راه
نگریدید یکک تن ز ره اندکی
دمان تا در خان آذرگشسب
بر از ترس دل یکک بیکک پرامید
چو بر آتش تیز بریان شدند
به پیش خداوند خورشید و ماه
بر آن موبدان گوهر افشانند
بر افشانند دینار بر زند و است
میندار کآتش پرستان بدند
پرستنده را دیده پر آب بود

نیا (۳) چون شنید از نییره سخن
بدو گفت ما هم چنین با دو اسپ
سرو تن بشویم با پا و دست
بزاری ابا کردگار جهان
بیاشیم در پیش آذر بیای
بجائی که او دارد آراگاه
برین رای گشتند هر دو (۴) یکی
نشستند چون باد هر دو (۴) بر اسپ
برفتند با جامه های سید
چو آتش بدیدند گریان شدند
بر آن جایگه زار و گریان دوشاه
جهان آفرین را همی خواندند
چو خسرو بآب مژه رخ بشست
بیکمفته بر پیش یزدان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود

(۱) ص ۱۱۹ . (۲) ظاهراً همان آذرگشسب . (۳) مراد کیکاوس نیای کیخسرو است .

(۴) کیکاوس و کیخسرو .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اگر چندت اندیشه گردد دراز
هم از پاك یزدان نه بی نیاز
بیك ماه در آذر آبادگان
بیودند شاهان و آزادگان. (۱)
و نیز پس از آنکه هوم داستان دستگیر کردن افراسیاب را برای گودرز کشاوران
نقل کرد و گفت عاقبت ،

ز بس ناله زار و سوگند اوی
برین جایگه بر ز چنگم بجست
درین آب خنجهست (۲) پنهان شدست
چو گودر بشنید این داستان
پر اندیشه شد سوی آتشکده
نخستین بر آتش نیایش گرفت
پیردخت و بگشاد راز از نهفت
هم آنکه نشستند شادان بر اسپ
و پس از کشته شدن افراسیاب و گرسیوز در عنوان (باز آمدن کاوس و خسرو
پیارس) گوید :

ز یزدان چو شاه آرزوها بیافت
بسی زر بر آتش بر افشانند
بیودند يك روز و يك شب بیای
چو گنجور کیخسرو آمد ز رسپ
بر آن موبدان خلعت افکند نیز
بشهر اندرون هر که درویش بود
بر آن نیز گنجی پراگنده کرد

(۱) شاهنامه بخ ج ۵ ص ۱۳۸۵-۱۳۸۶ . (۲) دراصل میبایست چیچست باشد چه در
اوستا چیچسته Caecasta نام دریاچه ارومیه است . رك : ص ۴۶ و ۱۹۹ . (۳) کیكاوس و
کیخسرو . (۴) شاهنامه بخ ج ۵ ص ۱۳۹۱ . (۵) همان کتاب . همان جلد ص ۱۳۹۷ .
ظاهراً در روایات ایرانی داستان خسرو پرویز را بکیخسرو نسبت داده اند . مقایسه شود با
گفتار فردوسی درباره رفتن خسرو پرویز با آذر گشسپ و اهداء ندور .

آئین مزدیسنا - آتش

و نیز هنگامیکه کیخسرو برای انقطاع از دنیا بکوه رفت، فردوسی از قول ایرانیان
بشاه، نقل کند:

همه خاک باشیم اسپ ترا پرستنده آذر گشسپ ترا. (۱)
و چون بهرام گور برای پی گم کردن در جنگ با خاقان، با گروهی اندک با ذریا بیجان
حرکت کرد،

وز آن جایگه لشکر اندر کشید سوی آذر آبادگان بر کشید
چو از پارس لشکر فراوان ببرد چنین بود نزد بزرگان و خرد
که از جنگ بگریخت بهرام شاه و را سوی آذر گشسپ است راه
چو بهرام رخ سوی آذر نهاد فرستاده آمد ز قیصر چو باد. (۲)
و در (تاختن بهرام گور بر خاقان چین):

چو آگاهی آمد ببهرام شاه که خاقان بمروست و چندان سپاه
بیاورد لشکر باذر گشسپ همی بی بنه هر یکی باد واسپ... (۳)

و در (بازگشتن بهرام گور بایران زمین) گوید:

چو شد ساخته کار آتشکده همان جای نوروز و جشن سده
ببامد سوی آذر آبادگان خود و نامداران و آزادگان
پرستش کنان پیش آذر شدند همه موبدان دست بر بر شدند
پرستندگان را ببخشید چیز و ز آتشکده روی بنهاد نیز. (۴)

و نیز انوشیروان پس از تصمیم بجهنگ باقیصر روم،

جهاندار با کویانی درفش همی رفت باتاج وز رینه کفش
همی بر شد آوازشان بر دو میل به پیش سپاه اندرون کوس و پیل
پس پشت و پیش اندر آزادگان بشد تیز تا آذر آبادگان

(۱) شاهنامه، بجز ص ۱۴۳۷. (۲) همان کتاب ج ۷ ص ۲۱۹۷. (۳) همان کتاب.
همان مجلد ص ۲۲۰۰. (۴) همان کتاب. همان مجلد ص ۲۲۰۵ - اگرچه در این ابیات نام
(آذر گشسپ) نیامده ولی پیداست که مراد همانست.

مزدینساو تأثیر آن در ادبیات پارسی

چو چشمش بر آمد باذر گمشپ
 پیاده شد از دور و بگذاشت اسپ
 زدستور پاکیزه بر سم بجست
 دورخ را بآب دودیده بشست
 بیاز اندر آمد با تشکده
 نهادند گاهی بزر آزرده
 نهاده برو نامه زند و است
 باواز بر خواند موبد درست
 رد و هیربد پیش غلطان بخاک
 بزرگان همه گوهر افشانند
 چونزدیکتر شد نیایش گرفت
 وزوخواست پیروزی و دستگاه
 پرستندگانرا ببخشید چیز
 یکی خیمه زد پیش آتشکده

و خسرو پرویز چون از پدر بیمناک شد ،
 شب تیره از طیسفون در کشید
 نداد آن سر پر بهسا رایگان
 بزرگان نزد او شتافته ،

همی گفت هر کس که ای پور شاه
 ترا زبید این تخت و تاج و کلاه
 نگر تا نداری هراس از گردن
 بزوی شاد و آرام و دل از جمند
 زمانی بنخجیر تازیم اسپ
 زمانی نوان پیش آذر گمشپ
 بدیشان چنین گفت خسرو که من
 پر از بیمم از شاه ، وزانجمن
 اگر پیش آذر گمشپ این سران
 بیابند و سوگند های گران
 خوردند و مرا یکسر ایمن کنند
 که پیمان من زان سپس نشکنند
 بباشم بدین هر زبا ایمنی
 تترسم ز تیمار آهر منی
 یلان چون شنیدند گفتار او
 همه سوی آذر نهادند روی

(۱) شاهنامه بخ ج ۸ ص ۲۳۳۹.

آئین مزد یسنا - آتش

بخوردند سو گندهایی که خواست
 که مهر تو بادیده داریم راست. (۱)
 پس از (کور کردن گسته‌م و بندوی هر مزدرا)،
 چو گسته‌م و بندوی بآذر گشسپ
 بر افکند مردی سبک با دو اسپ
 که در شب بنزدیک خسرو شود
 از ایران با گاهی نوشود... (۲)
 خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م.) پیش از آنکه بجنک بهرام چوینه رود با تشکده آذر گشسپ
 (آذرآبادگان) رفت و در آنجا نمازوستایش بجای آورد و درخواست پیروزی کرد.
 فردوسی گوید:

وز آن دشت بی بربرانگیخت اسپ	همی ناخت تا پیش آذر گشسپ
بباز اندر آمد با تشکده	دلش بود یکسر بدر آژده
بشد هیربد، زند و استا بدست	به پیش جهاندار یزدان پرست
گشاد از میان شاه زرین کمر	بر آتش بر افکند چندی گهر
نیایش کنان پیش آتش بگشت	بنالیدن از هیربد بر گذشت
همی گفت کای داور داد و پاک	سر دشمنان اندر آور بخاک
تو دانی که بر داد نالم همی	همه راه نیکی سگالم همی
تومپسند بیداد بیداد گسر	بگفت این و بر بست زرین کمر
سوی دشت دوک اندر آورد روی	همی شد خلیده دلورای جوی. (۳)

خسرو در نامه پیروزی بقیصر نویسد:

بآذر گشسپ آمد م با سپاه	دوان پیش باز آمد م نیکخواه. (۴)
فردوسی در عنوان (باز گشتن نیاطوس) (۵) ورومیان از ایران نزدیک صرروم آورده:	
دو منزل بشد خسرو سر فراز	ورا کرد پندود و پس گشت باز
دگر هفته برداشت باده سوار	که بودند بیناد دل و نامدار

(۱) شاهنامه، بیخ ج ۸ ص ۲۶۶۶ - ۲۶۶۸. (۲) همان کتاب ج ۹ ص ۲۶۷۶.

(۳) همان کتاب. همان مجلد ص ۳۷۶۸. (۴) همان کتاب، همان مجلد ص ۲۷۹۱. (۵) محرف

Theodosius=Taïadus (یشتها ج ۱ ص ۵۶۰ ح ۱).

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

<p>بگنبد نگه کرد و بگذاشت اسپ بزدی دو رخساره چون آفتاب شد از آب دیده رخس ناپدید همی گشت برگرد آذر نژند چو نزدیک شد روزگار سده زدینار و از گوهر شاهوار سخن هر چه پیش زدان گفته بود نماند اندر آن بوم بر کس دژم. (۱)</p>	<p>ز لشکر گه آمد باذر گشسپ پساده همی رفت دیده پر آب چو از در بنزدیک آتش رسید یکی هفته میخواند استا و زند بهشتم بیامد ز آتشکده ز زرین و سیمین گوهر نگار بآتش بداد آنچه پذیرفته بود بدرویش بخشید گنجی درم و هم فردوسی از قول رستم فرخزاد (که ببرد خود وصیت کند) آورده :</p>
--	---

<p>ببر سوی گنجور آذر گشسپ. (۲) در ادبیات پارسی (آذر گشسپ) مثل تیزی و چالاکی است. فردوسی گوید: ز کابل سوی شام شد بر سه اسپ. با خواسته همچو آذر گشسپ. بیامد بر او چو آذر گشسپ. بر اندند بر سان آذر گشسپ. (۳)</p>	<p>همیدون گله هر چه داری، ز اسپ سواری بکر دار آذر گشسپ از آتش گسی کرد بانو گشسپ چو رستم بدیدش برانگیخت اسپ وز آن پس نشستند گردان بر اسپ</p>
--	---



مؤلف تاریخ سیستان آورده است (۴): «اکنون یاد کنیم سبب آتش کرکوی. (۵)
بوالمؤید (۶) اندر کتاب گرشاسب گوید که چون کیخسرو با آذربادگان رفت و رستم دستان
با وی، و آن تاریکی و پتیاره دیوان بفرایزد تعالی بدید که آذر گشسپ پیداکشت و روشنائی

(۱) شاهنامه، بخ. ج ۹، ص ۲۷۹۷. (۲) شاهنامه، بخ. ج ۹، ص ۲۹۶۷. (۳) فرهنگ دهخدا.
(۴) ص ۳۵-۳۷. (۵) کرکوی و کرکویه نام محلی در سه فرسنگی شهر زرنگ، براه
هرات. و نام یکی از دروازه‌های همان شهر هم بوده که از آن بسوی کرکوی می‌رفتند (آقای
بهار بنقل از اصطخری). (۶) مراد بوالمؤید بلخی مؤلف گرشاسب نامه است. رك: بخش
هفتم بهره ۴.

آمین مزد یسنا - آتش

برگوش اسب او بود و شاهی او را شد باچندان معجزه، پس کیخسرو از آنجا بازگشت و بترکستان شد بطلب خون سیاوش، پدر خویش، و هرچه نیرومند یافت اندر ترکستان همی کشت و رستم و دیگر پهلوانان ایران با او، افراسیاب گریز گرفت و بسوی چین شد و ز آنجا به هندوستان آمد و ز آنجا بسیستان آمد و گفت من بزهار رستم آمدم و او را به (بنکوه) فرود آوردند، چون سپاه او همی آمد فوج فوج، اندر بنکوه انبار غله بود چنانکه اندر هر جانبی از آن بر سه سومقدار صدهزار کیل غله داریم نهاده بودند، و جادوان با او گرد شدند و او جادو بود، تدبیر کرد که اینجا علف هست و حصار محکم، عجز نباید آورد تا خود چه باشد، بجادوئی بساختند که از هر سوی دو فرسنگ تاریک گشت. چون کیخسرو بایران شد و خسرو شنید آنجا آمد، بدان تاریکی اندر نیارست شد و اینجا جایی که اکنون آتشگاه کرکوی است معبد جای (۱) گر شاسب (۲) بود و او را دعا مستجاب بود بروز گاراو، و او فرمان یافت، مردمان هم بامید برکات آنجا همی شدند و دعا همی کردند و ایزد تعالی مرادها حاصل همی کردی. چون حال برین جمله بود کیخسرو آنجا شد و پلاس پوشید و دعا کرد، ایزد تعالی آنجا روشنائی فرادید آورد که اکنون آتشگاه است، چون آن روشنائی بر آمد برابر تاریکی، تاریکی ناچیز گشت و کیخسرو رستم پپای قلعه شدند و بمنجنیق آتش انداختند و آن انبارها همه آتش گرفت چندین ساله که نهاده بود، و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آنجا بجادوئی بگریخت و دیگر کسان بسوختند و قلعه ویران شد، پس کیخسرو این باریک نیمه آن شارستان سیستان بکرد و آتشگاه کرکویه، و آن آتش گویند آنست، آن روشنائی که فرادید، و گبرکان چنین گویند که آن هوش گر شاسب است و حجت آرنده بسرود کرکوی بدین سخن - (بیت):

خنیده گر شاسب هوش

فرخت بادا روش

(۱) ترکیبی است که اسم مکان فارسی از آن بیاید، مانند آتشگاه و آتش جای و آتشکده و غیره.

(بهار) (۲) رك : بخش هفتم بهره ۴.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

همی برست از جوش	نوش کن می نوش
دوست بد ا کوش (۱)	بسآفرین نهاده گوش
همیشه نیکی کسوش	دی گذشت (۲) و دوش
شاهها خدا یگانا، بآفرین شاهی. (۳)	

* * *

در فرهنگهای پارسی (آذرگشپ) و (آذرشسب) مخفف آذرگشسب و آذرگشسب

است. سنائی گوید:

آب و آتش نخوانده او را اسب
آن صدف خواند و اینش آذرشسب. (۴)

و نیز در فرهنگها (آذرگشسب) را «نام فرشته ای موکل بر آتش که پیوسته در آتش مقام دارد.» دانسته اند (۵). آذرگشسب مورد سوگند بزرگان ایران بوده.

فردوسی گوید:

بیزدان که او برتر از برتری است	نگارنده زهره و مشتری است
بتاج و بگاه و بخورشید و ماه	بآذرگشسب و بمهر و کلاه
که از شاه خاقان نیچد بدل	نباشد بکاری و را دل گسل (۶)

(۱) ظاهراً (بدا گوش) باکاف فارسی باید باشد یعنی (بسآغوش) چه آگوش و آغوش یکی است و بدا گوش از قبیل بدان، بدو و بدین میباشد یعنی بآن و باین و غیره... (بهار)

(۲) کذا و باید (گذشت) باشد چه درین کتاب ذالهای معجمه را مطلقاً بی نقطه نوشته است. (بهار)

(۳) بعقیده من باید وزن این شعرها: (تئاتن تن - تن) و قرائت صحیح آن چنین باشد: فرخته باذا، روش. خنیده گرشسب، هوش. همی بر است از، جوش. انوش کن می، انوش. دوست. بد ا... گوش، به آفرین نه، گوش. همیشه نیکی، گوش. که دی گذشت و، دوش. الی آخر. که در اینصورت رعایت اسباب و هجاها شده است. بعلاوه کلمه (نوش) به تنهایی در فارسی قدیم یا پهلوی دیده نشده و اصل آن (ان نوش) است یعنی بمرگ که از ترکیب (نوش) بمعنی مرگ که بعدها هوش شده و از الف و نون نفی ساخته اند و (انوشه) صفتی از انوش میباشد یعنی (جاودانه) و انوشه بزی و انوشه روان باین معنی است - روش در مصراع اول هم بمعنی نور و فروغ است و روشنای اسم مکان از (روش) و (نای) و روشن اسم مصدر از هموست.

خنیده بضم اول بمعنی نافه و منتشر و طنین افکننده در جهان وزیر سقف آسمانست. (بهار).

(۴) فرهنگ دهخدا. (۵) برهان - فرهنگ دهخدا. (۶) شاهنامه بیخ ج. ۸ ص ۲۶۴۲.

آئین مزدیسنا - آتش

و نیز: یکی سخت سوگند خواهم بماه
 که گر خسرو آید بدین مرز و بوم
 تو خواهی مرا زو بجان زینهار
 نگیری تو این کار دشخوار خوار. (۱)

II
 آذر برزین مهر (۲)
 آذر برزین مهر، که در پهلوی آتور بورزین متر، بضم بساء یعنی
 (آتش مهر تابنده) آمده. برخی برزین را از ماده (برز - ورز)
 بمعنی ورزیدن و کشتن گمان کرده و بفتح اول خوانده اند و آن
 صحیح نیست چه در متن پهلوی ورز، ورزین غیر از (بورز) است (۳) و واژه اخیر از ریشه
 اوستایی ورد *vard, varəd* بمعنی روئیدن آمده که واژه پهلوی (والیتن) و پارسی
 (بالیدن) (۴) و مشتقات آن مانند (بلند) (۵) و (بالا) (۶) و (بالش) (۷) و (البرز = هرا
 برزه = کوه هرای بلند) (۸) از متفرعات همین ریشه اند.

برزین در ادبیات پارسی بتنهائی بجای آذر برزین مهر استعمال شده. نظامی:
 ز برزین دهقان و افسون زند
 بر آورده دودی بچرخ بلند.
 در فرهنگها آمده: برزین بروزن پروین بمعنی آتش است که عرب نار خوانند (۹)
 از این عبارت و استعمال شعراء متقدم که آذر برزین را با (برزین = بروی زین اسب)
 تجنیس آورده اند (۱۰) برمیآید که قدما آنرا بفتح اول میخوانده اند ولی اینکه فرهنگ
 نویسان آنرا بمعنی مطلق آتش دانسته اند خطاست.

برزین نیز مانند گشنسب نام چندتن از بزرگان ایران بوده است از آن جمله:
 نام پدر جهن در زمان فریدون - نام پسر گشتاسب - نام پدر بهزاد - نام سرداران و شروان (۱۱)

(۱) شاهنامه بخج ۹ ص ۲۷۲۸ (در گریختن بندوی از بند بهرام)
 (۲) معمولاً آذر فرنبغ را بر برزین مهر مقدم میدارند ولی نظر بلزوم تشریح بیشتر فرنبغ و
 خرداد (که از این پس بیاید) ما برزین مهر را مقدم داشتیم. (۳) مجله مهر سال ۲ شماره
 ۳ مقاله (نامهای شهریاران) بهلم آقای بهار. (۴) فرهنگ بار توله ص ۱۳۶۹.
 (۵) Grundriss Neupersischen Etymologie تألیف Paul. Horn شماره ۱۹۸.
 (۶) همان کتاب، ۱۷۱. (۷) همان کتاب، ۱۷۲ - و بالیدن، ۱۷۳. (۸) یشتهاج ۱ ص
 ۱۳۱-۱۳۳-۲۱۲. (۹) برهان - انجمن. (۱۰) دریا این بیاید. (۱۱) فرهنگ
 شاهنامه ص ۵۰.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و همچنین (مهر برزین) در نامهای ایران باستان آمده از آن جمله : نام پسر فرهادیا (خراد) در زمان بهرام گور (۱).

در فصل ۱۷ بندهش بند ۸ آمده :

پیدایش آن

«آذر برزین مهر، تازمان گشتاسپ در گردش بوده پناه جهان میبود، تا زرتشت انوشه روان دین آورد، گشتاسپ دین پذیرفت. آنگاه گشتاسپ آذر برزین مهر را در کوه ریوند که آنرا پشت و یشتاسپان خوانند فرو نهاد.» (۲)

فرهنگ نویسان گویند آنرا برزین نام از جانشینان ابراهیم زردشت (۱) ساخته بود و در فارس بود و برخی گویند روزی کیخسرو سواره میرفت ناگاه صدای رعدی بهم رسید چنان مهیب که کیخسرو خود را از اسب انداخت. در آن اثنا صاعقه افتاد و بر اسب او خورد و برزین افروخته گردید، دیگر نگذاشتند که آن آتش فرو نشیند و همانجا آتشکده ساختند و آذر برزین نام نهادند.» (۳)

فردوسی در شاهنامه درباره لهراسب (پیش از ظهور زرتشت) گوید :

یکی آذری ساخت برزین بنام
که بدبا بزرگی و با فرو کام. (۴)

و دقیقی در شاهنامه خود (پس از پذیرفتن گشتاسپ دین زرتشت را) گوید :

پس آزاده گشتاسپ بر شد بگاه
فرستاد هرسو بکشور سپاه

پراگند گرد جهان موبدان
نهاد از بر آذر آن گنبدان

نخست آذر مهر برزین نهاد
بکشور نگر تا چه آئین نهاد؟

(که آن مهر برزین ایی دود بود
منور نه از هیزم و عود بود.)

آنگاه گشتاسپ مردم را دعوت کرده گوید :

سوی گنبد آذر (۵) آرید روی
بفرمان پیغمبر راستگوی. (۶)

(۱) همان کتاب ص ۲۴۸. (۲) یشتهاج ۲ حاشیه ص ۳۳۰. (۳) برهان - انجمن -

غیاث. (۴) شاهنامه بخ. ج ۶ ص ۱۴۴۶. (۵) مراد آذر برزین مهر است.

(۶) شاهنامه بخ. ج ۶ ص ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰.

همین آتشکده است که دقیقی گوید سروکشم را دز کنار آن کاشتند (۱) و چون فردوسی این اشعار را در شاهنامه خود وارد کرده پیداست که منظور او از برزین لهراسب غیر از آذربرزین مهر است.

محل و اختصاص آن
 بنا بتصریح تفسیر پهلوی آتش نیایش، این آتشکده درزیوند ایالت خراسان جای داشت: «جای آذربرزین مهر در کوه ریوند است. کار آذربرزین مهر کشاورزی (واستریوشی) است - ازیاور»

این آتش است که کشاورزان از کار کشاورزی داناتر و تخشتر و پاکیزه تر (شستک جامک تر) هستند و با این آتش بود که گشتاسپ پرسش و پاسخ کرد. (۲)

کریستنسن نویسد (۳): لازار فاربی (۴) قریه ریوند را (قریه مغان) مینامد. باعتقاد جکسن (۵) مکان این آتشکده در (قریه مهر) بوده است که در سر راه خراسان بیک فاصله از میاندشت و سبزوار قرار دارد.

در فرهنگهای پارسی (۶) آمده: «آذربرزین نام آتشکده ششم است (۷) که در فارس برزین نام شخصی از خلفای ابراهیم زردشت (۱) ساخته بود.» وهم فرهنگ نویسان آتشکده (برزین) را بتصحیف (برزین) برون خزین نوشته، آنرا آتشکده ای جداگانه محسوب داشته مگر آنرا روستای نیشابور (۱) نگاشته و گفته اند باینمعنی با رای قرشت هم آمده است (۸) - از این گفتار فردوسی برمیآید که یا آتشکده برزین در زمان وی (سده چهارم هجری) هنوز بر پا بوده و یا عیناً جمله ذیل را از شاهنامه منثور (یا مأخذ شفاهی) بنظم آورده:

شنیدم که روزی گو پیلتن
 یکی سور کرد از در انجمن
 بجائی کجا نام او بد (نوند)
 بدو اندرون کاخ هسای بلند

(۱) شرح آن در (بخش شهر پارسی) بیاید. (۲) خرده اوستا ص ۱۳۲ حاشیه. (۳) ایران در زمان ساسانیان ص ۱۰۸-۱۰۹. (۴) Lazare de Pharp. (۵) Jackson. (۶) برهان - انجمن. (۷) شرح آتشکده های هفتگانه در آخر همین بهره بیاید. (۸) برهان.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

- کجا آذر برز برزین کنون بدانجا فروز دهمی رهنمون. (۱)
- در ادبیات پارسی بجز دقتی و فردوسی گویندگان ایرانی بارها از آن نام
برده اند. ابو شکور بلخی گوید:
- بگه رفتن کان ترک من اندر زین شد دل من ز آن زین آتشکده برزین شد.
ناصر خسرو: بر من گذریکی که بیمگان در مشهور تر ز آذر برزینم.
منوچهری (در وصف شب جشن سده):
بر فروز آتش برزین که درین فصل بسا آذر برزین پیغمبر آزار بود.
عمیق بخارائی:
بخوام جام و برافروز آذر برزین که پرشمامه کافور شد که و برزین.
مسعود سعد سلمان:
- ز سهم و هیبت آن کون نشستش اندر زین (۲) فسرد آذر برزین و آذر خرداد. (۳)
و نیز: در دل و در دیده من سال و ماه آذر برزین بود و رود گنگ. (۴)
و نیز: زخمش تو شرری گشت دجله بغداد زخمش تو شرری گشت آذر برزین. (۴)
چو بر فروختی از تیغ آتش اندر هند بشهر فارسی فرومرد آتش برزین (۴)
ابوالفرج رونی (در وصف فروردین):
گرد گلشن ز فروغ لاله گوئی آتشکده برزین است.
معزی نیشابوری (در مدح امیر علی بن فرامرز کاکویه):
ور روشنی رأی تو پرویز بدیدی هرگز نشدی شیفته بر آذر برزین. (۵)

(۱) شاهنامه بخ ج ۲ ص ۴۱۶. (۲) ضمیر (او) بملک ارسلان ممدوح مسعود بر میگردد.
(۳) آذر خرداد همان فرنبغ است که در ذیل بیاید. (۴) از این ابیات برمیآید که آذر
برزین بفرآوانی آتش و عدم امکان خاموش کردن شهره بوده است. (۵) ظاهراً معزی
که افسانه پیدایش آذر برزین را در زمان کیخسرو (چنانکه فرهنگ نویسان نقل کرده اند و در
بالا ثبت شد) شنیده بود کیخسرو (کی + خسرو) را با خسرو (پرویز) بمناسبت تشابه لفظی
خلط کرده است - خسرو پرویز چنانکه گذشت بویژه بآتشکده آذر گشنسب که ویژه رزمیان
و فرمانداران بود بسیار توجه داشته.

آئین مزدیسنا - آتش

زراتشت بهرام پژدو :

روان شد سوی آتشگاه برزین .

بگفت این ونشست آنگاه برزین

سلمان ساوجی :

کسیکه آتشی برزین ندیده بود بدید رخس چو آتش وزلفش دمیده ریحانش .

فرهنگ نویسان نام (آذر مهر) را برده اند و نوشته اند نام آتشکده نخستین از هفت آتشکده بزرگ ایران است (۱) و ظاهراً اصل آن آذر برزین مهر است. (۲)

آذر فرنیغ یا خورنه بغ و یا خوره بغ یعنی (آتش فرّه ایزد)

چه (فر) و (فره) و (خور) و (خره) و (خوره) و (خورنه)

همه بمعنی جلالت و شوکت و فرّه یزدانی است ، منتهی فر و

فره از پارسی باستان مأخوذ و خره از زبان اوستا آمده است (۳) - جزء آخرین واژه

(بغ) بمعنی خداوند است. (۴)

III

آذر فرنیغ

(۱) جهانگیری. (۲) فرهنگ دهخدا. (۳) رجوع شود: یشتهاج ۲ ص ۳۱۲ - در

اوستا Xvarnah و در پهلوی Xvarrah آمده و واژه های فرهی و فرهمند پارسی از اینریشه است.

(۴) در پارسی باستان بغه Bagha بمعنی خداوند است در واژه (بغداد) بمعنی خداداده، (خدا

آفریده) و بغفور (مهربان ففور) لقب امپراتوران چین و بیستون (بهستان - بغستان) کوه مشهور

در نزدیکی کرمانشاه که سنگ نبشته داریوش در آن قرار دارد.

ولف Wolf در فهرست شاهنامه (برزین) را در ابیات ذیل بمعنی (آذر برزین) گرفته

(رك : فهرست ولف: برزین Barzîn) ولی از ابیات مقدم و مؤخر آنها نیک پیداست که گوینده

ایهام آورده و مراد حقیقی وی از (آتش تیز برزین) سواری است تند و تیز و بچمان دشمن،

آتش بیز :

همم دین وهم فرّه ایزد است

همم دین وهم فرّه ایزد است

همان آتش تیز برزین منم

شب تار جوینده کین منم

فرازنده کاویانی درفش

خداوند شمیر و زرینه کفش

دم آتش از برنشست من است.

که بزم دریا دو دست من است

[شاهنامه بخ ج ۱ ص ۱۲۹]

و در عنوان (رسیدن خسرو پرویز با بهرام چوینه بهمدیگر) گوید :

[بهرام گوید :

همان آتش تیز برزین منم.

نیرّه جهانجوی گرگین منم

[شاهنامه بخ ج ۹ ص ۲۶۹۷]

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

آذر فرنبغ نیز نام موبدی بزرگ بوده است پسر فرخزاد، معاصر مأمون خلیفه عباسی که کتاب معروف دینکرت را تألیف کرده و سپس آتورپات (آذرباد) پسر امیت (امید) آنرا تعقیب نموده است.

در ادبیات پارسی بجای آذر فرنبغ آذر خرداد و خراد ذکر شده -

فردوسی گوید :

چو آذر گشسپ و چو خراد و مهر فروزان چو بهرام و ناهید چهر. (۱)

ولی معنی تحت اللفظی فرنبغ با خرداد که نام یکی از ایزدان و فرشتگان هفتگانه است و اصل آن خوردتی، خوردات میباشد مغایر است و ظاهراً این تغییرات گاه بسبب وزن شعر شاهنامه است که برخی از نامها بدان وزن (۲) بیرون نیامده است و فردوسی ناگزیر بتصرف بوده و نیز گاه برای روانی و ملاحظه فصاحت بتصرف اقدام کرده است. (۳)

در خرده اوستا اندر (آتش بهرام نیایش) به (آذر فرا) سوگند یاد شده -
واژه فرا مخفف فرنبغ میباشد - فرنبغ را در پهلوی (فروبنغ) و (فروبا) نیز خوانده اند.

این آتشکده بموبدان اختصاص داشته است - در تفسیر پهلوی
اختصاص آذر
فروبنغ و محل آن
بند پنجم آتش بهرام نیایش (خرده اوستا) آمده : « نام این
آذر فرنبغ است، و این آتشی است که نگهبانی پیشه پیشوائی
(آتریانی) با اوست، و از یاوری این آتش است که دستوران و موبدان دانائی و
بزرگی و فر دریافت کنند و این آتش است که با دهاک (ضحاک) پیکار کرد. » (۴)

در فصل ۱۷ بندهش، که از اقسام آتشفشانها سخن رفته، در جزو دو آتش معروف دیگر (آذر گشسب و برزین مهر) از آذر فرنبغ چنین یاد شده : « در عهد جمشید

(۱) چو آذر گشسب و چو خرداد مهر فروزان چو بهرام و ناهید و مهر ن. ل.
(۲) بحر متقارب. (۳) مجله مهر سال دوم شماره ۳، مقاله (نامهای شهریاران). آفای بهار.
(۴) رك : بخش ۱ همین کتاب. ص ۳۶.

آئین مزدیسنا - آتش

هرپیشه و کاری در تحت حمایت یکی از این سه آتش قرار گرفت، جمشید آذر فرو بخر را در دادگاهی (پرستشگاهی) در کوه خوارزم فرو نهاد، فر جمشید این آتش را از دست ضحاک برهانید - در زمان پادشاهی گشتاسپ این آتش را از خوارزم برگرفته در کابلستان فرو نهادند.^(۱)

هوفمان حدس زده است که آتش جاودانی شهر اساک Aasaak در ایالت استائوین Astaouène که ارشاک مؤسس سلسله اشکانی در حضور آن بتخت شاهنشاهی نشست نسبتی با آذر برزین مهرداد، زیرا که مکان این آتش در عهد ساسانیان نزدیک شهر اساک بوده است.^(۲)

مطابق مندرجات بندهشن هندی، آذر فریغ یا آتش روحانیان، در کوه رشن Roshn، در کابلستان بوده است. اما احتمال می رود که این اشتباه از جانب نساخ واقع شده باشد. بندهشن ایرانی عبارتی دیگر دارد که متأسفانه قرائت آن بسیار مشکوک است. ویلیمز جکسن W. Jackson^(۳) آنرا چنین خوانده است: «کوه درخشان کواروند، در بلوک کار» - کواروند را بمعنی بخار آلود گرفته است و می خواهد ثابت کند که مقصود شهر کاریان ایالت فارس است که در نیمه راه بین بندر سیراف^(۴) و داراب مجرد بوده است و در آنجا امروز هم آثار ویرانه معبد قدیمی پدیدار است. ظاهراً آتش مقدس آنجا را بوسیله یک منبع نفتی^(۵) افر وخته نگاه میداشته اند. بموجب روایت مسعودی^(۶) این معبد را آذرجوی میخوانده اند بمعنی نهر آتش و مسلماً این همان آتشکده است که در تاریخ بیرونی بنام آذر خوره Adhar-Xvarra^(۷) مذکور است. از طرف دیگر آقای هر تسفلد^(۸) از عبارات سابق الذکر بندهشن ایرانی، چنین

(۱) خرده اوستا. پور داود ص ۱۳۲ ح. (۲) ایران در زمان ساسانیان ص ۱۰۷.
(۳) محل آتشکده فرنبخ JAOS (ك) (۴) برای اطلاع از سیراف، رك: مجله یادگار سال دوم شماره ۴، مقاله (سیراف قدیم) بقلم آقای اقبال. (۵) مقایسه شود با کتاب: ستاک شش ماه در ایران. (ك) (۶) مروج الذهب ج ۴ (ك) (۷) چاپ زاخانو و ترجمه کریستنسن. شاید آذر خورا بجای آذر خورا استعمال کرده است. خور و فر، دو صورت از یک کلمه هستند. در اوستائی خورنه است (ك). (۸) تذکره مودی. (ك)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

استنباط کرده است که آتش فریغ در ناحیه کنارانگ واقع بوده است و ناحیه کنارانگ را جلگه نیشابور میدانند^(۱). کریستنسن پس از نقل عبارات فوق نویسد^(۲): «باعتقاد من با ملاحظه عباراتی که آقای جکسن از نویسندگان عرب در تأیید رأی خود ذکر کرده، بسیار معقول است که مکان آذر فریغ را (کاریان) بدانیم. هنوز تا قرن دهم میلادی آتش سایر آتشکده ها را^(۳) از آتشکده کاریان می برده اند، زیرا از عهد باستان عادت بر این جاری بود که آتش معابد کم اهمیت را بوسیله آتش سه آتشکده بزرگ تجدید میکردند.^(۴)»

در تفسیر پهلوی (آتش نیایش) با آنکه جای دو آتشکده دیگر معین شده، محل آذر فریغ تعیین نگردیده است.^(۵)

بقول یاقوت در معجم البلدان، از اطراف و اکناف، از جاهای بسیار دور زیارت آن میشتافتند و آتش آنرا برای آتشکده های دیگر میبردند. قلعه کاریان بمناسبت استحکام و پایداری ساکنان آن در حمله عرب بچنگ تازیان نیفتاد چه هر چه کوشیدند و محاصره طولانی کردند سود نبخشید^(۶). حدود العالم (مؤلف سال ۳۷۲) در ذکر ناحیت پارس آورده^(۷): «کاریان» شهر کیست از داراگرد، اندر حصار است صعب و محکم، اندر وی آتشکده ایست که آنرا بزرگ دارند.»

در ادبیات پارسی این آتشکده را (چنانکه در بالا گذشت) فردوسی و نیز فرخی و مسعود سعد سلمان بنام آذر خرداد نام برده اند.

(۱) مقایسه شود: ایران در زمان ساسانیان. ص ۶۵ یادداشت ۳ و ص ۸۶. (۲) ایران در زمان ساسانیان ص ۱۰۷. (۳) مقدسی. (ک) (۴) بنا بر روایات افسانه ای (بندهشن) و یشتاسپه حامی زرتشت آتش فریغ را از خوارزم بجای انتقال داد که در زمان تألیف بندهشن در آنجا قرار داشته است. منابع عربی راجع بنقل آتش مقدس به کاریان دو روایت مختلف ذکر میکنند بعضی آنرا بویشتاسپ نسبت میدهند و برخی به خسرو انوشیروان. در هر حال باید چنین فرض کرد که آتش فریغ در اوایل دوره ساسانیان در محل قطعی خود استقرار یافته است. (۵) خرده اوستا. پور داود ص ۱۳۲ح. (۶) گاتها. پور داود ص ۲۴. (۷) چاپ تهران ص ۷۹.

آئین مزدیسنا - آتش

ابوالمعالی در (بیان الادیان) نوشته (۱): «در تاریخ مقدسی آورده است که در فارس آتشگاه‌یست که آنرا قدیمتر دارند.» ولی نام آنرا ذکر نکرده است. در فرهنگ‌های پارسی از آن بنام (آتشکدهٔ فارس) و (آتش فارسی) یاد کرده نوشته اند: در عهد پادشاهان دین زرتشت در فارس بود و آتش آنرا نگهداشتندی که خاموش شود. (۲) حافظ گوید:

سینه گوشعلهٔ آتشکدهٔ فارس بکش (۳) دیده گو آب رخ دجلهٔ بغداد بپر.
ادیب الممالک فراهانی راست:

برخیز شتر بانا بر بند کجاوه کز چرخ عیان گشت همی رایت کاوه
وز شاخ شجر بر خوان آوای چکاوه بگذر بشتاب اندر از رود سماوه
کز طول سفر حسرت من گشت علاوه در دیدهٔ من بنگر دریاچهٔ ساوه

وز سینه ام آتشکدهٔ فارس نمودار. (۴)



مؤلف تاریخ قم، دربارهٔ آتشیهای سابق الذکر، چنین آورده (۵):

«چنین گوید همدانی در کتاب خود که در دیه‌ی از دیه‌های قم (ه: از رستاق فراهان) نام آن فرد جان، آتشکدهٔ کهنه و دیرینه بوده است و در این آتشکده آتش آذر جشنسف بوده است (۶) و این آتش از جملهٔ آتشیهای بوده که معجوس در وصف و حق آن غلو کرده اند مثل آتش آذر خره و آن آتش جمشیدست و اولین آتشیاست،

(۱) ص ۵. (۲) غیاث - برهان - انجمن. (۳) نظر باینکه بعدم خاموشی نام بردار

بوده. (۴) برای امثلهٔ دیگر، بعنوان (آذر خراد) در همین مبحث رجوع شود.

(۵) تاریخ قم که اصل آن را حسن بن محمد بن حسن قمی بسال ۳۲۸ بزبان عربی تألیف و بنام فخر الدولهٔ دیلمی و صاحب عبادت و شایع کرده و حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی در سالهای ۸۰۵ و ۸۰۶ بزبان فارسی نقل کرده است و در تهران بسال ۱۳۱۳ خورشیدی بهمت آقای سید جلال تهرانی بچاپ رسیده است - قسمت منقول در فوق را ابن الفقیه همدانی در کتاب البلدان (مؤلف در حدود سال ۲۹۰) آورده و تاریخ قم از او اقتباس کرده است. رک: متن چاپی ص ۸۸ - ۸۹. (۶) این عبارت مؤید آنست که آتش آتشکده‌های مهم را بجایهای دور و نزدیک نقل میکردند.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

دیگر آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسره است و مجوس در این هر سه آتش غلو کرده اند بحیثیتی که عقول و اوهام از وصف و ضبط آن قاصرند مثل آنک روایتست که مجوس گفته اند که با زردشت ملکی بود بنزد بشتاسف (۱) شهادت می آورد و گواهی میداد بدانک زردشت رسول است و پس از مدتی آتش گشت، فاما آتش جسم بجانب خوارزم بود، انوشیروان آن را بکاریان بناحیت فارس نقل کرد (۲)، پس چون عرب درین طرف هتّه بکن شدند و دست یافتند عجم بترسیدند از آنک این آتش بمیرد و بنشیند؛ پس آن را دو بهره گردانیدند: بهره بکاریان بگذاشتند و بهره بفسا نقل کردند تا چون یکی ازین دو فرومیرد آن دیگر بماند. و اما آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسره است (۳) بموضع برزّه آذربيجان (۴) بود، انوشیروان در حال آن نظر و فکر فرمود و آن را به شیز که اولین موضعی است از مواضع آن ناحیت، نقل کرد، زیرا که این آتش بنزدیک ایشان بقایت عظیم و محترم بوده است، و در کتاب مجوس (۴) چنین یافته ام که بر آتش ماجشنسف فرشته موکل است و به بر که همچنین فرشته است و بکوهی از ناحیت آن که آن را سبلان گویند همچنین ملکی است و این فرشتگان مأمورند بتقویت و بتمشیت صواحب جیوش، پس انوشیروان گفت مراد دست نمیدهد که آتش ماجشنسف و آتش بر که بسبلان نقل کنم، تا این هر سه آتش بیکجا جمع شوند، و اما من آتش ماجشنسف با آتش بر که نقل کنم تا هر دو ملک یکدیگر را معاونت میکنند، و اما آتش زردشت (۵) آتشی است که بناحیت نيسابور بوده است و آنرا از آنجا نقل نکرده اند و از جمله اصول آتشیها بوده است. و از جمله آن آتشیها که مجوس در آن غلو کرده اند آتش آذربجنسف است که بفر دجان بوده است و متوکل [موبدان موبد زرادشت بن آذر خوره معروف بابسی جعفر محمد التوکلسی] چنین گوید

(۱) گشتاسب. (۲) مراد آذر فرنیغ است. (۳) از مقایسه عبارات فوق با مطالب سابق الذکر برمیآید که (ماجنسف) و (آذر جنسف) هر دو همان (آذر گشتاسب) است و بعدها آنرا دو آتش پنداشته اند. (۴) ظاهراً: بموضع گنزه آذربيجان. (۵) مقصود آذر برزین مهر است (مجتبی مینوی)

آئین مزدیسنا - آتش

که یکی از مجوس که آتش آذر جشنسف دیده بود مرا حدیث کرد و گفت که چون مزدک بر قباد غلبه کرد و قباد را گفت وظیفه چنانست که تو همه آتشها را باطل گردانی الاسه آتش [اولین] را و این دیگر آتش را بنزدیک نقل کنی. و همچنین مجوسی روایت کرد که آتش آذر جشنسف از آتشکده بیرون آمد و با آتش ماجشنسف با ذریبجان متصل شد و بدان آمیخته شد و چون آنرا برمی افروختند آتش آذر جشنسف سرخ پیدا و ظاهر میگشت و آتش ماجشنسف سفید، و این گاهی میبود که پیه را در آن می انداختند و راوی میگوید که چون مزدک را بکشتند، دیگر باره مردم آتشها را بجای خود نقل کردند و آتش آذر جشنسف با ذریبجان نیافتند و همه اوقات تفحص آن مینمودند و بر اثر آن میرفتند تا معلوم کردند که آن بفر دجان مراجعت کرده است و باز گردید [ه] پس همه اوقات بدین^(۱) قریه آتشکده بوده است تا آن گاه که برون ترکی امیر قم بدین دیر رسید و بر باروهای آن منجنیقها و عرادها نصب کرد و آن را در سنه ثمان (ه: اثنین) و نماین و مائین بگرفت و فتح کرد و باروی آن خراب کرد و آتشکده را زیر ویر گردانید و آتش را بنشانند (و آتشدان را بشهر قم برد. ه) و از آن روز باز آن آتش و آن آتشکده باطل گشت و دیگر آنجا آتشکده نبود و حکایت همدانی تا اینجا بود. « (۲)

از این عبارت آشکار است که مؤلف بین (آذر گشسب) و (ماگشسب) [ماه + گشن + اسب] فرقی قائل بوده، محل نخستین را اصلاً فردجان از روستای فراهان قم دانسته و محل ماگشسب را که بکیخسرو نسبت داده (چنانکه در سنت مزدیسنان آذر گشسب بدو منسوبست) برزّه (ظ: گنزّه) آذر بایجان که انوشیروان آنرا به (شیز) نقل کرده است. و ظاهراً این هر دو یک آتشکده بوده است:

باید دانست که نظر بشهرت نام (آذر گشسب) بعدها آتشکده های مهم را در روایات ملی بنام آن خوانده اند چنانکه نظامی (آذر گشسب) را آتشکده ای در بلخ دانسته است. (۳)

(۱) ظ: درین (مینوی) (۲) عبارات فوق را فاضل محترم آقای مینوی از روی ترجمه فارسی تاریخ قم با متن عربی تصحیح کرده در حواشی دیوان ناصر خسرو چاپ کتابخانه تهران سال ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ ص ۶۵۷ - ۶۵۹ نقل کرده اند. (۳) رک: همین بهره ص ۲۰۱.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی



آقای بهار در مورد آتشکده های مزبور نگاشته اند (۱) :

« این سه آتش در داستان کارنامک اردشیر بابکان، در متن پهلوی آمده ، آنجا

که گوید :

« دیگر ، سه دیگر شب ، همانگونه ایدون [بخواب] دید چگونه که آذر فرنبغ، گوشنسب و بورژین مهر بخانه ساسان همه و خشنود و روشنی بر گیهان همی بخشند... یعنی: پس شب سوم [بابک] همچنان بخواب چنین دید که آذر فرنبغ، آذر گشنسب و آذر برزین مهر بخانه ساسان همی بر آمده و روشنی بجهان بخشند .

فردوسی که این داستان را بنظم آورده اولاً در متن از خوابی که «بابک می بیند چنانکه خورشید از سراسان بتائیده و همه گیهان روشنی گرفت» سخنی بمیان نیارده و گوینده ای آن خواب را بدینگونه با توضیح الحاقی بودن آن و توضیح تفصیل دومین خواب بابک ، در دو بیت گفته و در حاشیه شاهنامه ثبت کرده است :

دگر شب چو در خواب شد ، چشم مرد	چنان دید کز گنبد لاجورد
بشد مهر و از ترک ساسان دمید	بر وی زمین روشنی گسترید.

و ثانیاً فردوسی سه آتشکده را با تصحیف و تخفیف در یک مصراع بنظم آورده، آنجا که فرماید :

بدیگر شب اندر، چو بابک بخفت	همی بود با مغزش اندیشه جفت
چنان دید در خواب کآتش پرست	سه آتش فروزان بر دی بدست:
چو آذر گشپ و چو خراد و مهر	فروزان چو بهرام و ناهید، چهر
همه پیش ساسان فروزان بدی	بهر آتش عود ، سوزان بدی.

و مرادش از (خراد) همان آذر خورنه بغ و از (مهر) آذر برزین مهر است .

در ماخذ مختلف نام چند آتشکده قریب التلطف ذکر شده است

آذر خراد

از اینقرار:

(۱) مجله مهر سال ۲ شماره ۳ مقاله (نامهای شهریاران و دلیران ایران) .

آئین مزدیسنا - آتش

آذرخرداد - آذرخراد - آذرخورا - آذرخرین - آذرخرادمهر .
تصور می‌رود همه آذرهای مزبور بیک آتشکده اطلاق شده است و آن همان آذر فرنبغ یا خرنبغ مذکور است - اینک در ذیل بشرح آنها می‌پردازیم :

آذرخرداد و آذرخراد - نویسنده معاصر آقای نفیسی در «فرهنگنامه پارسی» نوشته اند (۱) : «نام یکی از آتشکده های ایران قدیم در زمان ساسانیان که فرهنگ نویسان (۲) گویند در شیراز بوده ، و چون موبدی بدین نام آنرا ساخته است بدین اسم خوانده شده - و در شاهنامه هم آذرخراد و هم آذرخرداد آمده و معلوم نیست که هر دو یکیست و یکی از آنها تحریف دیگر است یا اینکه دو آتشکده جداگانه بوده است ، و چون شاعران کلمه آذرخرداد را با آذرخراد (باضافه یعنی آتش ماه خرداد) (۳) جناس آورده اند پیداست که آذرخرداد درستست - فرهنگ نویسان این کلمه را نسام فرشته پاسبان آتشکده ها نیز دانسته اند و رب النوع میوه و درخت بارور هم گفته اند - و این کلمه را آذرخردار و آذرخورداد هم نوشته اند ولی پیداست که درست نیست و خردار همان محرف خردادست و خردار را خورداد نوشتن نادرستست.»

قول فرهنگ نویسان در اینکه مقر این آتشکده شیراز بوده تا حدی صحیح است چه گفته شد محل آذرخورنبغ در کاریان فارس بوده است، منتهی نویسندگان فرهنگ تجدید محل نکرده اند اما اینکه رضاقلی هدایت در انجمن آرا نوشته موبدی بدین نام آنرا ساخته بهیچ سندی متکی نیست، اگرچه آذر فرنبغ نام دوتن از بزرگترین موبدان ایرانست که یکی پیش از اسلام و دیگری در عصر اسلامی میزیسته - نخستین در زمان خسرو اول نوشیروان و دوم آذر فرنبغ پسر فرخزاد معاصر مأمون عباسی بود که علاوه بر دینکرت ، رساله (گجستک ابالش) را بزبان پهلوی در اثبات دین زرتشت در حدود سال ۲۰۲ هجری

(۱) فرهنگنامه پارسی ص ۹۰ . (۲) رك : برهان قاطع - انجمن آرا . (۳) و بعبارت دیگر آتش ایزد خرداد (که آنهم چنانکه بیاید صحیح نیست) .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

نوشته^(۱) - موبد اخیر در این مسئله مورد گفتگو نیست و در کتابهای دینی پهلوی مانند دینکرت و بندهشن نیز موبد نخستین یا دیگری بدین نام یا بنام خرداد و خراد چنین نسبتی داده نشده است.

قول فرهنگ نویسان در اینکه (خرداد) نام فرشته پاسبان آتشکده هاست نیز صحیح نیست چه امشاسپند اردیبهشت و ایزد آذر بدین کارموظفند و خرداد مأمور نگهبانی آب میباشد^(۲) - و نیز خرداد رب النوع (یا عبارت اصح ایزد نگهبان) میوه و درخت بارور نیست چه نگهبان همه رستنی ها (در اوستا اوروره urvara) با امشاسپند امرداد است (که اغلب با خرداد یکجا اسم برده میشود^(۳)) و همین امر شاید باعث خلط آندوشده.

صحت کلمه (آذر خرداد) نیز در این مورد جای تأمل است، چه چنانکه گفتیم آذر فرنیغ یا خورنیغ یا فروبا یا فرا، همه از دوریشه اوستایی و پارسی باستان (خره) و (فره) مشتق میباشند، که بمعنی شکوه و فراست، پس آذر فرنیغ یا خورنیغ بمعنی آتش فرّه ایزدی است و آذر خراد لفظاً و معنأ بدان نزدیکست چه خرا (= خره) Xvarra را بعد ها با دال آخر تلفظ کرده خرداد گفتند چنانکه (فردا) را فردادم استعمال کرده اند.^(۴) - در صورتیکه آذر خرداد یعنی آتش منسوب بخرداد فرشته معروف که از امشاسپندان هفتگانه محسوب است کاملاً با این معنی مغایرت دارد.

اما در اینکه این دو نام بیک آتشکده اطلاق میشده یا نه، ظن غالب آنست که نام يك آتشکده بوده که آنرا پس از اسلام گاهی بنام (آذر خراد) خوانده اند و زمانی در شعر، ضرورت را، با آذر خرداد تبدیل کرده اند^(۵). رودکی گوید:

(۱) فرهنگنامه پارسی (آذر فرنیغ). (۲) یشتها ج ۱ ص ۹۵ - روزشماری در ایران باستان. روزهای: اردیبهشت، آذر، خرداد و امرداد. (۳) حتی در اوستا. رك: یشتها ج ۱ ص ۹۵. (۴) المعجم فی معاییر اشعار المعجم چاپ آقای مدرس ص ۲۲۹ - باید دانست که در شاهنامه نامهای خراد، خراد مهر و خراد برزین مکرر آمده. (۵) مجله مهر سال دوم شماره ۲، مقاله (نامهای شهریاران) - بدیهی است که بعدها نویسندگان و گویندگان معنی لغوی خراد را فراموش کرده آنرا امپدل خرداد دانستند و هر دو را بکار بردند.

آمین مزدیسنا - آتش

پدر و مادر سخاوت و جود هر دو خوانند شاه را داماد
 پیش دو دست او سجود کنند چون مغان پیش آذر خرد ۵۱۵. (۱)
 و فردوسی در عنوان (جنگ کردن اردشیر با بهمن و فیروزی یافتن) گوید (۲):
 چو بشنید ازو (۳) اردشیر این سخن یکی دیگر اندیشه افکند بن
 مرو را بجای پدر داشتی بر آن نامدارانش سر داشتی
 دل شاه از اندیشه آزاد شد سوی آذر رام خراهِ (۴) شد
 ستایش همی کرد پیش خدای که باشد بر نیکوئی رهنمای
 بهر کار پرورز گسر داردش درخت بزرگی بیر داردش.
 و در عنوان (آمدن یزدگرد [بز هکار پسر بهرام] بطوس و کشتن اسپ آبی
 او را) گوید (۵):
 چو بشنید ازو (۶) شاه سو گند خورد بخراهِ ۵۱ برزین (۷) و خورشید زرد...

(۱) فرهنگ دهخدا (آذر خرداد) . (۲) شاهنامهٔ بنج ج ۷ ص ۱۹۴۰ . (۳) از (تباک) پادشاه جهرم ، این نام در کارنامهٔ اردشیر با پکان به بلوی (بواک) و (بونک) خوانده میشود و در هر حال حرف اول آن (ب) است نه (ت) و بنا بر این (بناک) اصح است. (۴) دانشمند متبع آقای دهخدا در فرهنگ، ذیل (آذر رام) آورده اند: «در بیت ذیل اگر تصحیفی راه نیافته باشد ظاهراً نام آتشکده بوده است :
 دل شاه از اندیشه آزاد گشت سوی آذر رام و خراد گشت . فردوسی .
 همین بیت در نسخهٔ وولرس بصورتی که در بالا ثبت شده (بدون واو) آمده است .
 رام (دراوستارامن Rāman یا رامه Rāma و در بهلوی رامشن Rāmishn) بمعنی رامش و صلح و سازش و نام ایزدیست که نگهبانی روزیست و یکم هر ماه بسدوسپرده شده و بنا بر این آذر (رام خراد) یعنی آتش فرّه ایزد را م-رك: روز شماری در ایران باستان ص ۵۱-۵۲ ناگفته نماند که محل رسیدن بناک بخد مت اردشیر در فارس بوده که آذر فرنبغ نیز آنجا مقر داشته است . (۵) شاهنامهٔ بنج ج ۷ ص ۲۰۹۴ . (۶) از (ستاره شمر) . (۷) ظ :

بخراد و برزین و . . یعنی سو گند با آذر فرنبغ و آذر برزین مهر و . .

آمین مزدیسنا - آتش

فربغ مراد است که در فارس بوده است^(۱) - در تاریخ قم آمده^(۲): «در این آتشکده آتش آذر جشنسف بوده است و این آتش از جمله آتشیایی بوده که معجوس در وصف و حق آن غلو کرده اند مثل آتش آذر خره و آن آتش جمشید است و اولین آتش است.» آذر خرن - فرهنگ نویسان آنرا نام آتشکده پنجم از هفت آتشکده ایران نوشته اند که برخی همانرا آذر خرداد نگاشته و گروهی آنرا نام آتشکده ششم تصور کرده اند^(۳) در صورتیکه بعضی نام ششمین آتشکده را آذر برزین محسوب داشته اند. آقای نفیسی نوشته اند^(۴): «این کلمه چون بهیچوجه معنی لغوی ندارد یا تحریف شده آذر خرداد و یا محرف آذر برزین است و یا آنکه کاتبی در نوشتن «آذر خرداد و آذر برزین» کلمات «داد و آذر برز» را از قلم انداخته و بدینگونه آذر خرن فراهم شده است و نیز در برخی از فرهنگها آذر خرن نوشته شده که آنهم درست نیست.»

با اینهمه تصور می رود که (خرین) مانند (خرداد) و واژه های دیگر از همان ریشه (خره) مشتق است با اضافه یا نون نسبت. اینکه برخی آتشکده پنجم را آذر خرداد و برخی دیگر آذر خرن نوشته اند می رساند که هر دو بیک آتشکده یعنی آذر فربغ مذکور اطلاق شده است.

نباید تصور کرد که شماره آتشکده ها منحصر بسه آتشکده

مزبور بوده است - فرهنگ نویسان ایرانی شماره آتشکده های

عصر ساسانی را هفت دانسته و گفته اند که آنها را بشماره هفت

ستاره بزرگ ساخته بودند، و در هر يك بخوری مناسب با آن ستاره میسوزانند

و آن هفت از اینقرارند:

آذر مهر - آذر نوش - آذر بهرام - آذر آیین - آذر خرداد - آذر برزین - آذر

(۱) چنانکه در بالا گذشت، بقول فرهنگ نویسان (آذر خورا) نیز در فارس مقام داشته و در

آن ایالت بزرگترین آتشکده همان (فربغ) بوده است. (۲) چاپ تهران ص ۸۸.

(۳) برهان - انجمن. (۴) فرهنگنامه ص ۹۱.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

زردهشت. (۱) اینک در ذیل بشرح آتشکده های مزبور میپردازیم :

- ۱- آذر مهر - مراد همان آذر مهر برزین است که شرح آن گذشت.
۲- آذر نوش - که نوش آذر نیز نوشته اند (۲) - این همان آتشکده است که فردوسی جای آن را بلخ داند و در لشکر کشی ارجاسب گوید :
- شهنشاه لهراسب در شهر بلخ بکشتند و شد روزما تار و تلخ
واز آنجا بنوش آذر اندر شدند رد و هیر بدر اومه سر زدند. (۳)
- ۳- آذر بهرام - آتش بهرام که یکی از هفت آتشکده ایران (در زمان ساسانیان) بشمار رفته (۴) نام آتشکده بخصوص نبوده ، بلکه در بسیاری از شهرهای ایران آتش بهرام برقرار بود .

بهرام در اوستا و رثرغن Vərəθragan و در پهلوی وهرام Vahrâm (یعنی پیروزمند) آمده (۵) - بدین نام آتشکده های بسیار در شهرستانها برقرار میگردند (۶) ، چنانکه در کارنامه ارتخشیر پاپکان فصل چهارم بند ۷ آمده است : « پس از اینکه اردشیر از نزد اردوان فرار کرد و در فارس بونک بدو پیوست و وی چون شنیده بود که اگر چشمش بدریا افتد از دست اردوان نجات خواهد یافت خود را بخلیج پارس رسانید و دریا را بدید برای شکرانه « بدانجا روستائی بنام اردشیر بنانهاد و ده آتش بهرام Atash i Vahrâm بر (کنار) دریا فرمود نشانند ». (۷) در فرهنگها (آذرانشاه) را لقب (آذر بهرام) دانسته اند. (۸)

آتش بهرام و آذران - دارمسترد در «زند اوستا»ی خود نویسد (۹) :

(۱) برهان (آذر آتین) ، غیاث ، انجمن ، جهانگیری (ذیل واژه های فوق) ، فرهنگنامه (آذر - آذر زردهشت) . (۲) برهان ، فرهنگنامه پارسی . (۳) رك : بخش هفتم (فردوسی) . (۴) «نام آتشکده سیم است از جمله هفت آتشکده فارسیان» برهان - انجمن . (۵) رك : بهرام روز (روز شماری در ایران باستان) . (۶) رك : بخش ۱ ص ۳۵ . (۷) راهنمای زبان پهلوی تألیف آقای دکتر ابراهامیان ص ۲۲ . (۸) فرهنگ دهخدا (آذرانشاه) . (۹) Z - A . p . LX - LIX .

آمین مزدیسنا - آتش

دو قسم آتشکده موجود است: معابد بزرگ را آتش بهرام مینامند: معابد کوچک را آدران (۱) یا آگیاری (۲) خوانند (۳) - در بمبئی (هندوستان) سه آتش بهرام و در حدود صد آگیاری موجود است.

فرق بین آتش بهرام و آدران اساساً در چگونگی آتش و سپس در اصل و طرز تهیه آن میباشد. تهیه آتش بهرام یکسال بطول میانجامد و آن از سیزده قسم آتش مختلف (۴) تشکیل میشود و در خود جوهر آنها را که بمنزل لُروح همه آتشها میباشد تمرکز میدهد. تهیه و تصفیه این آتشها مستلزم تشریفات مختلف است که در وندیداد توضیح داده شده (۵). طبق سنت زرتشتیان هر یک از حوزہ های بهدینان (۶) باید یک آتش بهرام داشته باشد (۷) بعضی دستوران (۸) معتقدند که فقط یک آتش بهرام باید باشد، چه آن شاه است و چند «پادشاه در اقلیمی نگنجد» (۹)

آدران یا باصطلاح اصح آتش آدران «یعنی آتش آتشان» از آتشهای خانگی که سه بار بکار برده شده باشد تهیه میشود. اگر دو آتش را در نظر بگیریم نه تنها از لحاظ طرز تهیه با هم اختلاف دارند، بلکه از جهت روش تغذیه و نیرومندی با هم مختلفند. در آتش آدران، موبد در هر یک از پنجگاہ (۱۰)، در حالیکه (آتش

(۱) Adaran (۲) Agyâri در هندوستان گفته میشود. (۳) مشتق از آگ *âg* «آتش» (ضمن واژه اگنی *agni*: رک: ص ۲۹ همین کتاب) (۴) چنانکه در ص ۱۹۵ گفته شد در وندیداد ۱۶ قسم آتش ذکر شده (۵) رک: ۸۰ - ۷۳ Vand, VIII, A. V. - Z - و نیز ص ۱۹۵ پیوسته همین کتاب. (۶) افراد زرتشتی. Spiegel, Avesta, II. LXXI. Saddar, XXXIX. (۷) (۸) مراد روحانیان زرتشتی است. Cf. Z - A. V. 1. p. (۹) LX. note. 2. (۱۰) در مزدیسنا روز (شبانروز) به پنج قسمت تقسیم شده که هر قسمت را در اوستا آسنیه *Asnya* (صفت مشتق از *azan* «روز») و بعدها گاه *Gâh* (پارسی گاه، بیپهلوی گاس *Gâs*) گفته اند - پنجگاہ مزبور عبارتند از:

الف - هاونی *Hâvani* [این نام از مراسم هوم که شرح آن گذشت و در این ساعت روز اجرا میشده اخذ گردیده .

هاونه *Havana* (هاون پارسی) برای فشردن هوم بکار میرفت (چنانکه در سانسکریت

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

نیایش^(۱) را میخوانند يك تکه چوب صندل میگذارد. آتش بهرام آکول تر و نیازمند بنیروی بیشتر است. وی چون شاهست اریکه ای^(۲) لازم دارد. بدین منظور شش قطعه چوب صندل را که دوبدو منظم کرده روی یکدیگر بشکل اریکه ای پله دار قرار میدهند، بکار برده میشود. اما شکل معابد باهم اختلاف ندارد، اگرچه عموماً وسعت و مساحت يك آتش بهرام بیشتر از آتشهای آگیاری ساده است ولی طرح ساختمان آنها یکسانست بطوریکه بسهولت يك آگیاری را میتوان با آتش بهرام تبدیل کرد.^(۳)

کریستنسن نوشته^(۴): «بموجب روایت کارنامک^(۵)، اردشیر اول يك آتش ورهران، در بخت اردشیر که در ساحل دریا بوده قرار داد.»^(۶)

(بقیه حاشیه صفحه قبل)

Savana برای فشردن Saoma - رك : یسنای IX، 1 زند اوستای دارمستتر]] یاهاون، گاه بامداد، که با طلوع فجر آغاز میگردد (بندهش XXV، ۹)

ب - رایثوینه Rapithvina [صفت مشتق از Rapithwa «نیم روز یعنی ظهر و جنوب هردو» که مدت آن در متون تعیین نگردیده] یا Rapitvân که هنگام ظهر است.

ج - اوزایربنه Uzâyêirina [صفتی است مشکل از همان پیشاوندی که رایثوینه تشکیل

شده و از «روز» ayar و «uz» برداشتن - و آن زمانی است که روز بیابان میرسد] یا uzîrin هنگام پسین (بعد از ظهر) که از رایثوین تا طلوع ستارگان بطول میانجامد (بندهش XXV، ۹)

د - ائبویس روئریمه ائی بیگه Aiwišrûthrima Aibigaya (معنی این واژه واضح نیست: ائبویس روئریمه مشتق است از Sru اوستایی «شیدن» و «شنوآیدن» و

«آواز خواندن» - ائی بیگه باید از همان حرف اضافه (ائی بی) و - ga (سانسکریت) - y - gâ «آواز خواندن» (همانست که از آن گاتها مشتق شده) اشتقاق یافته باشد] یا Aipsrûšrima

Aibga نیمه نخستین شب، از طلوع ستارگان تا نیمه شب.

ه - اوشپینه Ushahina [بمناسبت سبیده دم ushah که آنرا بیابان میروسانند بدین نام خوانده شده] یا Ushahin، نیمه دوم شب، از نصف شب تا فول ستارگان (رك : 26-25-1-0 p. V - A - Z (۱) رك : خرده اوستا (آتش نیایش) - نیز جلد دوم

زند اوستای دارمستتر (نیایشها) - بخش اساسی آتش نیایش ازهای LXII تشکیل شده است.

(۲) بنام ماسی mâci (۳) برای اطلاع از شرح جزئیات آتشکده موسوم به «آگیاری کلابا که در ۱۸۳۷ م. بنا شده» رك : زند اوستا ج ۱ : ص LXV - LXVI (۴) ایران در زمان ساسانیان ص ۱۰۹. (۵) کتاب ۴ (ک) (۶) رك : ص ۲۳۲

آئین مزدیسنا - آتش

امروز یکی از مهمترین آتش های بهرام ، آتشکده شهر نوساری هندوستان است که تقریباً هفتصد سال از بنای آن میگذرد - استاد محترم آقای پورداد ، در مورد این آتشکده نگاشته اند (۱) :

«در سنت پارسیانست که آتش بهرام را مهاجرین^(۲) از ایران با خود آوردند، شاید هم درست باشد، چه غالباً در تاریخ طبری و مسعودی میخوانیم که ایرانیان از بیم آنکه آتش بدست دشمنی افتد و خاموش شود در وقت شکست آنرا با خود برداشته بجای دورتر فرو میگذاشتند، هر چند که بتدریج آتشکده های باشکوه ایران خاموش و بمسجد تبدیل یافت ولی تا حدی که ممکن بود در نگهداری آن کوتاهی نکردند یزدگرد سوم پس از شکست نهاوند خود بشخصه آتش مقدس ری را که مخصوصاً محترم شمرده میشد بر گرفته بمر و برد - اگر هم ایرانشاه^(۳) پس از ورود مهاجرین در سنجان^(۴) در سال ۷۱۶ بر پا شده باشد باز ۱۲۳۰ سال^(۵) از عمرش میگذرد و هماره پریشانی و سرگشتگی خواستارانش را در کشور بیگانه نگران بوده ولی در کشاکش روزگار رنگ سرخ خویش نباخته، یاران را بازبان گرم بیایداری و دلگرمی پندهمیداد - پس از شکست سنجان در جائیکه بیشتر اقامت نمود، نوساری است که مدت ۲۳۵ سال در آنجا بود فقط دو سال از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۶ در سورت بسر برد - در ۱۷۴۱ از نوساری به بلسار رفت، در پنجاه بیش از یکسال نماند، آنگاه به اوداده Udada رفت - اینک دویست و چهار سال^(۶) است که درین ده استقرار یافته است.

هزارتن زرتشتی از دستور و موبد و هیربد و بهدین دور آنرا گرفته اند، زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان نیز زیارت آن میروند مخصوصاً ماههای اردیبهشت و آذرماه اوقات زیارت آنجاست - از سرای این ایران خدیو^(۷)، در بامداد و نیمروز

(۱) ایرانشاه تألیف آقای پور داود چاپ بمبئی ص ۲۲-۲۳. (۲) مزدیسنان و زرتشتیان که در نتیجه حمله عرب بر ایران به هندوستان مهاجرت کردند. (۳) نام آتشکده فوقست - رک : مقدمه کتاب ص ۱۶-۱۷. (۴) نام نخستین جائی که ایرانیان در هندوستان اقامت گزیدند. (۵) و (۶) عدد فوق نسبت بسال ۱۳۲۵ خورشیدی (سال تألیف ایرانشاه) حساب شده. (۷) منظور آتشکده ایرانشاه است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و شام، سرود اوستا از موبدان سفید پوش بلند است - ایرانشاه با صداها خدام خود یادآور آتشکده‌های شیز و ری و استخر در روز گاز با فر و شکوه ساسانیاست. (۱)

کارنگی میلیونر مشهور آمریکایی در ضمن سفرنامه خود بدور دنیا، راجع به عبادت زرتشتیان که در بمبئی دیده نویسد (۲):

« هنگام غروب آنگاه که آخرین پرتو خورشید در پس دریای مواج فرو میرفت و اشعه سیمین هلال ماه از افق میدرخشید، جمعی از پارسیان با زنانشان با لباسهای زیبا و مجلل در ساحل دریای هند جمع بودند. این روز بسبب رویت هلال ماه نزد این ستاینندگان طبیعت مقدس بود. آتش مقدس بهترین وضعی در آن محل تابان بود یعنی خورشید در منتهی درجه زیبائی خود آخرین پرتو گلگون خویش را از صفحه گیتی بر میگرفت. امواج عظیم اقیانوس هند با ابهت تمام در حرکت و نسیم دلکش ملایمی از فراز آن ساحل میوزید. پارسیان با قیافه های حاکی از ایمان در مقابل چنین منظره‌ای که روح‌ربیننده باذوقی را مجذوب میساخت مشغول عبادت اهورمزدا، خداوند یکتا، بودند - در حقیقت هیچ ستایش را بهتر و ساده تر از این نمیتوان تصور کرد، این طرز ستایش طبعاً روح بیننده را متأثر نموده متوجه يك مبدأ کل میسازد و برای ستایش او بر می انگیزد، چنانکه من نیز بی اختیار در این طرز ستایش با آن جمع پارسی شریک شده، در بقای عظمت سرود گوی آفریننده یگانه گردیدم. در این ستایشگاه طبیعی جز آواز موجهای عظیمی که بساحل دریا میغلطید موسیقی دیگری نبود و در واقع نیز جز این موسیقی مقدس طبیعی هیچ ارغنونسی لایق آن نیست که با سرود ستایش خداوند هم آواز گردد. »

در خرده اوستا (۳) ضمن پنج نیایش، آتش بهرام نیایش یاد شده - این نیایش را در هر پنجگانه موبدان در آتشکده میخوانند و در آذر روز (نهم) هر ماه نیز

(۱) کتاب ایرانشاه تألیف آقای بسورداود ص ۲۳. (۲) بنقل ساموئیل لنگس، رك: فلسفه ایران باستان ص ۵۲. (۳) از کتابهای پنجگانه اوستا. رك: بخش سوم، ص ۱۳۲.

آمین مزدیسنا - آتش

خوانده میشود. (۱)

درفرنگهای پارسی آتشکده بهرام را کنایه از برج حمل دانسته اند، بواسطه آنکه حمل خانه بهرام (مریخ) است. (۲)

۴ - آذر آئین - فقط بذکر نام آن اکتفا شده و ممیزات آن مذکور نیست و برخی آنرا (آذر آبتین) منسوب بیدر فریدون نوشته اند. (۳)

۵ - آذر خرد ۵۱۵ - مراد همان آذر فرنیغ است که شرح آن گذشت.

۶ - آذر برزین - همان آذر مهر برزین است که فرهنگ نویسان آنرا با شتابه دوبار (آتش مهر - آتش برزین) یاد کرده اند. (۴)

۷ - آتش زرد هشت - در ادبیات پارسی نام (آتش زرد هشت) یاد شده، فرهنگ نویسان آنرا ضمن آتشکده های هفتگانه و هفتمین آنها نام برده اند. (۵)

باید دانست که آذر زرد هشت نام آتش خاصی نبوده، بلکه مطلق آتشها را پیامبر ایران نسبت میدادند (۶) چنانکه فردوسی در هجوم ارجاسب بیلخ گوید:

ز خونشان بمرد آتش زرد هشت ندانم چرا هیر بد را بکشت. (۷)

چه قبلا از قول دقیقی نقل کرده است که گشتاسب پادشاه آذر برزین مهر را بساخت و در این بیت نیز باید همان آتش مراد باشد - و هم فردوسی گفته:

پرستنده آذر زرد هشت همیرفت با بازو برسم بمشت.

و نیز نظامی گنجوی در اسکندرنامه (که مکررا ز گنج و ثروت آتشکده ها یاد

میکند و گوید اسکندر آنها را غارت و خراب کرد) از يك آذر گشتاسب نام میبرد که همانرا نیز (آتش زرد هشت) مینامد. (۸)

(۱) Z-AI · Vol:III. p · 705 و نیز خرده اوستا ص ۱۰۵. (۲) رك : برهان -

راجع بهرام رجوع شود بروز نهم از (روز شماری در ایران باستان) (۳) انجمن - برهان -

فرهنگنامه پارسی (۴) و (۵) برهان - انجمن. (۶) چنانکه اغلب آتش را بنابر خلیل تمبیر

کرده اند. (۷) رك : بخش هفتم بهره ۳. (۸) رك : (آتش) در همین بخش.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی



آتشکده های مختلف

فرهنگ نویسان در صورت آتشکده های هفتگانه از مهمترین آنها یعنی آذرکشسب اسمی نبرده اند و از طرف دیگر بتفاریق آذرهای خرداد - خورداد - خورا - خرین را آتشکده های جداگانه محسوب داشته اند (۱) و جز اینها نام آتشکده های ذیل را نیز هتذکر شده اند :

آذر آ باد، (۲)، آذر آ باد سمان، (۳) آذر بایگان و آذر باد سمان (۴) - که این نامها را با تشکده تبریز و نام شهر تبریز اطلاق کرده اند (۵) - و این اشتباه است چه آذر بایگان (و محرفات آن) مأخوذ از (آتروپات) نام سرداری است که پس از اسکندر خشانرپاون (شهربان - حاکم) استان سوم و چهارم کنونی گردید و آن ایالت یونانی (آتروپاتن) و بارمنی قدیم آترپتکان نامیده شده و سپس آذر آ بادگان و آذر بادگان و آذر بایگان گردید (۶) و معرب آن آذر بایجان (و بتخفیف آذریجان) است و بدیهی است اگر آتشکده هائی نیز در آن حوزه بوده بدین نام تخصیص نداشته است بلکه من باب اطلاق حال بمحل بدان موسوم شده.

رام برزین - علاوه بر نام یکی از قهرمانان ایران، آنرا نام آتشکده ای محسوب داشته و این بیت فردوسی را با استشهاد آورده اند:

بر آن نامه بر مهر برزین نهاد بر موبد رام برزین نهاد . (۷)

و آن ظاهراً همان آذر برزین مهر است که با صفت (رام) یاد شده آذر فرنیغ را

(رام خراد) گفته اند . (۸)

(۱) جهانگیری - برهان - انجمن - غیاث . (۲) معنی ترکیبی آنرا (معموره آتش) نوشته اند چه آذر آتش است و آباد معموره را گویند (برهان) (۳) «گویند چون در تبریز آتشکده بسیار بوده است بنا بر آن بدین نام موسوم شده است!» برهان . (۴) «معنی ترکیبی آن نگهدارنده و حافظ و خازن آتش بوده چه آذر بمعنی آتش است و بادگان بمعنی نگهدارنده و خزانهدار و حفظ کننده باشد و معنی مجازی آن آتشخانه است!» (برهان) . (۵) برهان - انجمن . (۶) فرهنگنامه پارسی . (۷) برهان - انجمن . (۸) رك: ص ۲۲۹ س ۶.

آئین مزدیسنا - آتش

خراد مهر - آنرا نام آتشکده‌ای دانسته بدین بیت فردوسی استشهاد کرده‌اند:
چه آذر گشسب و چه خراد مهر فروزان چو ناهید و بهرام مهر. (۱)
چنانکه گذشت خراد و مهر (بصورت عطف) صحیح است که آنرا نساخ بصورت
اضافت خوانده و نوشته‌اند. بنابراین آذر خرداد و آذر مهر (برزین) را جمعاً يك آتشکده
تصور کرده‌اند!

آتش کوشید - گذشته از آتشکده‌های مزبور خبر آتشکده دیگری نیز به ما رسیده
که در بالای کوه کوشید، میان فارس و اصفهان منسوب بکیه خسرو و به (نار کوشید)
نامزد بوده است (۲) - حمد الله مستوفی قزوینی همین آتشکده را اسم برده و دیر کوشید
نامیده است. (۳)

نویسندگان ایرانی آتشکده‌های بسیار دیگر در شهرها و قصبات ایران نام برده‌اند
که مختصات آنها آشکار نیست.

کریستنسن پس از ذکر سه آتشکده بزرگ نوشته (۴): «این سه آتشکده عظیم
محل ستایش مخصوص بود و پیش از سایر زیارتگاهها زینت و ثروت داشت، لکن بسیاری
از معابد درجه دوم هم طرف احترام بوده است خاصه آنها که یکی از دلیران داستانی
یا خود زردشت نسبت داشت مانند معبد طوس و معبد نیشابور و معابد ارجان فارس و
کرکرا در ارمنستان و کویسه Kuvîsa بین فارس و اصفهان (۵).

در تواریخ بسی از آتشکده‌های جبال را که سرزمین مساد قدیم باشد، نام
برده‌اند؛ از آن جمله آتشکده‌های قزوین و شیروان، نزدیک ری و کومش است (که شاید
همان هکاتم پیلوس Hécatompylos اشکانیان باشد) (۶)

(۱) بهرام چهر: ن. ل. (۲) سنی ملوک الارض والانیساء چاپ برلن ص ۲۷. (۳) نزهة
القلوب ص ۶۹ و نیز Iranian Influence in Moslem Literature, part 1 (بهشتی
۱۹۱۸ ص ۲۰۴) برای اطلاعات دیگر رک: یسناها ج ۲ ص ۲۵۲. (۴) ایران در
زمان ساسانیان ص ۱۰۹. (۵) بنقل از شهرستانی چاپ کورتن ترجمه هاربروکر.
(۶) برای فهرست تمامی این شهرها رجوع شود ص ۸۳۷ کتاب شوارتز راجع بایران. آتش
کومیشن (کمیشن - قومنس) در بندهشن ایرانی ذکر شده است. رجوع شود: مارکوارت،
مسینا فهرست.

مزدبسننا وتأثیر آن در ادبیات پارسی

«در بالای تپهٔ نزدیک اصفهان، ویرانهٔ آتشگاهی دیده میشود (۱). بموجب روایت کارنامک اردشیر در (اردشیر خوره) چندین آتشکده ساخت.»

سروش آذران - حمزهٔ اصفهانی در سنی ملوک الارض والانبیاء در پادشاهی شاپور ذوالاکتاف آورده (۲): «و نصب بقریهٔ حروان من رستاق جی ناراً سماها سروش آذران ووقف علیها قریهٔ یوان وقریهٔ جاجاه من رستاق ا [۱] لنجان.»

ابن بلخی در فارسنامه در پادشاهی شاپور ذوالاکتاف نوشته (۳): «در اصفهان: یوان (۴)، جرواء ان (۵) و آنجا آتشگاهی کرد. «مؤلف مجمل التواریخ والقصص نیز در سلطنت همین پادشاه آورده (۶): «و بحروان از روستای حسی (۷) آتشی بنهاد، سرو (د) شاذران (۸) نام کرد، و از خان لنجان اوقاف بسیار کرد آنرا.»

آتشکدهٔ همنور؟ - حمزه در ذکر پادشاهی (کی گشتاسب) آورده (۹): و نصب کشتاسب بر رستاق (انارباد) من کورهٔ اصفهان فی قریهٔ یسمی همنور (۴) بیت نار ووقف - علیها ضیاعاً من الرستاق.»

در مجمل التواریخ هم در پادشاهی وی آمده (۱۰): «و بروستای (انارباد) دیهی کرد نیمور (۱۱) و آتشگاهی بلند بر آورد، و بر آنجا وقفها کرد.»

آتشگاههای (بوم پیر) و (بوم جوان) - در فارسنامهٔ ابن بلخی، در ذکر (فیروز آباد) فارس آمده: (۱۲) «[آنجا] دو غدیراست: یکی (بوم پیر) گویند و دیگر (بوم جوان) و بر هر غدیری آتشگاهی کرده است.»

آتشکده های سه گانه منسوب به کی اردشیر - حمزه در ذکر پادشاهی کی اردشیر بهمن اسفندیار آورده (۱۳): «و نصب باصفهان فی یوم واحد ثلث نیران: واحده مع طلوع الشمس . و واحده مع انتصابهافی وسط السماء و واحده مع غروب الشمس، منها

-
- (۱) شرح این آثار قدیم را جکسن در کتاب ایران در گذشته و حال بیان کرده است (کریستنسن)
(۲) چاپ برلن ص ۳۷ . (۳) چاپ گیب ص ۷۲ . (۴) یوان، ن. ل. (۵) جزوان ن. ل. (۶) ص ۶۷ . (۷) جی صحیح است. (۸) در اصل چنین است. (۹) ص ۲۷ . (۱۰) ص ۵۲ . (۱۱) در اصل چنین است. (۱۲) ص ۱۳۸ . (۱۳) ص ۲۸ .

آمین مزدیسنا - آتش

نار شهر اردشیر المنصوبه فی جانب قلعة مارین ف شهر اسم للشفق و اردشیر اسم بهمن .
والثانية نار ذروان اردشیر المنصوبه فی قرية دارک من رستاق خوار . والثالثة نار
مهر اردشیر المنصوبه بقرية اردستان .

مؤلف مجمل التواریخ در ذکر اردشیر آورده (۱) : « و [سه آتش] یکی روز
[اندر اصفهان] نصب کرد [یکی] بوقت بر آمدن، و [دیگر] بقطب رسیدن، و سه دیگر
بوقت غروب، و آنرا بناها بر آورد و هر بدان را بدان گماشت، اول را نام شهر اردشیر
اندر جانب قلعه مارفانان (۲)، دوم را نام وزوار (۳) اردشیر، اندر دیه دارک از روستاء
برخوار (۴)، سیم نام مهر اردشیر، اندر دیهی اردستان (۵) .

مؤلف حدود العالم (که بسال ۳۷۲ تألیف شده) در عنوان (سخن اندر ناحیت پارس
و شهرهای وی) (۶) چند آتشکده را در فارس نام میبرد :

آتشکده های شیراز - « شیراز... و اندروی دو آتشکده است که آنرا بزرگ
دارند. » (۷)

آتشکده های کازرون - « کازرون ، بنزدیک دریای یونست . شهریست
بزرگ و آبادان و با خواسته بسیار و اندروی دو آتشکده است که آن را بزرگ
دارند. » (۸)

آتشکده های ... ؟ - « ... (۹) شهریست توانگر از گردوی یکی باره است .
شاپور خسرو کرده است و اندروی دو آتشکده است و موبدی و هرزبانی که پیش از وی بوده

(۱) ص ۵۴. (۲) که در سنی ملوک الارض (مارین) یاد شده . (۳) که در سنی ملوک الارض
(ذروان) آمده . (۴) که در سنی ملوک الارض (خوار) ذکر شده . (۵) یعنی ده
اردستان (باملای قدیم) .

(۶) حدود العالم مصحح آقای سید جلال طهرانی ص ۷۷ ببعده . (۷) همان کتاب ص ۷۷ .
(۸) همان کتاب ص ۷۸ . (۹) در اصل نسخه سفیدمانده و ظاهراً بشاورد (در متن حدود
العالم ص ۷۹ پس از سطرهای وایکان و کسمارج را دوشهرک از بشاورد دانسته) یا بیشاپور
Bishâpûr باید باشد که شهریست نزدیک کازرون و در این اواخر حفریاتی در آن شده . رک:
E.E.Herzfeld, Archaeological History of Iran. p. 84 - 86 and pl. XII-XIII.

مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

است نگاشته است و سرگذشتهای ایشان بر آن جای نبشته است.» (۱)
آتشکده کاریان (۲) - «کاریان، شهر کیست از دارا گرد، اندر حصار است صعب
و محکم و اندر وی آتشکده ایست که آنرا بزرگ دارند.» (۳)

(۱) حدود العالم ص ۷۹ . (۲) که ظاهراً باقیمانده آذر فرنیغ بوده . رك: عنوان
آذر فرنیغ . (۳) حدود العالم ص ۷۹ .

بهره ۳ = کشتی

کشتی یا کشتی - کشتی مزدیسان - منشاء کشتی - جشن کشتی بستن - نوزوت - آداب کشتی - کشتی در ادبیات پارسی:

واژه کشتی یا کشتی پارسی از کستیک *kostik* پهلووی مأخوذ
کشتی یا کشتی

است که غالباً در گزارش پهلووی اوستا و در کتابهای پهلووی بمعنی کمر بند مخصوص زرتشتیان استعمال شده از آن جمله در تفسیر بند ۱۲ از فرگرد ۱۶ و بند های ۱ - ۹ از فرگرد ۱۸ و نندیداد - و در فصل ۲۴ بند ۲۲ و فصل ۳۰ بند ۳۰ از بند هش (۱).

این واژه از ماده کست *kost* مشتق است که در پهلووی بمعنی پهلو، سوی و کنار است و در پارسی نیز کشت و کست بهمین معنی آمده چنانکه در لاتینی *costa* و در انگلیسی *coast* و در آلمانی *küste* و در فرانسه *côte* از همین ماده است - واژه های کشتی (- کشتی گیر) و برگستان (۲) نیز از همین ریشه است - در کتب پهلووی غالباً این کلمه بکار رفته چنانکه گفته اند: کست خوراسان (طرف خاور)، کست خوروران (طرف باختر)، کست اپاختر (۳) (طرف شمال) و کست نیمروچ (طرف جنوب) (۴).

از واژه کشتی و کشتی در پازند مطلق رشته و بندی که بمیان بندند، اراده گردیده، بنابراین کشتی گرفتن عبارتست از مصارعۀ دو تن بایکدیگر و گرفتن کمر بندهم برای غلبه بر طرف - در اشعار پارسی کشتی بهر دو معنی آمده . کمال اسمعیل گوید:
گردون که دایم آرد هر سختی برویم آورده از طرفها در کار بنده سستی.

(۱) و نیز بندهای ۸ و ۱۰ از فصل ۲۸ بندهش - و بندهای ۳۶ و ۴۴ و ۵۷ و ۵۸ از فصل ۲ بهمین یش و غیره. (۲) پوشش اسپ، برای حفاظت و زینت. (۳) اپاختر (باختر) علاوه بر اینکه بشهر (بلخ) اطلاق گردیده بمعنی شمال و مغرب هر دو آمده است (اطلاق ثانی متأخر است) چنانکه خاور بمعنی مشرق و مغرب هر دو استعمال شده. (۴) مقتبس از یادداشت های آقای پور داود.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

فریاد من رس اکنون کز دستهای بسته با چون فلک حریفی باید گرفت کستی.
و ناصر خسرو گوید :

بکستی با فلک بیرون چرا رفتی؟ کجا داری تو با او طاقت کستی؟

تو با ترسا سوی داناییک نرخی اگر چه تو کمر بستگی و او کستی.

در بیت اول همان مبارزه و کشتی را اراده کرده و در دوم کمر بند و زنار ترسایان را .

در فرهنگهای پارسی آمده: «کشتی و آن چنانست که دو کس بر هم چسبند و یکدیگر را بر زمین زنند و اصل این لغت کستی است^(۱) چه از کستن مشتق است که بمعنی کوفتن باشد و چون در فارسی سین بی نقطه و شین نقطه دار بهم تبدیل مییابند بنابراین کشتی خوانند و به معنی زنار هم آمده است و آن ریسمانی باشد که ترسایان و هندوان بر کمر بندند و گاهی بر گردن افکنند^(۲) و ریسمانی را نیز گویند که کشتی گیران خراسان بر کمر بندند و در عرف ایشان زنار خوانند.» - بدیهی است که این نوع اشتقاق بیرون از هوازین فن علم اشتقاق لغت میباشد و صحیح همانست که در فوق گفته شد.

کستی را (بنددین) نیز گویند ، چه چنانکه در ذیل بیاید هر فرد زرتشتی مکلف است آنرا بر میان بندد - نازیان کستیک پهلوی را معرب کرده کستیج گفتند . در تاج العروس آمده: «الکستیج بالضم خیط غلیظ یشده الذمی فوق ثیابه دون الزنار.» یعنی کستیج (بضم اول) رشته ایست دوشت که ذمی (کافریکه در ذمه اسلام است) در بالای جامه های خود ، زیر زنار بندد^(۳) - مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف نویسد^(۴) :
«وشدهم الکساتیج فی اوساطهم کشدالنصاری الزنار.» یعنی و بستن ایشان (زردشتیان)

(۱) این قول صحیح است. (۲) در اشعار نیز که امثله آنها در آخر همین عنوان ثبت خواهد شد استعمال شده. (۳) چنانکه از کتب مختلف برمیآید زنار در مورد زردشتیان بهمان کستی اطلاق میشده، نه اینکه دو چیز مختلف بوده است - مؤلف فوق ظاهراً زنار را بمعنی صادره گرفته که شرح آن در همین عنوان بیاید. (۴) چاپ پاریس ص ۱۰۱.

آمین مزدیسنا - کستی

کستیچهارا در کمرهایشان مانند زنار بستن نصاری (مسیحیان) است .
 در اوستا، برای کستی بمعنی مطلق (اعم از بند دین و کمر بند) ائویوانگهنه
دودک دو سوز بدو ائویوانگهنه aiwyawnghana استعمال شده که مر کبست از دو جزء : ائویوی
 بمعنی بر، در، بالا (که غالباً این جزء در فارسی افی شده مثلادر کلمات: افسر، افسار، افر وختن
 وافکندن) - دوم یائنگهنه yawnghana از ریشه یاه yâh که مصدر است بمعنی
 کمر بستن و نیز اسم مجرد بمعنی کمر بند آمده است - همیان که در پارسی
 بمعنی کمر بند آمده از همین ریشه است (۱) - ائویوانگهنه بمعنی مطلق کمر بند در اوستا
 چند بار آمده مثلاً: در رام یشت بند ۵۷ ویو (اندروای) ایزد هوا، در جزو خود
 و تاج و طوق و گردونه و اسلحه و جامه و کفش زرین دارای کمر بند (ائویوانگهنه)
 زرین نیز میباشد (۲) - و نیز بمعنی کمر بند مخصوص دین بارها استعمال شده مثلاً:
 در یسنای ۹ بند ۲۶ راجع بهوم آمده است: «مزد ا بتو (خطاب بهوم) کمر بند (کستی) ستاره
 نشان مینوی دین مزدیسنا ارزانی داشت - و تو این چنین کمر بمیان بسته، در بالای کوه
 بلند جاودان پناه و نگهدار کلام ایزدی هستی» - در هر مزدیشت بندهای ۱۷-۱۸ چنین
 آمده: «کسیکه (نامهای اهورمزدا را) بهنگام خوابیدن و برخاستن و کستی بستن و
 کستی گشودن و ازجائی بجائی شتافتن و از ناحیه و کشور بیرون رفتن بسر اید، بچنین کس
 ضربت کارد و تبر زرین و تیر و دشنه و گرز و سنگ فلاخن دشمن دغا کار گر نشود.» (۳)
 کستی از ۷۲ نخ از پشم سفید گوسفند تهیه میگردد و آن باید
 بدست زن موبدی بافته شود - هفتاد و دو نخ بشش رشته قسمت
 شده، هر رشته دارای ۱۲ نخ است - عدد هفتاد و دو اشاره است

کستی
مزدیسنان

(۱) در منتهی الارب فی لغات العرب آمده: «همیان بالکسر ازار بند و کمر بند و کیسه که در آن هزینه دارند و بر میان بندند - هماین جمع - و يقال له همیان یعنی او بزرگ سرین است.» در چند سطر پس از این عبارت آمده: «همیان بالکسر ازار بند و کیسه که در آن در هم نهند. پارسی است.» - امیان و هامیان نیز در پارسی آمده (همزه وها بیکیس دیگر تبدیل میشوند چنانکه انبار و همبار - انجمن - هنجمن) سعدی گوید: هامیان از سیم و زر برداختن - به که سنگ منجیق انداختن (پ. د) (۲) یشتها ج ۲ ص ۱۵۶. (۳) یشتها ج ۱ ص ۵۷.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بهفتاد و دو فصل یسنا که مهمترین قسمت اوستاست - دوازده اشاره است بدوازده ماه سال، و شش اشاره است بشش گهنبار که اعیاد دینی سال باشند.

کستی را باید سه بار بدور کمر بندند و این نیز بعد سه اصل مزدیسنا: منش نیک، گوش نیک و کنش نیک میباشد^(۱) - در دوره دوم دو گره در پیش و در دوره سوم که آخرین دوره است دو گره در پشت میزنند - برای این چهار گره هم در باب دهم صد در نثر معانی ذکر شده و هر گرهی اشاره بچیز است از اینقرار: در گره اول گواهی میدهند بهستی خدای یگانه - در گره دوم گواهی میدهند که دین مزدیسنا بر حق و فرستاده اهور مزداست - در گره سوم گواهی میدهند به پیغمبری زرتشت سپنتمان - در گره چهارم گواهی میدهند باصول مزدیسنا که منش نیک، گوش نیک و کنش نیک باشد.^(۲) هر زرتشتی پس از سن هفت سالگی از بستن کستی، که بند بندگی خداوند است بدور کمر ناگزیر میباشد.^(۳)

در بند ۱۱ از فصل نخستین کتاب سوم (نیرنگستان) آمده: «کستی ممکن است از پشم گوسفند و موی بز یا شتر بافته شود.» - در بند ۱۲ همین فصل آمده است: «سوشانس^(۴) نیز جایز دانسته که کستی از پنبه باشد.» - و در بند ۱۳ آن آمده: «در خصوص کستی از کز (کج = معرب آن قز = ابریشم خام) آراء مختلف است.» - در فصل چهارم کتاب شایست نشایست، بند ۱ آمده: «کستی از پروند (پرنده = ابریشم) نشاید، بلکه باید از پشم یا از موی بز و شتر یا از موی یکی از چارپایان نیک دیگر باشد.»

از اوستا مستفاد است که هر زرتشتی در سن پانزده سالگی بیستن کستی مکلفست - در بند های ۱۳ - ۱۴ تشریح است، فرشته باران تشریح، بهیات جوانی پانزده ساله، بسنی که مرد نخستین بار کستی بمیان بندد، و بسنی که مرد نخستین بار نیرو گیرد، و

(۱) رك : J. J. Modi. p. 185 (۲) رك : دینکرت - کتاب ۸ فصل ۱۶، بند ۸ - و فصل ۳۷ بندهای ۲۵ - ۲۶ (چاپ سنجانا) (۳) و نیز پوشیدن صدره (که در پهلوی Shapik آمده) که جامه مخصوص بهدینانست واجب شمرده شده. (۴) یکی از مفسران اوستا در عهد ساسانیان.

آیین مزدیسنا - کستی

بسنی که مرد نخستین بار بعد بلوغ رسد، جلوه گراست (۱) - در بند ۵۴ از فرگرد ۱۸ و ندیداد آمده: « دیو دروج (دروغ) بسروش گفت، از یاران من هستند آن مرد وزنی که پس از سن پانزده سالگی بی کستی و بی صدره باشند.» (۲) در شایست نشایست، بعد از سن پانزده سالگی بی صدره و کستی بودن گناه و هر گاهی بدون آنها برداشتن گناهی سنگین تر بشمار رفته است، و همچنین در کلیه کتابهای روایات و صد در نثر، و صد در بندهش، در سن پانزده صدره و کستی داشتن واجب شمرده شده است. (۳)

کستی بمیان بستن از مراسم کهن اقوام آریائی است، درست مزدیسنا نیز این رسم بعد پیش از زرتشت نسبت داده شده، چنانکه در دادستان دینیک، فصل ۳۹ بندهای ۱۹، ۲۲، ۲۳ - و در صد در نثر باب دهم آمده که جمشید رسم کستی بستن نهاد.

منشاء
کستی

بنظر میآید که در عهد آریائی (هند و ایرانی) در سن پانزده سالگی، رسم بوده که کمر بمیان بندند تا نشانه آغاز فرخنده عهد شباب باشد (۴)، زیرا که این سن آغاز جوانی شمرده میشود، و در اوستا هم غالباً از این سن یاد شده و بهترین و فرخنده ترین اوقات عمر آدمی بشمار رفته است (۵). علاوه بر ایرانیان، در میان قوم دیگر آریائی یعنی هندوان نیز رسم کستی بستن رواج داشته، و هنوز هم رشته ای بنام یجنوپویته yajñôpavita شبیه بکستی زرتشتیان در برکنند (۶) - طبقه برهمنان (پیشوایان مذهبی) در سن هشت سالگی و طبقه خشتریه xshatrya (رزمیان) در یازده سالگی و طبقه وئیسیه vaissiya (پیشوایان) در دوازده سالگی باید این رشته را در برداشته باشند، پس از بستن این کمر بند استاد بشاگرد ودا و

(۱) یشتهاج ۱ ص ۳۴۵-۳۴۷. (۲) و ندیداد فرگرد ۱۸ بندهای ۵۸-۵۹. (۳) رك: روایات داراب هر مزدیارج ۱ ص ۲۲ - بعد صد در نثر باب ۱۰ - صد در بندهش بابهای ۸۵ و ۸۹. (۴) Avesta Reader, Text, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt. (۵) یشتهاج ۲ ص ۱۶۸. (۶) Haug's Essays, Seco. edit, by West, London, 1978, p. 286.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

آداب تطهیر میآموزد و از تأثیر این بند، تصور میکنند که کالبد جوان از نفوذ اهریمنان محفوظ میماند. (۱)

جشن بمیان بستن کستی ایرانیان، مانند جشن اوپانینه
Upanayna هند است و هر دو قوم آریائی از روزگار
کهن تا کنون در این رسم باهم شرکت دارند، جز اینکه در میان

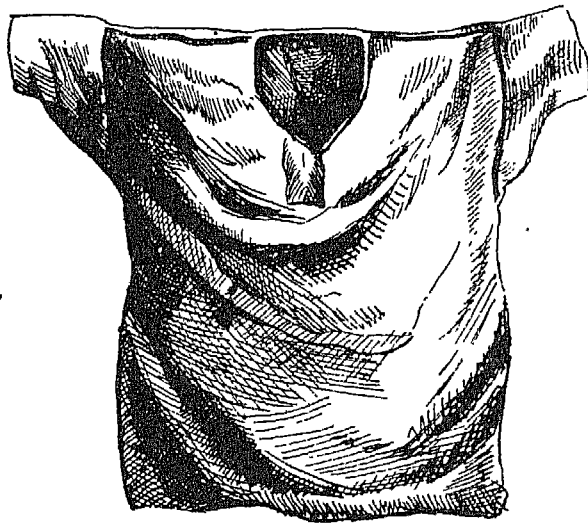
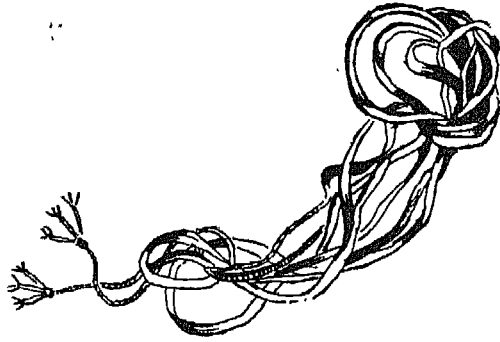
جشن
کستی بستن

زرتشتیان پسر و دختر هر دو باید این بند را بمیان داشته باشند ولی در میان هندوان فقط پسران دارای چنین رشته ای هستند - و دیگر اینکه زرتشتیان تا کنون آیین کهن را محفوظ داشته هم صدره میپوشند و هم کشتی می بندند، اما در میان هندوان رسم صدره از بین رفته، فقط رشته ای که بدور سینه بسته میشود و بشانه راست حمایل میگردد باقیمانده است (۲) - چند نیست که در میان زرتشتیان عادت بر این جاری شده که مراسم این جشن را در حدود سن هفت سالگی کودک بجای میآورند و برخی در میان شش و یازده سالگی - برای دختران معمولاً از شش تا نه، و در صورت پیدایش مانعی از قبیل ناخوشی و غیره که کودک نتواند چند دعای مختصر را که برای اجرای مراسم جشن لازم است فراگیرد این جشن تا پانزده سالگی بتأخیر میافتد - چنانکه گفته شد در خود اوستا و کتابهای دینی پهلوی و پازند و روایات پارسی، برای کشتی بندی سن پانزده سالگی قید شده، جز در یکی از قطعات متأخر اوستایی بنام وچر کرت دینیک (احکام دینی) که سن هفت تعیین شده است. (۳)

جشن کشتی بندی یا کشتی بستن یا کشتی دادن یکی از بزرگترین پیش آمدهای
عمر یک زرتشتی بشمار میرود، زیرا از این روز بعدوی وارد جمع بهدینان میشود - بنا
بمندرجات صد در نثر و صد در بندش و دیگر کتب روایات، در هر جای دنیا که
کردار نیک از بهدینی سرزنده همه کسانی که کستی بسته اند از آن ثواب بهره مند میگرددند (۴)

(۱) Die Alterpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen. 1920. s. 78 (د. ۵۰ پ) (۲) The Religion of Zarathushtra, by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala. Madras: 1926, pp. 20, 110-115.

(۳) رك : خرده اوستا ص ۶۷. (۴) صد در نثر باب ۲۰ - صد در بندش باب ۸۵.



(اوستای شپنگل ۲۳)
برابر صفحه ۲۴۸

۱- کستی
۲- صدره

آئین مزدیسنا - کستی

نظر بدین اعتقاد کستی رشته ایست که همه پیروان آئین مزدیسنا را بهم می پیوندد و همگان را در عبادت و اطاعت خدا همکار و انباز میسازد.

در روز کستی بندی، کسان کودک بفرخور خویش جشن بزرگی فراهم میسازند و همه خویشان و بستگان و دوستان را بمیمانی دعوت میکنند - بخود کودک هم ارمغانها می بخشند و چند تن از موبدان نیز برای بجا آوردن مراسم مقرر در مجلس حضور بهم میسرانند.

این جشن را معمولا پارسیان هند (نوجوت) نامند، در این

نوزوت

واژه مانند بسیاری از واژه های پارسی که در زبان گجراتی تغییر

شکل میدهد، زاء بجمیم تبدیل شده^(۱) بنابراین اصل آن نوزوت باید باشد، زیرا تلفظ زاء در زبان گجراتی نیست، خود واژه زوت، جوت تلفظ میشود - شپیگل Spiegel آلمانی احتمال داده که آن در اصل نوزات (نوزاد) بوده^(۲) - در صورت صحت این حدس چنین اراده شده که پس از کستی بستن بچه زنده گانی نوی از سر میگیرد و باین میماند که در داخل شدن در جمع بهدینان، دیگر باره بعرضه وجود پا میگنارد - وست West نیز این واژه را در کتاب پهلوی شایست نشایست^(۳) نویداری خواننده و نوزاد^(۴) ترجمه کرده است^(۵) - دانشمند پارسی ایرج تار پوروالا نیز نوزوت و نوزاد را یکی دانسته است^(۶) - گروهی از خاورشناسان و پارسیان، نوزوت را از دو واژه اوستائی گرفته اند: نخست از نوه nava که بمعنی نو و تازه است، دوم از زوتوت Zautar (نانی که به پیشوایان داده شده و در پهلوی زوت zot گردیده و همچنین امروز) یکی از دو موبد که با هم مراسم دینی بجای میآورند، زوت و دیگری راسپی Raspi نامیده میشود.^(۷)

(۱) چنانکه اسم خاص (زال) را (جال) تلفظ کنند. (۲) نیز شپیگل احتمال دیگری

داده که این کلمه از zaota (کلمه اوستائی) مشتق باشد: رک:

Die Heiligen Schriften der Parsen. Band II; Leipzig, 1859, s. XXIII

(۳) فصل ۱۳، بند ۲ (۴) Renewed birth (۵) Sacred Books of the East, vol. XVII, p. 354

(۶) The Religion of Zarathustra, by Irach Jehangir Sorabji Tareporewala, p. 112

(۷) رک: زند اوستا. دارمستر ج ۱ ص LV

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

در شبانروز باید در موارد ذیل کشتی نو کنند، یعنی رشته را از میان گشوده و خدای را یاد و اهریمن را نفرین کرده، و نیرنگ کستی (۱) خوانده دوباره آنرا بمیان بندند :

آداب
کستی

نخست بلافاصله پس از برخاستن از خواب - دوم پس از قضاة حاجت - سوم پیش از نماز گزاردن - چهارم هنگام گرمابه رفتن و تن شستن - پنجم پیش از خوراك (۲)

هنگام کشتی نو کردن ، اگر بامداد باشد ، روی بمشرق کنند - در پسین (بعد از ظهر) رو بمغرب نمایند - در شب رو بچراغ یا بماه کنند . پیش از بستن کستی ، در روز جشن کستی بندی ، کودک را غسل داده آداب استحمام مقدس بجای میآورند ، سپس بنا بدرخواست موبد باید کودک کلمه دین (کلمه شهادت) (۳) بزبان راند - آنگاه موبدی که اجرای مراسم را بعهده گرفته یتاهو (۴) گویان بوی صدره میپوشاند و موبدان دیگر هم درسرود یتاهو با او هم آواز میشوند - آنگاه موبد پشت سر بچه ایستاده هر دو روی بسوی خاور کنند ، اگر بامداد باشد ، و اگر غروب باشد روی بپاختر نمایند - موبد سر آغاز هر مزدیشت را میخواند و سپس بسرودن نیرنگ کستی بستن می پردازد و در حالیکه ادعیه مختصری را می سراید ، کشتی را در روی صدره با آداب مخصوص سه بار بدور کمر طفل میگرداند ، کودک نیز در وقت سرودن نیرنگ کستی بستن با موبد هم آواز میگردد - پس از آنکه کودک صدره و کشتی را دارا شد ، آخرین و مهمترین کلمه دین را که از یسنای ۱۲ مأخوذ است و در اتمتراف دین زرتشتی است میخواند . در پایان موبد «تندرستی» را که دعای درود است خوانده مراسم را

(۱) دعائی که به هنگام کستی بستن خوانند . رك : خرده اوستا (نیرنگ کستی) ص ۵۸-۷۴ .

(۲) رك : Z-A. vol. 1 . p. LII - LIV (۳) رك : خرده اوستا ص ۱۸۵ .

(۴) نماز مشهور زرتشتیان . رك : خرده اوستا ص ۴۲ بعد .

آئین مزدیسنا - کشتی

بیابان میرساند. (۱)

این جشن شبیه است به confirmation عیسویان که جوان عیسوی در سن پانزده سالگی در کلیسا برابر کشیش اعتراف بدین مسیح کند و از دست وی افخارستیه eukharistia گرفته می‌نوشد، و آن عبارتست از نان و شراب که بمنزله خون و گوشت و روان عیسی پنداشته میشود - این نان و شراب یادآور درون « در تونه draona اوستا) نان مقدس و فشرده هوم (haoma اوستا) زرتشتیان میباشد. (۲) در ادبیات پارسی - بارها از کشتی و کشتی بمعنی مطلق کمر بند و بژه زرتشتیان یاد شده است. دقیقی در شاهنامه گوید :

سر نامداران ایران سپاه
که گشتاسب خوانند ایرانیان
گشتاسب مردم را دعوت کند :

گرانمایه ، فرزند لهراسب شاه
بیستش (۳) یکی کشتی او بر میان.

ببرز و فر شاه ایرانیان
همه سوی شاه زمین آمدند
پس :

ببندید کشتی همه بر میان
ببستند کشتی بدین آمدند.

پس از آنکه ارجاسب دیویسنا پادشاه توران از گرویدن گشتاسب بمزدیسنا و ایمان آوردن وی بزرگش آگاه گشت بدو نوشت :

مر آن بندها از کمر باز کن
بشادی می‌روشن آغاز کن.

که مراد همان کشتی است - اسفندیار نیز بفرمان پدر آئین زرتشت را در اقطار جهان انتشار داد ، پیروان آئین نو بکی گشتاست نبشند :

ببستیم کشتی و گشتیم ساز
کنونت نشاید ز ما خواست باز.

(۱) راجع بادهیه که در جشن کشتی بندی خوانده میشود و مراسم آن رک :
The Naojote Ceremony of the Parsees, by . J.J . Modi , 2. edit.
Bombay , 1914 - The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees,
Bombay, 1922, p . 193 -194 - Sacred Books of the East. vol : XVIII , by
West, p - 383 - 388.

(۲) رک : یشتها ج ۱ ص ۴۱۹ - خرده اوستا (نیرنگ کشتی بستن) ص ۵۸-۷۴. (۳) ضمیر شین افاده فاعلیت میکند نه مفعولیت.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

فرخی گوید :

گمستی هر قل بتیغ هندی بگسل
بر سر قیصر صلیب ها همه بشکن.

خاقانی راست :

ریسمان سبجه بگسستند و گمستی یافتند
گوهر قندیل بشکستند و ساغر ساختند.

زراتشت یهرام بژدو در (زراتشت نامه) اندر ترجمه احوال خود گوید :

ببستند میانرا بگمستی و بند (۱)

بدانسته لختی زوستا و زند.

همو در (ارداویرافنامه) گوید :

پنامی (۲) بر رخ و گمستیش بر ناف.

بشد بر تخت زر ، اردای ویراف

(۱) مراد بنددین است. (۲) روبندی که در موقع عبادت، زرتشتیان بکار برند.

پهرو ٤ = باژ و زمزم

واژه باژ که باج و باز و واج و واژ هم گفته میشود (۱) از ریشه باژ
اوستائی وج vâj ، که در سانسکریت و آج vâç و در

پهلوی واج vâj و باواجک vâjak آمده است - همین ریشه در لاتینی و کس vox
و در فرانسه و انگلیسی $\text{voix} - \text{voice}$ شده . باژ بمعنی کلمه و سخن و گفتار
میباشد - از همین ریشه است کلمات : آواز - آوازه (۲) - آوا (۳) - گواژ - گوازه (۴)
و واژه که امروزه بمعنی لغت و کلمه استعمال میشود .

در فرهنگهای پارسی (۱) آمده : باژ خاموشی باشد که مغان در وقت شستن
بدن و چیزی خوردن بعد از زمزمه (۵) آغاز کنند .

باید دانست که کلیه دعاهای مختصر را که زرتشتیان آهسته بزبان میرانند باژ
گویند (۶) - چنانکه فردوسی گوید :
پرستنده آذر زردهشت
و نظامی گوید :

چو آمد وقت خون دارای عالم زموید خواست رسم باژ و برسم .
نباید باژ بمعنی مزبور را با باژ بمعنی باج و خراج اشتباه کرد (۷) - باج بمعنی
اخیر در سنگ نبشته بهستان باجی hâjî (در کلمه hâjî - hâj - hâ - h) آمده -
فردوسی گوید :

پذیریم با باژ ساوگران نجوئیم دیهیم گند آوران .

-
- (۱) برهان - انجمن - جهانگیری - غیاث . (۲) مغنی دف و چنگ را سازده - بیاران خوش
نغمه آوازده «حافظ» (۳) ای بلبل خوش آوا آواده - ایساقی آتقدح ، با ما ده «رودکی»
(۴) بضم اول بمعنی نکوهش و سرزنش :
گوازه همی زدچنین بر فسوس
همیخواند مهر اراج را ، نوعروس . «اسدی»
(۵) بدیهی است که اشتباه است ، چنانکه ذیلایا بدزمزمه همان باژ است . (۶) (سروش باژ)
که دعای مخصوص سروش (از بزرگترین ایزدان مزدیسنا) است و ضمن خرده اوستا آمده است .
(۷) برهان - انجمن - جهانگیری .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و بدین معنی باز هم آمده - دقیقی گوید:

بیستیم کستی و گشتم ساز کنونت نشاید ز ماخواست باز.

زمزم در فرهنگهای پارسی زم را بمعنی آهسته گرفته و زمزم
رالغة بمعنی آهسته آهسته (۱) و اصطلاحاً «کلماتی که مغان

در محل ستایش باری تعالی و پرستش آتش و هنگام بدن شستن و چیزی خوردن
بر زبان رانند» دانسته اند و نیز زمزم را نام کتابی نوشته اند از مصنفات زردشت (۲)

از همین ریشه است زمزمه که عبارتست از خوانندگی و ترنمی که با هستگی کنند:
سعدی: مطرب مجلس بساز زمزمه عود خادم محفل بسوز مجمره عود.

نظیری: درس ادیب اگر بود زمزمه محبتی جمعه بمکتب آورد طفل گریز پای را.

در بیشتر کتب متقدمان که راجع بایران باستان و زرتشتیان بحث کرده اند ذکر

زمزم و زمزمه آمده و آن همان بازا است که لب فرو بسته آوا خوانند - فردوسی راست:

فرو آمد از اسب و بر رسم بدست به زمزم همیگفت، لبر ایست.

در کتاب التاج منسوب بجاحظ آمده: «کانت ملوک آل ساسان - اذا قدمت

مواعدهم زمزموا علیها، فلم یطق ناطق بحرف حتی ترفع. فان اضطر وا الی کلام،

کان مکانه اشارة و ایما یدل علی الغرض الذی ارادوا والمعنی الذی قصدوا.» یعنی:

پادشاهان ساسانی - هنگامیکه طعام ایشان حاضر میشد - بر آن زمزمه میکردند، و

کسی بحرفی سخن نمیگفت تا بلند شود و اگر ناچار بسخن گفتن میشد، بجای آن باشاره،

غرض و مقصود خود را میفهماند.

(۱) زم در اوستا و پهلوی بمعنی زمستان آمده و در لغة الفرس اسدی (چاپ تهران ص ۳۴۳) بمعنی

گوشت درون و بیرون دهان نیز یاد شده. بکتاب خاور شناسان راجع بسواژه های اوستایی

و پهلوی وا کدی و سومری و آرامی رجوع شد زم بمعنی مذکور فوق نیامده - امدار این بیت

منسوب بشاعر عرب جاهلی که مسعودی در التنبیه والاشراف (ص ۹۵) نقل کرده:

زمزمت الفرس علی زمزم و ذاک فی سالفها الاقدم.

پیداست که گوینده فقه اللغة عامیانه بکار برده و زمزم یازمزمه (باز) زرتشتیان را باز زمزم (نام

چاه نزدیک کعبه) خلط کرده است. (۲) هدایت در انجمن آرا گویند که معنی مورد تأمل است چه مصرع:

(بزمزم همی گفت و لبر ایست) که مورد استشهاد آورده اند، بهمان معنی آهسته دعا خواند نیست.

آئین مزدیسنا - باژ و زمزم

مسعودی چنین مینویسد (۱): «وهو نبي المجوس الذي اتاهم بالكتاب المعروف بالزمزمة عند عوام الناس و اسمه عند المجوس بستاه» (۲) یعنی: او (زرتشت) پیامبر مجوس، کسیست که برای ایشان (زردشتیان) کتابی را که در نزد عوام موسوم بزمزمه است و اسم آن در نزد مجوسان اوستاست، آورده است.

بدیهی است که این قول اشتباهست، چه هیچیک از ییست و یک نسك اوستای عهد ساسانیان، چنین نامی نداشته و امروز نیز هیچکدام از قطعات اوستا و هیچیک از دعاهای مزدیسنا بزبان پازند چنین نامی ندارد - همین اشتباه موجب شده است که فرهنگ نویسان ایرانی زمزم را نام کتابی از مصنفات زرتشت بدانند. ابوریحان بیرونی، زمزم را چنین تفسیر کرده است:

«و سروش اول من امر بالزمزمة و هو الایماء بالغنة، لا بكلام مفهوم، و ذلك انهم اذا صالوا وسبحوا الله و قدسوه، تناولوا الطعام في وسط ذلك فلا يمكنهم الكلام وسط الصلوة فيهمون و يشیزون و لا يتكلمون، و هذا على ما اخبرني به آذر خور المهندس» (۳) یعنی سروش نخستین کسی بود که بزمزمه امر کرد و آن عبارتست از اشاره‌ای که لب بسته ادا شود، نه با گفتار مفهوم، و این امر از آنروست که چون ایشان (زردشتیان) نماز گزارند و تسبیح خدا کنند و اوراستایش نمایند، در این میان طعام تناول کنند، ناگزیر ایشانرا میسر نگردد که در میان نماز سخن گویند، پس همه‌همه کنند و اشاره نمایند و سخن نرانند - این روایت را من از آذر خورای مهندس شنیده ام.

مؤلف بیان الادیان (۴) نویسد: «(مغان) بوقت طعام خوردن سخن نگویند و زمزمه بوقت طعام خوردن واجب دانند.» باید یادآوری کرد که زمزمه کردن پیش از غذا معمول بوده نه در وسط طعام (۵)، چنانکه میدانیم از زمان بسیار قدیم ایرانیان را عادت بر این بوده که در وقت غذا ساکت باشند و سخن نگویند - این رسم را تا چند

(۱) چاپ قاهره ص ۱۸. (۲) مروج الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۲۴ - خرده اوستا ص ۸۳.
(۳) آثار الباقیه ص ۲۱۹ - خرده اوستا ص ۸۴. (۴) چاپ تهران ص ۱۶. (۵) چنانکه ابوریحان و مؤلف بیان الادیان نوشته اند.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

سال پیش از این زرتشتیان رعایت میکردند - دعاهائی که بزبان پازند، یا بزبان پارسی در آغاز و انجام بسیاری از قطعاعات خرده اوستا^(۱) آمده، مانند بندهای اوستائی همان قطعاعات^(۲) با آواز معمولی خوانده میشود، ولی ادعیه كوچك پازند یا پارسی که در میان بند های اوستائی میآید باید آنها را بازگرفت یا بعبارت دیگر زمزمه کرد.^(۳)

در اخبار مربوط بتاریخ ایران بارها بباژگرفتن اشاره شده است، از آن جمله در ضیافت نیاطوس سفیر روم در نزد خسرو پرویز، هنگامیکه بندوی، از گماشتگان وی، پیش از غذا با برسم داخل شد و شاه بذکر (باژ) مشغول گردید، سفیر مزبور بر آشفت و از سرخوان برخاست: فردوسی گوید:

نشستند با فیلسوفان بخوان	بیامد نیاطوس ^(۴) با رومیان
ابا جامه روم گوهر نگار	چو خسرو فرود آمد از تخت بار
بشد تیز بندوی و برسم بدست	خرامید خندان و برخوان نشست
بز زمزمه همی رای زد، در نهان	جهاندار بگرفت باژ جهان
ز آشفتگی باز پس شد، زخوان	نیاطوس کآن دید انداخت نان
ز خسرو بود بر مسیحا ستم!	همیگفت: «باژ و چلیپا بهم!»

و نیز بازگرفتن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در سرخوان خسرو آسیابان مرو، که یزدگرد او را پی برسم فرستاد - خسرو، بقول فردوسی:

ببرسم شتایید و آمد براه بجائی که بود اندر آن باژگاه
و چون ازو میپرسند که در آسیا کیست؟ گوید گنداورى آنجا نشسته است که:
ببرسم همی باژ خواهد گرفت سزدگر بمانی ازو در شگفت.^(۵)

همچنین مطابق روایت ابن الندیم در الفهرست، عبدالله بن المقفع فارسی درس خوان میزبان خود عیسی بن علی (عم منصور دومین خلیفه عباسی) بازگرفت.^(۶)

(۱) رك: خرده اوستا تألیف آقای پور داود. (۲) چون آنها ترجمه قطعاعات اوستائی هستند. (۳) (پ) 379 - 380. The Religious ceremonies, by J. J. Modi. باید باشد. (۴) ظاهر آهمان Taidus یا Theodosius. (۵) برای اطلاع از باژ و زمزمه رك: خرده اوستا ص ۸۲-۸۴. (۶) رك: شرح حال ابن المقفع تألیف آقای اقبال چاپ برلن ص ۱۱.

آئین مزدیسنا - باژ وزمزم

منوچهری گوید:

در حنجره شد چو مطربان بلبل در زمزمه شد چو موبدان قمری.
زراتشت بهرام بژدو، بیژ گرفتن اردای ویراف اشاره کند :
گرفت آنگاه باژ اردای ویراف بسه دفعه بخورد آن باده صاف
گرفتن باژ و گهنبار^(۱) کردن براه ایزدی هر کار کردن.^(۲)

(۱) گهنبار یا گاهنبار (در پهلوی گاستنبار) جشنهای ششگانه سال را گویند. (۲) فردوسی
نامه مهر ص ۵۰۱.

بهره = برسم

برسم - برسمچین - برسمدان - مشخصات برسم - مقصود از برسم - برسم در ادبیات پارسی.

این واژه که در اوستا برسمن *br̥sm̥n* آمده *baresman* آمده

برسم

مشق از *br̥z̥* به هنی بالیدن و نمو کردن است - همین ریشه

در سانسکریت *barh* آمده - در فرهنگهای پارسی آنرا بفتح اول و سوم (بروزن مرهم) نوشته اند (۱) ولی دارمستتر آنرا بضم دوم *barsom* نگاشته (۲) اما قاعده، بمقتضای اشتقاق فوق حرکت میم را (در اصل اوستائی) باید بمقابل داد و بنابراین قول فرهنگ نویسان اصح است.

برسم عبارتست از شاخه‌های بریده درختی که هر يك از آنها را در پهلوی *تاك* و پارسی *تای* گویند - در اوستای موجود سخنی نیست که دال بر این باشد شاخه‌های مزبور را از چه درختی باید تهیه کرد، فقط دریسناي ۲۵ بند ۳ آمده: اورورم برسمنیم *urvarâm bar̥smanîm* یعنی برسم درخت یا گیاه.

از این عبارت و از بندهای دیگر اوستا برمیآید که برسم باید از جنس اورورا *urvarâ* یعنی رستنی‌ها باشد، نه از جنس فلز. (۳)

در کتاب (شایست نشایست) فصل ۱۴، بند ۲ همین ابهام باقیمانده، فقط بذکر آنکه باید شاخه‌ها از درخت پاکیزه ای باشد، اکتفا شده، اما در کتابهای متأخران آمده است که برسم باید از درخت انار چیده شود.

این شاخه‌ها یا *تای‌ها* با شستشو و آداب و ادعیه مخصوص، *برسمچین* با کاردی ویژه که آنرا برسمچین گویند بریده میشود - در

فرهنگهای پارسی آمده:

« برسم شاخه‌های باریک بی‌گره باشد، بمقدار یک‌وجوب که آنرا از درخت

(۱) برهان - انجمن . (۲) زند اوستا ج ۱ ص LXIII (۳) رك: زند اوستا ج ۲، نیرنگستان - نیز ج ۱ ص LXXV-LXXIII

آئین مزدیسنا - برسم

هوم ببرند و آن درختی است شبیه بدرخت گز^(۱) و اگر هوم نباشد درخت گز و الا درخت انار. و رسم بریدن آن چنانست که اول کاردی که دسته آن هم آهن باشد، و آنرا بر سه چین خوانند پادیاوی کنند یعنی پاکیزه بشویند و آب کشند پس زمزم نمایند یعنی دعائی که در وقت عبادت آتش و بدن شستن و چیزی خوردن میخوانند بخوانند، و برسم را با برسم چین ببرند.»^(۲)

برسمدان در میان زرتشتیان ایران و هندوستان از دیر باز، بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج و نقره ساخته میشود بسکار میرود^(۳). این تایلهای فلزی باریک ببلندی ۹ بند انگشت و بقطر ۱/۸ بند انگشت است. در فرهنگها پس از ذکر مراسم فوق نوشته اند: «... پس برسمدان را نیز آب کشند و آن ظرفی باشد مانند قلمدان و آنرا از طلا و نقره و امثال آن سازند و برسمها را اندرون آن گذارند.»^(۲)

برسمدان نام دیگر آن ماهروی است، وجه تسمیه اخیر از آنروست که قسمت فوقانی آن که دو انتهای برسمها را نگاه میدارد، بشکل تیغه ماه است^(۴). پادشاهان ساسانی در روی مسکوکات خود برسمدان را حک میکردند چنانکه آتشدانرا نیز بعنوان شعار مذهبی منقوش میساختند.^(۵)

در خود اوستا نیز درازاوپنهای برسم تعیین شده - دروندیداد فرگرد ۱۹ بند ۱۹ آمده: «مردان پاك باید در دست چپ برسمن، که ببلندی يك ائشاه aesha و بیپنهای يك یوه yava باشد گرفته نثار کنند، و باهورمزدا و امشاسپندان نماز آورند....» - واژه‌های مزبور

مشخصات
برسم

(۱) در کتب دینی پهلوی چنین تصریحی نشده ظاهراً هوم را با برسم خلط کرده اند.
(۲) برهان - انجن. (۳) زند اوستای دارمستترج ۱ ص LXIII (۴) در اوستا نام اوستائی ماهرونیامده اما اصطلاح برسمنه پاییتی برته Barəsmāna - Paiti - bərəta (در یسنای III، 1، یادداشت ۲: زند اوستای دارمستتر) وجود یک چنین آلتی را القاء میکند. داستان دینیک LVIII، ۱۴، آنرا ماهروپ بائی میک mâh - rūp - pāiyik « برسمدان بشکل تیغه ماه » مینامد - رك: زند اوستا ج ۱ ص LXIII

(۵) L' Empire des Sassanides, par A. Christensen, p. L. 1-91

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

در گزارش پهلوی چنین تفسیر شده: «اش دراج، جواک پهن» یعنی بدر ازای یک خیش، و به پهنای یکجو - خیش که در پارسی بمعنی گاو آهن آمده، و گویند گان ما نیز استعمال کرده اند، با واژه اوستایی (اشه) مذکور از یکریشه است. اما کلمه (یوه) در اوستا بویژه معنی جو فارسی را ندارد بلکه بمعنی گندم و هطلق حبوب و غلات آمده است. در اوستا شماره این برسمها نیز تعیین شده. در سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷) بند ۶ آمده است: «سروش نخستین کسیست که برسم بگسترده، سه تایی و پنج تایی و هفت تایی و نه تایی، تا بلندی زانو و تا بوسط پاها...»

اکنون شماره برسم در مراسم و تشریفات مزدیسنان فرق میکند: در مراسم و نذیاد و ویسپرد سی و پنج تایی و در مراسم یسنا بیست و سه تایی و در باژ پنج تایی بکار میبرند (۱) - کمترین شماره آن سه تایی است که در نیرنگستان بکار میرود - مراسم برسم در کتاب مقدس بسیار قدیم تصور گردیده، زیرا در بند ۷ رام یشت آمده است که: «هوشنگ پیشدادی برای وایو (فرشته هوا) در روی تخت زرین و بستر زرین، بنزدیک برسم گسترده، نثار آورد.»

گذشته از اوستا، از خبری که استرابون نقل کرده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است - جغرافی دان مزبور راجع بیک آتشکده در کاتباتوکا (آسیای صغیر) مینویسد: مغان در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری میکنند، و هر روز در آن آتشکده تقریباً یکساعت در مقابل آتش سرود میخوانند. یک بسته

(۱) دارمستتر در زنده اوستا (ج ۱ ص LXXIV) نویسد: «برای یسنا ۲۳ ساقه برسم بکار میبرند، که ۲۱ تایی آنها رادسته جمعی روی ماهر و قرار میدهند. یکی دیگر روی ظرف جوام Jivām (که برای ریختن جوام روی برسم بکار میرود) و آنرا جوام تایی یعنی «ساقه جوام» و یا زور تایی یعنی «ساقه زور» و یا فقط جوام مینامند - آخرین ساقه را روی ماهر و قرار میدهند؛ آنرا بنام (فرا گام) یا فرا خگام و بزبان اوستایی فرا کم Erakem (نیرنگستان) گویند - برای ویسپرد و نذیاد، ۳۵ تایی بکار میبرند ۳۳ تایی آنها را دسته میکنند. برای یسنا ۱۳ تایی، که ۱۱ عدد آنها را دسته میکنند، و دو تایی دیگر بعنوان جوام و فرا گام قرار میدهند - از سروش یشت (یسنا ۵۷) فقط برمیآید که در تشریفات ۳، ۵، ۷ و ۹ ساقه باید بکار برد.»

آئین مزدیسنا - برسم

چوب در دست میگیرند و پرده تا پایین چانه می‌آورند که لبهای آنرا می‌پوشاند. * مقصود از بسته چوب برسم و مراد از پرده پنام است. (۱)

همچنین در قسمتهای دیگر اوستا (۲) و کتب پهلوی کمابیش از برسم یاد شده است (۳) - یسنای دوم که در نیاز زور (۴) و برسم است، در نسخ خطی کهن (برسم یشت) خوانده شده، بهنگام مراسم با بندی که از برگ خرما بافته شده است برسمپارا با یکدیگر می‌بندند، نظیر کشتی زرتشتیان - این بند نیز (کشتی) نامیده میشود و بلغت اوستائی همان ایویانگنه *دویک دوسه دایه* که بمعنی همیان و کمر بند ذکر شده، بکار رفته (۵)

بهنگام اجرای تشریفات برسمها در روی میزی سنگی که آنرا با اوستائی (ارائرو) و اکنون او روشگاه، یا آلانگه یا تخت آلات گویند، در برابر موبدی که موسومست به (زوت zot) گذاشته میشود. آداب شستشوی برسمها، که قسمتی از آن در اوروشگاه (اوروشگاه)؛ و قسمت دیگر در ماهروی بعمل میآید و آب زور و جیوم Jivam (۶) که با آنها ضمیمه میگردد و دعاهائی که بر آنها خوانده میشود بسیار مفصل است و درخور گنجایش این رساله نیست. (۷)

مقصود از منظور از برسم گرفتن و دعا خواندن همان سپاس بجای آوردن نسبت بتنعم برسم از نباتات است که مایه تغذیه انسان و چهارپا و وسیله جمال طبیعت است. ریشه لغوی برسم یعنی برز baroz که بمعنی بالیدن و نمو کردنست دال بر آنست که از برسم همه رستنیها منظور است. در بندهای ۱۷ و ۱۸ از فرگرد ۱۹ و ندید آمده است: «زرتشت از اهورمزدا پرسید ای آفریدگار چگونه ستایش تو بجای آورم؟ اهورمزدا در پاسخ گفت ای اسپنتمان، زرتشت تو باید بنزدیک گیاه از زمین روئیده روی، و چنین گوئی: درود بتو ای گیاه زیبای توانای خوب روئیده، تو ای نیک مزدا آفریده، ای

(۱) ريك: ص ۱۹۵ همین کتاب و نیز: Rapp. die Religion u. Sitte der Perser - nach den Griechi u. römi quellen, s. 85 (د. پ.)

(۲) جزرام یشت. (۳) ريك: تشریشت بند ۵۷ - مهریشت بند های ۸۸ و ۱۳۷ - رشن یشت بند ۳ - فروردین یشت بند ۲۷ و غیره. (۴) خوردنیهای مایع. (۵) ريك: زنداوسا ج ۱ ص LXIII (۶) ريك: ص ۲۶۰ ج ۱. (۷) ريك: زنداوستا ج ۱ ص LXXX-LXXVII

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

گیاه مقدس». بلافاصله پس از این عبارت، در بند ۱۹ آمده: «مردان پاك باید در دست چپ برسمی...» (۱)

اینکه برسم باید بیلندی يك گاو آهن و بپهنای یکجوباشد، خیال از ذکر گاو آهن وجو بتداعی معانی بشیخم و شیار خاك و زراعت و حاصل زمین که اساس تغذیه انسان و چارپایانست منتقل میگردد - مراسم برسم که آنرا در آب زور میگذارند و از رطوبت بآن نیرو میدهند بخوبی یاد آور باران و بالیدن رستنی ها و آبیاری محصول و بار آور ساختن زمین است، دارمستتر بدین معنی اشاره کرده است. (۲)

و نیز اینکه در تاریخ ساسانیان خوانده میشود که پیش از غذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده اند، ناگزیر سپاس نعمت بجای می آوردند - در شاهنامه مکرر از برسم گرفتن شاهان ساسانی پیش از غذا یاد شده.

در ادبیات فردوسی درباره انوشیروان و رفتارش با مهبود وزیر گوید (۳):

شهنشاه چون زمزم آراستی و گسر برسم موبدان خواستی
نخوردی جز از دست مهبود چیز هم ایمن بدی ز آن دو فرزند نیزی.

همچنین در همین داستان، زوران درباری، رقیب مهبود، جهودی را برمی انگیزد که وسیله ازین بردن او را بدو آموزد:

چنین داد پاسخ بزوران - جهود: کزین داوری غم نباید فزود

چو برسم بگیرد جهاندار شاه خورشها بین تاجه آرد براه...

و نیز در صیافت نیاطوس سفیر روم نزد خسرو پرویز (که شرح آن گذشت)

بندهوی، از گماشتگان وی پیش از غذا با برسم داخل شد، و شاه بیاز گرفتن پرداخت. (۴)

باز فردوسی از قول خراد برزین بشاه روم (در معرفی دین زرتشتی) گوید (۵):

(۱) رك: ص ۲۵۹ - همین دستورا برای ادای شکر نعمت که در بندهای ۱۷-۱۹ از فرگرد ۱۹

و ندیداد مندرجست، زرتشت بنوبت خود بکی گشتاسب داده است. رك: گشتاسب یشت فرگرد ۳-

بندهای ۲۱-۲۳ (۲) زند اوستاج ص ۳۹۷ (۳) چاپ بمبئی (نادری) ج ۴ ص ۱۸.

(۴) رك: ص ۲۵۶ (۵) چاپ بمبئی (نادری) ج ۴ ص ۹۰.

آئین مزدیسنا - برسم

جهان‌دیده دهقان یزدان پرست چو با باژ برسم بگیرد بدست
ن شاید چشیدنش بکقطره آب گر از تشنگی آب بیند بخواب.
همچنین یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی که در مرو با آسیا پناه برد:
بدو آسیابان بتشویر گفت که جزبی توانی، مرانیست جفت
اگر نان کشکینت آید بکار وزین ناسزا تره جو بیار
بیارم، جزین نیست، چیزی که هست خروشان بود مردم تنگدست
سه روز شاه جهان را ز رزم نبدا یچ پردازش و خواب و بزم
بدو گفت شاه آنچه داری بیار خورش نیز با برسم آید بکار
بشد مرد بیمایه بد نژاد برش تره و نان کشکین نهاد
برسم شتایید و آمد براه بجائی که بود اندر آن باژگاه
بر مهتر زرق شد، زان کنار که برسم کندز آن یکی خواستار
بهر سو فرستاد ماهوی (۱) کس ز گیتی همی شاهرا جست و بس
ازین آسیابان پرسید مه که برسم کرا خواهی ایروزبه؟
بدو گفت خسرو (۲) که در آسیا نشست است کند آوری بر گیا
یکی کهنه خوانی نهادمش پیش برونان کشکین، سزاوار خویش
بر رسم همی باژ خواهد گرفت سزد گر بمانی از و درشگفت. (۳)

پس از آن، فرستاده ماهوی خسرو را نزد وی فرستاد و او چون دانست که میهمان
آسیابان، یزدگرد است او را بکشتنش برانگیخت و نام خویش را تا ابد ننگین ساخت. (۴)

☆ ☆ ☆

در پایان این مقال، ترجمه چند بند از یسنا، های ۲ (برسم یشت) را

نقل می‌کنیم:

(۱) از امرای خائن یزدگرد. (۲) نام آسیابان است. (۳) شاهنامه چاپ بمبئی
(نادری) ج ۴ ص ۱۲۲. (۴) رك: مقاله (برسم) در یشتها ج ۱ ص ۵۵۶-۵۶۰. برای اطلاع
از اشعار دیگر راجع بر رسم رجوع شود بپهره ییشین (باژوزمزم).

مزديسنا و تأثير آن دو ادبيات پارسی

- بند ۱- زور خواه استارم؛ برای ستایش، برسم خواستارم؛ برای ستایش.....
- بند ۲- با این زور و برسم اهور مزداي پاك (و) رد پاكي را خواستار ستودنم، امشاسپندان، شهر يازان نيك خوب کنش را خواستار ستایشم .
- بند ۳- با این زور و برسم (فرشتگان) گاهها (و) ردان پاكي را خواستار ستایشم؛ هاو نى پاك (و) رد پاكي را خواستار ستودنم؛ ساونگهي و ويسيه پاك (و) رد پاكي را خواستار ستایشم .
- با این زور و برسم مهر دارنده دشتهای فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی را که بنام خوانده شده خواستار ستایشم؛ رام چراگاه خوب بخشنده را خواستار ستودنم .
- بند ۴- با این زور و برسم ریتوین پاك (و) رد پاكي را خواستار ستودنم؛ فرادت فشور زتوم پاك (و) رد پاكي را خواستار ستایشم .
- با این زور و برسم اردیبهشت و آذر پسر اهور مزدا را خواستار ستودنم .
- بند ۵- با این زور و برسم ازیرین پاك (و) رد پاكي را خواستار ستودنم؛ فرادت ویرو دخیوم پاك (و) رد پاكي را خواستار ستایشم .
- با این زور و برسم سوور پزر گوار شهر یار شیدور اپم نپات تیز اسپ را خواستار ستودنم و آبهای مزدا داده پاك را خواستار ستایشم . (۱)

(۱) رك : يسنا . تالیف آقای پورداود . ج ۱ ص ۱۲۵ ببعده .

بخش پنجم

می مغانه

اشفاق - جمشید و می - شمیران
و می - کیتباد و می - جام جم -
می و مزدیسنان - در ادبیات
پارسی و تازی - مغان ، پیر مغان ،
مغچه ، می مغانه ، دیر مغان و
خرابات - وصف پذیرائی مغان .

می مغانه

در خانه نگنجد اسرار عشقبازی
جام می مغانه هم بامغان توان زد . حافظ.

دراوستامی بصورت مذمه *madha* استعمال شده - در هوم یشت

اشتقاق

(یسنای ۱۰- بند ۸) چنین آمده :

«آری همه می (مذمه) های دیگر را خشم خونین سلاح درپی است ، اما آن می هوم را رامش راستی همراه است. مستی هوم سبک سازد هر آن مردمی که هوم را چون پسر (فرزند) خردسالی نوازش کند ، هوم خود را برای آنان آماده ساخته بتن شان درمان بخشد.»

و نیز در وندیداد، فرگرد ۸ بند ۲۲، مذومنت *madha* (بمعنی می مند) (۱)

صفت برای میزد (خوردنیهای جامد) آورده شده و آن مرکبست از مذمه (می) و منت (مند) ازادات اتصاف. در پهلوی می، *madha* آمده (حوزوارش آن *madha* نوشته میشود) (۲).

در اوستا از می انگور و امثال آن بویژه نامی برده نشده ، و در هیچیک از کتابهای دینی مزد یسنا نیز، تشویقی از باده گساری بعمل نیامده است فقط در یسنا ۴۸ بند ۱۰ آمده : « کی ای مزدا شرفا برسالت پی خواهند برد ، کی این مشروب مسکر و کثیف را خواهی برانداخت، از آن چیزیکه کرپانهای زشت کردار و شهریاران بدرفتار بعمداً کشورها را میفریبند.»

برخی گمان کرده اند که مراد از مشروب مسکر مزبور می است ولی باید دانست که در متن آیه فوق کلمه دورعوشه *dūraosha* بکار رفتن و آن لغه بمعنی (دوردارنده مرگ) است و اوستا شناسان نظر باینکه در دیگر بخشهای اوستا هم جا این کلمه مرکب، صفت (هوم) آورده شده ، معتقدند که در اینجا نیز مراد همان هوم (هومه اوستا) است که

(۱) میمند شهر معروف از نواحی غزنین که خواجه بزرگ احمد حسن میمندی وزیر سلطان محمود بدان منسوبست و نیز قصیه ای در جنوب فارس که بقول هدایت درانچمن آرا «میوه های خوب دارد و آب روان دارد و انگور و خرمای آن موفور است.» ظاهراً از همین ریشه است .

(۲) خسرو کواتان اریتنک - اونوالا ص ۲۶-۲۷ .

نوشیدن آن در اعصار باستانی میان ایرانیان و هندوان رایج بوده (۱) معهدنای تحریم هم نشده بلکه باده نوشی از اعمال رائج زرتشتیان بوده وهست ، و از دیر باز تا کنون ، در میان آنان هر کودکی که متولد شود ، در همان ایام خانواده وی شرابی در خم گذارند و آنرا محفوظ دارند تا در شب عروسی فرزند بعنوان میمنت صرف شود. (۲)

علاوه بر اینکه هوم ایرانیان وهوم هندوان مسکر بوده (و آیه مذکور در فوق خود دال بر آنست) ، مردم ایران از ازمئه بسیار کهن با هو و تالک آشنا بوده اند ، زیرا سرزمین اصلی آن حوالی آسیای صغیر و ایران زمین بزرگ بوده است. (۳)

در روایات ملی آمده که جمشید مکتشف می بوده - فردوسی
جمشید
نخستین بار جمشید را نام میبرد که باده گساری میکرد (۴):

نشسته بر آن تخت، جمشید کی بچنگ اندرون، خسروی جام می.
و نیز: جم اندیشه از دل فراموش کرد سه جام می از پیش نان نوش کرد
ز دادار بس یسار کردن گرفت با هستگی رای خوردن گرفت .
محمد بن محمود آملی در نفایس الفنون فی عرایس العیون نوشته (۵) :

« پس عضدالدوله ازو (صاحب بن عباد) پرسید که اول کسیکه شراب بیرون آورد که بود ؟ صاحب گفت در تواریخ آمده است که چون جمشید پای در رکاب شاهی آورد و دست در عنان فرماندهی زد، در خاطر خطیرش که مصقله آئینه احکام و ضمیر منیرش که مشکوة انوار مصالح خاص و عام بود افتاد که این صنایع را صنعی حکیم و این بدایع را مبدعی قدیم باید و بناچار در ایجاد هر موجودی سری و در اظهار هر مصنوعی حکمتی باشد که تا آدمی غواص وار بدریای حکمت فکرت فرو نرود بتحقیق آن نرسد ، پس جمعی را تعیین کرد تا نباتات و اشجار را در موضعی معین بنشانند و ثمرات آنرا تجربه مینمودند و چون ثمره زبر محک مذاق زدند، در ولذتی هر چه تمامتر و حلاوتی هر چه بهتر یافتند،

(۱) رنک: یشتهاج ۱ ص ۴۷۳. (۲) بنقل استاد معظم آقای پورداود. (۳) همچنانکه اسفناج « که در زبانهای اروپائی همین لفظ مانده » ، فندق ، بسته ، بادام و هلوه (در آلمانی Perika و در فرانسه pêche از همین ریشه) از سرزمین ایران بوده : رنک :
Kulturpflanzen und Hanstiere von Victor Helm , Berlin 1911 .s. 65 - 97
(۴) شاهنامه نادری ج ۱ ص ۷ - شاهنامه بنج ج ۱ ص ۲۶ حاشیه ۳ (۵) قسم اول در علوم او اخر ص ۲۰۱.

مز دیسنا و تاثیر آن، در ادبیات پارسی

لیکن از غایت لطافت، بشکایت، بادهائی، خزانئی، تغیر و استحالت، در او ظاهر میشود، طریقی میطلبیدند که از آن نمره نتیجه بماند، پس جمشید فرمود تا آب او را بگرفتند و در چره کردند و هر روز آنرا میچشیدند، چون (چند) روز برآمد تغیر در مزاج او پدید آمد و از اشتداد غلیان حالات او بمرارت مبدل شد، جمشید مهری بر آن جره نهاد و گفت باید که هیچکس متعرض این نشود که همانا ماده زهر اینست - چون ازین حدیث مدتی برآمد او را کنیز کی بود که مصور ابداع در کمال تصویر او بهیچوجه دقیقه اهنمال نموده بود و مکمل تکوین بتمکین جمال او از وجه انسانیت هیچ نهالی نرویانیده، رعنا بدرد شقیقه مبتلا شد چنانکه تمام اطباء از آن عاجز شدند و کار بجائی انجامید که دل از جان برداشت و با خود گفت که مصلحت من آنستکه قدری از آن زهر بیاشامم و از رحمت وجود خلاص یابم، پس قدحی از آن پر کرد و اندک اندک در آشامید، چون قدح تمام شد اهتزازی در او پدید آمد و قدحی دیگر بخورد، خواب برو غلبه کرد سر بر بالین نهاد و یکشنبه روز بخفت، همه پنداشتند که کار او با آخر رسید، چون از خواب در آمد از درد شقیقه هیچ اثری نیافت. جمشید از سبب خواب و زوال علت تهنص نمود، کنیز ک صورت حال بازراند، جمشید حکما را جمع کرد و جشنی ساخت و اول خود قدحی بیاشامید و فرمود، تا بهریکی از آن (جمع) قدحی دادند، چون زمانی برآمد و یکدو دور بگردید همه در اهتزاز آمدند و نشاط میگردند و آنرا شاهد او نام نهادند و بعد از آن در تربیت درخت رز و ترتیب گرفتن شراب کوشیدند و هر چند بر میآمد، مبالغه در آن زیاده مینمودند و در خوردن آن افراط میکردند.

منوچهری دامغانی در قصیده ای گوید :

چنین خواندم امروز در دفتری	که: «زننده است جه شیلر ادختری»
«بود سالیان هفتصد، هشتصد	که تا اوست میجوس در منظری»
«هنوز اندر آنه خانه گبر کسان	بمانده است بر جای، چون عرعی»
«نه بنشیند از پا و نی یکزمان	نهد پهلوی خویش بر بستر ی»
«نگیرد طعام و نگیرد شراب	نگوید سخن ببا سخن گستری»

هر ا اینسخن بود، نا دلپذیر
 بد ا نخانه باستانی شدم
 یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه
 گشادم در آن با فسونگری
 چراغی گرفتم، چنانچون بود
 در آن خانه دیدم، بیکپای بر
 سفالین عروسی بمهر خدای
 بیسته سفالین کمر هفت هشت
 چو آ بستنان، اشکم آورده پیش
 بسی خاک بنشسته بر فرق او
 برو گردن ضخم، چون ران پیل
 دویدم من از مهر نزدیک او
 ز فرق سرش، باز کردم سبک
 ستردم رخش را بسر آستین
 فکندم کلاه گلین از سرش
 بدیدم بزیر کلاهش فراخ
 مرو را لبی زنگیانه سطر
 ولیکن یکی سلسیلش، سیل
 همی بوی مشک آمدش از دهان
 مرا عشق آن سلسیلش گرفت
 بیدم از و مهر دو شیزگی
 یکی قطره بر کفم بر چکید
 ببوئیدم او را و زان بوی او

چو اندیشه کردم من از هر دری
 بهنجار، چون آزمایشگری
 گذرگاه او تنگ چون چنبری
 بر افرو ختم دزد وار آذری
 ز زرهریوه (۱)، سرخنجری
 عروسی کلان، چون هیونی (۲) بری
 برو بر، نه زری و نه زیوری
 فکنده بسر بر، تنک معجری
 چو خرمانان پهن فرق سری
 نهاده بسر بر، گلین افسری
 کف پای او گرد، چون اسپری
 چنانچون برخواهری، خواهری
 تنک تر ز پر پشه ای، چادری
 زهر گرد و خاکی و خاکستری
 چنان کز سر غازی مغفری
 دهانی وزیر دهان، خنجری
 چنانچون ز جوعی لب اشتری
 گشاده بداندر میانش دری
 چو بوی بخور آید از مجمری
 چو عشق پر یچهره ا حوری
 و ز آن سلسیلش زدم ساغری
 کف دست من گشت چون کوثری
 بر آمد ز هر موی من عبهری

(۱) زر خالص و رایج (برهان) (۲) شتر بزرگ خراسانی (قاموس - غیاش)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

<p>مرا هر لبی گشت چون شکری چو رامش بری نزد رامشگری: بر یچهره ای سعتری منظری یسارزد بکاین چنین دختری کنی سجده شکر چون شاکری کشی یاد فرخنده رخ مهتری.» (۱)</p>	<p>بسا غرلب خویش بر دم فراز یکی هاتف از غیب آواز داد «که هست این عروسی بمهر خدای «بباید علی الحال کایش کرد «بود عقد کابین او، اینکه تو «سراز سجده برداری و این شراب</p>
---	--

در این قصیده که شبه لغزیست در موضوع خم شراب، که آنرا (دختر جمشید) نامیده و محل آنرا (خانه گبر کان) دانسته، نظر استاد منوچهری بهمان روایت کهن بود که بیشتر گذشت.

خیام (۴) در نوروژ نامه کشف می را یکی از منسوبان جمشید استاد داده نویسد (۲):

شمیران
ومی

«اندر معنی پدید آمدن شراب - اندر تواریخ نبشته اند که به راه پادشاهی بود کامگار و فرمانروا، با گنج و خواسته بسیار، و لشکری بیشمار، و همه خراسان در زیر فرمان او بود، و از خویشان جمشید بود نام او شمیران، و این دزشمیران که به راست و هنوز برجاست، آبادان او کرده است، و اورا پسری بود، نام او بادام (۳) سخت دلیر و مردانه و بازور بود، و در آن روزگار تیراندازی چون او نبود. مکر روزی شاه شمیران بر منظره نشسته بود، و بزرگان پیش او، بسرش بادام پیش بدر؛ قضا را همایی بیامد و بانگ میداشت، و برابر تخت پاره ای دورتر، بزیر آمد و بزمین نشست، شاه شمیران نگاه کرد ماری دید در گردن همای بیچیده و سرش در آویخته، و آهنگ آن میکرد که همای را بگزد، شاه شمیران گفت ای شیر مردان، این همای را از دست این مار که برهاند و تیری بصواب بیندازد؟ - بادام گفت ای ملک کاربنده است، تیری بینداخت چنانک سرما در زمین بدوخت، و بهمای هیچ گزندی نرسید همای خلاص یافت و زمانی آنجا می پرید و بر رفت، قضا را سال دیگر همین روز شاه شمیران بر منظره نشسته بود، آن همای بیامد و بر سرایشان می پرید و بس بر زمین آمد، همانجا که مار را تیر زده بود، چیزی از منقار بر زمین نهاد، و بانگی چند بکرد و بپرید، شاه نگاه کرد و آنهمای را بدید، باجماعت گفت پنداری این همانست (۴) که ما اورا از دست آن مار برهاندیم، و

(۱) از این پس تخلص بمدح شیخ العمید ندیم سلطان مسعود آغاز میشود. (۲) چاپ تهران ص ۶۵-۷۰. (۳) ظ: باذان (مینوی) - آقای بهار در حاشیه کتاب یادداشت کرده اند: باذان را در خراسان (بادام) گفته اند. رجوع شود: طبری در فتوحات قتیبه (۴) آقای دهخدا: این همایست.

می هفانه

امسال بمکافات آن بازآمده است و ما را تحفه آورده، زیرا که منقار بر زمین میزند، بروید و بنگرید و آنچه بیابید بیارید، دوسه کس برفتند، و بجملگی دوسه دانه دیدند آنجا نهاده، برداشتند و پیش تخت شاه شهیران آوردند، شاه بکار (۱) کرد، دانه ای سخت دید، دانان و زبرکان را بخواند و آن دانه بدیشان نمود، و گفت هما این دانه را بما بتحفه آورده است، چه می بینید اندرین، ما را با این دانه چه میباید کردن؟ متفق شدند که اینرا بیاید کشت و نیک نگاهداشت تا آخر سال چه پدیدار آید، پس شاه تخم را بباغبان خویش داد و گفت در گوشه ای بکار، و گرداگرد او پرچین کن تا چهارپا اندرو راه نیابد، و از مرغان نگاهدار و بهر وقت احوال او مرا مینماید، پس باغبان همچنین کرد، نوروز ماه بود، یکچندی برآمد شاخکی ازین تخمها برجست، باغبان پادشاه را خبر کرد، شاه با بزرگان و دانان آن برسر آن نهال شد، گفتند ما چنین شاخ و برگ ندیده ایم، و باز گشتند، چون مدتی برآمد شاخپاش بسیار شد، و بلکها پهن گشت، و خوشه خوشه بمثال گاورس (۲) ازو درآویخت، باغبان نزدیک شاه آمد، و گفت درباغ، هیچ درختی ازین خرمترینست، شاه دگر باره پادانان بسدیندار درخت شد، نهال او را دید درخت شده، و آن خوشها ازو درآویخته، شگفت بماند، گفت صبر باید کرد تا همه درختان را بر برسد تا برایت درخت چگونه شود، چون خوشه بزرگ کرد و دانه های غوره بکمال رسید هم دست بدو نیارستند کرد، تا خریف در آمد، و میوها چون سیب و امرود و شفتالو و انار و مانند آن در رسید، شاه بیاغ آمد، درخت انگور دید چون عروس آراسته، خوشه ها بزرگ شده، و از سبزی بسیاهی آمده، چون شبه میتافت، و یک یک دانه ازو همی ریخت، همه دانان آن متفق شدند که میوه این درخت اینست، و درختی بکمال رسیده است، و دانه از خوشه ریختن آغاز کرد، و بر آن دلیل میکنند که فایده این در آب اینست، آب این بیاید گرفتن و درخمی کردن، تا چه دیدار آید (۳)، و هیچ کس دانه در دهان نیارست نهادن از آن همی ترسیدند که نباید که زهر باشد و هلاک شوند، همانجا درباغ خمی نهادند و آب آن انگور بگرفتند، و خم پر کردند، و باغبان را فرمود هر چه بینی مرا خبر کن، و باز گشتند، چون شیر درخه بجوش آمد باغبان بیامد، و شاه را گفت شیره همچون دیگ بی آتش میجوشد و برمی؟ اندازد (۴) گفت چون بیار آمد مرا آگاه کن، باغبان روزی دید صافی و روشن شده چون یاقوت سرخ میتافت، و آرامیده شده، در حال شاه را خبر کرد، شاه با دانان حاضر شدند، همگنان در رنگ صافی او خیره بمانند، و گفتند مقصود و فایده ازین درخت اینست اما ندانیم که زهرست یا با زهر، پس بر آن نهادند که مردی خونی را از زندان بیارند، و ازین

(۱) آقای مینوی در حاشیه نوشته اند: ظ: نگاه - علامه معاصر آقای دهخدا چنین تصحیح کرده اند: بگاز کرد (یعنی دندان زد) (۲) ارزن. (۳) ظ: پدیدار آید. (۴) تیر می اندازد: تیر زند بی کمان و سخت بکوشد. (منوچهری) [از یادداشتهای استاد معظم آقای دهخدا]

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

شریبتی بدو دهند، تاچه بدیدار آید، چنان کردند، و شربتی ازین بخونی دادند، چون بخورد اندکی روی ترش کرد، گفتند دیگر خوبی‌های؟ گفت بلی، شربتی دیگر بدو دادند، در طرب کردن و سرود گفتن و... و کچول کردن آمد، و شکویه پادشاه در چشمش سبک شد، و گفت یک شربت دیگر بدهید، پس هرچه خواهید بمن بکنید، که مردان مرگ رازده‌اند، پس شربت سوم بدو دادند، بخورد و سرش گران شد، و بخت، و تسا دیگر روز بهوش نیامد، چون بهوش آمد پیش ملک آوردندش، از او پرسیدند که آن چه بود که دیروز خوردی، و خوبشتن را چون میدیدی؟ گفت نمیدانم که چه میخوردم، اما خوش بود، کاشکی امروزه قندح دیگر از آن بیافتمی، نخستین قندح بدشخواری خوردم که تلخ مزه بود، چون در معده‌ام قرار گرفت طبعم آرزوی دیگر کرد، چون دوم قندح بخوردم نشاطی و طربی در دل من آمد که شرم از چشم من برفت، و جهان پیش من سبک آمد، پنداشتم میان من و شاه هیچ فرقی نیست، و غم جهان بردل من فراموش گشت، و سوم قندح بخوردم بخواب خوش درخشم، شاه ویرا آزاد کرد از گناهی که کرده بود. بدین سبب همه دانایان متفق گشتند که هیچ نعمتی بهتر و بزرگوارتر از شراب نیست، از بهر آنکه در هیچ طعامی و میوه‌ای این هنر و خاصیتی نیست که در شرابست، شاه شهسپان را معلوم شد شراب بخوردن، و بزم نهادن آئین آورد، و بعد از آن هم از شراب رودها بساختند (۱) و نواها زدند، و آن باغ که درو تخم انگور بکشتند هنوز برجاست، آن را بهرا غوره (۲) میخوانند و بردر شهرست، و چنین گویند که نهال انگور از هراة بهمه جهان پراگند (۳) چندان انگور که بهراة باشد بهیچ شهری و ولایتی نباشد، چنانکه زیادت از صد گونه انگور را نام بر سر زبان بگویند و فضیلت شراب بسیارست.

در راحة الصدور اندر باب پیدایش شراب، حکایتی شبیه بداستان فوق
 مذکور است که با احتمال مصحح راحة الصدور (آقای محمد اقبال)
 راوندی آنرا از کتاب الشراب، که خود او بدان اشاره نموده اخذ
 کیهباد
 وهی

کرده است. عین عبارت راوندی چنین است:

«آورده‌اند که بدور کیهباد جشنی عظیم بود و کبار در حضرت بار سماطین خدمت کشیده لکلیکی بیامد ماری در گردن آویخته و محکم شده، و بر شکل دادخواهان و فریاد خوانان، در مقابل تخت ملک بر زمین نشست و بزبان مرغان از دست مارفغان در گرفت، یکی از حجاب گفت این بزبان از دست این حیوان جانستان در مانده است و استغاثت بحضرت ملک آورده

(۱) مراد رود یعنی ساز و آلات طربست - معینا ممکنست صواب (سرودها) باشد. (مینوی)
 (۲) غوره یا عورج (مغرب) نام قریه‌ای بوده است بر در شهر هرات. ريك: معجم البلدان ج ۳ ص ۸۲۱ و ۸۲۴ (نوروزنامه حواشی: ص ۱۰۹) (۳) مؤید انتشار مسو از فلان ایران بسایر اقطار جهان میباشد.

و با او استظهار و توفی نتوان که از ما ایمن باشد تا او را برهانیم، کیهباد بر گشاد تیرقادر و واثق بودی، فرمود که من بپرسم مار در زمین دوزم تا مرغ راه هوا بردارد و مار را بزاد و او را بگذارد، گفتند رای اعلی بر ترست - ملک رای با مضای رسانید و مرغ بفراغ خلاص یافته از چشمها غایب گشت، بعد از زمانی چون مستبشری و مستظهیری گرازان و نازان حلقه کنان بهمان موضع فرود آمد پنج دانه در دهان، خدمت کنان سر بر زمین نهاد و بنیبت تشریف داد، ملک فرمود که مکافات این احسان که درباره او نمودیم این دانه آورده است حاضر کنید تا خود چیست؟ چون بکنار تخت نقل کردند ملک فرمود که این چه شاید بود؟ گفتند این از نوادر دهر و غرایب عصر است، چشم ما چنین چیزی ندیده است و گوش جنس این واقعه نشنیده، اصناف مردم را از علماء و حکماء و اطباء و دهاقین و رهایین و فیلسوفان (و) عطاران و بقالان و مردم کشاورز را حاضر کردند و بخندمت تخت اعلی آوردند، هر کس سخنی میگفت و در میسفت. اتفاق بر آن نهادند که این دانه هر چه را شاید از اینقدر کناری نگشاید، در زمین دفن باید کرد تا از او چه زاید در جانی حصین رود باری جستند و بر طرف مرغزاری بکشند و در تعهد افزودند تا بمدت نبت از هر یکی شاخی جست که حضرت او ناموس اجنحه طاموس بشکست، خبر بکیقباد رسید تجشم کرد و بدید و وصیتی که لایق بود تقدیم فرمود در تعهد افزود تا بانگور بود و لطف خود بنمود، گفتند این نبات در حضرت نضر تی داشت و بمیوه سر بفراشت از او دیگر دانهها بیاید کاشت تا زریب باغها و آرایش را غها از و حاصل شود، چو بسیار شد نمی یارستند خوردن، چه بر منافع و مضار واقف نبودند، ملک فرمود که منفعت این در آب و شراب تواند بود، چو آب بگرفتند و در خنب کردند بجوش آمد، فیلسوفان از آن در تعجب ماندند، بر آن نهادند که جمعی مباح الدم را حاضر باید کردن تا تجربت حاصل آید، سه کس مختلف المزاج را بیاوردند و با کراهی عظیم باصدهزار بییم شربت هر یکی باز خوردند، بدوم شربت گستاخ شدند و بسوم شربت فریاد کردند تا چهارم بیاوردند، چون پنجم رسید نشاط دریشان آمد و رقص و کچول آغازیدند و لوروسم سول ورزیدند و کس را بالای خود ندیدند، زبان بدشنام کیهباد کشیدند، چون بغایت مستی رسیدند. روز دیگر صبر نمی توانستند و بزرگان در آن شروع نمی یارستند، گفتند تا چهار فصل بریشان نگردد ایمن نشاید بود که این نشاط غمی آرد و مرغی بریشان گمارد، در چهار فصل چند کس را این شراب بدادند تا فواید شراب روی نمود و همه را نشاط افزود، گفتند منفعت آن دانه این بود، بعد از آن زینت مجلس و جمع احباب بدان می جستند. (۱)

مسعودی در مروج الذهب (۲) این واقعه را بیکی از دو برادر «ازور» و «خاخاس»

از پادشاهان سریانی انتساب داده است.

(۱) راحة الصدور ص ۴۲۳ - ۴۲۴. (۲) مصحح محمد محی الدین ج ۱ ص ۱۷۹ - ۱۸۰.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

چون در نظر مسلمین، پادشاهان پیش از اسلام ایران، علی الاطلاق، گبر و مجوس محسوب میشدند، جمشید و کیتباد را نیز در زمره پیروان آن مذهب محسوب داشته‌اند حتی فردوسی در شاهنامه، کیخسرو را خواننده (زندو است) معرفی کرده است (۱) و در وندیداد نیز آمده که دین اهورائی پیش از زرتشت بجمشید تفویض گردید. (۲) نظر بشهرت انتساب پیدایش شراب در زمان جمشید، جام جم (یعنی جام منسوب بجمشید) در ادبیات ایران (علاوه بر اطلاق بجام جهان‌نما که کاشف اسرار بود (۳)) بجام شراب نیز اطلاق گردیده و در ادبیات پارسی بساجام باده را بدو منسوب کرده‌اند. حافظ (۴) گوید:

ساقی بسیار باده و با محتسب بگو
انکار ما مکن که چنین جام، جم نداشت.
سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود
که جام باده پیاور که جم نخواهد ماند.
که برد بنزد شاهان ز من گداییامی
که بکوی میفروشان، دوهزار جام بجامی
بده جام می و از جم مکن یسار
که میداند که جم کی بود و کی کی؟
گاهی نیز جام باده را (جام کیان) خوانند - عطار گوید:

سیمین بران بسته میان، می کرده در جام کیان

پسته گشاده ساقیان، در پسته شکر ریخته.

باید دانست که در ادبیات پارسی (جام جم) رادارای هفت خط دانسته‌اند:

۱- خط جور ۲- خط بغداد ۳- خط بصره ۴- خط ازرق ۵- خط ورش‌کری ۶- خط

(۱) رك: بخش ۷ بهره ۳ (زند و اوستا) (۲) در وندیداد، فرگرد ۲ بند ۱-۲ آمده: پرسید زرتشت از اهورمزدا: ای اهورمزدا می‌نوی مقدس، دادار پاك جهان خاکی با که نخست در میان مردمان گفت و شنود کردی تو، اهورمزدا جزا ز من زرتشت؟ بکه بنمودی آن دین اهورائی زرتشتی را؟ آنگاه گفت اهورمزدا: بجم زیبای دارنده گله و رمة خوب، ای زرتشت پاك! یا او نخست در میان مردمان گفت و شنود کردم من اهورمزدا، جز از تو زرتشت، با و بنمودم آن دین اهورائی زرتشتی را « نسخه خطی مترجم استاد معظم آقای پورداود.»
(۳) که از آن در بخش هشتم بتفصیل بحث خواهد شد. (۴) حافظ بیش از دیگر گویندگان از جام جم و رابطه می و مغان گفتگو کرده و اوحدی مراغه مشنوی بنام (جام جم) بنظم در آورده است.

کاسه گر ۷ - خط فرودینه و گویند خط لب جام را از آن جهت خط جور نام نهادند که چون خواهند حریف را ببندازند تا خط جور پر کرده بدو دهند. (۱)

بلعمی در تاریخ خود «می خوردن» را از آداب و شرایع زردشت می و مزدیسنان در ادبیات پارسی و تازی دانسته است و مؤلف بیان الادیان نویسد (۲): «مغان» شادی کردن و میخوردن بطاعت دارند.»

فردوسی در ضمن نقل نامه ای که رستم فرخزاد، سپهبد ایران در جنگ با تازیان برادر خود نویسد و اوضاع کشور ایران را پس از غلبه عرب پیش بینی میکند، گوید: نباشد بهار از زمستان پدید نیسارند هنگام رامش نیند.

پیداست که در عهد ساسانیان، بهنگام رامش و بزم باده گساری میکردند و حتی شاهنشاهان ساسانی سالی یکروز (در جشن مهرگان^(۳)) مجاز بودند به حد افراط مست شوند. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه (۴) ضمن عید مجوسان سغد، جشن (اشناخندا) را نام میبرد و نویسد: «الیوم الثامن عشر منه با به خواره و یقال بامیخواره و هو شرب العصیر العجید الصرف.» در ادبیات تازی نیز رز را بکسری (خسرو) (۵) نسبت داده و دختر کسری مینامیدند - ابونواس گوینده مشهور گوید:

اسقنی صهباء صرفاً	لم تدنس بمزاج
نتیجت من گرم کسری	قبل ابلان التناج
هی لدفع الهمم والاحزا	ن من خیر علاج (۶)

و نیز: مصونة حجبوها فی مخدرها
عن العیون لكسری صاحب التناج. (۷)
ابوالمعالی سعد بن علی بن قاسم انصاری خطیری گوید (۸):

اشرب علی طرب من کف ذی طرب	قد قام فی طرب یسعی الی طرب
من خندریس کعین الدیک صافیة	مما تخیرها کسری من العنب

(۱) برهان - رشیدی - سروری - غیاث. (۲) ص ۱۶. (۳) بنا بقول کنزیاس - رک: مقاله فروردین بقلم آقای پورداود در ایران امروز سال ۳ شماره ۱. (۴) ص ۲۳۴. (۵) خسرو انوشیروان و خسرو پرویز بخصوص کسری خواننده شده اند. (۶) دیوان ابونواس چاپ مصر ص ۱۲۷. (۷) همان کتاب ص ۱۲۹. (۸) معجم الادیاء چاپ مارگلیو ج ۴ ص ۲۳۲.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

فالراح من ذهب والسکاس من ذهب یا من رأی ذهباً یسقی علی ذهب.
 در ایام خلفای اموی و عباسی، شاعران متذوق بغداد و دیگر شهرها، بمناسبت
 حرمت می در اسلام^(۱) ناچار بخارج شهرها رفته، دردیرهای مغان و نصاری بنوشیدن
 باده مشغول میشدند - این معنی در اشعار تازی و پارسی جلوه گر گردیده - هم
 ابو نواس گوید :

دع ذاعدمتک و اشر بها معتقة
 من کف مضطمر الزنار معتدل
 صفراء تفرق بین الروح والجسد
 کانه غصن بان غیر ذی اود. (۲)

و منوچهری در هسمطلی گوید :
 برد آن کشتگان را بسوی چرخشت (۳)
 لگد اندر پشت آن نگاه همیزد و مشت
 گفت کم دوش پیام آمده از زردشت (۴)
 همه را در چرخشت فکند از پشت
 تا در افکند بپهلوشان پنج انگشت
 که دگر باره بیاید همگی را کشت.

پاول هرن P. Horn، خاورشناس مشهور در کتاب تاریخ ادبیات ایران^(۵)
 نگاشته اند: «در کشور پر شراب ایران، حرام بودن آب انگور بنا بر نص صریح قرآن
 مواجه با مقاومت های سخت شده است - ایرانیان زرتشتی کمال دقت را در کشت و رزی
 انگور با نیروی حقیقی بکار میبردند و پس از سلطه اسلام بدین آسانی نمیشد این
 نوشداروی پسندیده^(۶) را از ایشان بازگرفت بهمین جهت قدیمترین شاعران با کمال
 شوق و ذوق در وصف باده اشعاری گفته اند. . . سه عنصر سرور و شادی در ایران: شراب
 و عشق و آوازه بوده است - درباره رستم در یکی از سفر های وی در شاهنامه
 چنین میگویند :

تهمن بیزدان نیایش گرفت
 برو آفرین و ستایش گرفت

- (۱) برای اطلاع از کیفیت حرمت می در اسلام، رک: حافظ شیرین سخن تألیف نگارنده
 ص ۳۲۱ - (۲) دیوان ابونواس ص ۱۶۴. (۳) فاعل (برد) رزبان است.
 (۴) ظاهراً اشاره است بر زردشتی بودن رزبان.
 (۵) Geschichte der Persischen Litterature, Leipzig, 1901, s. 73-77
 (۶) بقول مؤلف نقایس القنون: شاهدارو، رک ص ۲۰۱ قسم اول در علوم اواخر.

که در دشت مازندران یافت خوان می و رود با میگسار جوان.

عمر خیام بالعکس سه عنصر دیگر برای خود قائل شده است :

جامی و بتی و بر بطی بر لب کشت این هر سه مرانقد و ترانسیمیه بهشت.

پس از آن روحانیان تصور می‌کردند که این فسق را باید از میان برد ، البته ایشان نیز از سوی خود حق داشتند ، بهمین جهت همه اشعاری را که در باره عشق و شراب بود ، صوفیانه وانمود می‌کردند . کلمه « میخوار » را بنام موبدان زرتشتی افزوده بودند . ایرانیان مسلمان کلمات « مغ » و « مغکده » و « مغچه » را میخوار و میخانه و ساقی معنی کرده بودند . البته مقصود این نیست که موبدان زرتشتی در میخواری استاد بوده اند . بلکه کلمه « مغ » نام عمومی برای زرتشتیان شده بود . در شاهنامه ، در هر موردی که سرور و شادی هست ، بزم میخواری فراهم میشود و بامستی کامل حاضران پایان میرسد . اساساً یکسلسله آداب و رسوم خاصی داشتند^(۱) . پیش از یکدیگر و پس از یکدیگر می نوشیدند ، بسلامت کسانی که حاضر نبودند میآشامیدند.^(۲) در بزهای با شکوه و جلال نخستین جام را بسلامتی شاه میکشیدند ، حتی هنگامیکه حاضر نبود . . . پس شگفت نیست که در دربارهای جدید از آداب و رسوم گذشته گان پیروی کرده باشند ، بیشتر از آنچه که همه جای شاهنامه را با ذوق میخواندند.^(۳) محمد بن علی بن سلیمان الراوندی در راحة الصدور نویسد^(۴) : « و خمر خوردن اگر چه برخلاف شریعت است و اخبار و آثار بسیار در عقوبت آن کردار آمده است اما در ملل متقدمه حلال بوده است و در آن زمان کسی از آن اجتناب ننموده و ملوک عجم عظمت و آرایش مجلس بزم بدان ساخته اند . »

بذاکر مطالب مزبور علت اتساع می بمغان، نیک پیداست.

(۱) می ده ایساقی ؛ که می به درد عشق آمیز را زنده کن در می پرستی به نیت پرویز را .

(دیوان سنائی ص ۵۸۰)

(۲) چنانکه در مجلس نصر بن احمد سامانی به «شادی بوجعفر احمد بن محمد» می نوشیدند و رود کی قصیده مشهور خود در این موضوع بساخت - رك : دیوان رودکی (چاپ آقای نفیسی

ص ۱۰۰۸-۱۰۱۶) (۳) رودکی ج ۳ ص ۸۸۷ و ۸۸۸ . (۴) ص ۴۲۳ .

مزد پسننا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

مغان عماره مروزی گوید :

مغ از نشاط سبد چین (۱) که مست خواهد شد

کند برابر چرخشت (۲) ، خشت بالینا (۳)

منوچهری گوید :

بروزگار دو شبه نپید خور بنشاط برسم مو بد بنشین و مو بدان مو بد.

خاقانی راست :

بگو با مغان کابکاری شماراست که در کار آب شما میگریزم.
مراد از آبکاری شرابخواریست و منظور از (آب) در این بیت باده است -

هم در این قصیده گوید :

مرا ز اربعین مغان چون نپرسی که چل صبح در مغسرا میگریزم؟
بانصاف ، دریا کشانند - آنجا ز جور نهنگ عنا میگریزم.

و در یاکش شرابخواری را گویند که باده. برطل گران کشد وزود مست نگرده.

پیر مغان که دستور سقایت میدهد - حافظ :

تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ماخاک ره پیر مغان خواهد بود.

مغیچه سقایت شراب اغلب بمهده مغیچگان محول بود - حافظ :

گر چنین جلوه کند مغیچه باده فروش (۴) خا کروب در میخانه کنم مژگان را.
دوش رفتم بندر میسکده خواب آلوده خرقة تر دامن و سجاده شراب آلوده
آمد افسوس کنان مغیچه باده فروش (۴) گفت: «بیدار شو، ایرهر و خواب آلوده!»

می مغان و می مغانه پس مئی که مغان دهند مغانه است - عطار گوید :

کاین یکدوسه روز عمر باقی است از دست مده می مغان را.

(۱) سبد چین بقیه انگور است که در باغ بجامانده باشد. (۲) چرخشت ، آنجای که انگور برای شراب بیالاید (لغة الفرس) (۳) رود کی ج ۳ ص ۱۱۹۷ . (۴) باده فروش صفتی است که به مغیچه تخصیص داده.

و حافظ گوید :

در خانه نگنجد اسرار عشق و مستی
 بس است ورد شبانه، می مغانه بیار
 جام می مغانه هم با مغان توان زد.
 حریف باده رسید، ایر فیق توبه، وداع!
 رکن الدین عمید الملک وزیر (ممدوح عیید زاکانی) گوید (۱):
 تر سابعه ای که هر که در شهر
 سر مست می مغانه اوست
 خاصیت آب زندگانی
 در خاک شراب خانه اوست.
 دیر مغان در دیر مغان جای است که تشنگان را سیراب کنند - حافظ :

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
 ایگدای خانه باز آ که در دیر مغان
 مست از می و میخواران از نرگس مستش مست.
 میدهند آبی (۲) و دلهارا توانگر میکنند.
 و همو در ساقی نامه گفته:

بیا ساقی! از می ندارم گزیر
 که ازدور گردون بجان آمدم
 بیک جام باقی مرا دستگیر
 روان سوی دیر مغان آمدم
 بیا ساقی از کنج دیر مغان
 ورت شیخ گوید: «مر و سوی دیر»
 جوابش چگوئی؟ بگو: «شب بخیر.»

خرابات بهمین مناسبت خرابات را که میجازاً بمعنی مصطبه و میخانه است،
 در ادبیات ما گاهی منتسب و مضاف به (مغان) آورده، خرابات مغان گویند -
 حافظ راست :

در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم (۳)
 کاینچنین رفتست در روزازل تقدیر ما.
 خاقانی :

مغانرا خرابات، کهنه صفا دان
 سلمان ساوجی :

من خراباتیم و بساده پرست
 در خرابات مغان عاشق و مست

(۱) تاریخ عصر حافظ تألیف آقای دکتر غنی ص ۸۹ حاشیه. (۲) یعنی شرابی. (۳) طریقت ما بهم منزل شویم. ن. ل.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

میکشندم چو سب و دوش بدوش میبرندم چو قدح دست بدست. (۱)

دو قطعه از شاهکارهای ادبی ایران از شاعران متذوق ،

وصف پذیرائی مغان

بوصف پذیرائی مغان اختصاص دارد:

نخست غزلی است از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ که فرماید (۲):

در سرای مغان ، رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلامی بشیخ و شاب زده
سب و کشان همه در بند گیش بسته کمر
ولی ز ترك کله چتر بر سحاب زده
شعاع جام و قدح ، نور ماه پوشیده
عسکدار هفت چنگان ، راه آفتاب زده
عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
شکسته کسمه (۳) و بر برگ گل گلاب زده
گرفته ساغر عشرت ، فرشته رحمت
ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده
ز شور و عربده شاعران شیرین کار
شکر شکسته ، سمن ریخته رباب زده
سلام کردم و با من بروی خندان گفتم
که : «ای خمار کش مفلس شراب زده!»
«که کرد اینک تو کردی بضعف همت و رای
ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده ؟»

(۱) برای اطلاع از ذکر اصطلاحات فوق در شعر دیگر شعرای ایران، رک: بخش هشتم.
(۲) دیوان مصحح آقای قزوینی ص ۲۹۱-۲۹۲. (۳) کسمه بفتح اول موئی باشد از زلف
که سر آنرا مقراض کنند و خم داده بر رخسار گذارند و آنرا پیچه نیز گویند (دیوان مصحح
آقای قزوینی ص ۲۹۱ ح ۱ بنقل از جهانگیری و بهار عجم.)

می مغانه

« وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفته تو در آغوش بخت خواب زده »
« بیا بمیکده حافظ که بر تو عرضه کنم
هزار صف ز دعا های مستجاب زده . »

دوم، نخستین بند ترجیع بند مشهور هاتف است :

ای فدای تو هم دل و هم جان
وی نثار رخت همین و همان
* * * * *
* * * * *

دوش از سوز عشق و جذبۀ شوق
هر طرف میشتافتیم حیران
آخر کار شوق دیدارم
سوی دیرمغان کشید عنان
چشم بد دور ؛ خالوتی دیدم
روشن از نور حق ، نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی ، کآتشب
دیدم در طور ، موسی عمران
پیری آنجا بآتش افروزی
بادب گرد پیر ، مغربچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار
همه شیرین زبان و تنگدهان
عود و چنگک و دف ونی و بربط
شمع و نقل گل و مل و ریحان

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ساقی ماهرووی مشکین موی
مطرب بذله گوی خوش الحان
مغ و مغزاده ، موبد و دستور
خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسامانی
شدم آنجا بگوشه ای پنهان
پیررسید : « کیست این؟ » گفتند :
« عاشقی یقرار و سرگردان »
گفت : « جامی دهدش از می نواب
گرچه ناخوانده باشد این مهمان. »
ساقی آتش پرست و آتش دست
ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش
سوخت هم کفر از آن وهم ایمان... (۱)

(۱) رک بخش هشتم (تصوف و مزدیسنا) .

بخش ششم

آیات و احادیث

دو آیه قرآن
احادیث

آیات و احادیث

اگر دانش بستاره پروین رود ما را از ایرانیان
مردانی باشند که آنرا بدست آرند . حدیث نبوی.

چون بیشتر مزدیسنان و یهودیان مقیم بحرین ، عمان و یمن
پرداخت جزیه را بر قبول اسلام ترجیح میدادند و مأموران
پیغمبر نیز بر طبق میل آنان باخذ جزیه اکتفا میورزیدند ، این
امر موجب خوغائی شد .

دو
آیه قرآن

توضیح آنکه برخی از اعراب (۱) این نحو سلوك با مزدیسنان را مخالف سنت
پیغمبر میدانستند و اعتراض کردند که فقط یهودیان و مسیحیان اهل کثابند و بس - پس
بچه دلیل پیغمبر با مزدیسنان (زرتشتیان) مانند آنند و فرقه رفتار میکند ؟
آنگاه آیت ذیل از طرف پیغمبر ابلاغ شد :

یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم ، لایضركم من ضل اذا اهتدیتم ، الی الله مرجعکم
جمعاً ، فینبئکم بما کنتم تعملون . (۲)

یعنی : ای کسانی که (باسلام) ایمان آوردید ، شما مسئول خودتان هستید - اگر
براه راست باشید ، گمراهی دیگران شما را زیانی نرساند - بسوی خدا خواهید بازگشت ،
پس شما را بر رفتارتان آگاه خواهد ساخت .

در تفسیر نیشابوری (۳) در مورد این آیه ، منجمله روایت ذیل آمده است :

«در شأن نزول این آیه از ابن عباس روایت شده که چون پیامبر خدا زردشتیان
هجر (۴) را بر پرداخت جزیه واداشت ، مخالفان عرب گفتند در شگفتیم از محمد که گمان

(۱) بقول مؤلف تفسیر نیشابوری منافقان عرب . (۲) سوره پنجم (مائده) آیه ۴۰ .
(۳) جلد دوم ص ۴۹ . (۴) هجر نام چند ناحیه است از جمله هجر البجرین و هجر نجران
و هجر جازان و هجر حصنه از مخلاف مازن و هجر مدینه و غالباً الهجر (با الف و لام) خوانده
میشود و همه ناحیه بحرین را نیز هجر گفته اند و آن در سنست و همچنین شهر بست در یمن که بین
آن و عشر یک روز و شب از جهت یمن راه است (معجم البلدان یا قوت)

آیات و احادیث

میکنند خدا او را بر سالت گماشته است تا با همه مردم بچنگد و آنان را بدین اسلام آورد، وی جزیه را جز از اهل کتاب نمی پذیرفت، ندیدیم رفتاری را که با مشرکان عرب کرده است با مشرکان هجر همان کند - پس خدا آیه را فرستاد، یعنی شما را ملامت ملامت کنندگان زیان نمیرساند اگر براه راست و حق باشید.

عمر بهنگام فتح ایران، در مورد رفتاری که نسبت بزردهشتیان میبایست انجام دهد در تردید بود، عبدالرحمن بن عوف بدو گفت که از پیغمبر شنیدم که با مجوس باید مانند اهل کتاب (۱) رفتار کرد.

این امر مقدمه ای شد برای اینکه زردشتیان «اهل کتاب» محسوب شوند. (۲) ولی در آیه فوق تصریحی بنام آنان نشده است. بعد ها آیتی دیگر ابلاغ گردید که صریحاً نام «مجوس» در آن، در ردیف اهل کتاب یاد شده:

ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئين والنصارى والمجوس، والذین اشرکوا، ان الله یفصل بینهم یوم القیمة، ان الله کل شیء شهید. (۳)

یعنی: کسانی که ایمان (اسلام) آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابیان و نصرانیان و مجوس، و کسانی که شرك ورزیدند، خدا بین آنان در روز رستاخیز حکم خواهد کرد - همانا خدا بر هر چیز گواهست. ابوالفتوح رازی در تفسیر خود نویسد (۴):

«قتاده گفت درین آیت، دینها پنج است: اربعة للشیطان، و واحد للرحمن - چهار دیوراست و یکی خدایراست - و آنچه خدایراست مسلمان نیست، و آنچه دیوراست این چهار گانه است از: جهودی و ترسانی و گبرکی و مشرکی - و گفت صابیان نوعی باشند ازیشان ... (۵) حقتعالی گفت این جماعت را از مسلمانان و جهودان و ترسایان و

(۱) رجوع شود بحديث سوم در همین عنوان.

(۲) Dr. Sadighi, Les Mouvements Religieux, p. 13 - 14.

(۳) سورة ۲۲ (الحج) آیه ۱۷. (۴) تفسیر سورة حج ص ۵۸۸ چاپ قدیم.

(۵) در اینجا مؤلف تجزیة نحوی بعمل آورده است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

گبرکان و صایبان و مشرکان ، من فردای قیامت میان ایشان فصل کنم ، و در فصل دوقول گفتند: یکی آنکه حکم کنیم، من قولهم: الحاکم الفصل - و دیگر آنکه تمییز کنیم میان ایشان تا محق از باطل پدید آید بخلاق علم ضروری، و اینکه روی محق سفید کنیم و روی مبطل سیاه تا مردمان میان ایشان فرق کنند بضرورت- و فصل فرق و تمییز باشد میان حق و باطل بآنکه از یکدیگر جدا بشود.»

از دقت در آیه فوق آشکار میشود که آن شامل سه فرقه ممتاز است: ۱- مؤمنان (مسلمانان) ۲- مشرکان ۳- یهودیان و صایبان و مسیحیان و زرتشتیان. (۱)

بنابراین مجوس در نظر پیامبر اسلام بکلی از مشرکان مجزی و در ردیف یهودیان و عیسویان (که در اهل کتاب بودن آنان تردیدی نیست) و صایبان قرار دارند - بعضی مفسران صایبان را در ردیف نصاری محسوب داشته و برخی آنان را بیرون از این تقسیم دانند (۲) - صایبان را بیشتر مفسران و نویسندگان به «ستاره پرستان» تعبیر کرده اند - مؤلف بیان الادیان نویسد (۳): «کواکب ثابته را نماز تطوع کنند، هر روزی آن ستاره را که آن روز را بدو بازخوانند، چنانکه شنبه زحل راست کماکانوا، و روزه ایشان هر سالی سی روزست تمام، لیکن پراکنده ... در ایام روزه گوشت نخورند، و هر ماه چهار قربان کنند بنام ستارگان از خروس و خون آن خروس در گور کنند و پرواستخوانش بسوزند... و عقوبت بر گناه ارواح رواینند.» - صیبان امروز که در حدود اراضی واقع بین عماره - بصره - خرمشهر و اهواز سکنی دارند منتسب بدین طایفه اند و در حقیقت مانند بابلیان بخدایان متعدد معتقدند - معبود اول آنان (پرازب) یعنی دریای بی پایان نامیده میشود که شناسایی او از محالات و عقل بشر از درک حقیقت اش عاجزست - معبود دوم (آیاز بیاریا) یعنی جوهر حقیقی وجود - معبود سوم (هاناربا) یعنی روح جلال، فرزند زوی (پانا ایل) خالق زمین و بشر محسوب میگردد - بعقیده آنان یکی از ارباب انواع

(۱) این سه فرقه با ذکر اسم موصول (الذین) از هم جدا شده اند و چهار گروه اخیر با حرف وصل (و) بهم پیوسته اند. (۲) تفسیر نیشابوری جلد ثالث سورة الحج . (۳) چاپ تهران ص ۲۱.

آیات و احادیث

موسوم به (اومر) با مادر خود تزویج کرد و نوزده فرزند آورد که عبارت از ۱۲ برج و هفت کره معظم آسمان است - اسامی ۱۲ برج و ۷ کوكب در میان صبیان امروزه هنوز بزبان کلدانی است از اینقرار: شاماش (آفتاب) - سرا (ماه) - نراق (مریخ) - ابنو (عطارد) - بعل (مشتری) - لیوات (زهره) - کیوان (زحل - کیوان پاریسی) و برجهای دوازده گانه از اینقرارند: اومبارا (حمل) - تا اورا (ثور) - سلمی (میزان) - ساراتانا (سرطان) - آریا (اسد) - شو مبول (سنبله) - کینا (نی) - آرکا (عقرب) - حاتیا (مادیان) - غادیا (بزغاله) - دولا (جمل - شتر) - نونا (حوت) و همه آنها دارای مراتب تقدیس و احترامند. با مقدمات فوق نیک پیدا است که صابیان از حیث مذهب دارای همان معتقدات کلدانیان و آشوریان اند و ضمناً از تعالیم یهود و نصاری نیز مطالبی را اتخاذ کرده اند.

فی الجمله صابیان در مکتوم داشتن عقاید اصلی و تقیه میکوشند چنانکه خود را گاهی پیر و ابراهیم و کتاب آسمانی خویش را (صحف) و انمود می کنند (۱) و اغلب یحیی بن زکریا را پیامبر خود معرفی نمایند (کتاب آسمانی خود را (سدره) یا (صدرا) خوانند که تا کنون بچاپ نرسیده و نسخه های خطی آن با خطی شبیه با آشوری نوشته شده و بزبان آرامی تلفظ میشود (۲)) نظر بذکر (صابین) در ردیف مجوس، برخی زرتشتیان را از اهل الکتاب بیرون پنداشته اند.

ناصر خسرو در وجه دین نویسد (۳):

«اندر گزیت بر اهل کتاب و تاویل آن - گوئیم بتوفیق خدایتعالی که جهاد کردن واجبست بر (مسلمانان با) ترسایان و جهودان و مغان و گبران و کافران، و هر که از ایشان اهل کتابند مرا امام را رواست گزیت بستدن و از ایشان دست بازداشتن - اگر خواهد آن گزیت را صرف کردن اندر مصالح دین و قوی گردانیدن مؤمنان و مسلمانان بر قهر کردن دشمنان دین، و بازداشتن شرایشان از پیران اهل دین،...» (۴) گوئیم هر گروهی

(۱) رك: بخش دوم زرتشت (عنوان زرتشت و ابراهیم) (۲) برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمجله (طوفان هفتگی) سال دوم شماره های ۱۱-۱۲-۱۳ مقاله (صبی یا صابی) بقلم آقای جواهر الکلام - و نیز الفهرست ابن الندیم چاپ مصر ۱۳۴۸ ص ۴۵۴. (۳) چاپ برلن ص ۲۹۴. (۴) در اینجا خبری را نقل میکنند که غلاة در حکم نصاری و نواصب در حکم یهود و خوارج در حکم مجوسند و شرح آن در همین عنوان بیاید.

مزدیسنا و تأثیر آن دو ادبیات پارسی

کتاب ایشانرا کتاب نیمست از ایشان گزیت نستانند چنانکه مغان. و بت پرستان - از جهودان و ترسایان که کتاب دارند گزیت بستانند: (۱)

بنابر این ناصر خسرو در اینجا مغان را در ردیف بت پرستان (مشرکان) محسوب داشته و این خود مخالف تفسیر آیه (۲) و حدیث پیغمبر است (که ازین پس بیاید). و ظاهراً وی بنابر مذهب اسمعیلیه این قول را ذکر کرده است. (۳)

بجز دو آیه قرآن، که تفسیر آن گذشت، چند حدیث از پیامبر (ع) (۴) اسلام در مورد مجوس مرویست که در زیر شرح آنها بیاید:

۱- ناصر خسرو در کتاب وجه دین (۵) نوشته:

«خبر است از رسول علیه السلام که گفت: الغلاة نصاری هذه الامة، والنواصب يهودها، والخوارج مجوسها، گفت غالیان (۶) ترسایان امتند، و ناصبیان (۷) جهودان

(۱) رك: حدیث اول که شرح آن بیاید. (۲) که مشرکانرا جدا ذکر فرموده است. (۳) بجز این دو آیه، در دو آیه دیگر بسایرانیان (مطلقاً) اشارت شده است. مؤلف فارسنامه ابن البلخی نویسد (چاپ دارالفنون کمبریج ص ۵): «و در قرآن دو جای ذکر پارسیانست که ایشانرا بقوت و مردانگی ستودست یکجاعز من قائل: بعثنا علیکم عبداً لنا اولی بأس شدید، یعنی بفرستادیم بر شما بندگانی از آن ما که خداوندان نیرو و بطش سخت بودند، این خطاب با جهودانست که در عهد لهراسب بودند. لهراسب چون بخت (ال) نصر را اسپهبدی عراق داد تا با آخر روم و افضای مغرب و بخت نصر تا دمشق بیامد... و در جای دیگر میگوید جلت قدرته: ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون، این خطاب با مسلمانان کردست یعنی که شمارا بجنک قومی خوانند که خداوندان نیرو و بطش سخت اند تا با ایشان جنک کنید و ایشانرا میکشید تا آنگاه که مسلمان شوند، این قوم که اشارت بدیشانست که پارسیانند.» برای توضیح رجوع شود بهمان کتاب.

(۴) منظور احادیثی است که در کتب ادبی پارسی منعکس شده اند. (۵) چاپ برلن ص ۲۹۴. (۶) «عالمیه باز پس ترین قومی از شیعه این گروهند که کافر محض باشند، و ایشان از آن گروهند که یکی از ایشان نزد علی آمد و گفت: یا علی الاعلی السلام علیک - علی کرم الله وجهه فرمود تا او را بسوختند پس گفت: یهلبک انشان: موجب مفرط و مبغض مفتری - (بقیه حاشیه شماره ۵ و ۶ در صفحه بعد)

آیات واحادیث

امتند و خارجیان (۱) مغان امتند - و از مغان مرخارجیان را خواست که فدویانند ، و هر مغانرا کتاب نیست که بدان کار کنند و از پس آن روند (۲) ، چنانکه مر جهودانرا و ترسایانرا کتاب هست ، که از پس آن رونده اند . و تأویل اینقول آنست که غالیان و ناصییان ، امام ثابت کنند همچنانکه جهودان و ترسایان کتاب دارند از تورات و انجیل ، و تأویل کتاب امام است و خارجیان امام ثابت نکنند و گویند امام هر که باشد روا باشد چون عادل باشد همچنانکه مغان را که مثل ایشانند کتاب معلوم نیست .^۴

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

وایشان نه (هشت ظ) فرقه اند: ۱- الکاملیه: اصحاب ابی الکامل ۲- السبائیة: اصحاب عبدالله بن سبا ۳- المنصوریه: اصحاب ابو منصور عجلی ۴- الغرابیه: ایشان گویند علی بن ابیطالب بزراغ ماند ۵- البرزیه: اصحاب بزیرغ بن یونس ۶- الیعقوبیه: اصحاب محمد بن یعقوب . ایشان گویند علی هر گاه در میان ابر بد نیاید ۷- الاسماعیلیه: ایشان اصحاب اسماعیل بن علی اند ۸- الازدریه: ایشان گویند این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست ، او مردیست که او را علی الازدری خوانند و آن علی که امامست او را فرزند نباشد که صانعست. « بیان الادیان ص ۳۵ (۷) « قومی که ایشان خود را اهل سنت و جماعت خوانند ، این نام محمودست و خصم ایشانرا نواصب خوانند و این نام مذمومست . « تبصرة العوام چاپ آقای اقبال ص ۲۸ . هم در این کتاب (ص ۱۳۸) نواصب شامل (حنفیه - معتزله - اشاعره و غیره) دانسته شده . (۱) « ابتدای مذهب خوارج و پیدا آمدن مقالات (ایشان) از گاه حرب صفین بود که میان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و معاویه بود و مدت آن حرب دراز کشید . . و علامت و شعار ایشان این بود: للاحکم الا لله . « بیان الادیان ص ۴۴ - ۵۰ . (۲) ناصر خسرو در اشعار خود بارها از زندقه و پازند نام برده :

ای خواننده کتاب زندقه و پازند
زین خواندن زندقه تا کی و چند ؟

معمداً چنین قولی را بیان کرده ، ناگزیر اوستا (و بقول خود اوزند و پازند) بنظرش کتابی آسمانی نبوده است . در فرهنگ اسدی خطی ، ذیل (زراتشت و زرادشت) آمده : « و در قه امامیه از اهل بیت منقولست که مجوس را شبه کتاب از آن ثابت کنند که ایشانرا رسولی بود زردشت نام . قوم فرس او را تصدیق نکردند و بکشتند و کتاب وی بسوختند و بعد از قتل پشیمان شدند و هر کس هر چه از کتاب وی یادداشت نوشتند و خود نیز چیزی بدان در بستند و از آن زندقه و پازند است که الحال در میان است . « این عبارت در مآخذ نسخه چاپ آقای اقبال نیست و پیدا است که بعدها بکتاب افزوده شده . رک: ص ۲۹۲ ح ۴ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

محدثی فاضل وجه دین در ذیل صفحه در مورد حدیث فوق نگاشته اند :

« این خبر قطعاً مجعول باید باشد، چه اصطلاح غلاة و نواصب و خوارج و اضعست که در عهد رسول هنوز معمول نشده بوده است، چه اصل مسمیات این اسماء هنوز وجود خارجی نداشته است.»

۲- حدیث ذیل نیز از پیامبر اسلام مرویست : القدرية مجوس هذه الامة - مؤلف در النظیم در این مورد نوشته (۱):

«تحقیق حکمی- هر گاه که ثابت شد و محقق گردید که جمیع ممکنات و سلسله اسبابی که منجمله آنها قدرت عبد و اراده و علم و شوق و مشیت آنست مستندند بمشیت خدا و علم خدا مشیت اوست در قضا و قدر خود، و از اسباب قریبه ظاهره برای افعال ما قدرت و اراده ماست پس کسیکه مقصور نماید نظر خود را با سباب قریبه، قائل شود بقدر و تفویض، یعنی میگوید که این امورات (۱) واقع است بتقدیر، و وجودشان مفوضست بتدبیر ما، و ازین جهت پیغمبر فرمودند که : القدرية مجوس هذه الامة، زیرا که ایشان نیز مثل مجوس که قائلند بیزدان و اهرمن، اثبات دو مبدء مینمایند، و کسیکه نظر بمشیت اول میکند و میداند که این اسباب و وسایط باسرها (۲) مستندند بواجب تعالی شأنه علی الترتیب المعلوم فی العلل و المعلولات استناداً و اجباً و ترتیباً معلوماً علی وفق القضاء - و القدر، و قطع نظر نماید از اسباب قریبه، بالمره قایل شود بجبر و خلق افعال، و فرق نکند مابین افعال انسانی و حیوانی و جمادی، و شکی نیست که این هر دو قائل اعور واحد العینند : اما قدریه چشم راست او کورست و جبریه چشم چپ او.»

در اخبار و روایات اسلامی این نکته بتکرار آمده است .

شیخ شبستری گوید در معنی آن حدیث :

هر آنکس را که مذهب غیر جبرست نبی فرمود او همانند گبرست. (۳)

لاهیجی در توضیح این بیت نوشته: «جبر در مقابل اختیار است و جبریه طایفه ای اند

(۱) چاپ تهران ص ۱۸۲ . (۲) یعنی مجموعاً . (۳) شرح گلشن راز ص ۲۹۴ .

مزديسنا و تأثير آن در ادبيات پارسي

محشي فاضل وجه دين در ذيل صفحه در مورد حديث فوق نگاه داشته اند :
« این خبر قطعاً مجعول بايد باشد، چه اصطلاح غلاة و نواصب و خوارج و اوحشت
که در عهد رسول هنوز معمول نشده بوده است، چه اصل مسميات اين اسماء هنوز وجود
خارجي نداشته است.»

۲- حديث ذيل نیز از پیامبر اسلام مرویست : القدرية مجوس هذه الامة - مؤلف
درالنظيم در این مورد نوشته (۱):

«تحقیق حکمی- هر گاه که ثابت شد و محقق گردید که جمیع ممکنات و سلسله
اسبابی که منجمله آنها قدرت عبد و اراده و علم و شوق و هشیته آست مستندند بمشیت
خدا و علم خدا مشیت اوست در قضا و قدر خود، و از اسباب قریبه ظاهره برای افاعیل ما
قدرت و اراده ماست پس کسیکه مقصور نماید نظر خود را باسباب قریبه، قائل شود
بقدر و تقویض، یعنی میگوید که این امورات (۱) واقع است بتقدیر، و وجودشان مفوضست
بتدبیرها، و ازین جهت پیغمبر فرمودند که : القدرية مجوس هذه الامة، زیرا که ایشان
نیز مثل مجوس که قائلند بیزدان و اهرمن، اثبات دومبدأ مینمایند، و کسیکه نظر بمشیت
اول میکند و میداند که این اسباب و وسایط باسرها (۲) مستندند بواجب تعالی شأنه
على الترتيب المعلوم في العلل والمعلومات استناداً و اجباً و ترتيباً معلوماً على وفق القضاء -
والقدر، و قطع نظر نماید از اسباب قریبه، بالمره قایل شود بجبر و خلق افعال، و فرق
نکند مابین افعال انسانی و حیوانی و جمادی، و شکی نیست که این هر دو قائل اعور
و احد العینند : اما قدریه چشم راست او کورست و جبریه چشم چپ او.»
در اخبار و روایات اسلامی این نکته بتکرار آمده است .

شيخ شبستري گوید در معنی آن حديث :

هر آنکس را که مذهب غیر جبرست نبی فرمود او مانند گبرست. (۳)

لایحیی در توضیح این بیت نوشته: «جبر در مقابل اختیار است و جبر به طایفه ای اند

(۱) چاپ تهران ص ۱۸۲ . (۲) یعنی مجموعاً . (۳) شرح گلشن راز ص ۲۹۴ .

آیات و احادیث

که اسناد افعال عبد بحق مینمایند و میگویند که بنده را اصلاً قدرت نیست نه قدرت مؤثره چنانچه معتزله گفته اند که عبد در افعال خود مستقل است و نه قدرت کاسبه چنانچه اشاعره فرموده اند که افعال عباد بتقدیر حق است، فاما بنده را قدرت و اختیار کسب هست و جبریه میگویند که بنده مانند جمادات است در صدور افعال از او که هیچ اختیار بهیچ نوع ندارد، سنگ را که حرکت دادند بی اختیار حرکت میکند و بالا می‌اندازند بالا می‌رود و بر سر هم می‌نهند دیوار میشود و در چاه می‌اندازند خوش بشیب می‌رود و در هیچکدام نه قدرت دارد و نه اختیار. آدمی در افعال خود مانند آنست که میفرماید: «هر آنکس را که مذهب غیر جبر است» یعنی هر کس که مذهب و طریقه و اعتقاد وی نه مذهب جبر باشد و نسبت قدرت و اختیار بهر نوع که باشد بخود نماید، خواه باستقلال و خواه بغیر استقلال، «نبی فرمود که مانند گبر است» یعنی آنکس را که سلب قدرت و اختیار مطلقاً از عبد ننماید و اسناد قدرت و اختیار بخود که عبد است کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مانند گبر است، اشاره است بحديث: القدرية مجوس هذه الامة، که مجوس مراد امت ابرهیم پیغمبرند علیه السلام. (۱)

در تاریخ ثابت است که نهضت قدریه و معتزله که هر دو علمدار تفویض و اختیار بوده‌اند بنا بر تأثیر پیشوایان ایرانی بالا گرفته است و سبب سیاسی پیشرفت این مذهب اختیار آن بود که بنی امیه طرفدار جبریه بودند و ایرانیان که بغض و کینه بنی امیه را در دل داشتند، در ترویج فکرملی خود یعنی اعتقاد با اختیار کوشیدند و عاقبت غلبه یافتند.

اما کتب دینی زردشتیان هم سراسر پرست از این اختیار، زیرا که زردشت مردمان را دعوت میکرد بجنگ با هر یمن و سپاه او - و میگفت اگر کسی در اندیشه، گفتار و کردار بادی و دروغ و سایر اموری که منسوب با هر یمن است بیکار کند، و برضد دیوان باشد، و حشرات موذی را بر طرف سازد، و اختلاف کلمه را بر اندازد آن شخص رستگارست. در حقیقت انسانرا دعوت میکرد بیک جنگ دائمی برضد بدیها و تاریکیها و امراض و شرور و آفات - این نکته ثابت میکند که بانی آن شریعت اعتقاد تام داشته است با آزادی

(۱) بنا بر تطبیق زردشت با ابراهیم . رك : بخش دوم . ص ۸۳ بعد .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

انسان والا دعوت بچنگ جایز نبود، اگر انسان مغلوب و محکوم به مغلوبیت است چه فایده ازدعوت، چه ثوابی، چه عقابی، چه بازپرسی، چه پاداشی؟ (۱)

با اینهمه تشابه بین آئین مزدیسنا با مذهب قدریان، ذکر همین اصطلاح (قدریه) تولید ظن مینماید (۲) که پس از پیغمبر و تشیت آراء و ظهور فرق متعدد، این حدیث نشأت یافته باشد!

۳- مؤلف بیان الادیان نگاشته است (۳):

«در اخبار می آید که پیغامبر علیه السلام فرمود: سنا فی الممجوس سنة اهل الكتاب غیرنا کحی نسائهم ولا آکلی ذبائهم. از مغان، همه سنتهای اهل کتاب نگاهدارید الا دو چیز: یکی از ایشان زن نخواهید و دیگر از کشته ایشان نخورید.»

در این حدیث تصریح شده که مزدیسنان در ردیف اهل کتابند. (۴)

۴- در فارسنامه ابن البلخی آمده است (۵):

«پیغمبر را علیه السلام پرسیدند که چرا همه قرون چون عادی نمود و مانند ایشان هلاک شدند و ملک پارسیان بدر از کشید، با آنک آتش پرست بودند، پیغمبر گفت: لانهم عمروافی البلاد، و عدلوا فی العباد، یعنی از بهر آنک آبادانی کردند در جهان، و داد گستر دند میان بندگان خدای عزوجل.»

بدیهیست که آبادانی نواحی بدست مزدیسنان، بر اثر تعالیم عالی زرتشت بوده است. یکی از اسباب ترقی ایران باستان، محترم داشتن همین خاك بوده که مهد آسایش بشر و مایه زندگانی است. زرتشتیان آبادانی و کشت و ورزرا ثواب می شمردند (۶) و هنوز

(۱) رساله (کلیات تاریخ) نگارش آقای یاسمی ص ۲۵ (۲) اگر چه: ان بعض الظن اثم. (۳) ص ۱۶. (۴) «الركن الثالث فی احکام اهل الذمة والنظر فی امور: الاول من یؤخذ منه الجزیة ویؤخذ ممن یقر علی دینه وهم الیهود والنصارى ومن له شبهة کتاب وهم المجوس ولا یقبل من غیرهم الا الاسلام والفرق الثلاثة اذا التزموا شرائط الذمة اقروا سواء كانوا عرباً او عجماً.» کتاب الشرایع، القسم الاول، کتاب الجهاد. نیز در: ص ۲۸۹ ح ۲. (۵) چاپ دارالفنون کمبریج ص ۵. (۶) در: ص ۹۱ (که توسط بهمن جی نسروانجی داهر در بمبئی چاپ شده)

آیات و احادیث

هم زراعت را از اعمال نیک می‌شمرند و آنرا بر کارهای دیگر برتری می‌دهند. (۱)

(۱) یشتها ج ۲ ص ۱۶ .



بجز احادیث مزبور، چند حدیث از پیغمبر مرویست که مستقیماً بزرگواران بزرگوار نیست بلکه دربارهٔ پارسیان (ایرانیان) مطلقاً آمده، برخی از آنها قطعاً مجموعاً و صحت برخی دیگر مورد تردید است از آنجمله:

۱ - حدیث ذیل از احادیث ابوهریره است که آنرا محمد بن احمد بن ابی بکر المقدسی (که در قرن چهارم هجری میزیسته) در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالم نقل کرده است: قال رسول الله صلعم: ابغض الکلام الی الله الفارسیة، و کلام الشیاطین الخوزیة، و کلام اهل النار البخاریة و کلام اهل الجنة العربیة. مفاد این حدیث با تفسیر آیه (و علم آدم الاسماء کلها) و اینکه برخی از نویسندگان از جمله (ابن البلیخی مؤلف فارسنامه: ص ۷) تصریح کرده اند: «پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه بسیار لفظ پارسی دانستی و چند لفظ گفته است که بسیار معروفست.» قول شیخ نصر بن محمد سمرقندی در (تنبیه الغافلین) (چاپ مصر ص ۴۷) مبنی بر همین معنی، مخالفست (I).

۲ - حدیث ذیل بسیار مشهورست: لو کان العلم بالثریا لنالہ رجال من اهل فارس (شرح حکمة الاشراف ص ۱۸ - ۱۹) بدیهی است که موهبت دانش را ایرانیان از بر تو آئین خود بدست آورده بودند: در اوستا، یشت شانزدهم که موسوم است بدین یشت، سراسر متعلقست بسایزد دانش که اورا چیستی Çisti یا چیستا Çistâ نامند - علاوه بر معنی دانش، دواژهٔ مزبور بمعنی اندیشه و آگاهی و آئین و دستوردینی هم آمده است - ایزد دانش مقامی بس ارجمند دارد، پیغمبر ایران تمام قوای مادی و معنوی خود را از او میطلبند - در بند دوم یشت مذکور، زرتشت بچیستا خطاب کرده گوید: «ای علم راست ترین مزدا آفریدهٔ مقدس! اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی بمن برس» - از چیستا مکرر در گاتها و یسنا و یشتها و نندیداد سخن رفته است (رک: مقالهٔ چیستا در یشتها ج ۲ ص ۱۵۷ - ۱۵۸).

۳ - قو موالسید کم بدأب الاعجام (فروغ مزدیسنی ص ۱۳۳)

۴ - ان الله خیرتین من خلقه (ان الله خیر من خلقه صنفین. ن. ل): من العرب قریش (قریشاً. ن. ل) و من العجم فارس (فارساً. ن. ل): یعنی که خدایرا دو گروه گزینند از جملهٔ خلق او، از عرب قریش و از عجم فارس و پارسیان را قریش العجم گویند یعنی در عجم شرف ایشان همچنانست

(I) معاشرت پیغمبر اسلام با مسلمانان پارسی یکی از جهات آشنائی ایشان بلغات پارسی است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

(بقیة حاشیة صفحه پیش)

که شرف قریش در میان عرب و علی بن الحسین را کرم الله وجهه که معروفست بزین العابدین ابن الخیرتین گویند یعنی بسردو گزیده بحکم آنکه پدرش حسین بن علی رضوان الله علیهما بود و مادرشهربانویه بنت یزدجرد الفارسی و فخرحسینیان برحسینیان ازین است که جدۀ ایشان شهربانویه بودست و کریم الطرفین اند. «فارسنامه ابن البلخی ص ۴ .

۵ - من اکرمهم فقد اکرمنی، وله عند الله خیر، ومن آذاهم فقد آذانی وناخصمه یوم القيمة وجزاؤه نارجهنم، برئت منه ذمتی - این حدیث درباره زرتشتیان مرویست و ظاهراً پیروان این آئین که سخت تحت شکنجه مسلمانان بودند این حدیث را ساخته اند تا از آزارایشان در امان باشند چنانکه ارامنه ایران عهد نامه ای بنام علی بن ابیطالب ساخته اند .

باید دانست که جزازایشها احادیث دیگری درباره اقوام ایرانی مانند (امسیت عربیاً و اصبحت کردیاً) و یا افراد ایرانی مانند (ولدت فی زمن ملک عادل - سلمان منسا اهل البیت) و همچنین احادیثی هم وارد است که شرح آنها در کتب عربی راجع بمجوس آمده (رک: مجوس در کتب مقدس سامی بقلم آقای مشکور - مجموعه انجمن ایرانشناسی شماره ۱)

بخش هفتم

مزدیسنا و شعر پارسی

نخستین شعر و شاعر ایرانی - دقیقی -
فردوسی - اسدی - فخرالدین
گرجانی - ناصر خسرو - خاقانی -
زرتشت بهرام پژدو - سعدی -
جاهی .

مزدیسنا و شعر پارسی

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد
دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود. حافظ.

بهره ۱ = نخستین شعر و شاعر ایرانی

زرتشت، نخستین گوینده ایرانی - گاتها، نخستین منظومه ایرانی - وزن گاتها -
اصطلاحات شعری - پنج گاتها - تخیلات غالی شعری - گویندگان مزدیسنا پس از زرتشت -
یشتها - نمونه ای از اشعار یشتها .

نخستین گوینده ایرانی که می شناسیم زرتشت پیامبر مزدیسناست.
گذشته از اینکه راز و نیازهای روحانی و جذاب پیامبر باستانی با
خدای بیگانه، اهورمزدا، در روزگار شرک و بت پرستی دلیل بزرگی

زرتشت نخستین
گوینده ایرانی

روح و قوت فکر و قریحه گوینده آنست که در چنان عصری زنجیر تقالید دیرینه و بند و
کمند او هام را گسسته و بیگانگی ذات واجب الوجود ایمان آورده است، قدرت طبع و
لطف سلیقه و تأثیر نفس گوینده را نیز می رساند، و پوشیده نیست که زرتشت با این سخنان
خود توانست امیری مقتدر و مردمانی جنگجو و دلیر را چنان تربیت کند که با قوت ایمان خویش
در برابر دشمنان قوی پنجه ای ایستادگی کنند و عاقبت در سایه این تربیت آسمانی، قومی
صحراگرد و چوپان را که در مقابل هجوم هموعان وحشی و حیوانات درنده سرگردان
بودند، بزراعت و آبیاری زمین و آبادانی باغ و کشت و عمارت و ادار سازد و از آن مردم
ملتی بزرگ و جهانگیر و تربیت شده بوجود آورد که تادیری حامی و نگاهبان تمدن و
تربیت تمام جهان شناخته آید. (۱)

سرودهای آسمانی زرتشت را که بنام «گاتها» نامبردارست، میتوان

نخستین منظومه ایرانی که از روزگار کهن برای مایادگار مانده،
دانست .

گاتها
نخستین منظومه ایرانی

(۱) مجله مهر سال ۵ شماره ۱، مقاله (شعر در ایران) بقلم آقای بهار .

مزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بوده است: بسیاری از فصول گاتها بدون آغاز و انجام بنظر میرسد و بسا مطالب آن بریده و ناتمام است، زیرا قسمت نثر آن که در واقع معنی آنرا روشن و معلوم میساخت از میان رفته است و فقط آنچه شعر بوده و بهتر بحفاظت سپرده میشود، بجا مانده - مواردی نیز دیده میشود که چند قطعه بهم مربوط میباشد و شاید علت آن باشد که فاصله نثری آنها کمتر بوده است و یا آنکه اصلاحین فاصله ای وجود نداشته - باین پراکندگی گاتها نباید تصور کرد که چیزی از آنها مفهومی نمیشود، برخلاف باید دانست که گاتهای پنجگانه از حیث فکر و خیال از آغاز تا انجام بهم مربوط و مبنی بر مطالب مخصوصی هستند. میتوان گفت که تقریباً تمام گاتهای زمان ساسانیان، اکنون موجود است و بواسطه قدر و منزلتی که داشته بدقت در خاطرها محفوظ مانده از سینه بسینه نقل گردیده است. گاتها را از قدیم به پنج دسته تقسیم کرده در میان ۷۲ یسنا جاداده اند. (۱)

۱ - هائیتی - هائیتی هائیتی و هائیتی hâiti از مصدر hâ بمعنی

اصطلاحات
شعری

بستن، پیوستن و بند کردن، مشتق است. از همین منبست هائره
hâthra که اندازه ایست و در پهلو ی هاسر hâsr آمده. در

و ندیداد فرگرد دوم پاره ۲۶ آمده:

hâthrô masan (g)h هاسر و مسنگه یعنی بیلندی یك هاسر - در فرگرد ۱۴ و ندیداد
پاره ۱۴ نیز آمده: نوه هائره nava hathra یعنی نه هاسر. هائیتی که امروز (ها)
گویند بمعنی فصل و باب یا سوره (که در گاتها این سوره هسا منظومست) بکار رفته؛ نظر
بریشه و اژه بمعنی بهم پیوستگی و بستگی است. (۲)

۴ - وچنی تشتی - وچس تشتی وچس تشتی و وچس تشتی vaçastashti

(یسنا ۵۸ - ۸) از دو کلمه پدید آمده: نخست از وچنگه vaçan (g)a (گفتار - سخن
واژه) از مصدر وچ وچ vaç بمعنی گفتن است (۳) - دوم از تاش tash که بمعنی

(۱) گاتها ص ۶۳. (۲) نقل از نسخه خطی مقدمه گاتها که استاد محترم آقای پورداود
برای چاپ مجدد و مکمل گاتها مرقوم داشته اند. (۳) رك: یادداشت شماره ۷ از بند ۱ - های
۲۸ گاتها چاپ دوم.

مزدیسنا و شعر پارسی - نخستین شعر و شاعر ایرانی

بریدن و تراشیدنست (۱) - بنابراین وچس تشتی یعنی گفتار از روی اندازه بریده شده یا سخن موزن (۲) و در حقیقت بهجای يك قطعه شعر بکار رفته است .

۳ - افسمن - یکفرد شعریا يك بیت را افسمن **افسمن** afsman میگفتند

(یسناى ۴، ۷۱ - یسناى ۱۶، ۱۹) - افسمن از مصدر پس pas مشتق است که بمعنی بستن است، چنانکه در فرگرد چهارم و نندیداد پاره ۵۱ بکار رفته است و از همین بنیاد است فشنگه **فیشنگه** fshan(g)h که نیز در همان پاره ۵۱ از فرگرد چهارم و نندیداد آمده و بمعنی بند است - افسمن از مصدر (پس) با جزء (ا) آمده: افس apas. بنابراین افسمن یعنی بر بسته و بهم پیوسته (۳) - افسمن در پهلوی به پتمان (پیمان در پارسی) که بمعنی اندازه و مقیاس است ترجمه شده است و چنانکه گفته شد در پهلوی بهر بیت از اشعار گاتها نیز گاس اطلاق شده است .

۴ - پد - پد pad بمعنی پا و پده pada و پده padha یعنی پی، که اندازه است یا بمعنی نیم شعریا یکدسته از آهنگهای شعراست که در فرانسه hémistiche گویند و آن درست مانند کلمهٔ فرانسهٔ pied استعمال میشود که بمعنی پا و اندازه معین است و نیز دو هجا با هم يك پد (پا - pied) خوانده میشود - شعرهای ۱۲ هجائی دارای شش پد (پا) و شعرهای ده هجائی دارای پنج پد (پا) میباشند. کلمهٔ پده pada در بند ۸ ازهای ۵۰ بمعنی سرود بکار رفته است. (۴)

۵ - وچنگه - وچنگه vaçan(g) a **واچانگه** بمعنی کلمه و سخن و

گفتار است از ریشهٔ وچ vaç بمعنی گفتن و همانست که واژ و واژه شده و گواژه

(۱) رك : یادداشت شماره ۴ از بند ۱های ۲۹ چاپ دوم گاتها. (۲) نقل از نسخهٔ خطی

مقدمهٔ گاتها. (۳) رك : یادداشت شماره ۱ از بند ۱۷های ۴۶ چاپ دوم گاتها - در پارسی نیز

(پیوستن) بمعنی بنظم درآوردن است . فردوسی دربارهٔ دقیقی گوید :

به پیوست گویا براکنده را
بسفت اینچنین درآکنده را.

(۴) نقل از نسخهٔ خطی مقدمهٔ گاتها .

بمعنی سزانش و ملامت و سخن درشت نیز از همین بنیانست - در کردی امروز سخن را (وات) گویند - بهر کلمه از سخنان گاتها و چنگه اطلاق میشود.

گاتها را بمناسبت اوزان و قاعده شعری که دارای پنج بحر است

پنج گاتها

به پنج قسمت تقسیم کرده اند :

۱- اهنود - هر يك از پنج گاتها نخستین کلمه ای که با آن شروع میشود موسوم است (همچنانکه یسن و الرحمن در قرآن) - نخستین گاتها به اهنوه و یتى **اهنود** موسوم است

Ahuna Vaiti نامزدست - این هم ترکیب صفتی دارد یعنی گاتهایکه با (اهونه) شروع میشود - اسم این گاتها ازدو کلمه اولی قطعه ایست که امروز در جزو گاتها نیست بلکه جای آن در یسنای ۲۷ بند ۱۳ قرار داده شده یعنی در انتهای فصلیکه پیش از اهنود گات واقع است - بیشک این قطعه شعر که مرکبست از سه فرد و معروف است بنماز (اهونه و یتیریو) بویژه از ادعیه مقدس شمرده میشود، روزی در سر گاتهای اهنود جای داشته و نام گات مزبور ازدو کلمه اولین آن برداشته شده است - معنی خود این کلمه سرور و مولامیباشد - نامهاییکه امروز مابه پنج گاتها میدهم از بهایوی مأخوذ شده. اینک نخستین گاتها را (اهنود) گویند - اهنود گاتها دارای هفت ها و رویهم صد بند میباشد و هر بندش دارای سه فرد و هر فردش دارای ۱۶ هجاست - های اول و دوم و سوم آن هر يك دارای ۱۶ قطعه، های ششم ۱۴ قطعه و های هفتم دارای ۱۵ قطعه میباشد.

باید یاد آوری کرد که هر هائیز با اولین کلمه ای که با آن شروع میشود موسومست.

هر قطعه از اهنود مرکبست از سه فرد شعر یا باصطلاح کنونی سه مصرع و هر مصرع دارای ۱۶ هجاست. سخته و درنگ (۱) پس از هجای هفتمین است (۷+۹) اینچنین :

اهیا	یاسا	نمنگها		اوستانزستو	رفندرهیا
ahyâ	yâsâ	neman(g)hâ		ustânazastô	rafedhrahyâ

نخستین گاتها از یسنای ۲۸ تا یسنای ۳۴ را شاملست .

مزدیسنا و شعر پارسی - نخستین شعر و شاعر ایرانی

۲ - اشتود - که در اوستا موسومست به اوشته وئیتی ~~دوم و سوم~~

Ushtavaiti یعنی گانهای آغازنده با اوشتا ushtâ که بمعنی سلامت و عافیت است و امروز زرتشتیان آنرا (اشتود) گویند و آن از یسنای ۴۳ شروع و بایسنای ۴۶ ختم میشود و بنابراین فقط دارای چهارها میباشد: های اول دارای ۱۶ قطعه و های دوم ۲۰ قطعه و های سوم ۱۱ قطعه و های چهارم ۱۹ قطعه میباشد - هر قطعه (های) آن مرکبست از ۵ فرد و هر فردی دارای ۱۱ هجاست، درنگ پس از هجای چهارم است (۷+۴) اینچنین:

اوشتا | اهمای | یهای | اوشتا | کههای چیت (۱)
ahmâi ushtâ | ushtâ yahmâi | kahmaiçit

اشتود میباشد مجموعاً دارای ۳۳۰ فرد شعر باشد ولی قطعه آخر های ۴۴ فقط دارای چهار فرد است. (۲)

۳ - سپنتمد - که در اوستا سپنتامئینو ~~دوم و سوم~~ Spentâ mainyû

یعنی خرد مقدس نامیده میشود و امروز آنرا سپنتمد گویند، مانند گانهای اشتود دارای چهارها میباشد: های اول ۶ قطعه و دوم و سوم هر یک ۱۲ قطعه و چهارم ۱۱ قطعه - از یسنای ۴۷ تا یسنای ۵۰ شامل میشود - هر های آن مرکبست از چهار فرد و هر فردی دارای ۱۱ هجاست. سکنه پس از هجای چهارمی واقع میشود (۷+۴) اینچنین:

سپنتا | مئینو | وهیشتاچا | مننگها (۱)
mainyû spentâ | manan(g)hâ vahishtâçâ

۴ - وهو خشره - گانهای چهارمین وهو خشره ~~دوم و سوم~~

Vôhu xshathra نامیده میشود یعنی اقتدار نیک و کشور خوب - و آن دارای یک

(۱) نقل از نسخه خطی مقدمه گانهای چاپ دوم. (۲) هر چند مبنای عروض حالیه ماهجائی نیست، معینادیده میشود احیاناً عدد هجاها در یک فرد اشتود گانهاموافق با هجاهای یکمصرع از شاهنامه فردوسی است که بیحر متقارب میباشد.

مزدیسنا و شعر پارسی - نخستین شعر و شاعر ایرانی

۴- یسنای ۳۱	قطعه ۲۲	فرد شعر ۳	آهنگ ۱۶	درنگ (۹+۷)
۵- «	۳۲ «	۱۶ «	« « «	« « «
۶- «	۳۳ «	۱۴ «	« « «	« « «
۷- «	۳۴ «	۱۵ «	« « «	« « «

مجموعاً هفت یسنا و ۱۰۰ قطعه و ۳۰۰ فرد و ۲۱۰۰ کلمه میباشد.

دومین گاتها اشتود: ۴ ها = یسنا ۴۳-۴۶

۱- یسنا: ۴۳	قطعه: ۱۶	فرد شعر: ۵	آهنگ: ۱۱	درنگ: (۷+۴)
۲- «	۴۴ «	۲۰ «	« « «	« « «
۳- «	۴۵ «	۱۱ «	« « «	« « «
۴- «	۴۶ «	۱۹ «	« « «	« « «

مجموعاً ۴ یسنا و ۶۶ قطعه و ۳۳۰ فرد و ۱۸۵۰ کلمه میباشد.

سومین گاتها سپتتمد: ۴ ها = یسنا ۴۷-۵۰

۱- یسنا: ۴۷	قطعه: ۶	فرد شعر: ۴	آهنگ: ۱۱	درنگ: (۷+۴)
۲- «	۴۸ «	۱۲ «	« « «	« « «
۳- «	۴۹ «	۱۲ «	« « «	« « «
۴- «	۵۰ «	۱۱ «	« « «	« « «

مجموعاً ۴ یسنا و ۴۱ قطعه و ۱۶۴ فرد شعر و ۹۰۰ کلمه میباشد.

چهارمین گاتها و هوخشر: ۱ ها = یسنا ۵۱

۱- یسنا: ۵۱	قطعه: ۲۲	فرد شعر: ۳	آهنگ: ۱۴	درنگ: (۷+۷)
-------------	----------	------------	----------	-------------

مجموعاً دارای ۶۶ فرد و ۴۵۰ کلمه میباشد.

پنجمین گاتها و هیشتواشت: ۱ ها = یسنا ۵۳

۱- یسنا: ۵۳	قطعه: ۹	فرد شعر: ۴	[دو کوتاه آهنگ: ۱۲ درنگ:
] (۵+۷+۷) درنگ: ۱۹ آهنگ: (۵+۷+۷)			

مز دیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

مجموعاً شامل ۳۶ فرد و ۲۶۰ کلمه میباشد.

بنابر آنچه گفته شد کلیه گاتها دارای ۱۷ هائیتی (فصل) و ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ فرد و ۵۵۶۰ کلمه میباشد.

گاتهای اوستا چندان مقدس بشمار رفته که در همه اوستا بهرهائیتی (فصل) و بهره‌چس‌تشتی (قطعه) و بهره‌افسمن (فرد) و بهره‌وج (کلمه) آن و بازنتی (زند = تفسیر) هر يك از کلمات آن، درود فرستاده شده است. (۱)

نه تنها گاتها از جهت اوزان هجائی باید نخستین منظومه ایرانی بشمار آید بلکه از جهت اشتغال بر تخیلات عالی و تعبیرات دلکش که لازمه شعر عالیست نیز باید در نخستین درجه اشعار ایرانی

تخیلات
عالی شعری

قرار گیرد.

اینک محض نمونه دو قسمت از سرودهای زرتشت را ذیلاً نقل میکنیم:

۱- در نخستین قطعه از یسنای ۲۹ مختصراً ولی با معانی نغز و بطرز شاعرانه ای از وظیفه مقدسی که بر عهده زرتشت نهاده شده و مسئولیت وی و اظهار تواضع پیامبر و عدم اطمینان دنیا بر سالتش سخن رفته است.

اینقطعه یکی از دلکشترین قطعات گاتهاست که در آن تخیلات بسیار عمیق شاعرانه و لطافت بیان شاعر را میتوان ادراک کرد. در این قطعه گوینده جهانرا بهمان نظری که ما امروز می بینیم، مینگرد: بیچارگان و زبردستان گرفتار سر پنجه قهر توانایان و زبردستانند - مفهوم الحق لمن غلب شعار زورمندانست - حقایق از صفحه خطرات بشر مجو گردیده، شقاوت در سراسر جهان حکم فرماست - در چنین هنگامی بود که تخیلات شاعرانه با پیغام پیامبری زرتشت توأم شده موجب انشاد این سرود گردید. زرتشت با بیانی بسیار ساده و لطیف مجسم میکند که جمیع کائنات بوسیله گوشورون (رؤان جانوران) (۲) در پیشگاه خداوند کائنات شکایت میبرند و برای مساعدت و پناه

(۱) گاتها چاپ اول ص ۶۲-۶۸ (۲) گوشورون (اصطلاح پهلوی) که در اوستا گه اوش اورون (بقیه در حاشیه صفحه بعد)

استغاثه مینماید .

همانگونه ، هنگامیکه رعایا بدربار پادشاهی ذیشان شکایت میبرند ، مشاوران و وزیران نیز حضور دارند ، گویندهٔ تیز بین هم با بیان شاعرانه ای چنین مینمایاند که در بارگاه اهورائی نیز دومقدس جاودانی : اشا و وهومنه^(۱) که نظم و آرامش جهان با آنانست ، شاهد سخنان روان مزبور میباشند - روان ناله کنان با دست برافراشته در آستان اهورا چنین مینالد (۲) :

« [ای اهورمزدا] بشما گوشوزون (روان جانوران) گله کرد : برای که مرا ساخت ؟ خشم و ستم و سنگدلی و درشتی و زور مرا بستوه آورد . مرا جز شمانگهبانی دیگر نیست . ایدون نیکی کشاورز بمن ارزانی دارید . » (یسنا ۲۹ قطعه ۱)

شاعر دنبالهٔ تخیلات خود را گرفته چنین شرح میدهد که پس از شکایت و استغاثهٔ روان ، خالق کائنات ، اشایعنی روح راستی و قانون ایزدی را مخاطب ساخته میپرسد :

« تو چگونه ردی (سروری) بجانور میدهی که بدو خورش ، همچنین نگهبانی بسزا تواند داد ؟ که را شما سردار وی برگزینید که دروغ و خشم را بازدارد . » (یسنا ۲۹ قطعه ۲) « باو (بآفرینندهٔ جانور) اردیبهشت (اشا) پاسخ گفت از برای چاربا سردار بی آزاری نیست . در آنجا نتوانند دریافتن که با زیردستان درست رفتار کنند . در میان کسان ، نیرومند تر کسی است که مرا خواند (و) من بیاری وی رسم . » (یسنا ۲۹ قطعه ۳)

در پایان قطعهٔ فوق اشارتی است که سعادت عالم منوط بکار و کوشش و ستیزه

(بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل)

Geush urvan میباشند و اکنون (گوشورون) گویند مرکبست ازدوواژه : Geush یعنی گاو (و گاو ، بمعنی مطلق چهارپایان و جانوران اهلی است : رك : یشتها ج ۲ ص ۱۳۲) و اورون از همان بنیاد و بمعنی روان - بنا بر این کلمهٔ مرکب یعنی روان جانوران اهلی - ولی باید دانست که زرتشتیان امروز و پارسیان هند معنی آنرا تعمیم داده يك مفهوم عرفانی برای آن قائل شده آنرا بمعنی (روان آفرینش) مطلقاً گرفته اند - برای اطلاعات بیشتر رك : مقالهٔ گوشورون . گاتها چاپ اول ص ۹۷ - ۹۹ . (۱) رك : بخش ۴ بهرهٔ ۱۵ (امشاسپندان) . (۲) گاتها چاپ دوم ج ۱ ص ۱۰ پیوسته .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

برضد بدی و زشتی است و کار و کوشش و راستی تنها پیش آهنگ قافله ترقی بشر است. همانگونه که يك وزير صدیق اطلاعات لازم را بعرض پادشاه میرساند و منتظر صدور فرمان میماند، زرتشت نیز در اشعار خود روح راستی (اشا = اردیبهشت) را یکی از مشاوران خاص و متواضع دربار ایزدی معرفی کرده گوید: «(اردیبهشت گوید) مزدا سخن بهتریاد دارد که پیش از این چه ورزیدند دیوان و مردمان، و همچنین پس از این چه خواهند ورزید. او راست، اهورا راست دادگستری، آنچنان که او خواهد ما نیز بر آنیم.» (یسنا ۲۹ قطعه ۴)

جمله اخیر پیشرو و تعلیم معروف انجیل است که گوید: «آنچه تو خواهی بشود.» اوضاع جهان چنان بد و اسفناک است که اگر خداوند و اشا راه نجاتی برای نگهبانی روان جانوران معین نکنند، خلقت جهان در خطر خواهد افتاد، از اینرو اشا بدرگاه یزدان استغاثه میکند:

«ایدون بر آنیم با دستهای برافراشته، آفرین خوانیم روان من و جانور بارور، بخواهش مزدا رابر آن داریم که از دروغپرست، براست منش و شبان آسیبی نرسد.» (یسنا ۲۹ قطعه ۵)

در قطعه بعد با طرز شاعرانه ای بشرح گفتگوی یزدان با منش پاک «وهومن» برمیخوریم - وهومن میداند که یکتا در روی زمین است که بندای وجدان خود گوش میدهد و از اراده مقدس ایزدی آگاهست، و او تنها کسیست که حاضر است مسئولیت بزرگ نجات روان را بعهده گیرد و بشرگمراه را از پیام ستوده مزدا آگاهی بخشد، بنابراین وهومن زرتشت را بدرگاه خداوند معرفی مینماید همانگونه که ممکن است اظهار يك وزير در درگاه پادشاهی بدون دلیل مورد قبول واقع نگردد و وهومن نیز پیشنهاد خود را با يك جمله دلکش پایان میرساند و قول میدهد که «باو گفتار دلپذیر داده شده» و بقوه کلام میتواند اندیشه راستی و آئین نیک مزدا را در جهان منتشر سازد.

در سراسر این سرودها شاعر، در کمال خوبی توانسته است نقشه اوضاع را بنمایاند و دقیقترین نکات فکر و تخیل خویش را تعبیر کند و بویژه دو امر در این عبارات

مزدیسنا و شعر پارسی - نخستین شعر و شاعر ایرانی

مورد توجه باید قرار گیرد: نخست طبیعی بودن موضوع - دوم تواضع بسیار شاعر - روان جانوران که مظهر افکار دنیویست بعقل و قوه دماغی خود چنین می‌پندارد که تنها زور و توانائی ممکن است قادر بر حفظ او باشد و وی خواستاری کسر دار شجاع و مرد جنگی رزم آزمائی می‌باشد نه شخصی که تنها سلاحش اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است؛ از اینرو چون زرتشت برای نجات و محافظت او برگزیده شد، روان که امیدوار بشخصی توانا و زورمند بود در عجب میماند:

«آنگاه بنالید روان جانور: که من خشنود شوم با و از سست یک نگهبان، یک مرد ناتوان، بجای یک شهریار توانا که آرزوی منست.

کی خواهد بود آن هنگام که باویاری زبردست داده شود؟» (یسنا ۲۹ قطعه ۹)
شاعر «زرتشت» نیز چون از وظیفه بزرگ خود آگاه میشود متعجب میگردد و با کمال فروتنی برای انجام این خدمت از خداوند طلب امداد کرده گوید:

«شما ای اهورا، ای اردیبهشت، ای بهمن!

بآنان نیرو دهید و آن توانائی که از آن، او خان و مان خوب و رامش تواند دادن.
من نیز بر این اندیشیدم، ای مزدا که توئی نخستین پدید آورنده این.» (یسنا ۲۹

قطعه ۱۰)

گوینده از بدبینی و اشتباه روان جانوران مایوس و متأثر نشده سبب آنرا ضعف فکر و جهل تشخیص داده، میداند که تنها بیاری نیکی و راستی میتوان بر ضد جمیع بدیها و کژیهاستیزه کرد و فقط منش پاک «وهومن» است که میتواند بوسیله او صلح و سلامت را در سراسر جهان مستقر گردانید - از اینجاست که در آخرین قطعه این سرود بدرگاه خداوند استغاثه کرده امداد میطلبد:

«کجاست راستی و منش نیک و شهر یاری؟ پس مرا شما، ای مردم، بپذیرید.»

(یسنا ۲۹ قطعه ۱۱)

۲- دیگر از بخشهای نثر و دلکش گاتها یسنای ۴۴ است که در آن پرسش و پاسخی بین پیامبر و خداوند دردد و بدل شده است. موضوع این پرسش و پاسخ و طرز بیان آن از جنبه

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

شعری و تخیلی عالی و از نظر معرفت آفریدگار و تبلیغ پیام دقیق و مؤثر میباشد. در اینجا شاعر سؤالاتی از اهورا میکند که پاسخ آنها در خود سؤال مضمر و خواننده تیزبین خود جواب را درمی یابد.

در قطعات ۳ و ۴ و ۵ یسنای مزبور راجع با آثار مختلف طبیعت و خط سیر معین خورشید و ستارگان و کاهش و افزایش ماه، علت سرعت وزش بادها، حرکت ابرها، کیفیت شب و روز، سبب کار و کوشش و آرامش و خواب در زندگانی اشاره شده (۱):
و شاعر از آفریدگار خود راجع بسبب و حقیقت اصلی این کیفیات «که مسبب الاسباب است» چنین می پرسد:

«از تو میپرسم ای اهورا! براستی مرا از آن آگاه فرما.

کیست آنکسی که روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید؟

کیست آنکه بخورشید و ستاره راه سیر بنمود؟

کیست آنکسی که ماه از و گهی پرست و گهی تپی؟

ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم (بدانم).»

«از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاهی ده؟

کیست نگهدار این زمین در پائین؟

و سپهر در بالا که بسوی نشیب فرود نیاید؟

کیست آفریننده آب و گیاه؟

کیست که بیاد و بر تند روی آموخت؟

کیست ای مزدا! آفریننده منش پاک؟»

«از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما:

کیست آفریننده روشنائی سودبخش و تاریکی؟

کیست آفریننده خواب خوشی و بیداری؟

(۱) نظیر مفاد سوره «نبا» در قرآن مجید.

کیست آفریننده بامداد و نیمروز؟

و شب که مردم را برای بجا آوردن نماز همی خواند؟^۱ یسنای ۴۴ : ۳-۴-۵ (۱)

گویندگان مزدیسنا پس از زرتشت

گویندگانی از پیروان زرتشت، پس از اورشته^۲ تعلیمات و سرودهای
ویرا تعقیب کردند (۲) - آنان نیز مانند پیامبر خویش همه^۳
زیبائیهای جهان و آثار جمیل طبیعت را که در زندگانیشان مفید و مؤثر بود با نظر محبت
و احترام نگریسته قطعات مفصل در تمجید و توصیف آنها سروده اند: یکی برای خورشید
که پرتو و حرارت خوش آیند خود را بجهان بخشیده شبهای وحشتزای ظلمانی را از
طلوع خویش بسپیده دم نورانی مبدل میگرداند و همه آفریدگان را از پرتو و روح بخش خود
حیات و توانائی می بخشد، سرود ستایش سروده - گوینده ای دیگر از آبهای پهناور که
برای کشور خشک وی بمنزله آب حیات بود تقدیر و از این بخشش ایزدی سپاسگزاری
کرده - شاعر دیگر از ابرهای غلیظی که با نعمت باران بر آن مرز و بوم سایه می افکند
توصیف کرده آنها را عامل بزرگ خوشبختی و آسایش جهانیان پنداشته است، که بدون آنها
رودها و جویبارها خشک و قحط و غلا نمودار خواهد شد و در ضمن با بیان شاعرانه ای
از ستیزه سختی که بین دیو قحطی و فرشته باران در کار است داستان گفته و در آن بیان
شاعرانه فرشته باران را بستاره تشریح منسوب ساخته، چون طلوع آن در مشرق با فصل
باران در ایران قدیم مصادف میشده است.

(۱) مقتبس از کتاب (سخنوران دوران پهلوی) بقلم دینشاه ایرانی، مقدمه، ص ۹-۱۶ و نیز
گاتها چاپ اول یسنا، های مزبور و گاتها چاپ دوم ج ۱ ص ۷۸ بعد .
(۲) گاتها بقول میه اوستا شناس فرانسوی همه از زرتشت نیست بلکه برخی از قطعات آن
از پیروان زرتشت و آیین مزدیسنا میباشد (سه سخنرانی درباره گاتها ص ۱۵) ولی چون
تجزیه و تحلیل و تشخیص آنچه از پیروان اوستا بالقطع فعلا امکان پذیر نیست در اینجا از بحث در
قطعات اینان صرف نظر میشود .

مزدینسا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

اینگونه قطعات منظوم، بخش یشتها (۱) از کتب پنجگانه اوستا را تشکیل میدهد و از قرائت این مجموعه گرانها از ادبیات مزدینسا، بخوبی مبرهن میگردد که ایرانیان باستان طبع و افکار شاعرانه خود را در چه موضوعاتی بکار میبرده اند - در سراسر این آثار مدح شاهی نامدار و شخصی متنفذ وجود ندارد - نناخوانی و اغراق - گوئیهای که متکی بر ریاکاری و تملق اشخاص ناشایسته باشد در هیچیک از اشعار ایران باستان پیدا نیست - همه سرودهای باستانی متضمن شرح محسنات طبیعت و توصیف و تمجید آفرینش و از آنرو پی بردن از آنرا بمؤثر و یادآوری آفریدگار که جمیع کائنات زیبا آفریده اوست میباشد. (۲)

یشتها، که شامل ۲۱ بخش است، اگرچه از حیث زمان پس از زرتشت سروده شده است ولی باید دانست که عهد انشاء و انشاد برخی از آنها پیش از تشکیل پادشاهی هخامنشی (که در اواخر قرن ششم ق.م شروع شده است) بوده است. از این سلطنت با آنهمه عظمت و اقتدار که قسمت بزرگ دنیای متمدن را فرا گرفته بود در یشتها نامی نیست - وهمچنین هیچیک از وقایع مهم آن عهد در آنها اشاره نشده است - در یشتها بسا از پادشاهان داستان ملی ایران که در ساهنامه آمده اسم برده و مکرر از سلسله کیانیان و حامی زرتشت گشتاسب گفتگو شده است ولی از پادشاهان منتدرواقعی مانند کوروش و داریوش و خشایارشا و غیره ذکری نیست، در صورتیکه همین نامها در تورات کتاب دینی ملتی بیگانه ذکر شده است (۳) - بنا بر این اگر عهد انشاء بخشی از یشتها را پیش از سلطنت مادها، یعنی پیش از قرن هشتم ق.م قرار دهیم شاید بخطا نرفته باشیم - نظر بمندرجات یشتها، از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها بناچار باید بزمانی بسیار دور متوجه شویم - از طرف دیگر نظر بزبان یشتها، عهد انشاء یشتها را باید پس از عهد گاتها قرار داد و یک فاصله چند قرنی بین پیدایش آندو مجموعه قائل شد یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده میشود میان سرودهای گاتها و یشتها نیز مشاهده

(۱) رك: ص ۱۳۰-۱۳۱. (۲) رك: سخنوران دوران پهلوی ص ۲۵-۲۶.

(۳) رك: توریة کتاب عزرا و کتاب استرو کتاب دانیال باب ششم.

میگردد. (۱)

اوزان
یشتها

یشتها، چنانکه گذشت، مانند گاتها منظوم است ولی اوزان آنها با یکدیگر فرق دارد - در پنج گاتها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ هجائی میباشد (۲) ولی وزن شعری در اغلب یشتها ۸ هجائی است و در میان آنها مصراعهای ۱۰ و ۱۲ هجائی نیز دیده میشود و هر يك از این اوزان منقسم بچندین قسم است - در مصراعهای ۸ هجائی گاهی درنگ در وسط واقع است (۴+۴) و گاهی پس از هجای سوم یا بعد از هجای پنجم و ندره هم پس از هجای دوم - در مصراعهای ۱۰ هجائی درنگ گاهی در وسط واقع است (۵+۵) و گاهی پس از هجای ششم - در مصراعهای ۱۲ هجائی دو درنگ موجود است: جای درنگ نخستین مثل مصراع ۸ هجائی است یعنی (۴+۴) یا (۵+۳) یا (۳+۵) و جای درنگ دوم پس از هجای هشتم است.

باید یاد آوری کرد که بواسطه دخول بعض کلمات در یشتها که اصلاً برای توضیح و تفسیر بکار میرفته و بمرورجزو متن پنداشته شده ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشتها بهم خورده و آنها را بصورت نثر در آورده است ولی این منظومه هارا دوباره میتوان بصورت اصلی خود در آورده چنانکه برخی از خاورشناسان همینکار را کرده اند. (۳)

اینک محض نمونه ترجمه قطعه ای از یشتها را که در توصیف بارانست در ذیل مینگاریم.

نمونه اشعار

یشتها

چنانکه بارها تذکر داده شد، همواره باران، در سرزمین خشک ایران نعمت ایزدی بزرگی محسوب میگردد و ایرانیان همیشه بنظر احترام و تقدیس بدان مینگریستند - آنان بخوبی میدانستند که در فصل تابستان آب رودها و دریاها بیخار تبدیل میشود بشکل ابر در میآید، از اینرو بادیدگان پرانتظار بآبها نگرسته منتظر بخشایش ایزدی بودند - آنان بر اثر اطلاع از نجوم میدانستند که طلوع ستاره تشر

(۱) یشتها ج ۱ ص ۲۱-۲۲. و نیز رك: جدول چهارم همین کتاب. (۲) رك: ص ۳۰۰-۳۰۲.

(۳) برای اطلاع بیشتر رجوع شود به یشتها ج ۱ ص ۲۲-۲۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

(تیر) از مشرق مصادفست با شروع فصل باران - از اینرو ستاره مزبور را با تصورات شاعرانه یکجسم آسمانی که علامت سعادت و تقال بخیر است پنداشته بودند که باطلوع خود جهان را از بر تو رحمت خداوندی سیراب میگرداند .

در تیر یشت باشعاری بر میخوریم که در توصیف و تمجید ستاره تشر سروده شده از آن تجمله است بند ۴۹ که میگوید :

« تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم ، کسیکه آبهای را کد و جاری چشمه و جو یبار و برف و باران مشتاق اوست .

چه وقت تشر رایومند فرهمند برای ما طلوع خواهد کرد ؟

چه وقت چشمه های آب سترگ تر از (دوش) اسبی بجریان در آید ؟

چه وقت چشمه ها بسوی کشت زارهای زیبا و منزلگاهها و دشتها جاری شود و ریشه گیاهانرا از رطوبت قوی خود نمی بخشند .

برای فروغ و فرش اورا میستائیم .

که از تمام موجودات با آب جهنده خویش هول و هراس فروشوید .

(اینچنین) اوشفا بخشند ، آن تواناترین

در صورتیکه اورا ستوده ، او را معزز بدارند ،

(ویرا) خشنود سازند و خیر مقدم گویند .» (۱)

در اینقطعه شاعرانه از ستیزه بین فرشته تیر با دیوقحط و غلاسخن رفته است که

عاقبت بنا بر درخواست پارسایان و پاکان فرشته تیر بر آند یوغلبه کرده رحمت ایزدی را بجهان منتظر میسازد :

« و آنگاه ای سپنتمان زرتشت ، تشر رایومند فرهمند

بیسکراسب سپیدی زیبا با گوشهای زرین و لگام

زر نشان بدریای فراخکرت (۲) فرود آید .»

(۱) تیر یشت بند های ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ . (۲) منظور از دریای فراخکرت که در اوستا

و اورو کشه Vōuru-kasha آمده و لغتاً بمعنی بزرگ حاصل و فراخ کناره است) بتحقیق

بقیه حاشیه در صفحه ۳۱۳

مزدیسنا و شعر پارسی - نخستین شعر و شاعر ایرانی

برضد او دیو اپوش (۱) بپیکراسب سیاهی بدر آید.

يك اسب گل با گوشهای گل .

يك اسب گل با دم گل .

يك اسب گر مهیب .

«هر دو، ای سپنتمان زرتشت ! تشتر رایومند فرهمند

و دیو اپوش بهم در آویزند .

هر دو، ای سپنتمان زرتشت ! با یکدیگر بچنگند .

دروقت ظهر تشتر رایومند فرهمند بدیو اپوش چیر شود ، اورا شکست دهد .

«پس از آن، او تشتر، اورا بمسافت يك هاسر (۲) از دریای فراخکرت دور براند .

تشتر رایومند فرهمند خروش شاد کامی و رستگاری بر آورد .»

«خوشا بمن ، ای اهورمزدا !

خوشا بشما ای آبها و گیاهها !

خوشا بدین مزدیسنا !

خوشا بشما ، کشورهای آب ! جویهای شما بدون مانعی بطرف

محصول ، با دانه های درشت و پچرا گاهها ، با دانه های ریز

و بسوی جهان مادی روان گردد .» (۳)

مانده از صفحه ۳۱۲

معلوم نیست ولی در همین تیریش (کرده ۶- بند ۳۲) آمده : «پس از آن ای سپنتمان زرتشت ! تشتر رایومند فرهمند دگر باره از دریای فراخکرت برخیزد ، ستویس رایومند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود و پس از آن مه از آن طرف هند ، از کوهیکه در وسط دریای فراخکرت واقع است برخیزد.» - از این بند برخی چنین استنباط کرده اند که اقیانوس فراخکرت میان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند است (یشتها ج ۱ ص ۲۵۵) ولی گروه دیگری از خاور شناسان آنرا با بحر خزر تطبیق کرده اند و عقیده آقای پور داود نیز همین است.

(۱) ایندیو، دیو فحطی و گرسنگی است . (۲) مقیاسی است . رك : ص ۲۹۸ .

(۳) رك : سخنوران عهد پهلوی ص ۳۰-۳۲ . برای نمونه در کتاب مزبور قصایدی در توصیف

آب ، باران ، فرشته مهر و پیمان و علم و عقل و غیره ثبت شده بدانجا و نیز مجلد اول و دوم پیشنها تألیف آقای پور داود مراجعه شود .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی



این بود مختصری از منظره نخستین خشتهایی که در کالج رفیع ادبیات ایران (بویژه در شعر) بدست راهبران مزدیسنا گذاشته شده - همین شیوه پسندیده در قرون متمادی، که متأسفانه آثار آنها کمتر بر ما رسیده، ادامه یافته (۱) امثال گویندگان (یا تکار زیران (۲) و (درخت آسوریک) و سنگنبشته حاجی آباد (۳) و برخی از اوراق تورفان و الحان باربد، خنیاگر عهد ساسانی را پرورش داده؛ پس از حمله تازیان، در نتیجه مزج با ادبیات تازی باوج کمال خود رسید. (۴)

وما اکنون آثار مزدیسنا را در اشعار چند تن از بزرگترین گویندگان پارسی، بالانفراد (۵) مورد بحث قرار میدهم.

(۱) در پارسی باستان، زبان عهد هخامنشیان نیز شعر بوده: فردریک J. Friedrich در مقاله‌ای که در *Orientalistische Literaturzeitung* (سال ۱۹۳۰) منتشر کرده اظهار داشته است که مندرجات سنگنبشته بهستان (بیستون) شعر و مرکب از مصراعهای هشت هجایی است ولی این فرضیه مورد قبول واقع نگردیده. آقای امیل بنونیست E. Benveniste نیز قطعه‌ای از سنگنبشته داریوش بزرگ را شعر دانسته اند و نگارنده در رساله (یک قطعه شعر در پارسی باستان) قطعه‌ای منظوم از سنگنبشته‌های هخامنشی را که ظاهراً سروددینی آن عهد بوده نشان داده است، ولی بحث مطالب مزبور بیرون از موضوع کتاب حاضر است. (۲) رک: پایان بهره ۲ از همین بخش. (۳) رک: یک قطعه شعر در پارسی باستان. ص ۲.

(۴) بدیهی است که از این پس ادبای فاضل ما که بنگارش تواریخ ادبی اشتغال خواهند ورزید آنها را با اشعار پیامبر ایرانی افتتاح خواهند کرد.

(۵) آثاریکه از مزدیسنا و امور مربوط بدان در نظم و نثر پارسی باقیمانده، آنچه که لازم بود در فصول گذشته نگارش یافت و از این پس نیز درباره چند تن از سران شعر پارسی (گویندگانیکه بزدیسنان نظر موافق یا مخالف داشته‌اند) سخن خواهیم راند.

بهره ۲۰ = دقیقه

دقیقی و آئین زرتشتی - گشتاسب نامه دقیقه: ببلخ رفتن لهراسب و بر تخت نشستن گشتاسب - پیدا شدن زردشت و پذیرفتن گشتاسب دین او - پذیرفتن گشتاسب بساا ایران، ارجاسب را - پیشگویی جاماسب انجام رزم را - رزم ایرانیان و تورانیان - بخشایش یافتن ترکان از اسفندیار - باز آمدن گشتاسب ببلخ - فرستادن گشتاسب اسفندیار را بهمه کشورودین به گرفتن ایشان از او - یادگار زرتیران.

ابوعلی محمد بن احمد دقیقی بلخی^(۱) از گویندگان نامی قرن چهارم ایران (متوفی پس از ۳۸۰ هـ) و نخستین کسیست که بخشی از شاهنامه^(۲) او (بهار سیده است) -^(۳)

برخی از نویسندگان ویرا مسلم و گروهی دیگر او را زرتشتی دانسته اند و ما اینک در ذیل دلایل طرفین را یاد می کنیم:

۱ - دلایل اسلام وی:

دقیقی
و آئین زرتشتی

الف - نام او و پدرانش (در صورت صحت نقل) و شاید کنیه عربی او نیز دال بر اسلام ویست.

ب - برخی از اشعار او دلالت بر اسلام وی دارد مثلاً:

شفیع باش بر شه مرا برین زلت	چو مصطفی بردادار، بر روشن را ^(۴)
گراو زفتی بجای حیدری کرد	برزم شاه گردان، عمرو عنتر
نه ز آهن درع بایستی نه دلدل	نه سر پایانش ^(۵) بایستی نه مغفر ^(۶)

(۱) و نیز نام او را محمد بن احمد، محمد بن محمد بن احمد - احمد - منصور بن احمد و کنیه او را ابو منصور هم ذکر کرده اند ولی آنچه در متن آمده فول ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و اصح است. رك: شرح احوال رودکی ج ۳ ص ۱۲۶۱. (۲) که در شرح بادشاهی گشتاسب است. (۳) برای اطلاع کامل از احوال دقیقی رك: تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای فروزانفر (چاپ مؤسسه وعظ و خطابه سال تحصیلی ۱۳۰۸-۹: دقیقه) - شرح حال رودکی تألیف آقای نفیسی ج ۳ ص ۱۲۶۱ بیعد - تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر شفق - مجله کاه ۵ سال ۵ شماره ۴-۵. (۴) بر روشن امت بود. لغة الفرس اسدی. (۵) عماله بود. لغة الفرس. (۶) ر ک: لغة الفرس. اسدی.

مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

حور بهشتی گرش بیند بیشک
 دلت همانا زنگار معصیت دارد
 صد و اند ساله یکی مرد غرچه (۵)
 اگر بیند بگاہ کینش ابلیس
 فرو افرنگ بتو گیرد دین
 یکی صمصام فرعون کش، عدو خواری چواژدرها

حفره کند (۱) تازمین بسازد (۲) آهون (۳)
 بآب توبه خالص بشویش از عصیان (۴)
 چراشخت و سه زیست آن مرد تازی (۶)
 ز بیم تیغ او پذیرد ایمان (۷)
 منبر از خطبه تو آراید (۸)

که هرگز سیر نبودوی ز مغز و از دل اعدا . (۹)
 ج - فردوسی صریحاً برای او طلب آرزش کند و گوید :

خدا یا بیشخا گناه و را بیفزای در حشر، جاه و را .

که در واقع معنی آن : غفر الله ذنوبه و رفع الله درجته است و بعید نماید که در حق
 يك زردشتی چنین بگویند . (۱۰)

اما دلایل مزبور هیچیک مثبت اسلام وی نیست چه :

اولاً زرتشتیان در قرون اولی اسلام گاهی اسم و کنیه عربی برای خود اتخاذ
 میکردند - آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه در تاریخ ادبیات ایران (۱۱)
 نگاشته اند :

«دقیقی هر چند باحتمال نزدیک بیقین زردشتی بوده ، نام اسلامی او از این عقیده
 منع نتواند کرد زیرا بیشتر زرتشتیان ، در آن عصر از روی تقیه نام عربی و فارسی هر دو داشته
 و غالباً با اسم عربی معروف شده اند، چنانکه ابن المقفع روزبه نام داشت و بعبدالله معروف
 گردید.» و همچنین علی بن عباس مجوسی اهوازی مؤلف (کناش ملکی معروف بطب

(۱) زند . ن ل . (۲) بیارد . ن ل . (۳) نقب بود . لغة الفرس . (۴) لغة الفرس .
 (۵) مردم ابله را گویند . لغة الفرس . (۶) مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۱۷ . (۷) لباب الالباب
 ج ۲ ص ۱۲ . (۸) مجمع الفرس ماده (افرنک) (۹) لغة الفرس اسدی .
 (۱۰) در خلاصه الاشعار تقی کاشی این بیت فردوسی طور دیگر آمده بدینقرار :
 بمینو روانش پر از نور باد ز شاه جهان چشم بد دور باد .
 (۱۱) چاپ موسسه و عظم و خطابه سال تحصیلی ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ ص ۱۸ .

ملکی) و (کتاب کامل الصناعه) و استادس ابو ماهر موسی بن سیار که هر دو ایرانی زرتشتی بوده نام و کنیه عربی داشته اند (۱) و هنوز در هندوستان دستوران و موبدان زرتشتی بالقاب اسلامی مانند (شمس العلماء) نامیده میشوند.

ثانیاً در مورد اشعار مذکور :

ایات اول و چهارم و هشتم و نهم بهیچوجه نمیتواند این ادعا را اثبات کند چه در اینجا چون مخاطب گوینده، ایرانیان مسلمان بودند ناچار بزبان قوم سخن گفته است چنانکه در شاهنامه خود، گفته:

(لهراسب) ببلیخ گزین شد بدان نوبهار
که مر مکه را تا زیان این زمان

ذکر (مصطفی)، (منبر)، (حور بهشتی) یا (فرعون) بدون هیچگونه ابراز عقیده و تعظیم یا تکذیب، چگونه میتواند مورد داوری يك محقق قرار گیرد؟

بیت های دوم و سوم نیز از قطعه یا قصیده ایست که بقیه آنها بر سر سیده است، بنابراین در باره آنها دو هم حکم قاطع نمیتوان کرد.

بیت پنجم نیز بهیچوجه مؤید اسلام او نتواند بود، چه گناه (بپهلوی بچک) = baçak = بزه از همان ریشه است) و ثواب (بپهلوی کرفک = karfak = پیارسی کرفه) هر دو در مز دیسنا هست و توبه (بپهلوی پتت petit) نیز در آئین زرتشتی آدابی دارد، و این مراسم سابق بر اسلام است.

بیت ششم مورد بحث نتواند بود زیرا اولاً این بیت (که مطلع آن :

جهانا سراسر فسوسی و بازی
که بر کس نیائی و با کس نسازی.

میباشد و هدایت در مجمع الفصحاء آنرا بدقیقی نسبت داده) در فرهنگ جهانگیری بابو الطیب مصعبی از وزیران سامانیان، که ممدوح رود کی بود و بقول ثعالبی شعر عربی و فارسی میگفته نسبت داده شده است (۲) و ثانیاً مراد گوینده فقط آنست که آنحضرت

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

(که برای مسلمانان اینهمه خدمت انجام داده) چرا عمر کمی داشته است - سوق کلام و بکار بردن (آنمرد تازی) بجای (محمد) یا (رسول خدا) و غیره خودجای تأملست .
بیت هفتم که در آن از (ابلیس) و (ایمان) سخن رفته است تخصیص باسلام ندارد چه چنانکه گفته شد (۱) اهریمن دره مزدیسنا خود مبحث مفصلی دارد و ایمان هم خاص اسلام نیست ، چنانکه زرتشتیان نیز هر جا بطور اطلاق کلمه (دین) که اصلاً ایرانی است بکار میبرند مرادشان «دین مزدیسنا»ست و «بهدین» مراد مؤمن بآئین زرتشت است .
II - دلایل زرتشتی بودن :

الف - دقیقی اشعاری دارد که در آنها ته-ایل خود را بدین زرتشت صراحة ابراز میکند. (۲) :

یسکی زردشت وارم آرزویست که پیشت زندر ابرخوانم ازبر. (۳)
به بینم آخر روزی بکام دل خود را

گهی ایارده خوانم شها گهی خرده. (۴)
برافروز آذری ایدون که تیغش بگذرد از یون

فروغش ازبر گردون کند اجرام را اخگر. (۵)
اندرخزان گوید :

برخیز و برافروزهلا قبله زردشت (۶)

بنشین و برافکن شکم قاقم بر پشت

بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار

ناچار کند روبروی قبله زردشت .

(۱) دك: بخش ۴ بهره ۱. (۲) آنهم در عصری که اسلام سرتاسر ایران را فرا گرفته بود. (۳) لئة الفرس اسدی چاپ اروپا ص ۲۹. (۴) لئة الفرس اسدی چاپ اروپا ص ۲۶ - دك بخش ۳ همین کتاب. (۵) ترجمه احوال رودکی ج ۳ ص ۱۲۸۹. (۶) مراد آتش است: دك. بخش ۴ بهره ۲.

من سرد نیابم که مرا ز آتش هجران

آتشکده گشته است دل و دیده چو چرخشت. (۱)

این بیت منسوب بدقیقی است (۲):

کسی کو ندارد ره زرد هشت. (۳)

بیزدان که هرگز نمیند بهشت

وازمه مهمتر غزل مشهور اوست در وصف (اردیبهشت ماه) بمطلع:

جهان را خلعت اردیبهشتی

بر افکند ای صنم ابر بهشتی

که درتخلص گوید:

بگیتی از همه خوبی و زشتی

دقیقی چار خصلت برگزیدست

شراب لعل (۴) و کیش زرتشتی. (۵)

لب یا قوت رنگ و ناله چنگ

ب - انتخاب «گشتاسب نامه» از میان همه بخشهای «شاهنامه» که ظهور زرتشت

و انتشار دین او را شاملست (و قسمت عمده آن هم ترجمه کتاب دینی پهلوی یا تکار

زیرانست که هنوز در دست میباشد) برای شروع بنظم کتاب و یاد کردن آئین باستانی

ایران بعبارات خوب نیز مؤید زرتشتی بودن اوست (۶) چنانکه در باره زردشت گوید:

درختی پدید آمد اندر زمین

چو یکچند گاهی بر آمد برین

که آهر من بد کنش را بکشت

خجسته پی و نام او زرد هشت

کسی کو چنان بر خورد کی مرد؟

همه برگ او پند و بارش خرد

پذیرفت از و دین و آئین به...

چو بشنید از و شاه به دین به

برفت از دل بدسگالان بدی

پدید آمد آن فرّه ایزدی

وز آلودگی پاک شد تخمه ها...

پراز نور ایزد بید دخمه ها

(۱) در سفینه هاقطه یا غزلی شش بیتی بنام دقیقی ثبت کرده اند که سه بیت فوق از آنست

و آنرا به سجدی نیز انتساب داده اند ولی چون از گوینده اخیر، هیچ شعری در این مورد

دیده نشده و تمایل دقیقی بمزدیسنا بقرائن دیگر ثابت است اینقطعه را با احتمال اقوی باید از

آن دقیقی دانست. رک: رود کی ج ۳ ص ۱۲۷۴. (۲) ولی در گشتاسب نامه او نیست.

(۳) رود کی ج ۳ ص ۱۲۷۴. (۴) می چون لعل - می چون رنگ - می خون رنگ. ن. ل.

(۵) زرد هشتی. ن. ل. (۶) رک: مجله کاوه سال ۵ شماره ۴ و ۵ - رود کی ج ۳ ص ۱۲۷۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

سوی گنبد آذر آرید روی بفرمان پیغمبر راستگوی

پرستشکنده شد ازیشان بهشت بیست اندرو، دیورا زرد هشت. (۱)

ونکنه اینجاست که اینهمه را دقیقاً مستقیماً خود میگوید نه آنکه از قول دیگری روایت کند، چنانکه فردوسی گاهی نظیر این سخن را از قول یکی از گذشتگان نقل میکند.

ج - استاد نولدکه Nöldeke خاورشناس آلمانی نیز نویسد: اینکه دقیقی در موقع نقل ازدواج اسفندیار باهمای خواهرش که در زمان خود دقیقی در میان مسلمین بسیار عجیب و قبیح بنظر میآمده (۲) بمسامحه گذشته و فقط بعبارت: «عجم را چنین بود آئین و داد» بدان اشاره میکند، قرینه دیگری بر مذهب او تواند شد. (۳)

د - از قرار روایت غضائری رازی، شاعر معروف عهد محمود خز نوی که اندکی پس از دقیقی میزیسته وی در احوال برمکیان و ظاهر آدرمناقب آنان اشعاری نیز سروده بوده. غضائری در ضمن قصیده لامیه خود که در تشکر از صلّه هنگفتی که محمود بوی داده بود و همان موجب معارضه او با عنصری شد، چنین گوید:

بشعر یسار کند روزگار برمکیان دقیقی - آنکه کاشفته شد برو احوال
سحاق ابن ابراهیم را چه بهره رسید ز فضل برمک و آن شعر قافیه بردال (۴)
بیك دو بیت ندانم چه داد فضل بدو فسانه باك ندارد ز نامحال و محال. (۵)

این مدح و ثنای دقیقی درباره فرزندان متولیان بتخانه بودائی معروف به «نوبهار» بلخ یعنی برامکه (۶) مؤید احساسات مذهبی و ملی او تواند بود چه دقیقی مانند

(۱) رك : شاهنامه بخ ، ج ۶ ص ۱۴۹۷ بیعد و چاپ مطبعه نادری . جلد سوم ص ۲۸۶ بیعد .
(۲) مراد ختوك دس است . (۳) مجله كاره سال ۵ شماره ۴ و ۵ - ولی این دلیل قوی نیست چه دقیقی گفته : عجم را چنین بود آئین و داد - و فردوسی در نظیر همین واقعه (ازدواج بهمن با دخترش همای) گوید : بدان دین که خواندی و را بهلوی - و تفاوتی بین این دو نتوان گذاشت . (۴) مراد از فضل ، فضل بن یحیی برمکی و از سحاق ، اسحق بن ابراهیم موصلی است که تفصیل عطای هنگفت فضل درباره وی در کتب معروف ثبت است .
(۵) مجمع الفصحاء ، ص ۳۶۹ . (۶) که شرحش در همین فصل خواهد آمد .

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

نظامی گنجوی (۱) تصور میکرده است که «معبد نو بهار» آتشکده‌ای بوده که آنجا را بدینصورت میستاید: (لپراسب)

ببلخ گزین شد، بدان نو بهار که یزدان پرستان آنروزگار
مرآن خانه را داشتندی چنان که هر مکه را تازیان (۲) اینزمان (۳)

ه - استعمال الفاظ پازند (مربوط بمزدیسنا) که پس از اسلام در میان گویندگان ایرانی هسلمان، منسوخ بوده نیز - چنانکه خاور شناس معروف پاول هرن اشاره میکند - مؤید این حدس میباشد مثلا بکار بردن کلمات: بر روشنان (۴)، گرزمان (۵)، افسستا (۶)، و نغوشا (با ذکر موبدوزردهشت) (۷)

(۱) رك بخش ۴ بهره ۲: آتش. (۲) مثلا نگفته است: مسلمان. (۳) این دلیل نیز چندان قوی نیست چه ممکن بود دقیقی مانند همه ایرانیان، نظر بعلاقه میهنی نسبت بخاندان برمکیان نظر مساعد داشته باشد. (۴) این واژه در پهلوی و یرویشنیکان virvishnikân بمعنی مؤمنان و گروندگان است - در اسناد پهلوی تورفسان اسم مصدر varvishn بهمین معنی دیده شده که پیارسی (برروشن) گردیده است - بیت دقیقی در این مورد همانست که در ابتدای این عتوان ذکر شده - اینسکه در لغت فرس چاپ تهران این واژه به (بد روشن) تصحیح شده صحیح نمی نماید (رك: مجله موسیقی سال ۳ شماره ۸ مقاله آقای ص. ه) (۵) در اوستا Garô demâna که در پهلوی گروتمان یا گرودمان بمعنی جایگاه ستایش و عرش اعظم آمده. قطعه دقیقی این است:

مه و خورشید با برجیس و بهرام زحل با تیر و زهره با گرزمان
همه حکمی بفرمان تو رانند که یزدمر ترا داده است فرمان.

(لغة الفرس مصحح آقای اقبال ص ۳۵۷) (۶) اسدی نویسد: این لفظ کلمتی است مرکب پهلوی - افسد شگفت باشد و *ستایش*، چنانکه دقیقی گفت:

جزاز ایزد، توام خداوندی کتم از دل بتو بر افسستا. لغة الفرس ص ۵.

(۷) دقیقی گوید:

نأویل کرد موبد از مذهب نغوشا آنزوردهشت کو بود استاد پیش دانا.

(این بیت را بانواع مختلف ذکر کرده اند) - در لغة الفرس مصحح آقای اقبال ص ۶ آمده: «نغوشا مذهب گبرانست» و همین بیت دقیقی را مثال آورد - اما محققان معاصر نغوشاو نفوشاک را از ماده «نیوشیدن» و «نغوشیدن» گرفته اند که ظاهر آیه یکی از فرق مانویان اطلاق میشده و تازیان آنرا «سماعین» ترجمه کرده اند (رك رودکی ج ۳ ص ۱۲۸۸ - فرهنگ شاهنامه ذیل همین لغت)



چون دلایل طرفین را با میزان ذوق سلیم بسنجیم میتوانیم با جرأت حکم کنیم که لااقل دقیقاً اگر (ظاهراً) مسلمان بود باطناً بآئین زرتشتی تمایل تام داشته است. (۱)

چون دقیقی نخستین گویندهٔ ایران پس از اسلام است که گفتار نغزش در مورد مؤسس مزدیسنا بما رسیده و «گشتاسب نامه» اش حاوی اطلاعات گرانبها در موضوع ما نحن فیه میباشد بتحلیل و تشریح ایاتش میپردازیم.

گشتاسب نامهٔ دقیقی

بلخ رفتن لهراسب و بر تخت نشستن گشتاسب

۱ - لهراسب (در اوستا اروستاسپه Aurvata aspa یعنی تیزاسب، تنداسب) - در اوستا همین کلمه صفت خورشید استعمال شده، خورشید تیزاسب نام برده شده است (۲) و نیز گاهی همین صفت برای ایم نبات (از ایزدان نگهبان آب) بکار رفته - کی لهراسب پورکیوجی (۳) پورکیمنش (۴) پورکیقیاد (۵) بوده است - وی پس از کیخسرو بتخت نشست.

۲ - بلخ - طبق روایات ملی تغییری محسوس که در زمان لهراسب انجام گردید اینست که بجای استخر، که در زمان کیکاوس و کیخسرو پایتخت ایران بشمار میرفت بلخ پایتختی برگزیده شد - بهمین مناسبت در آثار الباقیه لقب لهراسب (بلخی) ضبط

(۱) برای اطلاع کامل از ترجمهٔ احوال دقیقی و اشعار او، رك: تاریخ ادبیات تألیف آقای فروزانفر (مؤسسهٔ عظمی و خطابه سال تحصیلی ۳۱۸-۱۹) - مجلهٔ کاوه سال ۵ شمارهٔ ۴ و ۵ مقاله بقلم آقای تقی زاده و نیز رودکی ج ۳ ص ۱۲۶۱-۱۲۹۳. (۲) رك: خورشید یشت بندهای ۱ و ۶ - مهریشت بندهای ۱۳ و ۱۹ - فروردین یشت بند ۸۱ و غیره. (۳) حمزهٔ اصفهانی و مسعودی، ولی ابوریحان کیاو خان. (۴) ابوریحان و حمزه و مسعودی و مؤلف مجمل التواریخ. (۵) ابوریحان - ولی حمزه و مسعودی کیمنش را پورکیفشین (کی پیشین) و او را پسر کیافوه دانسته اند.

شده است - شهر بلخ از شهرهای بسیار کهن ایرانست - در سنگ نبشته بهستان ضمن کشورهای داریوش، باختریش Bāxtrish آمده که بعدها (باختر) بهمین معنی اطلاق گردیده است.

شهر بلخ بمناسبت (نوبهار) که ذکرش بیاید در ادبیات ایران نامبردار است و آنرا بمناسبت نزدیکی با (بامی - بامیان) بلخ بامی میگفته اند. فرخی گوید:

مرحبا ای بلخ بامی همره باد بهار از درنوشاد رفتی، یا ز باغ نوبهار؟
نوبهار بلخ را با چشم من قیمت نماند تابهار گوزگانان پیش من بگشاد بار.

۳ - گشتاسب - فردوسی نام دو پسر لهراسب را ذکر کرده: گشتاسب، زریر - در بندهش کتاب مذهبی مزدیسنا (بپهلوی)، فصل ۳۱، بند ۲۹ آمده: «از لهراسب، گشتاسب و زریر و برادران دیگر بوجود آمدند.» (۱)

گشتاسب در اوستا ویشتاسپه *Vištāspa* ذکر شده (یعنی دارنده اسب چموش) - همین کلمه نزد یونانیان هیستاسپس *Hystaspes* گردیده - مورخان ایرانی و عرب نام او را (بشتاسب) و (بشتاسف) نیز ضبط کرده اند - لهراسب چون از تاج و تخت چشم پوشید، طبق وعده قبلی سلطنت را بفرزند هنرمند خود تفویض کرد:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت فرو آمد از تخت و بر بست رخت (۲)
و گشتاسب از آن پس طبق گفتار بندهش، فصل ۳۴ بند ۷ و نیز بقول فردوسی ۱۲۰ سال پادشاهی کرد. اما لهراسب خود،

ببلخ گزین شد، بر آن «نوبهار» که یزدان پرستان آن روزگار
هر آن خانه را داشتندی چنان که هر مکه را تازیان این زمان.
نوبهار - نوبهار بلخ را که دقیقی در ابیات فوق و نظامی در اسکندرنامه (۳)

و گروهی از مورخان عرب و ایران و فرهنگ نویسان (۴) آنرا آتشکده ای منسوب

(۱) یستمساج ۲ ص ۲۶۵. (۲) بیت هائی که با حروف ۱۲ سیاه چاپ شده از گشتاسب نامه است. (۳) رك: بخش ۴ بهره ۲ ص ۲۰۱-۲۰۲. (۴) انجمن آرا (نوبهار).

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بزرگترین پنداشته اند خطاست - اینک برای توضیح گوئیم :
دین بودا در عهد (اشوکا) ، پادشاه توانای هند از حدود آن کشور تجاوز و بواسطهٔ
مبلغانی چند از شمال غربی تا کشمیر و قندهار و کابل نفوذ کرد و متدرجاً بسواحل
جیحون رسید - محققاً پیش از میلاد مسیح ، دین بودا بشهر بلخ رسیده در آن سرزمین
زرتشتی معابد بودائی برپا بوده است - مورخ و نویسندهٔ یونانی الکساندر پلی هیستور
Alexander Polyhistor که در حدود سال ۶۰ - ۸۰ ق . م کتاب خود را نوشته
از شمنهای بلخ یاد میکند (۱) - این معبد بواسطهٔ شهرتی که داشت بعد ها با دیگر
معابد زرتشتی مشتبه گردید .

از اشعار فردوسی در تتمهٔ داستان لشکر کشی ارجاسب بر علیه گشتاسب (۲)
بر میآید که لهراسب در معبدی منزوی بوده:

چو توران سپاه اندر آمد بتنگک بیوشید لهراسب خفتان جنگ
ز جای پرستش (۳) باوردگاه بشد بر نهاد آن کیانی کلاه. (۴)

ولی فردوسی نامی از آن «جای پرستش» نمبرد - آقای پورداود نوشته اند (۵):
« درینجا متذکر میشویم که خبر دقیقی در منزوی شدن لهراسب در معبد بکلی در تحت
نفوذ بودائی است ، چه در تاریخ ایران ، در هیچ قری سراج نداریم که پادشاهی در
معبدی منزوی شده باشد گذشته از اینکه آئین مزدیسنا هم با انزوا و ریاضت سروکار
ندارد. - باید دانست که خود ساسانیان که بعد ها به بودا ملقب شد از شاهزادگان
بوده که سالها انزوا اختیار کرد و داستان افسانهٔ وی بشکل « بوداسف و بلوهر » (۶)
بایران نیز ساری شد - اما در بارهٔ انزوای شاهان ایران ، چنانکه فردوسی نیز نقل

(۱) Die Religion des Buddha, von C. Fr. Koppen Zweite Auflage. : . . .
(ب.د) Berlin 1906, Band II, s. 33 (۲) شرح آن در عنوان آئینده (فردوسی) ذکر خواهد شد.
(۳) رك : بخش اول ، ص ۶۰ . (۴) شاهنامهٔ بخش ج ۶ ص ۱۵۵۷ . (۵) یشتهاج ۲ ص ۳۳ .
(۶) از کتب عهد ساسانیان که نام آنها بما رسیده بقول ابن الندیم در الفهرست (کتاب الزهر
و بوداسف) و در جای دیگر همان کتاب (بلوهر و بردانیه) آمده که تصحیف « بلوهر و
(بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد)

کرده، کیخسرو و سلف لهراسب هم نخست عزلت گزیده سپس ناپدید شد.
 نام (نوبهار) رابطه ای با (بهار) از فصول چهارگانه پارسی ندارد و اینسکه
 عمر بن الازرق کرمانی آنرا ربیع الجدید ترجمه کرده درست نیست بلکه اصل آن
 Nava Vihara است که در سانسکریت بمعنی (دیرنو) میباشد. از اخبار برخی
 از مورخان بخوبی مستفاد میگردد که نوبهار، معبد بودائی است از آنجمله است خیر
 عمر بن ازرق مذکور که یاقوت حموی وابن الفقیه از او نقل کرده اند. بنا بر این برهمنیان (۱)
 که تولیت نوبهار را دارا بودند و در اراضی وسیع و موقوفات بسیار متعلق بدیر، ریاست
 روحانی داشتند اصولاً بودائی بودند تا در آخر قرن اول هجری باسلام گرویدند و
 بعدها در دربار خلفای عباسی بوزارت رسیدند. (۲)

علاوه بر آنچه گفته شد از اخبار چنین تأیید میشود که بلخ در مشرق ایران
 یکی از مراکز مهم بودائی و نوبهار متعلق بیروان همین دین بوده است: یکی از
 زائران چینی موسوم به هوآن تسنگ Huan Tsang که از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ میلادی

(بقیه از حاشیه صفحه قبل)

بوداسف « است. این کتاب ابتدا در ایران تألیف شده و اصل آن از تاریخ زندگی بودا،
 مؤسس مذهب بودائی در هند، برداشته شده و بدست مؤلف مسیحی تبدیل شکل داده
 بقالب مسیحی ریخته شد و مانند قصه ای پرداخته گردید که در آن یوذاسف « مصحف
 بوداسف » پسر پادشاه هند است که بدین عیسوی نایل شده برخلاف میل پدر و با وجود
 سختگیریهای وی بدلات بلوهر مسیحی میشود و عاقبت پدر را نیز هدایت میکند. این قصه
 ظاهراً از پهلوی سریانی و عربی و از سریانی بگرجی و یونانی ترجمه شده. يك نسخه
 پارسی آن که مأخذش کتاب کمال الدین و تمام النعمه ابن بابویه (ابوجعفر محمد بن علی قمی
 معروف بصندوق متوفی بسال ۳۸۱) میباشد موجود است و ابن بابویه نیز از محمد بن زکریای
 رازی نقل میکند. کتاب یوذاسف و بلوهر عربی و فارسی قالب ریزی تازه اسلامی همین
 قصه مسیحی است - کلمه یوذاسف و بوذاسف و بوداسف تصحیف (بوداراف) است که اسم
 بوداست پیش از بعثت او، و وقتی که شاهزاده بود و بلوهر شاید همان (بلهرا) است که
 جغرافی نویسان عرب او را بزرگترین پادشاه هند میخوانند (رك كاوه سال ۵ شماره ۵)
 (۱) کلمه برمک را هم برخی از خاورشناسان از واژه سانسکریت برمکه Para maka
 بمعنی سرو بزرگ مشتق دانسته اند.

Encyc. de L'Islam, Barmakides, par Barthold. (۲)

مزديسنا و تأثير آن در ادبيات پارسی

در گردش بوده و در شهر بلخ که در آن عهد ۱۰۰ دیر بودایی و ۳۰۰۰ شمن و زاهد و راهب داشته ، در خود دیر نو بهار که صد تن شمن داشته در مدت یکماه منزل کرده است و طشتی که بودا برای غسل و تطهیر بکار میبرده است در آنجا محفوظ بوده ، یکدندان بودا و جسابوب ویرا هم زائر مزبور در آنجا دیده است (۱) (۱). ابوبکر محمد بن جعفر نرشی (۲۸۶-۳۴۸) نیز بیازار ماخ بلخ - که «سال تاسال بتان تراشیدندی بدین بازار، بروز معین حاضر کردندی و فرختندی و مردمان خریدندی» اشاره کرده است. (۲)

در فرهنگهای پارسی (۳) آمده : «نوبهار بمعنی آتشکده عظیمی است (۴) که سلاطین عجم در شهر بلخ بامیان ساخته بودند و بانواع نقش و نگار و تصاویر و جواهر الوان مزین شده بود و طاق گنبد را زیاده از صد ذرع ارتفاع نوشته اند و مردم ایران از شهرهای دور و نزدیک بزیارت و تماشای آن خانه میآمدند ، و در حوالی آن خانه رفیع و گنبد وسیع ۳۶۰ متصوره معموره بوده که خدام و سندنه در آنها مقام داشته اند و از زینت و پوششها که در آن کرده بودند اولوا الابصار در آن حیران بوده اند ، از آنجمله گفته اند که باد چون وزیدی حریری که بر علم قبه آن کشیده بودند چنان بر آوردی که آنرا در شهر ترمذ بدیدندی و از بلخ تا ترمذ و از ده فرسخ فاصله دارد و متولی خدمتکاران نوبهار را بر مک میخواندند بتشبییه سندنه مکه و او از نوبهار تا هنت فرسخ اطراف نوبهار جاری الحکم و مختار و مقتدر بوده و پشت در پشت این منصب و درجه داشته اند - و زردشت پیغمبر عجم در آن آتشکده بزرگ مقیم بود!»

در ادبیات پارسی گاهی (نوبهار) را بتخفیف (بهار) خوانده اند و از اینرو فرهنگ نویسان (۵) بهار را بمعنی «بتخانه چین و آتشکده ترکستان» (۶) گرفته اند.

(۱) Die Religion des Buddha, von Koppen. B. II. s. 34. (پ. د.)

(۲) تاریخ بخارا مصحح آقای مدرس ص ۲۵. (۳) رگ : انجمن آرا. (۴) همان اشتباه معمول تکرار شده. (۵) انجمن - بهران. (۶) چون در اشعار پارسی (مانند شعر عثمان مختاری) بهار را در مورد بت و بتخانه هر دو استعمال کرده اند لغت نویسان دو (بهار) پنداشته اند!

مسعود سعد گوید (۱) :

این جهان را بعدل ورد آسا
عثمان مختاری گوید :

تا عالم از بهار شود چون بت بهار
رأی تو باد گوهر انصاف را فروغ
بدانخانه (۳) شد شاه یزدان پرست (۴)
فرود آمد آنجا و هیكل بیست
مراد از هیكل در اینجا زار و عبارت اصح کستی است که حتی آریائیان پیش از
زرتشت بکار میبردند و شرح آن گذشت. (۵)

یقه کند یاره فر و هشت موی
همی بود سی سال پیشش بیای
نیایش همی کرد خورشید را
سوی داور دادگر کرد روی
بدینسان پرستید باید، خدای
چنانچون که بدر راه جمشید را
از ایات فوق چنین مستفاد میشود که دقيقي نیز مانند فردوسی (۶) بهیچوجه
پرستش « داور دادگر » را با نیایش « خورشید و ماه » که از آثار آئین ایرانیان پیش از
زرتشت (۷) است مانعة الجمع نمیداند.

چو گشتاسب بر شد بتخت پدر
مرداد از فر ، همان فرۀ ایزدست - خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسومست
که فر پدر داشت و بخت پدر ،
به خوارنگه **مرداد از فر** Xvarenan(g)h که در پارسی خره یافر گوئیم (۸)

و آن عبارتست از فروغ یا شکوه و اقتدار مخصوصی که از طرف اهور مزدا به پیغمبر یا پادشاهی
بخشیده میشود - در سراسر اوستا مانند شاهنامه از فر کیانی و فر آریایی سخن رفته ، جایگاه
آن دریای فراخکرت (۹) است ، ضحاک برای بدست آوردن آن کوشید و افراسیاب

(۱) دیوان چاپ تهران ص ۱۳۳ . (۲) در اینجا یهام بهر دو معنی بهاد است . (۳) یعنی خانه
نوبهار . (۴) لهراسب . (۵) رك : بخش ۴ بهره ۳ . (۶) چنانکه در باره
جمشید همین نسبت راقائل شده است . (۷) رك بخش ۱ . (۸) رك بخش ۴ بهره ۲ (فرنبغ) .
(۹) رك : همین بخش ، ص ۳۱۲ حاشیة ۲ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

تورانی بیهوده خود را سه بار برای رسیدن بدان، بفرآخکرت انداخت - جمشید پس از آنکه دروغ گوئی و خود ستائی آغاز کرد فر ازو بصورت مرغی جدا شد - در هر حال هر یک از پادشاهان عظمت و قدرت خود را مدیون همان فر بودند که بنام (فره ایزدی) یا (فره کیانی) اغلب یاد میشود - منبع اطلاعات ما در این مورد یکی از یشت های اوستاست بنام زامیاد یشت (۱) - در این یشت در بند های ۸۴ - ۸۷ آمده که: کی گشتاسب دارای فر کیانی بود و از پرتو آن بر حسب دین اندیشید و سخن گفت و رفتار کرد و بدین مزدیسنا گروید.

بسر بر نهاد آن پدر داده تاج که زیننده باشد بازاده تاج.

دقیقی و فردوسی هر دو، بهنگام جلوس شاهان از قول آنان خطبه ای مبتنی بر حمد یزدان و بند و اندرز مردمان نقل کنند، چنانکه خلفای اموی و عباسی در اسلام بهمین طریقه رفتار میکردند - گشتاسب،

« منم - گفت - یزدان پرستنده شاه
« بدان داد ما را کلاه بزرگ
« چو آئین شاهان بجای آوریم
« مرا ایزد پاک داد این کلاه »
که بیرون کنیم از رومه میش و گرگ
بدان را بدین خدای آوریم...»

ناگزیر مراد از (دین خدای) در این بهنگام (یعنی بیش از رسیدن زرتشت بدر بار وی) باید همان دین آریائی باشد.

پس آن دختر نامور قیصر
کتابی نوش خواندی، گرانمایه شاه
که ناهید بد نام آن دختر
دو فرزند آمد چو تا بنده ماه.

داستان مسافرت گشتاسب بروم و ازدواج با دختر قیصر را فردوسی بطور مشروح نقل کرده است (۲) - آنچه که در ادبیات فوق مورد تأمل است اینست که دقیقی گوید نام آن دختر ناهید بود (و بدیهی است که باید نظر گوینده آن باشد که نام وی در اصل یعنی بزبان رومی « لاتینی » چنین بوده است) و گشتاسب پادشاه ایران، ویرا بنام «کتایون» میخوانده - صرف نظر از افسانه بودن داستان، باید دانست که تصور بیگانه

(۱) رک: یشتها ج ۱ ص ۵۱۲. (۲) رک: شاهنامه بخ ج ۶.

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

بودن لفظ « ناهید » بخطاست و نویسندگان ایرانی بارها در این مورد دچار لغزش شده اند : ابوبکر عتیق بن محمد سورا بادی هر وی در تفسیر پارسی خود بر قرآن (اندر داستان هاروت و ماروت) نویسد : « زنی از فرزندان نوح نام وی زهره ، و پیارسی بیدخت و بتازی ناهید. » (۱) - مؤلف مرآت البلدان نیز نام پارسی او را « بیدخت » و نام سریانیش را « ناهید » نوشته است. (۲)

ناهید در اوستا اناهیته Anâhita آمده که مرکبست از جزء (ا) از ادات نفی و آهیته âhita یعنی چرکین و پلید و ناپاک (و ندیداد فرگرد ۱۶ بند ۱۶). همین جزء دوم در پهلوی (آهک) و در پارسی آهو شده بمعنی عیب و نقص - خاقانی گوید :
 بینی آن جانور که زاید مشک ناهش آهو و او همه هنراست.

(ا) نفی بنا بقاعده دستور زبان اوستائی چون بکلمه مسبوق به (آ = â) پیوسته مابین آنها نون و قایه فاصله شده است مانند ایران (= ان ایران = خیر ایرانی، بیگانه) بنا بر این اناهیته یعنی پاک و بی آلاش - در اوستا این صفت بارها در مورد فرشتگان و اشیاء استعمال شده، غالباً مهر و تشتر (تیر) و هوم و برسم و آب زور و فروغ و غیره بصفت اناهیته یعنی پاک و بی آلاشی متصف شده اند^(۳). در پارسی باستان نیز همین کلمه چهار جا بمعنی فرشته بمارسیده - اما ایزدی که بالاخص بدین نام موسومست ایزد آست که بنام اردوی سوره اناهیته Aredvi. Sûra. Anâhita خوانده شده - ared بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و افزودن و بالیدنست - اردوی را بارتولمه بمعنی رطوبت و نمناکی گرفته^(۴). جزء دوم سوره sûra صفت است بمعنی قوی و قادر، در سانسکریت بمعنی دلاور و نام آورا است پس مجموعاً اردوی سوره اناهیته یعنی ایزد آب که پاک و قویست - در اشعار متقدمان بارها بنام (ناهید) بره میخوریم و در فرهنگهای پارسی ناهد و ناهده و ناهیده و ناهی بمعنی دختر بالغ ضبط است. (۵)

(۱) رک: ستاره ناهید تألیف نگارنده ص ۱۱. (۲) رک: مرآت البلدان ج ۱ ص ۱۲۷ - ستاره ناهید ص ۹. (۳) هر مزدیشت بند ۲۱ - تشتریشث بند ۲ - مهریشث بند ۸۸. (۴) رک Air. Wb. (۵) اشاره بدستان عروج ناهید (زهره) - رک: ستاره ناهید تألیف نگارنده - برای اطلاعات کامل در باره (ناهید) فرشته مزدیسنا، رک: یشتها ج ۱ ص ۱۵۸ - ۱۷۶.

مزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بیدخت - اماعت اینکه در افسانه های اسلامی بستاره زهره نام بیدخت یا بدخت داده شده: اینواژه بقول شفتلویتز دانشمند آلمانی از بدخت مشتق شده یعنی دختر بگ (خدا) - و بیدخت ناهید یعنی ناهید دختر بگ - این نام نیز پارسی است چه جزء اول همان بغه bagha اوستا و бага پارسی باستان و بگ پارسی است و جزء دوم از ریشه dugdhar یا dugedar اوستا و دوهیتر و دخت پهلوی که امروز نیز در پارسی دخت و دختر و در لهجه گیلکی (دتر) گفته میشود .

کتایون - یوستی در کتاب (نام نامه ایرانی) (۱) نویسد: Katâyûn نخست نام بزادر فریدون طبق نقل بندهش فصل ۳۱ بند ۸ است که فردوسی کیانوش (در اصل بدون نقطه) بجای کتایون استعمال کرده دوم دختر پادشاه روم و زن گشتاسب و مادر اسفندیار است که نام دیگرش ناهید بوده که فردوسی و مؤلف مجمل التواریخ (ژورنال آزیاتیک 3, 5, 11, 173, III) بدین معنی آورده اند اما در بهمن نامه (چاپ مول) : [شاهنامه فردوسی I, LXVIII] اورا دختر پادشاه کشمیر محسوب داشته ام مؤلف مجمل التواریخ (چاپ مصحح آقای بهارص ۵۳) دختر ملك کشمیر را (کسایون) نگاشته یکی نامور فرخ اسفندیار شه کارزاری نبرده سوار .

طبق گفتار دقیقی اسفندیار از زن سابق الذکر گشتاسب (ناهید یا کتایون) متولد شد ولی زن گشتاسب و مادر اسفندیار در اوستا هوتتوسه آمده (۲) - در رام پشت کرده ۹ بند ۳۵ چنین آمده: « اورا (۳) بستود هوتتوسه Hutaossa دارنده برادران بسیار از خاندان نوذر ، در روی تخت زرین ، در روی فرش زرین ، نزد برسم گسترده با کف دست سرشار . »

بنابمندرجات اوستا باتفاق کلیه کتب پهلوی و بازند، زن گشتاسب همین زن است (۴) که مانند خود گشتاسب از خاندان نوذرمیباشد (۵) نه دختر امپراطور روم - شاید همین نام باشد که نزد یونانیان Atossa شده و شاعر یونانی اخیلوس Aeschylus (۵۲۵ -

(۱) Iran·Nam.s.159۰ (۲) یشتهاج ۲ حاشیه ص ۸۷ . (۳) یعنی بگ را . (۴) رك : یشتهاج ۱ ص ۳۸۷ . (۵) رك : یشتهاج ۲ ص ۲۷۲ و ۲۷۳ .

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

۴۵۶ ق. م) در نمایشنامه خود «ایرانیان» و هرودتس از او اسم میبرد و او دختر کوروش و زن داریوش بزرگ (۵۲۱ - ۴۸۵ ق. م) بوده است. (۱)

اسفندیار - اما اسفندیار در اوستا سینتوداته Spento.dāta آمده که سه معنی دارد: نخست کوهی که در بند ۶ زامیاد یشت در جزو کوهها یاد شده و شاید همان کوه سپید باشد که در شاهنامه مذکور است - دوم بمعنی تحت اللفظی آن یعنی آفریده (خرد) پاک، بدین معنی در فروردین یشت بند ۹۳ و یسپر دکرده ۱۹ بند آمده - سوم نامدار مشهور ایرانی - در بندهش فصل ۳۱ بند ۲۹ آمده: «از گشتاسب اسفندیار و پشوتن بوجود آمدند.» بدیهی است که اسم (اسفندیار) تصحیف شده (اسفندیاد) است (۲) اسفندیار در فروردین یشت بند ۱۰۳ و ویشتاسب یشت بند ۲۵ با صفت تخمه taxma یعنی تهم (بمعنی قوی) (۳) یاد شده (۴)

پشوتن دگرگرد شه شیرزن شه نامبردار لشکر شکن.

پشوتن - در اوستا Peshōtanu (یعنی محکوم تن) - در ویشتاسب یشت بند ۴ زرتشت گشتاسب را دعا کرده گوید: «بشود که تویی ناخوشی و بیمرگ شوی مانند پشوتن.» - پشوتن در سنت مزدیسنان از جاودانانست که بهنگام ظهور سوشیانس (موعود زرتشتی) با کیخسرو و گویو و طوس و گرشاسپ و سام نریمان، از یاوران سوشیانس خواهد بود (۵) - در همه اوستا فقط در همین جمله مذکور است که بنام پشوتن بر میخوریم. وی بزرگترین پسر کی گشتاسب است و قاعده بنا بر مراعات ارشادیت دقیقی میبایست ابتدای نام او را ذکر کند. شاید نظر بدلاوریهای بسیار اسفندیار که در روایات ملی مسطور و مذکور بوده بدو حق تقدم داده شده است.

اما درباره پسران کی گشتاسب که دقیقی دوتن را نام برده است باید گفت: در

(۱) یشتها ج ۲ ص ۲۶۸. (۲) پسوند (یار) در آخر نامهای خاص مبدل (دانه اوستائی = داده، آفریده) است چنانکه در اهور مزده دانه (اورمزدیار)، اشی داته (هوشیار)، خشنرو دانه (شهریار)، بختوداته (بختیار) و غیره. (۳) مثلاً در کلمه «تہمتن» که بمعنی قوی تن است. (۴) رک: یشتها ج ۱ - ص ۷۰ توضیحات بند ۱۰۳ فروردین یشت. (۵) رک: یشتها ج ۱ ص ۲۲۰ - ۲۲۱.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اوستا چهار پسر وی ذکر شده :

۱ - پشوتن ۲ - اسفندیار ۳ - فرشید ورد (Frash.ham.vareta) که در فروردین یشت بند ۱۰۲ فروهر وی ستوده شده - همین نام در شاهنامه فردوسی آمده و چنانکه بیاید وی در جنگ دوم تورانیان بدست کهرم، سپهد توران کشته شد و اسفندیار انتقام او را بازستاند. ۴ - فرشوکر (Frasho. kara) که در فروردین یشت بند ۱۰۲ بقروهرش درود فرستاده شده ، ولی در شاهنامه ذکر از او در میان نیست ، اما یقین پسر کی گشتاسپ است ، چه در یاتکار زیران مکرر از او یاد شده . وی نیز در همین جنگ دینی که شرحش بیاید بدست (نامخواست) پسر (هزار) ، سردار تورانی کشته شد^(۱). خود دقیقی بعداً از چهار پسر دیگر کی گشتاسپ نام میبرد :

۱- اردشیر . ۲ - شیرو . ۳ - شید اسب . ۴ - نیوزاد، که از هیچیک در اوستا

نامی نیست .

فریدون دیگر همی خواست شد	چو گیتی بر آن شاه نو راست شد
به پیشش دل نیکخواهان همه	گزینش (۳) بدادند شاهان همه
که دیوان بدندی به پیشش پای.	مگر شاه از جاسب ، توران خدای

توران - در اوستا (فروردین یشت بندهای ۱۴۳ - ۱۴۴) از کشورهای ایران و توران و سلم و سائینی Sâini و داهی Dâhi نام برده شده است - سه کشور نخستین یاد آور همان داستان معروف فریدونست که جهانرا در میان سه پسر خود : سلم و تور و ایرج تقسیم کرد^(۲) - تعیین محل و تحدید حدود کشورهای مزبور آسان نیست. بنا بر سنت ملی ایران چنانکه خوارزمی در مفاتیح العلوم مینویسد مرز توران معمولاً نزد ایرانیان نواحی مجاور رود جیحونست - دانشمند آلمانی هارکوارت Marquart نویسد خاک توران بکشور خوارزم که در اوستا و کتب پهلوی آریاوچ نامیده شده متصل بوده است - از طرف مشرق جیحون تا بدریاچه آرال امتداد داشت.

(۱) رك : فروردین یشت توضیحات بند ۱۰۲ . (۲) در برخی نسخ: گزینش و اصح متن است. (۳) طبری- بلعمی - حمزه - ابوریحان در التفهیم - شاهنامه فردوسی (فریدون)

اما تور - Tûra در اوستا بکشور و اقوام تورانی هر دو اطلاق شده - تورانیان آریائی نژاد، ولی از حیث تمدن پست تر از ایرانیان بودند - دلایل بسیار در دست است که از زمان بسیار کهن ایرانیان برخلاف همسایگان و هم‌نژادان خویش میل مخصوص بآبادی و کشت و ورز داشتند از این جهت همسایگان اغلب بایران حمله می‌آوردند و دستبرد می‌کردند، رفته رفته بر اثر ارتقای تمدن ایرانیان و صدمات پیاپی که از تورانیان نیمه وحشی می‌دیدند آنان را بیگانه شمرده ننگ دانستند که ایشانرا نیز مانند خود بنام شرافتمند آریائی نامزد سازند عاقبت بر آنان داغ بطلان زده ان ائیریه Anairya یعنی غیر آریائی و از نژاد اقوام خارجه خواندند. (۱)

اما کلمه خدای که در این بیت استعمال شده همانست که در پهلوی خواتای xvatâi آمده بمعنی پادشاه و خواتای نامک یعنی خداینامه (شاهنامه و سیرالملوک) - ترکیب (تورانخدای) بمعنی پادشاه توران صفت مرکبست برای ارجاسب .

ارجاسب - در اوستا ارجت اسپه Arejat.aspa یعنی دارنده اسب ارجمندو با ارزش - در بند ۱۰۹ آبان یشت، وی بصفقت دروغ پرست (دروند) نامیده شده و مراد از این صفت پرو آئین دروغ و دیوبسناست - وی از قبیلۀ (خیون) از قوم (تورانی) (۲) و پادشاه محسوب شده است .

مراد از (دیوانی) که در دربار ارجاسب بودند در بخش چهارم تشریح شد -

اما ارجاسب ،

گزیتش نپذرفت و نشنید پند اگر پند نشنید ازو دید بند
ازو بستدی نیز هر سال باژ چرا داد باید بهامال باژ ؟

هر دو باژ در بیت اخیر بمعنی باج و خراجست (۳) اما هامال در پهلوی نیمز (همهل یا همال) خوانده شده و در پارسی هامال و همال هر دو آمده بمعنی رقیب و

(۱) برای اطلاع کامل از آریائی بودن تورانیان رك : یشتهاج ۲ ص ۵۲ - ۵۵ .
(۲) انتساب بقبیلۀ (خیون) ظاهراً در عصر ساسانیان بمران تورانی داده شده و دراصل اوستا نبوده است . (۳) رك : بخش چهارم بهره ۴ ، باژ و زمزم .

مزدیستا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

مدعی و انباز - ابوشکور بلخی گوید:

دل من پر آزار از آن بدسگال
نبد دست من چیره بر بد همال
و خسروی گوید:

این آتش و این باد و سیم آب و زس خاک هر چار موافق نه بیکجا و نه هامال. (۱)

پیدا شدن زردشت و پذیرفتن گشتاسب دین او

چو یکچند گاهی بر آمد برین (۲) درختی پدید آمد اندر زمین

درخت استعاره آورده شده برای زرتشت بقرینه ایبات زیر:

از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ
درختی گشن (۳) بیخ و بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد
کسی کو چنان بر خورد کی مرد؟
اینک نام ویرا ذکر میکند:

خجسته پی و نام او زردهشت
که آهر من بد کنش را بکشت
شاه جهان گفت: « پیغه برم
ترا سوی یزدان همی رهبرم. »

در آبان یشت بندهای ۱۰۵ - ۱۰۶ چنین آمده: «از او (اردویسور اناهید)

درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای تواناترین، ای اردویسور اناهید! که
من کی گشتاسب دلیر پسر لهراسب را هماره بر آن دارم که بر حسب دین بیندیشد،
بر حسب دین سخن گوید، بر حسب دین رفتار کند - او را کامیاب ساخت اردویسور

(۱) لغة الفرس مصحح آقای اقبال ص ۳۲۲-۳۲۳. (۲) یعنی از سلطنت گشتاسب.

(۳) گشن که در فرهنگهای پارسی بفتح اول و سکون و فتح و کسر دوم (هر سه) خوانده شده
و بمعنی (انبوه بسیار) گرفته اند چنانکه ابو شکور گوید:

سپاه اندک و رای و دانش فزون
به از لشکر گشن بی رهنمون
و هموار است: سوی رود با کاروان گشن
زهایی بدو اندرون سهمگن
و آنرا از گشن بضم اول و سکون دوم که بمعنی نرو فحل است (رک: بخش ۴ بهره ۲: آذر گشسب)
فرق گذاشته اند بعقیده محققان هر دو از یک ریشه اند و باید هر دو مضموم الاول خوانده شود،
چه ریشه آندو (ارشن arshan) اوستاو ووشن یا گوشن پهلویست که بمعنی نرو مردانه آمده
و بنابراین لغة (گشن بیخ) یعنی استوار ریشه و بعد ها مجازاً بمعنی انبوه گرفته شد (عقیده
استاد محترم آقای پورداود).

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

اناهید . . . « از این آیه پیداست که در موقع این استغاثه ، هنوز گشتاسب بزرتشت نگر ویده بود .

مضمون دقیقی را ، زراتشت بهرام بژدو در (زراتشت نامه) خود بدینصورت در آورده :

بگشتاسب گفت: «ای جهان کد خدای رسولم بنزدیک تو از خدای . . .»
یکی مجمر آتش بیاورد باز بگفت: « از بهشت آوریدم فراز »
« جهان آفرین گفت پذیر این»

در مورد آتش و نیایش آن از طرف ایرانیان پیش از زرتشت و تأکید پیامبر در این مورد و ساختن آتشکده ها آنچه بایسته بود در بخش ۴ بهره ۲ گفته شد اما آوردن زرتشت آتش را بنزدکی گشتاسب ، اینقول طبق سنت مزدیسناست چنانکه زراتشت بهرام بژدو در (زراتشت نامه) خود (۱) نیز از جمله منظور های رسالت پیامبر ، نگهبانی آتش را یاد میکند و ظاهراً قول دقیقی تعبیر است از این منظور نهائی - بنا بکفتار زراتشت بهرام پس از وحی رسیدن از یزدان بزرتشت و نشانی دادن ، امشاسپندان یکایک بنزد او آمده پیام خدای را ابلاغ کردند از آنجمله امشاسپندان اردیبهشت که رسالت خود را در باب (آتشان و نیکو داشتن آذران) چنین تبلیغ کرد :

بزرزتشت گفتا که : «ای پاکتن	پذیرفته ایزد ذوالمنن
« پیامی بر از من بگشتاسب شاه	بگو کای خداوندد پیهم و گاه
« سپردم بتو کار هر آذری	کجازان به بینی بهر کشوری
« بفرمای تا خوب دارندشان	خورشهای در خور سازندشان...» (۲)
« که بی خاگ و آتش بر آورده ام	نگه کن بدین آسمان و زمین
« نگر تا تواند چنین کرد کسی	نگه کن بدو تاش چون کرده ام
« گرایدون که ۵۵انی که من کرده ام این	مگر من که هستم جهاندار و بس؟! »
	« مرا خواند باید جهان آفرین .»

(۱) که بوساطت موبد موبدان از پهلوی ترجمه و بتوسط ناظم بنظم درآمده.

(۲) رک : زراتشت نامه چاپ روزنبرگ ص ۳۳ و نیز : بخش ۴ بهره ۲.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ظاهر آهنگ این ابیات بآیات قرآنی شباهت دارد ولی باید دانست که نظیر آنها در گاتها (قدیمترین قسمت اوستا) مسطور است. در اشتودگات (یسناى ۴۴ بند ۴) آمده: «از تو میپرسم ای اهورا! براستی مرا از آن آگاه فرما، کیست نگهدار این زمین در پائین و سپهر (در بالا) که بسوی نشیب فرود نیاید؟ کیست آفریننده آب و گیاه؟ کیست که بباد و ابر تندروی آموخت؟ کیست ای. مزدا آفریننده منش پاک؟»

نظیر این خطبه را زراتشت بهرام در (زراتشت نامه) تأیید میکند^(۱): (زرتشت)

رسولم بنزدیک تو از خدای	بگشتاسب گفتم: «ای جهان کدخدای
بفرمان او شد سراسر مهین	«خداییکه هفت آسمان و زمین
بدینگونه از پیش نظارگان	«پدید آوردست استارگان
ای آنکه بر بنده منت نهد	«خداییکه جان داد و روزی دهد
ترا داد بی درد سردستگاه	«خداییکه بر ملک و تخت و کلاه
بفرمان او کارت اینجا کشید	«ترا از عدم در وجود آورد
شده شهریاران به پیشتره می.	«که بر بندگان جمله فرماندهی
بیاموز از تو راه و آئین اوی.»	«ز گوینده پذیر بهدین اوی

مراد از گوینده خود زرتشت است.

بهدین - واژه بهدین که در ادبیات پارسی در باره عموم مزدیسنان (در برابر مؤبد که بروحانیان مزدیسنا اطلاق میشود) و دین به در باره آئین مزدیسنا گفته میشود، در اوستا سابقه دارد - در فروردین یشت بند ۹۴ آمده: «از این پس دین به مزدا در روی هفت کشور گسترده شود.»^(۲) و دین به ترجمه و نگهدننا van(g)hu.daênâ (که جزء اول آن بمعنی هو و خوب و جزء دوم همان دین است) میباشد - و نگهدننا به وه دین vêh-dên تبدیل و بارها در کتب دین پهلوی و پازند استعمال شده از آنجمله در کتاب (پند نامک) فصل ۲۲ بند ۶ و بند هفتم فصل ۶۲ بند ۷ و مینو خرد فصل ۳۷

(۱) ص ۴۲. (۲) یشتهاج ۲ ص ۸۰.

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

بند ۱۵. (۱) - مثلاً در بندهش در بند مزبور آمده : دین ی وه (شپیر) مهبستان. (۲)
در مینو خرد بند مذکور آمده : دین دار که بردین وه استوان بود (۳) - در پارسی
این واژه به (دین به) تبدیل شده و پیرو آنرا (به دین) گویند چنانکه دقیقی گفته و نیز
زراتشت بهرام در (زراتشت نامه) گوید :

بسی مرد بهدین پاکیزه جان
که بر رسم جند دین روند آن زمان. (۴)

و نیز همودر (ارداویراف نامه) گوید :

چو اورا دادگر دین بهی داد
«نگر تا چنگوید بر آن کار کن»
«یاموز آئین دین بهی»
ز هر کاری که بایست آگهی داد.
خر دبر گزین ، این جهان خوار کن»
که بیدین نه خوبست شاهنشهی . «

مصراع اخیر همان مفاد : الملك والدین تو امان است که باردشیر نسبت داده اند . (۵)
چو بشنید ازو شاه به ، دین به
پذیرفت ازو دین و آئین به .

از اینکه زرتشت موفق گردید این پادشاه مقتدر را پیرو خود کند جای شکی نیست
و او ستا در موارد ذیل بدان ناطقت :

۱ - در یسنای ۴۶ قطعه ۱۴ : زرتشت کی گشتاسب را پیرو و دوست خود خوانده
از مزدا اهورا خواستار است که او را در فردوس با خود وی محصور گرداند .
۲ - در یسنای ۵۱ قطعه ۱۶ : زرتشت کی گشتاسب را شهریار مزدا اهورا پرست
و پیرو منش پاک و راستی می شمارد .

۳ - در یسنای ۵۳ قطعه ۲ : پیغمبر کی گشتاسب را بسا یکی از پسرانش که نام
نمیبرد و با فر شوستر (وزیر گشتاسب) یکجا یاد می کند و آنان را یاوران دین اهورا مینامد

(۱) Cf. Hefsbuch des Pehlevi, von H.S. Nyberg. Upsala 1931.

(۲) Cf. Bundihishn, von Justi, Leipzig 1688.

(۴) Cf. M. Kh., by West, London 1871.

(۵) جند دین کاملاً مخالف بهدین است یعنی (جدا از دین) و خارج از مذهب ، چه (جند) بضم
اول همانست که امروز جدا گوئیم - رك: مقالة (خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی) بقلم
آقای بهار در فردوسی نامه مهر ص ۵۰۴ . (۵) رك : ص ۶۵ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و خواستار است که آنان با منش و گفتار و کردار مزددا را از خود خشنود سازند .

۴ - در یسنای ۱۲ بند ۷: کی گشتاسب « مزدیسنا کیش » خوانده شده .

۵ و ۶ - در یسنای ۲۳ بند ۲ و یسنای ۲۶ بنده فروهر وی ستوده شده است. (۱)

نبرده برادرش فرخ زریور کجا ژنده پیل آوریدی بزیر .

زریور - زریور برادر گشتاسب بود . در بند هش فصل ۳۱ بند ۲۹ آمده : « از

لهراسب ، گشتاسب و زریور و برادران دیگر بوجود آمدند. » (۲) - نام او در اوستا زریوری

و تیری *سرمه دلوه . ماهه دلوه* . لغة بمعنی زرین پرو زرین سینه و بمفهوم جوشن زرین بر بسته

آمده - او نیز پیرو آئین زرتشت گردید و در فروردین یشت بند ۱۰۱ فروهر پاکدین

زریور ستوده شده است (۳) - کتاب پهلوی (یا تکار زریوران) داستان همین شخص است

که ظاهراً نسخه ای از آن مأخذ دقیقی بوده است .

پدرش (۴) آن شه پیر گشته ببلخ که گیتی بداش اندرون بود تلخ .

مراد لهراسب است که او نیز پیرو مزدیسنا گردید - چنانکه گفته شد در همه

اوستا نامی از لهراسب نیست جز در یک مورد که گذشت و آنهم بتوسط اسم پسرش بصورت

(گشتاسب پور لهراسب) و خود او بدون عنوان (کی) یاد شده - اما از کتب دینی پهلوی

بر می آید که او نیز بآئین زرتشتی گروید - در مینو خرد فصل ۲۷ بندهای ۶۴ - ۶۷

آمده : « و از کی لهراسب سوود این بود : کوش (که او) خدائی خوب کرد (۵) ، و

اندر یزدان سپاسدار بود ، و دین پذیرفتار - کی گشتاسب از تن او پیدا شد. »

سران بزرگ از همه کشوران پزشکان دانبا و گند آوران. (۶)

(۱) یشمهاج ۲ ص ۲۶۹ - ۲۷۰ . (۲) یشمهاج ۲ ص ۲۶۵ . (۳) در متن اوستای

گلدنر در بند ۱۱۲ آبان یشت Zairi . vairi و در بند ۱۰۱ فروردین یشت Zairivairi

(بدون فاصله) آمده است (پ.د) (۴) ضمیر (اش) راجع بگشتاسب است. (۵) یعنی خوب

پادشاهی کرد. (۶) گند بضم کاف پارسی در پهلوی نیز gond آمده بمعنی سپاه (و مترادف

آن) - در کتاب پهلوی کارنامه اردشیر بابکان (فصل ۷ ، ۲) آمده : « اردوان) پس از

آن سپاه و گند آراست. » بنابراین تعبیر گند آرا یعنی رزم آرا - معنی دیگر گند در پارسی بیضه است

(گند بیدستر - رك : فرهنگهای پارسی) آقای ملك الشعراء بهار عقیده دارند که گند آرا

از ریشه اخیر و بمعنی فحل و کسیکه روش مردانه دارد، میباشد .

همه سوی شاه زمین آمدند بستند کشتی بدین آمدند.
بدیهی است که بمقتضای «الناس علی دین ملوکهم» بزرگان کشور بتبعیت گشتناسب
پیرو زرتشت گردیدند و در نتیجه ،

پدید آمد آن فرۀ ایزدی برفت از دل بد سنگالان بدی
پر از نور ایزد بید دخمه ها وز آلودگی پاک شد تخمه ها.

در اینجا یاد آور میشویم که در آیین زرتشتی دخمه (گور) محلی متبرک و منور
فرض نشده است و بعید نیست که دقیقی در سرودن مصراع اول بیت اخیر تحت تأثیر عقیده
مسلمین معاصر خود که اموات را بادیۀ نظیر (نور الله مضیحه - طاب الله نراه) یاد میگردند،
واقع شده باشد.

فرستاد هر سو بکشور سپاه
نهادان بر آذران ، گنبدان (۹)
بگیتی نگر تا چه آئین نهاد؟
به پیش در آذر اندر بگشت
که پذیرفت گشتناسب دین بهی (۴)
چنین گسترانند خرد داد را
ببد سرو بالا ، ستبرش میان
که برگرد او برنگشتی گمناد
بگرد از بر او ، یکی خوب کاخ
نگرد از بنه اندرو آب و گل
زمینش همه سیم و عنبرش خاک
پرستنده ماه و خورشید را (۶)
بفرمود کردن بر آنجا نگار
نگر تا چنین گامگازی که داشت؟

پس آزاده گشتناسب بر شد بگاه
پراگند گرد جهان مو بدان
نخست آذر مهر بر زمین (۴) نهاد.
یکی سرو آزاده را زردهشت
نیشش (۳) بر آن زاده سرو سهی.

سرو
کشمیر

گوا کرد هر سرو آزاد را
چو چندی بر آمد بر این سالیان
چنان گشت آزاد سرو بلند
چو بالا بر آورد بسیار شاخ
چهل رش (۵) بیلا و پهن چهل
چو ایوان بر آوردش از زر پاک
برو بر نگارید جمشید را
فریدون اباگرزۀ گاو سار (۷)
همه مهتران را بدانجا نگاهت

- (۱) رك: بخش ۴ بهره ۲. (۲) رك: بخش ۴، بهره ۲. (۳) ضمیرشبن افاده فاعل
کند. (۴) اینعمل زرتشت یادآور نیشته های هخامنشیانست در روی سنگها ، ظروف و
غیره. (۵) واحد طولست و آنرا باندازه فاصله دودست گشاده محسوب داشته اند.
(۶) رك: بخش ۱. (۷) یعنی گاو سر ، بشکل سر گاو.

مزديسنا و تأثير آن در ادبيات پارسی

چونیکو شد آن نامور کاخ زر	بدیوارها بر نهادش گهر
بگردش یکی باره آهین	نشست اندرو کرد شاه زمین
فرستاد هر سو بکشور پیام	که: «چون سرو و کشمیر بگیتی کدام؟»
«زمینو فرستاد زی من خدای	مرا گفت ازینجا بمینو گرای
«کنون جمله این پند من بشنوید	پیاده سوی سرو و کشمیر روید.»

باید دانست که درخت سرو Cypres از دیر باز علامت و نشانه ایران باستان بود، همچنانکه درخت بلوط نشانه ملت ژرمانی است، اینکه درقالیها، فرشها و غیره نقش سروهای شاخه برگشته بسیار دیده میشود بقایای آثار همان سنت ملی است - اما داستان سرو کشمیر از این قرار است: ابوالحسن علی بن زید بیهقی در تاریخ بیهقی^(۱) نویسد:

« قصه سرو دیه کشمیر (۲) و سرو دیه فریومد - زردشت که صاحب المجوس بود دو طالع اختیار کرد و فرمود تا بدان دو طالع دو درخت سرو بکشند: یکی در دیه کشمیر طریث (۳)، یکی در دیه فریومد - و در کتاب تمارالقلوب خواجه ابومنصور ثعالی چنین آرد که: این دو درخت گشتاسب ملک فرمود تا بکشند. المتوکل علی الله جعفر بن المصمم خلیفه را این درخت وصف کردند، و او بنای جعفریه آغاز کرده بود، نامه نوشت بعامل نیشابور خواجه ابوالطیب، و بامیر طاهر بن عبدالله ابن طاهر که باید آن درخت ببرند و برگردون نهند و بیغداد فرستند و جمله شاخهای آن در نمد دوزند و بفرستند، تا درودگران در بغداد آن درخت راست باز نهند و شاخها بمیخ بهم باز بندند، چنانکه هیچ شاخ و فرع از آن درخت ضایع نشود ناوی آن ببیند - آنگاه در بنا بکار برند، پس گبرکان جمله جمع شدند و خواجه ابوالطیب را گفتند ما پنجاه هزار دینار زر نیشابوری خزانه خلیفه را خدمت کنیم، در خواه تا ازین بریدن درخت در گذرد، چه هزار سال زیادتست تا این درخت کشته اند، و این در سنه اثنتین و ثلاثین و مأتین بود، و از آن وقت که این درخت کشته بودند تا بدین وقت هزار و چهارصد و پنج سال بود، و گفتند که قلع و قطع این مبارک نیاید و بدین ارتفاع دست ندهد،

(۱) مصحح آقای بهمنیار ص ۲۸۱. (۲) کشمیر بفتح اول مخفف کاشمر نام دیهی از ترشیز است - بدیهی است که کشمیر و کاشمر را با کشمیر که نام سرزمینی است از بلاد سند (که شال ترمه آن شهرتی دارد) نباید اشتباه کرد. (۳) طریث بضم اول و فتح دوم و کسر سوم نام ترشیز است و ترشیز را یاقوت در معجم البلدان ترشیش ضبط کرده و آنرا تحریفی از طریث دانسته است و طریث در عربی مصغر طرثوث بر وزن عصفور و آن نباتی است شبیه بقارج (از تعلیقات آقای بهمنیار ص ۳۴۰ همان کتاب).

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

پس عامل نیشابور گفت متوکل نه از آن خلفا و ملوک بود که فرمان وی بروی رد توان کرد، پس خواجه ابوالطیب امیر عتاب بن ورقاء الشاعر الشیبانی را - او از فرزندان عمرو بن کلثوم الشاعر بود - بدین عمل نصب کرد، و استادی دروگر بود در نیشابور که مثل او نبود، او را حسین نجار گفتندی مدتی روزگار صرف کردند تا اره آن بساختند و اسباب آن مهیا کردند و استداره سابق این درخت چنانکه در کتب آورده اند مساحت بیست و هفت تازیانه بوده است، هر تازیانه رشی و ربعی بندراع شاه، و گفته اند در سایه آن درخت زیادت از ده هزار گوسفند قرار گرفت، و وقتی که آدمی نبود و گوسفند و شبان نبود، و حوش و سباع آنجا آرام گرفتندی و چندان مرغ گوناگون بر آن شاخها مأوی داشتند که اعداد ایشان کس در ضبط حساب نتواند آورد. چون بیوفتاد، در آن حدود زمین بلرژید و کاربها و بناهای بسیار خلل کرد، و نماز شام انواع و اصناف مرغان بیامدند چندانکه آسمان پوشیده گشت و بانواع اصوات خویش نوحه و زاری میکردند بروچپی که مردمان از آن تعجب کردند، و گوسفندان که در ظلال آن آرام گرفتندی همچنان ناله و زاری آغاز کردند. پانصد هزار درم صرف افتاد در وجوه آن تا اصل آن درخت از کشرم بجعفریه بردند، و شاخها و فروع آن بر هزار و سیصد اشتر نهادند، آن روز که بیک منزلی جعفریه رسید آن شب غلامان متوکل را بکشتند، و آن اصل سرو ندید و از آن بر خورداری نیافت - قال علی بن الجهم فی قصیده: السرو بسری و المنیة تنزل - و این بود شب چهارشنبه ثلاث خلون من شوال سنة اثنتین و ثلاثین و مائین. باغر ترکی با جماعتی از غلامان با اشارت منتصر قصد منوکل کردند، و متوکل در مجلس لهو نشسته بود..... و آن بر یک منزل جعفریه بماند نا عهدی نزدیک، و در آن سال والی نیشابور که آن فرمود - ابوالطیب طاهر - و هر که در آن سعی کرده بود جمله پیش از حولان حول هلاک شدند، درود گرو آهنگروشا گردان و اصحاب نظاره و نافلان آن چوب، هیچکس نماندند، و این از اتفاقات عجیبه است.»

«سرو فریومد» - (۱) عمرو بقاییش از آن یافت، تاسنه سبع و ثلاثین و خمسمائه بماند، دو بیست و نود و یک سال پس از سرو کشرم، و مدت بقای این سرو در فریومد هزار و شصت و نود و یک سال بود، پس امیر اسفہ سالار ینالتکین بن خوارزمشاه فرمود تا آنرا بسوختند، و حالی ضرری بوی و حشم وی نرسید، ازیرا که بواسطه آتش در آن تصرف کردند، و آندرخت زردشت آتش پرست کشته بود، و ممکن بودی که اگر بربدندی اتفاقی عجیب بدید آمدی، و بعد از آن امیر ینالتکین بماند تاسنه احدی و خمسین و خمسمائه، چهارده سال دیگر

(۱) فریومد بفتح اول نام بخشی از سبزوار است که مرکز آن نیز همین نام را دارد و قصیه فریومد در ۱۶ فرسخی شمال غربی سبزوار، میان صدر آباد و وزینان واقع است.

مزدینسا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

بزبست و خاصیت درخت فریومد آن بود که هر پادشاه که چشم او بر آن افتادی او را در آن سال نکبت رسیدی، و عمرها این تجربه مکرر گردانیده بودند.»

در باره قول مؤلف کتاب مزبور راجع بسرو کشر چند نکته قابل ذکر است : نخست آنکه تاریخ قتل متوکل عباسی (۱) و تاریخ قطع سرو کشر (۲) را که هر دو در یکسال اتفاق افتاده سال ۲۳۲ هجری نوشته، و این درست نیست چه متوکل در سال ۲۴۷ بقتل رسیده و سال ۲۳۲ تاریخ جلوس او برهمنند خلافت است نه تاریخ وفات او. (۳)

دوم آنکه در ابتدای داستان، کاشتن درخت کشر را بخود زرتشت نسبت دهد و در اثنای آن گوید که قطع آن در سنه ۲۳۲ انجام گرفت و تا اینوقت ۱۴۰۵ سال گذشته بود چون عدد اول را از دوم بکاهیم بازمانده ۱۱۷۳ خواهد بود یعنی در آغاز تاریخ هجرت ۱۱۷۳ سال از زمان کشت درخت (و عبارت دیگر از عصر زندگانی زرتشت میگذشت) - هجرت پیامبر اسلام در سال ۶۲۳ میلادی انجام گرفته و چون این عدد را نیز از ۱۱۷۳ تفریق کنیم تفاضل ۵۵۰ خواهد بود - بنابراین قول، تاریخ کاشتن سرو مزبور در حدود ۵۵۰ ق. م انجام گرفته و این عدد فقط اندکی با تاریخ معمول سنتی زرتشتیان اختلاف دارد (۴) چه طبق محاسبه عادی، زرتشت در ۶۶۰ ق. م متولد و در ۷۷ سالگی یعنی در ۵۸۳ ق. م شهید شد (۵) و بنابراین روایت در سال ۵۵۰ ق. م، ۳۳ سال از وفات زرتشت گذشته بود .

در ادبیات پارسی و فرهنگها سرو کشر شهرتی دارد - مسعود سعد سلمان گوید :

بروی حوری رویش چون نقش هانی
امیر معزی گوید:

بلند قامت ایشان چو سرو در کشر
و همو راست:

ترك نزايد چو تو بکاشغر اندر
سرو نبالد چو تو بکاشمر اندر.

(۱) تاریخ بیهق ص ۲۸۲ . (۲) همان کتاب ص ۲۸۱ . (۳) رك : حواشی تاریخ بیهق ص ۳۲۴ . (۴) رك : گاتها ص ۲۸ . (۵) رك : ص ۶۶-۶۷ .

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

«بگیرید یکسر ره زردهشت بسوی بت چین بر آر بد پشت.»
 دعوت بدیهی است که مراد آنست که از شرک و پرستش قوای طبیعت (که دین پیشین ایرانیان بود) برگردید.
 «ببرز و فر شاه ایرانان ببندید کشتی همه بر میان.»
 اشارتست بمکلف بودن هر فرد زرتشتی بپستن کشتی.
 «بآئین پیشینگان منگرید بدین سایه سرو بن بگر وید.»
 مراد از آئین پیشینگان همان دین آریائی است که زرتشت پس از بعثت آنرا دیویسنا نامید. (۱)

«سوی گنبد آذر آرید روی بفرمان پیغمبر راستگویی.»
 در مورد آتش و آتشکده در بخش چهارم بهره دوم گفتگوشد.
 پراگنده گفتارش اندر جهان سوی نامداران و سوی مهان (۳)
 پرستشکده (۴) گشت ازیشان بهشت بیست اندرو دیو را زردهشت
 بهشتیش خوان ارندانی همی چرا سرو کشرش خوانی همی؟
 چرا کش نخوانی نهال بهشت؟ که چون سرو کشر بگیتی که کشت؟

نپند رفتنی گشتاسب باژ ایران، ارجاسب را

چو چندی بر آمد، برین روزگار خجسته شد آن اختر شهریار
 بشاه جهان گفت، زردشت پیر ۴۵: «در دین ما این نباشد هژیر (۴)»
 «که تو باژ بدهی بسالارچین (۵) نه اندر خور آید با آئین و دین»

(۱) رك: بخش ۴ بهره ۱. (۲) جمع مه، که در پهلووی مس mas بفتح اول خوانده شده ولی در پارسی بقرینه که (بمعنی کوچک) بکسر اول معروفست. (۳) مرکب از پرستش (اسم مصدر) و کده (رك بخش ۴ بهره ۲: آتشکده). (۴) دراوستسا هوجیثره hucithra که جزء اول آن بمعنی خوب و جزء دوم همانست که در پارسی چهر شده و در اصل بمعنی نژاد است بنابراین، هژیر بضم اول یعنی خوب نژاد. هک سرشت و مجازاً بمعنی ستوده و پسندیده. (۵) مراد ارجاسب است که در اوستنا بصفت درونت drvant (درگاتها در گونت dregvant یعنی دروغپرست (مشرك و کافر) و صفت مئیریه mairya یعنی فریقتارو نابکار متصف شده است (رك: یشتها ج ۲، ص ۲۷۳)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

« نباشم برین نیز همداستان که شاهان ما در گه باستان »
« بترگان (۱) ندادست کسی باژوساو بایران نبداشان همه توش و تاو »
بپذرفت گشتاسب گشتا که : « نیز نقرمایمش دادن از باژ چیز . »

در باره اینکه زرتشت گشتاسب را بنپر داختن باج و اداشته باشد از خود اوستا و روایات زرتشتی چیزی مستفاد نمیشود ولی چون این جنگها بر طبق شاهنامه و اوستا و روایات مزدیسنا بلاشک از منازعات مذهبی بشمار میرود تصور میشود که همین اختلاف مذهب بین دولت همسایه موجب تولید جنگها گردیده باشد .

پس آنگاه شد نره دیوی ازین هم اندر زمان شد سوی شاه چین .

دیو - بدیهی است که مراد از دیو در اینجا یکی از پیروان دیویسنا و طرفدار ارجاسب است - ریختل Reichelt خاورشناس نوشته مقصود از دیوان در روایات ایرانی امرا و پیشوایان دیویسنا میباشد و از همین روست که فردوسی گوید : تو مر دیورا مردم بد شناس. (۲)

در یسنای ۹ بند ۱۵ آمده : « تو در زمین کردی همه دیوان را ، ای زرتشت ! ، که پیش از آن بصورت مردان بروی این زمین میگشتند . »

بدو گفت که : « ای شهریار جهان جهان یکسره کهتران و مهان »
« بجای آوریدند فرمان تو نیامد کسی پیش پیکان تو »
« مگر پور لهراسب ، گشتاسب شاه که آرد همی سوی ترکان سپاه »
« بگرد آشکارا همه دشمنی ابا چون توشه کرد ، آهر منی »
« مر اصد هزاران سپاهست پیش همه گر بخواهی یارم پیش »
یا تا شویم از پس کار اوی نگر تا اثرسی ز پیکار اوی . »

در باره این دیویسنا (که دقیقاً نام او را نمیبرد) در کتب مزدیسنا (نیز)

(۱) بر همان اصل که نورانیان ترك پنداشته شده اند . (۲) برای اطلاع از وجه اشتقاق دیو، رك : ص ۴۲ ، ح ۱ و نیز رك : ص ۱۶۲ - ۱۶۵ .

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

تصریحی نشده ، همینقدر پیداست که بعدها از قبیلۀ خیون^(۱) که پیرو دیویسنا بودند ،
شمار میرفته - از این قبیلۀ افراد ذیل در اوستا نام برده شده اند :

هومیکه Humayaka - اشته ائورونت Ashta. aurvant - پسر و سپه -
شورواشتی Vispa. thaurvô. ashti - درشینیکه Darshinika - سپنجه اوروشکه
Spinja . urushka - تثریه رنت Tathryavant .^(۲)

خاندانهای دیگر نیز از پیشوایان دیویسنا بوده اند که در گاتهای زرتشت بنام
اوسیک Usig (اوسیج Usij) و کوی Kavi و کرپن Karapan نام برده شده اند.^(۳)

چو ارجاسب بشنید گفتار دیو	فرود آمد از گاه ترکان خدیو
از اندوه او سست و بیمار شد	ز شاه جهان پر ز تیمار شد
پس آنکه همه موبدانرا بخواند	شنیده سخن پیش ایشان براند.

مراد از موبدان در اینجا پیشوایان دیویسناست.^(۴)

« بدانید - گفتار کز ایران زمین بشد فرۀ ایزد او پاکدین »
در اینجا مراد از فرۀ ایزد همان فرۀ کیانی است علی الاطلاق و از دین پاک ،
همان دین آریائیان پیش از زرتشت منظور است .

« یکی پیر پیش آمدش سرسری	« بسایران بدعوی پیغمبری »
« همی گوید از آسمان آمدم	« ز نزد خدای جهان آمدم »
« خداوند را دیدم اندر بهشت	« مر این زند و استاهمه او نوشت »

(۱) قبیلۀ خیون (Xvyaona در اوستا) که در دینکرت (کتاب ۷ فصل ۴ بندهای ۸۷-۸۹) و در زیاتکار
زیران ، و شهرستانهای ایران (بند ۹) ارجاسب بدان منسوب شده در شاهنامه و کتب دیگر
داستانهای ملی ما از آن قبیلۀ اسمی بمیان نیامده - ظاهراً این قبیلۀ باید همان هون Hun
باعتبار باشد. بنابراین باید تصور کرد که این کلمه بعد ها با و ستا افزوده شده باشد یعنی در قرن
چهارم میلادی زیرا آمیانوس Ammianus مورخ از چنین قومی اسم میبرد که با شاپور دوم
در زد و خورد بوده است و احتمال دارد همانطور که بعد ها کلیۀ دشمنان ایران از هر نژادی
که بوده تورانی نامیده شده اند همانطور هم ارجاسب پادشاه تورانی رقیب ایران را با اسم
قبیلۀ خیون ، قبیلۀ که در قرن چهارم میلادی با ایران خصومت میورزیده نامزد کرده باشند .

(۲) یسناج ص ۱ ۶۴ . (۳) یشتهاج ۲ ص ۲۱۸ - یسناج ص ۱ ۱۶۴ .

(۴) رك : بخش ۴ بهره ۶

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

« بدوزخ درون دیدم آهر منا
 « پس آنگه خداوندم از بهر دین
 « سر نامه داران ایران سپاه
 « که گشتاسب خوانند، ایرانیان
 « برادرش نیز آنسوار دلیر
 « همه پیش او، دین پژوه آمدند
 « گرفتند از او سر دین اوی
 « نشست اندر ایران به پیغمبری
 نیارستمش گشت پیرامنا
 فرستاد نزد یک شاه زمین
 گر انما یه فرزند لهراسب شاه
 بیستش یکی کشتی، او بر میان
 سپهدار ایران که نامش زریز
 و زان پیر جادو، ستوه آمدند
 جهان پر شد از راه و آئین اوی
 بکاری چنان یافته و سر سری،

در اینجا رجاسب تصمیم میگیرد نامه ای بگشتاسب بنویسد و او را از پیروی آئین زرتشت بوعده و وعید بازدارد - در آن نامه چنین می نویسد:

« شنیدم که راهی گرفتگی تباہ
 « پیامد یکی پیر مردم فریب
 « سخن گفت از دوزخ و از بهشت
 « تو او را پذیرفتی و دینش را
 « بیفکندی آئین شاهان، خویش (۲)
 « تبه کردی آن پهلوی کیش را
 بخود روز روشن بگردی سیاه
 ترا دل پر از بیم کرد و نهیب
 بدلت اندرون تخم زفتی (۱) بکشت
 بیسار استی راه و آئینش را
 بزرگان گیتی که بودند پیش
 چرا ننگریدی پس و پیش را،

مراد از پهلوی در اینجا «پهلوانی» است یعنی آئین قهرمانان و پهلوانان و منظور

همان آئین آریائیانست .

« زگیتی ترا داده شاهی، خدای
 « نکردی خدای جهان را سپاس
 « از آن پس که ایزد ترا شاه کرد
 مهانت همه پیش بوده پسای
 نبودی بدین پروری رهشناس
 یکی پیر جادوت بیراه کرد.

سپس بگشتاسب چنین توصیه میکند:

« چون نامه بخوانی سروتن بشوی (۳)
 « مر آن بندها از میان باز کن
 فریبنده را نیز منمای روی
 بشادی می روشن آغاز کن.

(۱) زفت بضم اول بخیل بود (وزفتی بخالت) عنصری: صعب چون بیم و تلخ چون غم جفت
 تار چون گور و تنگ چون دل زفت. (۲) آئین آریائیان پیش از زرتشت. (۳) مراد
 تطهیر و توبه است.

مراد از « بندها » کستی است .

میفکن تو آئین شاهان خویش
بزرگان گیتی ، که بودند پیش «

پس از وعده های چندگشتاسب را چنین تهدید میکند :

« و راید و نکه نپذیری این بند من بیایم پس نامه ، تا یکدو ماه » بیارم سپاهی زرگان چین » بسوزم نگاریده کاخ ترا » بگفتهم همه گفتهنی سر بسر	بسائی گران آهین بند من « کنم سر بسر کشورت را تباه « که بنگاهشان بر نتابد زمین « ز بن بر کنم بیخ و شاخ ترا... « تو ژرف اندرین بند نامه نگر . «
---	---

گشتاسب چون از مضمون نامه آگهی یافت ،

بخواند آن زمان زود جاماسب (۱) را گزینسان ایران و اسپهبدان بخواند آن همه موبدان پیش خویش پیمبرش را خواند و موبدش را (۲) زریر سپهبد برادرش بود جهان پهلوان بودش آن روزگار	کجا رهنمون بود گشتاسب را مهان جهان دیده و موبدان بیاورد استا و بنهاد پیش زریر گزیده سپهبدش را که سالار گردان لشکرش بود که کودک بد اسفندیار سوار .
--	--

جهان پهلوان اصطلاحیست در شهنامه یعنی قهرمان قهرمانان .

چنین گفت گشتاسب با مهتران که ارجاسب ، سالار ترگان و چین بدیشان نمود آن سخنهای زشت همانکه چو گفت این سخن شهریار کشیدند شه شیر و گفتند : « اگر » که نپسندد او را به پیغمبری » نیاید بدرگاه فرخنده شاه » نگیرد ازو راه دین بهی	بزرگان ایران و گند آوران یکی نامه کردست زی من چنین که نزدیک او شاد توران نوشت... زریر سپهبدار - و - اسفندیار کسی باشد اندر جهان سر بسر « سر اندر نیارد بفرمانبری « نپسندد میان ، پیش زیننده گاه « مرین دین به را نباشد رهی «
--	---

(۱) رك : بخش ۲ ، ص ۷۸ . (۲) ممکن است (موبد) در اینجا مترادف (پیمبر) آمده باشد و یا مراد (ایست و ستر) نخستین پسر زرتشت باشد که در روایات مزدیسنا ، نخستین

موبد بشمار رفته است . رك : بخش دوم ، ص ۷۲

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

«بشمشیر جان از تنش برکنیم سرش را بدار برین برکنیم»
زریر و اسفندیار و جاماسب نامه را پاسخ نوشتند و بفرستادگان ارجاسب دادند،
آقای ملك الشعراء بهار نوشته اند (۱):
«درینجا دقیقی روایت (۲) را تغییر داده و نامه گشتاسب را کمتر از آنچه که
هست آورده و درعوض چند شعر از قول گشتاسب خطاب به بیدرفش و نامخواست از
خود علاوه کرده است:

اگر نیستی اندر استا و زند	فرستاده را زینهار از گزند
ازین خواب بیدارتان کرده می	همه زنده بیدارتان کرده می
بدان تا بدانستی آن نابکار	که گردن نیازد اباشهریار
بینداخت نامه بگفته: «گرید (۳)	همین را سوی ترک جادو برید»
» بگویند هوش فر از آمدست	بخون و بخاکت نیاز آمدست»
» زده باد گزندت و خسته روان	بخاک اندرون ریخته استخوان»
» بدی ماه ارا بدونکه خواهد خدای	پوشم بزرگ آهنبینه قبا»
» بتوران زمین اندر آرم سپاه	کنم کشور گرساران تبا»
ارجاسب چون نامه بخواند،	
سپهبدش را گفت: «فر دای پگاه	بخوان از همه پادشاهی سپاه»
تکینان لشکر، گزینان چین	برفتند هر سو بتوران زمین.

تکین از القاب ترکی است که در او آخر عهد سامانیان و غزنویان و سلجوقیان در ایران
رواج یافت از آنجمله در آخر نامهای: البتکین - سبکتکین، طغرل تکین وینالتکین دیده
میشود بمعنی پهلوان. (۴)

برادر بد او را دو آهرمنان یکی کهرم و دیگری اندیرمان.
کهرم - یوستی Justi (۵) اصل آنرا (گوهر مزد Gauhormizd) که معرب

(۱) مجله تعلیم و تربیت سال پنجم شماره ۳، مقاله (یادگار زریران). (۲) روایت رساله
(یادگار زریران) را. (۳) مخفف (گیرید) در شاهنامه بخ، و در برخی نسخ (روید).
(۴) غیث اللغات بنقل از لطائف. (۵) نام نامه ایرانی ص ۱۱۲.

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

آن جوهر مزاست، میداند که مرکبست از دو جزء: جزء نخستین گو بمعنی پهلوان و جزء دوم هر مزد (که معنی تحت اللفظی آن گذشت) جمعاً یعنی هر مزد یل.

اما اندریمان در اوستا (از جمله آبان یشت کرده ۲۷ بند ۱۱۶) و ندرمثنیش

𐬰𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 **Vandaremainish** آمده که از قبیله ٔ خیون و برادر

ارجاسب بشمار رفته. این نام در شاهنامه مانند (نستور) تصحیف شده بجای (وندریمان) اندریمان و اندیرمان و اندریمن آمده. اسم برادر افراسیاب نیز در طبری و شاهنامه فردوسی بهمین وجه آمده که بدست گرگین کشته شد:

همان اندریمان یل شیرگیر که بگذاشتی نیزه بر کوه و تیر.

در آبان یشت بندهای ۱۱۶ - ۱۱۸ آمده: « اندریمان (برادر) ارجاسب

نزدیک دریای فراخکرت صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او درخواست که بکی گشتاسب و زیر چیر شود و کشورهای ایران را براندازد اما ناهید او را کامروا نساخت. »^(۱)

گوان گزیده، نبرده سوار

بدو داد یکدست لشکرش را

خود اندر میانه بیستی گهر.

بدیشان ببخشید سیصد هزار

سبک خواند کهرم برادرش را

بساندیرمان داد دست دگر

سرداران دیگر مانند گرسار، بیدرفش، خشاش، هوش دیو^(۲) را نیز سپهسالاری

لشکرها تعیین کرد و از آنسو گشتاسب هم سپاه گرد آورد و بجانب ارجاسب شتافت.



آقای بهار نوشته اند^(۳): « دقیقی بکلی این رویه را^(۴) بهم زده حماسه هائی

در ضمن نامه ٔ زیر درج کرده و سپس از لشکر کشی ارجاسب ابتدا نموده و خواسته است او را مقدم و متجاسرو مهاجم قلمداد کند (جلد سوم ص ۵ - ۶) و بالاخره

(۱) رك : یشتهاج ۲ ص ۲۷۳. (۲) هوش در اوستا haosha یعنی مرگ که در فارسی

نیز هوش بهمین معنی است - هوش دیو یعنی دیو مرگ. (۳) مجله ٔ تعلیم و تربیت سال

بنجم : یادگار زریران. (۴) منظور روش رساله ٔ پهلوئی یادگار زریران است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

باینجای مطالب رسیده و گوید :

سوی مرز دارانش نامه نوشت	که خاقان ، ره راه مردی بهشت
سپاهی بیامد بدرگاه شاه	که چندان نبد بر زمین بر گیاه
سوی رزم ار جاسب لشکر کشید	سپاهی که هرگز چنان کس ندید
ز تاریکی گرد اسپ و سپاه	کسی روز روشن ندید و نه ماه.

پیشگویی جاماسب انجام رزم را

چو از بلخ بامی بپیچون رسید	سپهدار لشکر فرود آورد
بشد شهر یسار از میان سپاه	فرود آمد از اسب و بر شد بنگاه
بخواند آن زمان شاه جاماسب را	کجبار هنمون بود گشتاسب را
سرمو ببدان بود و شاه ردان	چراغ بزرگان و اسپهدان
چنان پاکتن بود و پاکیزه جان	که بودی برو آشکارا ، نهان
ستاره شناسی گرانمایه بود	ابا او بدانش ، گرامایه بود ؟
پرسید از و شاه و گفتنا : « خدای	ترا دین به داد و پاکیزه رای »
» ببايدت کردن زاختر شمار	بگویی همه مر مرا روی کار »
« که چون باشد انجام و فرجام جنگ	گراییش خواهد بد اینجاد رنگ ؟ »

در (یسار گار زریران) در این مورد چنین آمده (۱) : « جاماسب گوید : [اگر شمایان صواب بینید ، دست راست خویش بر روی دل برده و بفره هر مزد بردین مزدیسنان و جان برادر خود زریر سو گند خور و شمشیر پولادین و درخشنده تیر (از) آرواره تا بدرواست (۲) سه بار بمال که ترا نزنم و نکشم و نه هم بزندان سپارم ، تا جاماسب گوید که چه خواهد بود اندر آن رزم گشتاسبی . « آقای بهار پس از ترجمه این بخش نوشته اند (۱) : « دقیقی طوری دیگر معنی کرده و گوید :

بجان زریر آن نبرده سوار	بجان گرانمایه اسفند یار
که نی هرگز ت روی دشمن گنم	نه فرمان دهم بدو نه خود گنم [کذا]

(۱) مجله تعلیم و تربیت ، سال پنجم : یادگار زریران . (۲) معنی این جمله مفهوم نیست ولی پارسیان قائلند که نوعی سو گند بوده که دست راست و دست چپ بر سینه شمشیر (آرواره) نهاده کشیده و تا درواست (دست شمشیر) سه بار میمالیدند . مجله تعلیم و تربیت : یادگار زریران .

جاماسب، پس از سوگند یاد کردن شاه در نیازردن وی، چنین پیشگویی کند:

پس شهریار آن نبرده دلیر	نخستین کی نامدار اردشیر
کز اختر نباشد مر آنرا شمار	پیاده کند ترک چندان سوار
نکو نامش اندر نوشته شود	ولیکن سر انجام کشته شود
بکینش کند تیز اسب سیاه	پس آزاده شیدسپ فرزندشاه
برهنه شود آن سر تاجدار.	سر انجام بختش کند خاکسار

نام این دو فرزند گشتاسب در اوستا مذکور نیست. (یادگار زیران) نوشته (۱):

[جاماسب گوید:] نه بیند کس مر آن « نامخواست هزاران » راکه آید ورزم توزد
و گناه کند و بکشد آن « پت خسرو » ارده مزدیسنان (دلیر مزدیسنان) برادرت را
و باره او را نیز ببرند، آن زرین دریک پی را .

دریک پی (۲) شاید بمعنی (زرین پی) است و پارسیان آنرا « یلیک پت » بمعنی
« بزرگ یلان » خوانند که با نام اسب مناسبی ندارد ولی زرین پی با اسم اسب و مخصوصاً
با اسم اسب زریر « آهنین سم » مناسب میباشد. دقیقی در اینجا تغییری وارد و از
وصف اسبان خود داری کرده تنها اسب زریر را (سمند) گوید (در یادگار زیران از
پیشگویی های جاماسب این است که آهنین سم، اسب زریر هم بدست بیدرفش افتد):

به پیش اندر آید گرفته کمند	نشسته ابر تازی اسبی سمند
ابا جوشن زرد رخشان چوماه	بدو اندرون خیره گشته سپاه
بباید پس آنگاه فرزند من	بیسته میان بر میان بند من
درفش فروزنده کاویان	ببفکنده باشند ایرانیان
گرامی که بیند ز اسب اندرون	درفش همایون پر از خالک و خون
در آید از آن پشت اسبش بزیر	بگیرد درفش و بر آرد دلیر
یکی ترک تیری زند بر برش	بخالک اندر آرد همایون سرش.

گرامی - در پهلوی گرامیک Girāmik بمعنی ازجمند و محترم و در کارنامه

اردشیر و مینو خرد استعمال شده - اینواژه از ریشه گر gar اوستائی بمعنی پرستش و تقدیس

(۱) مجله تعلیم و تربیت . سال پنجم . (۲) در اصل : دریک پت .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

واحترام آمده است و ایک در پهلوی علامت نسبت است. (۱)

پس آزاده نستور، پور زریر
پیش افکنند اسب چون نره شیر
سر انجام ترکان به تیرش زنند
تن پیلوارش بخاک افکنند.

نستور مصحف بستور است که در اوستا بستور و تیری ~~بستور و تیری~~ آمده که

اشتباهاً باء را بنون تبدیل کرده اند (۲) چنانکه کی بشین (فرزند کی قباد) را کی نشین و هبتال (قوم تورانی) را بهبتال (معرب آن هیطال و جمع آن هیاطله) مبدل ساختند. در بند ۱۰۳ فروردین یشت پس از ذکر نام اسفندیار نام وی یاد و بفروهر پاکش درود فرستاده شده است. (۳)

بیاید پس آن نره شیر دلیر
نبر ده سوار آنکه نامش زریر
سر انجام گردد برو تیره بخت
بریده شود آن گزیده درخت

زریر - دخالت زریر در این جنگ دینی از اوستا مستفاد است - در بندهای ۱۱۲ - ۱۱۳ آن یشت آمده: «زریر (زئیری و تیری) (Zairi . vairi) سواره جنگ کنان و روبروی آب دائیتا (۴) صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید نذر کرد و درخواست که بر دیویسنا هومیکه Humayaka و ارجاسب دروغپرست در میدان کارزار غلبه کند و کامروا گردد.» نام هومیکه رقیب زریر، در گرشاسب نامه نیست.

بیاید پس آن فرخ اسفندیار
سپاه از پس یشت و یزدانش یار
یک حمله از جایشان بگسلد
چو بگسستشان بر زمین کی هلد؟
گریزد سر انجام سالار چین
از اسفندیار آن کی بافرین
بتوران نهد روی بگریخته
شکسته دل و دیده ها ریخته.

دخالت اسفندیار نیز در این جنگ در کتاب «یادگار زریران» مصرحست. در بند ۴۱ آن کتاب آمده: «کی گشتاسب پس از آنکه پیشگوئیهای جاماسب را شنید و از واقعه جنگ هولناک آینده آگاهی یافت بخاک افتاد. یک یک شاهزادگان از او التماس کردند

(۱) Hefsbuch des pehlevi, vol : 15 : 40 - vol : 2/5 : 95. (۲) رك : یشتها ج ۱ ص ۲۸۷ - ج ۲ ص ۸۷. (۳) رك : یشتها ج ۲ ص ۲۷۴. (۴) رودی بود در آریاویج

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

که از خاک برخیزد و بتخت نشیند اما سود نداشت تا اسفندیار از در درآمد بهر مزد و دین مزدیسنا و عمر شاهنشاه سوگند یاد کرد که فردا در کارزار تنی از تورانیان رازنده نگذارد - کی گشتاسب از شنیدن این پیمان از خاک برخاست و بتخت نشست .

اما پیشگوئی جاماسب - جاماسب ، داماد زرتشت در میان مزدیسنان بحکمت و درایت و پیشگویی نامبردار و بفرزانه یا حکیم مشهور است و از جمله کتب مذهبی زرتشتیان (جاماسب نامه) است که ظاهراً پس از اسلام نوشته شده و در آن پیشگوئیهای جاماسب را نقل کرده اند - پیشگوئیهای وی راجع به جنگ مذهبی مزبور در کتاب «یاتکار زریران» نیز مندرجست - در بند ۳۰ جاماسب به گشتاسب خبر میدهد که در جنگ با ارجاسب ۲۲ برادر و پسرش بدست تورانیان کشته خواهند شد - در بند ۴۸ کی گشتاسب گوید: «اگر در این جنگ همه پسران و برادران و بزرگان کشور من و حتی زنم، کسیکه از اوسی پسر و دختر دارم، کشته شوند با من از آئین مزدیسنا که از هر مزد پذیرفتم روی نخواهم گردانید.» (۱)



چون دولشکر بهم نزدیک شدند، گشتاسب سردارانرا چنین تعیین کرد:

سپهبدش را خواند: فرخ زریر	پس آزاده گشتاسب شاه دلیر
بیارای پیلان و لشکر بساز»	درفشی بدوداد و گشتا: «بتاز
ههه رزم سالار چین خواست کرد	سپهبد بشد، لشکرش راست کرد
سوار گزیده باسفندیار	بداد آن جهاندار پنجه هزار
که شیری دلش بود و پیلای برش.	بدوداد یکدست از آن لشکرش

بقیه لشکرها را بگرامی و شیدسب سپرد و عقب داری را بنستور داد .

رزم ایرانیان و تورانیان

چون رزم آغاز گردید،

پس شهریار جهان، اردشیر .

بیامد نخست آن سوار هزار

(۱) رک: یشتهاج ۲ ص ۸۶ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و کشته شد سپس ،
 بیامد پس آژاده شیرو چو گرد
 دلش گشت پر خون و رخسار زرد.
 او نیز کشته گردید - آنگاه ،
 بیامد پشش باز ، شیدسب شاه
 که مانده شاه بد، همچو ماه.
 او را هم کشتند.

در یادگار زیران آمده: « [هستور پس از کشتن بیدرفش] اسب فراز افکند و دشمن کشتار کند، تا بدانجای رسد که گرامی گرد پور جاماسب درفش فیروزان را بدنندان گرفته و بدو دست کارزار نماید.» آقای بهار پس از این جمله نوشته اند: دقتی گوید (گرامی) را دست در کارزار بپریدند و او را بکشتند و این یکی از اشتباههای اوست. بعد از ذکر کشته شدن اردشیر و شیرو و شیدسب گوید:

بیاید پس از سروران سپاه نبرده سواری گرامیشی نام یکی چرمه برنشسته سهند به پیش صف چینیان ایستاد که اوست گفت از شما تیز دل	پس تهم (۱) جاماسب، دستور شاه بهانده پور دستار سام نکو گام زن باره ای بیگزند خداوند دادار را کرد یاد که آید سوی نیزه جان گسل...
---	--

دقتی یا مترجم پیش از او عبارت متن (یادگار زیران) را که گوید: «درفش فیروزان را بدنندان گرفته و بدو دست کارزار کرد» درست نفهمیده و دست گرامی را بریده دانسته و سبب گرفتن درفش را بدنندان بدلیل دست نداشتن او شمرده است. گرامی هم درین جنگ کشته شد، پس از او،

سوار جهان نیوزار دلیر چو پیل دژ آنگاه و درنده شیر.

(۱) تهم در اوستا تخمه taxma که در گاتها و دیگر قسمتهای اوستا و در پارسی باستان بمعنی دلیر و پهلوان است - در پهلوی و پارسی نیز تهم بهمین معنی است - فردوسی گوید: تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون زاردهای دمان.
 در شاهنامه (تهمتن) لقبی است که برستم داده شده یعنی بزرگه پیکر و قوی اندام؛ و در واقع تهمتن معنی کلمه رستم (رقوده تخمه: کشیده بالا - قوی تن میباشد) رک: یشهاج ۲ ص ۱۳۹.

(دژ آگاه بضم اول که در پهلوی دژ (= دش) آکاس آمده
بمعنی بد آگاه و مجازاً بمعنی خشمگین است) - از نیوزار نیز
در اوستا نامی نیست. اوهم بقتل رسید - آنگاه زریر، اسپهبد
ایران با بیدرفش سپهدار لشکر ارجاسب بمبارزه پرداخت و زریر بدست او کشته شد -
نستور پسرش با بیدرفش در آویخت، در این میان اسفندیار بر سپید و بیدرفش را بکشت،
از سپاه ارجاسب بسیاری کشته شدند و ارجاسب خود فرار اختیار کرد.
در یادگار زریران آمده: «از اوشان [هیونان - خیونان] هیچ زنده باز نماند
بجز آن یکتن ارژاسپ هیونان خدای. ارژاسپ را نیز یل اسفندیار گرفته و یکدست
و یکپای و یک گوش وی را بریده سپس یکچشم او را با آتش سوخته و کورسازد.»
آقای بهار نوشته اند: درین مورد هم دقیقی یا مترجم پیش از او اشتباه بزرگی مرتکب
شده و از عبارت متن تصور کرده است که بعد از جنگ آتش افروخته و تن دشمنان را
سوخته اند، چنانکه گوید:

نماند از بزرگان ایشان کسی	بکشند از آن نامداران بسی
ببامد بدیدار آن رزمگاه	گو نامور با سران سپاه
تن دشمن از کین دل سوختند.	همی آتش تیز افروختند

و بدیهی است که این اشتباه بعد ها پیدا شده و مأخوذ از عبارت متن پهلوی است
و الامحالیست گشتاسب که تازه دین زردشت را پذیرفته بود برخلاف صریح او امر دینی
که پاک نگاهداشتن کشتگان و عنصر آتش باشد حاضر شود اجساد (و باصطلاح خودشان
نسا) را در آتش افکند و نعش کشتگان دشمن را از کین دل بسوزد و خاصه که این
نسبت با مردانگی و اخلاق مردم باستان هم سازش ندارد و در تمام شاهنامه نیز چنین
عملی از سپاه ایران سر نزده است که بگوئیم در اینجا شاعر از جای دیگر، داستان را
تقلید کرده است.

بخشایش یافتن ترکان از اسفندیار

چو ترکان بدیدند کار جاسب رفت همی آمد از هر سوئی تیغ آفت

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

همه سرکشان خود پیاده شدند
بزاریش گفتند اگر شهریار
بدین اندر آئیم و پریش کنیم
به پیش گو اسفندیار آمدند
دهد بندگان را بجان زینهار
همه آذران را پرستی کنیم.

اسفندیار ایشانرا بیخشود و روز بعد،
بفرمود تا کشتگان بشمرند
بگشتند بر گرد آن رزمگاه
از ایرانیان کشته بد صد هزار
هزار و چهل نامور خسته بود
وز آندشمنان کشته بد صد هزار
دگر خسته بد سه هزار و دو بیست

کسیرا که خسته است بیرون برند
بدشت و بکوه و بیابان و راه
هزار و صد و شصت و شش نامدار
که از پای پیلان بیرون جسته بود
از آن هشتصد سرکش و نامدار
چنان جای بد تا توانی مایست.

✱ ✱ ✱

در اوستا مکرر از جنگ دینی ایرانیان و تورانیان سخن رفته است از آن جمله
پند های ۱۰۸ - ۱۰۹ آبان یشت آمده که کی گشتاسب بلند همت (= barezaidhi =
بردئینزی) روبروی دریاچه فرزندان برای اردویسور ناهید قربانی کرده خواستار است
که بر دشمنان خود تشریوانت Tathryâvant و پشنه Peshana و ارجاسب
ظفر یابد (۱) - در بند های ۴۹ - ۵۱ ارت یشت، کی گشتاسب، فرشته توانگری (ارت)
را ستوده خواستار کامیابی و دست یافتن بردشمنانست. (۲)

باز آمدن گشتاسب ببلخ

گشتاسب پس از فتح بلخ بازگشت:

چو شاه جهان باز شد باز جای
پیور مهین داد فرخ همای.

آنگاه گشتاسب نستور را بسپسالاری گروهی برگزید:

بدادش از آزادگان ده هزار
بفرمود و گفت ای گو نیزه باز
بکیاس و خلخ همی برگذر
سوار جهانجوی و نیزه گذار
یکی تا بر شاه ترکان بتاز
بکش هر که یابی بکین پدر.

(۱) یشتهاج ۱ ص ۲۸۵. (۲) یشتهاج ۲ ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

آیاس و خلخ - دقیقی در جای دیگر گوید:

که این گر بدارد زمانی چنین نه آیاس ماند نه خلخ نه چین:
کلمه (آیاس) که در اینجا در ردیف خلخ و چین آمده، در فرهنگهای پارسی و
آثار جغرافی عرب دیده نشده لکن بدون شك همان «یاس» است که Bernard Dorn
در Caspia بدان اشاره میکند. (۱)

هم آنگاه تستور برد آنسپاه	وشاه جهان از بر تخت و ساه
نشست و کشتی تاج بر سر نهاد	سپه را همه یکسره بار داد
در گنج بگشاد وز خواسته	سپه را همی کردش آراسته
بفرمود تا آذر افروختند	بر وعود هندی همی سوختند
زمینش بگردند از زر پاك	همه همیش مش عود و عنبرش خاك.

سوختن گیاههای خوشبو و بخور کردن در مزدیسنا مورد توجه است - گیاهان
خوشبوی ارواسنا Urvâsnâ، وهو گئونه Vohugaona، وهو کرتی Vohukereti
و هذا نشپتا hadhânaepatâ در اوستا نامبرده شده اند - در وندیداد فرگرد ۸ بندهای
۲ - ۳ آمده که برای پاك کردن کوخ چویی و چادری که در آنجا بهدینی مرده باشد
باید در آنجا با چوبهای اورواسنا یا وهو گئونه یا وهو کرتی یا هذا نشپتایا با يك گیاه
خوشبوی دیگر بخور کرد - در بندهای ۷۹ - ۸۰ از همین فرگرد وندیداد باز از این
چهار گیاه بترتیب یاد شده و در آن مندرجست: بهر طرفی که باد بوی آتشی را که در
آن این چوبها میسوزد پراکنده کند از همان طرف ایزد آذر هزاران دیوان نهانی
تیره نژاد را براند - در وندیداد فرگرد ۹ بند ۳۲ و فرگرد ۱۴ بند ۳ و فرگرد ۱۸
بند ۷۱ باز این چهار گیاه با هم ذکر شده که باید مقداری از آنها را برای پاك کردن
منزلی از آرایش لاشه و مردار بخور کرد یا باصطلاح نوین از دود و بوی این گیاهان
خوشبو ضد عفونی antisepsie بعمل آورد و در مورد دیگر باید مقداری از همین
چوبها برای کفاره گناهی نذر آتشکده کرد.

بطور تحقیق معلوم نیست که این چوبها از کدام درختهاست اما درستت پارسیان

(۱) رك: شاهنامه، بیخ: ج ۶ ص ۱۵۲۷ ح.

مزدیستا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اورواسنارا چوب صندل - وهو گئونه رادرختی که از آن لبان استخراج کنند *benzoë*.
 و هو کرتی را عود *alod* و هذائپتا را چوب اناردانسته اند. (۱)
 در تفسیر پهلوی اوستا این کلمات با اندک تحریف راسن *rasn*، هو گون *hûgûn*
 هو کرت *hûkart* و هذائپک *hadanpâk* آمده است. (۲)

همه کار او را باندام کرد
 بفرمود تا بر در گنبدش
 نگاه بکاردارانش نامه نوشت که :

چو پیروزی شاهتان بشنوید
 گزیتی بآذر پرستان دهید
 باز گشت پیروزمندان گشتاسب از این جنگ مذهبی نیز از اوستا استفاده است چه در
 بند ۱۳۲ آن یشت کی گشتاسب از جمله دلیرانی که پیروزمند بخانمانشان برگشته اند،
 محسوب شده است. (۳)

فرستادن گشتاسب اسفندیار را بیمه کشور و دین به گرفتن
 ایشان از و

گشتاسب اسفندیار را بحضور خواست و ،

یدو گفت پسایت بزین اندر آر همه کشور از ابدین (۴) اندر آر.

او نیز بکشورهای روم و هندوستان شتافت ،

گزارش همی کرد اسفندیار
 چو آگه شدند از نکودین اوی
 مرین دین به را یسار استند
 ازین دین گزارش همیخو استند.

مراد از گزارش دین تفسیر (کتب و مسائل) دینی است.

بتان از سرگام میسو خند
 همه نامه گردند زی شهریار
 بستیم گشتی (۵) و بگرفت ساز
 بجای بت ، آتش بر آفر و خندند
 که مادی (۴) گرفتیم از اسفندیار
 کنونت نشاید ز ماخو است باز (۶)

(۱) Dinkard. vol. XVII. by Sanjana. p. 16 (۲) خرده اوستا ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

(۳) یشتهاج ۱ ص ۲۸۵. (۴) مراد دین مزدیسناست. (۵) رك: بخش ۴ بهره ۳۰.

(۶) باز - باج و خراج.

مزدیسنا و شعر پارسی - دقیقی

که ما راست گشتیم و هم دین پرست
چو آن نامه شهر یاران بخواند
فرستاد زندی (۱) بهر کشوری

کنون ز ند (۶) زردشت زی ما فرست
نشست از بر گاه و یاران بخواند
بهر نامداری و هر مهتری.

اسفندیار نیز همچنان بمسافرت ادامه داد ،

همه خود مر او را بفرمان شدند

در اوستا نیز آیاتی آمده است دال بر اینکه از فرگشتاسب و زور بازوی او دین اهورائی رواج یافت - در بندهای ۹۹ - ۱۰۰ فروردین یشت بفر و هر پاکدین گشتاسب دلیر ، کسیکه از نیروی گرز خود مروج راستی و بازو و پشت و پناه دین زرتشت بوده و کیش اهورائی را که در بند و زنجیر دشمنان بوده رهانیده بمقام شایسته خود رسانیده ، درود فرستاده شده است .

در زامیاد یشت بند های ۸۳ - ۸۷ آمده که کی گشتاسب دارای فرکیانی بوده از پرتو آن طبق دین اندیشید و سخن گفت و رفتار کرد و بدین مزدیسنا گروید و بدخواهان و دیوان را برانداخت و از نیروی گرز خویش مروج راستی گشت و بازو و پشت و پناه دین زرتشت شد و دین اهورائی را از بند برهانید و بمقام برازنده جای داد و به تشریافت و پشن وارجاسب و دیگر خیونان (۲) نابکار چیره گشت. (۳)

در این میان بسعایت حسودان نظر گشتاسب از اسفندیار برگشت و او را بحضور طلبید و بزندان افکند و سپس خود بسیستان شتافت :

بر آمد بسی روزگار ان بروی
که آنجا کند زند و استاروا

که خسرو سوی سیستان گردوی
کند مو بدان را بدان بر، گوا.

رستم و زال به پیشباز آه دند و ،

بزا بلش بردند مهمان خویش
ازو زند و استا ییامو ختند

همه بنده وار ایستادند پیش
نشستند و آتش بر افروختند.

این مهمانی دو سال طول کشید و خیر باقطار جهان رسید ،

(۱) مراد اوستاست، رك: بخش ۳. (۲) قبیله که تورانی تصور شده، رك: یشتهاج ۱ ص

۳۸۹، ۲۶۳. (۳) یشتهاج ۲ ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

<p>تو پیلوارش با آهن بخت که نقرین کند بر بت آذری بهم بر شکستند پیه-ان اوی.</p>	<p>که او (۱) پهلوان جهان (۳) را ببت بزابلستان شد به پیغمبری بس، شهریاران، بگشتند یکسر ز فرمان اوی</p>
<p>ارجاسب برای تفحص احوال جادوئی بنام (ستوه) را بایران گسیل داشت ، پژوهنده راز پیمود راه پربلخ گزین شد ، کجا کاخ شاه پرستنده را دید لهراسب را.</p>	<p>ندید اندرو شاه گشتاسب را ستوه چون این خبر بارجاسب رسانید وی سپاهی گران جمع آورد و بایران حمله برد.</p>



در اینجا گفتار دقیقی پایان میرسد - بقیه داستان را تا شهادت زرتشت ، در طی
عنوان آینده ، از زبان فردوسی خواهیم شنید و اکنون بطور اجمال از کتاب « یاتکار
زریران » که مأخذ (مستقیم یا غیر مستقیم) گشتاسب نامه دقیقی بوده سخن میرانیم :

<p>کتاب یادگار زریران که آنرا: ای باتکار زریران <i>Ayibâtkâr-Zarîrân</i> و یا ادیواتکار زریران <i>Adivâtkâr-i-Zarîrân</i> و بتخفیف یاتکار زریران و یادگار زریران نامیده اند متنی است تاریخی بزبان</p>	<p>یادگار زریران</p>
---	---------------------------------

پهلوی شامل تقریباً ۳۶۶ سطر و آنرا « شاهنامه گشتاسب » نیز خوانده اند - الف و نون
(زریران) علامت نسبت است و (ادیواتکار زریران) یعنی یادگار (مربوط به) زریر (برادر گشتاسب) -
ژ. ژ. گیگر آلمانی J. J. Geiger آنرا در ماه مه ۱۸۹۰ م ترجمه و چند بند از متن پهلوی
را با اشعار شاهنامه مطابقت کرد و نام کتاب خود را: *Das Yâtkâr -i Zarîrân und Sein-
Verhältniss zum Shâhnâme* گذاشت (۳) - بولد که Nöldeke آلمانی در سال ۱۸۹۲
یادداشت‌هایی در مورد متن یادگار زریران بنام *Persische Studien* (۴) نگاشت - شمس العلماء
ارودجیوانجی جمشید جی مدی *Ervad Jivanji Jamshedji Modi* آن متن را در آوریل
۱۸۹۹ با ترجمه ادبی آن بگجراتی و انگلیسی و یادداشت‌های انتقادی بنام
Aiyâdgâr -i- Zarîrân, Shatrôihâ-i-Airân, and Afdiya va Sahigiya-i- Sistân

(۱) گشتاسب . (۲) اسفندیار . (۳) *Sitzungsberichte der p. und h. Classe* (۳) der k. b. Akademie der Wissenschaften , 1890 ; II , pp. 43 - 84 .
(۴) *Ibid . Classe CXX. VI ; 1892 . (۴)*

انتشار داد و سپس نسخه دستور جاماسب جی جاماسب اسنانا، نامقدمه بهرام گور تهمورث انکلساریا بضمیمه دیگر رسایل پهلوی بسال ۱۹۱۳. بنام « متون پهلوی » (۱) منتشر گردید .

استاد بنونیست خاورشناس فرانسوی پس از تتبع دقیق در این رساله و تحلیل آن باین نتیجه رسید که ایاتکار زریران با صورت کنونی خود منظومه‌ای از دوره اشکانی است که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی خود درآمده است و اصل آن ظاهراً از روایتی که متعلق بر اوین شمال شرقی ایران بود، گرفته شده است. (۲)

از ظواهر امر چنین برمیآید که منظومه یادگار زریر مانند پیشتر بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح و تفسیر در متن کتاب تغییرات مختصری یافته و از سیاق نظم دور شده است. بنابراین اگر با توجه باین امر کسی میتواند کلمات و عبارات زائد دوره ساسانی را در این کتاب بیابد و از میان دیگر کلمات و عبارات بیرون کشد، منظومه‌ای کامل بدست میآورد. بنونیست بچنین کاری دست زد و در کار خود توفیق یافت - وی توانست زوائد دوره ساسانی را از متن کتاب بیرون کشد و اشعارش هجائی اصل را بیابد.

از این کتاب در ادبیات پارسی اثری بزرگ بجایمانده و آن عبارتست از داستان نخستین جنگ گشتاسب با ارجاسپ در روایات ملی و بخصوص در گشتاسب نامه دقیقی. در اینکه این نفوذ مستقیماً از یادگار زریران در شاهنامه مانده و یا مع الواسطه صورت گرفته، جای تأمل است و ظاهراً قبول این اصل که دقیقی نسخه پهلوی یادگار زریران را مستقیماً اساس کار خود در سرودن هزار بیت خویش قرار داده باشد دور از مطالعه و تحقیق است زیرا با آنکه شباهت و قرابت فراوانی میان این دو منظومه وجود دارد معاینه‌های نیز در بعض موارد میان آن دو دیده میشود (که ذکر برخی از آنها گذشت) ولی بطور کلی اختلافات این دو اثر، جزئی و بی اهمیت است چنانکه در اساس و حتی ترتیب روایت اختلافی میان هزار بیت دقیقی و منظومه پهلوی نمیتوان یافت. با اینحال وجود همان اختلافات جزئی مؤید این عقیده است که دقیقی مستقیماً از کتاب یادگار زریر استفاده نکرده بلکه متن دیگری که بنا بر امارات دیگر همان شاهنامه شرا بومنصوری بود در دست داشته و از آن در نقل روایت و نظم داستان استفاده کرده است چه می بینیم که فردوسی توانست بلافاصله پس از ختم سخنان دقیقی، داستان او را با همان روش تعقیب کند و بتوضیحات تازه نیازمند نشود.

با این وصف جای تعجب است که بسیاری از کلمات و ترکیبات و افکار در منظومه دقیقی و یادگار زریران عیناً بیکدیگر شبیه است و بنا بر این باید گفت که مأخذ کار دقیقی در

(۱) Pahlavi Texts, vol. 11.

(۲) E. Benveniste, Le Mémorial de Zarêr (Journal Asiatique, Tome CCXX.)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

شرح نخستین جنگ مذهبی گشتاسب و ارجاسب از یادگار زریرمتاثرو عبارت دیگر یکی از منابع و مآخذ مؤلفان این شاهنامه کتاب یادگار زریران بوده است. (۱)

آقای بهار استنباط کرده اند که اصل نامه یادگار زریران بیش از آن بوده که امروز در دست است و این معنی از اسامی خاصی که دقیقی آورده و در یادگار فعلی نیست مانند (اردشیر) و (نیوزار) و (شیرو) و (شیدسپ) و اسامی بزرگان ترکان مانند (گرگسار) و (کهرم) برمیآید و نیز معظم‌له بر آنند که بعضی عبارات یادگار پیچیده است و ظاهراً همان جاهایی است که در آنها تصرف کرده‌اند. (۲)

موضوع - کتاب یادگار زریران مشتملست بر وقایع جنگ مذهبی گشتاسب (وشتاسب)

کیانی با ارجاسب، پادشاه خیونان و خلاصه آن از اینقرار است:

ارجاسب شاه ویدرفش Vidarafsh (که در اشعار دقیقی بیدرفش آمده) جادوگر را با نامخواست (۳) Nām-xâst پسر هزار Hazâr (۴) بسا ۲۰۰۰۰ سرباز گزیده، بسفارت نزد گشتاسب فرستاد. آنان چون بحضور شاه باریافتند نامه ارجاسب را تقدیم کردند. ابراهیم Aprâhim سردیر نامه را بخواند - ارجاسب گشتاسب را دعوت کرده بود که مذهب نوین را ترک گوید و باآئین باستانی که ارجاسب نیز پیرو آن بود، برگردد. زریر دلیر پاسخ آنرا نگاهشت مبنی بر اینکه گشتاسب تصمیم دارد آئین نوین را نگه‌بسانی کند و ارجاسب را بیدانهای هوتس Hûtôs و مروژرتشتان Mârv-i Zartôshtân برای جنگ دعوت کرد - سپس گشتاسب دستور داد که نورافکن‌ها را در قلل جبال برافروزند و آن نشانه ای بود سربازان و مردم دیگر را تا آماده جنگ شوند - و هر مرد از ده ساله تا هشتاد ساله خانه خود را ترک گوید و مراقب آب و آتش بهرام (۵) باشد - سربازان و شهریان بدر بارشتافتند تا فرمان پادشاه را دریابند - سپاه ایران با زدن طبل و نواختن کوس بحرکت درآمد و پنجاه روز راه بیمائی کرد - در اینمدت بسبب گرد و غبار و دود، روز از شب تمیز داده نمیشد - در روز پنجاه و یکم دستور توقف داده شد.

گشتاسب (وشتاسب) شاه بر تخت کیانیان جلوس کرد و جاماسب بیتاش (۶) Jâmâsp. Bitâsh پیشگو را احضار کرد - از او پرسید که در جنگ بر او و پسر و برادرانش چه پیش آید؟ جاماسب بیتاش او را از مرگ برادرانش: زریر و پوت خسرو و Pat. Xûsrûb (۷) و پسر محبوبش

(۱) رك: حماسه سراسری در ایران تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفصا ۱۱۶-۱۲۶ و نیز نویسنده کتاب مز بوردر مجله سخن سال اول شماره های ۶-۱۰ منظومه یادگار زریر را با مقایسه آن با گشتاسب نامه دقیقی بچاپ رسانده. (۲) مجله تعلیم و تربیت سال پنجم. (۳) چنین است در اشعار دقیقی. (۴) بهمین مناسبت (نامخواست) را (هزاران) گفته‌اند. (۵) که هر دو در مزدیسنا مقدسند. (۶) بیتاش یابی بخش bitaxsh سردار و فرماندار و برخی به معنی وزیر گرفته‌اند. (۷) در اشعار دقیقی نیست.

مردیسننا و شهر پارسی - دقیقی

فرشورت Frashavart (۱) (فرشید ور) در دست ویدرفش (بیدرفش) جادو گرو نامخواست پسر هزار، و نیز از مرگ ۲۳ تن از افراد خاندان شاهی، آگاه ساخت و شمارهٔ حیوانان را به ۱۳۱۰۰۰۰ تن تخمین زد و گفت که از آنان جز ارجاسب یک تن زنده نخواهد ماند و او نیز توسط سپندیات Spendyât (اسفندیار) اسیر خواهد گردید و آنگاه ویرا بدم خر بسته، با یکدست، یک پای و یک گوش بریده و یکچشم داغ شده، بیایتنخش رجعت خواهند داد.

سپاه ویشتاسب مرگبست از ۱۴۴۰۰۰۰ تن و سپاه ارجاسب مرگب از ۱۲۰۰۰۰۰۰ سر باز مییابد - ارجاسب سپاه خود را برمی انگیزد تا زیر دلیر را بکشند و وعده میدهد که هر کس از عهدۀ اینکار برآید، دختر خود زرستون Zarsetûn (۲) که زیباترین دختر خونی بود بدو دهد و بهلاوه منصب بیتاشی ایالت خیونان را بوی تفویض کند - ویدرفش اینوظیفه را بعهده گرفت و بزیر حمله برد و او را برافکند چون فریاد و غریود لیران و چکاچاک اسلحه فرونشست و ویشتاسب از واقعه آگاه شد سر بازان ایرانی را برانگیخت که انتقام مرگ زریر را بکشند و وعده داد که بدانکس که پیروز شود دخترش همای Homâê (۳) را که در قلمرو کشور ایران در وجاهت بسی نظیر بود، بزی دهد و او را سپهبد ایران کند - پسر زریر که هفت ساله بود پیش آمد و اجازت خواست تا برود و ببیند که بر سر پدرش چه آمده ویشتاسب بعلت صغرسن و عدم تجربه نخواست بدو اجازت دهد، چه حیوانان نمیبایست از کشتن زریر سپهبد ایران (که شاید از آن آگاه نبودند) و پسرش بستور Bastûr برخوردار بیانند - ناگزیر بستور، نهانی نزد آخر سالار رفت و گفت ویشتاسب اسبی را که زریر در جوانی سوار میشد، خواسته است، وی آن اسب بدو سپرد - بستور سوار شد و بمیدان شتافت، و چند تن از دشمن کشته بنقطه ای که جسد پدرش افتاده بود رسید آنگاه بسوی ویشتاسب برگشت و آنچه دیده بود بشرح بازگفت و اجازت خواست تا برود و انتقام پدر باز ستاند. ویشتاسب اجازت داد و تیری از ترکش خود بدو بخشید و او را بعلامداری سپاه ایران برگزید - چون ارجاسب شاه در سپاه خود شورشی دید از هویت آن کودک کیانی، که مانند قهرمانی میناخت و همچون زریر دلیرانه میجنگید، پرسید و پیشنهاد کرد هر کس او را بکشد دخترش بهستون Bihastûn (۲) را که در میان حیوانان زیباتر از همه بود باز دواج خود خواهد در آورد و بیتاشی کشور را بدو خواهد داد - ویدرفش پیش رفت و بر توسن آهنین نعل زریر سوار شد و با اسلحه گران مسلح گشته بمیدان درآمد و خود را بیشتر بستور رسانید، چه جرأت نداشت که با او روبرو شود - بستور متوجه گشت و او را بمصاف طلبید - ویدرفش با خود ستائی پیش رفت - توسن

(۱) در او ستافرش هام ورته (۲) در اشعار گشتاسب نامهٔ دقیقی

نیست. (۳) هماک Humâk نیز خوانده شده.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

سیاه نعل ژریر، چون آواز بستور بشنید بر چهارپا بايستاد و ۹۹۹ بار شپه کشید؛ روان زریر بستور لقا کرد که گر زرا از دست بیندازد و يك تیر از تر کشر خود بر گیرد و بسوی دروند (دروغپرست که مراد بیدرفش است) بیندازد - بستور گرز بینداخت و تیری از تر کشر بر گرفت و قلب ویدرفش را هدف ساخت - ویدرفش بر زمین افتاد - آنگاه بستور بجائی رسید که گرامیک کرت (Girāmik.Kart) در اشعار دقیقی، گرامی) پسر جاماسب، درفش پیروزی را برده آن گرفته با هر دو دست میچنگید. وی گرامیک کرت را تهنیت گفت و بستود. آنگاه بجائی رفت که اسپندیات (اسفندیار) دلیر میچنگید - اسپندیات چون او را بدید، سربازان ایرانی را یکار خود گذاشته بطرف کوهی که ارجاسب در آنجا مقیم بود رفت و ارجاسب را با ۲۰ هزار سربازش بیدان کشید - در زمانی اندک یکتن خیونی زنده نماند، جز ارجاسب که او را اسپندیات بگیرفت و یکدست، یکپا و یک گوش بیرید و یکچشمش را با آتش داغ کرد و او را بدم خری بسته بکشورش فرستاد و چنین گفت: « برو و آنچه که از دست من، اسپندیات قهرمان دیده ای، باز گوی - آنچه را که خیونان باید بدانند از و قایمیکه در روز فروردین در جنگ سخت و یشتاب اتفاق افتاده است.»

ناگفته نماند که برخلاف پیشگوئی جاماسب (که دقیقی نقل کرده) بستور در این جنگ کشته نشده است.



مؤلف فارسنامه درباره جنگ مذهبی مزبور، اندر پادشاهی (وشتاسف بن لهراسب) آورده (۱):

«و میان وشتاسف و ارجاسف ملك ترك مهاده رفته بود و چون زردشت پیامد وشتاسف را فرمود که آن صلح نقض کن و او را بکیش مجوسی خوان، اگر اجابت کند و الا با او جنگ کن، همچنین کرد و نامه درشت نبشت به خراسف (۲) و او جوابی درشت باز فرستاد و از هر دو جانب جنگ آغاز شد و اسفندیار در آن جنگ آثار خوب نمود و بیدرفش جادو را از بزرگان ترك بمبارزت بکشت و خراسف هزیمت شد و وشتاسف پیروز باز بلخ آمد. پس بدگویان در حق اسفندیار بدگوئی کردند و نمودند که او طلب پادشاهی میکند تا او ازین سبب برپسز متغیر شد و يك چندی او را بجوانب

(۱) فارسنامه چاپ کلب ص ۵۱ . (۲) همان ارجاسب است و این اختلاف از قرائت خط پهلوی ایجاد شده .

میرستاد بجنگه‌ها سخت و مظفر بازمی آمد و اندیشه پدر زیادت میشد و بعاقبت او را بقلمه اصطحز محبوس کرد و خویشتن پیارس بر کوه نفشت (۱) رفت که یاد کرده آمد و بخواندن کتاب زند و تأمل آن و عبادت کردن مشغول گشت و لهراسب پدرش را ببلخ رها کرد و خزاین و اموال بزنان سپرد و لهراسب پیر و خرف شده بود و تدبیر هیچ کاری نمیدانست کردن و چون این خبر بار جاسف رسید شاد شد و فرصت نگاه داشت و قصد بلخ کرد و جوهر مز (۲) را بمقدمه فرستاد و بلخ بگرفت و لهراسب را بکشت و آتشکده‌ها را خراب کرد و آتش پرستان را بکشت و دو دختر از آن و شتاسف ببرد و وشتاسف را طلب کرد. او در کوه طمیدر پنهان شد و کوهی حصین است نتوانست او را بدست آوردن و باز گشت و وشتاسف پشیمان شد بر گرفتن و باز داشتن اسفندیار و او را بیرون آورد و بنواخت و تاج بر سر او نهاد و فرمود تا بجنگ خرزاسف رود و انتقام کشد، و چون خرزاسف شنید که لشکر ایران آمدند ایشان را بنی نهاد و لشکر ترک با جوهر مز و اندریمان بزرگ (۳) بیرون آمدند بجنگ، اسفندیار مضاف ایشان بشکست و درفش کابیان بازستد و پدر او را نوید داده بود که چون آن فتح بکند پادشاهی بدو دهد، چون باز آمد دیگر باره او را فرمود تا برود بعوض لهراسب خرزاسف را بکشد و جوهر مز و اندریمان را بعوض دیگران باز کشد، اسفندیار رفت و رو بین دزبستد و هر چه بدو فرموده بود بکرد و غنیمتهای بسیار آورد چنانکه قصه آن معروفست و بتکرار حاجت نیاید.

(۱) نقشت. ن. ل. (۲) رك : همین بهره . ص ۳۴۸-۳۴۹. (۳) رك : ص ۳۴۹.

بهره ۳ = فردوسی

فردوسی و مزدیسنا - مقایسه يك زرتشتی بايك يهودی - دین عیسوی - آئین مانوی - آئین مزدکی - اسلام - مآخذ روایات فردوسی و رابطه آنها با مزدیسنا - دنباله گشتاسب نامه دقیق: آمدن لشکر ارجاسب ببلخ و کشته شدن لهراسب . ورود سپاه توران ببلخ . آگاه شدن گشتاسب از کشته شدن لهراسب و لشکر کشیدن سوی بلخ - نکاتی چند از شاهنامه فردوسی : ۱- ذکر زند و اوستا پیش از ظهور زرتشت ۲- سه نیک و سه بد ۳- پیدایش طبقات چهار گانه ۴- ستایش آتش ۵- اصطلاح «موردانه کش» ۶- توصیف اسب ۷- سیمرغ، سیرنگ

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی ، بزرگترین گوینده حماسی ایران است که در فاصله سالهای ۳۲۰-۳۳۰ در قریه باز « ناحیه طابران » متولد و بسال ۴۱۱ یا ۴۱۶ در طوس وفات یافت. (۱)

مول Mohl دانشمند فرانسوی در مقدمه خود بر ترجمه شاهنامه

فردوسی

فردوسی بزبان فرانسه بنقل از سر هافتون Sir Gr. Haughton

و
مزدیسنا

نویسد : افسانه ای بنظم در میان پارسیان بنام « کیفیت قصه

سلطان محمود غزنوی » موجود است که در آن فردوسی بطرفداری و تمایل بآئین مزدیسنا معرفی شده است، بدینگونه که چون فردوسی شاهنامه را برای محمود سرود، چنان موجب حسد رقیبان گردید که برضد او همدستان گشتند و نزد سلطان بسعایت پرداخته و از او درخواستند تا پارسیان را مجبور کند بدین اسلام درآیند - این امر نهایت حدوت منازعات بسیار شد. (۲)

(۱) برای اطلاع از ترجمه احوال فردوسی، رك : مجله کاوه سال دوم دوره جدید، مقالات مسلسل بامضای «محصل» [آقای تقی زاده] شماره های ۱-۳-۷-۱۰-۱۱-۱۲. این سلسله مقالات مجدداً در کتاب (هزاره فردوسی) چاپ وزارت فرهنگ ۱۳۱۳-۱۳۲۲ بعنوان (شاهنامه و فردوسی) در ص ۱۷-۱۰۷ چاپ شده است و نیز تاریخ ادبیات تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر (از انتشارات وعظ و خطابه) ص ۸۱-۹۴. و نیز تاریخ ادبیات تألیف آقای دکتر شفق چاپ دوم ص ۴۹-۵۹. و نیز (فردوسی نامه) از انتشارات مجله مهر بقلم جمعی از فضلای معاصر - و نیز شماره مخصوص مجله (باختر) چاپ اصفهان بقلم آقای ملک الشعرای بهار. (۲) شاهنامه ترجمه مول، چاپ دوم ص ۶۰-۶۱. از قرار اظهار مول نسخه خطی آنداستان در دست وی بوده (رك : مجله کاوه دوره جدید سال ۲ شماره ۱۲ ص ۲۵ ح ۱)

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

یکی از نویسندگان فاضل معاصر در مقاله‌ای بعنوان (آیا فردوسی زردشتی بود؟) (۱) پس از نقل این مقوله نگاشته‌اند :

« این مطلب که در هیچ‌ماخذ تاریخی فارسی و عربی اشاره بدان نشده، بی‌شک چیزیست که پارسیان برای نسبت دادن فردوسی بخود جعل کرده‌اند و بر هیچ اساس استواری برقرار نیست .

گمان می‌کنم این افسانه و نظر آن زادهٔ يك افسانهٔ قدیمتری است که می‌گویند یکی از مشایخ عرفا بر فردوسی نه‌از نخواند که مدح می‌جوس کرده‌است (۲) - باز آنچه بر افضی بودن و شیعی بودن فردوسی در روایات قدیم و جدید هست (۳) بنشر اینگونه مطالب که مسک کرده‌است. حال باید دانست که آیا واقعاً فردوسی بکیش زردشت تمایلی داشته یا نه ؟ از کوش در شاهنامه چند مطلب بدست می‌آید ازینقرار :

۱- فردوسی گزارش ظهور زردشت و ترویج دین او را از گفتهٔ دقیقی نقل کرده و خود ابدأ چیزی درین باب ندارد که بتوان مأخذ قرار داد .

۲ - نامه‌ای که میانۀ ارجاسب و گشتاسب در بارهٔ دین زردشت رد و بدل شده و ما آنرا از قبل نقل کردیم (۴) تا اندازه‌ای می‌رساند که فردوسی نسبت بزردشت علاقهٔ مخصوص

(۱) فردوسی نامهٔ مهر - مقالهٔ (عقیدهٔ دینی فردوسی) ص ۶۳۵-۶۷۲ . (۲) نظامی عروضی در چهارمقاله (چاپ خاور سال ۱۳۱۹ ص ۴۳) نویسد : « جنازهٔ فردوسی بدروازهٔ رزان بیرون همی بردند در آن حال مند کری بود در طبران [طابران] تعصب کرد و گفت من رها نکنم تا جنازهٔ او در گودستان مسلمانان بر نهد که او را افضی بود و هر چند مردمان می‌گفتند ، با آن‌ها نشمنند در نگرفت ، درون دروازه باغی بود ملک فردوسی او را در آن باغ دفن کردند امروز هم در آن نجاست . » م .م . (۳) نیز مؤلف چهارمقاله نویسد (همان چاپ ص ۴۱) : « محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم گفتند پنجاه هزار دردم و این خود بسیار باشد که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که او گفت :

به بینندگان آفریننده را نه بیشی مر نتجان دو بیننده را .

و بر رفض او این بیتها دلیلست که او گفت :

خردمند گیتی چو دریا نهاد برانگیخته موج از وتند باد .

..... الخ » و نیز رجوع شود بمجالس المؤمنین ترجمهٔ احوال فردوسی . م - م .

(۴) رك: فردوسی نامهٔ مهر، مقالهٔ مذکور.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

نداشته و الاهیچوقت این بیت و نظایر آنرا نمی آورد:

بجز زرق چیزی ندارد بمشت بس است اینکه گوید منم زرد هشت.

۳- در نظم داستان کشته شدن لهراسب که خود برگشتاسب نامه دقیق افزوده با وجودی که لهراسب و زردشت در یک موقع کشته شده اند ابدأ اشاره ای بپایان دوره زندگی زردشت نمیکند.

۴- آنچه که درباره زندگی او ستاد در زمانهای مختلف دارد و آنچه که شاهان ایران در عنوان نامه های خود می آورند یا مقایسه هائی که میانه کیش زردشت و عیسوی شده دلیلت که نویسندگان شاهنامه منثور هم درست از دقیق آئین زردشتی بی خبر بوده اند و بدین مناسبت شاهنامه نیز در اظهار عقیده آنها مطلب را روشن نمیگوید.

۵- در آنجا که زردشت را «براهیم پیغمبر راستگوی» معرفی میکند، در صورتیکه این مصراع یا بیت آن الحاقی نباشد، استنباط میشود که شخص زردشت را هم درست نمیشناخته است.

۶- آنچه که در مقدمه کتاب شاهنامه و یوسف وزلیخا و آغاز برخی از داستانهای شاهنامه در توحید می آورد نشان میدهد که فردوسی موحد کامل بوده است و خدای یگانه را آفریننده خوب و بد میدانند نه آنکه یزدان و اهریمنی را باعث خیر و شر عالم بدانند.

بطور خلاصه آنچه ازین مقایسه و مطالعه بدست میآید فردوسی راجع بکیش زردشتی همان نظری را داشته که درباره آئین عیسوی نیز داشته است.

اکنون در دلایل مزبور تعمق کنیم:

۱- اینکه نویسنده فاضل نگاشته اند که «فردوسی گزارش ظهور زردشت و ترویج دین او را از گفته دقیق نقل کرده و خود چیزی درین باب ندارد که بتوان مآخذ قرارداد» صحیح است ولی نکته بینا را در همین موضوع نظر است و آن اینکه چون فردوسی نخواست استه این داستان را که در نظر مسامین خوشایند نبود مستقیماً روایت کند، گفتار دقیقی را وارد شاهنامه خود کرده است.

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

۲ - بیت مورد استشهاد نویسنده در نسخه‌های صحیح شاهنامه مانند ولرس (۱) موجود نیست و بعلاوه نامه مزبور جزو اشعار دقیقی است، که چنانکه در بهره پیش گذشت تمایل وی بدین زرتشتی جای هیچگونه شکی نیست و بدیهی است که در نقل مطالب نامه ارجاسب بگشتاسب، دقیقی و فردوسی نمیتوانستند عقیده مخالف او را از قول خود وی بازگویند.

۳ - اینکه نگاشته‌اند در نظم داستان کشته شدن لهراسب ابدأ اشاره‌ای پایان دوره زندگی زردشت نمیکند، درست نمی‌نماید و ما در همین بهره بدان اشاره خواهیم کرد.

۴ - منظور از اسناد عدم اطلاع در باره دین زردشت، بمؤلفان شاهنامه مشهور دواهرتواند بود؛ جهل از عادیات مذهب زردشت - عدم آگاهی آنان از حقایق مزدیسنا که فقط در دو قرن اخیر بهمت خاور شناسان باختر مکشوف گشته است - در اینکه نویسندگان شاهنامه مشهور «مؤلفین مستقیم آن چند نفر زردشتی عالم و پهلوی دان از موبدان و دهقانان بودند که اسامی چهار نفر آنها باز در مقدمه شاهنامه ذکر شده» (۲) شکی نیست (۳) بنابراین نسبت نخستین بهیچوجه درست نیست اما انتساب دوم صحیح است و چون اینگونه حقایق فقط در این اواخر کشف شده، از پیشینیان فاضل اطلاع بر آنها را نباید توقع داشت.

۵ - بیتی که مصرع: براهیم پیغمبر راستگوی - جزو آنست معمول و در نسخ صحیح شاهنامه (۱) موجود نیست و خود نویسنده نیز اظهار داشته اند که از نسخه خطی خویش نقل کرده اند و آنهم بسه وجه ذکر شده (۴) و چنانکه در بخش دوم ثابت شد انتساب زردشت براهیم در میان ایرانیان شهرت داشته است.

(۱) که شاهنامه چاپ بروخیم از روی آن و با مقابله نسخ خطی بیچاپ رسیده. (۲) رك: مجله کاوه دوره جدید سال ۲ شماره ۳ ص ۱۴. (۳) و آن چهار ساح یاسیاح بسرخراسان ازهرات - یزدان داد بسر شاپور از سیستان - ماهوی خورشید بسر بهرام از شهر شاپور (فارس) - شاذان بسر برزین از طوس و نیز از شاهنامه برمیاید که آزاد سرو نیز در تدوین شاهنامه دخالت داشته و نسخه‌ای از خداینامه در نزد او بوده است. مجله کاوه همان شماره ص ۱۵. (۴) رك: بخش ۲: زرتشت و براهیم. ص ۹۱-۹۲.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۶- کتاب یوسف و زلیخا که انتساب آن بفردوسی بکلی مردودست (۱)، ملاک استدلال نتواند بود ولی در یگانه پرستی فردوسی نیزشکی نیست و ما نیز در بخش چهارم بهره ۱ نوشتیم که آئین مزدیسنا هم مبتنی بروحدتست .
دز هر حال استدلالات نویسنده متتبع اصولاً برای رد عقیده (زردشتی بودن فردوسی) تدوین شده است در صورتیکه جز مول که همانداستان معمول را دلیل بر « احساسات خوب زردشتیها نسبت بفردوسی » میداند (۲) ، هیچیک از خاورشناسان و فضـلای ایران چنین تصویری نکرده اند. نویسنده دانشمند آقای تقی زاده چنین نگاشته اند (۳):

« راجع بعقاید مذهبی و سیاسی او (یعنی فردوسی) نولدکه تحقیقات مفصّله مشروحه کرده ، و چون همه آن تحقیقات و حکمها که در آن باب از روی دلایل صحیحه داده ، صحیح و معتدلتست ، نگارنده لازم نمیداند خود داخل تحقیقات و شرح زیاد درین باب بشود و طالبین را بکتاب بی نظیر آن علامه معظم حواله میدهد (۴) ، همینقدر ب نتیجه آن تحقیقات در چند سطر اشاره میکنیم :

فردوسی متدین و موحد و معتقد بمذهب بوده و دل رحیم و رقیق انسانیت دوستی داشته لکن در دین اسلام بسیار محکم نبوده یعنی متعصب و حتی شوق و ذوق مخصوصی در آن خصوص نداشته است . از مذهب زردشتی بد حرف نمیزند و اغلب عقاید آنرا میستایند و آنچه را که بنظر غریب یا ناصحیح میآید تأویل میکند و بعضی جاها روایاتی را که با ذوق نمیسازد اصلاً حذف میکند (۵) . . مشارالیه باطناً زردشتی نبوده

(۱) رك: مجله آموزش و پرورش سال نهم شماره ۱۰-۱۱، ۱۲ مقاله (یوسف و زلیخا) بقلم آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه و نیز مجله روزگار نو چاپ لندن ج ۵ ش ۳ ، مقاله (کتاب هزاره فردوسی و بطلان انتساب یوسف و زلیخا بفردوسی) بقلم آقای مینوی . (۲) مجله کاوه دوره جدید سال ۲ شماره ۱۲ ص ۲۵ ح ۱ . (۳) مجله کاوه سال ۲ دوره جدید شماره ۱۲ . (۴) Theodor Nöldeke, das Iränische Nationalepos, Berlin und Leipzig, 1920. (۵) مثل عادت ازدواج باخواهران (مجله کاوه همان شماره ص ۲۵ ح ۳) ولی باید دانست که فردوسی نیز ازدواج بهمین بادختر خود (همای) را بنام (دین بهلوی) یاد کرده است .

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

و از عقیده ثنوی تبری میکند، لکن دین قدیم را همه جا مدافعه و حمایت میکند و تاویل بخوبی مینماید. «

در هر حال علاقه فردوسی بایران و شتون ایرانی بر احدی پوشیده نیست و چون دین ایران باستان نیز پایه و مایه شتون ایران پیش از اسلام است ناگزیر فردوسی در هر موقع که توانسته است بکیش ایرانی گریزند از سوزدل و شور باطنی سخن رانده است. در وصیت دارا با سکنندرس از آنکه دختر خود (روشنک) را بدو میسپرد، فردوسی از زبان او گوید :

کجا مادرش روشنک نام کرد	جهانرا بدو شاد و پدram کرد
نیازی بفرزند من سرزنش	نه بیغاره از مردم بدکنش
چو پرورده شهریاران بود	برای افسر نامداران بود
مگر زو به بینی یکی نامدار	کجا نو کند نام اسفندیار
بیازاید این آتش زرد هشت	بگیرد همی زندواستا بهشت
نگهدارد این فر و جشن سده	همان فر نوروز و آتشکده
همان اورمزد و همان روزهر	بشوید بآب خرد جان و چهر
کند تازه آئین لهراسبی	بماند پی دین گشتاسبی.

گوینده بزرگوار همه جا در مقایسه مزدیسنا با ادیان دیگر کفه آنرا سنگین تر نمایش میدهد و بدیهی است که مآخذ او نیز در این توزین و تقدیر تأثیر تام داشته اند و ما در ذیل گفتار او را در باره ادیان آریایی و سامی نقل میکنیم :

۱- مقایسه خوی یکزرتشتی بایک یهودی - در داستانهای (مهمان شدن بهرام در خانه لنبک آبکش) و (رفتن بهرام بسرای براهام جهود) گوید: (۱)
چنان بد که روزی بنخجیر شیر همی رفت (۲) با چند گورد دلیر
بشد پیر مردی، عصائی بدست بدو گفت کایشاه یزدان پرست

(۱) شاهنامه، پنج، ج ۷ ص ۲۱۲۲ بیعد - شاهنامه چاپ بمبئی ج ۳ ص ۳۹۶ بیعد. (۲) مراد بهرام است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

یکی با نوا، دیگری بی نوا
جهودی، فریبده ای بدگهر
بآرایش خوان و گفتار خوش
ز گفتار و کردارها برچه اند؟
که ای نامور با گهر پادشا
جوانمرد و باخوان و باخوی خوش
دگر نیمه مهمان بنخواند ز راه
نخواهد که در خانه ماندش نیز
کجا زفتی او نشاید نهدت
همان فرش دیبا و هرگونه چیز
که شوبانگ زن پیش این بارگاه
خورد آب، خوردن نباشدش خوش
نشست از بر باره زود یاب
یزد حلقه بر چوب و آواز داد
چو شب تیره شد دور ماندم ز راه
همه مردمی باشد و فرهی
وز آن خوب گفتار دمساز اوی
که خشنود بادا ز تو شهریار
همه یک یک بر سرم سه بسدی
همیداشت آن باره لنبک نگاه
یکی رشته بنهاد برگردنش
یکی دست شطرنج پیش آورد
بیاورد هرگونه آوردنی

دو مردند شاهها! بدین شهرما
براهام، مردی پر از سیم و زر
بآزادگی لنبک آبکش
پرسید بهرام کاینها که اند؟
چنین گفت با او یکی پارسا
سقائیمست این لنبک آبکش
بیک نیمروز آب دارد نگاه
نماند بفردا از امروز چیز
براهام بی برجهودست زفت (۱)
درم دارد و گنج و دینار نیز
منادی گری را بفرمود شاه
که هرکس که از لنبک آبکش
همی بود تا زرد گشت آفتاب
سوی خانه لنبک آمد چو باد
که من سرکشی ام از ایران سپاه
بدین خانه امشب درنگم دهی،
بشد شاد لنبک از آواز اوی
بدو گفت زود اندر آ ای سوار
اگر با تو ده تن بدی به بدی
فرود آمد از اسب بهرام شاه
بمالید شادان بچیزی تنش
چو بنشست بهرام، لنبک دوید
یکی چاره ای ساخت تا خوردنی

(۱) بضم اول بخیل.

ببهرام گفت ای گرانیامه مرد
چونان خورده شد، میزبان در زمان
عجب ماندشاه از چنان جشن اوی
بخفت آن شب و بامداد بگاہ
چنین گفت لنبك ببهرام گسور
يك امروز مهمان ما باش و پس
شاه پذیرفت و بدین طریق سه شبانه روز بهرام مهمان لنبك بود آنگاه ویرا وداع
گفت و بلشکر گاه رفت ، چون شب فرارسید ،

پس از لشکر خویش بهرام تفت
بزد در بدو گفت کز شهریار
شب آمد ندانم همی راه را
گر امشب بدین خانه یابم سپنج
به پیش براهام شد پیشکار
براهام گفتا کزین در مرنج
بیامد فرستاده با او بگفت
بدو گفت بهرام با او بگوی
همی از تو خواهم هم امشب سپنج
پیشکار چون داستان را براهام گفت ،

براهام گفتش که رو بی درنگ
جهودست درویش و شب گرسنه
بگفتند و بهرام گفت ار سپنج
بدین در بخشیم نخواهم سرای
براهام گفت ای نبرده بسوار
بگوش که این جایگاهست تنگ
بخسپد همی بر زمین برهنه
نیابم بدین خانه کآیدت رنج
ندارم بچیزی دگر ، هیچ رای
همی رنجه داری مرا خوارخوار

مزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بخانه در آی از جهان تنگ شد
 پیمان که چیزی نخواهی ز من
 گر این اسب سرگین و آب افکند
 بشبگیر سرگینش بیرون بری
 همان خشت پخته تو تاوان دهی
 بدو گفت بهرام پیمان کنم
 فرود آمد و اسب را با لگام
 نمود زین بگسترد و بالینش زین
 جهود آن در خانه از پس بیست
 وز آن پس بهرام گفت ای سوار
 زگیتی هر آنکس که دارد خورد
 می آورد چون خورده شدنان- جهود
 خروشید کای رنج دیده سوار
 هر آنکس که دارد دلش روشنست
 کسی کو ندارد شود خشک لب
 چو از کوه خنجر بر آورد هور
 بر آن چرمه ناچران زین نهاد
 بیامد براهام گفت ای سوار
 بگفتی که سرگین این بارگی
 کنون آنچه گفتی بروب و ببر
 بدو گفت بهرام شو پایکار
 دهم زر که تا این بیرون برد
 بدو گفت من کس ندارم که خاک
 همان کار بی برگ و بیرنگ شد
 ندارم بمرگ آب چین (۱) و کفن
 دگر خشت آن خانه را بشکند
 بروبی و خاکش بهامون بری
 چو بیدار گردی ز خواب آن دهی
 بدین رنجها سرگسروگان کنم
 بیست و بر آهیخت تیغ از نیام
 بخفت و دو پایش کشان بر زمین
 بیاورد خوان و بخوردن نشست
 چو این داستان بشنوی، یاد دار
 چو خوردش نباشد همی بنگرد
 وز آنمی ورا شادمانی فزود
 بدین داستان کهن گوشدار
 در پیش او چون یکی جوشنست
 چنان چون توای گرسنه نیمشب
 گریزان شد از خواب بهرام گور
 چه زین از برش خشک بالین نهاد
 بگفتار خود بر نه ای پایدار؟
 بجا روب روبم بیک بارگی
 برنجم ز همسان بیدادگر
 بیاور که سرگین کشد برکنار
 وزین خانه تو بهامون برد
 بروبد، برد، ریزد اندر مفاک

(۱) جامه ایست که مرده را پس از غسل با آن بآب سازند.

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

تو پیمان که کردی بکژی مبر
چو بشنید بهرام ازو این سخن
یکی خوب دستار بودش حریر
برون کرد و سرگین بدو کرد پاک
براهام رفت و سبک بر گرفت
برفت و بیامد بایوان خویش
نباید که خوانمت بیدادگر
یکی تازه اندیشه افکند بن
بموزه درون پر ز مشک و عیبر
بینداخت با خاك اندر مغاك
از آنمانده بهرام شد در شگفت
همه شب همی ساخت درمان خویش.

روز دیگر بر تخت نشست و بار داد. لنبك و براهام هر دو را حاضر ساختند و پاکدلی را
بفتیش دارائی براهام فرستاد،

بشد پاکدل تا بخان جهود
ز پوشیدنی هم ز افکندنی
یکی کاروان خانه اندر سرای
ز درو ز یاقوت هر گوهری
ندانست موبد مرآن را شمار
همی بار کردند و چیزی نماند
چو بانگ در آمد از بارگاه
که گوهر فروزین بگنج تو نیست

شاه در شگفت ماند و از آن اموال صد شتر و ارز و درم و گستر دنیها بلنبك داد،
وزان پس براهام را خواند و گفت
چه گوئی که پیغمبرت چند زیست
که ای در کمی گشته باخاك جفت
چه بایست چندین زبیشی گریست؟

آنگاه چهار درم بعنوان سرمایه بدو داد و ویرا براند.

بیداست که فردوسی از تقابل لنبك و براهام مقابله يك زرتشتی را با يك جهود
ناپاك خواسته است. اینداستان ما را بیاد سرگذشت (زرتشتی و جهود) که در ضمن رسائل

(۱) بمعنی کالا و کوزه چوبین (لغة الفرس)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اخوان الصفا که بدست طرفداران ایران تدوین شده هیاندازد. (۱)

و نیز فردوسی در داستان برافزادن خاندان مهبود، وزیر انوشیروان، بعلمت دشمنی زوران درباری بتدبیر و جادویی مرد جهود و سزای ایندو، جهود مزبور را مورد طعن بسیار قرار میدهد. (۲)

۴- در بازهٔ دین عیسوی - فردوسی در موارد ذیل از دین عیسوی سخن میراند:
الف- در داستان (تاراج کردن خسرو خیمه گاه بهرام [چویننه] را و نامه نوشتن بقیصر و پاسخ آن با خلعت و هدایا) (۳): قیصر پس از خواندن نامه بدو پاسخ نوشت و اشیاء ذیل را بهدیه فرستاد:

همیداشتی تا کی آید بکار	یکی تاج کز قیصران یادگار
هزار و صد از جامهٔ زرنگار	یکی خسروی طوق در گوشوار
همان در و یاقوت بسیار بود	زر بصد شتر و ار دینار بود
یکی تخت پر گوهر شاهوار	صلیبی فرستاد گوهر نگار
برفتند با هدیه و بانثار . . .	وز آن فیلسوفان رومی چهار
گرانمایگان گرامی هزار . . .	پذیره فرستاد خسرو سوار
از آنخواسته درشگفتی بماند	چو خسرو نگه کرد نامه بخواند
که: «اینجامهٔ روم گوهر نگار»	بدستور گفت آن زمان شهریار
که این مایهٔ جانلیقان (۴) بود»	« نه آئین پر مایه دهقان بود
نشست اندر آئین ترسا بود »	« چو بر جامهٔ ماچلیپا بود
همانا دگر چیز پندارد او »	« و گر من نپوشم بیازارد او
بگویند کاین شهریار رده »	« و گر پوشم این نامداران همه
که اندر میان چلیپا شدست ! »	« نگر کز بی چیز ترسا شدست

(۱) و نیز در رسالهٔ (اسرار الذهب) که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مرحوم ذکاء الملک فروغی بود عین این داستان منقولست و متن آن در (یادنامهٔ بورداد) بطبع رسیده. (۲) رك. شاهنامهٔ بخ. ج ۸ ص ۲۴۰۱ بیه. (۳) شاهنامهٔ بخ. ج ۹ ص ۲۷۹۲ بیه. (۴) جانلیق معرب کاتوا یکس Katholicos یونانی است.

بخسرو چنین گفت آن رهنمای
 «تو بر دین زر دشت پیغمبری
 پیوشید آن جامه شهریار
 بفرمود تا پرده بر داشتند
 برفتند رومی و ایرانیان
 کسی کش خرد بود آنجامه دید
 دگر گفت کاین شهریار جهان
 که: «دین نیست شاهایبوشش پیای»
 اگر چند پیوسته قیصری.
 بیاو بخت آن تاج گوهر نگار
 مهان را ز درگاه بگذاشتند
 ز هر گونه ای مردم اندر میان
 بدانست کو رأی قیصر گزید
 همانا که ترسا شد اندر نهان.

وبلافاصله دردنباله داستان تحت عنوان (خشم گرفتن نیاطوس بر بندوی و آشتی دادن مریم در میان ایشان) آورده:

دگر روز خسرو بیاراست گاه
 نهادند در گلشن سور، خوان
 بیامد نیاطوس (۱) بارو میان
 بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
 بگو گفت شو رومیان را بخوان
 نشستند با فیلسو فان بخوان.

در اینجا بر حسب عادت بزرگان زرتشتیان، فردوسی شرح میدهد که در موقع سفره نهادن، شاه در برابر برسم باز خواند (۲):

چو خسرو فرود آمد از تخت بار
 خرامید خندان و برخوان نشست
 جهاندار بگرفت بساژ مهان
 نیاطوس کان دید، انداخت نان
 همیگفت: «باز و چلیپا بهم!»
 چو بندوی دید آن بز دپشت دست
 ابا جامه روم گوهر نگار
 بشد تیز بندوی، برسم بدست
 بززمز همی رأی زد در نهان
 ز آشفستگی باز شد ز خوان
 ز خسرو بود بر مسیحاستم.
 بخوان بسر، بر روی چلیپا پرست.

نیاطوس برنجید و بلاشکر گاه رفت، شاه نیز افسرده گشت آن گاه نیاطوس سواران رومی را برای بهمزدن بزم آماده کرد و بدرگاه خسرو روی آورد؛ و سواری نزد خسرو

(۱) سفیر روم - این نام باید Theodosius = Taïadus باشد (بشترها ج ۱ ص ۵۶۰ حاشیه) - همین نام در (تاریخی نام سریانی درباره دوره ساسانیان) فتوودوسیوس آمده [مجله پیام نوسال سوم شماره ۲ ص ۵۶ و ۵۸]. (۲) رك: بخش ۴ بهره ۴.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

فرستاد که بندوی را باید نزد من فرستی تا شورش بنشیند ،

چو بشنید خسرو بر آشفت و گفت
که: «کس دین یزدان نیارد نهفت»
«کیومرث و جمشید تا کیتباد
کسی از مسیحا نکر دند یسار»
«مبادا کسی از نیاکان خویش
گریده نیاکان و پاکان خویش»
«گذارم ، بسدین مسیحا شوم
نگیرم بخوان باز و ترسا شوم!»

مریم زن خسرو و دختر امپراطور روم وساطت کرد و اجازت خواست که بندوی

را بنزد نیاطوس فرستد و بسفیر چنین پیام داد :

ندیدی که با شاه قیصر چه کرد
ز پیوند و خویشی و از خواسته
تو پیوند و خویشی همی بر کنی
همان فر قیصر ز من بفکنی
ز قیصر شنیدی که خسرو ز دین
بگردد ، چه آید بایران زمین
ندانی که دهقان (۱) ز دین کهن
نه پیچد - چرا خام گوئی سخن ؟

و ضمناً دستور داد که بندوی را با آغوش باز بپذیرد. نیاطوس چنین کرد و غائله

پایان رسید .

ب - در شرح (نامهٔ قیصر بخسرو باهدیه و خواستن دارمسیح (۲)) از قول قیصر

گوید (۳) :

یکی آرزو خواهم از شهر یار
چو یابند و دانید گفتار راست
که دارمسیحا بگنج شماس
سزد گر فرستد بما شاه باز
بر آمد برین سالیان دراز
ببخشاید از ما کهان و مهان
ز گیتی برو برکنند آفرین
که بی او مبادا زمان و زمین

(۱) ایرانی و مراد زرتشتی است . (۲) منظور صلیب عیسی است - برای اطلاع از داستان این دارک: مقالهٔ فاضلانۀ (تاریخ چاپیای ترسایان در ایران) بقلم آقای نفیسی در شمارهٔ ۵ سال ۳ مجلهٔ مهر و ترجمهٔ (تاریخ بی نام سریانی در دورهٔ ساسانیان) مندرج در مجلهٔ پیام نوسال سوم شمارهٔ ۲ . (۳) رک : شاهنامهٔ بخج . ج ۹ ص ۲۸۶۳ .

نیایش کنم روز و شب در سه پاس
فرستم بنزدیک آن انجمن
مینماد روی تو چشم بدان
درخشان شود در جهان دین ما
ز هر در پرستیدن ایزدی
بر و بر فراوان بسوزند بوی
که از کینه دلها بخوراهندشست.

ز یکشنبه‌ی روزه و آفرین
سخن های شایسته دل پذیر
بگیتی به از دین هوشنگ نیست
نگه کردن اندر شمار سپهر
همیشه سوی داد کوشا ترم
نگردد نهان و نخواهد نهفت
که کردند پیغمبرش را بدار؟
بدان دار برگشته خندان بدای
تواندوه آن چوب پوده (۲) مخور
بخندد بر آن نامه، مرد کهن
که شاه اردشیر آن نهاده بگنج
بخندند بر ما همه مرز و بوم
گر از بهر مریم سکو با (۳) شدم
شمارا سوی ما گشاده است راه.

بدان من ز خسرو پذیرم سپاس
همه هدیه و باژ و شادی که من
پذیرد، پذیرم سپاسی بدان
شود فرخ این جشن و آئین ما (۱)
همین روزه پساک یکشنبه‌ی
بر آن سوگواران بمالند روی
شود آن زمان بر دل ما درست
خسرو در پاسخ نوشت:

دگر هر چه گفתי ز پاکیزه دین
همه خواند بر ما سراسر دلیر
بما بر ز دین کهن ننگ نیست
همه داد و نیکی و شرمست و مهر
بهستی یزدان نیو شاترم
ندانمش انباز و فرزندی و جفت
کسی را چه خوانی همی سوگوار
که گوید که فرزند یزدان بدای
چو فرزند بد، رفت سوی پدر
ز قیصر چو بیوده آید سخن
همان دار عیسی نیرزید رنج
از ایران چو چوبی فرستم بروم
ز موبد گمان بد که ترساشدم
دگر آرزو هر چه باید بخواه

(۱) جشن تولد شیروی از مریم دختر امپراتور روم و زن خسرو. (۲) چوب بوسیده
(لغة الفرس) (۳) پارسی episcopos یونانی، در اصل بمعنی مدبر و ملاحظ که سپس
مقامی برای روحانیان مسیحی گردید و مقرب آن اسقف است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اینطور سخن راندن از آئین مسیح ما را بیاد اعلامیه منسوب بمهر نرسی ملقب به هزار بنده وزیر یزدگرد دوم ساسانی که بارمنستان (که اهالی آن عیسوی شده بودند) فرستاد، میاندازد (۱).

ج - در داستان (رفتن بزانش نزد شاپور و پیمان آشتی بستن) آمده پس از اینکه بزانش امپراتور پیمان صلح را باشاپور امضا کرد، قرار شد شهر نصیبین از آن شاپور باشد و شاپور بسوی استخر حرکت کرد در اینموقع،

همه جنگ را تیز بشتافتند	چو اندر نصیبین خبر یافتند (۲)
نصیبین بگیرد، بیسار سپاه	که ما را نباید که شاپور شاه
ره گبر کی و رزد و ژند و است	که دین مسیحا ندارد درست
نخواهیم استا و دین کهن	چو آید، ز ما سر نگیرد سخن
که اندر نصیبین ندارند راه	چو آگاهی آمد بشاپور شاه
سپاهی فرستاد بیمر براه	ز دین مسیحا بر آشفته شاه
کشد، دین او را نشاید ستود.	همیگفت: « پیغمبری کش جهود
در شهر بر جنگیان تنگ بود	بیك هفته آنجا همی جنگ بود

د - در داستان تولد نوشزاد از زن مسیحی انوشیروان و دین مسیحا پذیرفتن و تصمیم بقتل پدر گرفتن و بهنگام بیماری نوشیروان شورش کردن، فردوسی شرح دهد که نوشیروان برام برزین نوشت که پسر را بگیرد و بکشد زیرا از دین نیاکان برگشته بقتل شاه تصمیم گرفته است. برزین لشکر کشید - جاثلیقان و بطریقان رومی لشکری آراسته جانب نوشزاد را گرفتند - در روز نخستین جنگ از لشکر رام برزین،

زره دار گردی بیامد دلیر	کیجا نام او بود پیروز پیر
خروشید کای نامور نوشزاد	سرت را که پیچید خیره زداد؟
مکن رزم با لشکر شهریار	که گردی پشیمان ازین کارزار

(۱) ريك: Geschichte des Alten Persiens, von Dr. Justi, Berlin 1878, s. 197.

(۲) یعنی اهالی نصیبین.

بگشتی ز دین کیومورثی
 مسیح فربنده خود گشته شد
 زدین آوران دین آنکس مجوی
 اگر فر یزدان برو تافتی
 هم از راه هوشنگ و طهمورثی
 چو از دین یزدان سرش گشته شد
 که او کار خود را ندانست روی
 جهودی برودست کی یافتی؟ ...

نوشزاد پاسخ داد که من متابع دین مادرم و از آن روی برنتابم. (۱)
 ه - در داستان (گزارش کردن خراد برزین دین هندوانرا و پند دادن بقیصر)
 از زبان خراد فرماید (۲) :

بهر جای بیداد لشکر کشید (۳)
 همه چشمه گردد بیابان ز خون
 یکی بینوا مرد درویش بود
 جز از برف و شیرش نبودی خورش
 چو آورد مرد جهودش بمشت
 همان گشته را نیز بردار کرد
 پدر دیر او بود و مادر کنشت
 چو روشنروان گشت دانش پذیر
 به پیغمبری نیز هنگام یافت
 تو گوئی که فرزند یزدان بد او
 بخندد برین بر خردمند مرد
 که هست او ز فرزند وزن بی نیاز
 از آسودگی تیغها برکشید
 مسیحا نبود اندرین رهنمون
 که نانش ز رنج تن خویش بود
 فرو نیش روغن بدی پرورش
 چو بی یارو بیچاره دیدش بگشت
 بدین دار، دین و را خوار کرد
 نگهبان و جوینده خوب و زشت
 سخن گوی و داننده و یادگیر
 ببرنائی از زیر کسی کام یافت
 بدان دار بر گشته خندان بد او
 تو گر با هشی گرد یزدان بگرد
 بنزدیک او آشکاراست راز.

در اینجا دین مزدیسنا را بر دین عیسوی ترجیح میدهد:

چه پیچی ز دین کیومورثی
 که گویند: دادار کیهان یکمیست
 هم از راه و آئین طهمورثی
 جز از بندگی کردنت راه نیست

(۱) رك: شاهنامه، بخ، ج ۸، ص ۲۳۶۲ - ۶۳.
 (۲) همان کتاب، ج ۹، ص ۲۷۶۱.
 (۳) خطاب برومیان.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

جهان‌دیده دهقان یزدان پرست
 نشاید چشم‌نش يك قطره آب
 بی‌زدان پناهد بروز نبرد
 همان قبله‌شان برترین گوهرست
 و - خسرو پرویز در زندان ، پیاسخ پیام‌های شیرویه گوید (۱) :

ز دار مسیحا (۲) که گفتی سخن
 نبد زان مرا هیچ سود و زیان
 شکفت آمدم زانکه چون قیصری
 همه گرد برگرد او بخردان
 که یزدان چرا خواند آن کشته‌را؟
 گر آن دار پیکار یزدان بدی
 برفتی خود از گنج ۱۰ ناگهان

۳ - آئین مانوی - فردوسی در عنوان (آمدن مانی مصور نزد شاپور به پیغمبری
 و کشته شدن او) گوید (۳) :

ز شاهیش (۴) نگذشت پنجاه سال
 بیامد یکی مرد گویا ز چین
 بصورت‌گیری گفت پیغمبرم
 ز چین نزد شاپور شد بارخواست
 سخن گفت مرد گشاده زبان
 سرش تیز شد موبدان را بخواند
 کزین مرد چینی (۵) چیره زبان

(۱) رك : شاهنامه، بخ. ج ۹ ص ۲۹۲۵. (۲) صلیب عیسی. (۳) شاهنامه، بخ. ج ۷ ص ۲۰۶۲. (۴) شاهنامه، بخ. ج ۹ ص ۲۹۲۵. (۵) مانی ایرانی بود - برای اطلاع از شرح احوال او رجوع شود بر رساله (مانی) تألیف آقای ملک الشعراء بهار. و کتاب مانویت تألیف چکسن

بگوئید وزو هم سخن بشنوید
مگر خود بگفتار او بگروید...
چون موبدان در حضور شاه با مانی مباحثه کردند،
فروماند مانی میان سخن
بدو گفت کایمرد صورت پرست
کسی کو بلند آسمان آفرید
کجا نور و ظلمت بدو اندرست
بیرهان صورت چرا نگروی؟
که گویند: پاکیزه یزدان یکیست
اگر اهرمن جفت یزدان بدی
سخنهای دیوانگانست و بس

مانی از پاسخ فروماند و شهریار بفرمود تا او را بکشند و جسدش را بر در
شارستان بیاویختند.

۴ - آئین مزدکی - فردوسی از قول موبدان زرتشتی در تعریض بآئین مزدک
آورده است که انوشیروان با موبدان بدرگاه قباد رفت و سخنان زیر رد و
بدل شد (۱):

چنین گفت موبد به پیش گروه
یکی دین نو ساختی در جهان
«چه داند پدر کش که باشد پسر؟
«چو مردم برابر بود در جهان
«که باشد که جوید در کهتری؟
«که باشد مرا و ترا کارگر؟
«کسی کو مرد جای و چیزش کمر است
«جهان زین سخن پاک ویران شود»

بمزدک که: «ایمرد دانش پژوه»
نهادی زن و خواسته در میان
پسر همچنین چون شناسد پدر؟
نباشند پیدا، کهان و مهان
چه گونه توان ساختن مهتری؟
چو مردم جدا ماند از به بتر؟
چو شد کارگر بنده با شاه راست؟
نباید که این بد بایران شود»

(۱) رك: شاهنامه، بخج ۸ ص ۲۳۰۵.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

« همه کدخدایند و مزدور کیست؟
 همه گنج دارند و گنجور کیست؟ »
 « ز دین آوران اینسخن کنس نکفت
 تو دیوانگی داری اندر نهفت »
 « همه مردمان را بدوزخ بری
 همه کار بد را بپسد شمری. »

قباد قول موبد را پذیرفت و مزدکیان را بنوشیروان سپرد تا آنان را براندازد.
 ۵ - فردوسی با اعتقاد تامی که بآئین اسلام داشت امانت روایت از یکسو و
 علاقه بشئون ایرانی از سوی دیگر، وی را بر آن داشت که از قول رستم فرخزاد، در
 نامه ای که برادر نویسد، چنین گوید (۱):

بزرگان که با من بچنگ اندرند
 بگفتار ایشان (۲) همی تنگ کردند
 چو کلبوی طبلی و چون ارمنی
 بچنگند با کیش اهریمنی.

فردوسی که می بیند دور تاریخ ساسانیان با آخر رسیده و دور تازیان آغاز گردیده
 با کمال تأسف گوید:

چو زین بگذری دور عمر بود
 سخن گفتن از تخت و منبر بود
 از ایسات ذیل (اگرچه از زبان رستم فرخزاد است ولی خرده بیناز دانند که
 ترجمان احساسات اوست) نیک پیداست که فردوسی با طرز حکومت خلفاء موافق
 نبوده است:

<p>همه نام بوبکر و عمر شود نشیبی درازست پیش فراز زاختر همه تازیان راست بهر شود شان سر از خواسته بی نیاز ز دیبا نهند از بر سر کلاه نه گوهر، نه افسر، نه رخشان درفش (۴) بداد و بیخشمش کسی ننگرد (۵)</p>	<p>چو با تخت منبر برابر شود تبه گردد این رنج های دراز نه تخت و نه دیبیم بینی نه شهر چو روز اندر آید بروز دراز پیوشند ازیشان گروهی سیاه (۳) نه تخت و نه تاج و نه زربنه کفش برنجد یکی دیگری بر خورد</p>
---	---

(۱) شاهنامه، پنج، ص ۲۹۶۶. (۲) تازیان. (۳) مراد عباسیان است. (۴) خصایص
 شاهنشاهان ساسانی. (۵) و این اعمال برخلاف آئین ایرانیان بود.

<p>نہفته کسی را خروشان کند کمر بر میان و کله بر سرست گرامی شود کژی و کاستی سوار آنکه لاف آرد و گفتگوی نژاد و بزرگی نیساید بیر ز نفرین ندانند باز آفرین دل مردمان سنگ خارا شود پسر همچنین بر پدر چاره گر نژاد و بزرگی نیاید بکار روان و زبانها شود پر جفا نژادی پدید آید اندر میان سخن ها بکردار بازی بود بکوشند و کوشش بدشمن دهند که رامش بهنگام بهرام گور بکوشش ز هر گونه سازند دام بچوبند و دین اندر آرند پیش (۱) نیارند هنگام رامش نیید. (۲)</p>	<p>شب آید یکی چشم رخشان کند شتابان همه روز و شب دیگرست ز پیمان بگردند وز راستی پیاده شود مردم رزمجوی کشاورز جنگی شود، بی هنر رباید همی این از آن - آن ازین نهانی بتر ز آشکارا شود بد اندیش گردد پدر بر پسر شود بنده بی هنر شهریار بگیتی نماند کسی را وفا از ایران و از ترك و از تازیان نه دهقان، نه ترك و نه تازی بود همه گنجها زیر دامن نهند چنان فاش گردد غم ورنج و شور نه جشن و نه رامش، نه گوهر نه نام زیان کسان از پی سود خویش نباشد بهار از زمستان پدید</p>
---	---

فردوسی بارها در شاهنامه بیک کتاب بنامهای : نامه خسروی -

نامه خسروان - نامه پهلوی - نامه شهریار - نامه باستان - نامه
 داستان - نامه شاهوار و یا مطلق (نامه) اشاره کرده است. (۳)

جای شك نیست که مراد از این مأخذ اصلی شاهنامه فردوسی ،

شاهنامه مشهوری است که بامرا ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی و بمباشرت پیشکار

(۱) انتقاد فردوسی نیک پیدا است. (۲) بزم آرائی ایرانیان و باده گساری آنان در زمان

ساسانیان معروفست. (۳) حماسه سرائی در ایران ص ۱۹۵.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

پدرش ابو منصور معمری (یا مسعود بن منصور معمری) تألیف شد و نسخه ای از آن بدست فردوسی افتاد که گوید:

بشهرم یکی مهربان دوست بود	تو گفندی که با من بیک پوست بود
بمن گفت خوب آمد این رای تو ^(۱)	بنیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامه پهلوی ^(۲)	بنزد تو آرم مگر بغنوی
کشاده زبان و جوانیت هست	سخن گفتن پهلوانیت هست ^(۲)
شواین نامه خسروی بازگویی	بدین جوی نزد مهان آبروی
چو آورد این نامه نزدیک من	برافروخت این جان تاریک من.

مؤلفان مستقیم شاهنامه منشور نیز خود چند تن زرتشتیان دانشمند و پهلوی دان از هوبدان و دهگانان ایران بودند که نامهای چهار تن از آنان در مقدمه شاهنامه منشور ذکر شده^(۳): اولی ساح یا سیاح^(۴) (۴) پسر خراسان از هرات - دوم یزدان داد پسر شاپور از سیستان - سوم ماهوی خورشید پسر بهرام از شهر شاپور^(۵) (در فارس) - چهارم شاذان پسر برزین از طوس. اسم مؤلف اخیر صریحاً در شاهنامه فردوسی مذکور است و آن در باب داستان آوردن کتاب کلیله و دمنه از هند بایران است که مأخذ روایت در آن باب همین شاذان است^(۶). ماهوی را هم نولدکه حدس زده که شاید همان

(۱) تصمیم بنظم آوردن داستانهای ملی. (۲) مراد زبان پارسی دریست (که شاهنامه ابو منصور خود بدان زبان نوشته شده بود) نه زبان پهلوی.

(۳) در نسخه های مختلف مقدمه شاهنامه اسامی این چهار تن بسیار مخلوط و باختلاف ذکر شده لکن املاي بالنسبه صحیح همانست که در بالا نوشته شد [کاوه] (۴) این اسم واضح نیست ولی احتمال می رود که اصلاً (ماخ) بوده و شاید همان «ماخ مرزبان هری» باشد که ذکر او در شاهنامه فردوسی در داستان جلوس هرمز پسر انوشیروان بدینقرار آمده:

یکی پیر بد مرزبان هری	پسندیده و دیده از هر دری
چناندیده و نام او بود ماخ	سختدان و بابر که و با برزو شاخ
ببرسیدمش تا چه دارد بیاد	زهرمز که بنشست بر تخت داد.

[کاوه] (۵) احتمال می رود که این بهرام همان بن مردانشاه هو بد شهر شاپور باشد که مولف سیر الملوك عربی بوده [کاوه] (۶) بیت فردوسی:

نگه کن که شاذان برزین چه گفت
بدان گه که بگشاد راز نهفت.

شاهوی پیر باشد که در فردوسی مأخذ روایت قصه آوردن شطرنج است (۱) و یکی از دو لفظ ماهوی و شاهوی تصحیف دیگر است. (۲)

اما مأخذ اصلی همین شاهنامه منثور نیز (خداینامک) پهلوی بود که در اواخر زمان ساسانیان بدست موبدان ایرانی تدوین شد - در عهدی که ابو منصور تصمیم بتألیف و تدوین شاهنامه گرفت نسخه کامل خداینامک در دست نبود بلکه در دست موبدان ایرانی پراکنده بود - فردوسی گوید :

یکی نامه بد از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی ازو بهره ای برده هر بخردی.

و ابو منصور همت بر جمع همه این اجزاء متفرق و تکمیل آنها گماشت و موبدان را از اکناف جمع آورد چنانکه فردوسی گوید :

یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد.

که مقصود همان ابو منصور است که نسب خود را بمنوچهر میرسانید و بواسطه همان نسب جعلی که بر خود می بست بتخیال جمع و احیای تواریخ ملوک ایران افتاد :
پژوهنده روزگار نخست گذشته سخنها همه باز جست.
فردوسی بگرد آوردن او موبدان (مانند شاهوی و یزدان داد و غیره) را از هر نقطه در طوس، اشاره کند :

زهر کشوری موبدی سالخورد بی-آورد کین نامه را گرد کرد
آنگاه : بگفتند پیشش یسکایک مهسان سخن های شاهان و گشت جهان.
ابو منصور حکم بتألیف شاهنامه داد :

چو بشنید از ایشان سپهبد سخن یکی نامور نامه افکند بن. (۳)

(۱) بیت فردوسی :

چنین گفت فرزانه شاهوی پیر ز شاهوی پیر این سخن یاد گیر.

(۲) رك : مجله کاوه دوره جدید سال ۲ شماره ۳ ص ۱۴ - ۱۵.

(۳) رك : همان مجله همان شماره ص ۱۶.

مردیسنای و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اما خداینامک (خواتای نامک) که تازیان آن را به «سیرالملوک» ترجمه کرده‌اند در زمان یزدگرد سوم (سال ۱۰ - ۳۱ هـ) یعنی در واقع بین سنه ۱۱ و ۱۵ هجری که وی در تمام ایران سلطنت داشت و با امر او بدست دهقانی^(۱) دانشمند بنام «دانشور» انجام گرفت - این کتاب از کیومرث گرفته تا پایان سلطنت خسرو و پر ویز و وقایع را برشته تحریر کشیده بود و آن اساس سیرالملوک های عربی و شاهنامه های فارسی دوره اسلامی است. کتاب مزبور قطعاً از روی اسناد و مآخذ کتبی تألیف شده زیرا که بدون چنان مآخذی ممکن نبود اینهمه تفصیلات مرتب و معین از افواه جمع آوری شود.^(۲)

بدیهی است که مقداری از روایات از داستانهای مختصر و مطولگی که بزبان پهلوی تدوین و در دسترس فضلاء بود^(۳) جمع آوری شد و قسمت مهمتر آن که هسته مرکزی خداینامک را تشکیل میداد از خود اوستا (که باید آنرا کهن ترین شاهنامه ایران دانست^(۴)) و گزارش های آن (که در زمان ساسانیان رایج بود) و نیز خاطرات هو بدان تدوین گردید.^(۵)

فردوسی بجز شاهنامه ابو منصور از بعض داستانهای مستقل از آن جمله مع الواسطه از متون پهلوی رساله های ذیل استفاده کرده است :

کارنامک ی ارتخشیری پاپکان (کارنامه اردشیر بابکان)
و چارشنی شترنگ (گزارش شطرنج)

نهادشن (هنختاوشن) ی وین ارتخشیر (نهادش وین اردشیر)
ایبی باتکاری و چورگ متر (یادگار بزرگمهر)^(۶)

(۱) مقصود از دهقانان در عهد ساسانیان و پس از آن تا دو سه قرن ملاکین ایران میباشد که در واقع ستون محکم هیئت اجتماعی و نگهبان آداب و روایات ملی بودند [کاوه]
(۲) رگ : مجله کاوه دوره قدیم سال پنجم شماره ۱۱. (۳) برای اطلاع از این رساله ها و کتب رگ : مجله کاوه دوره قدیم سال پنجم شماره ۱۰. (۴) نگارنده رساله ای در دست تألیف دارد بعنوان (اوستا کهن ترین شاهنامه ایران) و در آن این موضوع با ثبات رسیده و نیز رگ : حماسه سرائی در ایران تألیف آقای دکتر صفا. (۵) رگ : سلسله مقالات راجع به فردوسی و شرح آثار او در مجله کاوه دوره قدیم و دوره جدید و نیز هزاره فردوسی مقاله آقای تقی زاده.
(۶) Pahlavi Texts, by Dastur J. M. Jamasp-Asana, Bombay, 1913. p. 14-16.

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

علاوه بر این فردوسی داستان رزم بیژن و گرازان یاداستان بیژن و منیژه و داستان رزم رستم با اکوان دیو و داستان رستم و سهراب و بعضی دیگر از جنگهای رستم را از منابع دیگر بدست آورده است. نولدکه در این باره نوشته :

« قبلاً حدس زده ام که داستان منیژه و بیژن از مأخذ مهمی اخذ نشده است و فردوسی نیز خود ازین مطلب بصراحت سخن میگوید. در بسیاری از موارد دیگر نیز همین حقیقت ملحوظ است. مخصوصاً باید باین نکته متوجه بود که ثعالبی بهیچ روی از جنگ رستم با اکوان دیو و هنر نمائیهای رستم درماز ندران سخن نگفته است (۱) و مورخان دیگر نیز حدیث جنگ رستم را با اکوان دیو اصلاً بمیان نیاورده اند و بتحقیق برای اعمال خارق عادت رستم مأخذ عمده و مشهوری در میان نبود و بهمین طریق در کتاب ثعالبی و مؤلفان دیگر عربی زبان از داستان سهراب و جنگ رستم با این پسر پهلوان ذکر نرفته است. . . تا آنجا که من میدانم افسانه غالبه داراب بر شعیب قتیب و لشکریان تازی او تنها در شاهنامه است و بعقیده من یکتن از خراسانیان بر اثر دشمنی خود با اعراب فاتح که بعد از قیام ابو مسلم خراسانیان برایشان سیادت یافته بودند، این قصه را جعل کرده و نام قتیب را نیز بیساده آن مرد مبعوض که قتیبه بن مسلم (۲) خوانده میشد بر گزیده است و ذکر چنین روایتی در شاهنامه نیز با ایران پر سنی فردوسی بخوبی سازگار بوده است. بعضی از داستانهای دیگر مانند حدیث اسکندر روحی و بهرام گور را نیز فردوسی از مأخذ دیگری غیر از شاهنامه اقتباس کرده است و اگرچه کتاب اخیر خود پر از پند و حکمت بود اما ظاهراً استاد طوس از پند نامه های دیگری نیز استفاده کرده مثلاً میگوید :

به پیوندم این عهد نوشیروان به پیروزی شهریار جهان (۳)

ولی باید دانست که قرائن میرساند که در شاهنامه ابو منصور اجزاء مختلف

(۱) شاهنامه ای بزبان سعدی مورد دقت خاورشناسان روسیه گردیده که تاریخ تحریر آن پیش از زمان فردوسی است و در آن از جنگهای رستم با دیوان ماز ندران سخن رفته : (از سخنرانی استاد بنو نیست بدعوت انجمن ایران شناسی) .

(۲) سردار معروف عرب در عهد اموی که فتوح و خونریزیهای او در خاور ایران مشهور است از آنجمله است قتل عامی که در خوارزم از اهل علم و سواد کرده است (آثار الباقیه ص ۳۶)

(۳) حماسه ملی ایران ص ۴۳ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

سرگذشت انوشیروان و عهد او موجود بوده چه برخی از عبارات عهد نامه وی چنانکه در شاهنامه است تقریباً در کتاب غرراخبار ملوک الفرس دیده میشود مثلاً این عبارت از غرر: «یا بنی انی قد اخترتک للملک علی سائر ابنائی لما تفرست فیک من الخیر» نزدیک است بدو بیت ذیل از عهد انوشیروان در شاهنامه:

خردمند شش بود ما را پسر دل افروز و بخشنده و دادگر

ترا برگزیدم کسه مهتر بدی خردمند و زیبای افسر بدی.

از مآخذ دیگر شاهنامه که ظاهراً از شاهنامه ابو منصورى جدا بود اسکندرنامه است (۱) و دیگر اخبار رستم است که شاعر بنا بر اشاره خود در آغاز داستان کشتن رستم آنها را با زاد سرو نسبت داده است. (۲)

از خود شاهنامه برمیآید که فردوسی قسمتی از روایات خویش را از دهقانان (۳) و موبدان (بطور مستقیم یا غیر مستقیم) استفاده کرده است:

سخنگوی دهقان چه گوید نخست که تاج بزرگی بگیتی که جست

که بود آنکه دیبیم بر سر نهاد ندارد کس از روزگاران پیاد

مگر کز پدر یاد دارد پسر بگوید ترا يك بيك از پدر...

که نام بزرگی که آورد پیش کرا بود از آن برتران پایه بیش.

آنگاه گوید:

پژوهنده نامه باستان که از پهلوانان زند داستان

چنین گفت کآمین تخت و کلاه کیومرث آورد او بود شاه. (۴)

در مقدمه داستان سیاوش گوید:

ز گفتار دهقان کنون داستان بیبندم از گفته باستان. (۵)

وقصه را چنین شروع میکند:

چنین گفت موبد که یکر وز طوس بدانگه که خیزد خروش خروس. (۶)

(۱) رك: حماسه سرائی در ایران ص ۸۵-۸۶. (۲) رك: حماسه سرائی در ایران. ص ۱۹۵-۱۹۷.

(۳) بدیهی است که دهقانان خود نیز روایاتی که از موبدان شنیده بودند و یا قطعات خواناتای نامک

و غیره را که نزد هیربدان خوانده بودند نقل میکردند. (۴) شاهنامه بیخ. ج ۱ ص ۱۳-۱۴.

(۵) شاهنامه بیخ. ج ۳ ص ۵۲۳. (۶) شاهنامه بیخ. ج ۳ ص ۵۲۴.

و در مقدمه قصه کاموس گوید:	ز دفتر بگفتار خویش آوریم
کنون رزم کاموس پیش آوریم	نگر تا چگوید جهان دیده مرد. (۱)
و در داستان قتل رستم گوید:	ز دفتر همیدون بگفتار خویش
کنون کشتن رستم آریم پیش	که با احمد سهل بودی بمر و
یکی بیربده نامش آزاد سرو	تن و پیکر پهلوان داشتی
کجا نامه خسروان داشتی	زبان پر ز گفتارهای کهن
دلی پر زدانش سری پرسخن	بسی داشتی رزم رستم بیباد
بسام نریمان کشیدش نژاد	سخن رایگ اندردگر بافتم. (۲)
بگویم سخن آنچه زو یافتم	

دنباله گشتاسب نامه دقیقی

داستان ظهور زردشت و رواج آئین او را در زمان گشتاسب از قول دقیقی در عنوان گذشته ثبت کردیم، اینک دنباله این داستان را تا شهادت زرتشت از گفتار فردوسی نقل و تحلیل میکنیم:

آمدن لشکر ارجاسب پیلخ و گشته شدن لهراسب (۳)

جو ارجاسب آگه شد از کار شاه	که رفت او سوی سیستان با سپاه
بفرمود تا که هر م تیغزن	برد پیش سالار چین، آنچه من
بدو گفت: « بگزین ز لشکر سوار	ز گردان شایسته کارزار »
« از ایدر برو تازیان، تا ببلخ	که از بلخ شد روز ما تار و تلخ (۴) »
« نگر تا گرا یابی از دشمنان	از آتش پرستان و آهرمنان »
« سرانشان ببر، خانماشان بسوز	بریشان شب آور، بر خشنده روز »

(۱) شاهنامه بخ. ج ۴ ص ۸۷۱. (۲) رك: مجله کاوه دوره جدید سال دوم شماره ۳ ص ۱۵ ح ۱ - نیز رجوع شود بکتاب (الشاهنامه) ترجمه بنداری از شاهنامه فردوسی عبری - چاپ مصر تصحیح دکتر عزام، مدخل ص ۴۰. (۳) شاهنامه بخ. ج ۶ ص ۱۵۵۶ ببعد. (۴) اشاره بجنک نخستین گشتاسب و ارجاسب است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

« از ایوان گشتاسب باید که دود
 « اگر بند بر پای اسفندیار
 « همانگه سرش را ز تن باز کن
 « همه شهر ایران بکام تو گشت
 زبانه بر آرد بچرخ کبود
 به بینی سر آور برو روزگار
 ز نام تو گیتی پر آواز کن
 تو تیغی و دشمن نیام تو گشت. »

شهر در اوستا خشثره xshathra و نیز در پارسی باستان بهمین شکل و در پهلوی شتر shatr مفهومش عامتر از معنی کنونی و بتمام کشور اطلاق میشده - ایرانشهر بمعنی کشور ایران بوده و فردوسی نیز بهمین معنی استعمال کرده است.

« من اکنون نجویم بخلخ، زمان
 « بخوانم سپاه پراگنده را
 بدو گشت کهرم که: « فرمان کنم.
 دما دم بیایم پس اندر، میان
 بر افشانم این گنج آگنده را.
 بگفتار تو جان گروگان کنم. »

وی با صد هزار تن خلخی روی بایران آورد چون نزدیک بلخ گشته شدن لهراسب رسید بلهراسب پیر خیر باز گفتند واو،

بیزدان چنین گفت که: « ای کردگار
 « توانا و دانا و بخشنده
 « نگهدار دین و تن و توش من
 « که من بنده بردست ایشان تبا
 توئی برتر از گردش روزگار
 خداوند خورشید رخشنده
 همان نیز بینا دل و هوش من
 نگر دم، نه از بیم فریاد خواه. »

در این زمان در بلخ نامدار و جنگاوری باقی نمانده بود و در نتیجه،

بیامد ز بازار مردی هزار
 چو توران سپاه اندر آمد بتنگ
 ز جای پرستش (۱) با آوردگاه
 به پیری بغرید چون پیل مست
 بهر حمله ای جادوئی ز آن سران
 چنانچون نه زبندۀ کارزار
 بپوشید لهراسب خفتان جنگ
 بشد، بر نهاد آن کیانی کلاه
 یکی گرزۀ گاو یسگر بدست
 زمین را سپردی بگرز گران.

جادو در اوستا یاتو yātu و در پهلوی یاتوک yâtûk آمده بمعنی سحر و سحاری

(که در مزدیسنا بشدت تحریم شده). از (جادوان) اغلب گروه شیاطین و گمراه کنندگان

و فریبندگان اراده شده است - فردوسی، جادو را در این موارد بجای « دروند » پهلوی

و بازند و بمعنی دروغ پرست و پیرو دیویسنا استعمال میکند.

(۱) رك: بخش ۱ ص ۵۹ - ۶۰.

<p>ندارد مگر زخم اسفندیار همان خاک باخون بر آمیختی میارید با او یکایک بجنگ خروش هژ بر ژیان آورید خروش سواران پرخا شخر به بیچارگی نام یزدان بخواند غمی گشت و بخت اندر آمد بخواب نگو نسا شد مرد یزدان پرست برو انجهن شد فراوان سوار بشمیر شد پاره پاره تنش.</p>	<p>همی گفت هر کس که این نامدار بهر سو که باره بر انگیختی بترکان چنین گفت کهرم که: «جنگ » بکوشید و اندر میان آورید بر آمد چکا چاک زخم تبر چو لهراسب اندر میان بازماند ز پیری و از تابش آفتاب جهان دیده از تیر ترکان بنخست بخاک اندر آمد سر تاجدار بگردند چاک آن کئی جوشنش</p>
---	--

تورانیان نخست لهراسب را «نوسواری» پنداشتند ولی چون خود از سرش برداشتند در شگفت شدند که این پیر چگونه چنان شمیر زد، کهرم او را بشناخت و گفت،

<p>که باب جهاندار گشت اسبست همه کار او بزم و میدان بود دل از تاج و از تخت برکنده بود به پیچد ز دیهیم شاهنشهی</p>	<p>که: این تاجور شاه لهراسبست » شهنشا را فر یزدان بود » چنین پیر گشته پرستنده بود » کنون تخت گشت اسب شد زو تهی</p>
--	--

ورود سپاه توران ببلخ

<p>جهان شد ز تاراج و کشتن تباه بدان کاخ و ایوان زر آزرده.</p>	<p>وز آن پس ببلخ اندر آمد سپاه نهادند سر سوی آتشکده</p>
---	---

در اینجا آتشکده ای خاص منظور بوده است چه فردوسی پس از دو بیت گوید:

وراهیر بد بود هشتاد مرد - اینک باید دید کدام آتشکده منظور است؟ نام چند آتشکده بلخ در ادبیات ما ذکر شده - فردوسی در آغاز پادشاهی لهراسب گوید:

<p>زدانش چشیدند هر شور و تلخ پر از برزن و کوی و بازارگاه همه گرد برگرد آتشکده.</p>	<p>بودند بیکار چندی ببلخ یکی شاربسانی بر آورد شاه بهر برزنی جای جشن سده</p>
--	---

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

آموزش و پرورش مردم بعهده آنان بوده (۱) بهمین مناسبت آنانرا آتربانان و هیربدان (هر دو) هینامیدند، تنسر پیشوای دینی معروف عهد اردشیر بابکان (۲۲۴ - ۲۴۱ یا ۲۴۲) در تاریخ ایران بهیربدان هیربد مشهور است - کلیه درادبیات پارسی هیربد مترادف موبد است. هم در شاهنامه آمده :

چو برداشت پرده ز در هیربد سیاوش همی بود ترسان زبد
نظامی گفته است :

اگر راهبم بیند از راه دور برد سجده چون هیربد پیش نور.
در فرهنگهای پارسی (۲) هیرب بمعنی آتش ضبط شده و این اشتباه از آنجا ناشی گردیده که هیربد را درست بمعنی آتربان و مترادف آن پنداشته اند و چون جزء اول این لغت آتر *atar* بمعنی آذر و آتش است کلمه هیر (برابر آتر) نیز بمعنی آتش گرفته اند ولی در اوستا اثره فقط بهمان معنی که ذکر شد آمده نه بمعنی آتش. همه پیش آذر بکشتندشان ره گبر کسی بر نوشتندشان.

گبر - بعقیده آقای پور داود گبر از لغت آرامی هم ریشه (کافر) عربی مشتق است و امروزه در ترکیه (گور) گویند و آن اصلاً بمعنی مطلق مشرک و بیزون از دین (جد دین) است ولی در ایران اسلامی بزرتشتیان اطلاق شده و معنای در این استعمال نوعی استخفاف بکاررفته است - اینواژه با فقه اللغة که برخی از پارسیان

در اینمورد بکار میبرند و آنرا از ریشه گبر *gabra* «حوزوارش» و بمعنی (مرد) دانند هیچگونه ارتباطی ندارد - علاوه بر این اطلاق، در آغاز برای مزید استخفاف گبر را با کاف تحقیر استعمال میکردند و «گبرک» و دین زرتشت را دین «گبرکی» میگفتند - فردوسی راست [از زبان مسیحیان]:

که دین مسیحا ندارد درست ره گبر کی و زرد و زند راست :

عنصری گوید: تو مرد (۴) دینی و این رسم رسم گبرانست روانداری بردین گبرگان رفتن

(۱) رك : ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستنسن ترجمه آقای یاسمی ص ۲۹۲ - سیر تمدن و تربیت در ایران باستان تألیف آقای دکتر بیژن . ص ۳۶-۵۲ . (۲) برهان - انجمن . (۳) رك : یشتهاج ۲ ص ۲۷۹ - ۲۸۰ . (۴) خطاب بسلاطین محمود غزنوی .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ولی دقیقی در گشتاسب نامه (گبر) را بکار نبرده است .
زخونشان بمراد آتش زرد هشت ندانم چرا هیر بد را بکشت ؟
آگاه شدن گشتاسب از کشته شدن لهراسب و لشکر کشیدن

میوی بلخ

زن گشتاسب که خردمند و دانا بود اسبی برگزید و بلباس مبدل خود را بیستان
زد گشتاسب رسانید و ،

«خود از بلخ بامی چرا اندی؟»	بدو گفت: «چندین چراماندی؟»
«که شد مردم بلخ را روز تلخ»	«سپاهی ز توران پیامد ببلخ»
«وز ایدر تراروی برگشتن است»	«همه بلخ پر غارت و کشتن است»
«یک تاختن درد و ماتم چرا است؟»	«بدو گفت گشتاسب که: «این غم چرا است؟»
«همه کشور چین ندارند پیای.»	«چومن با سپاه اندر آیم ز جای»
«که کار بزرگ آمدست بر وی»	«چنین داد پاسخ که: «یاوه مگوی»
«بگشتند و شد روز ما تار و تلخ»	«شهنشاه لهراسب در شهر بلخ»
«رد و هیر بد را همه سر زدند.»	«وز آنجا بنوش آذر (۱) اندر شدند»

شهادت زرتشت - مراد از رد در اینجا زرتشت پیغمبر است - اگرچه در اوستا اشاره نشده که زرتشت هم در هجوم دوم تورانیان در شهر بلخ با لهراسب شهادت یافته باشد ولی بنا بسنت کهن و بشهادت کلیه کتب دینی پهلوئی پیغمبر ایران ، در همین جنگ ، در آنشکده بلخ بدست یک تورانی بنام براتر کرش Bratrôkresh در روز خرداد از ماه اردیبهشت ، بسن هفتاد و هفت سالگی شهید گردید و تا آنروز شهادت چهل و هفت سال از رسالتش گذشته بود - هر چند که در شاهنامه فردوسی صراحة نام زرتشت قید نگردیده که آنروز ، در میان هشتاد هیر بد وی نیز شهید شده باشد ، اما قریب یقین است که مراد از (رد) همان زرتشت بوده است - و مول مترجم فرانسوی و وارنر مترجم انگلیسی شاهنامه نیز آنرا متعرض شده اند (۲) .

رد - واژه رد در اوستا رتو (رد) و ratû آمده بمعنی سرور روحانی و بزرگ

(۱) رك : بخش ۴ ص ۲۳۲ . (۲) مقدمه (الشاهنامه) ترجمه فتح بن علی البنداری بقله د کتر عبدالواهب عزام.

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

مینوی و غالباً با کلمه اهو ahû که بمعنی مطلق سرور و بزرگست یکجا استعمال شده است - در گاتها بمعنی داور بخود زرتشت اطلاق شده چنانکه در پسنای ۲۹ قطعات ۲ و ۶ . در قطعه نخستین مزدا اهورا از اشا (فرشته راستی) میبرسید: آیا داوری (رتو) برای گوش (ایزد یا روانی که نگهبان کلیه جانورانست) میشناسی که بدو آسایش بخشد؟ - در بند ۶ (اشا) در پاسخ گوید: جز دهقان چارپایان پرور، داوری برای او نیست - و از قطعه ۸ نیز بر میآید که خود زرتشت در جهان است و آسایش نوع بشر و کلیه مخلوقات بسته بآئین اوست یا بعبارت دیگر نجات و خوشی جهان بسته بکشت و کار است - در دیگر قسمتهای اوستا غالباً سرور جسمانی (اهو) و بزرگ روحانی (رتو) خوانده شده چنانکه در تشریشت بند های ۱ و ۴۴ - و سپرد کرده ۲ بند ۴ - فروردین یشت بند ۱۵۲ و غیره - در بند اخیر آمده: «زرتشت، بزرگ جهانی (اهو) و سرور مینوی (رتو) و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان خاکی رامیستائیم.» واژه رد در فرهنگها بمعنی دانا و خردمند ضبط شده، در ادبیات پارسی نیز بهمین معنی آمده است. فردوسی راست:

بیوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمر بند زد.

نظر بمعنی کلمه رد در اوستا و نظر بطرز استعمال اینواژه با هیربدر در اشعار فردوسی راجع بکشته شدن موبدان و پیشوایان در آتشکده نوش آذر بلخ باید از هیربدر مطلق پیشوایان و از رد خود پیغمبر اراده شده باشد که بزرگ و سرور موبدان بوده است زیرا که فقط از يك (رد) سخن رفته ولی مکرر از هشتاد هیربدر یا موبد یاد شد: نخست در یکی از ابیات سابق:

ورا هیربدر بود هشتاد مرد زبانشان زیزدان پرازیاد کرد.

در جای دیگر وقتی که جاماسب بگنبدان دژ بجهت آوردن اسفندیار رفته، برای او شکست ایرانیان و بدبختیهای را که روی داده چنین نقل میکند:

همان هیربدر نیز یزدان پرست که بودند با ژند و استا بدست

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بکشند هشتاد از آن موبدان پرستنده و پاکدل بخردان (۱)
زخونشان (۲) فروزنده آتش بمرده چنین بدکنش خوار نتوان شمرد.
نکاتی چند از شاهنامه فردوسی

۱- ذکر زنده و او میثا پیش از ظهور زرتشت

مرحوم ادیب الممالک فراهانی در دیباچه شاهنامه چاپ تهران ایرادی چند بر فردوسی گرفته و از آن جمله نوشته است:

« قطع نظر از قصه سیمرغ و زال و جادوان که از اختراع وهم است در راه اصل تاریخ هم لغزش نموده چنانکه در عهد کیخسرو و ذکر کتاب زنده و است که ظهور آن در زمان گشتاسب موافق دین زردشت بعد از صد و بیست سال از مردن کیخسرو سنت درین ایات آورده :

در آورد و در کند ز آتشکده همه زند و اوستا بزر آژده
جهاندار یکشب سرو تن بهشت بشد دور با دفتر زند و است. «
یکی از نویسندگان معاصر در رد این اعتراض نگاهشته اند: (۲)

« آمدیم بر سر اینکه فردوسی صحبت از زنده و اوستا در عهد کیخسرو و میراند و مرحوم ادیب الممالک آنرا بغرابت تلقی میکند غافل از آنکه مقصود گویند زنده و اوستای نوعی یعنی کتاب مقدس قوم است مطلقاً، زیرا ممکن نبود در زمان کیخسرو و مملکتی وملتی با آن پایه اقتدار و تمدن دارای قوانین موضوعه نباشد. علاوه برین امروز در سایه زحمات دانشمندان بخوبی روشن شده است که بسیاری از قسمتهای اوستا راجع بزمان قبل از زردشت میباشد شاید فردوسی بواسطه هوش و ذکاوت فوق العاده که در تتبع تاریخ بکار برده عمداً قوانین مذهبی زمان کیخسرو را با اسم رند و اوستا خوانده است زیرا میدانسته که قسمتهای بسیاری از اوستای زردشت راجع بزمان پیش از پیغمبر ایرانی است.»

(۱) رك: یشتهاج ۲ ص ۲۸۰ - ۲۸۱. (۲) یعنی از کشته شدن زرتشت و موبدان.

(۳) رك: فردوسی نامه مهر چاپ تهران سال ۱۳۱۳ ص ۵۳۱ - ۵۳۲.

اما راجع بشخصیت کیخسرو، بطوریکه میدانیم وی پادشاه افسانه آریائیان است و ویژه ایران نیست چه نام او در اوستا کوی هوسروه Kavi Husravah و در سانسکریت سوشروش Sushravas آمده^(۱) لذا نمیتوان روایات مربوط به سلطنت او را جزو وقایع تاریخی بشمار آورد و بدانها استدلال کرد - اما اینکه نویسنده مزبور نوشته اند بسیاری از قسمتهای اوستا راجع بزمان قبل از زردشت است نباید چنین مستفاد گردد که پیش از زمان زرتشت تدوین و سروده شده، چه چنانکه در جای خود گذشت قدیمترین بخش اوستا گاتهاست که با احتمال قوی قدمت برخی از قطعات آن بزمان خود پیامبر میرسد، ولی بطور تحقیق هیچیک از بخشهای اوستا بعینه پیش از زرتشت سروده نشده بلکه باید گفت که از اوستا مطالبی چند راجع بدین آریائیان پیش از ظهور زرتشت میتوان استنباط کرد از قبیل فدییه و قربانی و پرستیدن خدایان متعدد و غیره - بنابراین تصور نویسنده فاضل در این مورد که فردوسی «میدانسته است که قسمتهای بسیاری از اوستای زردشت راجع بزمان پیش از پیغمبر ایرانست»^(۲) موجه بنظر نمیرسد - ولی هیچ شکمی نیست که شاعر بزرگوار ما که خود گشتاسب نامه دقیقی را بدقت خوانده و وارد شاهنامه خود کرده است و بارها زند و اوستا را بزرتشت انتساب داده این کتاب را بیقین از آن پیامبر ایرانی میدانسته، پس چگونه در زمان کیخسرو نام آن کتاب را میبرد؟

در اینجا قول نویسنده را، در اینکه مراد او زند و اوستای نوعی یعنی کتاب مقدس بوده باید تصدیق کرد چه فردوسی واژه موبد را نیز که بمعنی روحانی زرتشتی است بارها پیش از ظهور زرتشت (از زمان جمشید تا گشتاسب) بمعنی مطلق روحانیان (حتی روحانیان دیو یسنا که در دربار ارجاسب بودند) اطلاق کرده است.^(۳)

از طرف دیگر از اوستا و کتب دینی پهلوی و سنت چنین برمیآید که آئین اهور مزدا (که اوستا مبلغ آنست) پیادشاهان پیش از گشتاسب نیز آموخته شده - در فروردین

(۱) رك: مجله شرق سال اول شماره ۲ مقاله (حماسه ملی ایران) بقلم نواد که ترجمه آقای بزرگ علوی. (۲) اگر مراد آن باشد که قسمتهای مزبور در اعصار قدیمتر تالیف شده.

(۳) رك بخش ۱ ص ۵۱-۵۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

یشت بند ۸۷ کیومرث، نخستین بشر: «نخستین کسیکه بگفتار و آموزش اهورمزدا گوش فراداد» معرفی شده - جمشید دروندی داد، نخستین کسی محسوب شده که از تعلیمات اهورا برخوردار گردیده (۱) - در هر صورت فردوسی شاهنامه را از مآخذ قدیمی نقل کرده، آنها نیز از روایات و سنن کهن، بشاهان پیش از عهد زرتشت همینگونه اسناد داده اند.

۴ - مننه نیک و مننه بیک

آئین مزدیسنا مبتنی بر سه رکن است :

نخست هومنه Hûmata (اوستائی) که در پهلوی هومنش Hû-manishn و پیارسی منش نیک یا اندیشه نیک گوئیم .

دوم هوخته Hûxta (اوستائی) که در پهلوی هوگبشن Hû-gubishn و پیارسی گوش نیک یا گفتار نیک گوئیم .

سوم هورشته Hvarshata (اوستائی) که در پهلوی هوکنش Hû-kunishn و پیارسی کنش نیک یا کردار نیک گوئیم .

هر فرد مزدیسنان موظف است که زندگانی خود را مطابق این سه اصل اداره کند (۲) - در برابر این سه اصل مثبت ، سه جنبه منفی قرارداد :

نخست دژمته Dûjmata (اوستائی) که در پهلوی Dush-manishn و پیارسی منش بد یا اندیشه بد گوئیم .

دوم دژوخته Dûjuxta (اوستائی) که در پهلوی Dush-gôbishn و پیارسی گوش بد یا گفتار بد گوئیم .

سوم دژورشته Dûjvarshata (اوستائی) که در پهلوی Dush-kunishn و پیارسی کنش بد یا کردار بد گوئیم . (۳)

(۱) نسخه خطی و نندیداد تألیف و گزارش آقای پورداد. (۲) گاتها ص ۷۵.
(۳) Mainyo - i - Khard, translated by West. Stuttgart and London 1871
Hilfsbuch des Pehlevi, von H. S. Nyberg, Uppsala 1931. و نیز

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

هر فرد مزدیستان باید از این سه پرهیز کند^(۱) - این سه جنبه منفی را فردوسی بدین طریق در شاهنامه آورده است :

هر آنکس که اندیشه بد کند
رخ مرد را تیره دارد دروغ^(۲)
کسی کو بود پاک و یزدان پرست
بفرجام بد با تن خود کند
بلندیش هرگز نگیرد فروغ
نیازد بگردار بد هیچ دست.^(۳)

۳ = پیدایش طبقات چهارگانه

فردوسی در داستان جمشید گوید: (۴)

ز هر پیشه در انجمن گرد کرد
۱ - گروهی که کاتوزیان خوانیش
جدا گردشان از میان گروه
۲ - صفی بردگر دست بنشانند
کجا شیر مردان جنگاورند
۳ - نسودی سه دیگر گروه را شناس
بکارند و ورزند و خود بدروند
۴ - چهارم که خوانند اهنو خوشی
کجا کارشان همکنان پیشه بود

بدین اندرون سال پنجاه خورد:
بر سهم پرستندگان دانیش
پرستنده را جایگه کرد کوه
همی نام نیساریان خواندند
فروزنده لشکر و کشورند
کجانیست بر کس از ایشان سپاس
بگاه خورش سرزنی نشنوند
همان دست ورزان با سر کشی
روانشان همیشه پرا ندیشه بود.

این داستان از شاهنامه بکتاب ادبی پارسی نیز پرتوافکن گردیده - ابن البلخی مؤلف فارسنامه نویسد :

» (جمشید) جمله مردم جهانرا بچهار طبقه قسمت کرد، و هر طبقه را بکاری موسوم گردانید :

طبقه اول، کسانی که بفضانت و خردمندی و ذکا و معرفت موسوم بودند بعضی را فرمود تا علم دین آموزند، تا حدود ملت خویش بدیشان نگاه دارد، و بعضی را فرمود تا حکمت آموزند تا صلاح دنیاوی بدیشان رجوع کنند^(۵) و برای روشن ایشان مناظم

(۱) یشتهاج ۲ ص ۱۷۰. (۲) در حقیقت (گفتار بد). (۳) رك : یادنامه دینشاه ایرانی - مقاله (اساس فلسفه اخلاقی دین زرتشت) بقلم آقای کاظم زاده ایرانشهر. ص ۶۸. (۴) رك : شاهنامه، بیخ ج ۱ ص ۲۴. (۵) این گونه تقسیمات در هر يك از اصناف چهارگانه و افزودن توضیحات از طرف مؤلفان بعدی انجام گرفته است.

مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ملك را مضبوط دارند از آنچه مصالح ملك بحكمت نگاهتوان داشت همچنانك مصالح دینی بعلم نگاهداشته شود و مدبر ملك باید که عقل او بدانش آراسته باشد و دانش او استوار باشد و چون در یکی ازین هردو نقصان آید تدبیر او صواب نباشد و سخن درین درازست اگر سخن از سخندان پرسند شفا تواند داد - اما غرض ازین کتاب نه این است. آمدیم باز بر حدیث اول و بعضی هم ازین طبقه اول فرمود تا دبیری و حساب آموختند تا ترتیب ملك و ضبط مال و معاملات بدیشان بگرداز آنچه بزرگترین آلتی نگاهداشت ترتیب ملك را بدور و نزدیک، دبیر حاذق هشیار دل است که هیچ از سود و زیان و مصالح ملك بروی پوشیده نماند و در ذکا و فطنت بدرجتی باشد که چون پادشاه ادنی اشارتی کند او مقصود پادشاه تا پایان دریابد و آنرا بعبارتی شیرین سلس نا مکلف ادا کند، پنداری که در اندرون دل پادشاه مینگردد و از هر علمی شمه دارد و هر دبیر که ذکا و دریابندگی و خرد او برین جمله باشد [نباشد، ظ] جز معلمی را نشاید اگر چه با فضل و دانش و لغت بسیار باشد و ازین جهت در روزگار خلفاء اسلام قدس الله ارواحهم کسانی را که بمثابه جاحظ و اصمعی و مانند ایشان بودند معلمی فرمودند با چندان ادب لغت که داشتندی و دبیری فرمودند چه آداب و رسوم دبیری دیگرست و از آن لغت دیگر - وسیل دبیر حساب همین است. و طبقه دوم، هر دمائی را که دریشان شجاعت و قوت و مردانگی شناخت، فرمود تا ادب سلاح آموختند و جنگ را بشناختند و گفت ملکی که بدین درجه رسید از خصم خالی نباشد و دفع خصم جز بمردان جنگی نتوان کرد - و طبقه سوم را پیشه وری فرمود چون نانوا و بقال و قصاب و بنا و دیگر پیشه ها که در جهانست و بعضی را کشاورزی و برزگری فرمود و مانند آن - و طبقه چهارم را بانواع خدمتها موسوم گردانید چون حواشی از فراش و خربنده و دربان و دیگر اتباع (۱).

در اوستا برای لغت پیشه Pishtra استعمال شده. از تفحص در سرودهای گاتها برمیآید که در آغاز سه پیشه قائل بودند و

در اوستا

(۱) رك: فارس نامه چاپ كمبریج ص ۳۰-۳۱.

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

مردم را طبق آنها بسه طبقه تقسیم میکردند از اینقرار :

۱ - ائیریامن *airiyaman* که بطبقه پیشوایان دینی و روحانیان

اطلاق میشد - این کلمه در ادبیات پهلوی *ایرمان* و در ادبیات پارسی *ایرمان* و در شاهنامه سه بار استعمال شده است از آنجمله در رفتن گشتاسب بروم .
فردوسی گوید :

اگر کشته گردد بدست تو گرگ
تو باشی بروم ایرمانی بزرگ .
کمال اسمعیل گفته :

ای شرع پروری که گذشت از جناب تو
رفیع الدین لبنانی گوید :

بدخواه تو ز خانه هستی چو رفت گمت
جاویدی تو خانه خدا گایرمان برفت .
در این ابیات ایرمان را بجای (مهمان) گرفته اند و ایرمانسرای بجای مهمانسرای
وسرای سپنج مستعمل است . خاقانی گوید :

دارالخلافة پدرست ایرمانسرای - و نیز ایرمان بمعنی عبد و بنده آمده :

چو دانی در خراسان مرزبانی
چرا جوئی دگر جا ایرمانی؟

بدیهی است که این واژه در ادبیات پارسی معنی اصلی خود را از دست داده تحول
بسیار پیدا کرده است - در سانسکریت همین کلمه *اریامن* *ariyaman* بمعنی یار و دوست
و نیز نام یکی از خدا بان و دامی باشد. (۱)

در اوستای متأخر نیز نامی از ائیریامن ایزد برده شده : در فرگرد ۲۲ و نیدیداد ،
از اینفرشته سخن رفته است که اهریمن ۹۹،۹۹۹ بیماری بوجود آورد ، و آنگاه بفرمان
اهورا، ایزد ائیریامن ۹۹،۹۹۹ چاره و درمان فرود آورد - پس بدین اعتبار نخستین
پزشک جهان ائیریامن بود .

در هپتان هائیتی (هفت ها = هفت فصل) نیز که پس از گاتها قدیمترین قسمت

(۱) در ضمن هفت خدای هندوان ادیتیه (Aditya) در ردیف وارونه و میتره .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اوستاست و بنثر نوشته شده در مورد پیشوایان، کلمه هخمن *haxeman* استعمال شده که در سانسکریت ساکن *sakman* گردیده. هخمن بمعنی دوستی و یگانگی است از مصدر هیچ *hac* بمعنی پیوستن، همراهی کردن، انبازی کردن - از همین ریشه است هخی *haxi* بمعنی دوست و هخامنش نام پنجمین نیای داریوش نیز از این ریشه و بمعنی دوست منش میباشد.

در جاهای دیگر اوستا پیشوایان دینی را آثرون *athravan* یا آئه اورون *athaurvan* یا آئه اوروئو *Athauruō* نامیده اند که در پهلوی آثروك یا آثرون شده که همان آتوربان و آذربان باشد.

۲- خواتنو *xvaetu* در اوستا از ریشه *xva* خوا که در گزارش پهلوی (خویش) ترجمه شده - این واژه در گاتها بر زمین اطلاق شده و ظاهراً وجه تسمیه آن از این جهت است که این گروه متکی بخود و دارای شخصیت ممتاز هستند - در هپتان هائیتی نیز همین واژه در مورد آزدگان و رزمیان آمده اما در دیگر بخشهای اوستا رنه اشتره *rathaeshtra* و در گزارش پهلوی ارتیشتر *artishtar* آمده است. رنه اشتره بمعنی رزمیان است (ارتش لغتی که با شتاب بجای مجموعه سپاهیان کشور انتخاب کرده اند از همین ریشه است)

۳- ورزنا *verezena* از مصدر *varez* بمعنی ورزیدن و کشت و کار است (۱) که در پهلوی ورزیتن شده، در گاتها و هپتان هائیتی بطبقه برزگران اطلاق گردیده. در مورد این طبقه در دیگر قسمتهای اوستا *vastrya* و استریه آمده که در پهلوی و ستریوش *vastriush* شده است. مسعودی «وستریوشان سالار» را ذکر کرده است که بمعنی وزیر کشاورزیست.

برای هر يك از این سه طبقه آتشکده ای بزرگ اختصاص داشته که شرح آن در

(۱) این مصدر را نباید با واژه اوستائی دیگر بهمین املاء که بمعنی جا و آرامگاه آمده اشتباه کرد: *verezena* یا *verezâna* در اوستا و ورجانه *varjana* در سانسکریت و *vardana* در پارسی باستان بمعنی شهر است. کلمه برزن پارسی از همین ریشه است و از کلماتی است که از وسعت مفهوم آن کاسته شده مانند شهر و ده.

مورد خودگذشت .

در آئین برهمنی هندوان (که ازحیت نژاد با ایرانیان قرابت تام دارند) نیزهمین سه طبقه وجود دارد :
 ۱- برهمنه brahmana (درپارسی برهمن^(۱)) یا روحانیان .

سه طبقه
 در آئین برهمنی

۲ - خشاتریه xshatriya (همریشه خستره اوستائی و پارسی باستان و شتر پهلوی و شهرپارسی بمعنی شهریاری) یا طبقه رزمیان .

۳- وئسه vaissiya یا طبقه دستورزان و کشاورزان .

بطوریکه مشاهده شد در بخشهای قدیم اوستا و ودا سه طبقه تعیین گردیده ولی بعدها ، طبقه چهارمی بدانها افزوده اند. نام اینقطعه در یسنای ۱۹ بند ۱۷ آمده - ازاهورا پرسیده میشود :

طبقه چهارم
 در اوستا

Kâish pishtrâish کایش پیشترایش. یعنی پیشه ها کدامند؟

در پاسخ گوید : Athrava, rathaeshtâw, vâstryô fshuyan(g)s, hûitish. ائروه ؛ رنه اشتاو ، و آستریو فشوینگس ، هوئی تیش یعنی : آتربسانان - ارتشتاران - کشاورزان گله پرور - دستورزان .

در گزارش پهلوی همین بندهوئی تیش به هوتخش hutôxsh ترجمه شده. واژه هوئی تیش از ریشه هوئیتی hûiti آمده است - اینکلمه معنأ با هوتخش پهلوی مترادف ولی از حیث ریشه با آن فرق دارد چه خود هوئیتی از مصدر hu بمعنی بکار بستن و آماده ساختن و فشردن (در مورد هوم) و پختن و جوشاندن و راندن و زادن (در مورد کود کان اهریمنی^(۲) آمده^(۳)) در صورتیکه هوتخش پهلوی کلمه ایست مرکب که اشتقاق آن در ذیل بیاید .

(۱) که در پارسی بمعنی پیشوای دین برهمنی است نه بمعنی مطلق پیشوایان روحانی .
 (۲) در مقابل زه za بمعنی زامیدن (در مورد کود کان اهورائی). (۳) این هو hu را با هو hu واژه دیگر اوستائی که بمعنی خوک (که از همین ریشه است) میباشد نباید اشتباه کرد.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

چنانکه در آغازمقاله گذشت، فردوسی نیز از این چهار طبقه اسم
امعان نظر در چهار اصطلاح شاهنامه برده است و باقرب احتمال بنا بتحریف نساخ، هر چهار واژه از
صورت اصلی خود دور شده چنانکه ذیلاً بشرح آن میگردانیم:

۱ - کاتوزیان - که جمع (کاتوزی) است و کاتوزیا کاتوزی بهیچوجه در ریشه
های زبانهای ایرانی نیست و قطعاً در اصل واژه دیگری بوده است که کتاب بدینصورت
در آورده اند - آقای پورداود در نسخه خطی شاهنامه مورخ بسال ۸۸۵ هجری
که متعلق بکتابخانه شخصی چسترتی Chester Beatty نروتمند انگلیسی است.
مصراع فردوسی را چنین دیده اند: گروهی که آموزیان خوانیش - و بنا بر این آموزیان
بجای کاتوزیان بکاررفته و اگر آن اصلاح خود فردوسی باشد، لغت درست بجای (آتوربان)
و آذربان نمی نشیند بلکه کاملاً مترادف (هیربدان) است که بعدها بموبدان نیز اطلاق
شده و همین مصراع در نسخه خطی شاهنامه متعلق بکتابخانه آقای دهخدا که در قرن نهم
تحریر شده: گروهی که سوریان (آتوربان، ظ) خوانیش، ثبت گردیدم باامعان نظر در سه
اصطلاح دیگر تصور می رود که فردوسی نخستین اصطلاح را هم بشکل پهلوی آن استعمال
کرده باشد و آن واژه (آتوربان) است که بمعنی آتوربانان و آذربانانست و همین واژه بعدها
بتصرف نساخ آموزیان و سپس کاتوزیان شده است - بنا بر این قول، مصراع فردوسی چنین
خوانده میشود: گروهی که (آتوربان) خوانیش .

ناگفته نماند که با تبدیل نقطه همین واژه را (آتوربان) بمعنی آذربان نیز میتوان
خواند و آنهم صحیح است - واژه جعلی (کاتوزی) در فرهنگهای پارسی راه یافته درباره
آن نوشته اند: «برای نقطه دار بتحتانی کشیده زاهد و عابد را گویند» (۱)

۴ - نیساریان - ریشه اینکلمه نیز در زبانهای ایرانی نیست و بیشک محرف واژه
دیگریست از ریشه (ارتشتار) پهلوی - همین کلمه در فرهنگهای پارسی (۱) بصورت
(ارتیشدار) ضبط شده - در مسعودی (ارتشتاران سالار) یعنی فرمانده سپاه آمده است و
بنا بر این قرائن تصور می رود که نیساریان در مصراع فردوسی محرف (رشتاریان) مخفف

(۱) برهان - انجمن آرا.

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

(رتشتاریان و ازتشتاریان) (۱) باشد و مصراع فردوسی را چنین میتوان خواند: همی نام رتشتاریان خوانند.

کلمه نیساری نیز در فرهنگهای پارسی بمعنی «سپاهگری» و نیساریان بمعنی «سپاهیان» آمده است

۳ - نسودی - این کلمه نیز محرف (بسودی) است که فقط نقطه زیرین زبرین گردیده باینون تبدیل یافته است چنانکه درواژه (بستور) که در اوستا Bastavairi (بمعنی: سینه بر بسته - جوشن پوشیده) آمده و آن در شاهنامه (نستور) شده است (۲) و نیز در نسخ شاهنامه نام یکی از چهار پسر کیقباد که (کی پیشین - کی بشین) و در اوستا کوه پیشینا Kava Pishina ذکر شده، کی نشین ثبت است:

نخسین چه کا و س با آفرین کی آرش دوم بد - سوم کی نشین
چهارم کی ارمین - کجا بود نام سپر دند گیتی با آرام و کام. (۳)

اما بسودی از ریشه فشو fshu اوستائی است که بمعنی پروراندن چهار پایانست. پاسو pasu بمعنی جانور خانگی و اهلی است - فشوینت fshuyant اسم فاعل از همین مصدر بمعنی پروراندن اغنام و احشام است که اغلب با واژه دیگر یعنی واستریه vāstrya آمده (چنانکه گذشت) و جمعاً بمعنی کشاورز گله پرور (یعنی کسیکه هم زمینی را کشت کند و هم گله را پرورش دهد) بکار رفته. ریشه فشو (با حذف حرف اول) درواژه شبان (که بنا بوجه اشتقاق باید بضم اول خواند) و چوپان باقیمانده است، بنابراین مصراع فردوسی را باید چنین خواند: بسودی سه دیگر گره را شناس.

اما دال (بسودی) که در ریشه اصلی نیست از کجا آمده؟ چنانکه میدانیم احیاناً در زبان پارسی بعضی کلمات دال افزوده اند چنانکه با خرفراد دال افزوده فرداد گفته اند. (۴)

(۱) بجهت ضرورت شعری. (۲) نستور در کارنامه اردشیر و مروج الذهب مسعودی نیز بوجه صحیح آمده است - رك: یشتها: ج ۱ ص ۲۸۷ و ج ۲ ص ۳۷۷، ۲۷۴، ۸۷ و کتاب حاضر، ص ۳۵۲. (۳) بعد هاء مطابق شاهنامه، نرسی برادر بهرام گور نسبت خود را به (پشین) می‌رسانده (رك: داستانهای ایران قدیم ص ۹۸ ح) (۴) رك: المعجم فی معایر اشعار المعجم چاپ تهران مصحح آقای مدرس ص ۲۲۹.

مزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بنابراین بعید نیست که باخر بسو نیز دال افزوده باشند. آقای دکتر شفق نوشته اند^(۱):
 «اصل بسودی، فشوئیتی (۲) آمده. فشو مبدل به پشو میشود و (دال) هم جانشین
 (ت) در آخر کلمه است - توجیه بعضی از لغت سازان از آن جمله صاحب آئینه سکندری
 خالی از مزه نیست.»

واژه نسودی (با صورت محرف) نیز در فرهنگهای پارسی^(۳) بهمین شکل در مورد
 طبقه کشاورزان ضبط شده است.

۴ - اهنو خوشی - این کلمه نیز محرف کامل هو تخش hutōxsh پهلوی است
 که گفتیم از نظر ریشه با (هوئیتی) اوستا فرق دارد - وجه اشتقاق هوئیتی گذشت اما
 هو تخش مرکبست از دو جزء: جزء اول بمعنی خوبست و جزء دوم از (توخشیتن - تخشیدن)
 بمعنی کوشیدن و ورزیدنست - هو تخش یعنی خوب ورزنده، نیکو کوشنده و مراد از آن
 طبقه صنعتگر است - اینواژه را با اشباع ضمه تاوسکون خا به (هوتوخشی) و یا با
 او معدوله به (هوتوخوشی) تبدیل کرده اند و نیز ممکن است برای مراعات وزن بحر
 متقارب بنحود دیگر، با افزودن همزه زائد در اول کلمه آنرا - به (اهتوخشی) (۴) - اهتو
 خوشی (۵) چنانکه در بعض نسخ شاهنامه آمده تبدیل کرده باشند (۶). بنابراین مصراع
 فردوسی را یکی از طرق ذیل باید خواند:

چهارم که خوانند } اهتوخشی - اهتوخوشی
 هوتوخشی - هوتوخوشی

۴ = سنیایشی آتشی

در بخشهای اول و چهارم گفته شد که آتش نزد ایرانیان از دیر باز مورد ستایش بود و زرتشت
 پیامبر نیز بر تقدیس آن بیفزود - پس از رواج اسلام در ایران و تخریب آتشکده ها بتدریج
 آتش آن جنبه احترام و تقدیسی که در میان ایرانیان داشت از دست داد ولی باز روشن دلان

(۱) فرهنگ شاهنامه ص ۲۵۴. (۲) صحیح آن فشوئیت است. (۳) برهان - انجمن.
 (۴) بسکون خا. (۵) باواو معدوله. (۶) مقتبس از یادداشتهای آقای پورداود.

ایرانی و طرفداران فرهنگ ایران باستان و بویژه افراد شعوبه و مسلمانان نهضت‌های ملی همواره در برابر فروختن شعله احساسات ملی و مقدس داشتن آتش با انواع مختلف می‌کوشیدند. بشارین برد از شعرای شعوبه در تفضیل آتش (عنصری که نزد ایرانیان محترم بود) بر خاک (عنصری که در اسلام محترم و کعبه مسلمانان از آن ساخته شده و خدا آدم ابوالبشر را نیز از آن سرشته) و برتری نهادن ابلیس (که از آتش آفریده شده) (۱) بر آدم (که از خاک سرشته شده) (۲) در قصیده‌ای گوید:

الارض مظلمة و النار مشرقة	والنار معبودة مذکانت النار (۳)
ابلیس خیر من اییکم آدم	فتنبهوا یا معشر الفجبار
ابلیس من نار و آدم طینه	والارض لاتسمو سمو النار. (۴)

فردوسی نیز آتش را که نماینده فروغ ایزدیت قبله ایرانیان معرفی می‌کند و خاک و سنگ را قبله تازیان:

بدانگه بدی آتش خوبرنگ	چو مرتازیان راست محراب سنگ
بسنگ اندر آتش از آن شد پدید	کز و روشنی در جهان گسترید. (۵)

و جای دیگر گوید:

بیک هفته بر پیش یزدان بدند	مپندار کآتش پرستان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود	پرستنده را دیده پر آب بود. (۶)

و همو از زبان خراد برزین در معرفی آئین زرتشت و ترجیح آن بر دین عیسوی

(۱) و (۲) خلقتنی من نار و خلقته من طین - سورة ۷ (اعراف) آیه ۱۱.
 (۳) بیت فوق بطریق ذیل نیز ضبط شده: الارض سافلة، سوداء مظلمة - و النار معبودة مذکانت النار (بلوغ الارب) رک: فردوسی نامه مهر، شعوبیت فردوسی بقلم آقای دکتر صفا. (۴) رک: نکت الهمیان فی نکت العمیان چاپ مصر ص ۱۲۷ - و مجله مهر همان شماره - ترجمه آیات از این قرار است: زمین تاریک است و آتش درخشان - و آتش از زمانیکه آتش بود (یعنی از آغاز آفرینش) مورد پرستش بود - شیطان از پدرشما آدم بهتر است - پس آگاه شوید ای گروه بدکاران (چه شیطان از آتش است و آدم از خاک و زمین بیاندی آتش نخواهد رسید.
 (۵) رک: شاهنامه، پادشاهی هوشنگ (شاهنامه بخ ج ۱ ص ۱۸) (۶) شاهنامه بخ ج ۵ ص ۱۳۸۶.

فرماید (۱):

همان قبله‌شان برترین گوهرست	که از خاک و آب و هوا برترست.
فردوسی در عنوان (گفتار در آفرینش جهان و مردم) گوید:	
که یزدان ز ناچیز چیز آفرید (۲)	بدان تا توانایی آمد پدید
ازو مایه گوهر آمد چهار	بر آورده بیرنج و بیروزگار
یکی آتشی برشده تابناک	میان باد و آب از بر تیره خاک. (۳)
سپس آتش را بنام نخستین گوهر معرفی کند:	
نخستین که آتش ز جنبش دمید	ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
وز آن پس ز آرام سردی نمود	ز سردی همان باز تری فزود
چو این چار گوهر بجای آمدند	ز بهر سپنجی سرای آمدند
گهرهای اندر دگر ساخته	ز هر گونه گون گردن افراخته
پدید آمد این گنبد تیز رو	شگفتی نمایند نو بنو
ابرداه و دو هفت شد کدخدای	گرفتند هر یک سزوار جای
فلکهای اندر دگر بسته شد	بچنید چون کار پیوسته شد
چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ	زمین شد بگردار روشن چراغ
بباید کوه، آبها بر دمید	سر رستی سوی بالا کشید
زمین را بلندی نهد جایگاه	یکی هر گزی تیره بود و سیاه (۳)
ستاره بسر بر شگفتی نمود (۴)	بخاک اندرون روشنائی فزود (۵)
همی بر شد آتشی (۳) فرود آمد آب	همی گشت گرد زمین آفتاب ...

و بدینوجه آتش نخستین مایه آفرینش جهان جسمانی گردید و دیگر گوهرها و افلاک از آن ساخته شد - جای شگفتی است که فردوسی و اسدی هر دو داستانهای خود را از روایات ایران باستان اقتباس کردند ولی فردوسی آتش را (چنانکه گذشت) بنیکی

(۱) شاهنامه بمبئی ج ۴ ص ۸۰ و دربخ. ج ۹ ص ۲۷۶۲: قبله اش - آب و خاک. (۲) یعنی از عدم وجود آفرید. (۳) قابل تأمل است که آتش را (برشده) خواند و خاک و زمین را پست و تیره دانند. (۴) ستارگان نیز در مزدیسنا مورد توجه و تقدیسند. (۵) یعنی باز اشراق و تابش ستاره است که زمین تیره را روشن سازد.

مزدیسنا و شعر پارسی - فردوسی

میستاید و اسدی (چنانکه در بهره آینه بیاید) آنرا پست شمارد.

۵ = اصطلاح (موردانه گش)

میدانیم که فردوسی در داستان کشته شدن ایرج بدست برادران، از زبان ایرج نصیحتی ایراد میکند از آن جمله فرماید:

میا زاموری که دانه گش است که جان دارد و جان شیرین خوش است (۱).

باید دانست که مورد را وستا مئوئیری *maoiri* و همیشه با صفت دانو کر شه

maoiri dānō - karsha آمده است.

دانا *dānā*، در اوستا و دهانان *dhānānā* در سانسکریت بمعنی دانه است و کرش

karsh مصدر است بمعنی کشیدن. پس مئوئیری دانا کر شه درست بمعنی موردانه

کش و اجزاء این اصطلاح نیز از همان ریشه اصطلاح اوستایی است - از بیت شاهنامه

نیک پیداست که این اصطلاح پس از گذراندن زمانی متجاوز از دوهزار سال مجدداً بر زبان

یکی از فرزندان پاک ایران جاری شده است. (۲)

۶ = توصیف اسب

فردوسی در توصیف رخس (اسب نامی) رستم زال فرماید:

سیه چشم و بور ابرش (۳) و گاودم سیه خنایه و تند و پولاد سم

تنش پرنگار از کران تا کران چو داغ گل سرخ بر زعفران

چه بر آب بودی چه بر خشک راه بروز از خور افزون بدوش بزماه

پی مو رچه بر پالاس سیاه شب تیره دیدی، دو فرسنگ راه.

مفاد بیت اخیر کاملاً مطابق با مندرجات اوستاست - در دین یشت که در ستایش

چیستا (ایزد دانش و آموزش و پرورش) است، درباره ۹-۱۰ چنین آمده است:

«ایزد دانش را بستود زرتشت با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک، با امید این

(۹) شاهنامه بیخ ج ۱ ص ۹۰-۹۱ این بیت مثل است. (۲) یشتهاج ۲ ص ۳۵۷ - و نیز نقل

از یادداشتهای استاد معظم آقای پورداود. (۳) بورا سب سرخرنگ (غیاث اللغات) - ابرش

اسبیکه دارای خجکهای سپید و سیاه باشد بخلاف لون او (صراح).

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

کامیابی که راست ترین دانش (چیستا) مزدا آفریده پاک بدو بخشاید: زور در پاهای، شنوایی در گوشها، نیرو در بازوان، راستی و استواری در سراسر تن و نیروی بینائی، آن نیروی بینائی که اسب داراست، که در شب تیره، اگر چه باران بیارده و ژاله ریزد، و تگرگ سپید (بمسافت نه کشور) فرو آید، یکموی اسب را که در روی زمین افتاده باشد تواند شناخت از اینکه آن از یال یا از دم (اسب) است.^(۱)

بنابراین قوه باصره اسب در ایران باستان از زمان مؤلفان اوستا معروف بود و بهیچوجه بعید نیست که بوساطت کتب موبدان زرتشتی، این تعبیر شاعرانه از نیروی بینائی اسب بفردوسی رسیده باشد و گرنه تصادف و توارد اینهمه قرابت ندارد.

منوچهری دامغانی مضمون بیت اخیر فردوسی را در وصف اسب چنین آورده:

آفرین بر هر کبی کوبش نود در نیم شب بانگ پای مورچه از زیر چاه شصت باز.^(۲)

ناگفته نماند که مؤلف «نوروزنامه» نوشته^(۳): «بروزگار پیشین در اسب شناختن

و هنر و عیب ایشان دانستن هیچ گروه به از عجم ندانستندی».

(۱) یشتها ج ۲ ص ۱۷۶- و نیز مجله ایران امروز سال ۳ شماره ۳ مقاله اسب بقلم آقای پورداد،
(۲) باز اندازه طول معادل گشادگی هر دو دست و وجب است (برهان) (۳) ص ۵۵.

بهره ۴ = اسدی

گرشاسب نامه - گرشاسب در اوستا و کتب دینی مزید بسنا - صفات و کارهای گرشاسب
- مآخذ گرشاسب نامه - نظر اسدی نسبت بآتش.

حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، گوینده گرشاسب نامه و مؤلف لغت
فرس از شاعران بنام قرن پنجم هجری متوفی بسال ۴۶۵ (۱) میباشد. (۲)

مهمترین اثر اسدی همان کتاب گرشاسب نامه میباشد که پس از
شاهنامه فردوسی در میان حماسه های ملی ایران پس از اسلام
دارای رتبت نخستین است.

گرشاسب کیست؟ در شاهنامه بنام دو گرشاسب بر مینخوریم:

۱ - در برخی از نسخ شاهنامه فردوسی (۳) اندر عنوان (تاخت کردن منوچهر

بر سپاه تور)، داستان بمیدان آمدن شیروی پهلوان تورانی و برزم طلپیدن گرشاسب

(۱) بنقل هدایت در مجمع القصصاء. (۲) نظر باینکه دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعرا
(چاپ لیدن ص ۳۵) اقوالی نقل کرده از آنجمله فردوسی طوسی را شاگرد او میداند و
نویسد: «در روزگار سلطان السلاطین محمود غزنوی استاد فرقه شعرای خراسان بوده است و
او را بکرات تکلیف نظم شاهنامه کرده اند و استعفا خواسته و پیری وضعیقی را بهانه ساخته
حالا دیوان او متعارف نیست اما در مجموعه ها سخن او مسطورست و کتاب گرشاسب نامه
که بر وزن شاهنامه است از و مشهور است و مناظره ها بغایت نیکو گفته . . .» گفتار مؤلف
مزبور مورد بحث دانشمندان خاور و باختر شده و نظر بعدم تطبیق تاریخ انجام شاهنامه (که
آخرین بار بسال ۴۰۰ هجری تمام شده) و تاریخ انجام گرشاسب نامه (۴۵۸) و زمان
زندگانی ایندو گوینده، برخی از دانشمندان بوجود دواسدی قائل شده اند یکی را بنام اسدی
پدرخوانده او را صاحب مناظرات چهارگانه و استاد فردوسی دانسته و دیگری را اسدی پسر
و مصنف گرشاسب نامه و لغت فرس خوانده اند - ولی مؤلفان تذکره ها فقط از يك اسدی
یاد کرده اند که هم گوینده مناظرات و هم ناظم گرشاسب نامه بوده است و محققان معاصر نیز
پس از تحقیقات باین نتیجه رسیده اند که فقط يك اسدی بوده که هم مصنف گرشاسب نامه و
مؤلف لغت فرس و هم گوینده مناظراتست منتهی استاد فردوسی نبوده است (رک: تاریخ ادبیات
تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر - جزء انتشارات وعظ و خطابه ص ۱۵۰-۱۵۱ - و مقدمه
گرشاسب نامه مصحح آقای یغمائی ص نه - دوازده) (۳) رک: شاهنامه بخ ج ۱ ص ۱۰۹ (ح)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

جهان پهلوان ایرانی، در ضمن سی و شش بیت آمده است و خلاصه آن بقرار ذیاست :

دلیر و سرافراز و جوینده نام	یکی پهلوان بود شیروی نام
شدند از نهبش دلیران ستوه	بیامد ز ترکان چو یک لخت کوه
بزد دست و شمشیر کین برکشید	چو قارون نگه کرد اورا بدید
یکی نیزه زد بر میانش دلیر	بفرید شیروی چون نره شیر
نماند آن زمان با دلاور شکیب	دل قارن آزرده شد از نهب
بفرید چون رعد و پیشش دوید.	چو سام سپهبد بدو بنگرید

او نیز بستوه آمد و شیروی خود را به پیش صف رسانید و منوچهر پادشاه را

آواز داد :

که گرشاسب خواند، جهاندارتان؟	که آن پهلوان کو، سپهدارتان
پوششانش جوشن لاله گون	اگر در نبرد من آید کنون
ندارد همو نیز پایاب من	در ایران جزو نیست همتاب من
هم آورد من پهلوان است و بس	در ایران و توران چو من نیست کس
چو نزدیک سالار خاور رسید	چو بشنید گرشاسب ز آنسو کشید
ز بانگش بلرزید دشت نبرد	بشیروی گردنکش آواز کرد
مرا کرده ای یاد، زان سرفراز	که ای خیره سر روبه دیر ساز
کنون مغفرت بر تو خواهد گریست	ترا پیش من زور و فرز انگیست؟
سر ژنده پیسلان ز تن برکنم	چنین داد پاسخ که شیرو منم
تو گفستی مگر گشت کوهی روان	بر انگیخت اسب و بیامد دمان
بخندید چون ترك شیرو بدید	سرافراز گرشاسب چون بنگرید
	آنگاه شیرو،

چرا سیر گشتی تواز تاج و تخت
روان سازم از خونت ایدر بجوی
ز زین برکشید و بیغشرد ران

بدو گفت کای پیر برگشته بخت
که رزم مرا کرده ای آرزوی
چو بشنید گرشاسب گرز گران

بزد بر سرش گرزّه گاو روی
 زمانى بغلطيد در خاك و خون
 بر آنخاك بر ، جان شیرين بداد
 دليران توران همه جنگجوی
 بغريد گرشاسب در قلبگاه
 به تيرو کمان و بشمشير تيز
 بخاك اندر آمد سر جنگجوی
 همه مغزش از خود آمد برون
 توگفتى که شير و ز مادر نژاد
 بگرشاسب یکسر نهادند روی
 ز بیمش بلزید خورشید و ماه
 در افکند در سرکشان رستخیز.

۲- گرشاسب دیگری در شاهنامه نام برده شده و او پسر زو (زاب) و دهمین پادشاه پیشدادی بود و نه سال پادشاهی کرد - فردوسی گوید :

پسر بود زو را یکی خویش کام
 بیامد نشست از بر تختگاه
 چو بنشست برتختگاه پدر
 در این هنگام تورانیان خبر یافتند که زودر گذشته است. افراسیاب بایران لشکر کشید و،

چنین تسا برآمد برین روزگار
 بدانسال گرشاسب زودر گذشت
 گرشاسب قهرمان کتاب (گرشاسب نامه) همان گرشاسب نخستین و جد رستم پور زال میباشد ، نه گرشاسب دوم که پادشاهی ایران رسیده و از جهت زمان (در روایات ملی) بسیار متأخر بوده است .

نام گرشاسب جهان پهلوان در اوستا بارها یاد شده و او در کتاب گرشاسب در اوستا مقدس مزدیسنا بمنزله رستم در شاهنامه یا هرقل Herakles و کتب دیفی مزدیسنا یونانیانست .

نام- این نام در اوستا بصورت کرساسپه . Keresâspa و در

سانسکریت کرساسوه Krsas va آمده و مرکیست از دو جزء: جزء اول کرسه keresa

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بمعنی لاغر - و جزء دوم همان اسب پارسی است و مجموعاً بمعنی (دارنده اسب لاغر - کسیکه اسبش لاغر است) میباشد ، بنابراین اصح آن کرشاسب باکاف تازی است و چون در نسخ خطی قدیم میان کاف (تازی) و گاف (پارسی) در نوشتن امتیازی نمی نهادند ممکن است که گویندگان باستانی ما هم در عهد خویش کرشاسب باکاف (تازی) استعمال کرده باشند و حتی ابوالفدا آنرا (کرشاسف) ضبط کرده از اینرو ممکن است قائل شد که گویندگان ایرانی او را (کرشاسپ) و نزدیک بلغت اوستائی میخواندند. (۱)

نسب **گرشاسب** - نام پدر گرشاسب در اوستا ثریته **Thrita** آمده است ، گاهی با سم خاندانش **سام** گرشاسب خوانده شده (فروردین یشت بندهای ۶۱ و ۱۳۶) حتی در کتب پهلوی هم گاهی فقط بنام خاندانش (**سام**) نامیده شده است .

در فرگرد ۲۰ و ندیداد ، در بندهای اول و دوم چنین آمده است : « زرتشت از اهورمزدا پرسید کیست در میان پرهیز کاران و دانایان و کاهکاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دیوان) و پیشدادیان ، نخستین مردی که ناخوشی را بازداشت ، مرگ را بازداشت ، (زخم) نیزه پران را بازداشت ، حرارت تب را از تن مردم بازداشت ؟ - اهور مزدا در پاسخ گفت : ای سپنتمان زرتشت ثریته در میان پرهیز کاران و دانایان و کاهکاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دلیران) و پیشدادیان ؛ نخستین مردیست که ناخوشی را بازداشت ، مرگ را بازداشت ، (زخم) نیزه پران را بازداشت ، حرارت تب را از تن مردم بازداشت . » بنابراین قول ثریته در اوستا نخستین پزشک نوع بشر و بمنزله اسکلیپیوس **Asklepsios** یونانیان و **Aesculapius** رومیانست .

در یسنای ۹ بند ۱۰ نیز در طی پرسش و پاسخ زرتشت با ایزد هوم از ثریته نام برده شده است : هوم در پاسخ بزررتشت گوید : « سوم کسی که مرا همپاساخت ، ثریته از خاندان **سام** است (۲) ، که از نیکخواه ترین (مردم) است در عوض خداوند باو دو پسر داد : یکی اورواخشیه **Urvâxshaya** که زاهد و قانونگذار بود و دیگری

(۱) اگر چه تبدیل کاف بگاف در زبانهای ایرانی معمولست . (۲) در بندهش نیز گرشاسب را از خاندان **سام** محسوب داشته اند چنانکه در بالا گذشت .

گرشاسب که دلیر و نامآور بود. «- اماثریته اوستا همانست که در گرشاسب نامه اسدی (اثرط) شده (۱):

ز شم (۲) زان سپس اثرط آمد پدید وزین هر دو (۳) شاهی با اثرط رسید
بزور و تن و چهره و برز و یال شد این اثرط از سروران بیهمال.
از اورواخشیه اطلاعاتی در دست نیست فقط از بند ۲۸ زامیاد یشت برمیآید
که هیتاسپ اورا کشت و برادرش گرشاسب از او انتقام کشید - در بند ۴۱ زامیاد یشت هم
کشته شدن هیتاسپ زرین تاج بدست گرشاسب برای خونخواهی برادرش اورواخشیه
مسطور است.

مندرجات کتاب بندهش نیز با اوستا مطابقست چه در آن نسب گرشاسب چنین آمده: «گرشاسب و اوروخش Aurvaxsh دو برادر بوده اند از پسران اترت پسر سام پسر تورگ پسر سپانیاسپ Spaênnyasp پسر دورشاسب Dûrôshasp پسر توگ پسر فریدون.» و در گرشاسب نامه اسدی از اینقرار آمده:

«گرشاسب و گورنگ (۴) دو برادر بودند از پسران اثرط پسر شمش پسر طورگ پسر شیدسب پسر تور پسر جمشید.» (۵) که چون این دو سلسله را در دو کتاب با

(۱) گرشاسب نامه اسدی مصحح آقای یغمائی ص ۴۹. (۲) نام پادشاه کابل جد گرشاسب.
(۳) یعنی از تورگ و شمش (پدر و پسر) پادشاهان کابل. (۴) در گرشاسب نامه (ص ۳۲۸)
آمده: گرشاسب، برادر یکی داشت جوینده کام - گوی شیردل بود **گورنگ** نام - همانسال
کاثرط برفت از جهان - شدا و نیز در خاک تاری نهان. (۵) خلاصه آنچه در گرشاسب نامه
در باره اجداد گرشاسب آمده چنین است: جمشید دختر گورنگ (که با برادر گرشاسب نباید
اشتباه شود) پادشاه کابل را تزویج کرد: دل و جان جم گشت از و شاد کام نهاد آن دلفروز
را **تور** نام (ص ۴۲) - تور با زنی از تخمه خویش ازدواج کرد: پسر بدش از آن زن یکی
مه نژاد پید شاد و شیدسب نامش نهاد (ص ۴۴) - او نیز، یکی پورش آمد ز تخمی
بزرگ برسم نیا نام کردش طورگ (ص ۴۴) - سپس: یکی پورش آمد بخوبی چو جم
نهاد آن دلارام را نام شمش (ص ۴۹) ز شم زان سپس اثرط آمد پدید وزین هر دو شاهی
بائس ط رسید (ص ۴۹) ازو گرشاسب بوجود آمد: چو بختش بهر کار منشورداد سپهرش
یکی نامور پورداد بدان پورش آرام بغزودو کام گرانمایه را کرد گرشاسب نام.
(ص ۴۹)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

یکدیگر بسنجیم و از تغییرات جزئی که بمرور زمان پدید آمده چشم پوشیم شباهت آن‌ها نیک هویدا است. (۱)

خودگرشاسب در اوستا جوان دلیر نامیده شده است - اینصفت
در کتاب مقدس نیرمناو nair-manâw آمده یعنی (نرمنش)
و مرد سرشت یا عبارت دیگر دلیر و پهلوان - همین صفت است
که بمرور زمان تبدیل به (نریمان) گردید و جزو نام‌های خاص شد و اکنون:
سام‌گرشاسب نریمان یا سام نریمان گوئیم (۲) - دیگر از صفاتی که در اوستا برای او
آمده است گسuo گساes می‌باشد یعنی کیسو دارنده یا دارای گیس (gæsa) (۳) -
صفت دیگر او کذوره gadhava یعنی دارنده گرز (gadhâ) و چنانکه در
گرشاسب نامه اسدی خوانده میشود بیشتر فتح‌های جهان پهلوان با همین گرز صورت
گرفته است .

بیشتر کارهای گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است از آن جمله در
آبان یشت بند ۲۷ آمده است :

« گرشاسب نریمان (دلیر) در کنار دریاچه پیشیننگه Pishinan (g)h فدیه
نیاز اردو بسور ناهید کرد از او درخواست که ویرا بشکست دادن گندروه Gandareva
در ساحل دریای فراخکرت موفق سازد . »

باید دید که پیشیننگه کجاست ؟ بندهش در فصل ۲۹ بند ۱۱ نویسد : « دشت

پیشیانش در کاولستان واقعت ، گویند که در کاولستان بشته پیشیانشی عجیب ترین

(۱) رک: یشتهاج ۱ ص ۱۹۵ - ۲۰۷ و مقدمه گرشاسب نامه مصحح آقای یغمائی ص ۳۵ پیعد.
(۲) و بنا بر این حقیقه کلمه نریمان لقب و صفت گرشاسب است نه نام پدرش و بنا بر این کسره
گرشاسب علامت صفت است نه اضافت (بنوت) - در گرشاسب نامه (نریمان) نام برادرزاده
گرشاسب (پسر گورنگ) گردیده (ص ۳۲۸) : همانسال کاترط برفت از جهان شد او
(گورنگ) نیز در خاک تاری نهران ازو کودکی ماند مانند ماه چومه لیک نادیده گیتی دوماه
نریمان پدر کرده بد نام اوی ز گیتی همان بد دلارام اوی. (۳) داشتن کیسو علامت
دلیری و راد مردیست ، پیکر فلزی یکی از بزرگان اشکانی که در اینج بدست آمده و
ژینت بخش موزه تهرانست بکیسومزین است.

مزدیسنا و شعر پارسی - اسدی

کشور است، آنجا بسیار گرم است، در بلندترین محل آنجا گرم نیست. ۹ - امروز این دشت بنام (پیشین) دشت بسیار وسیعی است که پهنای آن متجاوز از ۵۰ کیلومتر و درازای آن ۸۰ کیلومتر و دارای چراگاههای مرغوبست قسمتی از رودلورا که از طرف جنوب غربی آن میگذرد بنام این دشت خوانده میشود و در بلوچستان بدریاچه (یا باطلاق) آب ایستاد میریزد. (۱)

اما گندروه که بدست گرشاسب کشته شد، در بند مذکور از آبان پشت بصفهت، زرین پاشنه *zairi.pâshnem* نامیده شده است، در کتب متأخران او را (کندر بزره پاشنه) خوانده اند بمعنی (کسیکه آب دریا تا پاشنه او بود) - در این قول کلمه زئیری اوستایی را که بمعنی زرین است با کلمه دیگر اوستایی زریا *zraya* که بمعنی دریاست مشتبه ساخته اند - در شاهنامه نیز گندروه نام وزیر ضحاک است (۲).

فردوسی گوید:

چو کشور ز ضحاک بودی تهی	یکی مایه ور بد بسنان رهی
که اوداشتی گنج و تخت و سرای	شگفتی بد لسوزی کدخدای
ورا (کندرو) خواندندی بنام	بکنندی ز دی پیش بیداد گام.

از این بیت برمیآید که فردوسی آنرا با کاف تازی خوانده است. در مجمل التواریخ و القصص نیز در باب العاشر، (اندر عهد ضحاک) آمده (۳): «و کیلش را کندرو ق» گفتندی. کندرو مناسبتی با آب و دریا دارد، در کتب متأخران نیز جای او در میان دریا تصور شده چنانکه در آبان پشت گرشاسب تمنا میکند که او را در کنار دریای فراخکرت بکشد. در بند ۵۰ از فصل ۲۷ مینو خورد، او (دیوی آبیگ کندرو) نامیده شده است.

دیگر از جاهایی که در اوستا ذکر از گرشاسب بمیان آمده یسنای ۹ بند ۱۰ میباشد که در آن از ژیته پدر گرشاسب و از او را خشیه برادرش اسم برده شده - در بند ۱۱ که

(۱) Ostiranische Kulture. von Geiger, s. 169. (پ. د.)

(۲) چون ضحاک (آزی دهاک) از نژاد سامی تصور شده و در این داستان نیز وی گنج و تخت خود بگندرو میسپرد ظاهراً باید او نیز نزد راویان داستانهای ملی از نژاد بیگانه (انیران) تصور شود و از این جهت با روایت اوستا نزدیکست. (۳) ص ۸۹.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

متمم بند پیش است از اعمال گرشاسب چنین سخن رفته است :

«گرشاسب اژدرشاخدار را که اسپها و مردم را میدرید و زهر زرد رنگی بضخامت يك بند انگشت از او جاری بود کشت، گرشاسب بر پشت آن (اژدر) در میان دیگ فلزی غذای ظهر خود می پخت باین جانور گرما اثر کرد و بنای عرق ریختن گذاشت آنگاه از زیر دیگ بجست و آب جوشان رافرو ریخت. گرشاسب از آن هر اسیده خویش بکنار کشید.» (۱)

در زامیادیش (بند ۳۸-۴۴) نسبة مفصلتر از گرشاسب گفتگو شده گوید: «سومین بار که فراز جمشید جدا شد بصورت مرغی بگرشاسب رسید» (۲) و او از پرتو فرد در میان دلیران دلیرترین گردید، او اژدرشاخدار زهر آلود را کشت... و در اینجا بعینه آنچه در یسنای ۹ بند ۱۱ آمده (که ذکرش گذشت) از قبیل کشتن کندرو زرین پاشنه و غیره تکرار میشود - از بند ۴۱ که متمم بندهای قبل است فتح های دیگر گرشاسب از اینقرار ذکر میشود: «نه پسر از خاندان پثنیه Pathanaya و پسران خانواده نیویکه Nivika و پسران خانواده داشتیان Dāshtyāna و هیتاسپه Hitāspa زرین تاج و ورشوه Vareshaiva از خاندان دانه Dāna و پیتونه Pitona و ارزوشمه - Arezō shamana و سناوید که Snāvidhka را کشت.»

از این اشخاص که بدست گرشاسب کشته شده اند اطلاعی درست در دست نیست همینقدر میدانیم که آنان از دیویسان بوده اند، در کتب متأخران بنام بعضی آنان اشاره ای شده است مثلاً نه پسر از خاندان پثنیه در روایت هفت رهن شده اند و مرغ که اژدر در کتب متأخران بدست گرشاسب کشته شده است باورشوه اوستا یکی دانسته اند. معنی لفظی برخی از این نامها نیز معلوم است. در اسم پثنیه کلمه pathana که بمعنی پهن است دیده میشود. هیتاسپه یعنی دارنده اسب براق شده، اسب بگردونه بسته. در گرشاسب نامه اسدی از کسان مزدور نامی در میان نیست.

دیگر از جاهائی که از گرشاسب اطلاعی میدهد بند اول فرگرد نهم و نندیسداد

(۱) یشتهاج ۱ ص ۲۰۱. (۲) اشاره بدانکه گرشاسب از نمل جمشد بود.

است که گوید: در هفتمین کشوری که من اهورمزدا بیافریدم و اگر ته Vaekereta میباشد اهریمن بدکنش در آنجا خنه‌تیتی Xnathaiti بری را که بگرشاسب پیوست بیافزید. « و اگر ته اسم قدیم کشور کابل است - در گزارش پهلوی اوستا اینکلمه بکاپول ترجمه گردیده اما لفظ خنه‌تیتی بقول بارتولمه ایرانی نیست و نمیدانیم معنی لغوی آن چیست، فقط اطلاع داریم که یکی از پتیاره‌های کابلی است که گرشاسب فریفته اوشده بود و در بنده از فرگرد ۱۹ و ندیدادنیز از او یاد شده است .

در اوستا بجائی میرسیم که دلیل سرآمدن روزگار گرشاسب است : در بند ۶۱ فروردین یشت آمده : « مابفر وهرهای مقدس نیک و توانای پاکدینان درود میفرستیم که ۹۹،۹۹۹ تن از آنان بیاسبانی جسد سام گرشاسب مجعد موی (گیسوان دارنده) و مسلح بگرزگماشته هستند. » باز در بند ۱۳۶ همین یشت آمده : « مابفر وهر پاک سام گرشاسب مجعد موی و مسلح بگرز درود میفرستیم تا بر ضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش بر افراشته اش مقاومت توانیم کرد ، تا بتوانیم در برابر راهزنان پایداری کنیم. »

گفتیم که در بند ۳۷ آن یشت آمده است که گرشاسب در کنار دریای پیشین فدییه نیاز ناهید کرده است. از اینجا معلوم میشود که گرشاسب از زابلستان میباشد .

بقول سنت هم اکنون گرشاسب در پیشین که در زابلستان ، در جنوب غزنه و خاور قندهار واقع است به خواب رفته است .

در بند ۷ از فصل ۲۹ از بند هشتمین آ آمده : سام (مقصود خود گرشاسب میباشد نه پدر بزرگ رستم) گفته شده است که یکی از جاودانان است اما بواسطه بی‌اعتنائی وی بآئین مزدیسنا یک تورانی موسوم به تیهاک (نیهاوونیاک نیز خوانده شده) او را در دشت پیشینایی بایک تیرزخم زده ، خواب غیر طبیعی بوشاسب را بر او مسلط داشته است. فر از فراز آسمان بالای او ایستاده است تاروزی که ضحاک دگر باره زنجیر گسیخته و بنای ویرانی گذارد ، او بتواند از خواب برخاسته ضحاک را هلاک کند ده هزار فروهر پاکان بیاسبانی پیکر او گماشته شده اند. - بنابراین قول گرشاسب از جمله یاران موعود

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

زرتشتی است که در نو ساختن جهان و برانگیختن مردگان و آراستن رستاخیز با سوشیانس همراهی خواهد کرد. (۱)



چنانکه ملاحظه میشود همه مندرجات کتب مذهبی راجع بگرشاسب، با آنچه از او در اوستا نقل شده است کم و بیش مطابقت متأسفانه نسبی که در اوستا بویژه از گرشاسب سخن میرانده از میان رفته است، این نساك مفقود بسوتگر نساك موسوم بوده است. فرگرد پانزدهم آن از گرشاسب مفصلاً گفتگو میکرده است - دینکرت در فصل چهارم از کتاب نهم خلاصه مندرجات سوتگر نساك را برای ما بیادگار گذاشته است، اینچنین:

« فرگرد پانزدهم، ات فرو خشیا؛ راجع است بنشان دادن اهور مزدا روان گرشاسب را در حالت هولناکی بزرتشت و نظر بسابقه اعمال گرشاسب و برتری یافتن بر مردمان و از گناه دوری جستن آنان از پرتو کوششهای بسیار وی و وضع هولناك و در زجر بودن روان وی بزرتشت ناگوار آمدن و چشم داشت گرشاسب از آفریدگار اهور مزدا برای عفو کردن جرمیکه در بی احترامی نسبت بآتش از او سرزده و تمنای گرشاسب از اهور مزدا مقام بلندی را بجهت اعمال دلیرانه که از او ناشی شد است از آنجمله که او مار سرو بر راکشته و ستم هم آورد را بانجام رسانیده است، از آنکه او گندرو زرین پاشنه را شکست داده بر قدرت هولناك آن نابکار چیره گشته است، از آنکه او نژاد ناپاك نیویك و واستانیک را بر انداخته و آسیب و زیان فراوان آنان را پایان رسانیده است، از آنکه او باد نیرومند را بسر صلح و سازش آورده و آنرا از ویران کردن مخلوقات ایزدی باز داشته است، از آنکه او روزی ضحاک را که بند گسیخته برای تباه ساختن جهان و بآرزوی نابود کردن مخلوقات قیام کند، خواهد بر انداخت، از اینرو بآفریدگان گیتی آسایش و آرام خواهد بخشید و از ستیزگی آذر نسبت بگرشاسب بواسطه آزاری که از او بآن رسیده و بازداشتن آن گرشاسب را از

(۱) در بهمن یشت این مسئله تأیید شده - رك: یشتهاج ۱ ص ۲۰۳.

داخل شدن در بهشت و یاری کردن گرشاسب را بواسطه آبادی که از او شامل حالش گردیده است و او را از داخل شدن بدوزخ حفظ کردن و خواهش کردن زرتشت از آذر بخشیدن جرم گرشاسب را و اجابت کردن آذر خواهش زرتشت را و داخل شدن روان گرشاسب در همستگان (برزخ.)»

در کتب متأخران، داستان گرشاسب مفصلتر آمده بطوریکه آنچه بواسطه خلاصه بودن مطالب دینکرت ناسم مفهوم مانده است روشن و واضح میشود. در صد در بندهش همه اعمال گرشاسب ذکر شده است و در جزو کتاب روایت وقایع او در ۱۷۳ بیت برشته نظم در آمده است - این منظومه فقط از این لحاظ ارزش دارد که اعمال جهان پهلوان مزبور را محفوظ داشته است و از نظر ادبی بهیچوجه مورد توجه نتواند بود اینک چند بیت از این منظومه بطور نمونه نگاشته میشود :

دگر باره فریاد کرد آن روان ^(۱)	به پیش خدا ، داور داوران
بگفتش بفریاد زاری کنان	که بخش ای خدا یا ، ز سختی رهان
بده جای ما را بروشن بهشت	بمزد آنکه کشتم همان دیوزشت
که بد نام آن دیو را کند رب	بلامی ستمکاره بود و عجب
بخورشیدرخشان رسیدی سرش	بگفتند خلاقان ز ره پاشنش . ^(۲)

اینک خلاصه ای از باب بیستم از صد در بندهش :

«گرشاسب ، نخست از دهائی را کشته که سرش هشتاد یاز (۸۰ ارش) و هر یک از دندانهایش بدرازی ستونی و دو چشمش که آتش از آنها میجهید بزرگی گردونه ای بود مردم و جانور را از یک فرسنگ بانفس خویش میکشیده و بادم عقاب را از هوا پائین میآورد، هر یک از پیشیزش بزرگی یک سپر گیلی بود، طول آن از دهها باندازه ای بود که بشمار ناید. دردشت و غار آواز او می توفید . گرشاسب در بامداد از دم او تاختن آغاز کرد و در شام بسرش رسید ، آنگاه با گرز گران سرش بکوبید. وقتی که آن جانور

(۱) یعنی روان گرشاسب . (۲) نقل از یک نسخه خطی که در سال ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده است . رک : یشتهاج ا ص ۲۰۵ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

کشته شده هنوز مردم مانند دانه‌ها در لای دندانهایش آویخته بودند^(۱) اما اسندی در مورد (رزم په‌لوان گرشاسب با اژدها و کشتن اژدها)^(۱) نقل کند که ضحاک پس از دیدن گرشاسب و شنیدن هنرهای او گفت:

کز آن اژدها مه دگر کس ندید	کنون آمدست اژدهائی بدید
ز دریا بر آمد بخشکی نشست	از آنکه که گیتی ز طوفان برست ^(۲)
همیدارد از رنج گیتی ستوه	گرفته نشیمن (شکا و ند کوه)
وز آن زشت پتیاره کین آختن ^(۳)	میان بست بایدش بر تاختن
گرشاسب پذیرفت و بمحلی که اژدها در آن مسکن گزیده بود شتافت:	
یکی کوه جنبان بدید آشکار	در آمد بدان دره، آن نامدار
ز پیچیدنش جنبش اندر زمین	بر آن پشته بر، پشت سایان بکین
دویشکش ^(۴) چو شاخ گوزنان دراز	چو تاریک غاری دهن پهن و باز
درفشان چو در شب ستاره زدور	بدود و نفس در دو چشمش ز نور
ز زهر دمش باد گیتی سموم	ز تف دهانش دل خاره موم
همه سرش چون خارموی درشت	گره در گره خم دم تا پیشت
ازو هر پیشیزی مه از گوش پیل ^(۵)	پشیزه پیشیزه تن از رنگ نیل
گهی همچو جوشن کشیدی فراز	گهی چون سپرها فکنندیش باز
تنش سر بر آلت جنگ و کین	تو گفتی که بد جنگی در کمین
همه سر سنان و همه تن سپر	همه کام تیغ و همه دم کمر
بفرسنگ رفتی چکاچاک سنگ ^(۶)	چو بر کوه سودی تن سنگ رنگ

(۱) گرشاسب نامه ص ۵۹ بیه. (۲) در روایات مزدیسنا طوفان عظیمی در زمان جمشید واقع شده، چنانکه در روایات سامی این طوفان را بزمان نوح پیامبر منسوب میدانند و اساس داستان طوفان از اساطیر سومری اقتباس شده (رک: مقاله ترجمه نگارنده در مجله سخن سال سوم شماره ۸) (۳) گرشاسب نامه ص ۵۲. (۴) دندان بزرگ شتر و قیل و اسب و غیره (ناب). (۵) نظیر آنچه که در بندهش آمده و در بالا گذشت. (۶) گرشاسب نامه ص ۵۸.

جهان پهلوان با خدا راز و نیاز کرد و از وی مدد خواست و چون اسبش از رفتن باز ایستاد خود پیاده ،

<p>خدنگی پیوست و بگشاد شست ز پیکان بزخم آتش اندر فروخت ز خون چشمه بگشادش از هر دو چشم چوسیل اندر آمد ز بالا بشیب سپر در ربود از دلاور بدم سنانش از قفسار رفت یگرش بدر بر افشاند با موج خون زهر زرد بدندان چو سوهان بیازد بکین در آمد خروشنده چون تند شیر که از که بزخمش همی ریخت سنگ شد آن جانور کوه جنگی نگون بجوشید و بر جای شد ریز ریز چو آمد بهش راست بر شد بجای همی گفت ک: «ای داد فرمای پاک» که بی تو مر ازور یکمور نیست.» (۳)</p>	<p>بر ازدها رفت و بفراخت دست زدش بر گلو - کام و مغزش بدوخت چو بفراخت سر، دیگری زد بخشم دمید ازدها همچو ابر از نهیب بسینه بد رید هامون ز هم زدش پهلوان نیزه ای بر زفر (۱) دم ازدها شد گسسته بدرد بکام اندرش نیزه آهنین بگرز گران یافت مرد دلیر بدانسان همی زدش بازور و هنگ سر و مغزش آمیخت با خاک و خون همه جوشنش ز آن دم و زهر تیز زمانی بیفتاد بیهوش و رای بغلتید پیش گرو و گرو (۲) بخاک «ز تست این توان من، از زور نیست</p>
--	---

«دوم گرشاسب دیوی را هوسوم بکنند رب کشت که سرش بخورشید میرسید ، او را زره پاشنه میگفتند. مسکنش در کوه و دره و دریا بود، دریای زره تا پاشنه اش و دریای چین تا بز انوش بود ، از دریاهای گرفته با حرارت خورشید بریان میکرد (۴). دوازده مرد درایکبار فرو میبرد . شیرویل پیش او مانند پشه ای بود . گرشاسب نه شبانه روز با

(۱) استخوانی که دندان از آن زوید . (۲) از نامهای خدا. فرهنگ اسدی مصحح آقای

اقبال ص ۱۲۸ . (۳) گرشاسب نامه ص ۶۰ . (۴) در روایات سامی این افسانه را

بعوج بن عنق نسبت داده اند .

هزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

او بچنگید و از قعر دریا بیرونش کشید و دو دستش را در بند کرده سرش با گرز بکوفت. تنش مانند کوه البرز بود. درین دندانهایش اسب و خر خزیده بودند؛^۱

از داستان این دیو که بی شباهت بد داستان عوج بن عنق نیست در گرشاسب نامه ذکر در میان نیامده.

«سوم گرشاسب هفت تن از راهداران را که سرشان بستارگان میرسید بکشت. همه آنان آدمخوار و ناپاک بودند. دریای چین تا بکمرشان بود. کس از بیمشان یارای سفر کردن نداشت. در هر سال یکصد هزار آدم میخوردند. گرشاسب در مدت یکم هفته با آنان جنگ کرده همه را شکست داد.»

از این هفت تن که تحریفی از نه پسر خاندان پشیه هستند نیز در گرشاسب نامه موجود ذکر نیست.

«چهارم گرشاسب باد را که فریفته اهریمن شد، چه باو گفته بود پیروزمند تر از تو کسی نیست و او مغرور گشته جهان را خراب میکرد و کوهها را بادشت هموار میساخت و درختان را از ریشه میکند، گرفته رام کرد و از وقول گرفت که در زیر زمین پنهان گشته در تخریب جهان نکوشد.»

از این داستان نیز که شبیه بد داستان سلیمان پیغمبر و تسخیر ریاح است، در گرشاسب نامه یاد نشده.

«پنجم گرشاسب مرغ کماک را که سرش بفلک میرسیده و از شهرهای خود خورشید و ماه را پوشیده میداشت و جهان را تیره و تاریک کرد و در وقت باران پرهای خود گشوده نمیکذاشت که باران بزمین برسد و پس از آن بدریا رفته آبها را که پیرهای خود گرفته بود در آنجا میریخت و جهان را از قحط و غلا بتنگ آورده و رود و چشمه را خشک کرده بود باین بزد و پس از آن در مدت یک هفته از پی او تاخت وقتی که مرغ کماک از آسمان افتاد جهان از افتادنش خراب شد آنگاه گرشاسب با گرز متقارش بکوفت.» (۱)

از این مرغ نیز نامی در گرشاسب نامه برده نشده. در عوض این داستانها شگفتیهای

(۱) رک: یشتهاج ۱، مقاله مفصل (گرشاسب) ص ۱۹۵-۲۰۷.

دیگر در گرشاسب نامه مورد بحث قرار گرفته که در کتب و روایات موجود مزدیسنا اثری از آن نمانده است از آن جمله است: شگفتی جزیره‌ای که کرگدن داشت (۱) - صفت جزیره دیو مردمان (۲) - شگفتی ماهی ذال (۳) - شگفتی جزیره‌ای که استرنک داشت (۴) - شگفتی جزیره دیگر که موران داشت (۵) - شگفتی جزیره‌ای که مردم سرلینی بریده داشت (۶) - شگفتی جزیره درخت واق واق (۷) - شگفتی جزیره قالون (۸) - شگفتی جزیره بند آب (۹) - شگفتی جزیره رونده (۱۰) - بت معلق درهوا (۱۱) - درختی که هفت گونه بارش بود (۱۲) و همچنین جنگهای مهم او در هندوستان و کابل و روم.

در تاریخ سیستان آمده (۱۳): «اینجا بگه که اکنون آتشگاه کرکوی (۱۴) است معبد جای (۱۵) گرشاسب بود و او را دعا مستجاب بود بروز گار او، و او فرمان یسافت، مردمان هم بامید بر کات آنجا همیشه نندی و دعا همی کردند و اینزد تعالی مرادها حاصل همی کردی. چون حال برین جمله بود کیخسرو آنجا شد... (۱۶)»

از آنچه گذشت مشهود گردید که ماخذ اساسی (گرشاسب نامه)

مع الواسطه کتب اوستاست که بعدها در گزارشهای اوستا و کتب دینی مزدیسنا پهلوی مطالب آنرا توسعه و انبساط دادند بطوریکه

ماخذ
گرشاسب نامه

داستان اینجهان پهلوان یکی از فصول دلکش روایات ملی ایران (خداینامک) شد.

نخستین کسیکه این بخش از روایات ملی ما را بیارسی برشته تألیف در آورد

ابوالمؤید بلخی بود، نویسنده تاریخ سیستان مکرر از کتاب ابوالمؤید که آنرا «کتاب

- (۱) گرشاسب نامه ص ۱۶۲ . (۲) همان کتاب ص ۱۶۵ . (۳) همان کتاب ص ۱۶۵ .
 (۴) همان کتاب ص ۱۷۰ . (۵) همان کتاب ص ۱۷۹ . (۶) گرشاسب نامه ص ۱۷۰ .
 (۷) همان کتاب ص ۱۷۱ . (۸) همان کتاب ص ۱۷۴ . (۹) همان کتاب ص ۱۸۳ .
 (۱۰) همان کتاب ص ۱۸۸ . (۱۱) همان کتاب ص ۱۹۱ . (۱۲) همان کتاب ص ۱۹۲ .
 (۱۳) ص ۳۶ . (۱۴) نام مجلی بوده درسه فرسنگی شهر زرنگ براه هرات و نام یکی از دروازه‌های همان شهر هم بوده که از آن بسوی کرکوی می‌رفتند (آقای بهار بنقل از اصطخری)
 (۱۵) ترکیبی است بمعنی جای عبادت . (۱۶) بقیه این عبارت راجع بدعای کیخسرو و پدید آمدن روشنائی و برطرف کردن تاریکی که افراسیاب بجادوئی در بنکوه پدید کرده بود، میباشد . رک: ص ۲۱۳-۲۱۴ کتاب حاضر.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

گرشاسب» میخواند نام میبرد و بسیاری از داستانهای آنرا نقل میکند - تاریخ سیستان چنین آغاز میشود :

«اخبار سیستان از اول که بنا کردند و انساب بزرگان و حدود شهر سجستان که از کجا بود اندر ابتدا و فضایل آن بر دیگر شهرها چنانک یافته شد اندر کتاب گرشاسب . . .» (۱) و در فصل پیدایش آتش کرکوی (۲) آورده که : «بوالموید اندر کتاب گرشاسب گوید . . .» و در این عنوان داستان پیدایش آتش کرکوی را که در معبد جای گرشاسب بدست کیخسرو برافروخته شده ظاهراً از کتاب ابوالموید بالتمام نقل میکند که آن نیز گواه دیگریست بر عظمت گرشاسب در آئین زرتشتی و توجه حکیم اسدی بمتن داستانهای باستانی. (۳)

پس از ابوالموید اسدی آنرا برشته نظم کشیده - مندرجات تاریخ سیستان که از کتاب گرشاسب ابوالموید نقل شده با مطالبی که در کتاب گرشاسب نامه اسدی آمده اختلاقی ندارد مگر در یکی که اسدی «گورنگ» پدر نریمان را برادر گرشاسب می شمارد و در آن کتاب «گورنگ» پسر گرشاسب خوانده شده نه برادر او. (۴)

اسدی چنانکه خود گفته (۵) بشویق محمد و ابراهیم از پروردگان شاه بودلف که در مجلسی بدو گفتند :

.....

.....

بداد دست داد سخنهای نغز
بدان نامه نام نکو خواستست
هم اندر سخن چابک اندیشه ای
بشعر آرخرم یکی داستان. (۷)

که فردوسی طوسی پاک مغز
بشهنامه گیتی بیار استست
تو هم شهری (۶) اورا وهم پیشه ای
بدان همره از نامه باستان

(۱) رك : تاريخ سيستان تصحيح آقای ملك الشعراء بهار ص ۳۵ . (۲) رك : حاشیه ۱۴ صفحه قبل. (۳) مقدمه گرشاسب نامه ص پنج. (۴) برای اطلاع از مندرجات تاریخ سیستان در این مورد، رك : تاريخ سيستان ص ۵ - مقدمه گرشاسب نامه ص ۵ . (۵) گرشاسب نامه ص ۱۳ - ۱۴ . (۶) چون هر دو طوسی بودند. (۷) گرشاسب نامه ص ۱۴ .

مز دیسنا و شعر پارسی - اسدی

اینداستان را بنظم پرداخته است - شاعر در جای دیگر نیز بآخذ خود اشاره کند:

ز کردار گرشاسب اندر جهان	یکی نامه بد یادگار از مهان
پر از دانش و پند آموزگار	هم از راز چرخ و هم از روزگار
ز فرهنگ و نیرنگ و داد و ستم	ز خوبی و زشتی و شادی و غم
ز نخجیر و گرد نفرازی و رزم	ز مهر دل و کین و شادی و بزم
که چون خوانی از هر دری اندکی	بسی دانش افزاید از هر یکی.

و ظاهر آنامه شامل کردار گرشاسب و یادگار مهان، همان گرشاسب نامه ابوالمؤید بوده. در اینجا بشهنامه فردوسی تعریضی دارد :

زرستم سخن چند خواهی شنود ؟	گمانی که چون او بمردی نبود ؟
اگر رزم گرشاسب یاد آوری	همه رزم رستم بیاد آوری . . (۱)

سپس گوید :

بشهناسمه فردوسی نغز گوی	که از پیش گویندگان برد گوی
بسی یاد رزم یلان کرده بود	ازینداستان (۲) یاد ناورده بود
نهالی بد این رسته هم ز آندرخت	شده خشک و بی بار و پژمرده سخت
من اکنون ز طبعم بهار آورم	مرین شاخ تو را بیار آورم.

اسدی تصریح میکند که داستان وی از دهقانان و موبدان و هیربدان روایت شده:

سراینده دهقان موبد نژاد	ز گفت دگر موبدان کردیاد. (۳)
چنین آمد از گفته باستان	وزان کاگه از راز این داستان
مغ از هیر بدمو بدان کهن	ز ضحاک را ندند، زینسان سخن. (۴)

از این ابیات پیداست که گرشاسب نامه خود شاخی از درخت کهن سال روایات ملی ایران بوده است، که بمرور تحولات و تبدلات و جرح و تعدیل‌هایی در آنداستان راه یافته بود و بخشی از آن نیز که ملائم با طبع ایرانیان مسلمان نبوده است از قلم افتاده

(۱) همانکتاب ص ۱۹ . (۲) مراد داستان گرشاسب است . (۳) گرشاسب نامه مصحح آقای یغمائی ص ۲۱ . (۴) همانکتاب ص ۵۹ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

از آنجمله بعید نیست که اخبار داستان جسارت گرشاسب نسبت بآتش و آزدن ایزد آذرو بخواب مصنوعی رفتن و یآوری اوسوشیانس موعود زرتشتی را که در کتب مزدیسنا مکرر یاد شده، باسدی نیز رسیده باشد منتهی نظر بتعصب مذهبی و مراعات خوانندگان از ذکر آنها صرف نظر کرده باشد.

نظر اسدی نسبت بآتش و خاك

اسدی نظر بتعصب دینی، برخلاف فردوسی همه جا خاك (زمین) را بر دیگر عناصر بویژه آتش ترجیح می‌نهد و حتی از اظهار نفرت نسبت بآتش خودداری نمی‌کند. در مقدمه گرشاسب نامه، (در صفت طبایع چهارگانه) چنین گوید (۱):

گهرهای گیتی بکار اندرند	ز گردون بگردان حصار اندرند
بتقدیر یزدان شده کارگر	چو زنجیر پیوسته در یکدگر
چهارند لیکن همی زین چهار	نگار آید از گونه گون صد هزار
بهر يك درون از هنر دستبرد	پدیدست چندانکه نتوان شمرد
ولیکن چو کردی خرد رهنمون	ستایش زمین راست زیشان فزون
ره روزی از آسمان اندرست	ولیکن زمین راه او را درست
شب از سایه اوست کز هر کران	بینی ازو بر سپهر اختران
بزرگان و پیغمبران خدای	همه بر زمین داشتند جای
هر آن صحف کز ایزد آورده‌اند	برو بود هر دین که گسترده‌اند
هم از آب و آتش، هم از باد نیز	بدل بر زمین راست تارستخیز
زمین است چون مادری مهرجوی	همه رستنیها چو پستان اوی
بچه گونه گون خلق چندین هزار	که شان پروراند همی در کنار
زمین جای آرام هر آدمی است	همان خانه کردگار از زمی است (۲)
بساط خدایست هر که براز	برو شد توان نزد یزدان فراز

(۱) همان کتاب ص ۷ بعید . (۲) مراد خانه کعبه است. فرهنگ دهخدا ص ۶۶ .

همو قبله هر فرشته است راست
 گهر های کانی وی آرد همی
 زمین است هر جانور را پناه
 همو بر دبار است کز هر کسی
 زمین آمد از اختران بهره مند
 همو عرصه گاهیست شیب و فراز
 زهر گونه نو جا نور صد هزار
 چو جای نمازست (۲) گشته است پست
 از ورست مردم دو تا چارپای
 همان اختران از فلک همچنین
 هوا و آتش و آب هر يك جداست
 زمین را ببخشندگی با ر نیست
 گر از تخم هر چش دهی زینهار
 چو خوانی است کارد برو هر زمان
 نه هر گز خورشهاش بر د زهم
 زمین قبله نامور مصطفی است (۴)
 گر آتش به آمد بر مغ چه باک ؟
 بین زین دو تن به کدامین کسست ؟
 زمین است گنج خدای جهان
 پر ستندۀ او مه و آفتاب
 رهی وار گردش دوان کم و بیش

بدان کز گلش بود آدم چو خواست (۱)
 جهان هم بدو نیز دارد همی
 تن زنده و مرده را جایگاه
 کشد بار اگر چند بارش بسی
 هم از هر سه ارکان ، ز چرخ بلند
 معلق جهانانش گسترده باز
 کند عرض یزدان درین عرصه زار
 همه در نماز از برش هر چه هست
 نگون رستنی که نشسته بجای
 همه ساجدانند سر بر زمین
 زمین هر چهار اشت (۳) یکجای راست
 چنان نیز دارنده زینهار نیست
 یکی را بدل بازیابی هزار
 بی اندازه مردم همی میهمان
 نه مهمانش را گردد انبوه کم
 از روی برگاشتن (۵) نارواست
 از آتش بد ابلیس و آدم ز خاک (۶)
 همان زین دو بهتر نشان این بسست
 همان از زمین است فخرشهان
 همیدون فلک ز آتش و باد و آب
 چو شاهی وی ارمیده بر جای خویش

(۱) اشاره به خلقت آدم از طین (گل) و امر خدا فرشتگان را بسجده او (طبق روایت قرآن) .
 (۲) اشاره بنماز گزاردن مسلمانان و سر بزم نهادن . (۳) در متن چاپی (هر چهار اشت)
 و در حاشیه (هر چهار راست) . (۴) مراد کعبه است . (۵) بر گردانیدن .
 (۶) با استناد آیه (خلقتنی من نار و خلقته من طین) [سوره ۱۱ آیه ۷]

بهارش مشاطه، خزان زر گریست	همیند وین تموز و دیش چا گریست
ز دیا همی آن نگار آورد	ز زر و گهر این نثار آورد
یکی شارها بافدش هندوی	یکی زر بفش دهد خسروی
کش از دیده هزمان بشوید باشک	همش عاشق است ابر بادر و ورشک
گهی چتر و گه سایبان بود	گهی ساقی و کار دانه بود
زمین را پرستنده هم مردم است	زمین چونش مردم نباشد گم است
هم ایزد ازو آفریدست نیز	خورو پوشش تنش را زوست چیز
وز بود خواهد بر انگیختن	همی از زمین باشد آ میختن
بین کین هنرها جز او را کدام؟	ازین چارار کان که داری (۱) بنام

از این مقدمه طولانی که تناسبی با موضوع داستان ندارد، بیشک اسدی خواسته است پاسخ زرتشتیان و کسانی (از آن جمله فردوسی) (۲) را که آتش را برخاک تفضیل می‌نهادند، بدهد.

اما در مزدیسنا همه عناصر و بخصوص (زمین) مقدس و زامیاد یعنی زم یزد یا عبارت دیگر فرشته زمین (دراوستام Zām) محترم است و نام او در ردیف فرشتگان سی روز ماه یاد شده (۳) و از این جهت آبادانی زمین و زراعت بر مزدیسنان واجب بوده است. امشاسپند سپندارمذ (دراوستا Spenta Armaiti) فرشته نگهبان زمین و گاه نیز خود زمین بشمار رفته (۴) آذر (ایزد آتش) را پسر اهورمزدا و سپندارمذ (فرشته زمین) را دختر او دانسته اند (۵) و گویا اسدی بدین معنی توجه نداشته و خواسته است با تفضیل زمین بر آتش مخالفان را مجاب کند.

در پرسش هائی که گرشاسب از برهمن هند بعمل میآورد، شاعر سرشت جهانرا طبق عقاید برهمنان چنین شرح میدهد (۶):

(۱) دانی، ن. ل. (۲) رك: ص ۴۰۸-۴۱۱ کتاب حاضر. (۴) روز شماری در ایران باستان

تالیف نگارنده ص ۶۳-۶۵. (۴) رك: یشتهاج ص ۹۳-۹۴ و ج ۲ ص ۳۰۳-۳۰۷.

(۵) رك: یشتهاج ص ۵۱۰. (۶) گرشاسب نامه ص ۱۳۴-۱۳۷.

از آغاز بد جنبشی کآفرید
 چو آن جنبش آرام را ریار شد
 کج جنبش آنجاست، گرمی نهفت
 ز گرمی در خشکی اندر گشاد
 زمان تا زمان خشکی آنگاه باز
 چو سردی سوی خشکی آهنگ کرد
 دمید آتش از خشکی و تف و تاب
 هم از بهر تری که سر بر فراخت
 چو این چار گوهر بساز آمدند
 سبک هر چه زو بد همه شد بخار
 چو شد هفت بار آن بخار از زبر
 پس آتش ز نو جنبش انگیخت باز
 از آن هر بخار اختری تا بناک

چون طبق گفتار فوق بزرگترین قهرمان داستان خلقت آتش، و حرارت (۲) است
 اسدی مانند کسیکه از این سخنان ناراضی باشد از داستان خارج شده، آفرینش جهان
 را طبق عقیده «فیلسوفان روم» که بعقیده متکلمان اسلامی نزدیکتر است توجیه کرده
 چنین گوید (۳) :

هم از فیلسوفان رومی درست
 فراوان کسان آنکه دانشورند
 هوا هست ارمیده باد از نهاد
 هر آنجانور کش دمست از هواست
 شنیدم که گیتی هوا بد نخست (۴)
 بهین طبع گیتی هوا را گردند (۵)
 چو جنبید هوا، نام گردش باد
 بدم جان و تن زنده و بانواست

(۱) بنا بر این حرارت (معلول آتش) اول ما خلق الله محسوب شده . (۲) مولود آن .
 (۳) گر شاسب نامه ص ۱۳۸ - ۱۳۹ . (۴) در برابر نخستین مخلوق (گرمی) طبق عقیده
 هندوان . (۵) در اینجا عنصر هوا را بر آتش تفضیل دهد .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

.....
 همه در هوا اندر استاده پاك (۱)
 فرازد دمش نزد آتش فراز
 شود آتش از باد بیچان بدم
 خدای اندرو جنبشی آفرید
 بید باد و زان باد آتش گرفت
 ازو آب بنشانند و گسترده کسرد.

.....
 فلك و آتش و اختر تابناك
 بدانسان که آهنگر کار ساز
 د ماد م چو باد دم افتد بهم
 ز گیتی هوا بد نخستین پدید
 چو جنید سخت آن هوای شگفت
 مر آن باد را آتشی افسرده کرد

سپس موجودات سماوی و ارضی آفریده شدند. (۲)

و نیز گر شاسب در ضمن سفرهای هند بجای رسید و دید که شخصی خود را بمهر
 دیگری که سوخته بود در آتش افکند. اسدی پس از نقل واقعه انتقادی سخت میکند (۳):

بد آئین و کیشی بی اندام و سست
 رسد مرد، نر خویشتن سوختن
 نه خود را بسوزنده آتش دهد
 چه پاکیش بد، یا چه آمدش سود؟
 نبود بدوزخ درش، جایگاه. (۶)

چنین آمد آئین شاه (۴) از نخست
 بیزدان بدین و دل افروختن
 خردمند کوشد کز آتش رهد (۵)
 خود ابلیس کز آتش تیز بود
 گر آتش نمودی بدارنده راه

بدیهی است که این رسم متعلق بپرهمنانست نه مزدیسنان و چنانکه مولف فرانسوی
 حدس زده داستان عجایب جزایر اقیانوس هند و موجودات آنها و حیوانات بحری اصلی
 نیست بلکه ظاهراً در دوره اسلامی از گفته‌های دریانوردان خلیج فارس و بحر عمان نقل
 شده است. (۷)

اسدی عقیده خود را در تحقیر و تذلیل آتش در یکی از مناظرات چهارگانه

(۱) در برابر عقیده هندوان که گذشت. (۲) این قول درست مخالف گفتاریست که فردوسی
 در مقدمه شاهنامه آورده که شرح آن گذشت. (۳) گر شاسب نامه ص ۱۹۴. (۴) آئین
 هندوان. (۵) یعنی از آتش جهنم. (۶) چون مایه دوزخ از آتش است. (۷) از
 آنجمله کتاب (عجائب الهند) تألیف مزدک بن شهریار ناخداى دامپرمزى مؤلف در اوایل سده
 چهارم هجری است که در سال ۱۸۸۶ در مطبعه بریل (لیدن) با ترجمه فرانسه چاپ شده.

خویش بنام (مناظرهٔ گبر و مسلم و تخلص بمذح وزیر ابونصر) (۱) کاملاً پروراند
است (۲) :

نگر که ماند ز پیکار در سخن پیکار
مرا بقبلهٔ فرخ محمد مختار (۴)
بود قویتر، بر دین او دهیم اقرار
به است، کز زهی آتش بفضل به بسیار
ز می بقوتش آرد برودرختان بار
به پیش آتش بندند موبدان ز نار (۶)
ندا بدوست کجا گفت در نبی: یانار (۸)
بقبله، زردشت آتش گزید هم بقخار
بر آتشست همه خالق را بحشر گذار
بخوردی ار نه به اندی دعای قربان خوار (۱۰)
ز گرمی است روان و آتشست گرمی دار
برست زینهمه در دیر گفتند دوار
همی پذیرند این هر سه هر در ناچار
گشاید این را زود و ببندد آنرا خوار

ز جمع فلسفیان با معنی بدم پیکار
ورابقبلهٔ زردشت (۳) بود یکسره میل
نخست شرط بکردیم، کانکه حجت او
مع آن گهی گفت: « از قبلهٔ تو قبلهٔ من
» بتف آتش بر خیزد ابر و جنب باد
» بآتش اندر سوزد ز فخر هندوتن (۵)
» خدای آتش را ساخت معجزات (۷) خلیل
» کلیم از آتش جستن نبی مرسل گشت (۹)
» بآتشست سپهر انور و جهان روشن
» بوقت هاییل آتش بدی که قربانرا
» ز سردی آید مرگ وز می است سرد بطبیع
» زمین فرو تر آب و هواست، آتش باز
» ازین سه تا است بدو قایم، آنچه پذیرد
» دهد مرین را گرمی و سازد آنرا خشک

(۱) ابونصر احمد بن علی که از احوال او آگاه نیستیم . (۲) رك: مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۰۸-۱۰۹. (۳) مراد آتش است- رك: ص ۱۸۳-۱۸۴ کتاب حاضر. (۴) مراد زمین (کعبه) است. (۵) طبق گفتار گوینده در گرشاسب نامه (که در بالا گذشت). (۶) مراد کستی است. رك: بخش ۴ بهرهٔ ۳. (۷) چنین است در اصل. (۸) قلنا یانار کونی بردأ و سلاماً علی ابراهیم. سورهٔ ۲۱ «انبیاء» آیهٔ ۶۹ (۹) وهل اتیک حدیث موسی- از رای ناراً فقال لاهله امکثوا انی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بقبس اواجده علی النار هدی- فلما اتیم بانودی یاموسی- انی انا ربك فاخلمه فعملیک انک بالواد المقدس طوی زانا اخترتک فاستمع لما یوحی (سورهٔ ۲۰ «طه» آیات ۸-۱۳). (۱۰) اشاره بقبول فدیة هاییل وعدم قبول فدیة فاییل (قائن) رك: کتاب مقدس پارسی چاپ لندن ۱۹۰۱ ص ۵. این داستان سفر تکوین اُتوریه نیز مقتبس از اساطیر سومری است. رك: مقالهٔ ترجمهٔ نگارنده در مجلهٔ سخن سال سوم شمارهٔ ۸.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

- « به جمر اندر نقاد عنبر و عودست
 « بزبانانش زبانت درغش زر و سیم
 « اگر نماز برم آفتاب را نشگفت
 « هم آفتاب چو پیغمبر است ز ایزد عرش
 « چنوبر آید پیشی گر ند حیوان خوش
 « چو آ مر است ز زردان کجا پدان يك امر
 « یکی بدیگر طعم و یکی بدیگر لون
 « چو عارضیست سپاه نبات را که بعرض
 « حصار بند مه دی که ساخت گلها را
 « گرین هنر همه مر آفتاب و آتش راست
 « جواب دادم و گفتم: « کنون تو فضل زمین
 « زمین چه باشد اگر زیر آتشست که او
 « اگر بجستن آتش رسول گشت کلیم
 « و گر بدو کرد ایزد ندا، بگاہ خلیل
 « گذار مؤمن و کافر بحشر جمله بروست
 « زمی است از بی خلقان یکی بساط بسیط
 « دل جهان و کمر گاه طبع و مجری چرخ
 « زمی است قبله که از معنی گل آدم
 « از آتش ابلیس، آدم هم از زمین در اصل (۶)»
- « بکوره اندر صراف زر و سیم عیار
 « براست گفتن همچون زبانه معیار
 « که در تف آتش را آفتاب بینم یار (۱)
 « که معجزستش، دادن بدیده هادیدار
 « چنوفر و شد، گردید یار جان ادبار
 « دو صد هزار همی نبت خیزد و انمار
 « یکی بدیگر سان و یکی بدیگر سار
 « که بهار بیاید بدشت و کوه و بغار
 « گشاید و همه را آورد برون ز حصار
 « بهست قبله من، پس برین مکن انکار.
 « شنویکایک و بر حجتم خرد بگمار (۲)
 « فروتن است و فروتن بدن نباشد عاری؟
 « هم آتش آمد کز تفضیلانش کرد فکار (۳)
 « نگفت جز زمی، گاه نوح کآب بر آر (۴)
 « هم او در آخر در دوزخست با کفار
 « میان چرخ معسلق بقسدرت جبار
 « مکان نعمت و مأوای رزق و ام ثمار
 « فرشتگانش بدو ساجد، انبیاء زوار (۵)
 « نگر کزین دو که به؟ ز آ ندوان همان انگار»

(۱) از این پس علت تقدیس زرتشتیان آفتاب را و مناقب آنرا شرح میدهم. (۲) اسدی در بخشی از گرشاسب نامه (که گذشت) هوا را بر آتش ترجیح داده، در اینجا زمین را بر آن تفضیل نهد. (۳) اشاره بامتحان فرعون موسی (هنگامیکه او را از رود نیل باز گرفت) را بآتش و مروارید. (۴) اشاره بطوفان نوح. (۵) واذقلنا للملئکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین. سوره ۲ (بقره) آیه ۳۲. (۶) خلقتنی من نار و خلقتنه من طین. سوره ۷۷ آیه ۱۱.

چو بچه جانوران او گرفته‌شان بکنار
 زمین چو مائده حیوان همه چو مائده خوار
 همه جهان بنماز خدا و استغفار
 نشسته گه بتشهد بسجده در اشجار (۱)
 بتکیه وار کان پیشش ستاده چاکر وار
 چه روز و شب، چه عناصر، چه انجم سیار
 لباس آرد هر سگ و را بسبز نگار
 حریر زرد خزان، دیبه بدیع بهار
 چو نقطه شدوی و افلاک چو نخط پرگار
 بحشر از وی خیزیم هم صغار و کبار
 همو بسغل زمین است تا بدست ادوار
 همو چو بس نگرندش شبه کند ابصار
 ز سایه زهی است ارنکه کنی شب تار
 مدام تابان بر روی او ببر و بحار
 ز بهر روی بساطت خلق راهموار.
 بماند حجتش و عا جز آمد از گفتار
 محمد است بهین زانیا و از اخیار
 دگر ز فضل گزین قاضی افسر احرار
 سر همه وزرا، شمع دهر و فخر تبار.

چو مادر است زمین مرور او چو پستان نیست
 جهان چو مهمانخانه است میزبان ایزد
 زمین نماز گهی شد که بینی از بر او
 بهایمان بر کوعند و آدمی بقیام
 فلک چو ایوان شد، زمین درو چو شهی
 ز بهر خدمتش آینه و رونده مدام
 فصول سالش هم خادمند، زانکه بوقت
 سپید ساده زمستان، دورنگ حله تموز
 چو نامه شدوی و اشجار چون حرف سخن
 ازوست آمدن ما و باز گشت بدوست
 وز آفتاب که راندی سخن شنیدم نیز
 اگر چه ابصار از نور او همی بینند
 اگر ز تابش او است روز، پس چه بود
 ز می بساط خدا - آفتاب شمع و است
 بساط نزهی شمع است، بلکه شمع مدام
 بدید مغ که زهی به بقبلگی ز آتش
 مقرر بود که دین حقیقت اسلامت
 مرا چنین هنر از فر شاه عادل دان
 جلیل سید ابونصر احمد بن علی

(۱) وان من شیء الا یسبح بحمده . سورة ۱۷ آیه ۴۶.

بهره ۵ = فخرالدین گرانگانی

مقدمه - ۱ - آتش - ۲ - ور، سو کند - ۳ - سروش

فخرالدین اسعد گرانگانی از گویندگان نامبردار سده پنجم هجری (۱) و ناظم منظومه «ویس و رامین» است (۲). این منظومه، چنانکه گوینده در مقدمه آن اشاره کند بزبان پهلوی تألیف شده بوده و فخرالدین آنرا با اشاره خواجه عمید ابوالفتح مظفر نیشابوری، حاکم اصفهان (بزمان طغرل سلجوقی) بنظم دری ترجمه کرده است:

«چه گوئی در حدیث ویس و رامین»	مرا یکروز گفت آن قبایله دین:
در این کشور همه کس داردش دوست	که میگویند چیزی سخت نیکوست
ز گرد آورده شش مرد داناست (۳)	بگفتم که: «ان حدیثی سخت زیباست
نماند جز بخرم بوستانی»	«ندیدم زان نکوتر داستانی
نداند هر که بر خواند، بیانش»	«ولیکن پهلوی باشد ز بانوش
وگر خواند همی معنی نداند»	«نه هر کس آن زبان نیکو بخواند
چو بر خوانی بسی معنی ندارد....»	«فراوان وصف هر چیزی شمارد
بدان (۵) تا پهلوی از وی بدانند»	«درین اقلیم آن دفتر بخوانند (۴)
بوند آن لفظ شیرین را خریدار....»	«کجا مردم درین اقلیم هموار
مرا بر سر نهاد از فخر گرز	چو بشنود این سخنها خواجه از من
بیارا همچو نیشان بوستان را»	زمن درخواست او که: «این داستانرا

(۱) معاصر طغرل یک محمد بن میکائیل سلجوقی (۴۳۲ - ۴۵۵) (۲) برای اطلاع از ترجمه حال او رجوع شود: تاریخ ادبیات تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر (از انتشارات مؤسسه وعظ وخطابه دوره دوم ص ۱۴۴ - ۱۴۷) - تاریخ ادبیات تألیف آقای دکتر شفق (چاپ دوم ص ۱۷۴ - ۱۷۶). در حقیق السیرج ص ۱۷۶ (طبق شماره متن) آمده: «صاحب کتاب ویس و رامین که موسوم بود بقهرالدین در عصر طغرل یک بود و بر تریب آن نسخه اشتغال نمود.» بدیهی است که قهرالدین مصحف فخرالدین است. دولت شاه سمرقندی ویس و رامین را بنظامی عروضی و نظامی گنجوی نسبت داده است. (۳) نه گرد آورده زشتش مرد داناست. ن. ل. (۴) در آن اقلیم کان دفتر بخوانند. ن. ل. (۵) بر آن. ن. ل.

مزدیسنا و شعر پارسی - فخرالدین گرجانی

بدان طاقت که من دارم بگویم وزان الفاظ بی معنی بشویم
کجا آن لفظها منسوخ گشته است زدولت روزگارش در گذشتست... (۱)

از قرآنی که در همین مقدمه مندرج است (۲) استنباط میشود که این داستان در فاصله سالهای ۴۴۲ و ۴۴۷ که طغرل باصفهان و ری و همدان رفت و آمد داشته، منظوم گردیده است.

اما اصل داستان پهلوی را آقای مینورسکی V.Minorsky خاور شناس معاصر بدلائی از آئارعه‌د اشکانیان میداند. (۳)

علاوه بر استعمال برخی از واژه‌های پهلوی (۴)، آنچه که از لحاظ تتبع مزدیسنا در این منظومه جالب توجه است در ذیل نقل میشود:

(۱) رک: ویس ورامین. مصحح آقای مجتبی میهنوی ص ۲۴-۲۸. (۲) رك: همان کتاب ص ۲۴-۲۵ و تاریخ ادبیات آقای فروزانفر ص ۱۴۵.

آقای فروزانفر نوشته اند (تاریخ ادبیات ص ۱۴۶): آیا این نامه (ویس ورامین) بخط عربی یا پهلوی بوده معلوم نیست، از بعضی ابیات ویس ورامین بر میآید که این نامه را بخط پهلوی نوشته بودند و تا این زمان بهمان خط باقی بوده است (در اینجا اشعار فوق را نقل کرده اند) از این اشعار بطور حدس قوی میتوان بودن آنها بخط پهلوی استفاده کرد، زیرا نیکو نخواندن آن دلیل است که باید بخط عربی نباشد و بدیهی است که اگر بخط عربی میبود خواندن آن مخصوص عده معدودی که از کلمه «نه هر کس» برمی آید نبود، اگر چه از کلمه «آن زبان نیکو بخواند» ممکن است بودن آنها بخط عربی تأیید کرد زیرا نگفته است آن خط را نیکو بخواند ولی میتوان جواب داد که بر فرض هم مقصود از زبان عبارت باشد باز هم میباید در کلمه زبان تأویلی قائل شد و تفاوت نمیکند که در معنی خط تأویل کنیم یا در معنی دیگر با اینکه سیاق با معنی اول مناسب تر است و اینکه بعضی از محققین معاصر تصور میکنند شاید فخرالدین مقصودش از پهلوی زبان محلی بوده هم درست نیست زیرا کلمه «لفظ پیشین [و نیز بیت: کجا آن لفظها منسوخ...] با این معنی موافق نیست و بصراحت میرساند که مقصود فخرالدین همان پهلوی بمعنی امروزی است.»

(۳) V. Minorsky, Vis o Râmîn, a Parthian Romance (Reprinted from the B S O A S. 1946, XI/40)

(۴) گوینده در این ابیات وجه اشتقاق خراسان را بیان میکند:

خوشا جایسا بر و بوم خراسان درو باش و جهان را می خور آسان
[بفته در حاشیه صفحه بعد]

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۱ = آتش

درویس ورامین، تقدیس آتش و ذکر آتشگاه آمده است. در عنوان (وفات کردن ویس) (۱)، پس از فوت ویسه گوید:

پس آنکه دخمه ای فرمود (۲) شهوار
بر آورده از آتشگاه بر زمین (۳)
ز پیکر همچو کوهی کرده محکم
هم آتشگاه و هم دخمه چنان بود
چو ز آتشگاه و از دخمه پرداخت

چنان شایسته جفتی را سزاوار
رسانیده سرکساختش پیروین
ز صورت چون بهشتی گشته خرم
که رضوان را حسد بر هر دو ان بود
بسپیح آن جهان بنگر که چون ساخت.

[بقیه از حاشیه صفحه قبل]

زبان پهلوی هر کس شناسد
خور آسد پهلوی باشد: خور آید
خور آسان را بود معنی: خور آیان
(مصحح مینوی ص ۱۷۱) و در چاپ کلکته:

خوشا جایا بدان شهر خراسان
بلفظ پهلوی هر کس سراید
خراسان پهلوی باشد خور آسد
خراسان است معنی خور آیان
در این کتاب بارها از کشور (ماد) ناحیه شمال و شمال غربی ایران بنام پهلوی آن (ماه Mâh) یاد شده:
بشوهر بود شهرو را یکسی شاه
مدار او را بیوم مساه آباد
که بنشیننی بیوم مساه چندین
چور امین آمد اندر کشور ماه
کنش (اسم مصدر پهلوی به معنی کردار و عمل) بکنش پارسی تبدیل شده:
هنر های تو پیدا تر ز خورشید
کنشهایی کزو بینیم همسوار

خراسان آن بود کز وی خور آسد
عراق و پارس را خور زو بر آید
کجا از وی خور آید سوی ایران.
دراو باش و جهان رامیخور آسان
خراسان آن بود کز وی خور آید
عراق و پارس را زو خور بر آمد
کجا زو خور بر آمد سوی ایران.
بزرگ و نامور از کشور ماه.
سوی مروش کسی کن با دل شاد.
ز بهر آنکه جفتت بود رامین.
بر امش جفت و یرو بود شش ماه.
بود بر حکم و بر فرمان دادار.

(۱) ویس ورامین ص ۵۰۸. (۲) فاعل فعل (رامین) است. از زمان هخامنشیان، پادشاهان و افراد خاندان شاهی را در دخمه دفن میکردند چنانکه دخمه سه تن از شاهنشاهان (از جمله با احتمال قوی داریوش بزرگ) در نقش رستم و آرامگاه کورش بزرگ در مشهد مرغاب باقیست. (۳) رك: كتاب حاضر، ص ۲۱۵، پیوسته.

مزدیسنا و شعر پارسی - فخرالدین گرگانی

و در عنوان (نشاندن رامین پسر خود را پادشاهی و مجاور شدن بآتشگاه تا روز مرگ) آمده (۱):

فرود آمد ز تخت خسروانی
در آتشگاه مجاور گشت و بنشست
خدای آن روز دادش پادشایی
چو شاهنشاه سه سال از غم بر آسود
گهی در پیش یزدان لابه کردی
بدان پیری و فرتوتی که او بود
به پیش دادگر پوزش همی کرد
چو از دادار آ مرزش همی خواست
شبی از دادگر پوزش همی جست
چو اندر تن توانائی نماندش
بیزدان داد جان پاک شسته
و در عنوان (آمدن رامین بدزاشکفت دیوان پیش ویس) گوید (۲):

بدخمه شد بتخت آن جهانی
دل پاکیزه با یزدان پیوست
که خرسندی گزید و پارسایی
بگیتی هیچ کس را روی نمود
گناه کرده را تیمار خوردی
سه سال از گریه و زاری نیاسود
و بر کرده پشیمانی همی خورد
تو گفندی دود حسرت زو همی خواست ...
همه شب رخ بخون دل همی شست
که شبگیر یزدان پیش خواندش
ز دست دشمن بسیار رسته.
سخانه در گلفشان بود ازیشان
چو سرو بسدین او را زبانه
نشاط او چو بخت نیک روزان
نشان دود آتش زلف مشکین.

از دو آتشکده نامی چنین یاد کند:
بنحاصه زین دل بد بخت رامین
و از اهداء جواهر بآتشگاه (۴) چنین:

که آتشگاه خرد اداست و بر زین (۳).

بسی گوهر بآتشگاه بر م نیز. (۵)

بدین شادی دهم بسیار من چیز

(۱) ویس و رامین . ص ۵۰۹-۵۱۱ . (۲) ویس و رامین ص ۳۰۵ . (۳) همان کتاب ص ۱۱۰
(۴) رك : كتاب حاضر ص ۲۰۷، ۱۹، ۲۰ - ص ۲۰۸، ۱۶، ۱۸، ۱۹ - ص ۲۰۹، ۱۷ - ص ۲۱۰
ص ۶ - ص ۲۱۱ س ۱۱ - ص ۲۱۲ س ۶، ۷، ۸ . (۵) ویس و رامین ص ۳۳۳.

مزدینسا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۲ = ور = سو گند

وره varah در اوستا و ور var در پهلوی از مصدر ور var مشتق است که در اوستا و پارسی باستان بمعنی باز شناختن و اعتقاد داشتن و باور کردنست و کلمه (واور) پهلوی و (باور) پارسی خود از همین ریشه اشتقاق یافته است. اصطلاحاً (ور) در ایران باستان عبارت بوده از آزمایشهای گوناگونی که مدعی و مدعی علیه بدان وسایل میبایست حقانیت خود را باثبات رسانند. چون در روزگار باستان کشف حقیقت دشوار بود ناچار بقوای فوق طبیعت متوسل میشدند و تمییز حق را از باطل میخواستند یعنی در محاکمه‌های مبهم و پیچیده چاره‌ای جز این ندیدند که دوطرف دعوا را بیازمایند و هر کس در آزمایش رستگار شود او را محق بدانند. این عمل را در زبانهای اروپائی ordalie می نامیدند و آن بر دو قسم بوده: گرم و سرد (چنانکه در ایران باستان هم ور گرم و ور سرد معمول بوده) - از انواع گرم:

متهم میبایست چندی دست خود را در آتش نگهدارد، اگر آسیبی بوی نمیرسید بیگناه محسوب میشد - مدعی علیه میبایست با پیراهن یا جامه اندوده بموم یا قیر از میان آتش بگذرد، اگر آسیبی نمیدید بیگناه بود - دست یا عضو دیگر مدعی و مدعی علیه را داغ زده مهر و موم میکردند، پس از سر آمدن مدت معین مهر و موم را گشوده زخم هر کدام زودتر بهبودی می یافت حق بجانب او میدانستند.

از انواع سرد: مدعی و مدعی علیه هر دو میبایست در آبی فرو روند، نفس هر يك زودتر تنگ میشد و سر از آب بیرون میکرد محکوم میگشت - دست چپ متهم را بپای راستش می بستند و ریسمانی هم بکمرش، تا در وقت ضرورت بتوانند او را از آب بدر آورند، آن گاه او را در آبی می انداختند، اگر در آب فرو میرفت بیگناهی وی ثابت بود و اگر در روی آب میماند مقصر و محکوم بود زیرا آب پاك او را بخود نپذیرفته.

در ایران هم آزمایش (ور) با حضور موبدان در آتشکده انجام میگرفت. در اوستا و همچنین ودای برهمنان مطالب بسیار در این باره استنباط میشود. در اوستای

موجود عهد ساسانیان مفصلا از این موضوع بحث شده بود. در میان بیست و یک نَسک اوستا هفت و بویژه چهار نَسک آن درباره قوانین بوده. در کتاب پهلوی دینکرد که موضوع نَسکها ذکر شده، آمده است (۱): «ور در داتستانی (محاكمه) که برای داتوبر (داور، قاضی) نهفته و پیچیده است، نماینده گناه و بیگناهی است و آن سی و سه آئین است. این سی و سه گونه ور که در ایران باستان معمول بوده، در هیچ کتابی توصیف نشده و در کتاب دینکرد هم (بخشهای هشتم و نهم که از نَسکهای قانونی «داتیک» سخن رفته) با اینسکه مکرر از آزمایش ورها یاد شده از کیفیت و طرز اجرای آنها سخنی بمیان نیامده است. بنا بر مندرجات بخش هشتم فصل ۴۱ همین کتاب، یکی از فصلهای سکتاتوم نَسک موسوم به (ورستان) بوده و موضوع آنرا چنین شرح میدهد:

در ورستان از ساختن ور سخن رفته که از نیروی مینوی آن گناه از بیگناهی نموده شود، در آن هنگام که گناه بجادومی نهفته باشد، از هنگامی که باید ور بجای آورده شود و جایی که آئین آن بیاریند، از چگونگی برگزیدن آن جا و چیزهایی که باید بدانجا بردن، از آنچه نخست بآن خان و مان باید بردن و از آنچه بدانجامیتوان بردن و آنچه که از بردنش باید پرهیختن، از راه و رسم و آئین ور و بیاری خواندن ایزدان، از آنچه در اوستا باید در آن هنگام سرودن، از اینکه چگونه باید ور گرم و ور سرد بجای آوردن، از آشکارشدن گناه و بیگناهی از آزمایش ور، از بسیاری چیزهای دیگر در همین موضوع. در فصل ۳۷ از بخش هشتم دینکرد در ذکر سکتاتوم نَسک و مندرجات آن و در بند ۶۴ از ور سخت و ور آسان یاد شده است، همچنین دینکرد در ذکر نیکاتوم نَسک در بخش هشتم فصل ۱۹ بند ۱۹ گوید: برای مردم ستوده و نیکنام آزمایش ور نباشد.

در اوستای امروزه نیز چند بار ذکر (ور) آمده از جمله در رشن یشت بندهای

(۱) بخش ۷ فصل ۴ بند ۳ از چاپ سنجانا.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۳-۴ که از پنج ور یاد شده : ور آتش ، ور برسم^(۱)، ور سرشار، ور روغن، ور شیرۀ گناهان. ولی امروزه تحقیقاً از مراسم این آزمایشها اطلاعی نداریم، اما میتوان احتمال داد که ور برسم از انواع ورسرد بوده، چه در کتب پهلوی برسمک ور barsamôk - var در مقابل گرمک ور garmôk - var آمده است - ور روغن نیز ناچار از انواع گرم بوده و شاید از ور شیرۀ گیاهان زهری مراد باشد .

در ادبیات و تاریخ ایران نیز چند آزمایش ورنظیر (اردال) اروپائیان میتوان نشان داد. از آنهاست داستان با آتش رفتن سیاوش در شاهنامه فردوسی و نیز عملی که با ذرپاد مار اسپندان در اغلب کتب دینی پهلوی و یازند و تواریخ عربی و پارسی نسبت داده اند.^(۲) فخرالدین اسعد در منظومۀ مورد بحث از این عمل بدون ذکر نام (ور) یاد میکند : چون شاه موبد از زن خود ویسه بمناسبت عشق رامین و ویرو بدگمان شده بود، و سوء ظن خود را بدو اظهار داشت ،

جوابش داد خورشید سمن بر	میر چندین گمان بد بمن بر ...
گهی گوئی که با تو بود رامین	چرا بر من زنی بیغاره چندین ؟ ...
تو خود دانی که ویرو چون جوانست	بدشت و کوه بر نخچیر گانست
ندارد کار جز نخچیر کردن	نشستن با بزرگان باده خوردن
بعادت نیز رامین همچین است	مرو را دوستدار راستین است
بهم بودند هر دو چون برادر	نشسته روز و شب با رود و ساغر ...
چو رامین آمد اندر کشور ماه ^(۳)	براهش جفت ویرو بود شش ماه
بایوان و بمیدان و بنخچیر	باندوه و بشادی و بتدبیر
اگر ویروست او را بد برادر	وگر شهروست او را بود مادر
نه هر کو دوستی ورزید جسانی	بزیر دوستی بودش خطائی
نه هر کو جایگاهی مهربانی	کند، دارد بدل در ، بدگمانی
نه هر دل چون دلت ناپاک باشد	نه هر مردی چو تو بی باک باشد

(۱) رك : بخش چهارم بهره ۵. (۲) رك: کتاب حاضر، ص ۱۰۳ پیوسته. (۳) ماد، رك: س ۴۴۰ ح.

مزدیسنا و شعر پارسی - فخرالدین گرانگانی

دل رامین سزای آفرین است
 که رامین را نبودش با تو پیوند
 نباشد در جهان چون تو جوانمرد
 بت آزاد سرو یاسمن بر
 بسوگندان نمایم بی گنهای
 نکنند سیر ناخورده ، دهانی
 که دارد بی گنه سوگند آسان
 چه سوگندی خوری ، چه سردآبی
 بیایکی خود جزین در خور چه باشد؟
 روان را از ملامتها بشستی
 برو بسیار مشک و عود سوزم
 بدان آتش بخور سوگند محکم
 روان را از گنه پاکیزه کردی
 نه پرخاش و نه بیکار و نه آزار...
 ز لشکر سروران و کهبدان را

شهنشه گفت نیکست ار چنین است
 بدین پیمان توانی خورده سوگند
 اگر سوگند بتوانی بدین خورد
 جوابش داد ویس ماه پیکر
 چرا ترسم ز نا کرده تباهی
 نیسجد جرم نا کرده ، روانی
 به پیمان و بسوگندم مترسان
 چو در زیرش نباشد ناصوابی
 شهنشه گفت ازین بهتر چه باشد؟
 بخور سوگند وز تهمت برستی
 کنون من آتشی روشن فروزم
 تو آنجا پیش دینداران عالم
 هر آن گاهی که توسوگند خوردی
 مرا با تو نباشد نیز گفتار
 شهنشه خواند یکسر موبدان را

رفتن هر یک با تشنگاه و گریختن ویس و رامین بری

که نتوان کرد آن را سر بسریاد
 زمین و آسیا و باغ بسیار
 همیدون گوسفند و گاو بی مر
 بمیدان آتشی چون کوه برگرد
 بکافور و بمشکش پرورش داد (۱)

با تشنگاه چیزی بی کران داد
 ز دینار و ز گوهرهای شهوار
 گزیده مادیانان تکاور
 ز آتشگاه لختی آتش آورد
 بسی از صندل و عودش خورش داد

(۱) بکار بردن خوشبوترین مواد (هوینوئیدی تمه hubaoidhitema) و گیاهانی مانند
 هدا نشپتا hadhânaçpatâ (بپهلوی هدا نپاک hadanpâk) و اورواسنه urvâsna (بپهلوی
 راسن râsn) و هوگوته vohu gaona (بپهلوی هوگون) و هوکرته vohu kereti (بپهلوی
 هوکرت) که در سنت آنها را بترتیب چوب انار ، چوب صندل و درخت لبان و عود
 دانسته اند، توصیه شده . رک : خرده اوستا . پورداد ص ۱۳۸-۱۴۷.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ز میدان آتشی چون که بر آمد
چو زرین گنبدی بر چرخ یازان
بسان دلبری در لعل [و] ملحم
چو روز وصلت او را روشنایی
ز چهره نور در گسیتی فکند
بزرگان خیراسان ایستاده
که با گردون سروی همبر آمد
شده لرزان و زرش پاک ریزان
گرازان و خروشان مست و خرم
همو سوزنده چون روز جدایی
ز نورش باز تاریکی رمنده ...
سراسر روی زی آتش نهاده

ویس چون از بام کوشک آتش را بدید ،
همانگه ویس در راهین نگه کرد
که آتش چون بلند افروخت ما را
کنون در پیش شهری و سپاهی
مرا گوید با آتش بر گذر کن
بدان تا کپتر و مهتر بدانند
مرو را گفت بنگر حال این مرد
بدین آتش بخواهد سوخت ما را ...
ز من خواهد نمودن بی گناهی
جهان را از تن پاکت خبر کن
کجا در ویس و رامین بدگمانند

آنگاه ویس و رامین با دایه فرار کردند و بازمایش ور تن در ندادند. (۱)
اگرچه ذکر (ور) در ابیات فوق نیامده ، ولی باید دانست که (سوگند) درست
بهمان معنی استعمال شده است . واژه سوگند یاد آور یکی از ورهائی است که در
ایران باستان معمول بوده ، زیرا سوگند اصلاً آبی بوده آمیخته بگوگرد که در محاکمه
مشکوک یا بقول کتب پهلوی در داستانهای زبفته ، به همپتکاران (مدعی و مدعی علیه یا
پیشمار و پسمار) مینوشانیدند . بعدها سوگند مفهوم اصلی خود را از دست داده در
مورد (قسم) عربی بکار رفته است . ناصر خسرو گوید :

جز راست مگوی گناه و بیگناه
تا حاجت نایدت بسوگند .
در اشعار مذکور فخرالدین گرگانی در استعمال سوگند اطلاق خاص بهام
شده است .

وجه اشتقاق سوگند در اوستا یکبار کلمه سوگنت و ننت saokentavant یاد شده

(۱) ویس و رامین مصحح آقای مینوی ص ۱۹۳-۲۰۲ .

(وندیداد فصل ۴ بند ۵۴) - در این بند آمده: کسیکه بگناهی متهم است و آنرا انکار میکند باید آب سوکنت و نت وزر نیاونت^(۱) که حق را از ناحق هویدا میسازد بنوشد و در بند بعد آمده: اگر کسی با دانستن تقصیر خویش آب سوکنت و نت و زر نیاونت بنوشد (یا عبارت دیگر سوگند بخورد) سزایش هفتصد تازیانه است. کلمه سوکنت و نت که صفت آب آمده از دو جزء مرکب است: سئو کنت saokant بمعنی گوگرد، دوم پسوند (ونت) بمعنی (مند) یا دارنده، پس کلمه مرکب بمعنی گوگرد مند^(۲) و دارای گوگرد است. سوگند پارسی همان سوکنت و نت اوستایی است با حذف پسوند. بعقیده گلدنر، چون گوگرد ملین سبک و اثرش مشکوک است میتوان تصور کرد که در روزگار پیشین در هنگام محاکمه (اردال) آنرا با آب آمیخته بمتهم مینوشانیدند و از زود دفع شدن آن از شکم یا ماندن آب در شکم تقصیر و بی تقصیری او را معلوم میکردند.^(۳)

بنابراین شکی نمیماند که واژه سوگند پارسی یادگاری از آزمایش و راست و در عهد ساسانیان نیز آب آمیخته بگوگرد و محلول زر یا گرد طلا در هنگام داوری جزء مراسم باستانی و وجود چنین پیاله آب فقط برای حفظ صورت ظاهر بوده است و استعمال فعل (خوردن) با سوگند، خود یادآور مفهوم اساسی آنست. در عبارتی پهلوی آمده: مه په راست مه په دروغ سوگند مه خور(نه بر است، نه بدروغ سوگند منحور)^(۴). فردوسی گوید:

اگر پیش آذر گشسب این سران
بیسایند و سوگند های گران
خورند و مرا یکسر ایمن کنند
که پیمان من زان سپس نشکنند.^(۵)

و نیز: بخوردند سوگندهایی که خواست
کسه مهر تو با دیده داریم راست.^(۶)

(۱) بمعنی (زرمند)، چه زر آب نیز در این موارد بکار میرفته. (۲) مفسر پهلوی اوستا در زمان ساسانیان؛ همین کلمه را بزبان پهلوی به گوگرد تو مند gokirtômand ترجمه کرده. (۳) (پ) د. Studien zum Avesta, von K. Geldner, s. 103 (۴) رجوع شود: مقاله مشروح (سوگند) بقلم آقای پورداد در مجله مهر سال هفتم شماره ۵-۶. (۵) رك: کتاب حاضر ص ۲۱۰. (۶) ایضاً ص ۲۱۱.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و همچنین در ویس و رامین ، عنوان (آگاهی دادن مادر [شاه] موبد را از ویس و رامین و نامه نوشتن برامین) آمده (۱):

بیدین روشن (۲) و جان خردمند	[شاه] بخورد آنگاه بامادرش سوگند
بروشن جان نیکان و نیاکان (۴)	بیزدان جهان و دین پاکان (۳)
بفرهنگ (و) وفا و دانش و داد	بآب پاک و خاک و آتش و باد (۵)
دل از آزار و کردارش بشویم	که بر رامین ازین پس بد نجویم
ز دل ننمایمش جز مهربانی . (۶)	نخواهم بر تن و جانش زبانی

۳۳ = سَروش

سروش در اوستا سرئوشه Sraosha لفظه بمعنی اطاعت و فرمانبرداری بویژه اطاعت از اواهرخداوندی است و آن از ریشه سرو sru بمعنی شتیدن مشتق است و (سرود) و (سراییدن) و (سرودن) از همین بنیاد است .

در گاتها (۷) و دیگر قسمتهای اوستا سرئوشه بدین معنی بسیار آمده است اما در قدیمترین بخش اوستا نیز چندجا از سرئوشه ، فرشته ای اراده شده . این فرشته در گاتها دارای مقامی بسیار ارجمند و بصفت مبین و بزرگ متصف است . (۸)

سروش از مهمترین ایزدان آئین مزدیسنا و مظهر فرمانبرداری اهورمزدا و نماینده خصلت رضا و تسلیم است و از جهت رتبه بامهر (میترا) همسر و برابر است و گاه نیز او را در ردیف امشاسپندان محسوب داشته اند . در ادبیات متأخر مزدیسنا سروش از فرشتگانی است که در رستاخیز مأمور حساب و میزان است. در گاتها نیز اشارتی بدین موضوع هست چه در یسنای ۴۳ ، بند ۱۲ زرتشت باهورمزدا خطاب کند و گوید :

«از آنچه تو فرمان دادی سر نه بیچیدم ، آنگاه که گفתי بر خیز و بشتاب پیش از

(۱) ویس و رامین ص ۲۱۰ . (۲) مفهوم (دین مبین) تازی ، و مراد مزدیسناست .
 (۳) دین اهورائی - دین مزدیسناست . (۴) مراد فروهران است . (۵) عناصر چهارگانه
 در آئین زرتشتی محترم بوده اند . (۶) رك: پایان همین مبحث . (۷) یسنا ۴۴
 بند ۱۶ ، یسنا ۴۵ ، یسنا ۴۶ بند ۱۷ ، یسنا ۳۳ بند ۱۴ . (۸) یسنا ۳۳ بند ۵ .

مزدیسنا و شعر پارسی - فخرالدین گرگانی

آنکه سروش من بهمراهی اشی با گنج و مال مزدهریک از دو گروه راستی پرست و دروغ پرست را از سود و زیان تقسیم کند. »

در اوستا آمده که سروش در آفریدگان مزدا نخستین کسی است که زبان بستایش خداوند و نیایش امشاسپندان گشود و اوست نخستین کسی که مراسم مذهبی بجای آورد و پنج گاتهای زرتشت بسرود (۱). ابوریحان بیرونی نیز آورده: «سروش اول من امر بالزممة...» (۲)

در ادبیات متأخر مزدیسنا سروش پیک ایزدی و حامل وحی خوانده شده و در کتب پارسی او را با جبرائیل یکی دانسته اند. ابوریحان نیز بدین نکته اشارت کرده (۳). سروش را از این جهت پیک خداوندی دانسته اند که گفتار آسمانی و کلام الهی در وجود او حلول کرده، وی بهر جا که روی آرد آئین ایزدی و حکم اطاعت از آن با او همراه است (۴). مؤلف برهان قاطع نوشته: «سروش بضم اول بر وزن خروش نام جبرئیل است خصوصاً و هر فرشته که پیغام آور باشد عموماً و مطلق فرشته را نیز گفته اند و عبری ملك خوانند...»

فخرالدین گرگانی گاه سروش را بمعنی مطلق فرشته بکار برده :

بایوان کیانی رفت شهر و گرفته دست و بس دست و پرو

بسی کرد آفرین بر پاك دادار پس آنکه دیورا نفرین بسیار

سروشان را بنسام نيك بستود نیایشهای (۵) بی اندازه بنمود. (۶)

و گاه فرشته مذکور را اراده کرده است :

گواتان بس بود دادار داور سروش و ماه و مهر و چرخ و اختر. (۶)

سروشت سال و مه اندر کنارست بگفتارت همیشه گوش دارست. (۷)

(۱) یسنا ۷۵ بندهای ۲ و ۸۶. (۲) رك: کتاب حاضر ص ۲۵۵. (۳) نظر بمعنی لفظی

نثیریوسنگهه Nairyô - san(g)ha مناسب تر است که این ایزد را با جبرئیل (حامل وحی) تطبیق

کنند. یشتهاج ۱ ص ۵۱۸. (۴) رك: یشتهاج ۱ ص ۵۱۶-۵۱۸. (۵) نیایش (در

پهلوی nyâyishn) بویژه در ادبیات مزدیسنا برای ستایش مزدا و فرشتگان بسیار آمده.

(۶) ویس و رامین ص ۴۴. (۷) همان کتاب ص ۱۳۷.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

گهی گفتی که گرباری بگو شم ندانم چون دهدیاری سروشم؟ (۱)*

(۱) همان کتاب ص ۴۹۶ .

✦ آقای صادق هدایت در مقاله (چند نکته در باره ویس و رامین) بخش دوم بعنوان (عقاید زرتشتی و افسانه‌های قبل از اسلام) در مجله پیام نو سال دوم شماره ۱۰ چنین نوشته اند :

«در مقابل افسانه‌ها و معتقدات اسلامی که فخر گرگانی جزو داستان ویس و رامین می‌آورد؛ اطلاعات دیگری از عقاید و آداب و رسوم زرتشتی می‌دهد که پیداست از منابع اصلی گرفته و شاعر بتقلید از فردوسی کوشش نموده که این مواد را در داستان خود بگنجانند . پیدایش زمان و مکان را چنانکه در کتابهای زرتشتی آمده بر اساس قطبیت polarité شرح می‌دهد.۱:

وز آن جنبش زمانه شده هویدا	بدان جایی که جنبش گشت پیدا
میان هر دوان اجسام بسیار. (ص ۱۸، ۲)	مکان را نیز حد آمد پدیدار
وظیفه ثواب (روشان) را که ستارگان اورمزدی هستند و به نگاهبانی سیارات (پاختران) اهریمنی گمارده شده اند بموجب آفرینش زرتشتی بیان میکنند :	
وزیشان آمد این اجرام روشن	بسان گل میان سبز گلشن. (ص ۲۶، ۲)
یکی را در کوی صورت بفرمان	یکی بر راستی او را نگیهان. (ص ۴۹، ۴)
در چند جا اشاره به «هفت کشور» میشود: (ص ۲۰، ۱۶) (ص ۸، ۹۳) (ص ۳۳، ۱۱۰) .	
در زمان ساسانیان زمین بهفت کشور تقسیم میشده از این قرار : ارزه - ساوه - فرددفش - ویددفش - وروبرست - وروگرست و خونیرس که نام کشور مرکزی از کشورهای هفتگانه است و ایرانشهر در این کشور هفتم واقع شده است. ۲	
فره (خوره Xvarnah) نور تقدس و الوهیت (روح القدس) میباشد، که با پادشاهان باستان ایران بوده است. ۳ . در این کتاب باشکال : فر، (ص ۳۸۲-۵۹۱) ، فریزدان (ص ۱۲-۴۱) ، فر خدائی (ص ۱۹-۲۵) ، فر آسمانی (ص ۲۴-۵) برمیخوریم .	
بر حسب سنت زرتشتی برای پهلوانان خود اشرافیت قائل است و «تخمه» و نژاد آنها را میستاید :	

بتخمه تا بآدم شاه و مهتر	بگوهر شاه موبدرا برادر. (ص ۷۴، ۱۲۸)
بایران در نژاد او کیانی	بزرگی در نژادش باستانی. (ص ۲۸، ۵۰۲)

[دنباله حاشیه در صفحه بعد]

۱- زند و هومن یس، چاپ تهران ۱۹۴۴ ص ۲-۴ .
 ۲- بندهشن W. West، ۱۸۸۰، در پنجم بند ۸- در یازدهم بند ۴ دیده شود .
 ۳- چنان شاه پالوده شست از بدی که تاید زو فره ایردی. (فردوسی)

مزدیسنا و شعر پارسی - فخرالدین گرگانی

[دنباله حاشیه صفحه قبل]

.... اهریمن (شیطان) را نیز بموجب معتقدات زرتشتی یاد میکنند :

سپاس جاودان باشدت بر من که آهر من نیابد راه درمن. (ص ۱۴۴، ۱۸۶)
 سپردم نام نیکو اهرمن را علم کردم بزشتی خویشتن را. (ص ۲۸۳، ۴)
 تهورس معروف به «دیوبند» است ولیکن بموجب اسناد قدیمی در اینجا هم جمشید
 دیوبند معرفی میشود. در فارسنامه ابن بلخی مینویسد که جمشید «دویست و پنجاه سال بتدبیر
 کار دیوان و شیاطین مشغول بود تا همگان رامسخر خویش گردانید ...» صفت دیوبند را بعد
 ها بسلیمان نسبت داده اند :

چنانت باد در دولت بلنسی که چون جمشید دیوان را ببندی (ص ۵۳، ۲۶)
 صفت دیوان را که عبارت است از «نهان روشی» ۱ یعنی مخفی شدن از چشم
 آدمیان، درین بیت یادآور میشود :

چو دیوان چهره از مردم نهفتند بآیین زنان هر سه برفتند (ص ۱۹۸، ۴۲)
 احساسات بغض و کینه بدیو «خشم» Aeshma زرتشتی تشبیه میشود، که در توراة
 بشکل Ashmadai تعریف شده است :

نه دیو خشم او گشتست بهتر نه تازه عشق او گشته کهن تر (ص ۴۸۰، ۳۷)
 مگر گرگی همه کسرا ژبا نکار مگر دیوی ز نیکی گشته بیزاره (ص ۲۶۱، ۱۳۸)
 به تنوره کشیدن و هردود کردن دیوان که لغت پهلوی آن «دواریدن» است اشاره شده.
 همچنانکه جن از «بسم الله» میگریزد، دیوان نیز از گفتار سروشان فرار میکنند :

همی رفت از زمین بر آسمان گرد تو گفتی خاک با مه راز میگرد
 و یا دیوان بگردون بر دویندند که گفتار سروشان میشنیدند. (ص ۵۸، ۲۲)

آزی دها که (اوستائی) اژدهائی است که سه سر و سه دهن و شش چشم و هزار حواس دارد
 و یکی از نیرومندترین دروجان است که انگره مینو برای تباهی عالم اشه آفریده است،
 در منتهای پهلوی بنام آزی دهاک (ضحاک) یا بیور اسب آمده است. بموجب افسانه ضحاک
 در بابل پرورش یافته و جادویی آموخته :

بدو گفت ای زسک بوده زادت ببابل دیو بوده اوستادت (ص ۱۷۳، ۴۲)
 دیر از شهر بابل جادوی تر سخن آمیخته شکر بگوهر (ص ۳۶، ۴)
 [دنباله حاشیه در صفحه بعد]

۱ - زند و هومن یسن، چاپ تهران، ص ۱۹ بند ۸ دیده شود. (۴) رك : ص ۴۶. (م-م)

(۳) L. H. Gray, The Foundations of the Iranian Religions, p. 187.

[دنباله حاشیه صفحه قبل]

اشاره بزندان‌تی شدن ضحاک در کوه دملوندو پیشکار اوارمایل میکند :
 چو آهر من شما را ره نماید در بسته شما را کسی پیاید
 درم بایند وویس از بند رفتست مگر امشب بدماوند رفتست
 چرا رفتست کو خود نامدارست چو ضحاکش هزاران پیشکارست (ص ۲۸۵، ۴۳)
 توی ضحاک دیده جادوی تر که هم نیرنگ سازی هم فسو نگر (ص ۴۳۰، ۳۰۸)
 فلسفه دین زرتشت بر اساس نجوم و تکون دنیاست و جبری میباشد . ۲ . چیزی که قابل توجه است اینکه فعل « برهینیدن » که به معنی بپسره دادن و قضا و سر نوشت میباشد در اینجا بخوبی توضیح داده شده :

جهان رازیر فرمان آفریدست همه کاری باندازه بریدست (ص ۱۳۳، ۱۶۳)
 که نتوانی ز بند چرخ جستن ز تقدیری که بزردان کرد رستن ،
 نگر تا در دلت ناری گمانی که کوشی باقضای آسمانی . (ص ۶۷، ۵)
 ز چرخ آید قضای کام مردم ازیرا بنده آمد نام مردم . (ص ۱۳۲، ۱۴۴)
 ز چرخ آمد همه چیزی نوشته نوشته با روان ما سرشته .
 نوشته جاودان دیگر نگردد برنج و کوشش از ما بر نگردد (ص ۱۳۲، ۱۴۸) ...
 فخرالدین گرگانی مانند شعرای قرن چهارم و پنجم اشاره بچشم مهرگان میکنند که در زمان شاعر مرسوم بوده و نیز جشن نوروز رایج میکند :

نشارت آوریدم مهرگانی روان چون آب چشمه زندگانی
 بدین جشنت نیارود ایچ کهتر نشاری از نثار بنده مهتر . (ص ۵۱۸، ۱۰۳)
 گهی گفتمی که این باغ خزانست که دروی میوه های مهرگانست . (ص ۳۷، ۲۸)
 زروی هر دو ان شب روز گشته زشادی روزشان نوروز گشته . (ص ۲۸۲، ۱۵۰)
 در چند جا اشاره به آرش کمانگیر و تیر انداختن او از آمل بمر و میشود :
 شتابان تر براه از تیر آرش دو چشم از کین دل کرده چو آتش . (ص ۲۵۵، ۳۰)
 اگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری بمر و انداخت یک تیر . (ص ۳۶۶، ۳۳۰)
 ز رخ بر هردلی بارنده آتش چنان کز نوك غمزه تیر آرش . (ص ۳۹۸، ۲۱)
 مطابق رسم زرتشتی که هر يك از سی روز ماه بنام فرشته ای بوده است رام که روز ۲۱ ماه است و روز خرداد که ششمین روز ماه است ذکر میشود :

[دنباله حاشیه در صفحه بعد]

۱- در کتاب غرر اخبار ملوک انورس ثعالبی نام دو آذرب ضحاک : ارما بیل و کرما بیل ذکر شده . همچنین الضمیم ص ۴۵۴ - ۸۰ و مجمل التواریخ ص ۴۰ دیده شود . ۴- رك : کتاب حاضر ص ۴۹۰ - ۴۹۲ (م-م)

مزدیسنا و شعر پارسی - فخرالدین گرگانی

[دنباله حاشیه صفحه قبل]

چوروز رام شاهنشاه کشور بمی بنشست با گردان لشکر . (ص ۱۰۱۴۸)

مه اردیبهشت و روز خرداد جهان از خرمی چون کرخ بغداد . (ص ۱۰۲۹۲) ...

پیمان بستن و سوگند هائی که یاد میشود مطابق افکار و رسوم زرتشتی است . احترام
بفروغ و سلام کردن بچراغ هتوز نزد عوام مرسوم است مانند قسم خوردن بتیغ آفتاب ،
بسوی چراغ ، بسوی سلمان ، باجاق خانه ، بشاه چراغ ، به برکت و غیره ۱ :

به پیمان دست یکدیگر گرفتند بدین گفتار و پس هر دو برفتند . (ص ۱۲۴، ۲۸۰)

نخست آزاده را مین خورد سوگند بیزدان کوست گیتی را خداوند ،
بماه روشن و تابنده خورشید بفرخ مشتری و پاک ناهید ،
بنان و بانمک ، با دین یزدان بروشن آتش و جان سخن دان . (ص ۱۵۹، ۷۳)

بخورد آنگاه با مادرش سوگند ۲۰

بقررات سخنی که دین زرتشت درباره زن حیض (دستان) دارد ۳ اشاره میکند :

گشاد آن سیمتن راعلت ازین بخون آلوده شد آزاده سوسن . (ص ۷۲، ۹)

زن مغ چون برین کردار باشد بصحبت مرد ازو بیزار باشد ،

و گر زن حال ازو دارد نهانی برو گردد حرام جاودانی . (ص ۷۲، ۱۲) ...

کتابها و رساله های دین زرتشتی عموماً با فرمول : « ایدون باد ! ایدون تر باد ! »
پایان مینماید . شاعر همین فرمول را بفارسی جدید بر میگردداند :

هزاران بار چونین باد چونین ! دعا از من زبخت نیک رامین . (ص ۳۸۳، ۶۱۰)

در آیین زردشتی آمده است که مردگان تامدت معینی بدین خویشان خود می آیند
و چشم امید دارند که بیاد بود آنان آفرینگان بگویند . هر گاه نگویند ، « (روح مردگان) »
بگویند بدادار اور مزد و بگریزند و نالند و گویند : ای دادار وه افرونی ! نمیدانند که در
گیتی نخواهند ماندن و چون مانیز از آن گیتی بیرون می باید آمدن و او را نیز حاجت بود
بروان یستن ، درون ، آفرینگان گفتن . « ۴ :

چو ما از رفتگان گیریم اخبار ، ز ما فردا خبر گیرند ناچار . (ص ۵۱۲، ۵۰)

۱- رگ : کتاب حاضر ص ۱۸۱ . (م-م) ۲- رگ : همین بهر ۵، عنوان سوگند . (م-م) ۳- شایسته نشاید ، چاپ
W. West در دوم ۱۷ در سوم ۱ - ۱۴ - ۱۶ و غیره دیده شود . ۴- صد درازر و صد در پند هوش ، بمبئی
۱۹۰۹ ص ۱۳۴ . نیز بیرنگستان چاپ تهران ۱۳۱۳ ص ۳۳-۴ .

بهره ۶ - ناصر خسرو

حکیم ابو معین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی مروزی متخلص به «حجت» متولد بسال ۳۹۴ هجری و متوفی بسال ۴۸۱ (۲) از شعرای بزرگ قرن پنجم هجری میباشد. (۱)

ناصر در مذهب اسماعیلیه تعصبی خاص داشته و خود از طرف المستنصر بالله خلیفه فاطمی مصر (۲) در جزیره خراسان (۳) حجت (۴) بود، نظر بهمین تعصب در قضاید خود ارباب مذاهب اسلامی را انتقاد و تمسخر کند:

می جو شیده حلالست بر صاحب رأی (۵)
 شافعی گفته که شطرنج مباحست بباز
 صحبت کودک ساده ز نوح را مالک
 نیز کردست ترا رخصت و دادست جواز
 می و قمار و..... بطریق سه امام
 مر ترا هر سه حلالست، هالا سر بفراز
 اگر این دین خداست حق اینست و صواب
 نیست اندر همه عالم نه محال و نه مجاز
 آنکه بر فسق ترا رخصت دادست و جواز
 سوی من شاید اگر سرش بکوبی بجواز. (۶)
 و نیز در زاد المسافرین باقوال حکما که محمد زکریا نقل کرده همه جا سخت
 اعتراض کند (۷)، بدیهی است که نسبت بآئین زرتشت نظر خوبی نداشته و جز در

(۱) برای ترجمه احوال ناصر خسرو رجوع شود بمقدمه دیوان وی بقلم آقای تقی زاده چاپ کتابخانه تهران سال ۱۳۰۴-۱۳۰۷. (۲) هشتمین خلیفه فاضلی المستنصر بالله ابو تیمم معد بن علی از سنه ۴۲۷ تا ۴۸۷ خلافت کرده. (۳) بمعنی جغرافیائی اینکلمه در آن عهد. (۴) اسماعیلیه پیروان خلفای فاطمی را امام زمان دانسته و بلافاصله مادون او به وازده تقیب یا باب قائل بودند که هر کدام یک قسمت از کشورهای دنیا برای تبلیغ و دعوت گماشته میشوند. هر یک ازین منطقه های دعوت «جزیره» و باب و تقیب آنجا «حجت» آن جزیره یعنی آنسامان خوانده میشد و واسطه بین امام و اهالی آنجا و مخصوصاً شیعیان بود. رک: مقدمه دیوان ناصر خسرو ص ح - ناصر خسرو خود را بنام «حجت» و «حجت خراسان» و «حجت مستنصری» و «حجت فرزند رسول» و «حجت نایب بیغمبر» و مانند آن مینامد. رک: مقدمه دیوان ناصر خسرو ص ح - حاشیه. (۵) مراد ابو حنیفه است که قیاس را تجویز کرد. (۶) بضم اول هاون سنگین و چوبین را گویند که سیر در آن کوبند و معصره ایست که بدان روغن جوبات گیرند (برهان - غیاث) تصور میرود که در اینجا جواز میدل گواز بفتح اول باشد بمعنی چوبدستی که ستورانرا بدان رانند. (برهان) (۷) رک: زاد المسافرین چاپ برلین - کویانی ص ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۶ - ۷۴ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۸ و غیره

موارد ذیل:

- از زبان و مکر او (۱) ایمن مباش آن نبشتستند در استا و زند. (۲)
 چه باید پند ، چون گردون گردان همه پندست ، بل زندست و پازند. (۳)
 گردن از بار طمع لاغر و باریک شود این نوشتست زرادشت سخندان در زند. (۴)
 همه جا بتحقیر مزدیسنا پردازد :

۱ - اسناد عدم توحید - در (روشنایی نامه) گوید: (۵)

که آن جان آفرین ، داننده راز ندارد در خدائی هیچ انباز
 چگوئی کفر و توحیدش کنی نام خبر نایافته ز آغاز و انجام
 بدین مایه خرد ایخام نادان چرا خوانی همی خود را مسلمان؟
 اگر برحق ازینسان ظن بری تو ز ترسا و جهودان کس متری تو
 نگوید اینچنین ، جز گبر گمراه ازین گفتارها استغفر الله (۶)
 خداوند جهان دانای قاهر یکی دان و یکی زو گشت ظاهر. (۷)

۲ - اسناد آثر پرستی - در قصیده ای گوید:

فتنه شدی و بی دین بر آتش غریزی آتش پرست گشتی چون هر در ۵ هشتی .
 چو آتشخانه گسر پر نور شد باز کجاشد ز نعت و آن زند خوانت ؟
 ۳ - تحقیر زند و پازند - در قصیده ای پیروان (زند و پازند) را چنین خطاب

و عتاب کند :

ای خوانده کتاب زند و پازند زین خواندن زند تاکی و چند ؟
 دل پر ز فضول و زند بر لب زردشت چنین نوشت در زند ؟

(۱) مراد سپهر است. (۲) که در اینجا گوینده بیطرف مینماید. (۳) بدیهی است که بمقتضای اقوی بودن مشبه به از مشبه در وجه شبه، گوینده (زند و پازند) را کتابی مشتمل بر عبرت و پند میدانند ولی در اشعار دیگر خود این فکر را تخطئه کند ! (۴) در این بیت فی الجمله نظر مساعد نشان میدهد. (۵) رك: دیوان چاپ تهران ص ۵۱۸ . (۶) در این دو بیت زرتشتی را بتصور قائل بودن بدو گانگی حتی از مسیحی و جهود نیز پائین تر دانند. (۷) تعریض بائین زرتشتی.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

<p>(۱) وز قول حکیمی و خردمند</p> <p>(۲) وز قول رواندکی بر اورند</p> <p>محکم کمری ز پند در بند</p> <p>(۳) پند تو بود دروغ و ترفند</p> <p>حکمت پدر است و پند فرزند</p> <p>خوشتر بمره ز قند جز پند.</p> <p style="text-align: center;">و باندرز دادن همچنان ادامه دهد و در پایان گوید :</p> <p>منگر بکتاب زند و پازند.</p> <p>بد تر ز جهودوزند خوانی. (۴)</p>	<p>از فضل منافقی و بسی باک</p> <p>در قعل بفضل شو، بیفزای</p> <p>پندم چو دهی نخست خود را</p> <p>چون خود نکنی، چنانکه گوئی</p> <p>پند از حکما پذیر از ایراک</p> <p>زی مرد حکیم در جهان نیست</p> <p>با پند چو در و شعر «حجت»</p> <p>۴ - در قصیده دیگر:</p> <p>تو زاهدی و سوی گروهی</p>
--	---

(۱) چون در زمان ناصر خسرو در شهر بلخ و اطراف و نواحی آن همه زردشتیان بسیار بود و بعضی از مغان و رؤسای دین زردشت با آنچه میگفتند و میخواهند عمل نمیکردند، ناصر خسرو ایشانرا مخاطب ساخته سرزنش میکند. (۲) بالذبح تخت و فروشکوه - مکر و حیله. (۳) مکر و دغل. (۴) اشعار ناصر خسرو در مورد دو گانگی درص ۱۷۵ کتاب حاضر درج شده.

بهره ۷ = نظامی

ابو محمد نظام الدین الیاس بن یوسف بن زکی مؤید نظامی گنجوی متولد در حدود سالهای ۵۳۵ تا ۵۴۰ در شهر گنجه و متوفی در حدود سالهای ۵۹۹ تا ۶۱۹ بزرگترین گوینده منظومه های بزمی و مصنف پنج گنج یا خمسه نظامی است. (۱)

نظامی با آنکه در نظم برخی از مثنویهای خود مانند خسرو و شیرین و هفت پیکر و حتی اسکندرنامه، مع الواسطه از منابع ایران باستان بهره برده است، چنانکه خود گوید:

گزارنده نامه خسروی	چنین داد نظم سخن رانوی.
گزارنده درج دهقان نورد	گزارندگان را چنین یاد کرد.
گزارنده داستان دری	چنین داد نظم گزارشگری.
گزارشگر کارگاه سخن	چنین گوید از موبدان کهن.

و با آنکه بعضی ابیات او دال بر علاقه بمیهن است:

زمین عجم گورگاه کی است	در اوپای بیگانه وحشی بی است.
همه عالم تن است و ایران دل	نیست گوینده زین قیاس خجل
چونکه ایران دل زمین باشد	دل ز تن به بود، یقین باشد.

معینا از طرفی نظر باعتقاد محکم بدیانت اسلام و زهد و ورعی که داشت (۱)، و

(۱) برای ترجمه احوال و آثار نظامی رجوع شود: دفتر هفتم گنجینه گنجوی تألیف مرحوم وحید دستگردی - سخن و سخنوران تألیف آقای فروزانفر مجلد دوم - تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر شفق - شعر العجم شبلی ترجمه آقای فخر داعی مجلد اول.

(۲) در پایان خسرو شیرین عنوان (گفتار اندر رفتن نظامی پیش پادشاه و ختم کتاب) گوید: *أتا بک قزل ار سالن برادر شمس الدین محمد ایلد گز جهان بهلوان مرا احضار کرد، بدر گاهش شتاقتم، درون شد قاصدو شهر اخیر کرد که چشمه بر لب دریا گذر کرد چه شمع افروخت از پروانه خویش شاه از طرف جواهرخانه خویش [بقیه در حاشیه صفحه بعد]*

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

از سوی دیگر نظر بمراعات معتقدات معاصران خود درباره آئین مزدیسنا روش احتیاط پیش گرفته است - از این ابیات او نیک پیداست که ویرا بمناسبت سرودن قصص باستانی ایران نکوهش میکرده اند (۱):

یسانه دوستی بودم خدائی	بصد دل کرده با جان آشنائی
تعصب را کمر در بسته چون شیر	شده بر من سپر، بر خصم شمشیر
در آمد سر گذشت از سر گرفته	عتابی سخت با من در سر گرفته
که: «احسنت ای جهاندار معانی	که در ملک سخن صاحبقرانی»
«پس از پنجاه چله در چهل سال	نزد بر خط خوبان کس چنین فال (۲)»
«درین روزه چوهستی پای بر جای	بمردار استخوانی روزه مگشای»

[بقیه از حاشیه صفحه قبل]

بشمس الدین محمد گفت بر خیز	بیار آن زاهد رو تازه را نیز
برون آمد ز در گه حاجب خاص	ز دریا داد گوهر را بغواص
مرا در بز مگاه شاه بردند	عطار در ایرج ماه بردند....
سرتاج قزل شه از سر بخت	نهاده تاج دولت بر سر تخت
بهشت بزمش از بزم بهشتی	ز خوشکهای می پر کرده کشتی
همی گفتی معنی هم سرودی	بر آهنگ دگر بر بسته رودی
نواها مختلف در پرده سازی	نوازش متفق در جهان نوازی
غزلهای نظامی را غزالان	زده بر زخمهای جنگ نالان
گرفته ساقیانش باده در دست	شهنشه خورد می، بدخواه شده است
چو دادندش خبر کامد نظامی	فروزش شاد می بر شادکامی
شکوه زهد من بر من نگهداشت	نه ز آن پشمی که زاهد در کاه داشت
بفرمود از میان می بر گرفتند	مدارای مرا بی بر گرفتند
بخدمت ساقیان را داشت در بند	بسجده مضربان را کردند بر بند
اشارت کرد کاین یکروز تا شام	نظامی را شوم نه رود با جام
نواى نظم او خوشتر ز رود ست	همه گفتار او بیکر سرودست
چو خضر آمد ز باده سر بتاییم	که آب زندگی از خضر یابیم.

(۱) در آغاز خسرو شیرین عنوان (در سبب نظم کتاب و عذر انگیختن) (۲) وزن پنجه در این حرف ورق مال. ن. ل.

«فربت پرستان بفرکن از مہشت
در توحید زن کاوازه داری
سخندانان دلت را مرده دانند
و همچنین در پایان کتاب از تعرض منکران و حسودان و نسبت کفر و زندقہ دادن
ایشان بدو، چنین یاد کند :

بسا منکر کہ آمد تیغ در مہشت
چہ باک از طعنہ خاککی و آبی
من از دامن چو دریا ریخته در
دہان خلاتی شیرین از زبانی
دری در ژرف دریائی نہادہ
تو در بردار و دریا را رهاکن
مہین کاآشگھی را رهنمونست
عروسی بکربین باتخت و با تاج
مرا زد تیغ و شمع خویش را کشت
کہ دارم درع زرین آفتابی؟
گریبانم ز سنگ طعنہ ہا پر
چو زہر قاتل از تلخی دہانم
چراغی بر چلیپائی نہادہ
چراغ قبلہ ترسا جدا کن
عبارت بین کہ طلاق اندود چونست
سرو بن بستہ در توحید و معراج. (۲)

با اینحال علت نداشته کہ نظامی بویژہ مزدیسنا را مورد تقدیس و تجلیل قرار دہد، ولی در طی گفتار خود از معتقدات ادیبان عصر در بارہ آئین مزبور ہم عدول نکرده است. (۳)

(۱) ولی نظامی او را چنین مجاب ساخته :

ز شورش گفتن این نلیخ گفتار
ز شیرین کاری شیرین دلیند
وز آن دیبا کہ می بستم طرازش
چو صاحب سنگ دید آن نقش ارژنگ
بدو گفتم: «ز خاموشی چہ جوئی؟
بصد تسلیم گفت: «ای من غلامت
چو بشنیدم ز شیرین داستانرا

(۲) رک: دفتر ہفتم گنجینہ گنجوی چاپ ارمغان ص (مب) و (مج).

(۳) مرحوم وحید دستگردی نوشته (دفتر ہفتم گنجینہ گنجوی ص مج): «[نظامی] از زند و زردشت ہمہ جا با احترام نام برده» و چند بیت را کہ از این پس بیاید بعنوان شاهد آورده. این تعمیم باقید (ہمہ جا) درست نمی نماید، چنانکہ از شواہد آئیندہ موضوع آشکار گردد.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

در نظر او،

۱ - زند مجوس (اوستا) کتابی است مزین (هفت پیکر) :

دیر این نامه را چونند مجوس جلوه زان داده ام بهفت عروس.

۲ - تقدیس گبران (زرتشتیان) آتش را بمناسبت ستایش آفتابست (خسرو و شیرین) :

ز سوز عشق بهتر در جهان چیست ؟ که بی او گل نغخندید ابر نگر است

همان گبران که بر آتش نشستند ز عشق آفتاب آتش پرستند.

۳ - آئین ایرانیان عهد ساسانی (زرتشتی) قرین عدل و داد بوده است (آغاز

خسرو و شیرین) :

سیاست بین که میگردند ازین پیش نه با بیگانه با دردانه خویش (۱)

کجا آن عدل و آن انصاف سازی که با فرزند ازین سان رفت بازی

جهان ز آتش پرستی شد چنان گرم که با داد زین مسلمانان ترا شرم

مسلمانانیم ما، او گبر نام است گرین گیری، مسلمانان کدام است؟

۴ - دین دهقان (ایرانیان اصیل) آتش پرستی (تقدیس آتش) است. (۲)

(اسکندر نامه) :

که چون دین دهقان بر آتش نشست بمراد آتش و سوخت آتش پرست.

۵ - زند (اوستای) زردشت را با آواز خوش میخوانده اند (اسکندر نامه) :

ترنگا ترنگی که زد ساز او به از زند زردشت و آواز او.

۶ - پیر مجوس مجروم از رحمت است (اسکندر نامه) :

(۱) اشاره سیاست کردن هرمز، خسرو را بر اثر عشرت وی در خانه روستائی و جریدن سمنش

از سبزه زار و چیدن غلامش چند خوشه غوره:

تکاور مرکبش را پی بریدند

ملك [هرمز] فرمود تا خنجر کشیدند

گلایبی را بآب شوره دادند

غلامش را بصاحب غوره دادند

بصاحبخانه بخشیدند تختش.

از آن خانه که بود آنروز رختش

(۲) چنانکه در اشعار بالا نیز اشاره کرده.

مزدیسنا و شعر پارسی - نظامی

ز بی رحمتی داده پیر مجوس سواد حبش را بتاراج روس .
۷- و مجوس در نظر او با پروان دیگر ادیان فرقی ندارد (لیلی و همچنون) :
با سگ چو سخا کند مجوسی سگ گربه شود بچاپلوسی. (۱)

(۱) از موارد دیگر اشعار نظامی که فقط بند کمر (منغ) و (موبد) در ضمن داستان اکتفا کرده چنانکه گوید :

اشارت کرد کان منغ را بخوانید وزین در قصه‌ای با او برانید
ملك فرمود خواندن موبدان را همان کار آگهان و بخردان را.
صبر فنظر شد و برای اطلاع از اشتباه لغوی نظامی در مورد (منغ) رجوع شود : همین بخش
بهره ۱۰ (سندی).

په ره ۸ = خاقانی

ابو بدیل افضل الدین ابراهیم بن علی خاقانی از بزرگان گویندگان قرن
ششم متوفی بسال ۵۹۵ (۱) میباشد. (۲)

وی بیش از دیگر گویندگان با اصطلاحات ادیان مختلف بویژه دین‌های عیسوی (۳)
و زرتشتی آشنا بوده است ولی بواسطه تعلق خاطر بشعائر اسلامی (۴) و پرهیز از
مناسمی (۵) و انتخاب طریقت عرفان در اواخر حیات (۶)، او نیز نظری خوش بآئین
ایران باستان نداشته است (۷) و ما آنچه که مبین افکار او در این موضوع است در ذیل
ثبت میکنیم:

۱ - اسناد آتش پرستی - در قصیده ای گوید (۸):

چون دیدمش (۹) که عید سده داشت چون مغان

آتش ز لاله برگ و چلیپا ز عنبرش

آن آتشی که قبله زردشت و عید اوست

میسیدمش ز دور و ترفتم فراترش

(۱) مرآة الخیال و خلاصة الافکار و تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر شفق - و برخی
نیز تاریخ وفات خاقانی را ۵۸۲ یا ۵۹۲ نوشته اند. رک: مقدمه دیوان خاقانی. (۲)
برای ترجمه احوال و آثار خاقانی رجوع شود: مقدمه دیوان خاقانی مصحح مرحوم عبدالرسولی - سخن
و سخنوران تألیف آقای فروزانفر مجلد دوم - تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر شفق.
(۳) بمناسبت آنکه مادرش در اوایل عیسوی نسطوری بوده. (۴) چنانکه قصاید بسیار
در وصف مکه و منازل راه آن و مدح پیامبر اسلام سروده است. (۵) در قصیده ای بمدح
شروانشاه منوچهر بتوبه خود از باده گساری اشاره کند:

لیک با ام البنیث چون طلاقش واقع است خسروش رجعت نفر ماید بفتوی جفا.

(۶) رجوع شود به پنج قصیده اول دیوان وی ضاهر آ بشیخ الاسلام ناصر الدین ابوسعحق ارادت
میورزید. رک: دیوان ص ۳۹-۴۰، ۲۷۷، ۴۲۵، ۶۱، ۴۶۷ و ۶۲۷. (۷) علاقه بمیهن و مفاخر
اجدادی نزد او در شعائر دینی مستهملک است و در همه دیوان وی فقط قصیده (ایوان مدائن)
است که بیاد عظمت ایران قدیم و شاهان بزرگ آن سروده شده و آن حکم استثناء را دارد.
(۸) در مدح فخر الدین منوچهر شروانشاه، مصلح ثالث. (۹) مراد معشوق است.

مزديسنا و شعر پارسی - خاقانی

در کعبه کرده عید و ز زمزم مزیده آب

چون نیشکر چگونه زمزم آتش ترش؟ (۱)

گر سحر من بر آتش زردشت بگذرد

چون آب خواند آتش زردشت زند او. (۲)

آتش پرست رویت جان هزار زردشت

بسته صلیب زلفت عقل هزار عیسی. (۳)

۲ - انتساب می به مغان - در قصیده ای گوید :

بگو با مغان کآ بکاری شما راست که در کار آب شما میگریزم

مرا زاربعین مغان چون نپرسی که چل صبح در مغ سر امیگریزم؟

بانصاف دریا کشانند کآ نجما ز جور نهنگک عنا میگریزم .

مغان را خرابات کهف صفادان در آن کهف بهر صفا میگریزم. (۴)

در قصیده دیگر گوید :

بند آن پیر مغان یاد آورید بانگ مرغ زندخوان (۵) یاد آورید

(۱) معنی ایات چنین است : چون معشوق را دیدم ، که جشن سده را مانند مغان برپا کرده ، آتشی که برای افروختن لازم است از برگ لاله (رخساره) و چلیپا (صلیب) نیز از زلف عنبرینس ساخته ، آتش مزبور آتشی بود که قبله زردشت و عید (موجب شادمانی) او بود - من آن آتش را میدیدم و جرأت نداشتم نزدیکتر شوم ، من که در کعبه عید اضحی را گذرانده و آب زمزم چشیده ام چگونه همچون نیشکر ، آتش تر (لبان) ش را میتوانم بمزم ؟ بدیهی است که چلیپا رابطه ای با مزديسنا ندارد . (۲) یعنی اگر سحر بیان (اشعار) من بر آتش زردشت عبور کند ، آتش زردشت مانند آب (بروانی و سرعت) زند (دیوان) سحر (شعر) مرا خواهد خواند (از افادات آقای فروزانفر). (۳) یعنی : روح هزار کس مانند زرتشت ، آتش رویت را می پرستند و خرد هزار کس مانند مسیحا (که پیروانش صلیب را محترم دانند) در قید صلیب زلفت هستند . (۴) برای معانی ایات فوق رجوع شود : همین رساله . بخش ۴ بهره ۵ . (۵) رك : کتاب حاضر . ص ۱۴۱ .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

دجله دجله تا خط بغداد جام می‌دهید و از مغان یاد آورید. (۱)
 و در قصیده دیگر عکس آنرا بیان کند:
 صحبت ماء العنب مایة نارالله است
 ترك چنین آب هست آب کرم داشتن
 چند پی کار آب برره زردشتیان
 عقل که کسری و شیت وقف ستم داشتن؟ (۲)

۳- تکذیب مزدیسنا- در قصیده ای گوید:

آنجا که احمد آمد و آئین هر دو عید زردشت ابترست و حدیث مبرش. (۳)
 و در قصیده دیگر:
 کمان گروهه گبران ندارد آن مهره که چار مرغ خلیل اندر آورد ز هوا. (۴)
 و در قصیده دیگر مبنی بر ترك و تجرید و مدح پیامبر اسلام گوید:
 بر در شبهت مدار عقل که ناخوش بود بر سرزند مغان بسم رقم ساختن. (۵)
 و در قصیده دیگر نیز که در عزلت و موعظت سروده گوید:

از اختر و فلک چه بکف داری ای حکیم گرمغ صفت نه چکنی آتش و دخان؟

(۱) یعنی پند آن بر مغان و بانگ مرغ خوش آهنگ (بلبل) را بغاظر آورید که دستور داده بودند: دجله دجله (رطل رطل- بسیار فراوان) می‌بیسگساران دهید و جامه‌ها را تا خط بغداد بر کنید (خط بغداد نام خط دوم [از طرف لبه] از هفت خط جام است و نام آن هفت بترتیب از این قرار است: خط جور - خط بغداد - خط بصره - خط ازرق - خط ورشکر - خط کاسه گر - خط فرودینه) و در آن میان مغان را یاد کنید. (۲) یعنی: همشینی با آب انگور (میگساری) موجب سقوط در آتش دوزخ است- و ترك چنین آب (شراب) موجب حفظ آبروی کرم و بزرگوار است - تا کی از بی کار آب (شراب خواری) در می‌کده های زرتشتی باید تردد کرد و خورد را که همچون کسری شاهنشاه عادل است مورد ستم قرار داد؟ (۳) یعنی: آنجا که پیغمبر اسلام تجلی کند و آئین دو عید اضحی و فطر باشد (رك: دیوان خاقانی ص ۲۳۱) (۴) رك: کتاب حاضر، ص ۹۰-۹۱. (۵) یعنی: خود را در مقام شك و شبهه جای مده، چه اینکار تو مانند آنست که بر روی کتاب زند مغان (بسم الله الرحمن الرحیم) بنگارند و آن خرامست.

مزدیسنا و شعر پارسی - خاقانی

مغ را که سرخروئی از آتش دیدم نیست فرداش نام چیست؟ سیه روی آن جهان.

۴ - با اینحال، در قطعه ذیل آئین زرتشت را بر مذهب حکماء ترجیح می نهد:

فلسفی دین مباحش خاقانی! که صلاح مجوس به ز آنست

این چو طوطی بود مهوس و آن چون خروسی که طبعش احسانست.

۵ - در قصیده حبسیه معروف خود گوید:

وگر قیصر سسگالد راز زردشت کنم زنده رسوم زند و استا

بگویم کآن چه زندست و چه آتش کز آن بازند و زند آمد مسمی

چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی خلیل الله در آن افتاد دروا؛

بفستطاسی بسنجم راز موبد که جو سنگش بود قسطای لوقا. (۱)

۶ - در قصیده ای بمدح (صدرالدین احمدشاد)، اشاره بداستان نامه نوشتن

پیامبر اسلام بخسرو پرویز کند:

از در سید سوی گبران رسید نامه پیران و برسد روان.

(۱) خاقانی در این قصیده پس از آرزوی رفتن بروم و حل معضلات دینی کشیشان، گوید: اگر قیصر روم در اسرار زرتشت اندیشه کند من آئین زند و اوستا (کتاب زرتشت) را احیاء خواهم کرد و شرح خواهم داد که کدام زند و کدام آتش بود که از آن کتاب زند و کتاب بازند پرداخته شد و نیز تشریح خواهم کرد که آتشی که ابراهیم خلیل (منسوب الیه زردشت) در آن معلق گردید چه اخگر و اثری ماند و با قسطاسی (ترازومی مستقیم) اسرار موبدان (روحانیان زرتشتی) را خواهم سنجد که سنگ کوچک آن در توزین قسطا بن لوقا باشد.

توضیح آنکه زند نیز بمعنی آهنی که بر سنگ زند و از آن آتش بجهد (چخماق) و چوبی که خرادان بر بالای چوب دیگر گذارند و چوب زیرین را مانند بر ماه بگرددانند تا از آن دو چوب آتش بهمرسد، اطلاق شده - چوب پائین را (پازند) خوانند. (برهان قاطع) خاقانی هم مانند دیگر گویندگان در اصطلاح اوستا و زند و پازند دچار اشتباه گردیده است (رک: کتاب حاضر ص ۱۳۷ بیعد). قسطابن لوقای بملبکی از علمای ریاضی و منجمان قرن

سوم هجریست .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۷- درقصیده ای (۱) گوید :

گر گرهی خصمش انداز سر کینه چه باک
کوخلف آدم است ایشان شیطان او ؛
خاصه سگت دامغان ، دانه دامغان
دزد گهرهای من طبع خرف سان او. (۲)
و پیدا است که در اینجا خواسته است بین (دامغان) و (دام مغان) تجنیس آورد،
چنانکه در قصیده دیگر گوید :

قومی مطوقند بمعنی چو حرف قوم
مولع بنقش سیم و مزور چو قلب کان
دین ورنه و ریاست کرده بدینور
کیش مغان و دعوت خورده بدامغان. (۳)

۸- در ترجیع بندی بمدح ابوالمفاخر عثمان گوید :

آنکه گر برهان زردشتی نمایم بس بود
مدح این استاره دین من و استاد من. (۴)

(۱) ظاهر آدره جو معجیر بیلقانی و با احتمال ضعیف ابوالعلاء گنجوی . (۲) یعنی : اگر گروهی از راه کینه دشمن خاقانی هستند ، با کی نیست چه او فرزند آدم (ابوالبشر) است و آن گروه شیطان و بند ، بخصوص سگ شهر دامغان (شاعر کینه ورز) که همچون دانه دامی است که مغان بدان دینداران را بفریبند. اوست که طبع خرف مانند سارق گوهرهای آبدار (اشعار) من است . (۳) یعنی : گروهی در حقیقت دارای صوق و گردن بند میباشند مانند کلمه (قوم) و بنقش سیم (یعنی نقره مسکوک- یا شکل مکتوب آن یعنی ستم) حریص اند و مانند مقلوب کان یعنی ناک (مشک مغشوش) مزورند، دین ندارند و بی درش هر دینور ریاست میکنند، کیش زرتشتی دارند و با اینحال در شهر دامغان دعوت مذهبی میکنند- قوم بمعنی زن نیز استعمال شده است- در شرح خاقانی آمده که چون ابوالعلاء را اصلاح داد مغان میدانسته اند از این جهت خاقانی ذکر آن بمیان آورده و آقای فروزانفر بر آنند که دینور و دامغان از مراکز دعوت اسمعیلیه بوده و خاقانی بتمریض نام آن دو آورده است. از این بیت خاقانی نیز برمیآید که مردم بسطام (مسقط الرأس بایزید بسطامی) بایمان و مردم دامغان بشبهات دینی شهرت داشته اند: دشمن جاه منند اینان که خصمان منند چون من از بسطام باشم این گروه از دامغان. (گرد کوه) دامغان نیز از مراکز دعوت اسمعیلیه بشمار میرفته (از افادات علامه محمد قزوینی) (۴) یعنی : اگر بخواهم برهان زردشتی (اوستا) نشان دهم قصیده مدح این نجم دین و استاد من (مراد وحیدالدین ابوالمفاخر عثمان بن کافی الدین عمر بسرعم خاقانی است) مرا بسنده است.

مزدیسنا و شعر پارسی - خاقانی

۹ - درقصیده‌ای بمدح اخستان گوید :

ور همه سنگ کعبه را بوسه زنند حاجیان ماهمه بوسه گه کنیم آن سر زلف سعتری
کوی مغان وما و توهر سر سنگ کعبه درد تو کرده زمزمی دست تو کرده ساغری. (۱)

۱۰ - در قصیده‌ای بمدح فخرالدین منوچهر شروانشاه، در وصف نای گوید :

بل هندویست برهمن، آتش گرفته سر چون آب عید نامه زردشتی از برش. (۲)

۱۱ - درقصیده دیگر بمدح خاقان گوید :

سبجه در کف میگذشتم بامداد بانگ ناقوس مغان بیرون فتاد. (۳)

(۱) یعنی : اگر همه حاجیان سنگ کعبه (حجر الاسود) را می بوسند ما سر زلف سعتری (سعتر گیاهی است خوشبو که شکوفه اش سفید خاکستریست و بیارسی آنرا آویشن ، آویشه، پودنه ببری ، پودنه صحرائی و پودنه کوهی گویند) را بوسه گاه سازیم ، ماوتو کوی مغان را ملازم گردیم و هر سنگ آن کوی را سنگ کعبه فرض کنیم، آنجا دردیکه از دست تو گیریم با زمزمه مغانه نوشیم و بجای پیاله از دست تو باده گساریم. (۲) نای سیاه (قره نای) مانند برهمن هندویست (سیاه رنگ) که سرش را آتش زده باشند (چون سر نای را بزر می گرفته اند) و مانند آب (بروانی) نامه زردشتی (اوستا) را از بردارد و از حفظ میخواند - کلمه (عید) در تمام این قصیده بالتزام آورده شده و اغلب دارای معنایی محصل نیست. آب عید را بمعنای شراب هم گرفته اند. (۳) اصطلاحا ناقوس در مورد زنگ کلیسای عیسویان استعمال میشود، در نزد زرتشتیان (هاون) همان کار ناقوس عیسویان را میکرده ، گروهی از خاورشناسان معتقدند که ناقوس مسیحیان بتقلید همین (هاون) زرتشتیان رواج یافته است. رک : کتاب حاضر ص ۱۹۴ .

بهرام ۹۹ = زرتشت بهرام پژدو

نسب وی - زمان او - مولود و موطن - آثار: زراتشت نامه ، اردای ویرافنامه ، چنگر نگهاجه ، داستان شاهزاده ایران با عمر بن خطاب، خسته زرتشت - سبک شعر (۱)
 زرتشت پور بهرام از گویندگان سده هفتم هجریست و اشعار او از جهات ذیل مورد توجه و شایان اهمیت است:

۱- وی نخستین گوینده مسلم زرتشتی است (۲) که از او آثار مهمی به ما رسیده است (۳)
 ۲- آثار وی بر همه آثار زرتشتیان ایران و هندوستان (از نظم و نثر) برتری دارد.
 ۳- موضوع تصنیفات وی بخشهای دلگشی است از ادبیات مزدیسنا (۴) و بویژه مشتمل است بر داستان زرتشت پیامبر ایران.

نسب از احوال این گوینده بدرستی اطلاعی در دست نیست چه بمناسبت زرتشتی بودن وی او واشتمال آثارش بر مباحث دینی و داستانهای مزدیسنا ، در میان ایرانیان مسلمان شهرتی نیافته است معینا آنچه راجع بوی از اشعارش استنباط میشود در ذیل نقل میکنیم:

نام او زرتشت و نام پدرش بهرام و نام جدش پژدو میباشد :

دل زرتشت بن بهرام پژدو (۵)	بگیتی و ببینو دار نیکو
بیا و شرح حال و قصه برگو (۵)	کنون زرتشت بن بهرام پژدو
یکی یاد گاری از آنهر دوام (۶)	که زرتشت بهرام بن پژدوام

پدرش بهرام پور پژدو چنانکه از این بیت زرتشت بر میآید :

ادیب (۷) و هیربد بود و منجم دری [و] پهلوی توان بود و عالم.

و نیز شاعر بود و اشعارش در جزو آثار زرتشت بعنوان بهاریات در برخی نسخ اردای ویرافنامه (۸) ثبت است .

(بهاریات) (۹) بهرام پژدو منظومه ایست در توصیف بهار و اثبات اینکه نشاط زندگی

از تمتع معتدل حاصل میشود - آغاز منظومه با این بیت است :

بدینجا چون رسانیدیم گفتار جهان چون شد بهشت از صنع دادار. (۱۰)

(۱) چون از زرتشت بهرام در تذکره های پارسی ذکر می نیست در این فصل تا حدی بتفصیل از او سخن میرانیم. (۲) در صورتیکه دقیقی زرتشتی کامل تصور نشود. (۳) پدرش بهرام پژدو نیز شاعر بود ولی آثار مهمی از او نمانده (شرح آن بیاید). (۴) که شرح آنها بیاید. (۵) اردای ویرافنامه. (۶) زراتشت نامه. (۷) طبیب بن ل. (۸) که شرح آن بیاید. (۹) بهمین نام خوانده شده. (۱۰) از این بیت پیدا است که ناظم پیش از این بیت ایساتی بهمین وزن سروده بود که ما نرسیده است.

مز دیسنا و شعر پارسی - زرتشت بهرام پژدو

بایان کتاب مؤید آنست که منظومه‌وی در چهاردهم اسفند ارمنماه سال ۶۲۶ یزدگردی (مطابق ۱۲۵۷ میلادی) بانجام رسیده :

بروزگوش (۱) در اسفندارمنده ماه
گذشته سال ششصد بیست با شش
ز کار یزدگرد آخر شهنشاه
شد این قصه تمامای مرد با هش.

در انجمن آرا (۲) آمده : «زراتشت بهرام یکی از شعرای قدیم است که از امتان زردشت بوده و حالات او را منظوم نموده و از اهل یزده بوده و یزده از قرای اصفهانست و درین کتاب (۳) گاهی از ابیات او شاهد آورده شده. »
پیدااست که رضاقلی هدایت مؤلف فرهنگ مزبور، نامجد زرتشت (پژدو) را باقریه مزبور خلط کرده است.

زرتشت بهرام در منظومه (داستان شاهزاده ایرانی و عمر بن خطاب) سلطان محمد
خوارزمشاه را نام میبرد :
محمد نام او خوارزمشاهست
زاول کینهجوی و رزمخواهست.

زمان
شاعر

و او را آخرین پادشاه مسلمان میخواند و پس از او از بزرگان ایران نامی نمیبرد و این خود دلیل است بر اینکه وی در اوایل فتنه مغول میزیسته - و نیز گردنکشان آنهد را بدون ذکر اسم بنام (ترکان خونخوار) میخواند و چندبار آنرا به «خطا» نسبت میدهد :

عرب را فخر بر شمشیر تیز است
ز شمشیر «خطا» شان رستخیزست.

مراد از «ترکان خونخوار» و اهل «خطا» همان مغول میباشند - شاعر در ضمن اشعار خود از ظلم و جور این گروه سخن میراند و میگوید که آنان بهرچا راه یافتند در اندک مدتی ویران کردند .

چنانکه میدانیم حمله چنگیز بکشورهای خوارزمشاهی در سال ۶۱۶ آغاز شد (۴) و سلطان محمد خوارزمشاه در شوال سال ۶۱۷ در جزیره آسکون جان تسلیم کرد (۵)

در برخی از اشعار زرتشت بهرام از خرابیهای مولد خویش سخن میراند و بر طبق عقیده محققان منظور از آنها شایده و مشقانی است که بشهرری وارد شده (۶) - در اینصورت ملاک دیگری برای تحدید زمان شاعر بدست میآید: مغول که بریاست جبهه و سبتای مأمور تعاقب سلطان محمد بودند، سبتای از شاهراه دامغان و سمنان برای نخستین بار بری آمد و جبهه طریق مازندران را اختیار کرد و بعد از غارت بلاد آن سر زمین بویژه آمل، بری رسید - درری مغول شنیدند

(۱) روز چهاردهم ماه. (۲) ذیل کلمه (زردشت). (۳) یعنی فرهنگ انجمن آرا.

(۴) تاریخ مفصل ایران (مغول) تألیف آقای عباس اقبال ص ۲۵. (۵) همان کتاب ص ۱۴.

(۶) مقبسی از یادداشتهای استاد محترم آقای پورداد.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

که خوارزمشاه از همدان حرکت کرده عازم مازندران است بهمین جهت پس از قتل و غارت ری بشتاب تمام بسمت همدان عزیمت کردند (۱) و این نخستین خرابی بود که مغول بری وارد آورد (بسال ۶۱۷ هجری)

باز دوم لشکر کشی مهم مغول بری و حوالی آن پس از مرگ چنگیز (که در رمضان سال ۶۲۴ اتفاق افتاد) یعنی در زمان سلطنت اگتای قآن (۶۱۶-۶۳۹) انجام گرفت. بامر وی سپاهی بفرماندهی جرماغون نویان با صد هزار تن بایران آمد و از راه اسفراین و ری عبور کرد و خود را بعراق رسانید و آن واقعه بسال ۶۲۶ اتفاق افتاد. (۲)

و نیز زرتشت بهرام در اشعار خود گوید بیدادی که تازیان نسبت بایران روا داشتند سزای آنرا از «ترکان» می بینند (۳) ظاهراً مقصود وی حمله هولاکوبغداد و قتل مستعصم آخرین خلیفه عباسی و انقراض دولت عباسیان و بالاقابل پیش بینی واقعه مزبور بنا بر مقدماتی که تهیه شده بود، میباشد.

مغول نخستین بار در ربیع الاخر سال ۶۴۳ باطراف بغداد رسیده بودند، ولی هنوز مستقیماً شهر مزبور مورد تهدید واقع نشده بود. هولاکو در پایان سال ۶۵۱ (۴) بسوی ایران حرکت کرد و بغداد را در سال ۶۵۶ فتح کرد و مستعصم آخرین خلیفه عباسی (۶۵۵-۶۵۶) را در همان سال بکشت. (۵)

از طرف دیگر خود زرتشت بهرام، تاریخ اتمام (زراتشت نامه) خویش را سال ۶۴۷ یزدگردی ذکر میکند (۶) و این تاریخ مطابقست با سال ۶۷۷ هجری و ۱۲۷۸ میلادی. بنا بر این میتوان گفت که شاعر مزبور در عهد هلاکو (وی بسال ۶۵۳ بایران آمد و بسال ۶۶۲ مرد) و پسرش اباقاخان (بسال ۶۶۳ جاوس کرد و در ۶۸۰ مرد) میزیسته است.

مولد و در پایان نسخه خطی منظومه (زراتشت نامه) که در موزه بریتانیا (۷) موجود است، نامش را «مؤلف» نامیده است. ناظم کتاب زرتشت نامه نیز زرتشت نام داشته و اسم پدرش بهرام و در بلده ری ساکن و در سنه ۶۴۷ یزدگردی این کتاب نظم نموده است. (۸)

و نیز چنانکه در همین فصل بیاید، کیکاروس پور کیخسرو موبد که موضوع زراتشت نامه را بناظم القاء کرده از شهری بود و همچنین کیخسرو بن دارا که زرتشت بهرام اورا (باب)

(۱) تاریخ مفصل ایران تألیف آقائی اقبال ص ۳۹. (۲) همان کتاب ص ۱۳۶. (۳) از

جمله بیت مسطور در فوق: عرب و افخر بر شمشیر تیزست (۴) تاریخ مفصل ایران

ص ۱۷۱. (۵) رک: همان کتاب ص ۱۷۸-۱۹۱. (۶) شرح آن بیاید. (۷) British Museum

(۸) زراتشت نامه چاپ پطرزبورگ. مقدمه بزبان فرانسه ص XXXI.

مزدیسنا و شعر پارسی - زرتشت بهرام پژدو

خود میخواند و ظاهر آ سمت استادی و ارشاد نسبت باو داشته ، از خاندانهای مهم ری بود -
زرتشتر گ برخی از اشعار او را که درباره خرابیهای مغول سروده اشاره بقتل و غارت ری دانسته است.
وست West در (گرندریس) (۱) نویسد: «زرتشت نامه..... سراینده آن زرتشت
بهرام پژدو از ری قدیم میباشد .» از طرف دیگر چنانکه آقای ملك الشعراء بهار در مقاله
(خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی) مرقوم داشته اند (۲) :

«خود او (۳) در مقدمه اردای ویرافنامه گوید : نامم زردشت است و پدرم بهرام پسر
پژدوست و گوید ما از مردم خواف از قصبه بیژن آبادیم که در زمان کیخسرو آباد شده است.»
بنابراین در صورت عدم تصرف نساختن باید تصور کرد که خاندان شاعر اصلاً از خواف
بود ولی خود وی در ری سکونت داشته است .

احساسات زرتشت بهرام بدین مزدیسنا بسیار علاقمند و در آن آئین متعصب بود و غالباً عهد
شاعر آبادی حکومت زرتشتی را در قدیم و خرابی ایران را پس از انقراض دولت
زرتشتیان یاد کرده است :

چرا باید گمانت در دل آید و ست
ز بهدینان (۴) جهان گشته است آباد
که دینت خوب پاک و نوزو نیکوست ...
ز دروندان (۵) خرابی است و بیداد ...
جهان بد چون بهشت آباد و زیشان
کنون گشته است چون دوزخ پریشان .
و بارها در ضمن اشعار خود از خداوند خواستار است که بهرام و رجاوند، یعنی پادشاهی که پیش
از ظهور سوشیانت (موجود زرتشتی) باید بیاید، زودتر برانگیزد و پس از تیرگی اهریمنی که جهان را
فرا گرفته دیگر بار عهد داد و انصاف پدید آید .

آثار او

با آنکه همواره زرتشتیان با آثار زرتشت بهرام توجه و علاقه داشتند ، معیناً
تا کنون کلیات اشعار او در کتابی تدوین نگردیده فقط در ضمن کتب (روایات) اشعاری
از اوضبط شده و قسمتی از آنها در کتابخانه های اروپا و هندوستان محفوظ است .

آثار شاعر مزبور بقراردیل است :

تنها تصنیف شاعر که تا کنون بوضعی مرغوب بچاپ رسیده همان

(زرتشت نامه) است که فریدریک روزنبرگ F.Rosenberg

زرتشت نامه

از روی پنج نسخه خطی تصحیح و بفرانسه ترجمه کرده، با

(۱) ص ۱۲۲ . (۲) فردوسی نامه مهر ص ۴۹۸-۵۰۰ . (۳) زرتشت بهرام . (۴) (۵)
مراد زرتشتیان است (در برابر موبدان که بروحانیان اطلاق میشود عامه مزدیسنان را
بهدینان گویند). (۵) پیروان کیش اهریمنی - دروغپرستان .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

یادداشت‌های فاضلانہ پچاپ رسانده است (۱).

خاور شناس مزبور نوید : در کتابخانه های عمومی اروپا ، تا آن اندازه که من آگاهی دارم نه نسخه از منظومه زراتشت نامه موجود است : یک نسخه در پترزبورگ - سه نسخه در کتابخانه ملی پاریس - دو نسخه در موزه بریتانیا - دو نسخه در بودلین Bodleienne (کتابخانه ایست در اکسفرده) و یک نسخه در کتابخانه مونخن München^(۲) - از این میان بخصوص نسخه کتابخانه دولتی پترزبورگ که مورد استفاده ناشر قرار گرفته بسیار نفیس بشمار میرود و آن جنگی است که بدست سه کاتب در بخارا میان سالهای ۱۰۶۴ - ۱۰۶۶ هجری نوشته شده و بمجموع آن سفینه ، نام کلیات عطار داده شده است . (۳)

سبب نظم کتاب - زرتشت بهرام کتاب مزبور را بتشویق موبدی دانا و آزموده بنظم در آورد و خود در پایان منظومه از او چنین یاد میکند :

بگفتم من این قصه باستان ز گفتار موبد سر راستان
چنین داستانهای چون شیرومی نگوید کسی جز که (کاوس کی) (۴)
بدیبهی است که در اینجا برای ضرورت شعر بجای (کی کاوس) کاوس کی گفته و نیز در چند سطر بعد گوید :

نوشتم من این قصه ارجمند ز گفتار داننده هوشمند
هنرمند دیندار (کاوس کی) و رباب کی خسرو ، از شهر ری . (۵)

(۱) بسال ۱۹۰۴ در پترزبورگ چاپ شده . (۲) Iranisches Namenbuch, von Justi, 381. در صفحات (۱- ۱۲۰) سفینه فوق مظهر المعانی منسوب بشیخ عطار نوشته شده - در صفحات (۱۲۱- ۱۴۱) صدر منظومه ملک شاه را که در اسفند ماه سال ۸۶۴ بزد گردی مطابق سال ۱۴۹۴ میلادی (و ۹۰۰ هجری) پرداخته شده نگاشته اند - این منظومه ناتمام است - پس از آن در صفحات (۱۴۱- ۱۵۹) زراتشت نامه ، منظومه زرتشت بهرام و در صفحات (۱۶۰- ۳۲۲) ارداویرافنامه او را نگاشته اند - از صفحه ۳۲۳ تا پایان کتاب (ص ۵۱۲) مجدداً منظومه های منسوب بشیخ فریدالدین عطار ثبت شده از اینقرار : بلبل نامه - منطق الطیر - جواهر نامه - رباعیات - گل و خسرو . (۴) بیت ۱۵۲۰- ۲۱ از چاپ روزنبرگ . (۵) بیتهای ۱۵۴۰- ۱۴۱ از چاپ روزنبرگ .

در آغاز زراتشت نامه ، ناظم چنین آورده است :

کتابی بخط پهلوی نزد موبدان موبد^(۱) دیدم که سرگذشت جهان و روزگار پیشینیان و تفسیر اوستا و داستان زادن زرتشت از مادر در آن نگاشته بود و کسی را بخواندن آن نامه کهن دسترس نبود - موبد بمن گفت چون اکنون کسی اینخط نتواند خواند^(۲) سزاوار است آنرا بنظم پارسی در آوری تا همه کس از آن بهره مند گردد و از دین پاک ما برخوردار شود - من از گفتار موبد خوشدل شدم و از دستور اوسر نیچیدم و خواستم که نام نیکی از خود بیادگار گذارم . بدین قصد بسرای خود باز گشتم و با دل و روان شاد بخواب رفتم ، سر و شم در خواب گفت چون بیدار شوی داستان زرتشت بنظم دری تازه کن و روان پیامبر را از خود شاد ساز . هر اسان بیدار شدم دیگر چشمم بخواب نرفت . بامداد پس از طلوع آفتاب ،

بگفتم من این قصه خواب خویش	بکیخسرو ، آن نامور باب خویش
کجا پورداش خوانسی همی	پرس از کسی ، گردانی همی
که آن خانه درری قدیمی شدست	نه نخمیست کا کنون پدید آمدست . ^(۳)

او نیز مرا در اینکار تشویق کرد و گفت:

بتدیر این قصه کوش ای پسر	مگر رحمت آرد بما دادگر
چو پاسخ چنین دیدم از باب خویش ^(۳)	بجستم ازو چاره خواب خویش .

آنگاه بنزد موبدی که زند و اوستا برکنار داشت رفتم و گفتم که آنقصه را

(۱) ظاهرا همان کیکاوس پور کیخسرو . (۲) مراد خط پهلویست .
(۳) درباره کیخسرو پوردارا (مذکور در فوق) که از خاندان نامی ری بوده و زرتشت بهرام اورا (باب) خویش خوانده دو نظر است: یا برطبق احتمال رز نبرگوی میبایست پدر همان کیکاوس موبد باشد که موضوع زراتشت نامه را بوی املاء کرد و او (کیخسرو) پیش از کیکاوس موبدان موبد بوده و بر ناظم کتاب سمت ترلایت داشته است و یا شخص دیگری بود که نسبت بدو سمت استادی و ارشاد (پدر تعلیمی) داشته و مشوق شاعر بوده است - بدیهی است که نمیتوان گفت این کیخسرو بن دارا پدر شاعر بوده چه چنانکه گفتیم شاعر مکرر خود را زرتشت بن بهرام بن پژدو معرفی کرده : که زرتشت بهرام بن پژدوام یکی یادگاری از آن هر دوام .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

آغاز کند - بگفتار موبد گوش دادم و پس از دریافتن موضوع بنظم داستان پرداختم .
موضوع زراتشت نامه - موضوع زراتشت نامه که معروفترین و معتبرترین
و سودمندترین آثار زرتشت بهرام است در وقایع معجزات پیش از ولادت پیامبر ایران
و داستانهای از زندگانی وی و هزاره او و قیام هوشیدروسر کار آمدن بهرام ورجاوند -
پادشاهی که پیش از ظهور سوشیانت (موعود زرتشتی) برانگیخته خواهد شد . و پایان
هزاره زردشت میباشد . فهرست عناوین کتاب مزبور طبق نسخه رزنبرگ در سال هفتم
مجله مهر شماره چهارم ، مقاله (زرتشت بهرام بزود) بقلم نگارنده درج شده است .
شماره ایات و تاریخ نظم - وست West در گرندریس^(۱) نویسد: «زراتشت
نامه دارای ۱۵۷۰ بیت است» - زراتشت نامه چاپ رزنبرگ شامل ۱۵۷۵ بیت میباشد -
تاریخ شروع و ختم کتاب چنانکه ناظم خود گفته:

چهل و هفت باششصد از یزدگرد	همان ماه آبان که گیتی فسرد
من این روز آذر گرفتم بدست	با آبان چو بر جشن بودیم مست
شب خور نوشتم من این را بکام	بدو روز کردم مر و راته نام .

یعنی این اشعار را در آذر روز (نهم) از ماه آبان آغاز کردم و در خور روز
(یازدهم) از همان ماه در سال ششصد و چهل و هفت یزدگردی ، یعنی بفاصله دو روز
تمام کردم - این تاریخ ختم چنانکه وست و رزنبرگ تصریح کرده اند مطابق روز ۱۲
اوت سال ۱۲۷۸ میلادی است . اگر ادعای شاعر را در اینکه دوره همه این اشعار را
ساخته ، بپذیریم میتوان گفت که اشعار بسیاری در زندگانی گفته است.^(۲)
ناگفته نماند که در پایان زراتشت نامه (چاپ رزنبرگ) ناسخ کتاب پنج بیت
از خود افزوده و نام خود را (خسرو بن ماوندادان) و تاریخ کتابت را روز دین
(بیست و چهارم) از شهریور ماه سال ۸۵۳ یزدگردی معرفی کرده است .

ماخذ زراتشت نامه - شاعر ، چنانکه گفته شد در مقدمه کتاب گوید: موبدان

(۱) ص ۱۲۲ . (۲) چنانکه در همین فصل بیاید ، اردای وراف منظومه متعین بزراتشت
بهرام ظاهر آ بسیار مفصلتر از آنچه که در دست است بوده است .

موبد داستان را از روی کتبی که بخطی نوشته شده بود که کسی دیگر بر خواندن آن قادر نبود، برایم خواند و من گفته های او را بنظم آوردم. بدیهی است که منظور از این خط همان خط پهلویست که تا اوایل قرن هفتم هنوز موبدان ایران بدان آشنا بودند - اما کتب پهلوی مزبور کدامند؟ بدون شك ماخذ زراتشت نامه، کتب پهلوی: زادسپرم و کتابهای پنجم و هفتم دینکرت است که در آنها از تولد زرتشت و معجزات و چگونگی ولادت وی سخن رفته است - و نیز ممکن است علاوه بر این کتابها ماخذ دیگری هم داشته باشد.

در هر حال مطالب زراتشت نامه از روایات قدیم و سنت بسیار کهن مقتبس است - چنانکه میدانیم از نسکهای مفقود عهد ساسانیان یکی چیتره دات نسک است که نسک دوازدهم بشمار میرفته^(۱) و دیگری سپند نسک که نسک سیزدهم بوده - در این نسک بویژه از وقایع خود زرتشت سخن رانده شده بود - در کتاب هشتم دینکرت، فصل چهاردهم که از سپند نسک سخن رفته در بنده آئمه: « بسیاری از معجزات او (زرتشت) در آن (سپند نسک) پیدا است همچنان که در آنجا بهم پیوسته، بر چیده ای از آن در نوشته دینکرت نشانید.»^(۲)

آنچه در عبارت فوق آمده که مطالب سپند نسک راجع باعجاز زرتشت انتخاب و در کتاب دینکرت نوشته شده درستست و جای آن کتاب هفتم دینکرت است که مندرجاتش از سپند نسک میباشد و کاملاً در آنجا از زندگانی زرتشت سخن رفته و از اعصار آینده پس از زمان زرتشت تا روز رستاخیز، گفتگو شده - همچنین در کتاب نهم دینکرت، فصل بیست و چهارم مطالبی راجع بولادت پیامبر مسطور است.

بنابر آنچه گذشت، مندرجات زراتشت نامه بطور غیر مستقیم مطالب خود اوستا یعنی سپند نسک است - دارمستتر در کتاب (هرمز دواهریمن)^(۳) نویسد: «زرتشت نامه از ماخذ بسیار قدیمی مقتبس است با آنکه زمان انشاء آن قرن سیزدهم میلادی میباشد.»

(۲) Dinkard, vol. xv, by Sanjana, p. 32.

(۱) رك: یشتها ج ۲ ص ۴۶-۴۷.

(۳) صفحه ۱۹۰ - حاشیه شماره ۶.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

شهرت زراتشت نامه - آنکتیل د پرون Anquetil Duperron (۱)
در سیرت زرتشت از کتاب زراتشت نامه استفاده کرده است - تمام زراتشت نامه را
E.B. Eastnick بانگلیسی ترجمه کرده و متن آن در جزو کتاب Wilson ثبت شده. (۲)
ترجمه انگلیسی Eastnick از روی نسخه بسیار خوبی انجام گرفته که بدست
دستور برزو قیام الدین (= کامدین) در سال ۱۶۳۶ میلادی نوشته شده - این نسخه
جزو کتب Wilson بوده و اکنون در کتابخانه Lord Crunford در Wigan
مضبوط است - این ترجمه در جزو کتاب ویلسون منتشر گردیده. (۳)
غالباً اشعار زرتشت بهرام در فرهنگ جهانگیری و انجمن آرا شاهد آورده
شده است.



منظومه دیگر زرتشت بهرام پڑدو، کتابیست بنام اردای ویرافنامه .
خود شاعر در پایان زراتشت نامه از آن یاد میکند :
بگفتار اردای ویراف ، رنج بیردم که آن بود آکنده گنج .
اردای ویرافنامه با بیت ذیل آغاز میشود :

سر دفتر بنام پاک یزدان نگهبان زمین و چرخ گردان. (۴)
زرتشت بهرام ، در سبب نظم کتاب گوید که هانف مرا بنظم اردای ویرافنامه امر
ومادر تشویق کرد ، زیرا در آن هنگام پدرش بهرام فوت کرده بود .

بخشی از کتاب مزبور را جاماسب اسا در هند بیچاپ رساتیده است و شماره
ابیات آن، چنانکه آقای پوردادو شمرده اند فقط شامل ۱۱۶۲ بیت میباشد و بسیاری از

(۱) نخستین اوستاشناس اروپائی که بسال ۱۷۷۱ میلادی کتابی بعنوان « زند اوستا تألیف
زردشت، محتوی افکار شارع مذکور راجع بفسفه الهی ، علوم طبیعی ، عبادات و مقررات
مذهبی و اخلاقی و پاره‌ای مسائل عمده راجع بتاریخ قدیم ایرانیان » منتشر کرد .

(۲) Wilson, The Parsi Religion, p 477 - 522 .

(۳) J. Wilson, The Parsi Religion, as contained in the Zend Avesta,
Bombay, 1843.

(۴) متن چاپی جاماسب اسا با این بیت شروع میشود :
بنام آن خداوند جهاندار کنم آغاز از این نغز گفتار .

مزدیسنا و شعر پارسی - زرتشت بهرام پژدو

مطالب آن بریده و محذوفست^(۱). از مقایسه نسخه چاپی با نسخه اردای ویرافنامه پهلوی میتوان احتمال داد که نسخه اصل منظومه بسیار مفصلتر از آنچه که در دست است بوده است.

موضوع آن - موضوع اردای ویرافنامه منظوم، همان موضوع اردای ویرافنامه معروف پهلویست که در دست میباشد^(۲) و آن عبارتست از سیر اردای ویراف در بهشت و برزخ و دوزخ، و خبر دادن جهانیان را از تنعم نیکوکاران و عذاب گناهکاران در جهان دیگر - پس از یکدیباچه دو صفحه در ستایش خدا، آفریننده عالم و آدم، فصلی در مناجات دارد که با این بیت آغاز میشود:

بزرگ قادرا پا کا خدایا! به نیکی بندگان را رهنمایا!

و با درخواست تقدیس و تبرک در حیات اخروی پایان میرسد:

بگیتی و بمینو دار نیکو دل زرتشت بن بهرام پژدو.

در نسخه ای از این کتاب^(۳) فصلی دیگر در مناجات است که پس از دعا مصنف از بدبختیهای عصر خود شکایت میکند و از خدا میخواهد که باو اجر رحمتش را بدهد. در فصل دیگر بعنوان (در پیدا کردن سبب نظم کتاب) که با این بیت شروع میشود:

کنون بشنو حدیث و قصه من که چون نظم کتب^(۴) شد حصه من.

شاعر نقل میکند که خرد رفیق و دوست مهر بان ایام جوانی سعادت آمیزش بود. وی آنگاه که کستی بکمر بست^(۵) توانست آئین بهی را نیک بیاموزد و در علوم دینی کامل شود - سپس نقل میکند دوستان که معلومات ویرا ارجمند میدانستند او را تشویق کردند که بنوبه خود در تبلیغ دین مقدس بکوشد - پس از گفتگو در خصوص لذات و آلام فصول، شاعر از مرگ پدرش بهرام پژدو که،

(۱) Arda Viraf Nameh, by Dastur K. D. Jamaspji Jamasp Asa, Bombay, 1902.

(۲) ارداویرافنامه تألیف نگارنده. تهران. سال ۱۳۲۵. (۳) رك: مقدمه فرانسه زرتشت

نامه بقلم روزنبرگ. (۴) دراصل (کتاب شد) (۵) رك: بخش چهارم بهره ۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ادیب و هیربد بود و منجم دری [و] پهلوی خوان بود و عالم،
نام برده گوید پس از عزاداری مفصل به مادر گفت که یافتخار پندرقفید او نیز میخواهد
عمرش را وقف امور مذهبی کند - و چون دیو غم فرار اختیار کرد میلی شدید بقرائت
کتب باستانی در او ایجاد شد - ابتدا داستان (مولود زرتشت) و سپس داستان (اردای
ویراف) بدستش افتاد - گوینده پس از ذکر شایستگی های شاعر نیک گوید :

چو کردم خواندن این قصه آغاز	یکی هاتف مرا در داد آواز
مرا گفتا سخن گوینده برخیز	زبان را بگفتار اندر آمیز
بنظم این قصه اردای ویراف	بگوتا زین سخن نای شود صاف
چو بستی داد مادرم درینکار (۱)	نهادم جان و دل را من بگفتار

(در پایان زرتشت نامه نیز، چنانکه گفته شد، موضوع (هاتف) که اورا بندای
غیبی دستور میدهد اردای ویراف را بنظم آورد، مسطوراست) سپس دوستان هم اورا
تشویق میکنند - این فصل بادعا و درخواست یاری از خدا پایان می یابد.
اصل داستان با این بیت آغاز میشود :

شهنشاه اردشیر از فر دادار گرفت آن پادشاهی را سزاوار.
فهرست فصول این کتاب در مجله مهر سال هفتم شماره ۵ و ۶ مقدمه (زرتشت
بهرام پژدو) مندرج است.

در نسخه ای از اردای ویرافنامه که رزنیرگت بدان اشاره میکند (۲) علاوه بر اصل،
داستانهای دیگری از شاعر ثبت شده که هر یک منظومه ای جداگانه محسوب میشوند
بدین ترتیب که پس از ذکر تشویق دوستان او را بنظم اردای ویرافنامه و درخواست
یاری از خدا داستانی را بدین بیت آغاز میکند :

کنون زرتشت بن بهرام پژدو! بیاور شرح حال و قصه برگو.

(۱) آقای بهارچین تصحیح کرده اند: چو بستی داد مادرم اندرین کرد - چو بستی داد مادرم
اندرین کار. (۲) رك : مقدمه فرانسه زرتشت نامه.

مزدیسنا و شعر پارسی - زرتشت بهرام پژدو

داستان از اصل خلقت شروع و از کیومرث و نخستین پادشاهان که در شاهنامه فردوسی نام برده شده اند ذکر می‌آید - آنگاه شاعر از فریدون بزرگوار که از اخلاف اوست^(۱) می‌پردازد^(۲) - پس از تشریح دوازده هزاره، خلاصه‌ای از زرتشت‌نامه نقل می‌کند که بدانجا ختم می‌شود که کی گشتاسب و خردمندان آیین ایزدی را می‌پذیرند. باید یاد آوری کرد در اینجا موضوعی که با زراتشت نامه اختلاف دارد اینست که جاماسب نیز در این داستان، در مناظره‌های مذهبی شرکت می‌کند.

در دنباله این منظومه، داستان جدیدی نقل شده، شاعر گوید:

داستان
چنگر نگه‌ها چه
بهر کشور ازین حال آگهی شد که در ایران روا، دین بهی شد
سوی هندوستان شد آگهی زین که در ایران کسی نو میدهد دین

بهند اندر حکیمی بود خواجه که اورا نام بد چنگر نگه‌ها چه
آنگاه مطلب را به (قصه چنگر نگه‌ها چه دانای هندی با زرتشت) که داستان نیمه مستقلی است ربط میدهد - و آن چنین آغاز می‌شود:

حکیمی فاضلی دانای کامل بهر دانش ستوده سخت و عاقل

نسخ این داستان کمیابست اما موضوع آن معروف و از این قرار است:

در هند پیری دانا و حکیمی معروف بود بنام چنگر نگه‌ها چه - پس از شنیدن شهرت دین زرتشت، نامه‌ای بگشتاسب نگاشت و او را از گرویدن بدین پیامبر نو ملامت کرد - بنابر پیشنهاد گشتاسب دانای هند با گروهی از پیروان خود ببلخ آمد تا در دربار کی گشتاسب با زرتشت مناظره کند. دانایان از هر گوشه و کنار برای استماع مناظره دینی جمع شدند. زرتشت آنچه که دانای هند می‌خواست بی‌رسد از پیش پاسخ گفت و در خواندن نسکی از اوستا مسائل مشکل فیلسوف برهنه حل شد - چنگر نگه‌ها چه مجاب گردید و بزرگی و عظمت پیامبر را دریافت و بدو ایمان آورد و از پیروان غیرتمند او گردید - زرتشت یکم جلد اوستا بدو بخشید و او خود دین بهی را در هند رواج داد

(۱) رك: کتاب حاضر ص ۸۰. (۲) رك: بیت ۶۵ از زراتشت نامه روزنبرگ.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

وهشتاد هزار کس بدین طریق دین راستین را پذیرفتند و جشنی بیادگار این واقعه بر پا کردند^(۱) - در ضمن اشعار این داستان ادعا شده است که از مأخذ پهلوی برشته نظم پارسی کشیده شده.^(۲)



پس از ذکر داستان فوق، شاعر بیحس در تاریخ ایران شروع کند، از افسانه اسکندر و فساد جهان سخن رانده رشته سخن را بظهور اردشیر ساسانی ختم و قصه اردای ویراف را بدین بیت آغاز میکند:

شهنشاه اردشیر از فر دادار گرفت آن پادشاهی را سزاوار.

دیگر از تصانیف زرتشت بهرام پژدود داستان شاهزاده ایران زمین

با عمر بن خطاب است - این داستان بقول وست^(۳) دارای ۴۷۳

بیت است و در ضمن کتب روایات نیز ضبط شده و در نسخه ای که

مورد استفاده رز نبرگ گردیده داستان مزبور در دنباله قصه

اردای ویراف ثبت شده است^(۴) - در نسخه خطی روایات^(۵) که مورخ بسال ۱۰۴۹

یزدگردیست ۵۸۸ بیت ثبت شده و در روایات داراب هر مزدیبار (چاپ بمبئی سال ۱۹۲۲

میلادی)^(۶) نیز این منظومه مندرج و شامل ۵۵۸ بیت است.

موضوع آن - پس از شکست ایرانیان از تازیان، یکی از شاهزادگان ایران را

باسارت نزد عمر بردند - خلیفه از خرن او در گذشت و بدو گفت از من چیزی بخواه تا آرزویت

را بر آورم. شاهزاده گفت خواهش دارم که دهی ویران از کشورهای ایران بمن بخشی تا

آنها آباد کنم و در آنجا زندگانی بسر آورم - عمر دستور داد دهی ویران بچویند. سراسر

و نیز Zoroaster the prophet of ancient Iran by Jackson. p. 85-88

Die Traditionelle Literature der Parsen von Spiegel s. 182.

(۲) Edal Darun نیز تصریح کرده است که سراینده داستان چنگرنگهاجه زراتشت بهرام

پژدو است. مقتبس از یادداشت‌های استاد محترم آقای پورداد. (۳) در گرنورس ج ۲

ص ۹۲۹. (۴) رك: مقدمه فرانسه زراتشت نامه چاپ رز نبرگ. (۵) معنی باقی

پورداد و بر طبق شماره معظم له. (۶) ج ۲ ص ۲۴۴.

مزدیسنا و شعر پارسی - زرتشت بهرام پژدو

ایران زمین بجزستند دهی ویران نیافتند، چون واقعه بعمر گفتند عمر شاهزاده ایرانی را گفت اینک که ویرانه‌ای نیافتند دهی آباد ازمن پذیر . شاهزاده گفت مقصودم داشتن ده آباد یا ویران نیست بلکه خواستم ترا بفهمانم که نیاکانم چگونه جهانداری کردند و چه کشور آبادی بجای گذاشتند که اکنون بتورسیده . آنگاه شاهزاده از عدل و داد و رسم و آئین پادشاهان ایران سخن میراند و شاهانرا یکایک نام میبرد . از پیشدادیان و خروچ ضحاک و کیانیان و استیلائی اسکندر و ساسانیان و سپس تسلط عرب و صدماتی که بایران روی داده یاد میکند و میگوید چسگونه راه و رسم مردانگی و راستی منهدم گشته و دروغ چیره شده . شاعر از این دوره شوم و بلایای ایران و از میان رفتن کیش زرتشتی و فرا گرفتن اخلاق زشت مفصلاً سخن میراند . شاهزاده نیز رنجها و مصائبی را که بعد ها در دوره خلفای اموی و عباسی بایران روی خواهد داد پیش بینی میکند و پس از ذکر اینگونه بلایا از ملوک طاهریان و صفاریان و غزنویان و سلجوقیان نام میبرد و آخرین پادشاه خوارزمشاهی را چنین یاد میکند :

محمد نام او خوارزمشاهست ^(۱) زاول کینه جوی و رزمخواهست.

۵ - خمسة زرتشت - بجز آنچه یاد شد ، وست West نویسد ^(۲) : خمسة

زرتشت ^(۳) دارای ۹۲۹ بیت پارسی و سراینده آن زرتشت بهرام پژدوست . ^(۴)

منظومه های زرتشت بهرام ، اگر چه در میان اشعار زرتشتیان

ایران و هندوستان دارای پایه نخستین میباشد معینا نسبت

باشعار شعرای ایرانیان مسلمان ، متوسط شناخته میشود . اردای

سبک
شعر

ویرافنامه وی که ببهر هزج مسدس یعنی بروزن خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخر گرگانی است و زراتشت نامه او که ببهر متقارب مشمن یعنی بروزن شاهنامه فردوسی است ، ببیچوجه بیای این شاهکارهای ادبی نمیرسند ^(۵) - وزن بحر متقارب که بحر

(۱) دراصل: خوارست شاهست . (۲) گرندر بس ص ۱۲۸ . (۳) Khamsah of Zartust (۴) Die traditionelle Literatur der Parsen von Spiegel. s.181 . (۵) مثلا مقایسه شود (نامه‌ای که رستم فرخزاد برادر نویسد) از اشعار فردوسی (شاهنامه بخج ص ۲۹۶۸ بیعد) باشعاریکه زرتشت بهرام در سرآمدن هزاره زردشت و احوال مردم ایران در آنروز گارساخته (که در همین فصل آمده)

مزدینسا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

مخصوص اشعار حماسی ایران شناخته شده برای موضوعی دینی (مانند داستان زرتشت پیامبر) و مطالب مربوط بدین مزدینسا چندان متناسب نیست. ارزش اشعار زرتشت بهرام با خواص مضامین وی نسبت مستقیم دارد، بدینمعنی آنگاه که گوینده تحت تأثیر موضوع واقع شده گفتارش نغز و خوش آهنگ و زمانیکه داستان روپایان می‌رود اشعارش عمیق و متین بنظر می‌آید.

مقدمه کتاب زراتشت نامه، روپای دوغدو^(۱) و پیشگوئیهای پایان کتاب مؤید آنست که زرتشت بهرام در فن شعر تا حدی مهارت داشته از تعییرات نظم پارسی آگاه بوده است. از طرف دیگر در بیان معجزاتی که در کودکی زرتشت نمودار شده، و در قسمت کرامات اسب سیاه ظاهر اشعار بیرنگک، وزن آنهاست و مفهومشان یکنواخت می‌باشد. قوافی که زرتشت بهرام بکار میبرد در بسیاری موارد محل ایراد است مثلاً (افروختند) را با (انداختند) قافیه می‌آورد:

زراتشت را دروی انداختند.	یکی آتشی زو بر افروختند و (کرد) را با (برد):
زمان را نیارست در آب برد.	ولیکن زیزدان همی رشک کرد و (بهشت) را با (گذشت):
شنیداین سخنهای زو در گذشت.	چو زرتشت بهدین از اردیبهشت و (غمش) را با (خمش):
نبود و بمانده همانجا خمش.	زدل تنگی شاه کسرا غمش و (گفت) را با (رفت):
که با ارس برده شاه رفت ^(۲) .	شهنشاه مر خادمی را بگفت

از اختصاصات منظومه های زرتشت بهرام آنست که مانند شاهنامه فردوسی کلمات تازی در آنها کمتر بکاررفته و جز در موارد لازم استعمال نشده است.^(۳)

(۱) Dughdo مادر زرتشت - رك: ص ۷۰-۷۱. (۲) فردوسی هم در شاهنامه (رفت) و (زفت) و (شگفت) و (شکفت) و (بزد گرد) و (ارد) و (کرد) و (گرد) را قافیه آورده است (از یادداشتهای آقای بهار) (۳) روزنبرگ در مقدمه زراتشت نامه.

مزديسنا وشعرپارسی - زرتشت بهرام پژدو

اگرچه معلوم نیست که زرتشت بهرام بزبان پهلوی آشنا بوده (۱) ولی چون تا زمان وی اصطلاحات دین زرتشتی باقی مانده بود لغات بسیاری از زبان پهلوی در منظومه های وی منعکس گردیده بحدیکه برای کسانی که بزبان مزبور آشنائی نداشته از اصطلاحات مزديسنا آگاه نباشند فهم منظومه های وی مشکل مینماید .

اینک نمونه ای از اصطلاحات مزديسنا در (اردای ویرافنامه) - در پادشاهی

جمشید گوید :

بهر کاری خرد را رهنمون داشت
 ز فرو و ورج (۴) شد چون شید شهره
 براه ایزدی هر کار کردن
 که داند شد شراب صافشان درد
 یزدان بیگمان باشند و بی شك
 اشو (۹) و پاك و راد و راست و مهتر
 ترا اندر گمراهان (۱۰) کار پیداست
 بزردشت نکو آموخت دادار
 فرستاد ایزدان از بهر برهان
 برافکنند راه دیویسان (۱۴)
 بدو کزی و دروئی (۱۵) نهان بود. (۱۶)

ز شاهان فرو و خره (۲) جم فرون داشت
 ز نور مینوئی (۳) ، یافت بهره
 گرفتن باژ (۵) و گهنبار (۶) کردن
 گجسته (۷) اهرمن بعضی ز ره برد
 که در دین استوان (۸) باشند و بیشک
 یکی مهترز گیتی هر دو ، بهتر
 یکی رهبر که گر راهش روی راست
 همه شایست و ناشایست (۱۱) هر کار
 سوی گشتاسب نیز امشا سفندان (۱۲)
 پذیرفتند دین مزديسنا (۱۳)
 جهان بر کامه و رای بهان بود

(۱) بلکه بعکس از فحوای مقدمه زرتشت نامه مستنبط میشود که چون وی بخطوزبان پهلوی آشنا نبوده کیکاوس موبد مطالب کتب پهلوی را برای وی نقل میکرد است. رك: (مقاله خطوزبان پهلوی) بقلم آقای ملك الشعراء بهار در فردوسی نامه مهر. (۲) فروجلال و شکوه. (۳) آسمانی - بهشتی - ملکوتی . (۴) بفتح اول (برز) و صولت و قدرت و در فرامد السلوك (نسخه خطی) درج صریحاً بمعنی فرۀ ایزدی تعبیر شده (مقدمه کتاب) (۵) زمزمه معنان. رك: بخش ۴ بهره ۴. (۶) جشنهای ششگانه سال . (۷) ملعون . (۸) پایدار. (۹) مقدس و پاك. (۱۰) گرزمان - عرش اعظم. (۱۱) حلال و حرام و نام کتابی پهلوی . (۱۲) مهین فرشتگان، فرشتگان هفتگانه مزديسنا. رك: ص ۱۵۷ بعد . (۱۳) پیروان آئین زرتشت . رك: ص ۳. (۱۴) پیروان آئین باطل. (۱۵) دروغ پرستی. (۱۶) رك: مقاله (خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی بقلم آقای بهار) فردوسی نامه مهر ص ۵۰۰-۵۰۱ .

مزدبسنای و تأثیر آن در ادبیات پارسی

در پایان اردای ویرافنامه، گوینده برای رفع شك و گمان هم کیشان، مزایای مزدبسنای را چنین شرح دهد (۱):

<p>روان دور از کسزی و کاست داری که دینت خوب و پاک و نغز و نیکوست (۲) بدل اندر فزون یابی نکویی ز دروندان خرابی است و بیداد شدن دور از بدی و مکر و دستان همیشه بی کسزی و کاست بودن غم روز پسین را خوردن از پیش نهادن پیش او رخساره بر خاک پس از جان مهربان بودن بدو بر همیشه کار سازیدن روان را قدم برجای بودن همچو مردان بسان کوه بودن سخت بنیاد که هست از خاک و آب و باد برتر نکو فرمان و روزی بخش جان را وزو تا یزدجرد دین رسیده که هر دم عیش و آبادی فزون بود که چون بودست دوران کیانی ز مهر و شفقت و لطف و امانت ز جود و بخشش و اکرام و رادی کنون گشته است چون دوزخ بریشان.</p>	<p>پس آن بهتر که دل را راست داری چرا باید گمانت در دل ای دوست؟ بهر جزوی که از دین باز جوئی ز بهدینان جهان گشتست آباد همه پاکست [دین] مزدبسنای کم آزاری و راد و راست بودن نخستین داد دادن از تن خویش یکی دانستن ایزد قسا در پاک همه هستی ازو دیدن سراسر بدیها ناپسندیدن کسان را نرفتن یک قدم بسی امر یزدان نگشتن چون قدم سستان بهرباد (۲) کند قبله بهین جمله گوهر بکوشد تا بدارد اخشجان را بدین به کیومرث گزیده در آن ایامشان بنگر که چون بود بخوان در شاهنامه تا بدانی ز داد و عدل و خوبی و دیانت ز آبادانی و نیکی و شادی جهان بد چون بهشت آباد زیشان</p>
---	--

(۱) رك: نسخه چاپی دستور جاماسپجی جاماسب اسامی ۳۷- این نسخه بر از اغلاط چاپی است و ما شمار فوق را پس از تصحیح اغلاط مزبور (بدون تصرف در اصل) ثبت کردیم. (۲) بیداست که در عصر گوینده، بهدینان را در نتیجه حوادث بسیار شك و تردید در دین حاصل شده بود.

مزدیسنا و شعر پارسی - زرتشت بهرام پژدو

نمونه ای از (زراتشت نامه) - در سر آمدن هزاره زرد هشت و احوال مردم ایران در آن روزگار و پدید آمدن هوشیدر از خراسان :

دگر گونه گردد همیدون نهاد	یزشهای ^(۱) یزدان ندارند یاد
نه جشن و نه رامش نه فروردیان ^(۳)	نه نوروزدانندونه مهرگان ^(۲)
نیابد از و دانش و مزد هیچ	کسی کو کند او یزشنی ^(۴) بسیج
پشیمان شد از گفت خود بازگشت	ز بهر روان هر که فرمود یشت ^(۵)
که بر رسم جددین ^(۷) روند آ زمان	بسی مرد بهدین ^(۶) پاکیزه جان
برون افکنند گنج های نهان.	سپندارمند ^(۸) برگشاید زبان

(۱) عبادت و پرستش. (۲) جشن ایرانیان که در روز مهر (شانزدهم) از ماه مهر آغاز میشود. (۳) جشن اموات (یشتهاج ص ۵۹۳) (۴) پرستش و عبادت. (۵) از نسکهای اوستا. (۶) پیروان مزدیسنا. (۷) جذ بضم اول همانست که امروز (جدا) گوئیم و (جز) نیز از همان ریشه است - جسن دین یعنی بیرون (و جدا) از دین - ملحد و مشرک. (۸) از ماشا سهندان -
رك: ص ۱۵۷ بعد .

پهري ۱۰ = سعدي

شيخ مشرف الدين بن مصلح الدين سعدي شيرازي شاعر و نويسنده بزرگ قرن هفتم مي باشد که دو شاهکار بزرگ نظم و نثر: بوستان و گلستان و عاليترين غزليات عاشقانه پارسي (۱) از اوست. (۲)

I - سعدي در بوستان، در جائيکه از بتکده سوهنات هندوستان سخن ميراند چنين گويد (۳):

بتي ديدم از عاج در سوهنات
چنان صورتش بسته تمالگر
مرصع چو در جاهليت منات
که صورت نبندد از آن خوبتر
مردم از همه جابز يارت آن ميشناقتند - سعدي گويد که سبب پرستيدن پيکري
بيهوش و ناتوان مانند بت را از يکي پرسيدم:

مغی را که با من سر و کار بود
بسری پرسيدم ای برهمن!
نکو گوی و هم حجره و بار بود
عجب دارم از کار این بقعه من ...
مخ از پرسش من خشمگين شد و،

مغان را خبر کرد و پيران دير
فتادند گهران پازند خوان
نديدم در آن انجمن روی خير
چوسگ در من از بهر آن استخوان
و من در ميان آن گروه،

همين برهمن را ستودم بلند
مرا نيز با نقش اين بت خوشست

اما هنر او چيست؟ - برهمن در پاسخ گفت که اين بت بويژه از آنرو محترم

(۱) که در ضمن غزليات قديم، بدايع، خواتيم و طبيبات آمده. (۲) برای ترجمه احوال سعدي، رک: سعدي نامه مجله تعليم و تربيت شماره بهمن و اسفند (۱۱-۱۲) سال ۱۳۱۶ - تاريخ ادبيات ايران تأليف آقای دکتر شفق - بحث در باره سعدي شاعر تأليف هانري ماسه. (۳) بوستان چاپ فروغی ص ۲۱۵ به بعد.

است که در هنگام بامداد دست بسوی آسمان بلند میکند - من برای آزمایش شب را در بتکه بسر بردم :

شبی همچو روز قیامت دراز مغان گرد من بیوضو در نماز
 کشیشان هرگز نیاززده آب بفلها چو مردار در آفتاب.
 چون صبح شد مردم برای مشاهده معجزه بت اجتماع کردند :
 مغان تبه رای ناشسته روی پدید آمدند از در ودشت و کوی
 من چون نادانی آنانرا دریافتم و در ستیزه سودی نبود، بنای تزویر گذاشتم و
 بتظاهر گریستم و دست بت بیوسیدم ،
 بتقلید کافر شدم روز چند بر همین شدم در مقالات زند
 بر اثر این تدبیر طرف توجه گشتم و در بتکده منزل گزیدم تا روزی دریافتم که در
 زیر تخت بت کسی نشسته سر ریسمان بدست گرفته است که از کشیدن آن دست بت بطرف
 آسمان بلند میشود :
 پس برده مطارانی آذر پرست مجاور سر ریسمانی بدست.



استاد محترم آقای پورداد پس از این اشعار نگاشته اند (۱) :

* کاری بارزش ادبی این اشعار نداریم.. سعدی یکی از بزرگان شعرای دنیا و
 و از مفاخر وطن ماست ، و زبان دلکش و شیرین او باید سر مشق عموم ما ایرانیان
 باشد ، مقصود نگارنده از ذکر این اشعار فقط درین است که چگونه لغاتی متعلق
 به مزدیسنان بیجا در ادبیات ما بتکاررفته است. چنانکه ملاحظه میکنید پیشوای بتکده
 در هندوستان گوی بصواب برهن نامیده شده و غالباً بخطایغ که اسم پیشوای دین
 زرتشتی است. نخست سعدی بهغ گفت ای برهن ! - بعد برهنمان بجای آنکه کتاب
 دینی خود (وید) را بخوانند گبرانی شدند باز ندخوان یعنی زرتشتیان او ستاخوان.
 پس از آن برای دجوئی نزد برهن از او ستاوند اظهار خشنودی نمود نه از
 (۱) و. ه. ج ۱ ص ۵۰ (۲) مراد (ودا) کتاب مقدس هندوانست.

مزديسنا و تأثير آن در ادبيات پارسي

(ويد) - فوراً اين برهمنان كشيده شدن ، يعنى از پيشوايان دين عيسى - بالاخره خود سعدى هم براى مصلحت روزگار كافر و برهنه شد ولى چه برهنه؟ پير و تعليمات زند نه ويد - طولى نكشيد كه يكى از آن برهنههاى كه از كشيده شدن آذر پرست شده بودند ارتقاء جسته مطران شد يعنى بزرگترين درجه پيشوائى دين عيسى رسيد ولى چه مطران كه از روح القدس چشم پوشيده آتش ميپرستيد!

حقيقتاً هم سعدى را نبايد ملاحت كرد كه در سرانجام داستان يكى از پيشوايان برهمنان مغان مگر اين باز ندخوان كشيده يوضو نماز گزار را كه مطران آتش پرست شده بود بچاه انداخته با سنگ و كلوخ كشت و بت را از خدمت چنين پيشواى بى ثباتى آسوده ساخت.

بايد دانست كه در اينگونه تخليط مذاهب عواملى چند مؤثر بودند :

۱ - عدم اطلاع مسلمين از حقايق دين زرتشتى :

اولاً بمناسبت تحولات اوستا بهرور دهور ، كه حتى موبدان زرتشتى نيز بدرستى

از زبان اوستا و حقايق مزديسنا آگاهى نداشتند .

ثانياً - عدم تمايل مسلمين بخواندن كتب مزديسنا . (۱)

ثالثاً - منحصر بودن منابع اطلاع محققان بكتب زرتشتى و روايات موبدان . (۲)

در نتيجه همين ناآگاهى اشتباهات ذيل ايجاد شد :

الف - بمناسبت اطلاع از تقديس مزديسنان نسبت با آتش ، آنرا با آتش پرستى

متهم ساختند ، در صورتيكه آنان همه عناصر را مقدس ميدانستند . چنانكه بهمين مناسبت

هندوان را نيز آتش پرست محسوب ميداشتند . (۳)

(۱) ناصر خسرو :

اى خواننده كتاب زند و پازند زين خواندن زند تا كى و چنند ؟

وشيح عطار گويد :

آنكه مسيح جهان هست نو آموز او خوب نيابد از خواندن پازند و زند .

(۲) بديهى است كه كتب مزبور (پهلوى و پازند) از خرافات خالى نبودند و موبدان نيز ناقل

همان افكار خرافى بوده اند . (۳) نضامى در خسرو و شيرين گويد (بايهام) : هنوزم هندوان

آتش پرستند هنوزم جادوان تر كان مستند .

ب - اسناد دوکانگی بمذهب زرتشت. (۱)

ج - خلط اوستا و زندو پازند بایکدیگرو آوردن تعبیرات نادرست برای آنها. (۱)

۲ - نویسندگان و گویندگان اسلامی در موضوع ملل غیر مسلم بی اعتنائی داشتند و بحکم: الکفر ملة واحده، زیاده در شناسائی و تمیز بین اصول عقاید آنان سعی نمیکردند.

فردوسی که خود ظهور زرتشت را در زمان گشتاسب نویسد، بارها در شاهنامه دین سلاطین پیشین را زرتشتی معرفی میکند، چنانکه پیروز از گردان ایران در جنگ رام برزین با نوشزاد پسر انوشیروان که مسیحی شده بود گوید:

بگشتی ز دین کیومورثی	هم از راه هوشنگ و طهمورثی
مسیح فریبده خود کشته شد	چو از دین یزدان سرش گشته شد.
و مرادش دین زردشتی است. (۲)	

و نیز فردوسی از زبان (خراد برزین) در پاسخ امپراتور روم، در معرفی آئین مزدیسنا گوید: (۳)

چه بیچی بدین کیومورثی	هم از راه و آئین طهمورثی؟
که گویند: دادار کیهان یکیست	جز از بندگی کردنت راه نیست.
نظامی در (اقبالنامه) خود نیز بر همین هندی را (مغ) نامیده است آنجا که برهمنی بنمایندگی پادشاه هند بدربار اسکندر آمده اجازت دخول می طلبد (۴):	
بفرمود شه تاشتاب آورند	مغان را سوی آفتاب آورند
بفرمان شه سوی مغ تاختند	رهش باز دادند و بنواختند
در آمد مغ خدمت آموخته	مغانه چو آتش بر افروخته
چو تابنده خورشید را دید، زود	برسم مغانش پرستش نمود.

(۱) رك: بخش ۴، شماره ۱۶. (۲) یادداشت آقای ملك الشعراء بهار در ذیل مقاله آقای علی

آبادی بعنوان (در اطراف يك شعر شیخ) در شماره ۱۴ از سال ۲ نامه طوفان هفتگی.

(۳) شاهنامه، پیشی ج. ۴، ص ۸۰. (۴) اقبال نامه چاپ ارمغان ص ۱۰۹.

مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

چنانکه از ایات فوق پیداست نظامی نه تنها نام مغ را ببرهمن اسناد داده، بلکه آداب آنرا هم بدینان منتسب ساخته است.

شیخ عطار نیز در منطق الطیر، اندر داستان (شیخ صنعان) نقل میکند چون وی بروم رفت و عاشق دختر ترسا شد و برطبق پیشنهاد وی بنوشیدن باده متمایل گردید آنگاه،

<p>آمدند آنجا مردان^(۱) در فغان میزبانرا^(۲) حسن بی اندازه دید زلف ترسا روزگار او ببرد کآنچنان شیخی ره ایشان گزید بعد از آن گفتند تا ز ناز بست خرقه را آتش زد و در کار شد.^(۳)</p>	<p>شیخ را بردند تا دیر بمغان شیخ الحق مجلسی بس تازه دید آتش عشق آب کار او ببرد چون خبر نزدیک ترسایان رسید شیخ را بردند سوی دیر مست شیخ چون در حلقه ز ناز شد</p>
---	--

باز جای تعجب است که در همین حکایت دختر ترسا بت پرستی را از شرائط وصال خود میداند:

<p>خمر نوش و دیده از ایمان بدوز.^(۴)</p>	<p>سجده کن پیش بت و قرآن بسوز و شیخ پس از خمر بت را نیز پرستید:</p>
--	--

<p>بت پرستیدم چون گشتم مست مست^(۵)</p>	<p>روز هشیاری نبودم بت پرست حافظ نیز در غزلی نسبت بت پرستی بمغان داده:</p>
--	---

در حلقه مغانم دوش آن پسر چه خوش گفت: «با کافر آن چکارت، گر بت نهی پرستی»^(۶)

II - سعدی در گلستان، خطاب بحق تعالی گوید:

<p>ای کریمی که از خزانه غیب دوستان را کجا کنی محروم؟</p>	<p>گبر و ترسا وظیفه خورداری تو که بادشمن این نظر^(۷) داری؟</p>
---	---

(۱) مراد مردان شیخ صنعان است. (۲) همان دختر ترسا. (۳) منطق الطیر چاپ لکنهو
ص ۸۵. (۴) همان کتاب ص ۸۳. (۵) همان کتاب ص ۸۵. (۶) باد داشت آقای
ملک الشعر، ذیل مقاله آقای علی آبادی، سال ۲ شماره ۴ طوفان هفتگی. (۷) گلستان فروغی -
در نسخ چاپی دیگر (دشمنان نظر).

و بدیهی است که مراد از دوستان در بیت دوم مسلمانانست - مرحوم فروغی در حواشی و تعلیقات گلستان نگاشته است (۱) :

« اینکه گبر و ترسا دشمن خدا شمرده شده اند باین اعتبار است که آنها مخالف اسلامند که دین حقست (ان الدین عند الله الاسلام) و گر نه کسی مانند سعدی مخلوق را دشمن خالق نمی‌بندارد (۲) و در واقع معنی شعر این است که تو که با دشمن دین خود (۳) این نظرداری دوست دین خود را چگونه محروم میگذاری؟ »
 باینهمه بهض خرده بینان بر سعدی اعتراض کرده اند که مفهوم قطعه فوق معارض قطعه بسیار دلنشین مشهور اوست که فرماید :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی ب درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
 تو کز محنت دیگران بیغمی شاید که نامت نهند آدمی
 III - و نیز در گلستان گفته :

اگر صد سال گمب آتش فروزد اگر یکدم (۴) درو افتد بسوزد. (۵)
 اگر چه شیخ بزرگوار این بیت را مؤید (ایمن نبودن از بطش قویتر) (۶) آورده ولی ظاهراً اعتراضی در آن مستتر است یعنی از آتشی که پس از صد سال پرستش هنوز ته تنها نافع نیست بلکه پرستنده رازیان رساند، چه توقعی دارند؟
 IV - همو در بوستان (۷) گوید :

شنیدم که بگفته ابن السییل نیامد بمهمانسرای خلیل

(۱) چاپ ۱۳۱۹ (برای دبیرستانها) (۲) بویژه که سعدی عارف است و عارف همه عالم را مجازی حق دانست. (۳) در صورتیکه همه ادیان حقه از طرف خدا نازل میداند، پس یا سعدی دین زرتشت را بر حق نمی‌داند و یا آنرا منسوخ می‌شمرده است. (۴) گلستان فروغی (برای دبیرستانها) : بیکاره نگاه دارو. (۵) این بیت بابو شکور بلخی منتسب است : هر آن شعی که ایزد بر فرزند هر آنکس بف کند ویشش بسوزد.
 و ظاهراً ضمیر سعدی تا که از آن متأثر بوده. (۶) که قبلاً در حکایت مذکور است.
 (۷) چاپ فروغی ص ۷۱ - ۷۲ (باب دوم)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

<p>مگر بینوائی در آید ز راه در اطراف وادی نگه کرد و دید سرو مویش از گرد پیری سپید برسم کریمان صالائی بگفت یکی مردمی کن بنان و نمک که دانست خلقتش علیه السلام بعزت نشانندند پیر ذلیل نشستند بر هر طرف همگنان نیامد ز پیرش حدیثی بسمع چو پیران نمی بینمت صدق و سوز که نام خداوند روزی بری ؟ که نشنیدم از پیر آذر پرست که گمیر است پیر تبه بوده حال (۱) که منکر بود پیش پاکان پلید. در اینجا سعدی از نظر عرفانی بواقعه نظر کرده لطف عام الهی را بیاد آورد: بیبیت ملامت کنان که: «ای خلیل!» ترا نفرت آمد از ویدک زمان تو و اوس چرا همیبری دست جود؟ (۳)</p>	<p>ز فرخنده خوئی نخوردی پگاه برون رفت هر جانبی بنگرید بتنها یکی در بیابان چو بید بدلداریش مرحبائی بگفت که: «ای چشمهای مرا مردمک!» «نعم» گفت و برجست و برداشت گام رقیسبان مهبانسر ای خلیل بفرمود و ترتیب کردند خوان چو بسم الله آغاز کردند جمع چنین گفت که: «ای پیر دیرینه روز نه شرط است و قتی که روزی خوری بگفتا: «نگیرم طریقی بدست بدانت پیغمبر نیکفال بخواری بر اندش چو بیگانه دید در اینجا سعدی از نظر عرفانی بواقعه نظر کرده لطف عام الهی را بیاد آورد: بیبیت ملامت کنان که: «ای خلیل!» ترا نفرت آمد از ویدک زمان تو و اوس چرا همیبری دست جود؟ (۳)</p>
---	--

باید دانست که زمان ابراهیم قرنهای پیش از زرتشت بوده (۴) و ممکن نبوده است که یکی از زرتشتیان مهمان او شده باشد ولی میتوان گفت که مراد معنی از مشرکان عهد ابراهیم باشد ولی آنگاه نسبت (آذرپرست) صحیح نمینماید.

(۱) قابل توجه است که شاعر در اینداستان؛ مرد زرتشتی را (پیر ذلیل) و (پرتبه گشته حال) خواند. (۲) همان اسناد آتش پرستی تکرار شده. (۳) از این داستان بر میآید که سعدی زرتشت را با خلیل یکی نمیدانسته است. (۴) رك : بخش دوم عنوان (زرتشت و ابراهیم)

تکمله

بجز گویندگان مزبور جسته جسته در اشعار دیگر شعرا نیز ذکر زرتشت و آئین او دیده میشود (۱).

عنصری در قصیده‌ای بمدح سلطان محمود، جشن سده را «رسم گبران» و ناپسند می‌شمرد:

چنین که دیدم آئین تو قویتر بود
بدولت اندر، ز آئین خسرو و بهمن
تو مرد دینی (۲) و این رسم (۳) رسم گبرانست
روانداری بر رسم گبران رفتن.
ابوحنیفه اسکافی در قصیده معروف خود گوید (۴):
از عدو آنکه حذر بکن که شود دوست
وز مغب ترس آن زمان که گشت مسلمان.
شیخ عطار گوید:

و آنکه مسیح جهان هست نو آموزار
خوب نیاید از خواندن پازند و زند؛
و مراد آنست که عارفان و بزرگانیکه بمقتضای (علماء امتی افضل من انبیاء
بنی اسرائیل) استاد عیسی بن مریم هستند نیازی بخواندن زند و پازند (که در نظر مسلمانان
از کتب ضاله بشمار میرفتند) ندارد.

جامی در سلسله‌الذهب اندر (عدل و سیاست هر مز) نظیر داستانی را که
نظامی در خسرو و شیرین آورده (۵) نقل میکند و میگوید که با هر هر مز بن کسری
منادی ندا میکرد:

که: «عنان در کف هوس منبید
پسای در کشتزار کس منبید»

(۱) فاست مهم آسپارا در فصول گذشته با تشهاد آورده ایم. (۲) مراد سلطان محمود است که چون از نژاد شاهان ایران نبود ترویج دین اسلام را شعار خود قرار داد. (۳) مراد رسم جشن سده است. (۴) مطلع قصیده:

شاه چو دل بر گنا ز نزم گلستان
آسان آرد بچنگ مملکت آسان.

رک: ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶.

(۵) رک: ۴۶۰ - ۴۶۱ از کتاب حاضر

مزدبسن و تأثیر آن در ادبیات پارسی

«فی المثل هر که خوشه ای شکند
همچو خوشه بتیر دوزندش»
و بهمین ملاحظه نایب پسر خود را سیاست کرد و،
همچنین از سپاه او دگری
برکنار رزی گذر میکرد
ناگه از پهلویش جنیبت جست
صاحب باغ برگرفت فغان
«اصل دین مغان کم آزار است
میروم، ای بدین خود دو دله
زو سپاهی چونام شاه شنید
کمری داشت بر میان از زر
دست زدو آن کمر روان بگشاد
که: «بتاوان خوشه ای که شکست
اگر آن بود خوشه انگور
رگ جانم ز تن گسیخته گیر»

پیش شاه و سپاه معتبری
بتمشای رز نظر میکرد
خوشه غوره ای ز تانک شکست
ک: «ای بر افتاده از تو کیش مغان،
جستی آزارم، این چه دینداریست؟»
تاکنم از تو پیش شاه گله،
زهره او ز بیم شه بدرید
گردش آویزه خوشه های کهر
پیش آن مرد باغبان بنهاد
بین که دادم چه خوشه هات بدست؟
باشد اینها ز گوهر منشور»
خونم از تیغ شاه ریخته گیر.»

بخش هشتم

تصوف و مزدینا

دیباچه

بهره ۱ - نمونه اندیشه های
عرفانی در مزدینا
بهره ۲ - مزدینا و شعر عرفانی

تصوف و مزدیسنا

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
گفتم: «این جام جهان بین بتو کی داد حکیم؟»
کو بتأیید نظر حمل معما میکرد
واندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد
گفت: «آنروز که این گنبد مینا میکرد.»
حافظ

دیباچه

اندیشه بشر، از روزگار کهن دور راه برای وصول بحقیقت کشف کرده: طریق استدلال (یاراه عقل) - طریق کشف (یاراه دل).

پیروان طریق اول حکماء و رهروان طریقت ثانی عرفا را تشکیل میدهند. حکمت دو گونه ممتاز دارد: حکمت مشاء^(۱) که طرفداران آن پيرو فلسفه ارسطو حکیم یونانی میباشند^(۲) - و حکمت اشراق که پیروانش طرفدار فلسفه مکتب اسکندریه هستند.

طریق نخستین بیبحث و استدلال و منطق میپردازد - روش دوم میخواهد از راه مطالعه و مشاهده و سیر در انفس و تذکر و ریاضت و کشف بحقیقت راه یابد - و بنابراین حکمت اشراق فی الحقیقه از مفهوم عام حکمت^(۳) دور شده بعرفان پیوسته است.

ازسوی دیگر عرفان نیز بدو بخش تقسیم میشود: بخشی از آن حقایق مکتشف را ازراه استدلال و برهان اثبات و تأیید میکند و بخش دیگر فقط باذراک حقایق میپردازد و کاری بدلیل و برهان ندارد.

(۱) چون ارسطو مدرسه خود را در اراضی معبد آپولون لقیبی برپا کرده بود، ازاینرو مکتب وی بنام لیقیه یا لیس Lyceum (که هنوز آموزشگاههای اروپا براساس آن نام خوانده میشود) نامبردار است و چون ارسطو دروس خود را در راه رفتن بدان دانشجویان القاء میکرد آنان را «مشائین» peripateticiens و فلسفه آنانرا «حکمت مشاء» peripatetique خواندند.

(۲) ارسطو یا ارسطو طالیس یا ارسطو طالیس (Aristote) شاگرد ادلاطون ۳۸۴-۳۲۴ ق م (۳) یعنی بی بردن بحقایق اشیاء ازراه عقل و برهان

تصوف و مزدیسنا - دیباچه

بخش نخستین را عرفان نظری باید نامید که مروج آن در عالم اسلامی شیخ محیی‌الدین عربی است و بخش دوم را تصوف عملی باید خواند که برای آن واضع و مؤسسی در جهان نمی‌شناسیم، چه بشر از آن روز که برای نخستین بار توانسته است در پهنه آسمان و صحنه زمین مطالعه کند و دمی بخویشتن فرو رود، از همان‌گاه او را سالک طریقت و جویای حقیقت می‌یابیم.

کتاب تائوته « Taoté »^(۱) تألیف لائوتسه (Lao - tse)^(۲) پیشوای چینی، آئین برهمنی^(۳) و بودائی^(۴) هند، دین مسیح، حتی شعار معروف پرستشگاه دلف (در یونان): «خودت را بشناس» حاکی از حقایق عالی عرفانی میباشند.

اما تصوف برای تکامل دو راه برگزید: راه منفی و راه مثبت.

طریقه منفی عبارتست از اعراض از دنیا و ریاضت و ترك علائق و کشتن شهوات و فتنات و ترجیح فقر - راه دوم عبارتست از سلوک و جستجو و طلب و طی مراحل اخلاص و عبادت و تواضع و ایثار و خدمت بغیر و تأمل و سکوت و مطالعه و تربیت نفس و محبت و کسب معرفت و رسیدن بمقام عشق الهی.

روح ایرانی از اعصار کهن بحقایق عرفانی آشنا بوده است، چه عالیترین افکار تصوف را در آئین مزدیسنا مشاهده میکنیم. بدیهی است که مرادها در اینجا تصوف منفی نیست چه آئین زرتشت بر از نیرو و فعالیت است، درویشی و در یوزگی و قلندری در آن راه

(۱) از کتب مشکان و رموز جهان است و معنی آن «راه فضیلت» و مفهوم حقیقی آن (بقولی) راه عقل مدبر عالم است مباحث این کتاب بعرفان کمال شباهت را دارد، همه جا تفکر و مراقبه را از علم و حکم. لا ترمیدانه. رك: دائرة المعارف بریتانیا. (۲) متولد در ۶۰۴ ق.م. رك: دائرة المعارف بریتانیا. (۳) کتابهای مقدس این آئین بنام (ودا) خوانده میشود که شامل چهار کتابست: قصید و مومتر از همه ریگ ودا Rigvedá است. رك: ص ۲۴ ح ۳. این آئین شرقی مشحون از افکار عرفانی است. (۴) بودا در اواسط قرن ششم ق.م در خاندان ساکیا (تواد) از نیجای شمال هندوستان متولد شد - آئین او واکنشی است در مقابل آئین برهمنی - این آئین را نمیتوان مسلک فلسفی دانست چه جوایی بهیچیک از معضلات فلسفی نپسیده، بلکه آنرا یکنوع تصوف عملی باید خواند.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

ندارد. زرتشت نسبت بدنهای مادی بی‌اعتنا نیست. در یسنای ۳۰ قطعه ۱۱ فرماید:
«ای مردم! اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار داشت برخوردار گشتید، و از خوشی
این گیتی و دیگر سرای و ازرنج جاودانی و زیان دروغ پرستان و از سود و بهسره
دوستاران راستی آگاه شدید، آنگاه همواره در آینده جهان خوش خواهید بود.» - دستوره‌های
آسمانی مزدیسنا راجع بهمران و آبادی زمین و کشت و ورز خود بهترین دلیل
این مدعاست. (۱)

(۱) رك: گاتها چاپ اول ص ۷۴ ببعد.

بهره ۱ = نمونه اندیشه‌های عرفانی در مزدیسنا

زرتشت نخستین پیشوای روحانی ایران تعلیم می‌دهد که بشر دارای روح معنوی فنا ناپذیر است و این جهان بمثابة نمونه‌ایست از شهر یاری آسمانی. مقصود نهائی از زندگانی ما آنست که همه جهان را سعادت مند کنیم و در پرتو آن خود نیز از سعادت بهره ببریم یا بزبان دیگر کمال مطلوب ما در زندگانی اینست که ما خود باوج کمال برسیم و عالم را نیز در ترقی بسوی کمال یاری دهیم.

دیگر از تعالیم ایرانیان مزدیسنان این بود که در وجود جمیع افراد بشر یکذره مینوی بودیعت نهاده شده، آنرا بهر اسمی که بخواهید بنامید: روح یا وجدان، آن ذره مقدس تنها وسیله‌ایست که ما را باصل و مرکز دایره آفرینش متصل میسازد. تنها این پرتو نیز دیست که بشر را از عالم حیوان نجات می‌بخشد و بمقامات علوی ملکوتی راهنمایی میکند.

زرتشت معتقد است که آن ذره مینوی، در طی همین زندگانی جهان مادی نیز میتواند ما را بترقیات عالیتر نائل گرداند و از سعادت و کمال متمتع سازد. در قدیمترین آثار ادبی ایران باستان، یعنی کتب اوستا تنها راه کمال و بیگانه وسیله اتصال بمبدأ راه راستی شمرده شده، چنانکه در اوستا آمده است:

« ائو . پنتو . یو . اشاهه » Aevô . pantô . yô . ashahe (۱)

یعنی: « راه یکی است و آن راه راستی است. »

در سیاحتنامه منسوب بقیثاغورث آمده (۲): « ایرانیان میگویند خداوند نورالانوار و روح راستی است و عقیده دارند تنها راهی که بدان میتوان بدو تقرب جست راه راستی میباشد. »

بر طبق تعالیمات گاتها باید روان خود را هنزه و شایسته سازد تا بتواند در راه

(۱) یسنای ۷۲-۶۱. (۲) اگرچه سیاحتنامه فیثاغورث معمولست، در عین حال نمونه‌ای از بیستی یونانیان دربارهٔ احوال و مراسم و افکار ایرانیان میباشد.

مردیسا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

راستی (اشا) قدم زنده و بر اثر اکتساب صفات مقدس ایزدی یعنی منش پاك (وهومن) و قدرت معنوی و مطلوب (خشته) و عشق و فداکاری « آرمتی » بتواند خویش را از مقام حیوانی و انسانی ترقی دهد و ذره وار از پرتو فروغ بی پایان یزدان برخوردار گردد .

این فکر عالی در (هپتان هابتی بزرگ) در یسنای ۳۵ گنجاییده شده است :
در بند های نخستین این یشت ، نویسنده گمنام سعی دارد ما را متوجه کند که فقط بوسیله راستی میتوان باستان اهورا تقرب یافت :

« ای اهور مزدا ! ، ای اشای زیبا ! ،

ما خواستاریم آنچه چیزی را برای خود برگزینیم ،

و آن اندیشه و گفتار و کرداری را بجا آوریم ،

که در میان اعمال موجود برای کارهای هر دو جهان

بهترین باشد. » (۱)

« در حقیقت کسی را پادشاهی روا میداریم ،

و آنرا حق کسی می شماریم ، و آنرا برای کسی خواستاریم ،

که بهتر پادشاهی کند ،

برای مزدا اهورا و برای اشا و هیسته. » (۲)

سپس پیشوای دینی متذکر میگردد کسانی که از نعمت این راستی برخوردار گردیدند ،

باید آنرا عملاً ظاهر سازند و تأثیر نیک آنرا بدیگران برسانند :

« آنچه را که مرد یا زنی دانست درست و خوبست

باید آنرا با همت برای خود بجای آورد ،

و آنرا بدیگران بفهمانند تا آنچه آنچنانکه باید بدان رفتار کنند. » (۳)

« ای اهور مزدا ! این کلام ملهم را ما خواستاریم .

(۱) هپتان یشت بزرگ بنده از یسنای ۳۵. (۲) همان یشت بزرگ بنده از یسنای ۳۵.

(۳) یسنای مذکور ، همان بند .

تصوف و مزدیسنا - نمونه اندیشه های عرفانی

که بهترین اندیشه راستی را منتشر سازیم،
اماترا فرمانده و آموزگار آن بشناسیم» (۱)
آنگاه عارف، بایانی لطیف چنین زندگی را به بدیه ای تشبیه کند که شایسته تقدیم
بدرگاه اهور مزدا، خداوند یکتا میباشد:

«برای خاطر اشا و وهومن و شهر یور نیک،
اکنون ای اهورا! با سرود نیایش بی دربی
و دعای پیایی و نماز (خود را تقدیم تو می کنیم)» (۲)
پیشوایان مزدیسنا در یسنای مذکور راه تقریب بدرگاه خداوندی را چنین شرح داده اند:
«ای اهور مزدا!»

«با خیال پاک، با راستی و درستی
با کردار و گفتار و آئین نیک، ما میخواهیم بتو نزدیک شویم» (۲)
«ترا نناخوان، ترا سپاسگزاریم ای مزدا اهورا!
باهمه اندیشه نیک

همه گفتار و کردار نیک،
ما میخواهیم بتو نزدیک شویم» (۳)
«ای مزدا اهورا! ما سرود گویان و بیمبران تو موسوم هستیم،
و میخواهیم که این چنین باشیم، و خود را برای مزدیکه
تو برای دین ما نند ما کسانانی مقرر فرمودی، مهیا سازیم،
ای مزدا اهورا» (۴)

«تو از برای ما، این (مزدا) در این جهان
و (در جهان) مینوی مقرر داشتی،
از این رو که بدان وسیله بمصاحبت تو نایل شویم،

(۱) و (۲) هفتاد و یکم بشت بزرگ یسنای ۳۵ بند ۱۰. (۳) هفتاد و یکم بشت بزرگ یسنای ۴۱ بند ۵.
(۴) هفتاد و یکم بشت بزرگ یسنای ۳۶ بند ۵.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و باتو و باراستی جاودان بسر بریم. « (۱)

دکتر مدی در رساله (آذر کیوان) فصل نهم تحت عنوان: «آیا تصوفی را که آذر کیوان و شاگردان او (۲) رواج دادند، زرتشتیان باستان میشناختند؟» نوشته (۳):

«فکر اساسی، که عقاید متصوفه گرد آن دور میزند، «عشق الهی» یا «اتحاد با خدا» است. اگر کسی بپرسد آیا میتوانیم اثری از بعضی افکار مربوط به اتحاد باحق، در کتب زرتشتیان بیابیم؟ میتوانیم پاسخ دهیم: آری.

در پت (۴) مشهور به پت آدرساد مارسپندان - یکی از روحانیان عصر ساسانی (۵) - میخوانیم:

«خویشی (ارتباط) یزدان داشتن، چنین بود که اگر چیز از آن رسد (امر دایر شود) که این تن روان را بیاید دادن، بدهم. «
ممکن است عبارت فوق را با این نظریه تطبیق کرد که شخص در (آفرین بزرگان) اینگونه تقدیس شده:

«باشد که درخواست شما انجام شود، چنانکه اراده اهور مزدا در آفرینش وی انجام گردید.» و نیز میخوانیم:

«در کارهای خود درست و دادگر باش، چنانکه اهور مزدا در آفرینش خویش.» (۶)

در مورد اتحاد و شرکت مخلوق در کارهای آفریدگار، «دستگاه» تکرید میکنیم

(۱) هفتان یشت بزرگ یسنای ۴۱ بند ۶- رک: یشتهاج ۱ ص ۳۲ یسویز کتاب (سخنوران دوران پهلوی) تألیف دینشاه ایرانی چاپ ۱۹۳۳ بهیج ۱ ص ۲۰-۲۵. و برای مضامین تعالیم مزدیسنا با عرفان اسلامی رجوع شود به (اخلاق ایران باستان) تألیف دینشاه ص ۵۵ تا آخر کتاب و فلسفه ایران باستان تألیف وی. (۲) نگارنده در شرح افکار مکتب آذر کیوان رساله ای در دست تألیف دارد.

(۳) Dr. Modis Dastur Azar Kaiwan, in the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute, No. 20 - p. 75 sqq.

(۴) توبه. (۵) رک: همین کتاب ص ۱۰۲ بهمه. (۶) در این دو عبارت بیشتر جنبه تشبیه ظاهر است تا اشتراك و اتحاد.

که در اوستا و کتابهای دیگر پارسیان مطالب بسیار آمده . در یسنا (های LX، ۱۲) بطرزی نغز و دلکش این موضوع تشریح شده و در نماز هوشبام، نیز شرح آن آمده و دستور داده اند که در بامداد پگاه آنرا بخوانند:

«Ahura Mazda... Asha Vahishta asha sraéshta daresâma thwâ pairi thwâ Jamyâma, hamem thwâ haxma.»

«ای اهورمزدا! باشد که ترا به بینیم . باشد که بتو برسیم . باشد بدوستی جاویدانت دسترسی یابیم ؛ بوسیله بهترین راستی، و بالاترین راستی خویش.»

گاتها از اینگونه تعییرات - در خصوص اتحاد با حق، بوسیله رفتار نیک - مشحونست . مکان و زمان (زروان اگرانه ^(۱)) بی پایان هستند ، پس خدا نیز بی پایان است . خدا از آفریدگان خود امتیاز دارد ، و معسدا در آفرینش خویش ، همه جا حاضر است . بنابراین ، نظر زرتشتی در خصوص رهبری اندیشه بشر بسوی خدا از اینقرار است : « از طبیعت بخدای طبیعت . حتی امشاسپندان ، روانهای نیکوکار همه آفریده او هستند ^(۲) و خود او بنگامشاسپندان است . ایزدان آفریده او بند و او خود بنگ ایزد است فروهران (فروشی ها) آفریده وی باشند و او خود فروهر (فروشی) ی دارد . اوست که خوارنگه Xvarenan (g)h (خره - فره) را به بسیاری ارزانی

(۱) زروان در اوستا Zrovan معنی زمین است (آبان یشت بند ۱۲۹ و فروردین یشت بند ۵۶ در یسنا) هرگز ۱۹۰ یا ۱۹۱ و چندین بار در ردیف ایزدان دیگر شمرده شده و از آن فرشته زمنا بیکرانه ارائه گردیده (یسنا ۷۲ بند ۱۰ - خرده اوستا ، سروش باز بند ۵ و وندیداد فرگرد ۱۹۹ سدهای ۱۳ و ۱۴ و غیره) در همه این بندها زروان با صفات اکرانه akarana (بیکرانه) و در غیر موارد Zrovan (در کتاب پارت میخورد: زروان درنگ خدای) آمده، از اینصورت است بدست نه زمین در نظر ایرانیان باستان قدیم شمرده میشده . بنا بر روایت مورخان ، پیش از میلاد هجدهم و پنجم میلادی فرقه ای از زرتشتیان عهد ساسانی بنام (زروانیان) شهرت داشته است شورشانی در مثل و محل خود بنفصیل از آنان سخن میراند . بنا بقل از تریه ، بنام Zrovan پیش از میلاد سده پنجم میلادی این فرقه عقیده داشتند که هر مزد و اهریس هر دو زروان و خود آمده است . برگرفته اوستا: تألیف آقای پورداود ص ۹۱-۹۷ و ایرت ساسان در سده ۹۴-۱۰۲ . (۲) رگ : هر مزد یشت

مزدیسنا و تأثیر آن دزدادیات پارسی

داشته و او خود پرازخوار ننگه میباشد. وی در همه جا، در آفرینش خود، حاضر است و معهدا از آن جداست. بنابراین، آنگاه که تقدیس و احترامی نسبت با آفرینش او شود، پس آن تقدیس و احترام بسوی اوست.

نیایش سه گانه اهورمزدا (خورشید نیایش. بند ۱) چنین خوانده میشود:
«Nemasê tē Ahura Mazda, nemasê tē Ahura Mazda, nemasê tē Ahura Mazda. thrischit paro anyâish dâmana (۱)»

یعنی: نماز ترا ای اهورمزدا! نماز ترا ای اهورمزدا! نماز ترا ای اهورمزدا!
پیش از آفرینشهای دیگر (۲)»

در یسنای ۴۵ بند ۸ آمده: «آری اکنون من میخواهم آن کشوری را که (مقام) اندیشه و کردار و گفتار نیک است با دیدگان بنگرم، پس از آنکه بتوسط راستی مزدا اهورا را شناختم. درود و ستایش خود را در گرزمان (سرای سرود) (۳) تقدیم او کنم.»

در همین یسنا بند ۱۰ آمده: «مزدا اهورا بتوسط وهومن و اشائی خویش وعده فرمود که در کشور خود ما را از رسائی و جاودانی و در سرای خویش از نیرو و بپایداری برخوردار سازد.»

در یسنای ۴۶ بند ۱۶ آمده: «ما امیدواریم که کامیاب گردیم. آنجا که اشا با آرمئی متفق است، در آن کشور جاودانی که از آن پادشاه منشاز است. در آنجا که مزدا اهورا برای گشایش بخشیدن آرام گیرند.»

در یسنای ۴۷ بند ۱ آمده: «اهورا بتوسط خستره و آرمئی بما و رسائی و جاودانی بخشاد.»

(۱) Air. Wbs. 827. (۲) خرده اوستا ص ۱۰۷. بمقتله دکتر مندی نمونه نیکی از مقالات یارسیان در این موضوع است. خوانندگان نیز میتوانند بکتاب (فلسفه ایران باستان) تألیف دینشاه ترجمه آقای سبنا، عنوان (هفت مراحل روحانی) ص ۶۱-۱۲۰ مراجعه کنند. (۳) گرزمان یا گروتمان (دراوسنا گرودمانه Farodemana) در ادبیات پارسی نیز آمده و لغت بمعنی «سرای ستایش و سرود» و مجازاً بمعنی عرش اعظم است.

تصوف و مزدیسنا - نمونه اندیشه های عرفانی

در یسنای ۴۸ بند ۷ آمده: «ای کسانیکه پاداش پاك منشان را بتوسط راستی خواستارید، از همان راستی که مرد مقدس از دوستان اوست، آرا مگاه او (مرد مقدس) در سرای تو خواهد بود، ای اهورا!»

در یسنای ۵۰ بند ۸ آمده: «ای مزدا [وامشاسپندان]! همواره خواستارم با سرودهای مشهوری که از غیرت پارسائی [برخاسته] است بسوی شما روی آورم، همچنین ای اشا! دستان را بلند کنم و با ستایش ایمان آوردگان و با آنچه درخور منش پاك است، برابرتان بایستم.»

در یسنای ۵۱ بند ۲۲ آمده: «من میشناسم آن کسیکه ستایشش از روی راستی برایم بهترین چیز است. آن کس مزدا اهوراست [وامشاسپندان] که بودند و هستند. من میخواهم آنرا نام برده، بستایم و با سرودنیایش بدانان نزدیک شوم.» (۱)
در پایان این مبحث متذکر میشویم که جنبه منفی تصوف که شامل اعتزال و گوشه گیری از دنیا وزهد و پرهیز از هوای نفس و اعراض از عاریق دنیوی است در اواخر عهد ساسانیان، از افکار اقوام و ملل مجاور و بخصوص هند در ایران نفوذ کرده است و اندرزنامه های پهلوی از اینگونه افکار هنجونست.

شالنده تصوف ایران اسلامی را شیخ ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان بسفلی ریخته است و به قول شیخ اشراق سهروردی (۲): «خمیره خسروانین (۳) در سلوک به (سیر بسطیم) (۴) فرود آمد و پس از او به (فتی بیضاء) (۵) و پس از ایشان به (سیر آمل و خرقون) (۶) رسید.» و میدانیم که سروشان جد ابویزید زرتشتی بود که اسلام آورد (۷) و در ترجمه احوال او بملاقات وی با زرتشتیان بازها بر میخوریم. (۸)

(۱) نسخه برای سنس مر ۱۱۴-۱۱۶ (۲) مجموعه فی الحکمة الالهیه . باهتام آقای هادی گریز مر ۵۰۳ (۳) مراد خسروان ساسانی و بزرگان عهد ایشانست. (۴) سیر در اصطلاح سهروردی معنی ساداش و عارف که عمل است و بسیار بسطام مراد ابویزید بسطامی است. (۵) مراد حسین بن منصور حلاج معنوی است. (۶) مراد ابوالعباس قصاب آملی و ابوالحسن خرقانی است (۷) کتاب نور من اعمت سلطان العارفین ابی یزید طیفور، نسخه عکسی (ص ۴) متعلق باشد لوتی ماسپندان که از نسخه منقح برود کنه بخانه تکیه مولویه حلب عکس برداری شده واصل آن از بی بی زنده و کانی هادی گریز برین لطفنامه نسخه مرور را در اختیار نگارنده گذاشتند. (۸) رشک ند گره تلاوان - حضور چاپ تهران ج ۱ ص ۱۲۷ - کتاب النور ص ۳۷ و ۶۴.

بهره ۲ = مزدیسنا و شهر عرفانی

اصطلاحات مزدیسنا در شعر عرفانی : ۱- سنائی ۲- عین القضاة ۳- اوحدی ۴- عطار
۵- مولوی ۶- عراقی ۷- حافظ ۸- هاتف- تعبیر عرفانی اصطلاحات مزدیسنا - جام جم.

در قرن ششم هجری اشعار عرفانی در ایران بسیار رائج گردید، و در

آن ضمن چهار گونه اصطلاحات در شعر پارسی وارد شد :

۱- اصطلاحات قلندری : قلندر- خرابات - میکده - میخانه -

شاهد - ساقی - خمار - لالایی و غیره.

۲- اصطلاحات حاکی از کفر^(۱) : کفر - کافر - کافر بیچه - بت - بتخانه - بتکده

و غیره .

۳- اصطلاحات مربوط به عیسویان : ترسا - ترسا بیچه - صومعه - راهب و غیره.

۴- اصطلاحات مربوط به مزدیسنان : مغ - مغبیچه - هوبد - دیر مغان - گبر

و غیره (۲)

علت رواج این اصطلاحات آن بود که فرقه ای از متصوفه ، که بنامهای اباحیه ،

ملاطیه و قلندران نامبردارند ، شعار خود را در تصوف مخالفت با احکام و رسوم عامه

قرار دادند و بدو منظور در کردار و گفتار برخلاف شرع رفتار میکردند . نخست آنکه

نظر مردم را از خود بگرداندند^(۳) دیگر آنکه خود را هبیری از معصیت میدانستند . (۴)

(۱) علی الاطلاق . (۲) برخی از اصطلاحات مانند دیر (بنام مغلان) ، کشت

و زنا را بین کیش عیسوی و آئین زرتشتی مشترک است . (۳) رک . داستان ملاقات

شمس الدین تبریزی (مراد جلال السندین مولوی) در کتاب شرح حال او لا ما بقعه آتسای

بدیع الزمان فروزانفر ص ۵۸ . (۴) آتسای فروزانفر در مقاله (سمعی و سپهروردی)

درک : سعدی نامه مجله آموزش و پرورش نوشته اند : « امام غزالی در ایامی سیاحت عقیده

آنان (صوفیه اباحیه) را بدین طریق بیان میکند : « وجه ششم جهلی گمانی است که گویند ما

بجائی رسیده ایم که معصیت ما را از زبان ندارد و دین ما دو فقه شده است و جهانت بشیرد و

باز در رساله ای که بفارسی با عنوان « رساله فی ذم الصوفیه الاباحیه » تألیف نموده عقیده

این اشخاص را نکوهش کرده است . و این نسخه را من در کتابخانه مرسوم اصفهان در آنافاضل

ایده در « اشبه صلیحه بعد »

تصوف و مزدیسنا - مزدیسنا و شعر عرفانی - سنائی

نخستین بار سنائی در (قلندریات) خود^(۱) و پس از او دیگر عرفا بذکر اینگونه اصطلاحات پرداختند، ولی بعداً محققان برای آنها تعبیراتی قائل شدند و رساله‌هایی در این باب تألیف کردند.^(۲)

برخی از متتبعان معاصر معتقدند که ذکر اصطلاحات مزدیسنا در شعر عرفانی پارسی نمونه‌ایست از تجلی روح ایرانی، که شعله آن همواره در دل افراد با ذوق کشور ایران مشتعل بوده است.^(۳)

اینک بذکر گویندگان و عارفانی که در اشعار خود اینگونه اصطلاحات را بکار برده‌اند میپردازیم.

۱- سننائی

حکیم ابوالمجد هجدود بن آدم سنائی غزنوی، متولد بسال ۴۳۷ و متوفی

[بقیه از حاشیه صفحه قبل]

دیده ام و ابو الفرج بن جوزی در کتاب نقدالعلم والعلما این رساله را به ربی نقل کرده است و نام مصنف را نیابوده است. نقدالعلم والعلما معروف بتلبیس ابلیس طبع مصر (صفحه ۳۶۳-۳۶۹) و مولانا جلال‌الدین در جلد دوم مثنوی (چاپ علاءالدوله صفحه ۱۷۸) این عقیده را بیان میفرماید:

آن یکی يك شيخ را تهمت نهاد	کو بدست و نیست بر راه رشاد
شارب خمرست و سالوس و خبیث	مر مریدانرا کیجا باشد مغیث؟
آن یکی گفتش: ادبراهو شدار	نیست آسان اینچنین ظن بر کبار
این نباشد، و ر بود ای مرغ خاک!	بحر قلزم را ز مرداری چه باک؟
نیست دون القلتین و حوض خرد	کش تواند قطره ای از کار برد
آتش ابراهیم را نبود زیان	هر که نمرود است گو میترس از آن.

معنی دو فله شدن حد کرد شد نیست که آن مقدار آب در شریعت نجاست نمی پذیرد و این صوفیان می گفته اند که ما همچنانکه آب گر پلید نمیشود بجای رسیده ایم که شرور بمازیان نمیرساند. - و نیز غزالی در احیاء العلوم از این فرقه سخن رانده است (رك احیاء العلوم چاپ مصر سال ۱۲۸۹ ج ۳ ص ۳۵۵) (۱) رك: دیوان سنائی مصحح آقای مدرس چاپ شرکت محدود. (۲) که ذکر آنها بیاید. (۳) بدیهی است که این امر ناخواسته صورت گرفته است.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بسال ۵۳۵، نخستین شاعر عرفانی^(۱) و اول کسیست که انواع اصطلاحات مزبور را، در ضمن اشعار پارسی گنجایند است.^(۲)

نوع اول:

در خرابات قلندر گر ترا مأواستی
من نشیمن در خرابات قلندر داری.^(۳)
ای سنائی اخیز و بشکن زود قفل میکده
باز خر مارا زمانی زین غمان یسپده.^(۴)
می ندانی کآدم از کتم عدم سوی وجود
از برای مهر بازان خرابات آمده.^(۵)
من آن رهبان خود نامم، من آن قلاش خود کامم
که دستوری بود ابلیس را کردار من هر شب
برهنه با و سر زآتم، که داتم در خراباتم
همی باشد گرو هم کفش و هم دستار من هر شب.^(۶)

نوع دوم:

بردیم باز از مسلمانی زهی کافر بچه!
کردیم بندی و زندانی زهی کافر بچه!
کشتن و خون ریختن در کافری
نیست هرگز بی پشیمانی زهی کافر بچه!
نیست بر درگاه سلطان هیچ کسر ادین درست
تا تو بر درگاه سلطانی زهی کافر بچه.^(۷)
تا ترا روشن شود در کافری در نمین
بت پرستی پیشه گیر اندر میان بتکده.^(۸)

نوع سوم:

دو صد زنار دارم بر میان بسته بروم اندر
همی بافند در هبانان مگر زنار من هر شب.^(۹)
زنار پرستی مکن ای بت که جهانی
در سلسله زلف چو زنار کشیدی
بس زاهد و عابد که بر آن طره طرار
از صومعه درخت نخل خمار کشیدی.^(۱۰)

نوع چهارم:

تا بدیدم بتکده بی بت دلم آتشکده است

فرقت نامهربانی آتشم در جگ ن زدست.^(۱۱)

(۱) پس از ابوسمید ابوالخیر که فقط چند دو بیتی عرفی ساخته. رک: اسرار التوحید چاپ تهران ص ۱۶۶ - ۱۶۷ و ۲۷۶. (۲) برای اطلاع از ترجمه احوال سنائی رجوع شود بمقدمه دیوان سنائی مصحح آقای مدرس رضوی. (۳) همان کتاب ص ۷۵۵. (۴) همان کتاب ص ۷۳۷. (۵) دیوان سنائی ص ۷۳۷. (۶) همان کتاب ص ۵۸۷. (۷) نامه ابن غزل مردف به (کافر بچه) است. همان کتاب ص ۷۳۶. (۸) همان کتاب ص ۷۳۷. (۹) همان کتاب ص ۵۸۷. (۱۰) همان کتاب ص ۷۴۹. (۱۱) همان کتاب ص ۵۹۳.

تصوف و مزدیسنا - شعر عرفانی : سنائی - عین القضاة

در سر زلفت نشان از ظلمت اهریمن است

بردورخ از نور یزدان حجت و برهان تراست. (۱)

همه شب مست و مخمورم بعشق آن بت کافر

مغان دایم برند آتش زیت النار (۲) من هر شب. (۳)

اگر آتش پرستی را ز عشق او بترساند

ز بیم آتش عشقش شود بیزار از کبری. (۴)

سنائی در حدیقه گوید (۵) :

کی پیمبر بسوی تو نکرد؟

پس چو دنیات سوی خویش برد

دست زی او مبر که مادر تست

دینی ارچه ز حرص دلبر تست

مادر تست چون کنی بزینش؟ (۶)

گرنهی گبر، پس بخوش سخنیش

در این بیت نفرت خود را آشکار کرده :

وز سگ هزار بار منم زشت کار تر. (۷)

از مرغ هزار بار منم زشت کیش تر

۲ = عین القضاة همدانی

ابوالعالی عبدالله بن محمد میانجی، عین القضاة همدانی از عارفان

بزرگ قرن ششم و مؤلف زبدة الحقایق و شارح کلمات قصار باباطاهر عریان و متوفی بسال

۵۲۵ است. (۸) وی گوید :

ای کفر! درینا که مغان از تو بلافند

در صورت و حرف تو دو صد میل برفتند

یک ذره ز اقبال تو گر رخ بنماید

در عالم سجاده و زلفار نبافند

(۱) همان کتاب ص ۵۹۳. (۲) یعنی آتشکده. (۳) دیوان سنائی ص ۵۸۷. (۴)

همان کتاب ص ۷۵۲. (۵) چاپ تهران ص ۱۹۷. (۶) موهب ختوک دس میباشد.

(۷) دیوان سنائی ص ۶۴۶ - چون سنائی در ذکر اصطلاحات مزبور پیشرو بوده، از اینرو

بناکر نمونه اصطلاحات مختلف او برداختیم. (۸) برای ترجمه احوال عین القضاة رجوع

شود: تاریخ الحکماء شهرزوری و یافعی و طبقات الشافیه و طرایق الحقایق و تاریخ سلجوقیه عماد کاتب.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

عبد الرحمن جامی بزرگترین شاعر و عارف قرن نهم در رساله ای که در شرح قصیده عطار بمطلع :

ای روی در کشیده بی بازار آمده خلقی بدین طلسم گرفتار آمده
نوشته است (۱) ، اندر تشریح این بیت عطار :

اینجا فقیر سوخته بگریخته ز جهل در چین شده بعلم و ز کفار آمده

نگاشته: یعنی فقیری که با آتش عشق و مجاهده سوخته ، از کفر مجازی یا جهل بگریخته، در چین علم شده که « اطلبوا العلم ولو بالمین » و از کفار حقیقی گشته، چنانچه حسین منصور علاج گفته:

کفرت بدین اللهو الکفر واجب لدی و عند المسلمین قبیح

لعین القضاة: ای کفر درینا..... (۲)

و معنی کفر پوشیدنست ، و کفر عامه پوشیدن حقست بیاضل ، و کفر خاصه پوشیدن باضل که ماسویست بحق - و این کس که از کفر و دین گذشته غیر حق همه را پوشیده و فراموش کرده : « نسوا الله فنسیهم لارتفاع حکم ما به الامتیاز بین المطلق و المقید و غلبه حکم ما به الاشتراک شهوداً لاحقیقه ، لانه محال کما سبق : یا خود مراد آن بود که از کفر و جهل گریخته ، بچین علم رفته و بآنچه از آن گریخته گرفتار آمده و چین ، که اقصی مشرقست ، کنایت باشد از مشرق احدیت ذات ، که نهایت مقاماتست و در آن مقام حجب و رانی و دلمانی همه محترق شود ، که « لو کشفها لاحترق سبجات و جهه ، ما انشی الیه نفس من سلفه » به کفر مانند نه ایمین ، ملاحظه صفات جمال ، جلال ، زبرک عجز نمیز کند میان اشیاء و در غلبه سطوت سناضان عین و نور تجلی ذات عقل مبینز مغنوب و معزول گردد. (۳)

۱۳ - (اوحدی) گرها فی

ابو حامد اوحد الدین کرمانی عارف معروف سده ششم هجری و متوفی بسال

۵۳۶ هجری می باشد (۴)

(۱) این شرح در پایان دیوان عطار مصحح آقای نفیسی (از ص ۴۰۷ تا ص ۴۵۱) چاپ شده .

(۲) در اینجا جامی سه بیت فوق را از عین القضاة نقل میکند . (۳) دیوان عطار ،

باهتمام آقای سعید نفیسی ص ۴۴۷ . (۴) برای ترجمه احوال اوحدی رجوع شود :

نفحات الانس جامی - مجمع الفصحاء - ریاض العارفین و رساله مواعی: آیف آقای بدیع الزمان
فروزانفر ج ۱ ص ۵۸ .

وی مثنوی بنام مصباح الارواح دارد^(۱). در این منظومه اندر (فصل در بیان ابتداء سفر در خدمت پیر و دیدن عجائب) معراج روحی خود را تشریح میکند^(۲) و در آن ضمن صفت شهر نفس اماره ، صفت شهر نفس لواحه ، صفت شهر نفس مطمئنه ، صفت حظیره قدسی ، صفت شهر نفس راضیه ، صفت شهر نفس مرضیه ، صفت شهر نفس عاشقه ، صفت شهر فقر و نفس فقیره را شرح میدهد .

در توصیف شهر نفس عاشقه از (چهار جوق) اهل آن شهر بحث میکند و در (صفت جوق چهارم از اهل عاشقه) گوید :

خورشید پرست آتش افروز	قومی دیدم دگر شب و روز
در هستی خویش خیره گشته	بیهوش و قرار و صبر گشته
جاماسپ مقام و رهبر دین	زردشت صفات موبد آیین
در آتش عشق ، چون سمندر	آتشکده را مغ مغ مجاور
جان کرده فدا کلاغ غم را	در خیمه جان شده ندم را
صد جام جهان نمای حاصل	هر يك جمشید کرده از گل
ضحاک هوا بیسته در بند	افریدون وار در دماوند
در آذر مهر تاخته رخش	بی بیم و امید چون سیاوخش ^(۳)
بی زحمت جبرئیل در کار	مانند خلیل رفته در نار
دیده چو خلیل لذت و ذوق	در آتش خلد و روضه شوق
بسی باک ز آزر و شمن بود	هر يك چو خلیل بت شکن بود
افتاده ز مادر و پدر دور	در غار وف چو طفل مهجور
وز شصت فراق تیسر خورده	ز انگشت وصال شیر خورده
پس از مه و مهر برگزیده	اول ز ستاره در گذشته

(۱) نسخه خطی آن در کتابخانه آقای فروزانفر موجود است. (۲) چنانکه سنائی در منظومه (سیرالعباد) نگاشته در رساله (از ویراف تا دانت) مفصلاً این موضوع را مورد بحث قرار داده است. (۳) در اصل : سیاوش.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بنهاده اساس کعبه را راز	آنکه ز همه بری شده باز
از قربت نفس خویش قربان	کرده ز برای قرب یزدان
حلق پسر امید بی بیم	ببریده بتیغ و تیر تسلیم
در آتش عشق همچو هایل	قربان کرده برغم قایل
طاوس و خروس و زاغ و کرکس ^(۱)	اندر تن خویش گشته سرکش
زنده همه را بوقت افغان	پس دیده بنور دیده جان
تابنده بسان شعاع شمع	چون گشت دلم بنور آن جمع
بی واسطه برگزیده آزاد.	زان طائفه نیز خرم و شاد

امری که در این داستان شایان توجه است آنست که گوینده در صفت جوق اول ذکر مسلمانان و در جوق دوم ذکر ترسایان و در جوق سوم ذکر یهودیان و در جوق چهارم ذکر زرتشتیان آورده و در حقیقت زرتشت را در ردیف پیامبران صاحب کتاب ذکر کرده است و این معنی با توصیف دلکشی که از مقام پیروان مزدیسنا در جهان معنی آورده در ادبیات پارسی ظاهراً سابقه ندارد.

۴ = عطار نیشابوری

شیخ فرید الدین محمد عطار که در اواسط نیمه اول قرن هفتم وفات یافت^(۲) بزرگترین شاعر عرفانی نیمه دوم سده ششم و اوایل سده هفتم هجری بشمار میرود. اشعار او را صاحب‌دلان «تازیانه سلوک» نام داده اند^(۳). وی اصطلاحات مزدیسنا را بسیار بکار برده و ما در ذیل نمونه ای از آنها ثبت میکنیم:

گبر: نه همه بت زرز و سیم بود	که بت رهروان وجود بود
هر که يك ذره میکند اثبات	نفس او گبر یا جهود بود. ^(۴)
ما مرد کلیسیا و زقاریم	گبر کهنیم و نام نو داریم

(۱) چنین است؛ (۲) رك: جستجو در احوال عطار تألیف آقای غیبی، چاپ گنجینه‌پروشی اقبال. سال ۱۳۲۰- تاریخ ادبیات تألیف آقای دکتر شفق ص ۷۱-۷۳. (۳) انقباس از یادداشت‌های استاد محترم آقای فروزانفر. (۴) دیوان عطار ص ۱۶۴.

تصوف و مزدیسنا - شعر عرفانی : عطار

- | | |
|--|--|
| در یوزه کنان شهر گبرالیم | شش پنج (۱) زنان کوی خماریم. (۲) |
| ما گبر قدیم نامسلمانیم | نام آور کفر و ننگ ایمانیم. (۳) |
| مسلمانان! من آن گبرم که دین را خوار میدارم | مسلمانم هم میخوانند و من ز نار میدارم. (۴) |
| کردی بصومعه در، مرد خلیل بدم | امروز پیش مغان چون گبر آزریم. (۵) |
| گرچه بصورت حال از مؤمنان رهم | لیکن ز راه صفت گبرم چون بگریم. (۶) |
| چند باشی در میان خرقه گبر؛ | پاره گردان زود اسلام ایغلام! (۷) |
| ز مستی خرقه بر آتش نهادم | میان گبرگان ز نار بستم. (۸) |
| سرپا برهنگانیم بجهان در او افتاده | جان را طلاق گفته، دل را بیاد داده |
| مردان راه دین را در گبر کی کشیده | رندان ره نشین را میخانه در گشاده. (۹) |
| می مغان: | |
| چون شراب عشق در دل کار کرد | دل زمستی بیخودی بسیار کرد... . |
| جمله نیکیها که در اسلام یافت | بر سر جمع مغان ایثار کرد. (۱۰) |
| هوست هست که صوفی دل صافی کردی؟ | خیز تا پیش مغان دردی خمار کشیم. (۱۱) |
| از صوف صفای دل نمی یابم | از درد مغان صفا همی جویم. (۱۲) |
| ای مرقع پوش! در خمار شو | با مغان مردانه اندر کار شو. (۱۳) |
| بگذر تو ز خویش و از قرابان (۱۴) | پیش آر قرابۀ مغانی |
| زیرا که می مغانه دل را | مشحون کند از دوصد معانی. (۱۵) |
| کاین یت دو سه روز عمر باقیست | از دست مده می مغان را. (۱۶) |
| دیر - خرابات - میخانه (مغان): | |
| کسی که دیر نشین مغان بود پیوست | چه مرد دین که نه شایسته عبادت است. (۱۷) |

(۱) که امروز در نادرش و بش گویند و آن در آغاز بازی نردانند که نخستین مهره را از
 حصار بر سر میبرد. (۲) دیوان عطار، ص ۲۵۶. (۳) دیوان عطار، ص ۲۵۷. (۴)
 همان کتاب، ص ۲۶۷. (۵) زن: کتاب حاضر، ص ۹۱. (۶) ص ۲۶۹. (۷) ص ۲۷۲.
 (۸) ص ۲۷۴. (۹) ص ۳۴۲. (۱۰) ص ۱۶۴. (۱۱) ص ۲۴۷. (۱۲)
 ص ۲۷۵. (۱۳) ص ۳۲۴. (۱۴) بگذر از تو خویشی و قرابات [تصحیح آقای دهخدا]
 (۱۵) ص ۳۵۸. (۱۶) ص ۳۹۴. (۱۷) ص ۶۳.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

پیر ما بار دگر روی بخمار نهاد
خرقه آتش زدودر حلقهٔ دین از سر جمع
در بن دیر مغان، در بر مثنی او باش
دل حیوان چو مرد کسار نبود
دین هفتاد ساله داد بیاد
بار دگر پسر ما مفلس و قلاش شد
نیست اکنون در خرابات مغان
کیش مغان :

در فسق و قمار نیز استادیم
بار دگر پیر ما رخت بخمار برد
نمرهٔ زندان شنید، راه قلندر گرفت
چون مرد دین نبودم، کیش مغان گزیدم
در مصیبت نامه گوید (۱) :

کرد در کشتی یکی گبری نشست
سخت میترسید گبر هیچکس
گفت: «ملاحش خموش ای ژاژخای!»
«موج هم چون مردکش هم سرکشست»
«گر کند اینجا بگه آتش قرار
گبر گفت: «ای مرد! پس تدبیر چیست؟»
«چون در آید بحر تقدیرش بجوش

و نیز در (مقالهٔ بانزد هم: رفتن سلاک فکرت نزد آتش) از کتب مصیبت نامه
گوید (۶) :

- (۱) خط بر ... زدن به منی خط بطلان کشیدن و سر بر خط ... نهادن، آنکه در پیروی کردن است.
(۲) ص ۱۲۵ . (۳) ص ۱۴۵ . (۴) ۱۷۶ . (۵) ص ۳۲۴ . (۶) ص ۲۵۷ .
(۷) ص ۱۲۲ . (۸) ص ۲۴۴ . (۹) چاپ کتابخانهٔ مرکزی، سال ۱۳۵۴ ص ۷۵ .
(۱۰) همان کتاب ص ۱۹۲-۱۹۳ .

سالك آمد پيش آتش ، سرزده
گفت : «ای مریخ طبع سرفراز
«هم شهاب و برق از آثار تست
درجه شیطانی و شیطان هم زتست
«روح بخش روح حیوانی توئی
«از خطای حق بهشت جان شدی
«در درون سنگ و آهن ره تراست
«هیزمی لعن بدخشانی کنی
«عنصر عالی تو عیالی و بس
«از سبک روحی خفیف مطلق
«از درخت سبز سر بیرون کنی
«موسی از تو وقت راه از دور جانی
زین سخن برخاست ز آتش رسته خیر
آب از جدهش روان شد همچو ابر
گفت : «من پیوسته جان سوز آمدم
«دایما در تب و تاب آشفتگان
«چون بسوزم هر چه می آرم بدست
«من ازین شه بر سر خاک گستم
«کار من به آب و به سوز است و بس
«من ز گریه خشک و تر نگذاشتم
«تو ز من چیزی نیستی بی سبب و رو
سالك آمد پیش بر رهنمائی

آتشی از دل بخرمن در زده
گرم سیر و زود سوز و تیز تازا
گرم رفتن ، گرم بودن کارتست
ای عجب دردی و هم درمان زتست
میزبان نفس انسانی توئی
باغ ابراهیم را رضوان شدی
پاکبازی در جهان بالله تراست
آهنی یا قوت رمانی کنی
با فلک پهلو تو میسائی و بس
گتر بسازی و بسوزی بر حقی
موسی مشتاق را همچون (۱) کنی
بس مرا در خوردن راهی نمای
در دل او آتشی افتاد تیز
پسای بر آتش نماندش ، هیچ صبر
طالب این در شب و روز آمدم
زین حقیقت باز می پرسم نشان
بر سر خاک گستم بینی نشست
دیگری را سر براهی چون برم ؟
وین همه عمری نه امروزت و بس
چون ندیدم هیچ ، دل برداشتم
راه دیگر گیر و خیزای تیز رو ! (۲)
قصه خود گفتش از سر تا پسای

(۱) معنون است. (۲) مراد اینست که آتش به تنهامطلوب بشر نتواند باشد (برخلاف آئین مسیحیت) بلکه موصل بمطلوب هم نیست - رک : بخش ۴ بهره ۲.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

پیرگفتش: «هست آتش حرص و آز
 «جمله را در حرص زر انداختست
 «بس که ایمان، بسکه جان در باختند
 کار کرده بر همه عالم دراز»
 تا ز زهر کس بتی بر ساختست»
 تا جوی زر در میان انداختند!»
 نیز در همان کتاب، در مورد آتش گوید (۱):

کاملی بگذشت بر آتشگهی
 چون بهوش آمد رفیقی بر رسید
 گفت: «چون آتش بدیدم آن زمان
 «گفت: «هان تا در من دون همتی
 «زانکه چندانیم تاب و سوز هست
 «کز تف و سوزی که هستم من در آن
 «هر که او در عشق چون آتش نشد
 «گرم باید مرد عاشق در هلاک
 «در ره معشوق خود یابی نشان
 چون بدید آتش، شد از هش ناگهی
 سرغ غفلت از تن او بر پرید
 بر گشاد از خویشتن آتش زبان»
 ننگری از دیده بی حرمتی»
 و انگهی این: هر شب و هر روز هست
 من نبرد از من بدین همتی خران»
 عیش او در عشق هرگز خوش نشد»
 معو باید گشت در معشوق پاشد»
 تا همه معشوق باشی جساودان.
 در منع قرائت ابرار کتاب مغان را، گوید (۲):

و آنکه مسیح جهان هست نو آموز او
 عطار غزلی معروف دارد کسه بسیار مورد توجه عارفان قرار گرفته چند تن
 بر آن شرح نوشته اند و آن چنین است:

مسلمانان! من آن گبرم که بتخانه بنا کردم
 شدم بر بنام بتخانه، در بنام خدا کردم
 صلاهی کفر در دادم شما را، ای مسلمانان!

که من آن کهنه بت ها را دگر باره جلا کردم

(۱) مصیبت نامه ص ۴۳۳ و ۴۳۴. (۲) دیوان عطار ص ۲۲. (۳) مراد گوینده آنست
 که چون علماء و عرفای دین بمقتضای: علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل. در مثل تر از
 پیامبران سابقند، شایسته نیست که چنین کسان در مطالعه زند و باز، ساووت خود را بگساراند.

از آن مادر که من زادم، دگر باره شدم جفتش
از آنم گبر میخوانند که با..... کردم
بیکری زادم از مادر، از آن عیسیم میخوانند
که من این شیر مادر را دگر باره غذا کردم
اگر عطار مسکین را درین گهبری بسوزانند
گوه باشید ای مردان! که من خود را فدا کردم.

سه بیت اول این غزل را علی حمزة بن علی ملك بن حسن طوسی آذری ،
شاعر بنام قرن نهم در کتاب « جواهر الاسرار » که در سال ۸۴۰ تألیف و با اشعة اللمعات
جایی و مقصد اقصی و مبدأ و معاد شیخ عزیز نسفی بسال ۱۳۰۳ در تهران چاپ شده ،
نقل کرده و شرحی بر آن نوشته است بدینگونه (۱) :

« مراد از گهبری ظلمت خلقت است که: ان الله خلق الخلق فی ظلمة و بتخانه غبارتست
از بیابان وجود عنصری، از ترکیب آتش و باد و آب و خاک، که محل ظلمات و منشاء کدوراتست و
چون آفتاب توحید « ثم رش علیهم من نوره (۲) » بر بنیان ترکیبی انسانی افتاد ، آنچه در
زوایای ظلمانیت بود پیدا آمد . پس بر بام خانه رفتن و ندادن در دادن کنایه از ظهور صفات
ذمیه نفسانیه بوده باشد ، بر عقل جزئی و صلاهی کفر در دادن عبارت از اقرار و بست به
تفسیر خود در خدمت (۳) ، و کهنه بتان را جلا کردن بفعل آوردن آثار ظلمانیه است از
افعال مذمومه و از آن مادر که من زادم یعنی از آن محبت ، که من از وی بظهور آمدم
باو رجوع کردم و باز گشتم و بدین سبب طاغی و باغی گردیدم . پس بزبان معذرت حکایت
کرد و بنمود که در اصل فطرت عالم بحکم « کل مولود یولد علی الفطرة » ، عیسی وارد
ظهارت بودم ، اما بعوارض معاصی و لواحق مناهی متغیر و متکدر شدم و از آن معنی باین عبارت
حکایت کرد که : بیکری زادم از مادر از آن عیسیم میخوانند - بجای شیر از آن پستان می شیرین
غذا کرده ، یعنی نصیب و قسمت مقرری من شیر نزهت و فطانت بود، از لوث نافرمانی و من
خلاف آن نموده، آنچه موافق طبیعت نفس اماره بود ، از ارتکاب ملامی مشغول بآن گردیدم،
و الله اعلم بحقائق الامور. » (۴)

(۱) رك: مقدمه دیوان عطار مصحح آقای نفیسی ص (د). (۲) پس برایشان نور خود پیمشانند.
(۳) ما عیبناك حق عبادتك. (۴) رك: اشعة اللمعات چاپ تهران ص ۳۴۸-۳۴۹.

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

شرحی دیگر برای غزل نگاشته اند که بر تلس خاورشناس روسی در کارنامه فرهنگستان علوم روسیه (۱) چاپ کرده است و آن بدین گونه است (۲):

« (پس از ثبت غزل) اما بدانکه یقین بیاید دانست که این کلام از باب مشاهدتست و عبارات او جمله اشارتست، بی آنکه کسیرا درین کشفی و ایمانی (۳) شهودی تمامت حاصل آید، اینرا فهم نکند، چنانکه گفت حتمالی جل جلاله: « وان می شنئ الا یسبح بحمده ولکن لا یفقهون تسبیحهم » و هیچ نفرموده: « لا تسمعون ». پس همچنین فقهی باطن اسلام را اصطلاحاتست، بخلاف اصطلاحات فقهی ظاهر اسلامست، و تا کسی بر آن اصطلاحات واقف نگردد از اعترافات و [اعتراضات و انکار اولیاء الله خلاص نیابد، و از ایشان اولیاء الله همیشه نباشد. القمه بطولها شمه ای از اصطلاحات مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین در توجیه این کلام بتأیید ملک غلام بریان اقلام در بیان آید ایشاه الله به ربنا ربنا العزیز... »

« بدان ای مرد مسلمان! که شیخ عصارضس روجه را این طغیاب بنامست چنانکه گفت: مسلمانان! من آن گبریم که بتخانه بنا کردیم - یعنی: ای مردی که دعای را نیست قدرت میکنی، بیا بیا که تائینی ایمان موحدان به چون ایمان مفسد است و عبودت شاهان به چگون عبادت مجربوبان است. ضایقه ای اند که گبر (۴) عبارت از برورگی همت و غلبه غریبت ایشانست چنانکه گفت: من آن گبرم که بتخانه بنا کردیم، پس: ای مردی که در پیش خودت و عوالم غیوب باغیر از غیرت قرار نگرده اند و بساین مشاهده در خط و کلام ایشان انکار و آنکه گفت: شدم بر بام بتخانه درین عالم بنا کردیم، یعنی: چون مباح اولیاء این أبواب بر من مفتوح بگردانید ضلت نگردم و این مبنای مشاهده را انهم بعد از دیدن انکار مسلمانان را صلا گفتم، چنانکه گفت: صلائی کفر در دایم شد و ای مسلمانان! اینرا بهت هارا دگر باره جلا کردیم، یعنی: بدین بدن عین اوصاف و صفه افسوس و غم مشاهده [و مشاهدهات نیست (۵)، زیرا که من که (۶) اشعارم، درین دریا غرق و غرقم، چنانکه در راه حمله شاهان بزم مشاهدات را شیب بر آورده و بر روی زانو بر زمین افتادم و درین سارک این بحر ژرف دریندو بیت اظهار کرده است

از آنسادر که من زاندم دگر باره شده خدایش زاندم گریه و زاری و زاری کرده
بیکری زاندم از مادور از آن غسبه مجبور است - یعنی: این شعر در زبان گبر و فارس

یعنی: در بساین حدت مشاهدات جمالت است فی اقصای عالم و در راه شاد است
در جهل المتین کتب الله زدم، زیرا که چون در تلس در تلس در تلس در تلس بود
چون بدو رسیدم، مرا چون متورن بهاد هم در تلس در تلس در تلس در تلس در تلس در تلس

- (۱) شماره ژانویه مارس ۱۹۲۴، ص ۱۲۶-۱۲۹. (۲) در فرهنگستان علوم روسیه، ص ۱۲۹
فقهی، ص (ذ). (۳) ابعثی (طیبق نسخه در موزه کابل). (۴) در فرهنگستان علوم روسیه، ص ۱۲۹
(۵) گبرئی، ص (۵) استسب. (۶) ضل سحر در تلس در تلس در تلس

تصوف و مزدیسنا - شعر عرفانی: عطار

اویافتم که : « الجنة تحت اقدام الامهات ». اما درین معنی نظر از اصل بفرع باید کرد ، تا آسان بیابند و مشکل ننماید که چگونه کلام الله کسی را مادر باشد ؟ قوله تعالی : « انما امره اذا اراد شیئاً ان يقول له کن فیکون » و این مبدأ است و آن معاد ، « فسبحان الذی بینه ملکوت کل شیئی و الیه ترجعون » . اما باید دانست که هر که بکتاب الله برسد ، اما بجان نه بتن ، بجنات مشاهدات رسید و بجمال تجلیات انوار ذات متجلی و منور شد ، چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود : « ان الله تعالی یتجلی فی القرآن » . اما آنکه دگر باره شدم جفش ، یعنی چون از عالم امر بعالم خلق آمدم ، باز از عالم خلق بعالم امر باز شدم ، اما باید دانست که عالم امر عبارت از کلامست و عالم خلق عبارت از اجسام و زنادرین مقام عبارت از اتصال جان با کلام ، زیرا که زنا همان فعل مخصوص را گویند که در میان مرد و زن واقعست اما چون بنکاح باشد ، یا ملک یمین ، آنرا زنا گویند (۱) و آن واجب رجوع و قتل باشد ، زیرا که وزر بزرگی باشد ، پس همچنین همین معانی در عالم انفس ، که عالم ذوات است بالعکس است ، چنانکه اینجا ناکح و مالک را وزری نیست ، اینجا کسی را که کتاب الله مکتوب و ملفوظ پیش نیست او را در آن عالم اجری نیست ، زیرا که اجر این دو ، که لفظ و کتابتست ، در عالم خلقست . اما آنرا که از کتابت جسم و الفاظ ، که اسم کلام اللهست ، بکشف جان برسد ، اجر او بزرگست و او را بدین معنی بزرگ گویند و گبری عبارت از بزرگیت . اما آنکه گفت ، شعر : که من آن شیرمادر را دگر باره غذا کردم . یعنی بلفظ و کتابت کلام الله را فرا ساختم ، کین هر دو مرد را بعبادت فرماید و عبادت مرد را بمثابه شیر است مرصقل را . اما مکاشفات اسرار حقایق کلام الله مرد را خاشع در وادی فقر و مسکنت و خاضع گرداند و خضوع و خشوع معرفت ثمره دهد و از معرفت عشق ظهور کند و عشق مرد را بیک لحظه و بیک لمحّه از مرد بستاند و بیک جذبه بسر توحید رساند . پس در توحید انوار جمال تجلیات بمحبت از تقی « یحبهم » مرد را در میخانه « یحبونهم » برد ، اگر او خواهد و اگر نخواهد ، و صدق حقیقت محبت است . حقیقه که محبت نشاط دهنده است و می ، که عبارت از ویست ، در کام جان او میریزند و بنشاط هر چه تمامتر می آشامند ، چنانکه گفت آن شاب مشرب صدق و صفا ، علیه من الصلوات از کاهها و من التحیات انماها : « ان الله تعالی شراباً لاولیائه ، اذا شربوا سکر و اذا سکر و اطربوا و اذا اطربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا تابوا و اذا تابوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا اوصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لافرق بینهم و بین حبیبهم » اللهم صل علی خیر الخلق و رحمتهم و شفقتهم محمد و آله اجمعین و الحمد لله العالمین (۲)

(۱) در اینجا ظاهر آمله ای محذوفست . (۲) شرح فوق از مجموعه ای شامل رسائل تصوف طریقه مولوی که در کتابخانه موزه آسیائی لندن گراد است چاپ شده - رک : مقدمه دیوان عطار باهتمام آقای سعید نفیسی ص (س).

مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

⑤ = مولوی

مولانا جلال الدین محمد بن محمد بن حسین الخطیبی البکری،

بزرگترین شاعر عارف ایران، متولد بسال ۶۰۴ و متوفی بسال ۶۷۲ می باشد. (۱)

درغزلیات مولانا که بنام (شمس تبریزی) مشهور است، نیز اصطلاحات مزدیسنا

دیده میشود:

گبر و گبرگی:

الا ایصوفی پشمین، بکسج صومعه بنشین

که در بر خرقة نیکی ترا با بت برابر شد

توبا مساوک و سجاده بخلوت سجده ای میکن

که کیش گبرگی، ما را بجداه میسر شد

شما ایمان نگهدارید محکم، ای مسلمانان!

که مولانای رومی خود مسلمان بود، کافر شد. (۲)

مسلمان نیستم، گبرم اگر ماندست یکصبرم

چه دانی تو که درد اوچه دستان قدم دارد؟ (۳)

دیر-کوی (مغان):

گاه در صومعه با اهل عبادت همدم گاه در دیر مغان تنها یا هو. (۴)

آنها که مقیم حرم کعبه ذاتند در کوی مغان بر سر کوی عرفاتند

از نار ترسند که مستغرق نورند فردوس نجویند ده در جنت دانند. (۵)

می مغان: خامش کن چو در جهان هست شدم ز عشق او

مست می مغان نیم، مست می فلان شدم (۶)

زند: خاموش کن گرچه سخن، افزون ز دریاها بود

لب را بیند و بی زدن تسبیح گو از صنف زند. (۷)

(۱) ربك : تحقیق در احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد قندهاری مروزی، ص ۱۶۸.

(۲) کلیات جنب هند ص ۱۹۹ . (۳) هما سنگت ص ۱۹۹ . (۴) مکتب ادبی، بهمنام

آزاد ایزد گشوب ص ۲۹۵ . (۵) کلیات چاپ هند ص ۲۱۹ . (۶) مکتب ادبی، ص ۲۲۰.

(۷) انتساب زرنشت را بابراهیم و گنداب او (زند) را بجصف ابراهیم تسبیح میکند. این بیت درغزلیات که در صفحه ۲۵۷ کتابت درج شده.

مولوی در دفتر پنجم مثنوی در عنوان (دعوت کردن مسلمان مغ را) گوید (۱) :

هین مسلمان شو، بیاش از مؤمنان،
 ور فزاید فضل هم موئن شوم .
 تا رهد از دست دوزخ جان تو،
 می کشندت سوی کفران و کشت. (۲)
 یار او باشم که باشد زورمند
 آن طرف افتم که غالب جاذب است
 خواست او چه سود چون پیشش نرفت؟
 و آن عنایت قهر گشت و خرد و مرد
 اندرو صد نقش خوش افراختی
 دیگری آهد مر آن را ساخت دیر
 خوش بسازی بهر پوشیدن قبا
 رغم تو کرباس را شلوار کرد
 جز زبون رای آن غالب شدن؟
 آنک او مغلوب غالب نیست، کیست؟
 خار بن در ملک و خانه او نشاند
 که چنین بر وی خلاقت میرود
 چونک یار این چنین خواری شوم
 تسخر آهد ایش شاء الله کان
 آن نیم که بر خدا این ظن برم
 گردد اندر ملک او حکم جو
 که نیسارد دم زدن دم آفرین
 دیو هر دم غصه می افزایش

مر مغی را گفت مردی که: ای فلان!
 گفت: «اگر خواهد خدا مؤمن شوم
 گفت: «میخواهد خدا ایمان تو
 «لیک نفس نحس و آن شیطان زشت
 گفت: «ای منصف! چو ایشان غالب اند
 «بیار آن تانم بدن که وغالبست
 «چون خدا میخواست از من صدق زفت
 «نفس و شیطان خواست خود را پیش برد
 «تویکی قصر و سرائی ساختی
 «خواستی مسجد بود آن جای خیر
 «یا تو بافیدی یکی کرباس، تا
 «تو قبا میخواستی، خصم از نبرد
 «چاره کرباس چبود جان من!
 «اوزبون شد، جرم این کرباس چیست؟
 «چون کسی بیخواست او بروی براند
 «صاحب خانه بدین خواری بود
 «هم خالق کردم من از تازه و نوم
 «چونک خواه نفس آهد مستعان
 «من اگر ننگ هفتان یا کافر
 «که کسی ناخواه او و رغم او
 «ملکت او را فرو گیرد چنین
 «دفع او میخواست و می بسایدش

(۱) مثنوی چاپ تبکلسن ج (۱۷، ۵) ص ۱۸۷. (۲) جدال یزدان و اهریمن.

مزديسنا وتأثير آن در ادبيات پارسی

«بنده این دیو می باید شدن
 «تا مبادا کین کشد شیطان ز من
 «آنک او خواهد مراد او شود

چونك غالب اوست در هر انجمن (۱)،
 پس چه دستم گرد آنجا ذوالمنن؟
 از که کارمن دگر نیکو شود؟ (۲)،
 سپس در عنوان (جواب گفتن مؤمن سنی کافر جبری را و در اثبات اختیار بنده
 دلیل گفتن، سنت راهی باشد کوفته اقدام انبیاء، علیهم السلام، بر همین آن راه بیابان جبر که
 خود را اختیار نیند و امر و نهی را منکر شود و تأویل کند، و از منکر شدن امر و نهی
 لازم آید انکار بهشت که بهشت جزای مطیعان امرست و دوزخ جزای مخالفان امر،
 و دیگر نکویم بچه انجامد که العاقل تکفیه اشاره، و بر یسار آن راه بیابان قدرست
 که قدرت خالق را مغلوب قدرت خلق داند و از آن فسادها زاید که آن مغ جبری
 برش مرد) گوید (۳):

آن خود گفתי نك آوردم جواب،
 «بازی خود دیدی ای شطرنج باز!
 «نامه عذر خودت بر خواندی
 «نکته گفתי جبریانه در قضا
 «اختیاری هست ما را بی گمان
 «سنگ را هرگز نگوید کس بیا
 «آدمی را کس نگوید همین پیر
 «گفت: یزدان ما علی الاعمی حرج
 «کس نگوید سنگ را دیر آمدی
 «این چنین واجستها مجبور را
 «امر و نهی و خشم و تشریف و عیب (۴)
 «اختیاری هست در ظلم و ستم

(۱) رك: حاشیة ۲ صفحه پیش. (۲) در اینها نعت تنوان (مثل شبستان سرد و رحمان) مکتوبات
 کر کند. (۳) همان کتاب ص ۱۹۰ بعد. (۴) از سل، عتاب!

تا ندید او یوسفی کف را نخست
 روش دید آنکه پر و بالی گشود
 چون شکنجه دید جنبانید دم
 چون بجنبد گوشت گربه کرد مو
 همچو نفخی ز آتش انگیزد شرار
 شد دلاله آردت پیغام و بس
 اختیار خفته بگشاید نورده
 زانک پیش از عرضه خفتست این دوخو
 بهر تحریک عروق اختیار
 اختیار خیر و شرت ده کسه...
 در حجاب غیب آمد عرضه دار
 تو بینی روی دلالات خویش
 کآن سخن گویان نهان اینها بدند
 عرضه می کردم ، نکر دم زور من.
 که ازین شادی فزون گردد غمت
 که از آن سویست ره سوی چنان ؟
 ساجدان مخلص بابای تو
 سوی مخدومی صلایت می زنیم
 در خطای اسجدوا کرده ابا
 حق خدمت های ما شناختی
 در نگر، شناس از لحن و بیان.
 هر دو هستند از تتمه اختیار
 چون دو مطلب دید ، آید درمزید ...
 زانک جبری حس خود را منکرست

«اختیار اندر درونت ساکن است
 «اختیار و داعیه در نفس بود
 «سگ پخته اختیارش گشته گم
 «اسب هم خو خو کند چون دید جو
 «دیدن آمد جنبش آن اختیار
 «پس بجنبد اختیارت چون بلیس
 «چونک مطلوبی برین کس عرضه کرد
 تا بجنبد اختیار خیر تو
 «پس فرشته و دیو گشته عرضه دار
 «می شود زالهامها و وسوسه
 «این دو ضد عرضه کنندت در سرار
 «چونک برده غیب برخیزد ز پیش
 «ور سخنشان وا شناسی بی گزند
 «دیو گوید : «ای اسیر طبع و تن !
 «و آن فرشته گویدت : «من گفتمت
 «آن فلان روزت نگفتم من چنان
 «ما مخب جان روح افزای تو
 «این زمانت خدمتی هم می کنیم
 «آن گره بابات را بوده عدی
 «آن گرفتی ، آن ما انداختی
 «این زمان ما را و ایشان را عیان
 مخلص اینکه دیو و روح عرضه دار
 اختیاری هست در ما ناپدید
 در خرد ، جبر از قدر رسواترست

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

فعل حق حسی نباشد ای پسر
 هست در انکار مدلول دلیل
 نور شمعی بی ز شمعی روشنی
 نیست می گوید پی انکار را
 جامه اش دوزد بگوید تار نیست
 لاجرم بدتر بود زین رو ز گبر
 یار پی گوید که نبود مستحب
 هست سوسفطایی اندر بیج بیج
 امر و نهی این بسیار و آن میار
 اختیاری نیست، این جمله خطاست
 لیک ادراک دلیل آهد دقیق
 خوب می آید برو تکلیف تار... (۱)

منکر حس نیست آن مرد قدر
 منکر فعل خداوند جلیل
 آن بگوید دود هست و نار نی
 وین همی بیند معین نار را
 جامه اش سوزد بگوید نار نیست
 پی تفسطط آمد این دعوی جبر
 گبر گوید: هست عالم، نیست رب
 این همی گوید جهان خود نیست هیچ
 جمله عالم مقرر در اختیار
 او همی گوید که امر و نهی لاست
 حس را حیوان مقررست ای رفیق!
 زانک محسوسست ما را اختیار

در پایان این مبحث بعنوان (باز جواب گفتن آن کافر جبری آن سنی را که
 باسلامش دعوت میکرد و بتبرک اعتقاد جبرش دعوت میکرد و دراز شدن همنامه از
 طرفین که ماده اشکال و جواب را نبرد الا عشق حقیقی که او را بروای آن نماند، و
 ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء) گوید (۲):

که از آن حیران شد آن منطبق مرد
 جمله را گویم بهانه زین منقل
 که بدان فهم تو به بود نشان
 ز اندکی پیدا بود قانون کل
 در میان جبری و اهل فادر
 مذهب ایشان برافتد ز بیش

کافر جبری جواب آغاز کرد
 لیک گر من آن جوابات و سؤال
 زان مهمتر گفتنی ها هستمان
 اندکی گفتیم آن بحث ای عقل
 همچنین بحث است تا حشر بشر
 گرفتار ماندی ز دفع خصم خویش

(۱) سپس ذیلش عنوان، دلایلی بر تأیید گفتار سنی مبرورد (مجموعه ۱۹۳، ۲۰۴)

(۲) ص ۲۰۵.

چون برون شوشان نبودی در جواب
 چونك مقضى بد دوام آن روش
 تا نگردد ملزم از اشكال خصم
 تا که این هفتاد و دو ملت مدام
 چون جهان ظلمتست و غیب این
 تا قیامت ماند این هفتاد و دو
 پس رمیدندی از آن راه تباب
 می دهدشان از دلایل پرورش
 تا بود محجوب از اقبال خصم
 در جهان ماند الی یوم القیام
 از برای سایه می باید زمین
 کم نیاید مبتدع را گت و گو...
 باید دانست که مراد مولوی از (مغ) در این داستان مطول (کافر) مطلق است
 نه زرتشتی و پیرو مزدیسنا - دلایل این گفتار از اینقرار است:

۱ - در این داستان اغلب مغ مزبور را (کافر) و (کافر جبری) خوانده است .
 ۲ - او را طرفدار (جبر) دانسته ، در صورتیکه مزدیسنا مبتنی بر اختیار است :
 جهان میدان ستیزه و نزاع بین خیر و شر، نور و ظلمت، پاکی و پلیدی است و مزدیسنان
 باید بیاری قوای خیر برخیزند و با پیروان اهریمن بستیزند ، تا در پایان خیر بر شر
 پیروز و چیره گردد (۱) .

۳ - از جمله احادیثی که بیسامبر اسلام منسوبست : القدریة مجوس هذه الامة،
 میباشد (۲) و پیداست که (قدریه) در مقابل (جبریه) بودند و مولوی خود در همین
 داستان گفته :

در خرد (۳) جبر از قدر رسواترست
 زانك جبری حس خود را منکرست
 منکر حس نیست آن مرد قدر
 فعل حق حسی نباشد ای پسر!
 و چون « قدریه » را برابر « مجوس » دانسته اند پس با استدلال مولوی « جبری »
 در نظر مسلمانان گمراهتر از « مجوس » است . و شبستری در گلشن راز گفته :
 هر آن کس را که مذهب غیر جبرست
 نبی فرمود گو مانند گبرست .
 ۴ - آوردن مولوی لفظ گبر (که عادة اطلاق زرتشتیان میشده) را در همین
 داستان ، در مقابل (مغ جبری) و رجحان عقیده او بر این .

(۱) رك : بخش چهارم بهره ۱۰ . (۲) رك : ص ۲۹۰ . (۳) یعنی : نزد عقل .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

اما عقایدی که مولوی از قول (کبر) در این داستان نقل کرده (و در بالا ثبت شد)

سه است :

الف - اسناد قدر تلویحاً

ب - انکار پروردگار جهان ، یا

ج - اعتقاد پروردگاری نا مستحب

از عقیده اول ضمن شرح حدیث مذکور در بخش ششم بحث شد ، اما انتساب عقیده دوم به پیجوجه درست نیست زیرا زرتشتیان و کلیه پیروان فرود ع آئین ایشان بخدائی معتقدند (و ظاهراً مولوی در اینجا نیز کبر را بمعنی عام لغوی خود گرفته) . انتساب عقیده سوم هم از نظر مقایسه خدای مزدیسنا با خدای مسلمانان صورت گرفته است .

۶ = فخر الدین، عراقی

فخر الدین ابراهیم بن شهریار همدانی متخلص به عراقی از شعرای غزلسرا و عرفای قرن هفتم (متوفی سال ۶۸۸) میباشد. (۱)

وی نیز از گویندگان است که اصطلاحات منظور را بسبب تکرار برده است و مانند ذیل نمونه ای از آنها ثبت میکنیم .

رندی مغان :

که در رندی مغان را پیشوا به (۲)

من آن قلاش و رند بینوایم

می مغان :

مطرب ! غزل تر روان کسوه

ساقی ! قدح می مغان کسوه

صحرا و گل و می مغان کسوه (۳)

در صومعه چند زهد ورزیم

مخمور میسم . می مغان کسوه (۴)

از زهد و صلاح توبه کردم

که دیگر نماز من از سر تو مقرر بمانی (۵)

قدح می مغانه بمن آر ، تا بنوشم

(۱) تاریخ ادبیات بنامه آقای نجفی (سائمه پارس ۱۳۱۷ من ۴۶-۴۷) (۲) گمبیات

عراقی چاپ نولکشور گانپور من ۱۳۸ . (۳) ممد گاند . من ۱۵۰ . (۴) ممد گاند . من ۱۵۱ .

(از غزل دیگر است) (۵) ممد گاند من ۱۵۴ .

گبری :

در دیر شو و بنشین ، با خوش پسری شیرین

شکر ز لبش می چین تا چند ز کفر و دین ؟

در زلف و رخ او بین - گبری و مسلمانی. (۱)

مغچه و دیر مغان (۲):

در دام خرابات فسادیم دگر بار
بر دیر مغان روزه گشادیم دگر بار
در پیش رخس سر بنهادیم دگر بار
در دست یکی مغچه دادیم دگر بار
صد بار بمردیم و بزادیم دگر بار
بی عشق رخس زنده مبادیم دگر بار
با این همه غم پیش که شادیم دگر بار
اینک همه در عین فسادیم دگر بار
با هستی خود جمله کسادیم دگر بار

رخ سوی خرابات نهادیم دگر بار
از بهریکی جرعه، دو صد توبه شکستیم
در کنج خرابات یکی مغچه دیدیم
آن دل که بصد حيله ز خوبان بر بودیم
یکبار بدیدیم رخس ، وز غم عشقش
دیدیم که بیعشق رخس زندگئی نیست
غم بر دل ما تاختن آورد، ز عشقش
عشقش بزبان برد صلاح و ورع ما
با نیستی خود همه با قیمت و قدریم

تا هست عراقی همه هستیم مریدش

چون نیست شود جمله مرادیم دگر بار. (۳)

۷ = حافظ شیرازی

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی بزرگترین شاعر غزلسرا و عارف

قرن هشتم (متوفی بسال ۷۹۲) میباشد (۴) وی بیش از دیگر گویندگان اصطلاحات

مزدیسنا را بامعانی عرفانی بکار برده است و ما در ذیل نمونه ای از آنها ثبت میکنیم .

دیر مغان (۵):

کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا؟

دلیم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس

(۱) همان کتاب ص ۱۶۲. (۲) همان کتاب ص ۱۰۳. (۳) عراقی در اصطلاحات قلندری افراط

کرده است و ذکر همه آنها از حدود این وجیزه بیرونست - رک: کلیات عراقی صفحات ۵۸-۹۷

- ۱۰۳-۱۲۵ و غیره. (۴) برای ترجمه حال حافظ رک: حافظ شیرین سخن تألیف نگارنده و بحث

در آثار و افکار و احوال حافظ تألیف آقای دکتر غنی. (۵) تعبیر عرفانی آن در آخر همین فصل بیاید.

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند
 زاهد! ایمن مشواز بازی غیرت، ز نهار
 در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی
 ای گدای خائفه! باز آ که در دیر مغان
 بیا ساقی! از می ند ارم گزیر
 که از دور گردون بچنان آمدم
 بیا ساقی! از کنج دیر مغان
 ورت شیخ گوید سرو سوی دیر
 خرابات مغان (۲) :

در خرابات مغان مائیز همدستان شویم
 کوی مغان (۲) :

خواهم شدن بکوی مغان، آستین فشان
 ز کوی مغان رومگردان که آنجا
 پیر مغان (۲) :

تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
 حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است
 گفتم: شراب و خرقه نه آیین مذهب است
 بسی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گویند
 منم که گوشه میخانه خائفانه منست
 از آستان پیر مغان سر چرا کشیم؟
 گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت؟
 کیمیا نیست عجب بندگی پیر مغان
 همت پیر مغان و نفس رنندگان بود

(۱) از ساقی نامه حافظ (۲) رک: ص ۵۳۶.

که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست.
 که ره صومعه تادیر مغان این همه نیست.
 خرجه جائی گرو باده و دفتر چائی.
 میدهند آبی و دانه را توانگر میکنند.
 بیکجام باقی مراد استگیر (۱)
 روان سوی دیر مغان آمدم
 مشو دور تا نجاست گنج روان
 جوابش چگونگی! بگو: شب بخیر.

کاین چنین رفته است در عهد ازل تادیرها.

زین فتنه ها که دامن آخر زمین گرفت.
 فرو شدند مفتاح مشکل گشائی.

سرما خاک ره پیر مغان خواهد بود
 ماهمانیم که بودیم و همان ستواها بود.
 گفت: این عمل به مذهب پیر مغان نیستند.
 که سنانک بیخیر نبود ز راه و رسم منزهان.
 دعوی پیر مغان ورد سبب گاه هست.
 دولت درین سر او کسایش درین درست.
 در هیچ سری نیست که سری ز خدایست.
 خاک او گشته و چندین درجه، دانند
 که ز بند شوم ایام میخیزم دانند.

مغیچه (۱) :

گر چنین جلوه کند مغیچه باده فروش
مغیچه ای میگذشت راهزن دین و دل
می مغان (۱) :

مگر گشایش حافظ درین خرابی بود
که قسمت از لش در می مغان انداخت؟
خواجه حافظ داستان خویش را در خرابات مغان چنین وصف کند :

دوش رفتم بدر میکرده خواب آلوده
آمد افسوس کنان مغیچه باده فروش
« شست و شوئی کن و آنکه بخرابات خرام
« بطهارت گذران منزل پیری و مکن
« پاک و صافی شو و از جاه طبعت بدر آی
« بهوای لب شیرین دهنان چند کنی
« آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
گفتم: « ای جان جهان! دفتر گل عیبی نیست
گفت: « حافظ! لغز و نکته بیاران مفروش

و در وصف حلقه مغان غزلی نغز سروده بمطلع :

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلائی بشیخ و شاب زده
که در صفحات ۲۸۰ - ۲۸۱ درج شد .

۸ = هاتف اصفهانی

سید احمد هاتف اصفهانی از گویندگان قرن دوازدهم (متوفی بسال ۱۱۹۸) میباشد . هاتف ترجیع بند بسیار لطیفی دارد که از شاهکارهای ادبیات پارسی است و آن هشتمی است بر پنج بند، که بند اول آن در توصیف کوی مغان و بند دوم در گفت و شنود با ترسا و سه بند دیگر حاوی حقایق عرفانی است. اینک بند اول آن که با اصطلاحات مزدیسنا مشحونست :

(۱) در آخر همین بحث شرح آن بیاید. (۲) و نیز رجوع شود به بیت دوم غزل (دوش رفتم بدر میکرده...) که در بالا ثبت شده.

مزدبسنای و تأثیر آن در ادبیات پارسی

وی نثار رخت همین و همان	ای فدای توهم دل و هم جان
جان نثار تو چون توئی جانان	دل فدای تو، چون توئی دلبان
جان فشاندن بیای تو آسان	دل رها شدن ز دست تو مشکل
درد عشق تو درد بیدرمان	راه وصل تو راه بی آسیب
چشم بر حکم و گوش بر فرمان	بندگانیم جان و دل بر کف
ورسر جنگ داری، اینک جان	گر دل صلح داری، اینک دل
هر طرف میشتاقم حیران	دوش از سوز عشق و جذبۀ شوق
سوی دیر مغان کشید غمان	آخر کار شوق دیدارم
روشن از نور حق، از نیران	چشم بد دور، خلوتی دیدم
دید در طور موسی عمران	هر طرف دیدم آتشی کانش
بادب گسرد پیر، مغربچگان	پیری، آنجا با آتش افریزی
همه شیرین زبان و تنگدهان	همه سیمین عذار و گل رخسار
شمع و نقل و گل و مال و ریحان	عود و چنگ و دف و نی و بربط
مطرب بذاره گوی خوش الحان	ساقی ماهر روی مشکین موی
خدمتش را تمام بسته میدان	مغ و مغزاده، موبد و دستور
شدم آنجا بگوشه از پنهان	من شرمنده از مسلمان
«عاشقی بیفران و سرگردان»	پیر پرسید: «کیست این؟» گفتند:
گر چه ز خوانده بشد این هم مان	گفت: «جای دهدش از میزب
ریخت در سحر آتش سوزان	ساقی آتش پرست و آتش دست
سوخت همه کفر از آن و همه ایمان	چون کشیدم نه عقل ماند و نه دین
بزاب نی که شرح آن نتوان	مست افتادم و در آن هستی
همه حتی آفریده و آفریدگان	این سخن میشنیدم از اعضا

که: یکی هست و هیچ نیست جزو

و حده لا اله الا هو (۱):

(۱) دیوان هاتف چنپ خاوری ص ۲۶-۲۷ (۲) قسمتی از این شعر در بعضی نسخه‌ها است شده
معنادار برای تاهیم فریسه شده در آن در اینجا درج شده.



چنانکه گفته شد اصطلاحات قلندری و منجمله الفاظ زرتشتی را صوفیه اباحیه بمنظور مخالفت با عموم ذکر میگردند ولی بعدها عرفا آنها را بمعانی و مفاهیم عرفانی تعبیر کردند^(۱) و بدیهی است که در برخی از این تعبیرات اتفاق دارند و در بعضی

تعبیر عرفانی
اصطلاحات
مزدیسنا

اختلاف ، و موارد ذیل مفاهیم مختلف اصطلاحات مربوط بمزدیسنا را ثبت میکنیم :

۱ - پیرمغان ، پیردیسر ، پیر خرابات - مراد از این اصطلاحات انسان کامل و مرشد است که سالک را بحقیقت راهنمایی میکند^(۲) - و نیز مراد از آنرا علی بن ابیطالب دانسته اند که سلاسل صوفیه بدانحضرت خاتمه می یابد.^(۳)

۲ - دیرمغان ، کوی مغان ، سرای مغان و خرابات مغان - عالم معنی و نخستین مقام تکمیل نفس - باطن عارف که هم رنگ و وحدت شده باشد^(۲) - مجلس عرفا و اولیا.^(۴)

۳ - گبر - بزرگ همت و عالی عزیمت^(۵) - طالب و موحد پاکباز که روی از ما سوی الله تافته ، هم خود و هم خدا را یافته^(۲) - عارفی که بک رنگ وحدت شده باشد.^(۶)

۴ - گبری - ظلمت خلق^(۷) - کبریا و بزرگی همت و علو عزیمت .^(۵)

۵ - مغ - توحید (موحد . ظ) باشد.^(۵)

۶ - مہبچه - تجلیات فاسده سالک را گویند.^(۸)

(۱) آذری طوسی در جواهر الاسرار (ضمن مجموعه اشعة اللمعات بچاپ رسیده) و محمد بن محمد دارابی در لطیفه غیبیه و هدایت در ریاض العارفين اینگونه اصطلاحات را تعبیر کرده اند.

(۲) لطیفه غیبیه فصل اصطلاحات و نیز رساله اصطلاحات دیوان حافظ نسخه خطی متعلق بکتابخانه نگارنده . (۳) ریاض العارفين ص ۳۸ . (۴) همان کتاب ص ۳۹ .

(۵) شرح بر قصیده عطار (کارنامه فرهنگستان علوم شوروی) - دیوان عطار ص (ر) و (ز) .

(۶) ریاض العارفين ص ۴۱ . (۷) رساله شرح آذری طوسی بر قصیده عطار که در همین

بخش ثبت شد . (۸) رساله اصطلاحات دیوان حافظ ، نسخه خطی نگارنده .

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۷- می مغان - ذوقی که انوار حقایق را بردل سالک بتابد. (۱)

در کتب ادبی و فرهنگهای پارسی از «جام جهان نما» فراوان
سخن بمیان آمده و گفته اند جامی بوده است که احوال خیر
و شر عالم از آن معلوم میشد. (۲)

جام مزبور گاهی بجم (جمشید) منتسب گردیده است (۳)، و گاهی بکیخسرو.
در شاهنامه فردوسی، از جام جم سخنی نیست ولی در (داستان بیژن با منبزه)،
پس از اینکه بیژن در توران بامر افراسیاب، در چاه محبوس گردید و گیو اثری از او
نیافت، تحت عنوان (دیدن کیخسرو بیژن را در جام گیتی نمای) فرماید (۴):

چو نوروز خرم فراز آمدش	بدان جام فرخ نیساز آمدش
بیامد بر امید دل پهلوان (۵)	ز بهر پسر گوژگشته، نوان
چو خسرو (۶) رخ گیو، پژمرده دید	دلش را بدرد اندر، آزرده دید
بیامد، پوشید روی قبلی	بدان تا برد پیش یزدان نشانی
خروشید پیش جهان آفرین	برخشنده مرچند کرد آفرین
ز فریاد رس زور و فریاد خواست	وز اهریمن بدکش داد خواست
خرامان از آنجا بیامد بگناه	بسر بر نهاد آن کبیت بی لاده
پس آن جام بر کف نهاد و دید	درو هفت کشور همی بنگرید
ز کار و نشان سپهر باند	همه کرد پید، چه و چون و چند
ز ماهی بجام اندرون تا بره	نگریده پیشگر سارو پیکره
چه کیوان، چه هرمز، چه بهراموشیر	چه هر چه چه همه و چه بهید و نیر
همه بود تپسا بدو اندرا	بدین چهره سار افسونگر
بهر هفت کشور همی بنگرید	که آید ز بیژن نشانی پدید
سوی کشور گرگساران رسید	نار و سان یزدان هر چه را دید

(۱) لطیفه غیبیه، اصطلاحات (۲) زک فرزند می، پسر (۳) می، پسر (۴) می، پسر (۵) می، پسر
چه یعنی جام شراب منتسب به جمشید است که در آن در سن ۲۶۷-۲۷۵ که در (۴) شاهنامه
بخش ۴ ص ۱۰۹۹. (۵) یعنی گیو پدر بیژن. (۶) زهره رو.

تصوف و مزدیسنا - شعر عرفانی: جام جم

بدان چاه بسته بیند گسران زسختی همی مرگ جست اندر آن...
 ظاهر آ در قرن ششم هجری، بمناسبت انتساب پیدایش شراب بجمشید (۱)،
 بقانون تداعی معانی، جام (جهان نما) را نیز بدو نسبت دادند، و چون شهرت جمشید
 بیش از کیخسرو بود (بخصوص که مسلمین او را با سلیمان نبی یکی دانسته‌اند) (۲)
 تقریباً جام جهان نما بدو اختصاص یافت. برخی از فرهنگ‌نویسان که خواسته‌اند بین
 این دو تلفیقی کنند، نوشته‌اند: «مناسبت جام بجمشید آنست که جمشید جام را
 احداث نموده و کیخسرو جانی ساخته بود مشتمل بر خطوط هندی، چنانچه از خطوط
 و رقوم و دوائر اصطربلاب ارتفاع کواکب و غیره معلوم نمایند، همچنین او از آن جام
 حوادث روزگار معلوم کرد چنانچه در کتب تواریخ مسطور است.» (۳)
 خاقانی گوید:

عمر جام جم است کایامش بشکند خرد، پس ببندد خوار. (۴)
 گرچه خرد در خفاست، برخط میدار سر تاخط بغداد (۵) ده، دجله صفت جام جم (۶)
 خسرو جمشید جام، سام ته متن حسام خضر سکندر سپاه، شاه فریدون علم. (۷)
 جام مزبور را گاهی بطور اطلاق «جام جهان نما» گفته‌اند:

چون جام جهان نمای ساقی بنمود مرا لقسای ساقی
 باشد که شود دل عراقی چون جام جهان نمای ساقی. (۷)
 و گاهی «جام جهان بین»:

گفته: «این جام جهان بین بتو کی داد حکیم؟»

گفت: «آن روز که این گنبد مینا میگرد.»

(۱) رک: ص ۲۶۷-۲۷۵. (۲) دلی که غیب نمایست و جام جم دارد- زخامی که دمی گم
 شود چه ندارد؟ حافظ - رک: سعدی نامه، ضمیمه مقاله (ممدوحین سعدی) بقلم علامه آقای قزوینی.
 (۳) خیرات المذت. (۴) دیوان خاقانی بتصحیح مرحوم عبدالرسولی ص ۲۰۳.
 (۵) خط دوم از صفت خط جام. (۶) دیوان خاقانی ص ۲۶۴. (۷) کلیات عراقی

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

و زمانی «گیتی‌نما» (۱):

یکی جم نام وقتی پادشا بود
 که جامی داشت کان گیتی نمابود.
 بعدها برای جام جم تعیرات بسیار قائل شدند و بویژه عرفا آنرا در مفاهیم
 عرفانی بکار بردند: سنائی در طریق التّحقیق آنرا در مرتبه «دل» استعمال کرده - عطار
 در الهی نامه از آن به «فؤاد» تعیر آورده (۲) و در قصاید خود بارها جام جم را ذکر
 کرده است:

در قدح ریز آب خضراز جام جم سخن میرفت دوش از لوح محفوظ جانانای عشق تو دلی خورد چون در آمد عشق و جانرا مست کرد گفت: «بنشین و جام جم در ده گوئیا وقت سحر از دست خضر شبستری در کنز الحقایق گوید (۳):	باز نتوان گشت ازین ره بیفتوح (۳) نگه کردم چو جام جم نیاشد (۴) کو محو وجود جام جم شد (۵) ما بمستی جام جم برداشتیم (۶) تاز جام جمت گیتی مستیم (۷) جام جم بر آب حیوان خورده ام (۸)
--	--

یکی جم نام وقتی پادشا بود بضعت کرده بودندش چنان راست هر آن نیک و بدی کاندر جهان بود چو وقتی تیره جام از زنگ گشتی بفرمودی که دانایان این فن چو روشن گشتی آن جام دلفزای	که جامی داشت کان گیتی نمابود که پیدا میشد از وی هر چه میخواست در آن جام از صفی آن نشین بود شه گیتی از آن دستان گشتی بگردن نشی بعلمش بسز روشن بدیدی هر چه بودی در همه جیتی
--	--

خردمندان برای این جام تعیراتی چند قائل شده اند

حکیمی گفت جام آب بود آن منجم گفت استیلاب بود آن

(۱) غیاث - برهان - چراغ هدایت . (۲) ازافزون استاد منیر - آفری - منبع دانشوران
 فرزانهان . (۳) دیوان عطار ص ۱۰۹ . (۴) همانجا ص ۱۶۷ . (۵) ص
 ۱۷۵ . (۶) ص ۲۴۸ . (۷) ص ۲۵۱ . (۸) ص ۲۶۳ . (۹) سینه عشقی بکار ص ۵۰

تصوف و مزدیسنا - شعر عرفانی : جام جم

دگر يك گفت بود آئینهٔ راست
چنان روشن که میدید آنچه میخواست (۱)
بقدر علم خود گفتند بسیار
ولی آسان نشد این کار دشوار.
اما عارفان آنرا چنین تعبیر کرده اند:
بسی گفتند هر نوعی ازینها
چو نفس تیره روشن کرد انسان
چو انسان گشت اندر نفس کامل (۲)
ز چرخ و انجم و از چسار ارکان
حقیقت دان اگر چه آدمست او
بدارای دوست! گفت پیر خود پاس
که تا دروی بینی هر دو عالم
تو نفس خویش را نیکو ندانی
حافظ بارها از این جام جم یاد کند:
بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
دلی که غیب، نمایست و جام جم دارد
همچو جام، جرعهٔ ما کش که ز سر دو جهان
چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی

و بخصوص در غزلی نغز همان تعبیر شبستری را منظور دارد:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
و آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد
گوهری که ز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
کسو بتأیید نظر حل معما میکرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
و ندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد
گفتم: «این جام جهان بین بتو کی داد حکیم؟»
آنکه چون غنچه دلش راز حقیقت بنهفت
گفت: «آن روز که این گنبد مینا میکرد.»
ورق خاطر از آن نسخه محشا میکند

(۱) و متأخران نیز آنرا بکرة جغرافیائی تعبیر کرده اند. (۲) ریاض العارفين (ص ۴۰)

مزدبنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد
 اوحدی مراغهٔ مثنوی مشتمل بر پنجاه بیت دارد بنام (جام جم) که آنرا
 بسال ۷۳۲ یا ۷۳۳ بنظم درآورده (۱) - وی تحت عنوان (در مضمون این کتاب)
 گوید (۲):

<p>ننامهٔ اولیاست این نامه نفس را این بشارتی چندند نام این نامه جام جم کردم تا چور غبت کنی جهان دیدن بشناسی درو که شاه کجاست؟ دشمن شاه را شکست از چیست؟ در این خانه را که یافت کلید؟ چه مسافت ز گنج تا بطلم؟ باز دانی مقید از مصداق هیچ دیوت ز ره نیندازد</p>	<p>میر این را بشهر و هنگامه (۳) ... بمقاصد اشاعتی چندند و ندرو نقش کل رقم کسردم هر چه خواهی درو توان دیدن منزل او کدام و راه کجاست؟ رنج دیوانه خواب مست از چیست؟ رخ این خانگی ز برده کیا دید؟ وز همی چه هایه راه باسم؟ راه باطل جندنا کنی از حق غول رخت بیجه نیندازد ...</p>
--	---

چنانکه در اشعار فوق ملاحظه میشود (و نیز در اشعار دیگر کتاب مزبور) گوینده
 تعبیری از جام جم نیاورده بلکه خواسته است کتاب خود را (که عنوان است بر عهدهٔ معانی
 چند و دو دور که دور اول را بمبدأ آفرینش و دور دوم را بکیفیت معانی جام جم را خندناس
 داده و دور اخیر را نیز بدو باب تقسیم کرده است. باب اول در معنی اهل دنیا و به دور دوم در
 معنی و احوال آخرت (مشتمل بر چند سخن) انجام جهان نوری چه تیر تمشید شد.

۵۲۶

(۱) رك: مقدمهٔ جام جم اوحدی، قمیة سال هشتم از معنی، شماره ۱۳۰۷، چاپ «انوار دوس»،
 (۲) همان کتاب ص ۳۶. (۳) رك: همان کتاب حاشیه ص ۳۶.

فهرست ها *

۱- فهرست مطالب کتاب **

شماره	عنوان	صفحه
۲۴۰	آتشکده منور؟	۶۰-۲۴
۲۴۱	آتشکده‌های کازرون	
۲۴۲-۲۳۸	آتشکده‌های مختلف	
۲۳۷-۲۳۱	آتشکده‌های هفت گانه	۶۰-۲۳
۲۳۹	آتش کوشید	۲۶۴-۱۵۱
۱۹۰-۱۸۷	آتشگاه	
۲۴۰	آتشگاه‌های بوم بیز و بوم جوان	۱۰۲-۱۰۱
۴۸۵-۴۷۱	آثار زرتشت بهرام	۲۴۲-۱۷۶
۲۵۲-۲۵۰	آداب کستی	۴۴۱-۴۴۰
۱۹۰-۱۸۷	آذر	۲۳۷-۲۳۲
۲۳۷	آذر آتین	۱۸۷-۱۸۴
۲۳۸	آذر آباد	۶۰-۵۷
۲۳۸	آذر آبادگان	۱۸۳
۲۳۷-۲۳۲	آذران	۲۳۷
۲۳۸	آذربادگان	۱۸۷-۱۸۱
۱۰۶-۱۰۲	آذرباد مار سپندان	
۲۳۸	آذربایگان	۱۸۱-۱۸۰
۲۳۷ و ۲۱۹-۲۱۵	آذر برزین مهر	۱۹۰-۱۸۷
	(آذر برزین مهر) در ادبیات پارسی	
۲۱۹-۲۱۸		
۲۳۷-۲۳۲	آذر بهرام	۲۴۱
۲۳۰-۲۲۶	آذر خران	۲۴۲

فهرست ها از ریب الفبائی تنظیم شده و شماره‌ها مربوط به صفحه های کتاب میباشد .
 فهرست آتین نساب در صفحه چهارم ثبت شده است .
 در عناوین ای بخشها و معادل آنها یاد و خط و عنوانهای بهره‌ها و معادل آنها بسایک
 در درزین، از عنوانین دیگر مشخص گردیده اند .

مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۱۷۸-۱۷۷	اشتقاق آتش و آذر	۲۳۷	آذر خرداد
۲۶۷-۲۶۶	اشتقاق می	۲۳۱	آذرخرین
۳۰۳ و ۳۰۱	اشتود (گانهای دوم)	۲۳۱-۲۳۰	آذرخورا
۳۰۰-۲۹۸	اصطلاحات شعری	۱۷۹-۱۷۸	آذر دراوستا
	اصطلاحات مزدینا در شعر عرفانی	۲۲۳-۲۱۹	آذر فرنبغ
۵۰۷-۵۰۶		۲۲۳-۲۲۲	(آذر فرنبغ) در ادبیات پارسی
۴۱۱	اصطلاح مورد اشاره کتی (شاهنامه)	۱۹۰-۱۸۷	آذر کده
۲۹۹	اسمن	۱۸۷-۱۸۴	آذر کیش
۱۲۳-۱۲۱	الفتیای اوستا (دین دوسری)	۲۱۵-۱۹۷	آذر گشپ
۱۵۹-۱۵۷	مشارکتان	۲۱۵-۲۰۷	(آذر گشپ) در ادبیات پارسی
	معنی نظریه در اصطلاح شاهنامه	۲۳۲	آذر مهر
۴۰۸-۴۰۶		۲۳۲	آذر نوش
۳۴۹	اندبرمان	۱۳۷-۱۳۴	آفرینگان
۱۱۲-۱۰۹	انتساب بیوس		آگاه شدن گشتاسب از کشته شدن اهراسب و
۱۰۹-۱۰۸	انتساب شعبه	۳۹۸-۳۹۶	لشکر کشیدن سوی بلخ
	انتقاد افوان (مرد و طفل) انتساب زرتشت به پادشاهی		آمدن لشکر ارجاسب به بلخ و کشته شدن اهراسب
۱۰۲-۹۵	بنی اسرائیل		
۶۰-۴۳	آنگاس دیون آریایی در شاهنامه	۳۹۳-۳۹۱	
۵۱۲-۵۱۰	نوحی کرمانی	۲۹۴-۲۸۳	آیات و احادیث (بخش ششم)
۵۳۶	اوجنی مرآت	۹۸-۹۵ و ۹۲-۸۳	۱ ابراهیم خلیل
۳۱۱	اوزان و سنج	۳۴-۳۳	ابرها
۱۵۰-۱۱۵	اوستا و وزن (جس سوم)	۲۹۴-۲۸۸	احادیث
۱۵۷-۱۵۶	آهریس	۲۱۸-۲۱۷	اختصاص آذر بر زمین مهر
۴۱۸	آهوانوشی	۲۲۲-۲۲۰	اختصاص آذر فرنبغ و محل آن
۱۵۴-۱۵۲	آهوانورد	۲۰۷-۲۰۴	اختصاص و محل آذر گشپ
۳۰۲-۳۰۰	آهوند (گانهای دوم)	۳۳۴-۳۳۳	ارجاسب
۳۷-۳۵	آه	۴۷۶	اردای ویراننامه
۱۳۴-۹۳۸	آرند	۱۰۰-۹۸ و ۹۴-۹۲	ارمیه نبی
۲۰-۱۵	آریایی و سانس	۴۳۷-۴۱۳	اسدی
۱۶۲-۱۵۹	آزادان	۳۳۱	اسفندیار
۳۵-۳۴	آزاد	۱۵۵-۱۵۴	اشتقاق آه و مزد
۳۵۸-۳۵۶	آزادان و سانس	۱۶۰-۱۷۹	اقسام آتش

فهرست مطالب کتاب

۵۳۶-۵۳۱	تعبیر عرفانی اصطلاحات مزدیسنا	۲۵۷-۲۵۳	باز و زمزم
۴۹۴-۴۹۳	تکمله (بخش مزدیسنا و شعر پارسی)		بیلخ رفتن لهراسب و بر تخت نشستن گشتاسب
۳۳۳-۳۳۲	توران	۳۳۴-۳۲۲	
۴۱۲-۴۱۱	توصیف اسب (شاهنامه)	۳۵۶-۳۵۵	بخشایش یافتن ترکان از اسفندیار
۵۳۶-۵۳۲ و ۲۷۵-۲۷۴	جم جم	۲۶۴-۲۵۸	برسم
۲۴۹-۲۴۸	جشن کستی بستن	۲۵۹-۲۵۸	برسمچین
۲۷۰-۲۶۷	جمشید و می	۲۵۹	برسمدان
۵۲۹-۵۲۷	حافظ شیرازی	۲۶۳-۲۶۲	(برسم) در ادبیات پارسی
۱۲-۸	حمله عرب و نتایج آن	۳۲۳-۳۲۲	بلخ
۱۵۶-۱۵۵	خا خا	۳۳۸-۳۳۶	بیدختن
۴۶۷-۴۶۲	خا فانی	۳۳۰	بیدخت
۷۴-۷۱	خانواده زرتشت	۷۷-۷۵	ببادشاه معاصر زرتشت
۲۷-۲۶	خدای بزرگ	۱۴۵-۱۴۲	بازوند
۲۷۹	خرابات	۲۹۹	یس
۲۳۹	خرادمهر	۷۰	سر زرتشت
۱۳۲	خرده اوستا	۷۲	پسران زرتشت
۴۸۱	خمسه زرتشت	۳۳۲-۳۳۱	پشوتن
۴۸۰-۴۷۹	داستان چنگرنگپاچه	۳۰۴-۳۰۰	پنج گامها
	داستان شاهزاده ایران زمین با عمر بن خطاب	۲۱۷-۲۱۶	پیدایش آذر بر زمین
۴۸۱-۴۸۰	دختران زرتشت	۲۰۱-۱۹۹	پیدایش آذر گشتاسب
۷۴-۷۳	دقیقی		پیدایش زرتشت و پیشرفتن گشتاسب دین او
۳۶۵-۳۱۵	دقیقی و آئین زرتشتی	۳۴۳-۳۳۴	
۳۲۲-۳۱۵	دنیاله گشتاسب نامه ذقیقی	۴۰۸-۴۰۱	پیدایش طبیعت جهانگزار
۳۹۸-۳۹۱	دو آیه قرآن	۲۷۸	پیر معین
۲۸۸-۲۸۴	دو گانگی (پیش از زرتشت)	۷۹-۷۷	زیروان زرتشت
۵۶-۵۳ و ۳۳-۳۲	(دو گانگی) در ادبیات پارسی	۳۵۳-۳۵۰	پیشگویی امامت اجزاء زمزم را
۱۷۵-۱۷۳	دیپاچه	۵۱-۴۸	زمزم بران
۲۲-۱	دیپاچه (تصوف و مزدیسنا)	۱۵۰-۱۴۶	زندگانی پاریش اجه لی اوستا و زند
۴۹۸-۴۹۶		۳۰۹-۳۰۴	انجیلات عالی شعری (کتابها)
		۱۲۱	سویین اوستا
		۵۳۶-۴۹۵	تصوف و مزدیسنا (بخش هفتم)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۶۹-۶۵	زمان زرتشت	۲۷۹	دیر مغان
۴۷۰-۴۶۹	زمان زرتشت بهرام	۱۲۳-۱۲۱	دین دبیری (خط اوستائی)
۲۵۷-۲۵۴	زمزم	۳۴۵-۳۴۴	دیو
۷۲-۷۱	زمان زرتشت	۱۶۵-۱۶۴	دیوان
۱۴۲-۱۳۷	زند		ذکر زند و اوستا پیش از ظهور
۱۴۰	زندباف	۴۰۰-۳۹۸	زرتشت
۱۴۱	زندخوان	۳۱-۲۹	و ادب النوع آتش
۱۴۱	زند لاف	۳۹۸-۳۹۶	رد
۱۴۰	زند و اف	۳۵۵-۳۵۳	رزم ایرانیان و تورانیان
۱۴۱	زندوان		رفتن موبد باتشگاه و گریختن ویس و رامین
۱۷۵-۱۷۰	سبب آمدن دو گداز	۴۴۸-۴۴۵	بری
۴۷۴-۴۷۲	سبب قضم زرتشت	۵۳-۵۱	روحانیان
۴۸۵-۴۸۱	سبب شهر زرتشت بهرام	۱۱۸	و زبان اوستائی
۳۰۳ و ۳۰۱	سپنتمن (گدازبندی دوم)	۴۷۶-۴۷۱	زرتشت نامه
۶۴-۶۳	سپزانه	۱۱۴-۶۲	زرتشت
۵۷-۵۶	سپزانه بیانی	۴۸۵-۴۶۸	زرتشت بهرام پژدو
۴۱۶-۴۰۸	سپزانه آتش	۱۰۲-۸۰	زرتشت در ادبیات پارسی
۴۵۰-۴۴۶	سپزانه		زرتشت مؤسس مزدیسنا (بخش دوم)
۲۴۰	سپزانه آتش	۱۱۴-۶۱	زرتشت نخستین گوینده ایرانی
۳۴۳-۳۴۱	سپزانه دوم	۲۹۶	زرتشت و انبیای بنی اسرائیل
۳۴۱-۳۳۹	سپزانه کثیر	۱۰۲-۸۳	زرتشت و شهریاران
۴۹۲-۴۶۶	سپزانه	۸۳-۸۰	زرتشتیان ایران
۵۰۹-۵۰۷	سپزانه	۱۸-۱۷	زردشت بزرگ
۴۴۱-۴۴۲	سپزانه	۱۱۴-۱۱۳	زردشت پیشین
۳۹-۳۷	سپزانه	۱۱۴-۱۱۳	زردشت در استخر
۲۲۶-۱۹۷	سپزانه	۱۰۸-۱۰۷	زردشت و آذرباد
۴۰۵	سپزانه در آتش	۱۱۳-۱۱۲	زردشت و صاحب الحجر
۴۰۱-۲۰۰	سپزانه و (زرتشت)	۱۱۴-۱۱۳	زردشت بزرگ
	سپزانه و (زرتشت)	۳۵۲, ۳۳۹-۳۳۸	زردشت
۱۹۶-۱۹۰	سپزانه و (زرتشت)	۱۱۹	زمان اوستا

فهرست مطالب کتاب

۴۰۶	شماره ابیات و تاریخ نظم زراتشت نامه	۴۷۵-۴۷۴
۳۳۰	کتابیون	۲۷۲-۲۷۰
۱۳۲-۱۲۶	کتاب اوستا	۳۹۸-۳۹۶ و ۸۰-۷۹
۲۵۲-۲۴۳	کستی و کشتی	۴۲۶
۲۴۷-۲۴۵	کستی مزدیسنا	۱۱۳-۱۱۲
۱۶۴-۱۶۳	کماریکان	۴۲۲-۴۱۸
۳۴۹-۳۴۸	کهرم (کهرم)	۱۹۶-۱۹۵
۲۷۴-۲۷۲	کیفنادومی	۱۰۱-۱۰۰ و ۹۵-۹۴
۱۲۸-۱۲۷	کتابها	۵۱۹-۵۱۲
۲۹۷-۲۹۶	کتابها نخستین منظومه ایرانی	۱۲۴-۱۲۳
۳۹۶-۳۹۵	گیر	۲۰۴-۲۰۳
۳۵۲-۳۵۱	گرامی	۵۱۰-۵۰۹
	گرشاسب دراوسا و کتب دینی مزدیسنا	۵۲۷-۵۲۶
۴۲۲-۴۱۵	گرشاسب نامه	۴۵۳-۴۳۸
۴۳۰-۴۱۳	گرشاسب	۴۱۲-۳۶۶
۸۳-۸۱	گرشاسب (در گرشاسب نامه دقیقی)	۳۸۵-۳۸۴
۳۲۳	گرشاسب نامه دقیقی	۳۸۳-۳۸۲
۳۶۰-۳۲۲	گفتار ارجاسب	۳۸۴-۳۸۳
۳۴۷-۳۴۵	گنبد آذر	۳۸۲-۳۷۶
۱۹۰-۱۸۷	گویندگان مزدیسنا پس از زرتشت	۳۸۵-۳۶۶
۳۱۴-۳۰۹		۳۶۰-۳۵۸
۳۲۲	لهراسب	۸۱-۸۰
	مآخذ روایات فردوسی و رابطه آنها با مزدیسنا	۱۸۳
۳۹۱-۳۸۵	مآخذ گرشاسب نامه	
۴۳۰-۴۲۷	مادر زرتشت	
۷۱-۷۰	مجل آذربوزین مهر	۳۴۲-۳۴۰
۲۱۸-۲۱۷	مجل آذر فرنیغ	۱۶۵-۱۶۲
۲۲۲-۲۲۰	مجل آذر گشاسب	
۲۰۳-۲۰۱	مجل بعثت زرتشت	۱۶۲-۱۵۷
۷۵-۷۴		

مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۴۶۸-۴۶۹	نسب زرتشت بهرام پژدو	۲-۸	مزدینا آئین رسمی ایران
۴۱۶	نسب گرشاسب	۲۹۵-۴۹۴	مزدینا و شعر پارسی (بخش هفتم)
۱۲۴	نسبهای اوستا	۵۳۶-۵۰۶	مزدینا و شعر عرفانی
۴۰۸-۴۰۷	نسودی (نسودی)	۲۶۱-۲۵۹	مشخصات برسم
۴۶۱-۴۵۷	نظامی	۲۷۸	مغان
۴۳۷-۴۳۰	نظراسدی نسبت بائش و خناک	۲۷۸	مفیده
۳۱۳-۳۱۱	نمونه اشعار بهشتیا	۲۶۲-۲۶۱	مقصود از برسم
	نمونه ادبیه های عرفانی در مزدینا	۴۰-۳۹	متره
۵۰۵-۴۹۹		۲۴۸-۲۴۷	منشاء کستی
۳۲۷-۳۲۳	اوپار (مهبد)	۲۲-۲۰	منظور از تألیف کتاب
۲۴۹	نوزوت	۸۱-۸۰	منوچهر
۴۰۷-۴۰۶	نوساربان	۴۷۷-۴۷۹	موضوع ارداویرافنامه
۱۱۷	نوجه اشفاق اوستا	۴۷۴	موضوع زرتشت نامه
۶۳-۶۲	وجه اشفاق زرتشت	۳۶۲-۳۶۴	موضوع یادگار زریران
۴۴۸-۴۴۶	وجه اشفاق سوگند	۶۵-۶۴	مولد زرتشت
۲۹۹-۲۹۸	وچس تسی	۴۷۰-۴۷۱	مولدوموضن زرتشت بهرام
۳۰۰-۲۹۹	وچنگه	۵۲۶-۵۲۰	مواوی
۱۰۷-۱۰۶	وشتورسببازی	۱۲-۱۷	مهاجرت پارسیان
۴۴۸-۴۴۷	ورس سوگند	۲۷-۲۸	میتره (مهر)
۳۹۶-۳۹۳	ورود بیا و درین سوگند		می و مزدینان در ادبیات پارسی و سازی
۳۷-۳۵	وزبیره	۲۷۵-۲۷۷	
۲۹۸-۲۹۷	وزر گرشاسب	۲۷۸-۲۷۹	می مغان و می مغانه
۲۸۲-۲۸۰	وزنهای اوستا	۲۶۵-۲۸۲	می مغانه (بخش پنجم)
۱۲۹	وزنهای اوستا	۴۵۴-۴۵۶	ن ناصر خسرو
۳۰۲-۳۰۱	وزنهای اوستا	۲۳-۲۴	نام خانوادگی زرتشت
		۴۱۵	یاد گرشاسب
۳۰۳-۳۰۲	وزنهای اوستا (کتاب اول)		یادگرمین گرشاسب نام اوستا
۱۲۹-۱۲۸	وزنهای اوستا	۳۴۳-۳۵۰	
۲۹۸	وزنهای اوستا	۳۴۵	نیبجنگ (گرشاسب و ارجاسب)
۵۳۰-۵۲۹	وزنهای اوستا	۲۹۶-۳۱۴	نخستین شعر و شاعر ایرانی
		۳۱۴-۳۱۳	نسب زرتشت

فهرست مطالب کتاب

۱۶۰	یزدان	هویت زرتشت در نظر نویسندگان ایرانی
۴۸-۴۳	یزدان پرستی	۱۱۴-۱۰۲
۱۲۷-۱۲۶	یسنای (از بخشهای اوستا)	۳۹۵-۳۹۴
۳۱۱-۳۰۹ و ۱۳۱-۱۳۰	یشتها	۳۶۴-۳۶۰
۱۷۰-۱۶۵	یگنا پرستی در مزدیسنا	۱۱۹-۱۱۸
۱۷۵-۱۵۲	یگانگی و دوگانگی	یادگار زریران یادگارهای ایران -ستان

۵۴۳

۲- فهرست لغات

۱- واژه‌های سانسکریت

۲۵۸	brab بره	۲۹	آدی آدی
۴۰۰	brahmana برهمنه	۲۹	آدیو Adrio
۳۲۵	Para maka برمکه	۲۹	آتروان atharvan
۱۳۵	pri پری	۴۰۳	آریمان ariyaman
۱۳۵	primâti پریماتی	۱۵۴	اسو asu
۳۶	Traitana تری تنه	۱۵۳، ۴۷، ۳۴، ۲۷	آسورا، آسوره Asura
۴۰۰	xshatriya خشانریه	۳۴ و ۲۹	آسوره و آرونه Asura - Vâruna
۴۲	daêvah دتهوه	۴۷	آسوره و یج و ودس Asura Vîçvavedas
۴۱۱	dhânâ دهانا	۱۳۶	آسیر و آدا ashirvâdâ
۴۱ و ۲۷، ۲۶	Dyâuh دیاهوه	۴۱ و ۳۴، ۳۱، ۳۰، ۲۹	آشوی Ashvini
۴۲	D. pitâ دیاهوه پیتا	۴۱	آوشه Ashah
۱۳۶ و ۴۲	دیو	۳۶ و ۳۵	آش Ashi
۴۰۴	Sakman ساکن	۱۶۳ و ۳۷، ۳۵، ۳۴	آشوره Ashvare
۱۶۳	Sarva سروه		
۳۹۹	Sushravas سوشروس		

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۴۰۴	varjana	۳۹ و ۳۷، ۳۶، ۳۴	[क] सोम
۳۵	Vritra	۲۳۴	savana
۳۵	Vritrahan	۴۱۵	[क] कर्साव
۲۷	Viçva vadas	۲۹۷	[क] गाथा
۳۰	hotar-hotri	۳۰	Gaytri
۱۵۹	यज्ञ	۳۹	[म] मंत्र
۱۵۹	[क] यज्ञ	۴۴۸ و ۴۰۳، ۴۱	Mitra
۲۴۷	[क] यज्ञ	۲۵۳	[व] वाज
۱۲۶ و ۳۰	[क] यज्ञ	۴۰۵ و ۲۴۷	Valisya

۲ - آریها

۳۹۴	[क] آریها	۱۹۳	[آ] آبرت
۳۹۴	[क] آریها	۳۹۵ و ۱۷۷	atar
۴۵۱ و ۱۶۴	[क] آریها	۱۷۸ و ۱۰۳	atarapâra
۲۶۰ و ۲۵۹	[क] آریها	۱۷۷	atarsh
۳۲۲ و ۱۱۱	[क] آریها	۱۹۳	atrayavash
۴۰۳	[क] آریها	۴۰۴ و ۱۷۷	âtravan
۲۴۵	[क] آریها	۴۰۵	âtrova
۲۶ و ۲۶۵	[क] آریها	۵۰۴ و ۵۰۰، ۱۶۸	Armaidî
۳۳۴	[क] آریها	۱۹۳	âsmater
۲۳۴	[क] آریها	۱۳۶ و ۱۳۵	âtrici
۲۳۴	[क] آریها	۱۳۵	âtrita
۲۳۴	[क] آریها	۱۳۵	âtrita
۲۳۴	[क] آریها	۳۲۹	âtrita
۲۳۴	[क] آریها	۳۲۹	âtrita
۲۳۴	[क] آریها	۳۹۵ و ۳۹۴	âtrita

فهرست لغات اوستائی

۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۲، ۱۵۶	A.mainyava	۲۹۹	اپاس
۱۷۰ و ۱۶۸	upasta	۴۰۴	اټه اوروتو
۱۱۷	uxt	۴۰۴	اټه اورون
۱۰۶	urvâzishta	۲۶۱	اټترو
۱۷۹	urvâsnâ	۱۵۶	اټه
۴۴۵ و ۳۵۸، ۳۵۷	اوروت نره	۳۳۳	اردی سورہ
۹۷ و ۷۲	اورورا	۳۲۹	اردی سورہ
۲۵۸	urvarâ	۳۲۹	اردوی سورہ
urvarâm barəsmānim	اورورام برسمنیم	۱۴۶ A.S. Anāhita	۳۲۹ و رک: اردوی سورہ
۲۵۸	اوزاییرینه	۳۳۴	ارشن
۲۳۴	uzâyêirina	۱۳۷	ازنی
۴۱	ushanh	۳۶	اژی داتا
۳۰۱	اوشانه	۲۳۳	اس توه
۲۳۴	اوشته ویتی	۳۰۶، ۳۰۵، ۱۵۶	اها
۲۳۴	ushah	۵۰۵ و ۵۰۴، ۵۰۱، ۵۰۰، ۳۹۷	اشاون
۲۳۴	اوشپینه	۱۵۶	اش و همیشه
۳۹۷ و ۱۵۴	ushahina	۵۰۰ و ۱۵۷	اشی داتا
۱۰۱، ۴۷، ۴۱	Ahura	۳۳۱	اټمن
۱۰۲، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵	اهورا (اهوره)	۲۹۹	اکمه
۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۸، ۳۰۵	اهورمزدا (اهور مزده)	Akem - مانو	Aka - manah
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۹	اهورمزدا	۱۵۸	امیت
۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۴۸، ۵۰۱ و ۵۰۵	اهورمزده داتا	۱۵۸ و ۱۵۷	امشاپینه
اهورمزدا (اهور مزده) . رک: فهرست	Ahura Mazda dāta	۳۳۳	ان آیرنه
۳۳۱	اهونه ویتی	۲۰۴، ۱۴۷	انجته (انجته)
۳۰۰	ایرین و تیجه	۳۲۹	انگره مشینیه
	ایرین و تیجه (ایرینه و تیجه)	Angra mainyu	انگره مشینیه

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۴۰۲	pishtra	پیشتره	۱۴۸	Airyana Vaējan(g)h	
۳۵۴ و ۳۳۱	taxma	تخمه			ایست و استره و دودوم، مالدوم (دوم) رک:
۱۶۸	Tarēmaiti	ترمیتی			فهرست نامها
۲۹۸	tash	تش			
۳۶	Taraētaona	تراهه اونه	۳۳۱	baxto - dāta	بختوداته
					بر
۴۱۹ و ۴۱۷ و ۴۱۶		نریته	۱۰۶		barz
			۲۶۱ و ۲۵۸		برز
۷۳		نرینی	۳۵۶		برزبندی
			۱۷۹	brāzi - savangh	برزی سونگه
۲۹۳ و ۷۳	gista	جیستا (جسته)	۲۵۸		برسمن
					برسمنه پائیتی برته
۲۹۳		جیستی	۲۵۹	baršmana-paiti-brāta	
۲۲۸	xvatra	خرا (خره)	۱۹۳		برسمه
۴۰۵ و ۳۹۲	xsharāna	خشاره	۴۰۷		بسته و تیری
					بته
	Xsharāna Varca	خشاره و تیریه	۳۳۰		bagha
۱۵۹			۱۱۰		پاچه
۳۶	xshwādō	خشویش	۷۳		پنور و جیستی
۳۶	xshwādwa	خشوینوه			
۴۰۴		خوا	۳۹۴ و ۱۴۲		پائینی (پیتی)
۴۰۴		خوشو	۴۲۰		پته
			۲۹۹		pad
۵۰۳ و ۳۲۷		خوارنگه	۲۹۹		pada
			۲۹۹		پده
۴۵۰		خورد	۲۹۹		padha
			۴۰۷		پس
۱۶۳ و ۴۲		خورد			pasu
۳۳۶		خورد	۳۳۱		پشو
			۱۹۳		پشودان

فهرست لغات اوستائی

	داتر	dâtar	۴۵
	داته	dâta	۴۵
۱۱۳ و ۹۶	داذوئو	dadhvaô	۳۳۱
۳۰۲ Zarathushtrahe	دانا	dânâ	۱۵۵
۴۱۹ zaraya	دراونه	draona	۴۱۱
۲۵۴ zam	در گونت	dragvant	۲۵۱
۴۳۲ zãm	دروژ	drûj	۳۴۳ و ۱۵
۴۰۵ za	درونت	drvant	۱۶۸
۱۶۳ Saurva	دژمته	Dûjmata	۳۴۳
۴۴۷ saokant	دژوخته	Dûjuxta	۴۰۰
۴۴۷ و ۴۴۶ saokantavant	دژورشته	Dûjvarshta	۴۰۰
سپنتامنتیوی	دورئوشه	dûraosha	۲۶۶
دورئوشه	دوژمته ، دوژوخته و دوژورشته		۴۰۰
۳۰۱ و ۱۵۸	دوگدر	dugôdar	۳۳۰
سپننو داته	دوگدر	dugdhar	۳۳۰
۳۳۱	دهمه	dâhma	۱۳۵
سپنمه ، سپنمان ، رك : فهرست نامها	رنت ویشکره	raêthvishka ra	
سپننه ارمنتی . رك : فهرست نامها			۱۹۳
۱۸۰ و ۱۷۹ Spənishta	راپیشوینه	rapithvina	۲۳۴
سپننه	رامن	râman	۲۲۹
۷۳	رامه	râma	۲۲۹
سرئوشه	رته اشیاو	rathaêstâw	۳۹۷ و ۳۹۶ ، ۱۹۳ ، ۱۲۸
۴۴۸ و ۱۶۴ ، ۱۵۸ Sraosha	رته اشتره	rathaeshtra	۴۰۵
۴۴۸ scu			۴۰۴
۳۲۹ Sûra	زئوتتر	Zaotar	۲۴۹ و ۱۹۳
۱۹۳ Frabərëtar	زئیری پاشنم	Zairi - pâshnëm	۴۱۹
۲۶۰ frakëm	زئیریش	Zairish	۱۶۴
۳۳۲	زئیری وئیری		۳۳۸
فرشو کره			
فرش هام ورته			

مزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات پارسی

۳۰۵	gəush گه اوش	۳۶۳	
۳۰۴ و ۳۰۵	Gaush Urvan گه اوش اورون	۷۷	Frashaushtra فرشه اوشتره
۴۱۱	maoiri مئوئیری	۷۳	فونی
m · dāni - karsha مئوئیری دانو کرشه	۴	۵۰۳	Fravashi فروشی
۴۱۱		۱۳۵	fri فری
۳۰۴ و ۳۰۵	مئوئیری مانگه	۲۹۹	فشنگه
۷۳ و ۷۴ : فهرست نامه ها		۴۰۸ و ۴۰۷	fshu فشو
۳۴۳	mairya مشیریه	۴۰۸ و ۴۰۷	fshuyant فشوینت
۳۰۱	mainyū مئینو	۱۸۷	kata کته
۱۵۹	mainyava مئینووه	۱۳۴	karəta کرته
۲۶۶	مذومنت	۱۲۹	karəti کرتی
۲۶۶	madha مذه	۴۱۵	کرساسبه
۱۵۷	mar مر	۴۱۵	karəsa کرسه
۳۰۲	Manda مزدا	۴۱۱	karsh کرش
۳۰۲	Mardāw مزداو	۳۶	kamərdhā کمرده
۳۰۲	Mazda Ahura مزدا اورا	۱۸۷	kan کن
۳	Mazda مزده	۳۴۵	Kavi کوی
۳	مزدیسنا	۳۹۹	Kavi Husravah کوی هوسروه
۳	مزدیسنا	۱۵۹	gaethya گئیه
۳۹	maithra مشتره	۴۱۸	gaesu گئسو
۳۹	Maithra (مئوئیریه)	۴۱۸	gausa گئسه
۳۸	Mithra مئیریه	۱۸۸	gatu گاتو
۳۸	Mithra مئیریه	۲۹۷ و ۱۲۷	گانا
۳۸	Mithra مئیریه	۴۱۸	gadhavara گدوره
۳۵۱	nava نوه	۴۱۸	gadha گنده
۲۴۹	nava نوه	۳۵۱	gar کر
		۲۲۱	Garō nmāna گرنماه

فهرست لغات اوستایی

۲۹۸	ناه هاتره	nava hathra
۱۷۹	وازیشته	vâzishta
۳۰۳ و ۳۰۱، ۱۲۸	و هوشتره	vâstryô fshuyan(g)s
۱۷۹	وهو فریانه	۴۰۵
۳۵۸، ۳۵۷	وهو کرتی	۴۰۷ و ۴۰۴
۴۴۵	و	vâstrya
۳۵۷	وهو گئونه	۴۲۱
۴۴۵ و ۳۵۸	وهو منته	Vačkərəta
۲۶۰ و ۳۴	وچس	Vâyu
۲۹۸، ۲۵۳	وچس تشتی	۲۹۹ و ۳۰۴
۳۰۲	وی دانوداته	۳۰۴ و ۲۹۹، ۲۹۸
۱۲۹	ویسپرتو	۲۹۹ و ۲۹۸
۱۲۸	ویسیه	۱۰۶
۲۶۴	ویشتابه	۲۳۲
۱۰۸	هاتوروات	۲۱۵
۳۴۹	هئوشه	۴۰۴
۱۹۳ و ۳۷	هئومه (هومه)	۴۰۴
۳۰۴ و ۲۹۸، ۱۲۶	هائیی	۴۰۴
۲۹۸	هاتره	۴۰۴
۲۹۸	هانرومنگه	۱۹۷
۱۹۳	هاونان	۱۹۷
۲۳۳	هاونه	۴۴۲
		۳۴۹
		۳۳۶
		۳۰۲
		۳۰۲

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۴۰۰	Hûmata	هومت	۲۳۳	hâvani	هاونی
۹۷	هووی	هووی	۴۰۴	هپتان هائیتی . رك : فهرست نامها	هپتان هائیتی . رك : فهرست نامها
۲۴۵	yawnghana	یائنگنه	۴۰۴	haç	هچ
۳۹۲	yâtu	یاتو	۴۰۴	haxðman	هخمن
۲۴۵	yâh	یاه	۴۰۴	haxi	هخی
۲۵۰	yathâ-ahû	یثاهو	۴۴۵	hadhânaçpatâ	هدانتهپتا (هدانهپتا)
۱۵۹	yaz	یاز	۴۰۵	۴۴۵	۳۵۸، ۳۵۷، ۱۹۳
۱۵۹	Yazata	یازت	۴۰۵	hû	هو
۱۲۶ و رك :	yasna	یسنه	۴۰۵	hu	هو
	فهرست نامها		۴۰۸ و ۴۰۵	hûiti	هوئیتی
۱۳۰	یشی	یشی	۴۰۵	hûitish	هوئیش
۲۵۹	yava	یوه	۴۴۵	hubaoidhitama	هوئوئیدی تمه
			۳۴۳ و ۹۷	huçithra	هوچیره
			۴۰۰	Hûxta	هوخته
			۴۰۰	Hvarshta	هورشته

۴- پارسی باستان

۳۳۰	آترو	ataro	۱۷۷	آترو	ataro
۷۶	آتورمژده	Aurmazdah	۱۵۲	آتورمژده	Aurmazdah
	ایشته	ایشته	۱۱۷	ایشته	ایشته
۱۷۸، ۷۶	ایشته	ایشته	۱۱۷	ایشته	ایشته
۴۰۴، ۳۹۲	باجی	bâji		باجی	باجی
۱۳۸	باجی	باجی	۲۵۳	باجی	باجی
۷۶ و ۱۵۰	باجی	باجی		باجی	باجی
۴۰۴	باجی	باجی		باجی	باجی
۷۶	باگیادی	Bâgayâdi	۱۵۹	باگیادی	باگیادی

۴- پهلوی و پازند (۱)

۱	ایرمان	۲	آتریات (آتوریات) Aturpât ۱۰۳
۴۰۳	سور ۳۳	۱۷۸ و ۲۲۰	آتوریات (آتوریات) Aturpât ۱۰۳
۱۱۷	ایستا مع سوم	۲۰۱ و ۱۷۸	آتربانگان Aturpâtakân
۱۱۷	اپستان apistân	۱۸۱ و ۱۸۹	آشنان هماردفیره (دبیره)
۱۷۷	اتر atar	۱۷۷	آتور âtur
۴۰۶	ارتشتار	۴۰۶ و ۴۰۴، ۱۷۷	آتوربان âturbân
۴۰۵	ارتشتاران		آتوربورژین متر Atur - Burzin - Mitr
۴۰۶	ارتشتاران سالار		آتوریات Aturpât
۴۰۴	آرتیشتر artishtar	۱۹۷	آتورگشنسب Atur Gushnasp
۳۵۶ و ۳۳۵، ۳۳۴	اردوی سور انامید	۴۰۶	آتوریان
۳۶	اژی شپاک aji shepâk	۱۷۷	آتون (آتور)
۲۶۶	اس ندر «حوزوارش مد»	۴۰۴	آفروک
۳۰۱	اشتود	۲۳۳ و ۱۷۶	آدران
۱۵۶	اشو ashu	۱۹۷	آفورگشنسب Adhur Gushnasp
۱۳۴ و ۱۳۳	اکرده	۱۳۷-۱۳۴، ۱۱۵	آفرینگان و آفرینگان
۴۴۹، ۴۴۸، ۱۸۲، ۱۶۳، ۱۵۸	امشاسپند	۱۳۶	آفربک âfrik
	۴۸۵ و	۱۶۲ و ۱۳۵	آفرینگان دهمان
	امشاسپندان . رک : فهرست نامها	۱۳۵	آفرینگان رپتوین
۱۵۸	امشاسفند	۱۳۵	آفرینگان گاتبا
۱۵۸	امهرسپنت و امهرسپند	۱۳۵	آفرینگان گهنبار
۱۴۵	امهرسپندان	۳۵۵	آکاس âkâs
۱۵۹ و ۱۵۸	امهوسپند	۲۳۳	آگیارى âgyârî
۱۵۸	امهوسفند	۲۶۱	آلانگاه
۲۲۰	امیت	۳۲۹	آهوک âhok

(۱) اصطلاحات زرتشتیان ایران و پارسیان هند نیز در همین فهرست مندرج است .
 :: چون در ثبت برخی کلمات اوستائی متن کتاب ، به علت اشکالات طبع ، ضبط تلفظ دقیق
 مراعات نشده بود در فهرست حاضر تا حد امکان اصلاح گردید .

مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

۳۳۳	Xvatāi	خواتای	۵	اناهیت
۱۵۴	Xūtai	خوتای	۴۱۹ و ۳۲۹	ان ایران (انیران)
۴۴۰		خورآسد (فعل)	۴۵۱ و ۱۶۹	انگره مینو
۴۴۰		خورآسان	۲۶۱	اوروشگاه
۲۱۹		خور تیغ (خور، تیغ و خوره تیغ)	۲۳۴	اوشاهین ushahin
		و ۲۲۸	۱۱۷	اویستاک Avistāk
۱۹۷	xvarrēhōmand	خوره‌ومند		اهنود . رك : فهرست نامها
۱۵		درونه	۱۳۴	ایرده
۱۸۷		درمهر	۱۶۶	ابزشن isishn
۳۵۱		دریگ پ	۳۵۲	ایک ik (یسوند نسبت)
۱۴۸ و ۴۷۰۴		دوشیشک (دوش پست)	۳۱۷	بچک bacak
۴۰۰	dush - kemisha	دش کشن	۳۲۱ و ۳۱۵	بروشن
۴۰۰	dush - gōbisha	دش گوییشن	۴۴۴	برسمک وور barsamōk - var
۴۰۰	dush - manishn	دش منشن	۲۱۵	بورژین منر
۳۳۰		دوشین	۲۲۶	بورژین مهر
۳۳۷ و ۳۳۶		دین	۵۰۲ و ۳۱۷	پت pait
۲۴۹		راسی	۲۹۹	پتمان patman
۴۴۵ و ۳۵۸		راسن	۱۴	پتمان پتونندی (پتونندی)
۲۲۹		رامن	۴۴۶	پسار
۲۵۴		ز	۱۱۰	پیسک pisk
۲۶۱ و ۲۴۹		زوت	۴۴۶	پیشار
۲۶۰		زورانی	۴۰۸	توخشین toxshin
۳۶۳		سپهرت	۱۳۹	جت دیودات
۳۶		شوی	۳۳۷	چن
۴۰۵ و ۳۹۲		شیر	۴۸۵ و ۳۳۷	چندین
۲۶۰		فراسک	۲۶۰	جوام، جومر
۲۶۰		فراسک	۲۶۰	جوام سی
۳۶۳		فرشورت	۱۴۹ و ۱۳۲	خ خریک خریک پلوه

فہرست لغات پہلوی وپازند

۱۴۸	گنچ شیبیکان	۱۳۶، ۱۳۴، ۱۲۹، ۱۲۵، ۳۶	فرگرد
۳۳۸	gond گند		و ۲۴۳
۳۳۴	gushn گوشن	۳۵۹، ۱۶۱، ۱۰۳، ۷۴	فروهر
۳۰۵ و ۳۰۴	گوشورون		۴۴۸ و ۴۲۱
۴۴۷	gokirtômand گو کو کرتومند		
۳۶	مارشپاک	۱۸۷	کک katak
۱۹۲	مانبد	۱۲۹ و ۱۲۸	کرده
۴۴۰	Mâh (ماه)	۳۱۷	کرفک karfuk
mâh - rūp - pâjyîk	ماشروپ بائی بیک	۲۴۳	کست kost
۲۵۹		۲۴۴	کستن kosten
۲۶۱ و ۲۶۰، ۲۵۹	ماشروی (برسمدان)	۴۳۵ و ۳۴۷، ۳۲۷، ۴۵۷-۴۴۳	کستی
۲۶۶	مد لکله	۲۴۴ و ۲۴۳	کستیگ kostik
۳	مزدسنیه	۱۶۳	کمار (کمال)
		۱۶۳	کمارت kamarik
	مزدستان	۱۶۴-۱۶۳ و	کماریکان
	نامها		۱۶۸
۳۴۳	ماس	۱۸۷	کندک
۱۳۴، ۱۳۰، ۱۳۶-۱۳۴، ۴	نسک	۲۳۳، ۱۸۸، ۱۲۷	گاس gâs
۴۴۳، ۴۲۲، ۲۵۵، ۱۹۲، ۱۴۴، ۱۳۸، ۱۳۶		۲۹۷ و ۱۲۷	۲۹۹ و ۲۹۷
۴۸۵ و ۴۷۹، ۴۷۵		۲۹۷	گاسان gâsan
۲۴۹	نوجوت، نوزات، نوزوت و نوزاد	۱۹۴	گاسانیک gâsanik
۲۴۹	نوبداری		گاسنبار
۴۴۹	نیایشن	۳۹۵	گبیرا (حوزوارش)
۲۵۳	واج	۲۲۷ و ۵۱، ۴	گجستک gojastak
۲۵۳	vâjak واکجک	۳۵۱	گرامیت Girâmik
۴۴۲	vâvar واور	۵۰۴ و ۴۸۳	گرتمان
۴۴۸-۴۴۴، ۱۰۹	ور	۵۰۴ و ۴۸۳، ۳۲۱، ۱۷۹	گرتمان
۴۰۴	ورژیتن	۴۴۴	گرمک و garmôk - var
			گروتمان، گروتمان و گردمانه
			۳۲۱ و ۵۰۴

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۳۲۳	همبل (همال)	۳۲۱	ورویشن varvishn
۴۰۸ و ۴۰۵	هوتخش hūtōxsh	۴۰۴	وستریوش vastriush
۵۰۳	هوشبام (نماز)	۴۰۴	وستریوشان سالار
۴۴۵ و ۳۵۸	هو کرت hūkart	۴۴۷	ونت (پسوند)
۴۰۰	هو کنشن hū-kunishn	۳۳۴	ووشن vushn
۴۰۰	هو گیشن hū-gubishn	۳۳۶	وه دین Vēh - dēn
۴۴۵ و ۳۵۸	هو گون hūgūn	۲۳۲	وهرام هرام
۲۵۹، ۲۵۱، ۲۳۳، ۲۰۸، ۱۹۳، ۳۸	هوم		وهومن، رت، فرس، نام،
	۴۱۶، ۴۰۵، ۳۲۹	۳۰۳ و ۳۰۲	وهیشتواشت
۴۰۰	هو منشن hōm-nishn	۳۲۱	ویریشنیکان virvishnikān
۳۹۲	یادوک yādak	۳۰۲، ۳۰۳، ۱۱۳، ۱۰۰، ۲۹۸، ۱۲۶	یاد یاد
۱۵۹	یجشن yajishn	۳۰۳	یاد
۱۲۶	یزشن	۱۲۶	یادت
۱۹۰	یزشن گاه yizshn-gāh	۲۹۸	یاسر hāsr
۱۵۹	یزشته	۴۴۵ و ۳۵۸	یادنیاک hadanpāk
	یشت Yast	۲۷	یروسپ آگاه
۱۵۹، ۱۳۰، ۱۰۳	یشتن yashn	۱۶۲	یستگان یستگان
۳۵۱	یستگ		

۵ - پارسی

۴۶۰، ۴۵۵، ۱۸۷-۱۸۴	آتش برزین	۴۷۴	آبان (ماه)
	۴۹۲ و ۴۸۸	۲۳۰	آبیزگان
۱۸۶	آتش برزین	۱۱۶	آبستا
۱۸۹	آتشخانه	۴۱۱-۴۰۸، ۱۸۷، ۱۷۶	آتش
۳۷۱، ۱۹۰، ۱۸۷، ۸۳	آتشگاه	۴۴۱-۴۴۰	آشپان
۴۴۵، ۴۴۱، ۴۴۰، ۱۹۰-۱۸۷	آتشگاه	۱۸۶	آتش برزین
۱۸۹	آتشگاه (موقوف آتشگاه)	۲۳۷	آتش هورام
۱۷۷	آتشگاه	۲۳۷	

فهرست لغات پارسی

۴۰۶	ارتیشدار	۴۰۶	آئوریان
	اردی بهشت رك : فهرست نامها	۱۷۷	آدر
، ۲۷۴، ۲۱۰، ۱۳۹، ۱۱۶	است (اوستا)	۱۷۷	آدیش
۳۹۸ و ۳۹۵، ۳۸۰	استا (اوستا)	۱۷۷، ۲۹، ۱۷۷-۱۷۸، ۱۸۷-۱۹۰	آذر (آتش)
، ۱۳۹، ۱۱۶، ۱۱۳، ۹۰	استا (اوستا)	۴۳۲	آذر و
، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۵، ۲۱۲، ۲۱۱، ۱۴۰		۴۷۴	آذر (روز)
۴۶۵، ۴۵۵، ۳۹۷، ۳۸۰، ۳۷۱، ۳۵۹		۴۴۴-۴۴۴	آذران
	و ۴۸۶	۲۳۲	آذرانشاه
۳۲۱	افند	۱۷۸	آذر ایزد
۳۲۱	افدستا	۴۰۶ و ۴۰۴، ۱۷۷	آذریان
۱۱۷	افستا	۴۸۸، ۴۸۷، ۱۸۷-۱۸۴	آذر بهشت
۱۶۳	اکوان	۴۹۲ و	
۱۸۱	امار	۱۸۶	آذرفرا
۱۶۴	امردآد	۱۹۰-۱۸۷	آذر کده
۲۴۵	امیان	۱۸۷-۱۸۴	آذر کیش
۲۲۰	امید	۱۸۷	آذریان
۴۵۳ و ۴۵۰، ۳۷۱، ۱۵۳، ۱۱۴	اورمزد	۷۹	آرمتی
۱۳۹	اوست (اوستا)	۱۴۶، ۱۲۰، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵	آریا
	اوستا . رك : فهرست نامها	۳۹۹ و	
۱۴۵ و ۱۱۶	اویستا (اوستا)	آك	
۴۰۸	اهتوخشی و اهتوخوشی	۱۶۸	آمار
۱۷۵ و ۱۵۷	اهرامن	۱۸۱	آموزبان
، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۱، ۱۵۷، ۱۵۶	اهرمین	۴۰۶	آهرامن
۴۸۳ و ۴۵۱، ۳۸۳، ۲۹۰		۱۵۷	آهرمن
۱۵۷	اهرن	۳۳۴، ۳۱۹، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۵۷	آهرمن
	اهریمن . رك : فهرست نامها	۴۵۲ و ۳۹۱، ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۴۴	
۱۵۷	اهریمه	۱۵۷	آهرن
۴۰۸ و ۴۰۱	اهتوخوشی	۱۵۷	آهریمن
۴۰۳	ایرمان	۱۵۷	آهرمه
، ۱۷۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹	ایزد	۳۲۹	آهو
۱۸۲ و ۱۷۹، ۱۷۴		۱۴۳ و ۱۳۲، ۱۱۶	ا ابستا
۱۱۶	ایستا (اوستا)	۱۱۶	ابستاغ و ابستاق
		۴۰۴	ارنش !

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

پ	ب	ت	تخشیدن
باز	۲۵۳	ت	۴۰۸
بازند	۲۵۳	تش	۱۷۷
باز ۴۵۴، ۸۸ - ۴۵۴، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۳	۱۴۲	تشت	۲۲۹ و ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱
۴۸۳ و ۳۸۲، ۲۷۸، ۳۷۷، ۲۳۳	۲۵۳	تتم	۳۵۴ و ۳۳۱
باور	۴۴۲	تیر	۲۲۹ و ۳۲۱، ۳۱۲، ۱۶۰
بختیار	۳۳۱	ج	۳۹۲
بد (پسوند)	۳۹۴	جشن	۳
بندهخت	۳۳۰	جانه	۱۸۷
بردوشن	۳۲۱	خواد	۲۲۸
برزن	۴۰۴	خراسان	۴۵۰
برسم	۴۵۸ - ۴۶۴، ۳۲۹، ۳۷۷، ۴۴۴ و	خرداد (روز)	۴۵۳ و ۴۵۲، ۳۹۶
۴۸۵		خرداد (ماه)	۲۲۷ و ۱۶۳، ۱۵۸
برسمچین	۴۹۵ - ۴۵۸	خربه	۲۲۸
برسمدان	۴۵۹ و ۲۵۸	خشتق (مغرب)	۱۸۷
برگستوان	۲۴۳	خورد (روز)	۴۷۴
برمک	۳۲۵	خوردان	۴۴۰
برهمن	۴۰۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۴۷	د	۱۵۵، ۱۵۵
۴۷۹، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹ و ۴۹۰		دانه	۴۲۰
بزین (مصحف برزین)	۲۱۷	دخ	۳۳۰
بستاق (اوستا)	۱۱۶	دژ	۳۵۵
بستاه (اوستا)	۱۱۶، ۳۸۰ و ۲۵۵	دژ آگه	۳۵۵ و ۳۵۴
بسودی (نسودی !)	۴۰۷ و ۴۰۸	دژ پشت	۴
بج	۴۷ و ۱۸۸، ۳۳۰	دیسور	۲۳۳ و ۱۱۴
بوشاسب	۴۲۱	دش	۳۵۵
بهادین	۱۱۴، ۲۱۵، ۳۱۸، ۳۳۶، ۳۳۹	دشبره (مغرب)	۱۲۲
۳۵۷، ۴۷۱، ۴۸۴ و ۴۸۵		دوبره (مغرب)	۱۲۲
بهشت	۱۵۶	دوزخ	۱۵۶
بیدخت	۳۲۹ و ۳۳۰	دهان (ایرانی)	۳۸۵، ۳۸۷، ۳۶۸ و
بپاژند	۲۹ و ۱۴۴	دی (م)	۴۳۱
پیشه	۴۰۲		

فهرست لغات پارسی

<p>سروش. رك: فهرست نامها ۱۶۲</p> <p>سفندارمند. رك: فهرست نامها ۱۶۲</p> <p>سكوبا ۳۷۹</p> <p>سوگند ۴۴۴-۴۴۸ و ۴۵۳</p> <p>ش شاهدارو ۲۷۶ و ۲۶۸</p> <p>شمار و شماره ۱۸۱</p> <p>شهریار ۳۳۱</p> <p>شهریور (امشاسپند). رك: فهرست نامها ۱۶۵</p> <p>شهریور (ماه) ۱۶۵</p> <p>شيبا ۳۶</p> <p>ف فرا ۲۲۸</p> <p>فرشیدور ۳۶۳</p> <p>فرشید ورد ۳۳۲</p> <p>فرکیانی ۳۵۹ و ۷۷</p> <p>فروبا ۲۲۸</p> <p>فروردین (روز) ۳۶۴</p> <p>ر قبله جمشید ۱۸۴</p> <p>قبله زردشت ۱۸۳-۱۸۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱</p> <p>۴۶۲ و ۴۶۳</p> <p>قبله زردشندان ۱۸۴</p> <p>قبله دهقان ۱۸۴</p> <p>قبله گاه مجوس ۱۸۴</p> <p>ز کاتوزی و کابوزیان! ۴۰۱ و ۴۰۶</p> <p>کنده (سوند) ۱۸۷ و ۱۸۸</p> <p>کرفه ۳۱۷</p> <p>کشتی ۳۴۳، ۳۳۹، ۲۶۱، ۳۴۲، ۳۴۶ و ۳۴۷</p> <p>۳۵۸</p> <p>کمان دیو ۱۶۵</p> <p>کنده ۱۸۷</p> <p>ك گو ۳۴۹</p>	<p>دی بآذر ۱۶۲</p> <p>دی بدین ۱۶۲</p> <p>دی بهر ۱۶۲</p> <p>دین (روز) ۴۷۴</p> <p>دین به. رك: فهرست نامها ۱۶۵</p> <p>دیو، دیوان. رك: فهرست نامها ۱۶۵</p> <p>دیواسپست ۱۶۵</p> <p>دیوانه ۱۶۵</p> <p>دیوبا ۱۶۵</p> <p>دیوکلوخ ۱۶۵</p> <p>ر رام (روز) ۴۵۲</p> <p>رد ۳۹۸-۳۹۹</p> <p>رستاق (مغرب) ۲۲۳</p> <p>رشتاریان ۴۰۶</p> <p>ز زاوش ۱۵۲</p> <p>زرم ۳۷۷ و ۳۳۳، ۴۵۷-۴۵۴، ۸۸</p> <p>زمرستان ۲۵۴</p> <p>زنده. رك: فهرست نامها</p> <p>زنده بس، وزنده اوست و زنده ارستا. رك:</p> <p>فهرست نامها</p> <p>زندباف ۱۴۰</p> <p>زندشوان ۱۸۳ و ۱۴۱</p> <p>زندسلاف ۱۴۱</p> <p>زندوآف ۱۴۰ و ۱۴۱</p> <p>زندوان ۱۴۱</p> <p>زندوسنا ۱۳۹</p> <p>ژ ژنده. رك: فهرست نامها</p> <p>ژنده است و ژندواستا. رك: فهرست نامها</p> <p>س سپندارمند. رك: فهرست نامها</p> <p>ستا ۱۱۷</p>
---	--

مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

۳۲۹	ناهیده	۲۳۳	گاه (هنکام)
۳۲۱	تقوشا و تقوشاک	۲۹۷	گاه (مقام و آهنگ موسیقی)
۳۲۱	تقوشیدن	۱۸۸	گاه (پسوند مکان)
۴۴۹	نیایش		کبر . رک : فهرست نامها
۳۲۱	نیوشیدن		گرامی ۳۵۱ و ۳۵۲ رک : فهرست نامها
۲۵۳	واژ	۳۳۴ و ۱۹۷	کشن
۲۵۳	واژه	۳۴۳ و ۳۲۰، ۲۱۶، ۱۹۰-۱۸۷	کنبدآذر
۱۰۶	وئشور	۳۳۸	کند
۳۳۴ و ۳۳۳	هائمان	۳۳۸	گندآور
۲۴۵	هائمان	۴۶۹	گندبیدستر
۲۳۳	هائون	۳۶	گوش (روز)
۸۷ و ۱۱	هربدان و هربدان	۸	مرزبان
	هرمزد . رک : فهرست نامها	۴۲۶ و ۴۲۰	مرغ کنت
۱۵۷	هرمان		مغان . رک : فهرست نامها
۱۸۱	همار	۵۳۰ و ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۸	منبچگان
۳۳۴ و ۳۳۳	همان	۵۲۹، ۵۲۷، ۴۷۸، ۲۷۷، ۲۶۵	منبچه
۲۴۵	همیان		و ۵۳۱
۴۰۸	هوخشی و هونو و خوشو	۵۳۰	مغزاده
۳۴۹	هوش	۴۱۱	مور
۳۳۱	هوشور	۴۸۵	مهر (روز)
۳۹۵	هوس	۴۱۵ و ۲۳۹، ۱۵۹	مهر (ماه)
۴۰۶، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴	هوس	۳۷۹-۳۷۸، ۲۶۵	می هفتن و می هفتد
۳۳۱	هوس	۳۰۹	ناهو و ناهه
	هوس	۳۰۹	ناهی
	هوس		ناهو . رک : فهرست نامها

۳- فهرست نامها

(شامل نامهای ایزدان و فرشتگان و دیوان و کسان و خادانها و قبیله ها و آئین ها و فرقه های مذهبی و نسبت ها و جایها و کتابها و غیره.)

آئین گمشد	۱۹۹
آوردوسب	جدول اول برابر ص ۶۹
آفریک	جدول اول برابر ص ۶۹
آئین زرنشت (تألیف اومل)	۱۶۳ و ۱۵۶
آئین قدیم ایران و یهودیت (تألیف شفتلویز)	۱۷۶
آئینه سکنری	۴۰۸
آبان (ایزد)	۱۶۲
آبان یشت	۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۳۳
آبنا	۲۳۴، ۲۳۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸
آبنا	۴۱۸، ۴۱۹ و ۴۲۱
آبنا	۲۳۷
آبرام. رك : ابرام	
آبراهام. رك : ابراهام	
آبراهامیان (دکتر)	۲۳۲
آبریزگان (جشن)	۲۳۰
آبستا	۱۱۶
آبسکون (جزیره)	۴۶۹
آبم نیات	۱۵۴
آبوان	۲۸ و ۴۹۶
آربانان	۴۰۵
آتریات	۱۷۸، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۳۸ و رك :
آتریاتس و آترپاته	
آترپاتس	۱۰۳، ۱۷۸ و رك : آترپات و آترپاته
آتریانگان	۱۷۸، ۲۰۱ و رك : آتریانگان
آتریپاته	۱۰۳، ۱۷۸ و رك : آتریپات و آتریپاتس
آتریپاتس	
آتریپاتگان	۲۳۸ و رك : آتریپاتگان
آتروپات	
آتروپات. رك : آتریپات	۴۰۸
آتروپاتس. رك : آتریپاتس	۱۶۲
آتروپانگان. رك : آتریپاتگان و آتریپاتگان	۳۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۰، ۱۱۲
آتروپاتن	۲۳۴، ۲۳۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸
آتش (رب النوع)	۴۱۸، ۴۱۹ و ۴۲۱
آتش برزین	۲۳۷
آتش بهرام	۱۵، ۱۶، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۳۲ و رك : آتش
ورهران	
آتش بهرام (معبد)	۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳۳ و ۳۶۲
آتش خدا	۱۸۸
آتش زردشت	۴۶۳
آتش زردشت	۲۳۷
آتش فارس	۲۲۳
آتش فرنیغ	۱۹۷
آتش قومس (کومیشن)	۲۳۹

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۲۳۷	آتشکده بهرام	آذر (ایزد)	۱۶۲، ۱۷۸-۱۷۹، ۲۶۳
آتشکده فارس ۲۲۳ و وک : آتشگاه فارس	۲۲۸ و		
آتشکده کاریان	آذرتین		۲۳۱ و ۲۳۷
آتشکده کرکوی	آذرتباد		۲۳۸
آتشکده کی اردشیر	آذر آبادگان		۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،
آتشکده مسور ؟	آذر ۲۳۸ و وک : آذرتبادگان و آذرتین		۲۱۲ و ۲۳۸ و وک : آذرتبادگان و آذرتین
آتشکده مهر برزین	آذرتین		۱۸۹
آتشکده های شیراز	آذرتین		۲۴۱
آتشکده های نازرون	آذرتین		۲۴۱
آتش کرکوی	آذرتین		۴۲۸
آتش کوشده	آذرتین (پسر امیت)		۲۳۹
آتش کومبسن (کومبشن)	آذرتباد (پارسیستان، مهور، پارس)		۲۳۹، ۱۰۳-
آتش کومبشن	آذرتباد (پارسیستان، مهور، پارس)		۲۳۹، ۱۰۳-
آتشگاه (کوه)	آذرتباد و آذرتین		۱۸۸
آتشگاه برزین	آذرتین		۴۴۱ و ۴۴۰، ۲۱۹
آتشگاه بوه پور	آذرتین		۲۴۰
آتشگاه بوه جردان	آذرتین		۲۴۰
آتشگاه خرد	آذرتین		۴۴۱
آتشگاه فارس ۱۸۹ و وک : آتشگاه برزین	آذرتین		۱۸۹، ۱۰۹، ۲۳۸، و وک : آذرتین
آتشگاه کورکوی، آتشگاه کورکوی و آتشگاه کورکوی	آذرتین		۱۸۹ و ۲۱۳
آتش نایس	آذرتین		۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۴
آتش ورمغان ۲۵۳ و وک : آتش نایس	آذرتین		۲۵۳ و وک : آتش نایس
آذرتین بوزرین و وک	آذرتین		۲۱۵
آذرتین	آذرتین		۱۰۳
آذرتین (پسر امیت)	آذرتین		۲۲۰
آذرتین مارستان	آذرتین		۱۰۳
آذرتین گنداب	آذرتین		۱۹۷
آذرتین ایلیقه	آذرتین		۲۵۵، ۱۰۱، ۱۸۶، ۸۵، ۷۷، ۷۶، ۳۸۹، ۳۲۲، ۳۱۵، ۲۷۵
آذرتین (پسر امیت)	آذرتین		۴۳۱، ۴۰۹، ۲۹۶، ۱۷۱
آذرتین	آذرتین		۴۳۶، ۴۵۰، ۴۶۶، ۴۹۱، ۵۰۰
آذرتین	آذرتین		۲۳۲، ۲۳۱

فهرست نامها

۲۳۷ و ۲۳۲	آذر زردهشت	آذربایجان ۱۰۹، ۱۷۸، ۱۹۷، ۲۲۴، ۲۲۵،
۲۱۴	+ آذر شسب	۲۳۸ و رک: آذربایجان
۲۲۰	* آذر فرا	۲۸۰ آذریگدلی
۱۵۰	آذر فریغ (شارح اوستا)	آذریات ۱۰۳ و رک: آذرباد مارسپندان و
۲۱۵، ۱۷۶، ۱۰۸	* آذر فرنیغ (آتشکده)	آزربد و آذرباد
۴۱۹-۴۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲	آذر فرنیغ (موبد معاصر انوشیروان)	آذرباد زرتشت ۱۰۵
۲۲۷	آذر فرنیغ (موبد معاصر مأمون)	آذرباد (مارسپندان، مهرسپندان، پرسفندان)
۲۲۰ و ۲۲۷	آذر فرنیغ (موبد معاصر مأمون)	۹۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴،
۲۲۱	آذر فروغ	۴۴۴ و رک: آذرباد و آزربد و آذریات
۱۱۴	آذر کیوان (دستور)	۲۰۶، ۲۲۳، ۲۲۴،
۵۰۲	آذر کیوان (رساله)	۲۳۱ و ۲۲۵
۱۹۸	+ آذر گشتاسب	آذرجوی (معبد)
۲۲۴، ۲۲۰، ۳۱۵-۱۹۷	+ آذر گشتب	* آذر خرداد ۲۲۷
۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۳۴، ۳۹۴،	آذر گشتب و آذور گشتب	* آذر خرداد ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۳۹-۳۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷،
۴۴۷ و رک: آذر گشتب و آذر گشتب	+ آذر گشتب ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،	۲۳۹ و ۲۳۸
	آذر گشتب و آذر گشتب و آذور گشتب	* آذر خرداد ۲۲۷
	+ آذر گشتب ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۶،	* آذر خرنیغ ۲۲۷
	رک: آذر گشتب و آذر گشتب و آذور گشتب	* آذر خره ۲۳۱
	آذور گشتب	* آذر خرنین ۲۲۷، ۳۳۱، ۲۳۸
	+ آذر گشتب ۱۴۸، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۸،	* آذر خرنین (آذر خرنین) ۲۳۱
	رک: آذر گشتب و آذر گشتب و آذور گشتب	۱۹۹ و ۲۰۶
	آذور گشتب	آذرخش ۲۰۶
	آذر گشتب ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۵، رک: آذر گشتب و آذر گشتب و آذور گشتب	* آذر خورا ۱۷۶، ۲۲۱، ۳۳۰-۳۳۱
	آذر گشتب	۲۳۸ و
	آذرمهر ۲۲۱	* آذر خوردا ۲۲۷ و ۲۳۸
	آذرمهر برزین ۲۲۶	* آذر خوره ۲۲۱
	آذرنوش ۱۷۶	* آذر خورنه بیغ ۲۲۶
	آذرهرمزد (شارح اوستا) ۱۵۰	* آذر خورین ۱۷۶
	آذرهوشنگ ۱۰۶	آذرخوش ۲۰۵
	آذری (لپچه) ۱۲۲	آذر رام ۲۲۹
		آذر رام خرداد ۲۲۹

* همه نامهایی که بیش از آنها یکی از این نشانه‌هاست مبدل یک نامند.

فهرست نامها

۲۱۷	ابراهیم زردشت	۵۰۵ و ۲۶۷، ۱۰۷	آملی
۵۰۸ و ۴۳۶، ۱۷۵	ابلیس	۱۰۱، ۷۶ و	آموزش و پرورش (مجله)
۸۷	ابناء فارس	۴۰۶	آموزیان
۸۳	ابن اثیر	۳۴۵	آمیانس
۶	ابن اسفندیار	۱۴۸ و ۱۱۷	آندر آس
۳۲۵	ابن بابویه	۳۴	آندره
۲۸۸، ۲۴۰، ۱۹۷، ۱۴۷	ابن البلخی	۱۴۱	آنکتیل دبرون
۴۵۱ و ۴۰۱، ۲۹۴، ۲۹۲		۴۱	آنکلسا گسنی
۵۰۷	ابن جوزی	۸۳	آندراج
۲۰۷ و ۲۰۴، ۲۰۳	ابن خردادبه	۲۸۶	آیاز زیباریا
۱۰	ابن خلدون	۳۵۷ و ۳۵۶	آیاس
۲۹۴	ابن الخیریتن (علی بن حسین ع)	۱۶۴	آشبه
۲۸۴	ابن عباس	۳۲۲ و ۷۷	آوروت اسپه
۳۲۵ و ۲۲۳، ۲۰۶	ابن الفقیه	۱۵۲	آورمزد
۱۵	ابن مسعود	۳۹۴	آوگمدنچا
۳۱۶ و ۲۵۶، ۱۲۲، ۲۰	ابن المقفع	۳۶۰	آنی باتسکار زریران
۲۸۷، ۲۵۶، ۱۷۱، ۵۶ و	ابن الندیم	۴۰۳	آیر یامن
۳۲۴			آوروت اسپه . رك : آوروت اسپه
۲۰	الابنية عن حقایق الادوية	۵۳۱ و ۵۰۶	آباحیه (فرقه)
	ابواسحق رك : ناصرالدین ابواسحق	۴۷۰	آباقا
	ابوبدیل . رك : خاقانی	۲۲۷	آبالش (گجستك)
	ابوالبشر ۴۰۹، ۴۶۶ و رك : آدم	۹۷ و ۹۶، ۸۶	آبرام
	ابوبكر عتیق بن محمد سور آبادی هروی	۹۶ و ۸۹، ۸۶	آبراهام
	۳۲۹	۴۲۸	آبراهیم (از پروردگان بوداف)
۳۲۶	ابوبكر محمد بن جعفر نرشنجی	۸۱، ۸۰، ۸۳-۹۴، ۹۴	آبراهیم (خلیل)
	ابونمیم معد بن علی . رك : مستنصر بالله	۹۸-۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۸	
	ابوجعفر . رك : صدوق	۱۴۴، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۶۹، ۴۳۵، ۴۶۵	
۲۲۴	ابوجعفر محمد متوكلی	۵۰۷، ۵۱۵، ۵۲۰ و رك . آبراهام و	
	ابوحامد . رك : اوحدی کرمانی		آبراهیم
۵۰۵	ابوالحسن خرقانی		آبراهیم بن شهریار همدانی . رك : عراقی
	ابوالحسن علی . رك : بیهقی		آبراهیم بن علی . رك : خاقانی

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

<p>۲۸۹ ابو منصور عجمی ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی ۴۴۸ ۳۸۷ و ۳۸۵</p> <p>۳۸۶ ابو منصور ممبری ابو نصر احمد بن عقی ۴۳۷ و ۴۳۶، ۴۳۵ ابو نصر عقی بن احمد، رت: اسدی خوسر</p> <p>۲۷۶ و ۲۷۵، ۱۸۷ ابونواس ابوهریره ۲۹۲ ابوزید بن عذامی ۵۰۵ و رت: ابوزید بن عذامی</p> <p>۱۵۰ ابهرک (شارح اوستا)</p> <p>۳۶۲ ابراهیم (سردبیر)</p> <p>۱۱۷ ابرت</p> <p>۲۶۳ ابو نجات</p> <p>۳۱۳ ابوش (دور)</p> <p>۲۸ ابولون آرونی</p> <p>۲۸ ابولون دوزی</p> <p>۴۱۷ ابرت</p> <p>۳۳۰ احمد</p> <p>۱۷۵ انوربانی</p> <p>۴۱۶ و ۴۱۰ انور</p> <p>۲۹۳ و احمد (افاسیه)</p> <p>۴۱۳ احمد (پارسسی)</p> <p>احمد رت: انور</p> <p>۴۶۴ احمد (پرسو) رت: احمد (پارسسی)</p> <p>احمد بن عقی رت: ابونواس اسدی خوسر</p> <p>احمد بن عقی رت: احمد (پارسسی)</p> <p>احمد بن عقی رت: احمد (پارسسی)</p> <p>۳۹۱ احمد (پارسسی)</p> <p>۴۶۵ احمد (پارسسی)</p> <p>۵۰۷ احمد (پارسسی)</p> <p>۴۶۷ احمد (پارسسی)</p>	<p>۴۹۳ ابوحنیفه اسکافی</p> <p>۵۰۸ ابو الخیر</p> <p>ابودلف، رت: مسمر بن المہلہل</p> <p>ابوربعان بیرونی ۱۰، ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۱۳۱، ۲۳۲، ۳۲۲، ۳۱۵، ۲۷۵، ۲۵۵، ۲۲۱ و</p> <p>۴۴۹</p> <p>ابوسمید ابی الخیر ۵۰۸</p> <p>ابوشکور بلخی ۲۰، ۲۰، ۱۵۲، ۱۵۱، ۳۳۴ و</p> <p>۴۹۱</p> <p>ابوالطیب (عامل نیشابور) ۳۴۱ و ۳۴۰</p> <p>ابوالطیب مصعبی ۳۱۷</p> <p>ابوالعباس قصاب آملی ۵۰۵</p> <p>ابوالدلاء گنجوی ۴۶۶</p> <p>ابوعلی محمد بن احمد، رت: دققی</p> <p>ابوعلی مسکویہ ۱۴۷</p> <p>ابوالفتح مظفر (خواجہ عمید) ۴۳۸</p> <p>ابوالفتح رازی ۹۹ و ۲۸۵</p> <p>ابوالقدا ۴۱۶</p> <p>ابوالفرج بن جوزی ۵۰۷</p> <p>ابوالفرج دونی ۴۱۸</p> <p>ابوالقاسم، رت: فردوسی طوسی</p> <p>ابوالکامل (مؤسس تعلیم) ۲۸۹</p> <p>ابوماهر موسس بن سعید ۳۱۷</p> <p>ابوالمجتب، رت: سندی</p> <p>ابومحمد، رت: سندی</p> <p>ابومسلم بخارا سانی ۱۹ و ۳۸۹</p> <p>ابوالمعالی ۱۷۱، ۱۸۵، ۲۲۳ و</p> <p>ابوالمعالی، رت: سعید بن سعید</p> <p>ابوالمعالی، رت: حسن افسان سندی</p> <p>ابومعین، رت: سعید سعید</p> <p>ابومنصور، رت: سندی</p> <p>ابومنصور، رت: دققی</p>
--	---

فهرست نامها

ارجاسف ۳۶۴، ۳۶۵. ورك : ارجاسب و	۵۰۲	اخلاق ایران باستان
ارجاسب وارژاسپ	۱۹	اخوان الصفا (فرقه)
۲۳۹ ارجان	۳۷۵ و ۳۷۶	اخوان الصفا (رسائل)
۳۳۳ ارجت اسپه	۳۳۰	آخیلس
ارجنذارشم . جدول اول برابرص ۶۹	۴۸۰	ادال دارن
ارجدس . جدول اول برابرص ۶۹		ادرا . جدول اول برابرص ۶۹
الحدی (الحدس . ظ) جدول اول برابرص	۴۹۳	ادیب پیشاوری
۶۹	۳۹۸ و ۲۲۳	ادیب الممازک
ارداویراف (اردای ویراف) ۱۳۴ و ۲۵۷	۱۸۴	ادیب نیشابوری
ارداویرافنامه (پهلوی) ۱۰۴		ادیتی ۲۸ و ۳۴: ورك : ادیتیا و ادیتیه
اردای ویرافنامه (زرتشت بهرام) ۱۳۰،		ادیتیا، ادیتیا ۲۸ و ورك : ادیتی و ادیتیه
۲۵۲، ۳۳۷، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۶-۴۷۷		ادیتیه ۴۰۳ و ورك: ادیتی و ادیتیا
۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳ و ۴۸۴	۳۶۰	ادیواتکار زریران
۲۴۱ اردستان		اواستی . جدول دوم برابرص ۷۱ و ۷۴
۲۴۰ و ۲۳۲ اردشیر (خره)	۲۹۴	ارامنه
اردشیر بابکان (بابکان) ۶۰۵، ۱۲۴، ۱۳۸،	۲۷	ارانسی
۱۴۸، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴،		ازبگردشت . جدول اول برابرص ۶۹
۳۳۸، ۳۷۹، ۳۹۰، ۴۰۷، ۴۷۸ و		اوت (ایزد)
۴۸۰	۳۵۶ و ۱۶۲	اوتخشنه
۲۴۱ اردشیر (بهمن)	۱۰۰	ارتخشنه
اردشیر (پسرکی گشناسب) ۳۳۲، ۳۵۱، ۳۵۳،	۱۰۰	ارتخشنه
۳۵۴ و ۳۶۲	۱۰۰	ارتخشیراول
اردشیر (اول) هخامنشی ۱۰۰، ۱۹۲، ۱۹۶	۳۵۶ و ۱۶۱	اوت یشت
و ۲۰۶		اوج . جدول اول برابرص ۶۹
اردشیر خوره (خره) ۲۳۲ و ۲۴۰		ارجاسب ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۳۲،
اردشیر (دوم) هخامنشی ۱۴۷		۲۳۷، ۲۵۱، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۳۳،
اردشیر (سوم) هخامنشی ۱۱۸		۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹،
اردوان ۲۳۲ و ۳۳۸		۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹،
اردویسور اناهیتا، اردی سوره اناهیته ۱۴۶،		۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶،
۳۲۹ و ورك : اردویسور اناهید		۳۶۷، ۳۶۹، ۳۶۹، ۳۹۱، ۳۹۹ و ورك: ارجاسب
اردویسور اناهید (ناهید) ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۶،		وارجاسف وارژاسپ
۴۱۸ و ورك : اردویسور اناهیتا		ارجاسب ۸۶، ۸۰ و ورك : ارجاسب و ارجاسف و
۱۴۶ اردوی سوریش		ارژاسپ

فهرست ناها

، ۳۱۶، ۲۹۰، ۲۲۷، ۱۸۱، ۱۲۳، ۱۲۲	اسرار التوحید	۵۰۸
، ۴۳۳، ۳۹۵، ۳۸۸، ۳۳۰، ۳۲۵، ۳۱۷	اسطخر ۱۲۴ و رك : استخر واصطخر	
۴۹۷ و ۴۸۹، ۴۶۲، ۴۵۴، ۴۵۰، ۴۳۴	اسفراین	۴۷۰
۱۹۱	اسفندیاد ۳۳۱ ورك : اسفندیار واسفندیات	
۴۱	اسفندیار ، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۷۴، ۱۰۹، ۸۲	
اسلامیان	، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۳۰، ۳۲۰، ۳۱۵، ۲۵۱	
اسلاوی باستانی	، ۳۵۵، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۷	
اسماعیل . رك : اسمعیل	، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۶	
اسمردیس	۳۹۷ و ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۷۱، ۳۶۵	
اسموخوانونت	اسكافي . رك : ابوحنيفة، اسكافي	
اسمعیل	اسكجیوك	۱۰
اسمعیل بن علی	اسكلابیوس	۴۱۶
اسمه یاسیه	اسكلیپیوس	۴۱۶
اسنوند	اسكندر ، ۱۴۸، ۱۳۳، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۰۴، ۳	
اسورا ۱۵۳ ورك : اسوره	، ۳۲۳، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۰۱، ۱۷۸، ۱۴۹	
اسوره ۱۵۴ ورك : اسورا	، ۴۶۰، ۴۵۷، ۳۹۴، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۷۱	
اشا ، ۵۰۱، ۵۰۰، ۳۹۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۱۵۶	، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۶ ورك : سكندر	
، ۵۰۵ و ۵۰۴	اسكندرنامه ، ۳۲۳، ۲۳۷، ۲۰۱، ۱۹۸	
اشاعره	، ۴۶۰، ۴۵۷، ۳۹۴، ۳۹۰	
اشاو هیسته	اسكندریه	۴۹۶
اشتاد (ایزد)	اسلام ، ۸۳، ۷۷، ۷۰، ۱۸، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸	
اشود گات	، ۱۷۶، ۱۷۱، ۱۲۲، ۹۵، ۸۸، ۸۷، ۸۴	
اشته اتورونت	، ۲۴۴، ۲۲۸، ۲۲۷، ۱۹۸، ۱۹۰، ۱۸۱	
اشستو . جدول دوم برابر ص ۷۴ و ۷۱	، ۲۹۲، ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۷۶، ۲۷۴	
اشعة اللغات ، ۵۱۷، ۱۸۶، ۱۴۳، ۱۱۲	، ۳۲۱، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۲۹۷	
۵۳۱	، ۳۷۰، ۳۶۶، ۳۵۳، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۲	
اشعیا	، ۴۰۸، ۴۰۲، ۳۹۵، ۳۸۸، ۳۸۴، ۳۷۱	
اشکانی ، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳۷، ۱۱۸، ۵، ۴	، ۴۵۰، ۴۳۷، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۱۳، ۴۰۹	
۴ برابر ص ۱۴۹، ۲۲۱، ۳۶۱، ۳۳۹	، ۴۸۹، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۲، ۴۵۷، ۴۵۴	
اشکانیان ، ۲۰۵، ۱۴۸، ۱۳۷، ۱۲۲، ۳۱، ۴	، ۵۲۴ و ۵۱۸، ۵۱۳، ۴۹۷، ۴۹۱	
۴۳۹ و ۲۳۹	اسلامی ، ۱۱۳، ۱۱۱، ۹۵، ۵۶، ۵۰، ۱۸، ۱۲	
اشناخندا		
اشنوخوانونت		
اشوکا		

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۴۷۰	اگتای قآن	۸۸	اصحاب الاثین
۷۸	اگتین		اصطخر ۱۹۷ ، ۳۶۵ ، ۴۲۷ ورك : استخر
۴۱۳۴۰۳۱۰۳۰۰۲۹	اگتی (بفتح اول)		واسطخر
۴۱	اگتی (بضم اول)	۴۲۷ و ۲۱۲، ۱۸	اصطختری
۳۴۸	النگین	۵۳۱	اصطلاحات دیوان حافظ (رساله)
۴۲۶ و ۲۱۵	البرز		اصفهان ۱۸۸ ، ۱۹۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۳۲۲
	الکمانور ، وک بلور هینور		۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۶۹
۵۳۴	اللی یاه	۳۲۲	اصفهان
	اللیس ، وک نظامی گنجوری	۴۰۲	اصمعی
۱۷۰	ایشه	۱۷۵	اعتصامی
	امرات ۱۵۸ ورك : امرتک		اعراب
	امرن ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ورك : امرتک	۴۸۹ و ۲۸۴ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۹ ، ۸	اعراف (- ورك)
	امشیدستان ۱۴۵ ، ۱۵۲ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷ -	۴۰۹	افراسیاب
۱۳۵ ، ۳۰۵ ، ۱۷۸ ، ۱۶۳ ، ۱۶۱ ، ۱۵۹			۲۱۳ ، ۲۰۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۰ ، ۱۷۷
۵۰۵ ، ۵۰۳ ، ۴۵۵ ، ۴۵۳ ، ۴۴۹ ، ۴۴۸			۳۲۷ ، ۳۴۹ ، ۴۱۵ ، ۴۲۷ و ۵۳۲
۴۸۱ و ۳۸۹	اموی	۱۵۰	افروغ (شادخ اوست)
۲۲۰	اموی		افریون ۵۱۱ ورك : امرداوس
۱۶۴	امور خسرو دهموی		افریقا ، وک : آفریقا
	امیر معمری ورك : معمری		افریگان ، ورك : آفریگان و آفریگان
	امیر اسفندیار ورك : اسفندیار		افضل الدین ، ورك : خدقانی
	امیر ورك : امیر	۲۰۳ و ۷۵ ، ۳۸	افغانستان
۸۵	امیر	۱۱۰	اولادوس
۲۴۰	امیر	۴۹۶	اولاگون
۲۰۴ ، ۱۴۷ ، ۵	امیرت و امیرت و امیرت		اقبال (عباس)
	۳۲۹		۱۹ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۹ ، ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱
۵۲۲ و ۸۵۰ ، ۴۵۳	امیر	۲۷۲	اقبال (مجموعه)
۴۳۵ و ۸۵ ، ۴۸	امیر (سوره)	۴۸۹	اقبال (مجموعه)
۹۱ ، ۹۰ ، ۸۹ ، ۸۳ ، ۵۵ ، ۵۱	امیر	۴۳۴ و ۳۱۳ ، ۲۳۶	اقبال (مجموعه)
۱۲۴ ، ۱۱۳ ، ۱۱۳ ، ۱۱۳ ، ۱۰۷ ، ۱۰۶	امیر	۲۵۴	اکبسی
۱۴۰ ، ۱۳۹ ، ۱۳۸ ، ۱۳۳ ، ۱۳۱ ، ۱۲۵	امیر	۱۶۳	اکبوان
۱۵۸ ، ۱۵۷ ، ۴۵ ، ۱۴۳ ، ۱۴۱	امیر	۳۸۹ و ۱۶۳ ، ۵۶	اکبوان
		۱۶۳	اکبوان (مجموعه)

فہرست نامہا

۲۷ و ۲۶	اورانس ، اورانونس	۱۸۴، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۶۰
۱۰۱ و ۱۰۰، ۹۸	اورشلیم	۱۹۹، ۱۹۸، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۵
۴۵۳ و ۴۵۰، ۳۷۱، ۱۵۳، ۱۱۴	اورمزد	۲۳۰، ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵
۱۵۳	اورمزدہ	۲۵۸، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۱
۴۵۰	اوزمزدی	۴۰۸، ۴۰۶، ۳۹۵، ۳۲۶، ۲۶۶، ۲۵۹
۴۱۹ و ۴۱۷، ۴۱۶	اورواخشیہ	۴۷۶، ۴۶۸ و رک : فرهنگ انجمن آرا
۴۱۷	اوروخش	۳۸۹ و ۱۸۱
۹۷ و ۷۲	اوروت نرہ	۳۰۶ و ۲۸۹، ۴
	اوروند-پ جدول اول برابر ص ۶۹	۱۰۵
	اوستا ۲، ۳، ۶، ۴، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶،	اندریمان اوریات امہر بہت ۳۶۵، ۳۴۹، ز رک : اندریمن و
	۵۱، ۴۷، ۴۵، ۴۲، ۴۱	اہدیرمان
	ص ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸،	اندریمان بزرگ ۳۶۵
	۱۱۰، ۱۱۹ - ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷،	اندریمن ۳۴۹ و رک : اندریمان و اندریمان
	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۷،	انسواروشن (مندی اروپائی) ۹۶
	۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳،	اندریمان ۳۴۹ - ۴۵۰ و رک : اندریمان و
	۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۹،	اندریمن
	۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵،	انگنل دیون ۴۷۶
	۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵،	انگلا-اربا ۱۱۷
	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۴،	انگلسی ۱۲۴، ۳۶۰، ۳۹۶، ۴۰۶ و ۴۷۶
	۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۹،	انگریس (انگریز) ۳۱
	۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷،	انوری (اوجہ-الدین محمد) ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۶ و
	۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵،	۱۷۷
	۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۹،	انوشیروان ۹۴، ۱۱۳، ۱۲۴، ۲۰۹، ۲۱۵،
	۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷،	۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۶۲، ۲۷۵،
	۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۸،	۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۸۹ و
	۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰،	۱۶۲
	۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱،	اویانیتہ (جشن) ۲۴۸
	۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸،	اوحہ-الدین، رک : اوحہدی گرمائی
	۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۳۲،	اوحہدی گرمائی ۵۱۰-۵۱۴
	۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸،	اوحہدی مراغہ ۲۷۴ و ۵۳۶
	۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷،	۲۳۵
		۹۶

مزدینا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

۵۲۴	اهل قدر	، ۴۸۷ ، ۴۸۵ ، ۴۷۹ ، ۴۷۶ ، ۴۷۵ ، ۴۷۳
۳۰۲۳۰۰ ، ۱۲۸	اهنود	۵۰۳ و ۴۹۹ ، ۴۸۹ ، ۴۸۸
۳۱۶ ، ۲۸۶ ، ۹۹	اهراز	، ۱۴۲ ، ۱۲۱ ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷
۳۱۶	اهوازی	۴۰۰ و ۳۳۱ ، ۲۵۶ ، ۲۴۹ ، ۱۴۳
اهورا ، رنگ فخرست اعات (وستائی)	اهوستائی (زبان)	، ۱۱۹ - ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۴۱ ، ۷ ، ۲
اهورائی (تبر) ، ۳۰۰ ، ۲۷۴		، ۱۴۹ ، ۱۴۲ ، ۱۳۷ ، ۱۳۶ ، ۱۳۴ ، ۱۳۲
۴۴۸		، ۲۱۵ ، ۱۹۳ ، ۱۸۷ ، ۱۷۰ ، ۱۵۸ ، ۱۵۳
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲		، ۲۵۸ ، ۲۵۴ ، ۲۵۳ ، ۲۴۸ ، ۲۳۴ ، ۲۲۱
، ۱۵۹ ، ۱۵۸ ، ۱۵۶ ، ۱۵۲ ، ۷۹ ، ۷۶ ، ۵۰		، ۴۰۵ ، ۴۰۴ ، ۳۲۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۰ ، ۲۵۹
، ۱۶۸ ، ۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۵ ، ۱۶۲ ، ۱۶۰		، ۴۵۱ و ۴۴۷ ، ۴۱۹ ، ۴۱۶ ، ۴۱۱ ، ۴۰۷
، ۷۰۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۸ ، ۱۷۳ ، ۱۷۰ ، ۱۶۴	اوستای گذر	۱۱۷
، ۱۶۴ ، ۱۶۱ ، ۱۵۹ ، ۱۵۶ ، ۱۴۵ ، ۱۳۶	اوسپج	۳۴۵
، ۴۰۰ ، ۳۹۹ ، ۳۲۷ ، ۳۱۴ ، ۳۰۵ ، ۲۴۶	اوسپک	۳۴۵
، ۵۰۰ ، ۴۴۱ ، ۴۳۲ ، ۴۲۲ ، ۴۲۱ ، ۴۱۶	اوشانه	۴۱
۵۰۴ ، ۵۰۳ ، ۵۰۲ ، ۵۰۱	اوشاه	۴۱
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲	اوشتویزی ، اسود	۳۰۱
۲۹ ، ۳۶ ، ۳۵	اوانس	۴۱
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲	اومر	۲۸۷
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲	اوانوالا (دکتر)	۲۶۶ و ۱۹۱ ، ۱۰۳
۱۳۴ ، ۱۳۳ ، ۱۳۲ ، ۱۳۱	اهرمین ، اهرمن ، اهرمن ، رنگ فخرست اعات (پارسی)	
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲	اهرمین	، ۱۲۹ ، ۱۱۴ ، ۱۱۲ ، ۸۲ ، ۳۵ ، ۴۲ ، ۸
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲		، ۱۶۴ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۵۷ ، ۱۵۶ ، ۱۵۲
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲		، ۱۷۳ ، ۱۷۱ ، ۱۷۰ ، ۱۶۹ ، ۱۶۸ ، ۱۶۶
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲		، ۳۸۴ ، ۳۳۸ ، ۳۱۸ ، ۲۹۱ ، ۱۷۵ ، ۱۷۴
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲		، ۴۵۱ ، ۴۵۰ ، ۴۲۶ ، ۴۲۱ ، ۴۱۵ ، ۴۰۳
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲		، ۵۵۵ ، ۵۲۱ ، ۵۰۹ ، ۵۰۳ ، ۴۷۵ ، ۴۷۱
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲		۵۲۲ و
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲	اهرمین	، ۱۶۵ و ۳۷ ، ۳۶ ، ۲۶ ، ۲۵
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲	اهرمینی	، ۴۷۱ و ۴۵۰
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲		اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲
اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲		اهوروریا ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷ ، ۲

فهرست نامها

ایران شپهر (تالیف مار کوارت) ۱۴۹
 ایران شپهر (مجله) ۲۰۶ و ۲۰۴، ۱۹، ۹
 ایرانی ۱۹۱، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۳، ۱۲، ۱۰، ۹، ۳، ۲
 ۱۱۷، ۹۶، ۸۹، ۸۱، ۷۷، ۵۱، ۴۳، ۳۲، ۲۴
 ۱۸۹، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۵۳، ۱۲۰
 ۲۳۹، ۲۳۱، ۲۲۱، ۲۱۸، ۱۹۹، ۱۹۴
 ۲۰، ۴، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۵۵
 ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۴، ۳۰۹
 ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۴۸، ۳۴۴، ۳۳۱، ۳۲۹
 ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۱
 ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۱، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۸۷
 ۴۶۰، ۴۲۹، ۴۲۱، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۰۸
 ۴۸۵، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۶، ۴۶۹، ۴۶۸
 ۵۰۷ و ۴۹۷، ۴۸۷
 ایران ۱۶، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۳
 ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۳، ۴۰، ۲، ۱۸، ۱۷
 ۱۲۱، ۱۱۲، ۱۰۲، ۱۰۱، ۸۷، ۷۷، ۵۰
 ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷
 ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۱، ۱۵۰، ۱۵۳
 ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۲
 ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۰۹، ۱۹۸، ۱۹۲، ۱۹۱
 ۲۶۷، ۲۶۰، ۲۵۵، ۲۵۱، ۲۴۸، ۲۴۷
 ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۷۷، ۲۷۲
 ۳۲۷، ۳۲۱، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۰، ۳۰۲
 ۳۵۱، ۳۴۶، ۳۴۳، ۳۳۵، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۰
 ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۷۷، ۳۶۹، ۳۵۶، ۳۵۳
 ۴۶۰، ۴۲۹، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۵، ۳۸۷
 ۴۹۹ و ۴۸۷، ۴۸۵، ۴۸۰، ۴۷۶، ۴۶۸
 ۴۱۱ و ۳۳۲، ۸۰
 ۲۴۹
 ۴۲
 ایزدان ۲۲۰، ۱۷۸، ۹۶۳-۱۵۹، ۱۵۷ و

۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۲، ۳۳۱
 ۳۷۴، ۳۶۷، ۳۰۹، ۳۵۶، ۳۵۱، ۳۴۹
 ۳۹۶، ۳۹۴، ۳۹۲، ۳۸۵، ۳۸۰، ۳۷۵
 ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۹، ۳۹۷
 ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۹، ۳۱۷
 ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۳۲، ۳۳۱
 ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۵، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷
 ۳۶۸، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲
 ۳۸۲، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۱
 ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳
 ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۰، ۳۸۹
 ۴۰۸، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۹۸
 ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰
 ۴۴۰، ۴۳۲، ۴۲۹، ۴۲۷، ۴۲۱، ۴۱۶
 ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۰، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲
 ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۰
 ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴
 ۴۹۷، ۴۹۳، ۴۹۱، ۴۸۷، ۴۸۵، ۴۸۲
 ۵۰۷ و ۵۰۵
 ۴۱۲ و ۲۷۵، ۵۰
 ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۷۸، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۱، ۱۵۰
 ۲۹۲، ۲۵۴، ۲۴۸، ۲۱۶، ۱۹۴، ۱۵۱
 ۴۰، ۴۰۹، ۳۹۵، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۷۰
 ۴۳۲ و ۴۵۷، ۴۴۳، ۴۳۲، ۴۲۲، ۴۱۲
 ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۹۱
 ۳۳۹، ۳۳۴، ۳۳۲، ۳۲۱، ۳۱۷، ۳۱۷
 ۳۳۵
 ۲۴۰ و ۲۰۲
 ۳۳۶
 ۴۵۰ و ۳۹۲ (شهر ایزدان)
 ۴۰۱ (خط زاده)

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۴۲۱ و ۳۲۹ . ۲۱۵ . ۱۸۷ . ۱۶۳			
۳۶۶	باز (قره)	۱۵۹	۵۰۳
۳۴۹	باغترکی	۱۶۱	ایزد گشپ
۲۰۵	بافرغ		ایزدیان
۲۰۲ و ۱۸۸	باکو	۹۷ و ۷۹	ایست و ستر ۳۴۷ اورک: ایست و استروایسدراستر
۷	بامداد (پدر مزدک)	۴۷۶	ایست و استر
۳۲۳	بامی: بامیان	۱۰۳	ایست و یک
۲۱۲ و ۱۹۹	بانو گشپ	۳	آیسه و استر
بایرید بسطامی ۴۶۶ . و رگ ۱۰ او برسد	بایرید بسطامی	۷۸	ایسوس
۵۲۷	بخت در آثار و افکار و احوال	۱۶۵	ایسونت
۴۱۶	بخت در آثار سوسی	۴۱	ایگنی
۱۱۱	بحر الجواهر	۸۵	ایگنیس
۳۱۰	بجوشور	۳۴ و ۲۸	ایلیوس
۴۳۴	بحر عمان	۴۶۲	ایتدرا
۲۸۴	بهرین	۳۸۸	ایوان مدائن
۴۲۲ و ۳۲۶	بخوان	۵۰۹	ایبی بانکاری و چور گمنز
۲۱۱ و ۱۷۵	بخاری	۱۶	بابا باغهر
۲۶۳	بختیاری		باب الباب در بند
۳۳۴	بختیاری	۱۹	بابک . رک : بابک
۲۸۸ و ۱۰۱۹۹	بختیاری	۱۲۰ . ۱۰۱ . ۹۹ . ۹۸ . ۸۶ . ۷۴ . ۳	بابک خرمدین
۴۱۶	بختیاری (سوسی)	۴۵۱	بایل
۵۱۵	بختیاری	۱۹۴ و ۸۹	بابلی
۱۲۵	بختیاری	۲۸۶	بابلیان
۲۷۱	بختیاری (ودا)		بانیر چندین اول برابر من ۹۶
۳۳۸ . ۳۱۱ . ۲۴	بختیاری (دوروز)	۳۶۶	باختر (مچله)
۵۱۲ . ۵۰۶	بختیاری و رگ	۲۷۰	بازاده باذان
۳۳۰	بختیاری	۱۶۲	باد (ایزد)
۲۹	بختیاری	۲۷۰	باداده (پسر شاه شهربان)
۳۹۶ و ۱۰۷۹	بختیاری	۱۸۸	باد کویه
۷۹	بختیاری	۳۱۴	باد بند
۸۰	بختیاری		باد مبه دمنار چندین اول برابر من ۶۹
		۱۴۷ . ۱۲۰ . ۱۱۷ . ۱۱۱ . ۱۱۰	باد توله

فهرست نامها

۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۵	۷۹	برادوش
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲	۳۲۰	برامکه
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۹		ابراهام (ابراهیم خلیل) ۸۹، ۹۱ و رک: ابراهیم
۲۷۵، ۲۷۶، ۳۹۵، ۴۰۸، ۴۱۲		و ابراهیم
۴۴۹، ۴۵۴، ۴۶۵، ۴۷۵، ۵۳۴		ابراهام (۳۳۳) و ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴
۱۰۷		۳۷۵
برهان جامع		۳۶۹ و ۳۶۸، ۱۰۶، ۹۲، ۹۱
۴۰۵، ۴۰۷، ۴۹۷		ابراهیم (خلیل)
برهمنائی		۵۱۸
برهمن . رک : فهرست لغات		برناس
۱۲۸، ۱۵۴، ۱۵۷، ۲۹۷، ۳۳۲، ۴۳۲		برخوار (روستای)
۴۳۴، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۸۸		۲۴۱
برهمنان		۷۵
۱۷۶ و ۴۸۹		بردها
بریتانیا		۴۷۶
۴۷۰، ۴۷۲، ۴۹۷		مرزوقیه السین (کلمین)
بریل (مضبه)		۲۲۴ و ۲۲۵
بزانوش		۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۹۴، ۴۴۰
بزرگ علوی		۴۴۱ و رک : مرزین شهر و آثار مرزین و آثار
بزرگ ۵۶ و رک : بودا		مرزین شهر
۲۸۹		۳۶۹ و ۳۸۶
بزیغ بن یونس		۸۹
۲۸۹		مرزین (پدرستان)
۵۱		مرزین (مهر)
بستان السیاحه		۸۹، ۲۲۰ و رک : آثار مرزین و
بستور ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۰۷ و رک :		آثار مرزین شهر و مرزین (آذر)
نستور		۲۶۳ و ۲۶۱
بسطام و بسطامی		برسه شت
۴۶۶ و ۵۰۵		۱۱، ۱۹، ۵۰، ۱۰۵، ۲۳۹
سودی . رک : سودی		۲۴۰، ۲۸۷، ۲۸۸، ۴۵۴
۴۰۹		۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۶
بشارین برد		۳۲۰
۲۴۱		۳۲۰ و ۳۲۵
بشتاسب ۱۹۹، ۳۲۳ و رک : بشتاسف و		۳۵۷
گشتاسب		۲۲۵
بشتاسف ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۲۲۴، ۳۲۳ و رک :		۱۰۹، ۱۰۷، ۸۹، ۸۰، ۵۱، ۳۵
بشتاسب و گشتاسب		۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰
بصره		۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
بعلبک و بعلبکی		۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰
بفداد ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۴۰		۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷

مزدینسا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۳۲۵	بلهرا	۴۷۰ و ۴۶۴، ۴۵۳
۱۱۱۷، ۱۰۵۰، ۱۰۴۰، ۱۰۳۰، ۸۸، ۴۹، ۱۱۷	بیدخت (بیدخت)	۲۳۰
۲۳۶، ۲۳۵، ۲۲۳، ۱۹۶، ۱۶۹، ۱۲۹	بنستان	۱۱۸، ۱۱۷، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۴۷
۴۱۰، ۳۷۱، ۲۹۲، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۳۹	۱۱۹ ورك : بهستان و بیستون	۱۲۵
۴۸۰ و ۴۵۳	بغ نسك	۱۵
۳۹۶، ۳۹۱	بلاذری	۴
۳۷۷، ۲۶۲، ۲۵۶، ۲۱۵، ۲۱۱	بلاش	۱۴۸
۳۷۱ و	بلاش اول	۱۴۸
۱۷۹، ۱۶۳، ۱۰۳، ۴	بلاش سوم	۴۷۲
۲۲۰، ۲۱۶، ۲۰۴، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷	بلبل نامه	۹۷، ۹۳، ۸۲، ۸۰، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۲
۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۲، ۳۲۱	بلخ	۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۷، ۱۱۹، ۱۱۰، ۱۰۸
۵۱۶، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۰	۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰	۳۱۵، ۲۴۳، ۲۳۷، ۲۳۲، ۲۲۵
۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷	۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۷	۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۰، ۳۵۶، ۳۳۸، ۳۲۶
۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱	۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۶۶	۴۷۹، ۴۵۶، ۴۵۴، ۴۵۱، ۴۲۷، ۳۹۷
۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۱	و ۴۹۱	
۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱	بلخ بامی ، باغ بادینان	۳۵۰، ۳۲۶، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۷
۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱	۳۹۶	
۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱	شخی	۴۵۱، ۴۳۷، ۳۲۷، ۲۱۸، ۲۱۲، ۱۱۹
۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱	۴۹۱ و ۴۵۴	
۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱	ایستادن (کتاب)	۲۲۳ و ۲۰۶
۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱	بستان	۲۳۵
۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱	مدر	۲۳۳
۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱	بستان (کتاب)	۲۰۵، ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۱۶، ۱۰۸، ۳۸۸
۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱	۲۳۲ و ۱۷۵	
۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱	بندوبستان	۴۱۹
۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱	بوغ اناز	۲۰۹
۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱	بلوهر	۳۲۵
۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱	بلوهر و بردا	۳۲۴
۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱	بلوهر و بردا	۳۲۰ و ۳۱۵

فہرست نامہا

بہرام بڑو	۴۸۳-۴۶۸، ۱۸۲	بوداسف ۵۶ و رک: بودا	۳۲۴
بہرام چوینہ	۱۶۴، ۱۵۹، ۱۹۹، ۲۱۱ و ۳۷۶	بوداسف و سوہر	۴۷۲
بہرام گوز	۲۰۹، ۲۱۶، ۳۶۱	بودائین	۴۲۸
	۳۷۱-۳۷۵، ۳۸۵، ۳۸۹ و ۴۰۷	بودائف	
بہرام گور تپہ ورث انکلساریا	۱۰۴ و ۳۶۱	بوداسف ۵۶ و رک: بودا	۳۲۵
بہرام ورجاوند	۴۷۱ و ۴۷۴	بوداسف و سوہر	۲۲۶
بہرام ہروی مجوس	۲۰	بودائین سوہر	
بہرام یشت	۱۳۱ و ۱۳۲	بوداسف و بودائین و رک: بودا	۱۲۱
بہزاد (سرگوشنوب)	۲۱۵	بوداسف و بودائین و رک: بودا	۱۲۰
بہستان	۱۵۹، ۱۸۰، ۲۱۹، ۲۵۳، ۳۱۴	بودائین (اگر)	۴۹۱ و ۴۸۶
۳۲۳ و رک: بہستان و بیستون و بہستون		بودائین (سوہر)	۳۳۲ و ۲۲۹
بیستون	۳۶۳	بودائین (سوہر)	۸
بہمن (امشاسیند)	۱۵۷-۱۶۲، ۱۶۳، ۳۰۷	بودائین (سوہر)	۱۹
بہمن (اردشیر پسر اسفندیار)	۱۷۴، ۲۴۱	بودائین (سوہر)	۳۲۷ و ۳۲۶، ۲۰۲
	۳۲۰، ۳۷۰، ۴۹۳	بودائین (سوہر)	۱۰۵، ۸۱، ۷۶، ۱۲، ۱۹
بہمن (معاصر اردشیر)	۲۲۹	بودائین (سوہر)	۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۹۸، ۱۸۱، ۱۷۶
بہمن جی نسروانچی دابر	۲۹۲	بودائین (سوہر)	۲۳۰، ۲۹۶، ۲۷۰، ۲۲۶، ۱۲۰، ۳۱۵
بہمن دژ	۲۰۱	بودائین (سوہر)	۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵
بہمن نامہ	۳۳۰	بودائین (سوہر)	۴۲۸، ۴۲۷، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۶۶، ۳۵۲
بہمن یشت	۲۹۳، ۲۴۳، ۴۲۲	بودائین (سوہر)	۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۷۷، ۴۷۱
بہمن کیتناد	۱۳ و ۱۴	بودائین (سوہر)	۲۸۰
بہمنیار	۳۴۰	بودائین (سوہر)	۴۶۸
بہمنی اللادین	۱۱۶، ۱۴۵، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۵	بودائین (سوہر)	۴۸۴ و ۴۷۱، ۲۴۹، ۲۳۳، ۱۲
	۱۸۹، ۲۲۳، ۲۵۵، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۸۹ و ۲۹۲	بودائین (سوہر)	۳۸۶ و ۲۰
البیان والتبیین	۱۰	بودائین (سوہر)	۱۶۲ و ۳۵
بیت المقدس	۸۲، ۱۰۱، ۱۹۹، ۱۱۰ و ۱۱۰	بودائین (سوہر)	۳۸۶ و ۳۶۹
بیلخت	۳۳۰ و ۳۳۹	بودائین (سوہر)	۲۲۹
بیلدرفش	۳۴۸، ۲۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۲-	بودائین (سوہر)	
	۳۶۴	بودائین (سوہر)	
بیر شیک (احمد)	۸۴	بودائین (سوہر)	

فهرست نامها

<p>بوردارد ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۸۳، ۹۲، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۹۸، ۲۷۵، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۷۶، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۷، یورو ۶-ست ۷۳ و ۷۸ یورو سبب ۷۴، جدول اول برابر ص ۶۹ و جدول دوم برابر ص ۷۱ یونیون ۳، ۷، ۶، ۷، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۴۲، ۳۵، ۳۶، ۴۲، جدول دوم برابر ص ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۱۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴،</p>	<p>بازند ۱۲۹، ۱۴۴، و تک بازند بادل هرن ۱۸۷، ۲۷۶ و ۳۲۱ بیت آذریت و لر بند ان ۵۰۲ پت اسب ۳۶۲ پیو کت اسب (بزرگتر اسب) ۷۱، دو برابر ص ۷۱ ۱۵ پیر اسب ۷۱ پیکار ۷۶ پاییه ۴۲۰ پیر اسب ۲۸۶ پرشت آنگو ۷۸ پرده نون ۲۶ پرده ۲۸۲ و ۲۷۷، ۲۱۸ پرده ایمن ۱۷۵ پرده ۱۸ پرده ۴۶۸، ۴۷۶، ۴۸۰ و ۴۸۰ پرده ۴۶۹ پرده ۲۵۹ پرده ۴۷۰ و ۴۷۲ پرده ۲۵۶ پرده ۳۳۲، ۳۳۹ پرده ۴۰۷ پرده (بزرگتر) ۱۲۰، ۱۶۱ و ۱۶۲ پرده ۹۸ پرده ۱۱۳ پرده (بزرگتر) ۲۲۴ پرده ۲۵ پرده (بزرگتر) ۴۵۷ پرده (بزرگتر) ۱۹۴</p>
---	--

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

<p>۴۳۹، ۴۳۸، ۴۱۳، ۳۶۶، ۳۲۲، ۳۱۶</p> <p>۱۱ تاریخ ادبیات عرب (کلمان هوار)</p> <p>۹ تاریخ ایران (سرچین ملکم)</p> <p>۴۰۳ تاریخ ایران باستان (پیرنیا)</p> <p>۲۰۲ تاریخ ایران در زمان ساسانیان</p> <p>۳۲۶ تاریخ بخارا</p> <p>۳۴۲، ۳۴۰، ۱۱۳ تاریخ بیهق</p> <p>۵۰۹ تاریخ الحکماء</p> <p>۵۰۹ تاریخ سلجوقیه</p> <p>۴۲۸ و ۴۲۷، ۲۱۲، ۱۸۹ تاریخ سیستان</p> <p>۱۴۷ تاریخ دابری</p> <p>۲۷۹ تاریخ عصر حافظ</p> <p>۲۲۵ و ۲۲۳ تاریخ قم</p> <p>۴۷۰ و ۴۶۹ تاریخ مذهب ایران (ممول)</p> <p>۱۴۸ و ۵۰ تاریخ سنی مغولان، لارس و آذربایجان</p> <p>۲۳۵ تاریخ طبری</p> <p>۲۲۳ تاریخ هندسی</p> <p>۰، ۲۸۶، ۲۷۵، ۲۶۵، ۱۸۷، ۱۵۲، ۹۶، ۴۷ تاریخ</p> <p>۰، ۳۸۴، ۳۵۱، ۳۲۹، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۴</p> <p>۰، ۴۷۰، ۴۴۸، ۴۱۶، ۳۸۹، ۳۸۰، ۳۱۵</p> <p style="text-align: center;">۴۸۰ و ۴۸۰</p> <p>۱۷۰، ۱۴۲، ۹۶، ۱۳، ۱۲، ۱۰، ۹، ۰ تاریخ</p> <p>۰، ۳۲۱، ۳۱۷، ۳۱۴، ۲۷۵، ۲۵۴، ۲۲۲</p> <p>۴۸۰ و ۴۷۰، ۴۰۹، ۳۸۵، ۳۸۵، ۳۸۴</p> <p>۱۳ نای سوسنگ</p> <p>۳۷۷ سبندوس (برصوس)</p> <p>۲۳۹ ساسان (کتاب)</p> <p>۲۳۸ و ۲۰۲ ساسان</p> <p>۲۸۹ و ۱۷۳، ۱۰۰ ساسان و ایران</p> <p>۳۵۹ و ۳۵۶، ۳۴۵ سرزبان ساسان</p> <p>۱۴۷ ساسان و ایران</p> <p>۱۶۴ ساسان و ایران</p>	<p>، ۴۷۱، ۴۶۸، ۴۵۱، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۵</p> <p>، ۴۸۳، ۴۸۰، ۴۷۸، ۴۷۷، ۴۷۵، ۴۷۳</p> <p>۵۰۵ و ۴۸۸</p> <p>۱۳۷ پهلوی اشکانی</p> <p>۱۳۷ و ۱۲۲ پهلوی ساسانی</p> <p>۴۵۰ و ۳۷۸، ۳۷۷ پیام نو (مجله)</p> <p>۵۲۵ پیام اسلام</p> <p>۷۴ پترسپ</p> <p>۴۲۰ پیژونه</p> <p>۴۹۶ و ۳۷۸، ۲۶۵ پیرمغان</p> <p>۱۳ پیروز</p> <p>۴۸۹ پیروز (گرد ایرانی)</p> <p>۴۸۱ و ۴۱۶، ۴۱۵، ۲۶۰، ۸۰، ۴۶ پیشدادی</p> <p>۴۸۱ و ۴۱۶ پیشدادیان</p> <p>۴۱۸ پیشانی (پشته)</p> <p>۴۲۱ پیشانی (دشت)</p> <p>۴۲۱ پیشین (دربا)</p> <p>۴۱۹ بشین (دشت)</p> <p>۴۱۸ پیشینک (دربا)</p> <p>۱۱ و ۹ پیغمبر عربی</p> <p>۱۳ پیلوسه (پیروز)</p> <p>ت تئودوسیوس (ناخوس) ۳۷۷</p> <p>۱۶۴ و ۱۶۳ تئوری</p> <p>۲۷ تئوگونی (تالیف مزیس)</p> <p>۴۹۷ نائونه</p> <p>۲۵۴ التاج (کتاب)</p> <p>۲۴۴ و ۱۴۵ باج المرویس</p> <p>۹۶ نوح</p> <p>۲۷۶ تاریخ ادبیات ایران (بنون هرس)</p> <p>۳۱۵ تاریخ ادبیات ایران (آقای دگردشمن)</p> <p>۴۸۶ و ۴۶۲، ۴۵۷، ۴۳۸، ۳۶۶</p> <p>۳۱۵ تاریخ ادبیات ایران (آقای مروزی)</p>
--	--

فهرست ناهیا

۲۶۱ و ۲۴۶	تشریشت	تحقیق در احوال و زندگانی مولانا جلال الدین
۳۰۰، ۳۴۹، ۳۴۸	تعلیم و تربیت (مجله)	محمد (رساله)
۴۸۶ و ۳۶۲، ۳۵۱		۵۳۰
۹۹	تفسیر ابوالفتح	۱۴ و ۱۳
۱۰۷	تفسیر الالفاظ الدخيلة فی اللغة العربية	۱۴۸ و ۱۰۷، ۴۰
۲۸۶ و ۲۸۴، ۱۷۲	تفسیر نیشابوری	۲۰۲ و ۱۸۱
۳۳۲	التفهیم لاوائل صناعة التنجیم	۱۹۷
۹۹	تقوی (حاج سید نصرالله)	۵۰۵
۳۸۸، ۳۷۰، ۳۶۶، ۳۲۲ و	تقی زاده (سید حسن)	۴۱۳ و ۱۱
۴۵۴		۲۲۱
۳۱۶	تقی کاشی	۱۸۱
۵۰۷	تلبیس ابلیس	۳۱۸
۲۹۳	تنبيه الغافلین	۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۲۴۴
۱۸۰	التنبیه علی حدوث التصحیف	۳۸۲، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۶
۱۳۴، ۱۳۳، ۸۷، ۶ و	التنبیه والاشراف	۵۲۹
۲۵۴		ترسائی
تنسر ۶، ۱۲۴، ۱۴۸، ۳۹۵ و رک: نامه		ترسایان
تنسر		۲۸۵
توتنی (زبان)		۴۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۵
تور ۵۴، ۵۵، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۰۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱		۵۱۲ و
۴۱۵ و ۴۲۱		ترشیز
تور (یدرشید سب، و پسر جمشید)		۳۴۰ و ۱۸۸
تورات (توریه) ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹،		ترشیش (ترشیز)
۲۸۹، ۳۱۰، ۳۳۵، ۴۳۱ و ۴۵۱		۳۴۰
توران ۷۵، ۱۶۴، ۲۰۷، ۲۵۱، ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵ و ۴۲۱		تروک
تورانی ۲۰۰، ۲۲۸، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۳، ۴۱۵ و ۴۲۱		۲۶، ۳۱۵، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۵، ۳۹۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۷۰ و ۴۸۸
تورانیان ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۶ و ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷ و ۴۱۵		ترکان
		۳۵۵، ۳۵۲، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۱۵، ۳۵۶، ۳۹۳، ۳۶۲، ۳۵۶ و ۴۸۸
		۴۸۸
		ترکستان
		۳۲۶ و ۲۱۳، ۸۰
		۳۴۸
		۳۹۵
		۱۶۸
		۳۲۶
		۳۶
		۱۷۹ و ۱۶۲
		تروکی
		تروکیه
		ترومیتنی
		تروند
		تروی تنه
		تشر (ایزد)

فہرست نامہا

۴۵۵ و ۲۸۸، ۲۸۷	جہودان	جکسن ۴۷، ۱۶، جدول اول برابر ص ۶۹،
۲۴۰	جی (رستاق)	جدول دوم برابر ص ۷۱، ۷۹، ۹۲، ۹۳، ۱۱۷،
۵۰	جی افرام	۲۴۰ و ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۷، ۲۰۲، ۱۶۲
۳۵۰ و ۳۳۲، ۳۲۴، ۱۲۰	جی جیون	جلال تہرانی (سید)
۱۵	جیرفت	۲۴۱ و ۲۲۳
۲۰۵ و ۱۹۷	جیس (شیر)	جلال الدین محمد . رک : مولوی جلولاء
	جی	۸
	جی	۴۸۳، ۴۱۷، ۲۷۴، ۲۶۷، ۲۲۴، ۱۲۹، ۵۵
	جی	۵۳۲، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۶
	جی	جمشید ۴۶، ۴۱، ۴۸، ۵۱، ۵۰، ۱۱۱، ۱۷۰،
	جی	۱۸۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۴۷،
	جی	۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۷، ۲۷۴، ۳۲۸، ۳۲۷،
	جی	۳۳۹، ۳۷۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۷،
	جی	۴۲۰، ۴۲۴، ۴۵۱، ۴۸۳، ۵۱۱، ۵۳۲،
	جی	۵۳۶، رک : حصہ وزہ وزہ و بیہ
	جی	۱۳۱
	جی	۴۵۱
	جی	۹۴، ۹۹، ۸۵
	جی	۲۰۶
	جی	۹۱
	جی	۲۸۷
	جی	۵۳۱ و ۵۱۷، ۱۸۶، ۱۱۲
	جی	۴۷۲
	جی	۳۳۵، ۳۴۹
	جی	جہان ریوان (شمس الدین مستعد الحداد - کز)
	جی	۴۵۷
	جی	جہانگیر (درتک) ۱۱۳، ۸۳، ۱۵۷، ۱۴۰،
	جی	۳۳۲، ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۸۰، ۳۱۷، و
	جی	۴۷۶
	جی	۲۴۹
	جی	۲۶۵ (پسر گمشدہ)
	جی	۲۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۱۷۱، ۲۸۵، ۲۶۲
	جی	۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۵، ۴۱۲،

مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

۳۸۹	۳۹۰ و ۳۸۸	حافظ شیرین سخن (کتاب)	۵۲۷ و ۲۷۶
۲۳۸	حماسة ملی ایران (کتاب)	حبرون	۹۷
۱۰۵، ۱۰۲، ۸۱، ۸۰، ۷۷، ۵۰	حمدانته مستوفی	حبشی	۱۶۷
۲۳۲ و ۲۲، ۲۴، ۰، ۱۸، ۰، ۱۳۱	حمزة اصفهانی	حبیب السیر	۴۳۸
۱۹	حمزة بن عبدمنه	حجت (ناصر خسرو)	۴۵۶، ۴۵۴ و ۴۵۳
۲۰	حمیدالدین راکه : ناصر خسرو	ناصر خسرو	
۲۸۹	خزنده باغی	حجر الاسود	۴۶۷
۳۱۵	خزنده	حجیش (جغشمش).	جدول اول برابر من
۱۳۱	خزنده آباد	۶۹	
۲۸۹	خزنده	حجیش (جغشمش).	جدول اول برابر من
۴۶۷، ۳۵۰، ۲۱۴، ۲۰۹	خزنده (چین)	حدود العالم	۲۴۲ و ۲۴۱، ۲۲۲، ۲۰
خزنده (امثال امین ابو نصران ایران)		حدیقه الحقیقه	۵۰۹
۱۴۳، ۱۴۰، ۱۱۲، ۱۱۰، ۹۱، ۹۰، ۸۹		حران	۹۷ و ۵۶
۳۲۹، ۲۹۵، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۵۲، ۱۸۸		حرانیان	۵۶
۴۳۲، ۴۲۷، ۴۲۳، ۴۰۳		حروان	۲۴۰
۲۴۰		حزقیل	۹۸
۱۵۳، ۱۵۲، ۱۰۲، ۹۷، ۹۰، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰		حسن (بن علی بن اصفهانی)	۲۸۹
۲۹۰، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۴، ۱۶۱، ۱۵۵		حسن بن علی بن حسین بن اصفهانی	۲۲۳
۵۳۶، ۵۳۳، ۵۲۶، ۵۲۴		حسن بن محمد بن حسن	۲۲۳
۵۲۴، ۵۱۰		حسینیان	۲۸۴
۸۵		حسین (بن علی بن اصفهانی)	۲۹۵ و ۳۱۹
۳۳۳، ۵۰، ۴۹، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱		حسین بن منصور راج	۵۰۰ و ۵۰۵
۲۳۸		حسین نجار	۳۴۰
۴۰۹، ۳۲۹		حسینیان	۲۹۴
۳۸۶، ۳۸۵		حصه	۲۸۴
۱۰۰، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱		حکیم (میرزاغی)	۵۰
۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱		حلایج راکه : حسین بن اصفهانی	۹۰
		حقیقه و ساجده	۹۰
		حلوان	۹۰
		حماسه سرانی تواریخ (کتاب)	۹۰

فهرست نامها

۴۷۴	خسرو بن ماوندادان	۴۸۵	خراسانی
۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۶۹، ۱۴۹	خسرو پرویز	۳۸۹ و ۲۶۹، ۱۶	خراسانیان
۲۷۵، ۲۶۲، ۲۵۶، ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸		۳۸۹	خرتک اسپندک
۴۶۵، ۳۸۸، ۳۸۲، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶	خسرو دوم	۱۴۹ و ۱۳۲	خورداد (آتشکده)
۲۰۴		۴۴۱ و ۲۲۶، ۲۲۰، ۱۷۶	خورداد (امشاسیند)
۴۸۱، ۴۶۰، ۴۵۸، ۴۵۷	خسرو و شیرین	۲۲۸ و ۱۶۲	خورداد (برزین)
۴۹۳ و ۴۸۸		۴۸۹ و ۳۸۱، ۲۶۲	خورداد (موءن)
۲۶۶	خسرو کوانان اریترک	۲۲۸	خورداد مهر
۴۳۲، ۳۸۵، ۳۷۶، ۳۳۴	خسروی	۳۳۹ و ۲۲۰	خورداد پشت
۳۴۹	خشاش	۱۳۱	خردم اوسن، (بخشی از اوسن)
۳۱۰ و ۱۵۴، ۱۰۰	خشایارشا	۱۰۵، ۱۰۳، ۶	۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱
۳۳۱	خشثرو دانه	۱۴۳	جسون چوپانم بر این من
۱۵۹	خستره و اثیریبه (شهریور)	۱۴۸	۱۴۹، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۰۱
۵۳۴ و ۵۳۳، ۴۵۸، ۱۸۸	خضیر	۲۴۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۲۰، ۲۱۷	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۵۸ و
۴۶۹	خطا		۴۴۵
۴۸۰ و ۴۶۹، ۴۶۸، ۱۰	خطاب	۲۲۱، ۱۹۳، ۱۷۰، ۶	خردم اوسن، (خورداد)
۳۱۶	خلاصه الاشعار		۴۴۵ و ۲۵۶، ۲۲۲
۴۶۲	خلاصه الافکار		۳۹۲ و ۳۵۷، ۳۵۶
۳۹۲ و ۳۵۷، ۳۵۶	خلنج		۲۸۲
۲۸۲	خلنخاس		۳۹۲
۳۹۲	خلنجی	۲۸۶	سردار جنون اول بر این من ۶۹
۴۸۱ و ۳۲۸، ۲۷۶	خلفای اموی	۵۰۵	سرداسف (از اسف)
۴۸۱ و ۳۲۸، ۳۲۵، ۲۷۶	خلفای عباسی	۳۶۴	خسرو
۴۷۰	خلیفه عباسی		سرداسف بر
۴۵۴	خلیفه فاطمی	۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸، ۱۳۴، ۱۴۹، ۴۹۰، ۲	۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸، ۱۳۴، ۱۴۹، ۴۹۰، ۲
۴۳۴ و ۲۳۲، ۱۳	خلیج فارس	۴۷۲، ۴۶۰، ۴۵۷، ۳۸۲، ۲۱۸، ۲۱۵	۴۷۲، ۴۶۰، ۴۵۷، ۳۸۲، ۲۱۸، ۲۱۵
۴۹۱، ۴۳۵، ۲۳۷، ۹۱، ۹۰	خلیل (ابراهیم)	۵۳۲ و ۴۹۳، ۴۸۸، ۴۸۱	
۵۱۲، ۵۱۱، ۴۹۲	خلیل الله (ابراهیم)	۲۶۳	خسرو (سیستان)
۴۶۵، ۹۱، ۹۰	خلیل بن احمد	۲۲۷، ۲۲۲، ۲۰۴	خسرو اول (ابوشیروان)
۲۹۷	خمسه زرتشت	۲۷۵ و	
۴۸۵-۴۸۱، ۴۶۸		۴۵۴	خسرو (سرداسف)
		۵۰۵	خسروان ساسانی
		۱۳۳ و ۱۲۵	خسروانی (شهر)

فهرست نامها

۴۵۹ و ۴۵۷	دستگردی	۴۶۹ و ۴۶۶، ۴۱۲، ۲۶۸	دامغان
۳۷۵	دشت چهرم	۴۱۲ و ۲۶۸	دامغانی
	دغدوره ۸۰ ورك : دوغدو		داندست (واژه دست) . جنون اول برابر ص
۹۸	دفته		۶۹
۴۵۰، ۲۰، ۱۱۶	دقیقی بلخی (ابوعلی محمد بن احمد)	۳۶۱، ۳۵، ۳۲، ۳۰، ۲۷، ۲۶ (مجاز)	دانشنامه (مجاز)
۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۶۰		۴۰ و ۳۹	
۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۳، ۱۶۴		۱۲۳	داندازك
۲۱۷، ۲۱۶، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۰، ۱۸۹		۱۲۳	راما مارئی
۲۹۵، ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۳۷، ۲۳۰، ۲۱۸		۹۸ و ۹۴	دانیال (پیغمبر)
۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۲۹۹		۳۱۰	دانیال (كاتب)
۴۶۸ و ۳۹۹، ۳۹۶، ۳۹۱، ۳۶۹		۴۸	داود
۱۸۰	دكان داود	۳۳۲	دهی
۵۱۱ و ۴۵۲	دماوند	۱۱۴ و ۱۰۷	دستان المصاب
۲۸۸	دمشني	۱۴۱	ديرون (انگه ياد)
۳۷	دمكتم (كنت . ر)	۴۶۴ و ۲۲۳، ۲۱۸	دخله
	دوراسر يو . جدول اول برابر ص ۶۹	۳۱۴	دربخت آبيدريز (زبانه مهنوی)
	دورسر . جدول اول برابر ص ۶۹	۱۹۹	دورسور (آنگه)
	دورشرين . جدول اول برابر ص ۶۹	۲۲۱	دورسورين (آوه)
	دوغدو . جدول دوم برابر ص ۴۸۲، ۷۱ ورك :	۱۶	دورسورين
	دغدوره	۳۴۵	دورسورين
۴۱۷	دورشااسپ	۳۶۵	دورسورين (دورين)
۴۳۸ و ۴۱۳، ۱۱	دولت شاه سمرقندی	۲۹۰	دورسورين
۱۳۶	دهارله	۴۷۸ و ۴۷۳، ۴۶۰، ۳۸۶	دورسورين (آزين)
۲۲۰	دهانك	۳۱۳	دورسورين جنوب ايران
۲۱۲، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۱۰	دعندا (علي اكبر)	۴۲۵	دورسورين
۲۷۱، ۲۷۰، ۲۳۲، ۲۲۹، ۲۱۹، ۲۱۴		۴۲۵	دورسورين قره
۵۱۳ و ۴۳۰، ۴۰۶		۲۳۶	دورسورين
۱۱۹	ديراكو	۲۷۰	دورسورين
۱۵	ديب	۱۸۱	دورسورين
۲۳۹	دير كوشيد	۱۹۵	دورسورين
۱۶۲	دين (ايزد)	۱۴۸ و ۱۴۷، ۴	دورسورين
۳۴۵ و ۳۴۳	دين آريائي	۱۳۸ و ۱۱۴، ۱۰۷، ۱۰۶، ۹۲، ۵۰	دورسورين

فهرست نامها

روزشماری در ایران باستان (رساله) ۱۵۸	۱۹	راوندبه
۴۳۲ و ۲۳۲، ۲۲۸، ۱۸۴، ۱۷۸، ۱۶۲	۲۳۲	راغندی زبانه پهنوی (رساله)
۳۷۰ روزگارانو (مجله)	۴۷۲	ریاحیات (۴ جلد)
روزنیرگ . رك : روزنیرگ	۵۲۴ و ۵۲۲، ۹۰، ۸۷	رب
روسیه ۵۱۸ و ۳۸۹	۹۸	رباعی
۱۵۰ روشن (شرح اوستا)		روشنتر جدول دوم برابر من ۷۱
۳۷۱ روشنگ (دختر دارا)		روح جدول اول برابر من ۶۹
روم ۲۱۵، ۲۱۱، ۲۰۴، ۱۷۸، ۱۴۹، ۱۰۹، ۵، ۴	۴۱۱	روش (استر)
۳۵۸، ۳۳۰، ۳۲۸، ۲۸۸، ۲۶۲، ۲۵۶	۳۶۷	وزان (تروازده)
۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶	۴۷۴، ۴۷۳، ۴۷۱، ۳۳۵، ۱۸۲	روزنیرگ
۳۸۹، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶ و ۴۶۵، ۴۳۳، ۴۲۷، ۴۱۶، ۴۰۳	۴۸۲ و ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۷۷	
۴۸۹	۳۷۵	رومین (مجموعه)
رومی ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۷۶	۵۰۶	رومینی (مجموعه)
۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۹، ۴۱۶ و ۴۳۳	۳۵۴، ۲۷۶، ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۹۹، ۵۶، ۴۶، ۳۰	
رومیان ۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۵، ۲۵۶، ۳۷۷	۴۲۹ و ۴۱۵، ۴۱۱، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۵۹	
۳۸۱ و ۴۱۶	۴۸۱ و ۳۸۹، ۲۷۵، ۱۲۴	رومینی (مجموعه)
رومینی ۳۶۵	۲۲۱ و ۱۶۲	رومینی (مجموعه)
رومینی ۳۵	۴۴۳ و ۲۶۱	رومینی (مجموعه)
رومی ۷۶، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۴۳۹، ۴۶۹، ۴۷۰	۱۴۱ و ۹۰	رومینی (مجموعه)
۴۷۱، ۴۷۲ و ۴۷۳	۲۷۵ و ۱۹۸، ۱۶۰	رومینی (مجموعه)
رومینی العارفین ۵۱۰، ۳۱۰ و ۵۳۵	۲۰۲	رومینی (مجموعه)
ریغیات ۳۴۴		رومینی (مجموعه)
ریگ ودا ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۶، ۱۱۹، ۱۲۱	۵۱۵	رومینی (مجموعه)
۱۷۷، ۲۹۷ و ۴۹۷	۲۵	رومینی (مجموعه)
ریوند (کوه) ۲۱۷ و ۲۱۶	۴۰۳	رومینی (مجموعه)
زئوس ۲۸، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۱۵۲ و ۱۵۳	۲۷۹	رومینی (مجموعه)
۱۵۳	۷۶	رومینی (مجموعه)
زئیری وئیری (زئیری) ۳۵۲	۱۲۰	رومینی (مجموعه)
زئاب (زو) ۴۱۵		رومینی (مجموعه)
زئابل ۳۵۹، ۳۶۰ و ۴۲۱	۳۷۷، ۲۵۳، ۲۲۸، ۱۳۹، ۱۱۶، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱	
زابلستان ۴۲۱		
زائانو ۲۲۱	۲۵	
زاداسپریم وزادسپریم ۷۴، ۷۹، جدول اول برابر	۳۱۶	

فهرست نامها

۳۴۰، ۳۳۴، ۳۲۶، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۰
 ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۴، ۳۵۹، ۳۵۰، ۳۴۱
 ۴۳۵، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۱، ۳۷۷، ۳۶۹
 ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۶، ۴۵۰
 ۴۷۱، ۴۶۹، ۴۶۷، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۴
 ۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۲، ۵۱۱ ورك
 زردشت و زارداشت و زارتشت و زر تهبشت و
 زراتشت و زرادشت و زردهشت

زردشت بزرگ ۱۱۴-۱۱۳، ۹۱، ۹۰

زردشت بیشین ۱۱۴-۱۱۳

زردشت نانی ۱۱۴

زردشتی ۱۸۴، ۱۷۱، ۱۵۲، ۱۳۸، ۱۰۱، ۹۱

۱۸۷، ۲۴۴، ۲۷۶، ۳۱۶، ۳۴۳، ۳۶۷

۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۶۴

۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۹ ورك : زردتشتی و

زردتشتی

زردشتیان ۲۵۵، ۲۴۴، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳

۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۱، ۴۵۶ و ۴۶۴

زردهشت ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۷۴، ۱۵۷، ۱۱۳

۲۰۱، ۲۵۳، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۴

۳۳۹، ۳۴۳، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۹۶ و ۴۵۰

زردهشتی ۴۸۵

زردستون ۴۵۵ و ۳۱۹، ۹۴

زرنک ۳۶۳

زروان ۲۱۲ و ۲۲۷

زروان اردشیر (آتشکده) ۱۷۰ و ۸

زروان بزرگ ۲۴۱

زروان اکرانه ۱۱۴-۱۱۳

زورانی (آمین) ۵ و ۳

زره (دریای) ۱۷۰ و ۸

زروهون ۴۲۵

زریر ۱۱۳

۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۳۸، ۳۲۳ و

۳۷۵، ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۶، ۳۴۴، ۳۳۹
 ۴۲۲، ۴۱۲، ۳۹۹، ۳۸۶، ۳۸۳، ۳۷۸
 ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۳۶، ۴۳۲، ۴۳۰، ۴۲۸
 ۴۶۲، ۴۶۰، ۴۵۵، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۱
 ۴۷۱، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۴
 ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۴، ۴۸۱، ۴۷۴
 ۴۹۲، ۵۳۱، ۵۰۶، ۵۰۳ ورك :

زردتشتی و زردشتی

زرتشتیان ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۶، ۴

۱۸، ۷۳، ۹۰، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴

۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۴

۲۰۱، ۲۰۳، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳

۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳

۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۷

۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴

۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۳

۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۵، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۶۰

۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۷، ۴۹۲

۵۰۲، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۲۵ و ۵۲۶

زردتشتی و زردشتی ۳۰۲

زردتشتی و زردشتی ۱۴۰ ورك : زارداشت و زراتشت و

زارداشت و زردتشت و زردتشت

زردتشتی و زردتشتی ۳۱۹ ورك : زردتشتی و زردتشتی

زردتشتی و زردتشتی ۱۱۳، ۹۶ ورك : زردتشت و زرتشت

زردتشتی و زردتشتی

زردتشت و زرتشت و جزآن

زردتشت ۱۱۶، ۱۱۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹

۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۷۱

۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷

۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۳۹

۲۴۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۱

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۴۴۳	سکاتوم نیک	۲۸۷	سدده (کتاب)
	سکندر ۵۳۳، ۵۱ و رک: اسکندر	۹۸	سدهی (محدث)
۱۱۹	سکه (قوم)	۱۹۸	سراج اللغات
	سکیت (قوم). رک: سکه	۲۶	سردار معظم خراسانی
	سکستان ۷۷، ۷۵ و رک: سگستان و سیستان		سرتوشه ۱۵۸، ۱۶۴، ۴۴۸ و رک: سروش
۴۸۱ و ۴۳۸	سلجوق	۱۹۷	سرساوغ
۴۸۱ و ۴۳۸	سلجوقی	۱۶۳	سروه (رب النوع آریایی)
۴۸۱ و ۴۳۸	سلجوقیان	۲۴۰	سرودشاذران
۴۹۳	سلسله اهد	۲۷۵ و ۱۱۲	سروری (نوهنگ)
۳۳۲ و ۵۵	سالم	-۴۴۸، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۸	سروش (ایزد)
۹۸	سلم الطوائف	۴۵۳ و ۴۷۳	
۲۰۷	سمنس	۳۴۰	سروش آذران (آتشکده)
۲۷۹ و ۲۱۹	سمنان سروجی	۱۹۳	سروشاوریز، سروشاورز
۲۹۴ و ۲۹۳	سمنان فارسی (رسان)	۵۰۳	سروش باژ
۱۹۲ و ۱۲۳، ۲	سمنان	۲۶۰ و ۱۴۶، ۱۳۱	سروش پشت
۱۹۸	سمنان	۳۳۳-۳۳۹، ۱۱۳	سروش کشر
۴۵۱ و ۴۲۳، ۱۸۱، ۲۸	سمنان	۳۳۳-۳۳۱	سروش فریومند
۹۸	سمنان	۳۲۰، ۳۲۵، ۲۷۲، ۲۰۳، ۱۱۲، ۱۸۹	سریانی
۴۳۸ و ۴۱۳، ۳۴۳	سمنان	۳۷۷ و ۳۷۸	
۴۶۹	سمنان	۱۰	سعد بن ابی وقاص
	سمنان		سعد بن علی بن عباس (سعدی - سعدی (ابو سعید))
۹۵ و ۹۴، ۹۳	سمنان	۲۷۵	
۵۱۱، ۵۰۹، ۵۰۷، ۴۵۱، ۳۵۴، ۳۵۳	سمنان	۱۸۶، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۹۵	سعدی شیرازی
	سمنان	۴۶۱، ۴۸۶-۴۹۲، ۵۰۶	
۴۲۰	سمنان	۴۸۶، ۵۰۶، ۵۳۳	سعدی نامه
۲۳۵ و ۱۵۱، ۱۴۱، ۱۳۱	سمنان	۱۵۲	سعدی ضای
۴۴۳ و ۳۴۶، ۱۰۳	سمنان		سعدی شبلی رشت (سعدی)
۳۴۰	سمنان	۱۴۳، ۲۷۵	سعدی
۱۹	سمنان	۳۵۹	سعدی (زان)
۵۲۴ و ۵۲۳	سمنان (ایزد)		سعدیان - سمنون و سمنان (سمنان)
۱۸۰، ۷۷ (۱۰۰)، ۷۷ (۱۰۰)	سمنان	۱۶۲	سعدی (سمنان)
۲۴۱ و ۲۴۰، ۲۳۸	سمنان	۱۱۲	سعدی (سمنان)
	سمنان		سکا (قوم) رک: سکا

فهرست نامها

۳۶۹، ۳۵۹، ۲۱۳، ۱۸۹، ۱۶۶، ۹۷	۴۲۲ و ۱۲۵	سوتکرنسک
۴۲۸ و ۴۲۷، ۳۹۶، ۳۹۱، ۳۸۶	۵۲	سودابه
۱۰۷-۱۰۶	۱۹۲	سوزگر
سیببازی:	۲۰۲	سوراخ خانه (ده)
۳۸۲، ۳۸۰، ۱۸۵، ۱۶۹، ۶۵	۲۳۵	سورت
شاپور ش:	۸۶	سوریه
ورك: شامپور	۱۵۷	سوزانی
۱۰۵	۱۵۷	سوشانس (مفسراوستا) ۲۴۶، ۳۳۱ و رك:
شاپور ذوالاكتاف		سوشانس
شاپور (بدریزداننداد)		سوشیوش ۳۹۹ و رك: کیشیرو
شاپور (شهر)		سوشبانت ۴۷۴، ۴۷۱، ۲۰۱ و رك: سوشیانس
شاپور اول ۱۶۸، ۶ و رك: شامپور اول		سوشیانس ۴۳۰، ۴۲۲، ۲۰۱ و رك: سوشیانت
شاپور دوم ۶، ۱۳۲، جدول چهارم برابر		سوشیانس (مفسراوستا) ۱۵۰ و رك: سوشانس
۳۴۵ و ۲۴۰، ۱۴۹، ۱۴۸		سوفسطانی ۵۲۴
شاپور خسرو		سوه ۴۳۵ و ۴۲۴، ۲۵۴
شایبگان، شاهگان (گنچ)		سومری ۴۳۵ و ۴۲۴، ۲۵۴
شاذان		سومنت ۴۸۶
شادعی		سهراب ۳۸۹
شام		سهروردی ۵۰۶، ۵۰۵ و رك: شهاب الدین
شامپور ۳۸۲ و رك: شاپور		سهن ۳۹۱
شامپور اول ۱۹۲ و رك: شاپور اول		سیباج (ساج) ۳۸۶ و ۳۶۹
شاهنامه (خدااینامه)		سیدامه و بن غورث (منجول) ۴۹۹
شاهنامه ابو منصور، ابو منصور ۲۰، ۳۶۱،		س. م. ۵۶ و ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۴۴
۳۸۸، ۳۸۹ و ۳۹۰		سیلوسس ۵۱۱ و ۲۰۰ و رك: سیلوش
شاهنامه: دقیقی ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۱۶،		سروش ۱۰۹، ۱۲۸، ۲۱۳، ۳۹۰، ۳۹۵
۲۵۱، ۳۱۷ و ۳۱۹		۳۹۷، ۴۴۴ و ۵۱۱ و رك: سیلوش
شاهنامه فردوسی ۵، ۳۶، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹،		سیریه ۱۰
۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۷۷، ۸۲،		سیر العبد الی العبد ۵۱۱
۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۴،		سیر الملوك (خدااینامه) ۳۳۳، ۳۸۷ و ۳۸۸
۱۳۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۷،		سرف (سرف)
۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،		سرتان و سرتان در ایران باستان ۱۵۸، ۱۶۴
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،		۳۹۵ و ۱۸۱، ۱۶۴
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴،		سرسن ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۷۵، ۷۷، ۸۰
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱،		
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷،		

فهرست نامها

۲۸۷، ۱۴۴، ۱۳۸، ۸۸، ۸۴، ۸۱	صفحه ۵۲۰ و	۱۸۷ و ۱۳۹	شیبانی
۴۵۳ و ۲۴۸	صد در بندش	۱۷۱	شیت
۴۷۲	صد در منظومه ملک‌شاه	۴۹۰	شیخ اشراق ۵۰۵ و روك: سه‌روردی و شهاب‌الدین
۴۵۳ و ۲۹۲، ۲۴۸، ۲۴۷	صد در نثر	۴۹۳ و ۴۹۰، ۴۸۸، ۴۷۲	شیخ عطار
۳۴۱	صدر آباد	۳۳۲	شیه‌اسب و شیداسب (پسر کی گشتاسب)
۴۶۵	صدرالدین احمدشاد	۳۶۲ و ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۱	
۲۸۷	صدرا (کتاب)	۴۱۷	شیداسب (پدر خورگ)
۵۰۶	صدرالافاضل	۴۸۷ و ۲۴۱، ۲۲۷، ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۶۷	شیراز
۳۲۵	صدوق (شیخ ابوجعفر محمد بن علی قمی)	۴۸۷	شیرازی
۴۱۱	صراح	۳۶۲ و ۳۵۴، ۳۳۲	شیرو (پسر کی گشتاسب)
۴۰۹ و ۳۸۸، ۳۶۲	صفا (دکتر زینب‌انته)	۴۱۵ و ۴۱۴، ۴۱۳	شعرو، شیروی (تورانی)
۴۸۱ و ۱۹	صغاریان	۲۳۹	شیروان
۲۸۹	صفین	۳۸۲ و ۳۷۹	شیروی، شیرویه (پسر خسرو پرویز)
۵۱	صفویه	۴۹۳ و ۴۸۸، ۴۸۱، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۷	شیرین
۳۷۸	صلیب عیسی	۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۴۸	شین (شهر)
۱۹۱	صنایع ایران باستان (کتاب)	۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳	
۴۹۰	صنعان (شیخ)	۲۳۶ و ۲۲۵	
۱۰	صورتگر (دکتر)	۵۲۲ و ۲۱، ۵۱۵، ۱۷۵	شهبان
۵۲۰ و ۵۱۳	صوفی	۲۸۸ و ۲۰۱	شبهه
۵۳۱	صوفیه	۳۶۷	شبهی
۵۳، ۴۹، ۴۴، ۳۶	ضحاك (ازی دهاك)	۲۸۷ و ۲۸۵، ۵۶	ضحاك
۴۱۹، ۳۲۷، ۲۲۱، ۲۲۰، ۱۷۸، ۵۵، ۵۴		۲۸۷	صای
۴۵۲، ۴۵۱، ۴۲۹، ۴۲۴، ۴۲۲، ۴۲۱		۲۸۷ و ۲۸۶، ۲۸۵، ۱۰۷، ۸۴، ۸۲، ۵۶	صایبان
۴۸۱ و		۱۱۳ و ۱۱۲	صاحب‌البحر
۹۸	ضحاك (محدث)	۳۴۰ و ۱۱۳	صاحب‌المجنوس
۳۶۷ و ۳۶۶	ط	۲۶۷ و ۲۲۳	صاحب‌عزاز
۳۴۰	طاهر بن عبدالله بن طاهر	۴۵۰	صدوق عماد
۴۸۱ و ۱۹	طاهر بن	۱۸۳	صدوق
۳۶۷	طبران	۱۷۰ و ۸	صدیقی (د ش)
۱۲۴ و ۱۹، ۶	طبرستان	۲۸۷	صبی
۸۱، ۶۹، ۲۰، جدول اول برابر ص ۸۱، ۶۹	طبری ۹، ۲۰، جدول اول برابر ص	۲۸۷ و ۲۸۶	صبین

مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

<p style="text-align: center;">۳۸۵</p> <p>عبدالرسولی ۵۳۳ و ۴۶۲ و ۱۸۸ و ۹۰</p> <p>عبدالعظیم قریب ۳۷۰</p> <p>عبداللہ بن محمد میدانسی (تاریخ) و عبد القضاة</p> <p>عبد الوہاب عراقی (تاریخ) و عراقی</p> <p>عبدالمہدی (تاریخ) ۱۱</p> <p>عبدالرشید مظفری و عراقی ۳۱۶ و ۲۵۶</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۹۹</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۸۹</p> <p>عبداللہ بن عبدالمہدی و عراقی و عراقی ۹۹</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۹۹ و ۹۳</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۷۹</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۳۴۱</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۳۱۶</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۸۹</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۴۶۳</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۳۱۶ و ۳۱۶</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۴۳۴</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۴۱۲ و ۴۰۰ و ۳۲۶ و ۳۲۶ و ۲۹۲ و ۱۵۶ و ۱۱۱</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۵۷</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۱۲</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۸۸ و ۱۱۰ و ۸۶ و ۲۰۵ و ۱۹۴</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۴۲۷ و ۲۲۹</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۵۹ و ۲۳۵ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۵۹ و ۲۳۵ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۵۹ و ۲۳۵ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۵۹ و ۲۳۵ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۲۵۹ و ۲۳۵ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲</p>	<p>۱۱۰، ۱۰۹، ۹۹، ۹۶، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۸۳</p> <p>۲۰۴، ۱۹۹، ۱۴۷، ۱۲۴، ۱۱۳، ۱۱۲</p> <p>۲۳۵ و ۳۳۲ و ۳۴۹</p> <p>طبقات الشافعیہ ۵۰۹</p> <p>طرائق الحقائق ۵۰۹</p> <p>طریقت و طریقت (ترشیز) ۳۴۰</p> <p>طریق التحقیق ۵۳۴</p> <p>طفرل بک (محمد بن میکائیل سلجوقی) ۴۳۸</p> <p>و ۴۳۹</p> <p>طفرل تکین ۳۴۸</p> <p>طمیدر (کوه) ۳۶۵</p> <p>طنجہ ۸۱</p> <p>طور ۲۸۱</p> <p>طورک (نورگ) ۴۱۷</p> <p>طوس (شہر) ۲۳۹، ۲۲۹، ۱۸۶، ۱۵۳، ۱۵۵</p> <p>۳۳۱، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷</p> <p>۴۱۳ و ۴۲۸</p> <p>طوس (سردازیرائی) ۳۹۰</p> <p>طوسی ۴۲۸، ۴۱۳، ۳۸۵، ۳۶۶</p> <p>طوقان عینگی (شہر) ۴۹۰، ۴۸۹، ۲۸۷</p> <p>طہ (سورۃ) ۴۳۵</p> <p>ظہورث ۴۸۹ و ۳۸۱</p> <p>ضیبات (سعدی) ۴۸۶</p> <p>ضیغون ۲۱۰</p> <p>۴۹۲</p> <p style="text-align: center;"><u>حج ۱۳۱۲</u></p> <p>عبدسی (محمدی) ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>۴۸۱ و ۴۷۰</p> <p>عبدسیان ۳۸۵</p> <p>عبدالمہدی ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالرشید و عراقی ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالمہدی و عراقی ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالرشاد (نورگ) ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالرشاد (نورگ) ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالرشاد (نورگ) ۱۱۲ و ۱۱۲</p> <p>عبدالرشاد (نورگ) ۱۱۲ و ۱۱۲</p>
--	--

فهرست ناهیا

۲۸۶	عماره (شهر)	۲۹۴:۲۲۳:۱۱۰:۱۸:۱۳:۱۲:۱۱:۱۳	عربی
۲۷۸	عماره مروزی	۳۶۷:۳۴۰:۳۲۵:۳۱۷:۳۱۶:۲۹۷	
۴۳۴ و ۲۸۴.۱۵	عمان	۴۴۶:۴۴۴:۴۳۹:۳۹۵:۳۹۱:۳۸۶	
۴۶۶	عمر (کافی الدین)	۴۹۷ و ۴۴۹	
۴۶۸.۳۸۴.۳۱۵.۲۸۵.۱۰	عمر بن الخطاب ۱۰	۲۹۳	المربیة
۴۸۰ و ۴۶۹		۵۲۰	عرفات
۳۲۵	عمر بن الاوزق کرمانی		عروسی (نظامی) ۳۶۷ و رک : نظامی
۲۰	عمر بن فرخان	۳۹۶ و ۳۹۱	عراق (دکتر عبدالوهاب)
۲۷۷	عمر خیام	۳۱۰ و ۱۰۱.۱۰۰.۹۵	عراق
۳۴۱	عمر و بن کلثوم	۹۹۱-۹۹۰ و ۹۵۵-۹۴۰.۹۳.۹۲	عراق
۲۱۸ و ۱۷۵	عمیق بخاراوی	۵۱۷	عربستان
۲۷۰	الاصید (شیخ)	۳۱۹ و ۱۸۳	عراق
۹۸	عناتوت	۲۶۷	عراق
۳۱۵	عنتر	۸۵	عراق (شیخ فریدالدین عطار نیشابوری)
و ۳۹۵. ۳۴۵. ۳۲۰. ۱۸۵. ۱۷۲	عنصری ۱۷۲. ۱۸۵. ۳۲۰. ۳۴۵. ۳۹۵ و	۲۸۷. ۲۷۸. ۲۷۴. ۱۴۴. ۱۴۱. ۹۱. ۸۹	
۴۹۳		۵۹۳. ۴۹۰. ۴۸۸. ۴۷۲	
۴۲۶ و ۴۲۵	عنتق (بدر عوج)	۵۳۴ و ۵۱۹	
۴۲۶ و ۴۲۵	عوج بن عنتق	۵۸	عکرمه
۴۶۴ و ۴۶۳	عیناضحی	۵۳۱ و ۲۹۴. ۲۸۹. ۲۸۸	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۴۶۲	عین سده		عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۴۶۴	عین فطر	۴۳۷ و ۴۳۵	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۳۶۸. ۳۶۶. ۳۲۵. ۲۵۱. ۱۷۶. ۱۷۱	عیسوی ۱۷۱. ۱۷۶. ۲۵۱. ۳۲۵. ۳۶۶. ۳۶۸ و	۴۶۲	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۴۶۷. ۴۶۲. ۴۰۹. ۳۸۱. ۳۸۰. ۳۷۶	۳۷۶. ۳۸۰. ۳۸۱. ۴۰۹. ۴۶۲. ۴۶۷ و	۴۵۴	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۵۰۶		۴۹۰ و ۴۸۹	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۴۶۷ و ۲۸۶. ۲۵۱. ۲۰۴. ۱۹۴	عیسویان ۱۹۴. ۲۰۴. ۲۵۱. ۲۸۶ و ۴۶۷		عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۴۶۷. ۴۶۳. ۳۷۹. ۳۷۸. ۱۴۰. ۱۸۴	عیسی ۱۸۴. ۱۴۰. ۳۷۸. ۳۷۹. ۴۶۳. ۴۶۷ و	۳۴۱	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۵۱۸ و ۵۱۷. ۴۹۳. ۴۸۸		۲۹۴	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۲۵۶	عیسی بن علی	۳۱۶	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۵۱۰-۵۰۹	عین القضاة همدانی	۲۱۸	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۲۸۹ و ۸۸	غالیان	۲۸۹	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۲۸۸	غالیه		عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱
۲۸۹	الغرابیه (غالیه)	۵۰۹	عراق (بها لیل) ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۴ و ۵۳۱

مزدینسا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۸	فتح الفتوح	۳۹۰	غرد اخبار ملوک الفرس
۲۲۳	فخر الدوله دیلمی	۵۰۷ و ۵۰۶	غزالی (امام محمد)
	فخرالدین رکن: عراقی		غزونه ۴۲۱، ۲۰۳، ۹
۴۵۴، ۴۴۸	فخرالدین احمد کبیرگی	۴۱۳، ۳۹۰ و	غزنوی
	۴۸۱ و		۴۸۱
۴۶۲ و ۴۶۲	فخرالدین منوچهر شروانشاه	۴۸۱ و ۳۴۸	غزنویان
۴۵۷	فخرالدین		غزنین ۲۶۶، ۲۰۳ و رکن: غزنه
	فخرالدین	۳۳۰	غضائری رازی
	فخرالدین	۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۷	غلاة
۴۸۳	فخرالدین	۵۲۷ و ۲۷۹	غنی (دکتر)
۹۸	فخرالدین	۲۰۶	غنی زاده
۷۹، ۷۸، ۷۷	فخرالدین	۲۷	غولها
۴۱۸، ۳۱۹، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱	غیاث اللغات ۸۳، ۲۳۴، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۵، ۱۱۰، ۱۰۵، ۱۰۰، ۹۵، ۹۰، ۸۵، ۸۰، ۷۵، ۷۰، ۶۵، ۶۰، ۵۵، ۵۰، ۴۵، ۴۰، ۳۵، ۳۰، ۲۵، ۲۰، ۱۵، ۱۰، ۵، ۰		
	۴۸۰ و ۴۷۵		۳۴
	۳۹۰ و ۳۸۵		۳۳
	۳۸۰ و ۳۷۵		۳۲
	۳۷۰ و ۳۶۵		۳۱
	۳۶۰ و ۳۵۵		۳۰
	۳۵۰ و ۳۴۵		۲۹
	۳۴۰ و ۳۳۵		۲۸
	۳۳۰ و ۳۲۵		۲۷
	۳۲۰ و ۳۱۵		۲۶
	۳۱۰ و ۳۰۵		۲۵
	۳۰۰ و ۲۹۵		۲۴
	۲۹۰ و ۲۸۵		۲۳
	۲۸۰ و ۲۷۵		۲۲
	۲۷۰ و ۲۶۵		۲۱
	۲۶۰ و ۲۵۵		۲۰
	۲۵۰ و ۲۴۵		۱۹
	۲۴۰ و ۲۳۵		۱۸
	۲۳۰ و ۲۲۵		۱۷
	۲۲۰ و ۲۱۵		۱۶
	۲۱۰ و ۲۰۵		۱۵
	۲۰۰ و ۱۹۵		۱۴
	۱۹۰ و ۱۸۵		۱۳
	۱۸۰ و ۱۷۵		۱۲
	۱۷۰ و ۱۶۵		۱۱
	۱۶۰ و ۱۵۵		۱۰
	۱۵۰ و ۱۴۵		۹
	۱۴۰ و ۱۳۵		۸
	۱۳۰ و ۱۲۵		۷
	۱۲۰ و ۱۱۵		۶
	۱۱۰ و ۱۰۵		۵
	۱۰۰ و ۹۵		۴
	۹۰ و ۸۵		۳
	۸۰ و ۷۵		۲
	۷۰ و ۶۵		۱

فهرست نامها

۴۲۱۰۴۱۶، ۴۰۰۰۳۹۹
 فروزانفر (بدیع الزمان) ۳۲۲، ۳۱۶، ۳۱۵
 ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۱۳، ۳۶۶
 ۵۳۴ و ۲۰۰۵۱۱۰۵۰۶، ۴۶۶
 فروغی ۴۹۱ و ۴۹۰، ۴۸۶، ۳۷۶
 فرهنگ اسدی ۴۲۵ و ۲۸۹ و رک : لغت فرس
 فرهنگ انجمن آرا ۴۷۶، ۴۶۹ و رک : انجمن
 آرا
 فرهنگ اوستائی بارتوومه ۱۸۷ و رک : فرهنگ
 بارتوومه
 فرهنگ ایران باستان ۱۱۱ و ۵۰
 فرهنگ بارتوومه ۲۱۵ و رک : فرهنگ اوستائی
 بارتوومه
 فرهنگ جهانگیری ۳۱۷، ۴۷۶ و رک : جهانگیری
 فرهنگ دهخدا (لغت نامه دهخدا) ۱۸۶، ۱۸۱،
 ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۹ و ۲۳۲
 فرهنگ شاهنامه ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۵،
 ۳۲۱ و ۴۰۸
 فرهنگنامه پارسی ۱۸۹، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۲۷، ۲۲۸،
 ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲ و ۲۳۸
 فریان ۷۹ و ۷۸
 فریدالدین (شیخ) . رک : عطار نیشابوری
 فریدون . رک : روزبرگ
 فریدون ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۴،
 ۸۰، ۸۱، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۲،
 ۴۱۷، ۴۸۹ و ۵۳۳
 فریومد ۳۴۰
 فسا ۲۲۴
 فضا (ابن یحیی برمکی) ۳۲۰
 فلسطین ۱۱۰ و ۹۹، ۹۶، ۹۳، ۹۲، ۸۶
 فلسفه ایران باستان ۱۶۹، ۲۳۶، ۲۰۲، ۴۰۰ و
 ۵۰۵
 فلسفی ۸۴

۲۲۰۰۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۴، ۲۱۲
 ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۲، ۲۲۹، ۲۲۶، ۲۲۲
 ۲۶۲، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۳۹
 ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۹۵، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۶۷
 ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۰، ۳۱۶
 ۳۵۴، ۳۴۹، ۳۴۴، ۳۳۷، ۳۳۲، ۳۳۰
 ۴۱۵، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۳۶۱، ۳۶۰
 ۴۳۴، ۴۳۲، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۱۹
 ۴۸۱، ۴۷۹، ۴۷۱، ۴۵۰، ۴۴۷، ۴۴۴
 ۵۳۲ و ۴۸۹، ۴۸۳، ۴۸۲
 فردوسی ۳۳۶، ۳۳۵، ۲۵۷، ۹۲ و رک :
 ۴۰۳ و ۴۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹، ۳۹۸، ۳۶۷
 فروزان سب ۲۰۲
 فروزان . رک : جهانگیری
 فروزان (دروانی) ۳۵۶
 فرس ۲۸۹
 فرسه ۵۲۳ و ۱۶۱، ۱۵۹
 فرشته (فرشته - ور) ۳۶۳ و رک : فرشته
 فرشته ۳۳۷ و رک : فرشته اوشتره
 فرشته ۳۳۲
 فرشته و رتبه (فرشته - ور) ۳۶۳ و رک :
 فرشته و
 فرشته اوشتره ۲۷۷ و رک : فرشته
 فرشته و فرشته و رک :
 ۳۶۳ و ۳۳۲
 فرعون ۴۳۶ و ۳۱۷، ۳۱۶
 فرس ۳۲۷ و ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۰، ۲۱۸
 فرس ۷۳
 فرس ۲۲۸
 فرسین و فرسین ۱۶۲
 فروردین ۱۰۳، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱،
 ۶۳، ۱۰، ۶، ۷۸، ۱۰۳، ۱۰
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶،
 ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹،
 ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰

فهرست نامها

۴۷۲	کتابخانه مؤنخن (مونیخ)	۳۳۸،۲۴۰،۲۳۴،۲۳۲،۲۲۹،۲۲۶	پاکستان
۴۶۵	کتاب ژرنتست	۴۰۷،۳۸۸،۳۵۱	
۴۶۵	کتاب زند (۱)		تاریخ فرهنگستان علوم شوروی (روس)
۴۲۸ و ۲۱۲	کتاب کوشاسپ (ابوالهرد)	۵۳۱ و ۵۱۸	
۴۳۵	کتاب مقدس پارسی	۲۳۶	تاریخی
۵۰۵	کتاب النور من کلمات ابی یزید طیفور	۲۴۲ و ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۲۱	کاربان
۳۴۵	کتاب هرزد و ادرین	۲۴۱	تاریخ
۳۳۹-۳۳۰، ۳۲۸	کتابیون	۳۴۲	تاریخ
۲۲۵	کتاب یاس	۳۴۲، ۳۴۰	تاریخ (کتاب)
۵۰۵	کتابین (تاری)	۳۱۶	تاریخ
۷۹	کتاب (مخاندان)		تاریخ، تاریخ، تاریخ، تاریخ
۳۴۵	کتابین	۴۶۶	تاریخ
۴۵۳	کتاب (مخاندان)	۲۷	تاریخ
۲۹۴	کتاب	۴۷۶	تاریخ (تاریخ)
۳۰۰	کتاب	۲۳۰	تاریخ
۴۱۵	کتاب (کوشاسپ)	۳۱۷	تاریخ
۴۱۵	کتاب (کوشاسپ)	۲۸۹	تاریخ
	کوشاسپ (کوشاسپ) ۴۱۶، ۴۲۱ و ۴۲۰ و ۴۲۱	۳۹۱	تاریخ
	کوشاسپ	۱۸۵ و ۱۸۱، ۱۱۰، ۹۴، ۸۱	تاریخ
		۱۲	تاریخ
۴۱۶	کوشاسپ	۴۰۷ و ۲۰۸، ۵۵، ۵۳، ۵۲	تاریخ
۲۳۹	کوشاسپ (کوشاسپ)	۴۷۲	تاریخ
۴۲۸ و ۴۲۷، ۲۱۳، ۲۱۲	کوشاسپ		تاریخ
۳۲۵ و ۱۸، ۱۵، ۱۴	کوشاسپ		تاریخ
۲۱۹	کوشاسپ	۴۱۸	تاریخ
۳۲۵	کوشاسپ	۲۲۵، ۲۲۲، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۵	تاریخ
۴۷۶	کوشاسپ (کوشاسپ)	۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۶	تاریخ
	کوشاسپ	۳۹۱	تاریخ
۱۴۷، ۱۴۶، ۱۲۴، ۱۱۰، ۸۱، ۷۵، ۷۰	کوشاسپ	۳۵۱	تاریخ
۱۴۸	کوشاسپ	۴۵۴	تاریخ
۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۵۰، ۱۴۹	کوشاسپ		تاریخ
۲۲۱، ۲۱۷، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۷، ۱۹۶	کوشاسپ	۵۱۸	تاریخ
۳۹۵ و ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۴، ۲۲۲	کوشاسپ	۴۶۵	تاریخ
۱۰۷ و ۸۲	کوشاسپ	۴۷۲	تاریخ
۳۳۰	کوشاسپ	۴۷۲	تاریخ

مزدینا و تاثیر آن در ادبیات پارسی

۴۰۳ و ۲۴۳، ۱۴۱	آمان اسمعیل	۳۵۷	کسیا		
۴۰۳ و ۲۹۲، ۲۸۸	آدم و حوا	۲۴۳	کست اباختر		
۷۵	آدم و حوا (مثنوی)	۲۴۳	کست خوراسان		
۲۲۲	آدم و حوا (مثنوی)	۲۴۳	کست خوروران		
۴۲۴ و ۴۲۳	آدم و حوا (مثنوی)	۲۴۳	کست نیمروچ		
۴۲۰، ۴۱۹، ۱۰۱	آدم و حوا (مثنوی)	۲۲۲	کسروی (سینا احمدی)		
۵۳۴	آدم و حوا (مثنوی)	۴۹۳ و ۴۶۴، ۸۷	کسری		
۹۷	آدم و حوا (مثنوی)		کشتاب ۲۴۰ و رک : کشتاب		
۱۷	آدم و حوا (مثنوی)	۷۷	کشتاب بی		
۲۲۱	آدم و حوا (مثنوی)	۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۰، ۲۱۷، ۱۱۳	کشمیر		
۱۹۵	آدم و حوا (مثنوی)	۳۴۳، ۳۴۲ و رک : کشمیر			
	آدم و حوا (مثنوی)	۳۴۳ و ۳۴۲	کشمیر		
۱۶۲	آدم و حوا (مثنوی)	۴۸۸ و ۴۸۷	کشمیر		
۲۶۴	آدم و حوا (مثنوی)	۴۸۸، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰			

مزدبسن و تاثیر آن در ادبیات پارسی

۱۰۵-۱۰۳-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰
 ۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶
 ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸
 ۲۰۱-۱۹۹-۱۹۷-۱۹۵-۱۹۳-۱۹۱-۱۹۰
 ۲۳۷-۲۳۴-۲۳۱-۲۲۸-۲۲۵-۲۲۳-۲۲۱
 ۳۰۳-۳۰۲-۳۰۱-۲۹۹-۲۹۷-۲۹۵-۲۹۳-۲۹۱
 ۳۴۴-۳۴۳-۳۴۲-۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۷-۳۳۶-۳۳۵-۳۳۴-۳۳۳-۳۳۲-۳۳۱-۳۳۰-۳۲۹-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳-۳۲۲-۳۲۱-۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۷-۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۳-۳۱۲-۳۱۱-۳۱۰-۳۰۹-۳۰۸-۳۰۷-۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳-۳۰۲-۳۰۱-۳۰۰-۲۹۹-۲۹۸-۲۹۷-۲۹۶-۲۹۵-۲۹۴-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹-۲۸۸-۲۸۷-۲۸۶-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۳-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۳-۲۶۲-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰

۵۲۰ و ۳۹۵، ۳۸۰، ۲۸۰
 ۵۳۹ و ۵۲۷، ۵۱۷، ۵۰۹، ۴۶۰
 ۳۶۰ و ۴۳۰، ۱۷، ۱۵، ۱۳
 ۳۶۰ و ۲۴۹، ۱۲۹، ۱۴، ۱۳
 ۲۲۷
 گرامی (گرامیک) ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۱
 ۲۶۴
 گرامیک کرت ۳۶۰
 ۳۲۵
 کرجی
 کرد کوه (دانه) ۴۶۶
 کرسوز ۲۰۸ و ۲۰۰
 کرشاب (کوشاب) ۳۳۱، ۲۳۱، ۱۸۹
 ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۳۵۲
 ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸
 ۴۰۹، ۴۰۸، ۳۷۷، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴
 ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰

فهرست نامها

۳۲۸ و ۲۵۳ : ۴۲ : ۴۱	لاتینی	گنجوی . رك : نظامی
۲۱۷	لازار فارابی	گنج ۴۵۹ : ۴۵۷ : ۳۹۴ : ۲۳۷ : ۲۰۳ : ۲۰۱ و
۲۹۰ و ۱۷۳	لاهیجی	۴۶۶
۳۱۶	اباب الالباب	گنجینه گنجوی
۱۴۴ و ۱۳۶ : ۱۲۵	اسیبی	گندرو (گندروه) (زرین باشه) ۴۱۹ : ۴۱۸
۲۸	لتو	۴۲۲ و
۴۷۶	لرد کر نفورد	گندزك
۲۸۰	لسان الغیب (حافظ)	گنوك ، گنزه
۳۴۸	لعنائف (کتاب)	گنزه
۵۰۶	لطفاقی (صدرالافاضل)	گنگ (شهر)
۵۳۲ و ۵۳۱	لطیفه غیبیه	گنگ (رود)
۱۳۸ : ۱۳۳ : ۸۸	لفت فرس ، لغة الفرس اسدی	گنگ نیر
۳۱۵ : ۲۷۸ ، ۲۵۴ : ۱۷۰ : ۱۵۲ : ۱۴۳		گنر تریل
۳۷۹ : ۳۷۵ : ۳۳۴ : ۳۲۱ : ۳۱۸ : ۳۱۶		گنر روز نشو از فغان
۴۱۳ ورك : فرهنگ اسدی		گوروات (باشه کابل)
لفت نامه دهفتدا . رك : فرهنگ دهفتدا		گورنگ (پدر رومان)
۴۹۰	لکهنو	گورنگ (پدر گورنگ) ۴۱۷ : ۴۱۸ و
۴۰۳	لذیننی (رفیع الدین)	۴۲۸
۳۷۵ و ۳۷۲ : ۳۷۲ : ۳۷۱	لیبک آیکش	گورنگ (پدر گورنگ)
۲۴۰	لیجان	گوش (پدر)
۴۳۵ و ۳۷۰	لیسن	گوشاسب (گوشاسب)
۴۱۹	لیورا (رود)	گوش پیک
۸۵	لیورا	گوش پیک (پدر گورنگ)
۴۶۵	لیوفا (پسر قسطنطین)	گوش پیک (پدر گورنگ)
۱۶۸ و ۱۶۳ : ۱۵۶ : ۱۵۵	لومل	گوش پیک (پدر گورنگ)
۲۱۶ : ۱۰۸ : ۹۹ : ۸۲ : ۸۰ : ۷۷ : ۴۵	لیوراسب	گوش پیک (پدر گورنگ)
۳۱۷ : ۳۱۵ : ۲۸۸ : ۲۵۱ : ۲۳۲ : ۲۱۷		گوش پیک (پدر گورنگ)
۳۲۷ : ۳۲۵ : ۳۲۴ : ۳۲۳ : ۳۲۲ : ۳۲۱		گوش پیک (پدر گورنگ)
۳۶۴ : ۳۶۰ : ۳۴۶ : ۳۴۴ : ۳۳۸ : ۳۳۴		گوش پیک (پدر گورنگ)
۳۹۱ : ۳۷۱ : ۳۶۹ : ۳۶۸ : ۳۶۶ : ۳۶۵		گوش پیک (پدر گورنگ)
۳۹۶ و ۳۹۳ : ۳۹۲		گوش پیک (پدر گورنگ)
۱۷۸ و ۱۱۷	لیزریک	گوش پیک (پدر گورنگ)

فہرست نامہا

۲۱۷	مغان (قبرہ)	۵۱۱	مصباح الارواح
۱۵	مہستان	۲۷۵۰۱۷۱، ۱۲۰۰۱۰۹۰۹۹، ۹۷، ۹۳، ۹۲	مصر
۴۷۱ و ۴۷۰، ۴۶۹، ۱۲۴، ۲۶	مغول	۴۵۴ و ۴۰۹، ۳۹۱، ۲۹۳، ۲۸۷	
۳۳۲ و ۱۸۱، ۵۶	مغایح الملوك خوارزمی	۴۳۱ و ۳۱۷، ۳۱۵	مصطفیٰ
۲۹۳ و ۲۲۳، ۲۲۲، ۴۱۸	مقصدی		مصعبی . رك : ابو العلیب
۵۱۷	مقصد اقصیٰ	۴۸۶	مصالح الدین (بدرستی)
۱۹	ممنوع	۵۱۶ و ۵۱۴	مصیبت نامہ (عشار)
۱۵	مکران		مغذّر (خواجہ سعید) رك : ابو الفتح مغذّر
۹۷	مکفیلہ (مشارہ)	۴۷۲	مغیر العجائب (عشار)
۴۶۲ و ۳۲۶، ۳۲۳، ۳۱۷، ۱۸۹، ۸۷، ۴۶	مکہ	۲۸۹	مناویہ
۱۵۰	مکوشنسب (شارح اوستا)	۲۹۱ و ۲۸۹	ممنزلہ
۵۰۶	ملا متیہ (فرقہ)	۳۶۷	ممنزلی
	ملای رومی ۱۸۰ و رک : مولوی	۱۹	ممنصم
۲۱۸	ملک ارسلان	۲۷۵	معجم الزادہ
	ملک الشعراء . رك : بہار	۱۲۰۵، ۱۲۰۳، ۱۲۸، ۱۶، ۱۴	معجم البلدان
۱۸۳	ملک الشعراء صبوری	۳۴۰ و ۲۸۴، ۲۲۲	
۴۷۲	ملکشاہ	۴۰۷ و ۲۶۸	معجم فر مغایر اشعار المعجم
۵۰۳ و ۸۸	ملل و نحل (شہرہ ثانی)	۸۷	معجم عربی
۴۸۶	ملات (بت)		معجم علی . رك : مستشرقانہ
۹۵	ملان	۳۴۲ و ۲۱۸، ۱۸۴	مصری (شہرہ زوری) (امر)
	منتجات زاد سپہر، جدول دوم برابر ص ۷۱	۳۸۶	مصری (سورہ سور)
۳۴۱	منقسم	۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۷۸، ۲۶۵، ۵۳، ۱۱	مصر ۱۱
۲۴۵	منہجی العرب فی لغات العرب	۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۵۹، ۲۹۲	
	منہجہ سنہ (ہجرت ۱۰۰۰)، جدول اول برابر ص ۶۹	۴۸۶، ۴۸۳، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱	
	منشجر (منشجر - منوش چہر = منوش چہر) ۸۸	۴۹۳، ۴۹۲، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۸	
	منشجر باغ (منشجر باغ - منوش چہر - منوش چہر =	۵۱۱، ۵۰۹، ۵۰۶، ۴۹۶، ۴۹۴	
	منوش چہر) ۸۸	۵۳۹، ۵۲۵، ۵۲۲، ۵۲۱، ۵۱۴	
۲۵۶	منصور دومین خلیفہ عباسی	۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۳۷۸، ۲۶۵، ۵۳، ۱۱	مصر ۱۱
	منصور بن احمد . رك : دقیقہ	۴۶۶، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۵۹، ۲۹۲	
۳۸۶	منصور مہری	۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۳، ۴۶۲	
۲۸۹	المنصوریہ (غالیہ)	۵۰۶، ۴۹۶، ۴۹۴، ۴۹۰، ۴۸۹	
۴۹۰ و ۴۷۲، ۸۵	منطق الضمیر	۵۱۶، ۵۱۵، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۰۹	
	منوش چہر جدول اول برابر ص ۶۹ و رک : منوش چہر	۵۲۸، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۲۱، ۵۲۰	
		۵۳۵ و ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۲۹	

مزدینا و تاثیر آن در ادبیات فارسی

۲۱۷	مهر (فریه)	۹۲.۸۸.۵۴.۵۲۰۰۰	منوچهر پیشدادی ۶۶
۲۲۶.۲۲۰.۲۱۵.۱۹۸.۱۰۵.۱۹	مهر (مجله)	۴۱۴ و ۴۱۳.۳۸۷.۱۰۶.۱۰۳.۹۶	
۴۰۹.۳۷۸.۳۶۶.۲۹۷.۲۹۶.۲۲۸		۴۶۷ و ۴۶۲	منوچهر شروانشاه
۴۸۳ و ۴۷۸.۴۷۴.۴۷۱.۴۴۷		۲۱۸.۱۵۹.۱۴۱.۸۰.۳۶	منوچهری دامغانی ۳۶
۲۴۱	مهر اردشیر (مار)	۲۷۸.۲۷۶.۲۷۱.۲۷۰.۲۶۸.۲۵۷	
۷ و ۶	مهر اسپند	۴۱۲	
۱۰۳	مهر اسپندان	۹۶	منوچهره (منوچهر)
۱۰۳	مهر اسپند		منوش چشمه جدول اول برابر من ۶۹
۲۳۸ و ۱۸۹	مهر نرگس (آبنگده)		منوش چیسر جدول اول برابر من ۶۶ و ۶۹
۲۱۶	مهر نرگس (بهره مراد)		منوش شهر جدول اول برابر من ۸۸ و ۶۹
۱۴۸	مهر نرگس (توت کوهی)	۵۳۲ و ۳۸۹	منیره
۴۸۵ و ۴۵۲	مهر نرگس (آبنگ)	۵۱۱	مویده
۱۸۵	مهر نرگس	۹ و ۷ و ۶	مویشان
۳۸۰	مهر نرگس	۴۷۵ و ۴۷۴	مویسبان موان
۲۶۱.۱۵۴.۱۳۲.۱۳۱.۱۲۰.۱۰۳	مهر نرگس		مویسی (ن شیر) رنگ مویسی
		۵۱۹	موزغ آسمانی (سنگ گران)
		۴۷۲ و ۴۷۰	موزغ برسیا
۲۱۷	مهر نرگس	۱۲۰.۱۰۲.۱۰۱.۹۶.۹۵.۸۴	موسی بن مهران ۸۴
۴۴۸	مهر (مهر)	۵۱۵.۴۳۶.۴۳۵.۲۸۱.۱۷۷.۱۶۵.۱۲۸	
۴۰۳ و ۴۱.۳۸.۲۷	مهر (مهر)	۳۱۷	موسی بن شهر
۲۸	مهر (مهر)	۳۲۱	موسی بنی (مهر)
۲۸	مهر (مهر)	۳۲۰	موسی بنی
۱۴۲	مهر (مهر)	۳۲۶ و ۳۲۵	موسی بنی (مهر)
۱۷	مهر (مهر)	۴۳۴	موسی بنی (مهر)
۴۳۸	مهر (مهر)		موسی بنی (مهر)
۳۶۶	مهر (مهر)		موسی بنی (مهر)
		۵۳۶ - ۵۳۰	
		۵۱۹	موسی بنی (مهر)
		۴۷۲	موسی بنی (مهر)
		۲۱۴ و ۲۱۳.۲۱۲.۲۱۱.۲۱۰.۲۰۹.۲۰۸.۲۰۷.۲۰۶.۲۰۵.۲۰۴.۲۰۳.۲۰۲.۲۰۱.۲۰۰.۱۹۹.۱۹۸.۱۹۷.۱۹۶.۱۹۵.۱۹۴.۱۹۳.۱۹۲.۱۹۱.۱۹۰.۱۸۹.۱۸۸.۱۸۷.۱۸۶.۱۸۵.۱۸۴.۱۸۳.۱۸۲.۱۸۱.۱۸۰.۱۷۹.۱۷۸.۱۷۷.۱۷۶.۱۷۵.۱۷۴.۱۷۳.۱۷۲.۱۷۱.۱۷۰.۱۶۹.۱۶۸.۱۶۷.۱۶۶.۱۶۵.۱۶۴.۱۶۳.۱۶۲.۱۶۱.۱۶۰.۱۵۹.۱۵۸.۱۵۷.۱۵۶.۱۵۵.۱۵۴.۱۵۳.۱۵۲.۱۵۱.۱۵۰.۱۴۹.۱۴۸.۱۴۷.۱۴۶.۱۴۵.۱۴۴.۱۴۳.۱۴۲.۱۴۱.۱۴۰.۱۳۹.۱۳۸.۱۳۷.۱۳۶.۱۳۵.۱۳۴.۱۳۳.۱۳۲.۱۳۱.۱۳۰.۱۲۹.۱۲۸.۱۲۷.۱۲۶.۱۲۵.۱۲۴.۱۲۳.۱۲۲.۱۲۱.۱۲۰.۱۱۹.۱۱۸.۱۱۷.۱۱۶.۱۱۵.۱۱۴.۱۱۳.۱۱۲.۱۱۱.۱۱۰.۱۰۹.۱۰۸.۱۰۷.۱۰۶.۱۰۵.۱۰۴.۱۰۳.۱۰۲.۱۰۱.۱۰۰.۹۹.۹۸.۹۷.۹۶.۹۵.۹۴.۹۳.۹۲.۹۱.۹۰.۸۹.۸۸.۸۷.۸۶.۸۵.۸۴.۸۳.۸۲.۸۱.۸۰.۷۹.۷۸.۷۷.۷۶.۷۵.۷۴.۷۳.۷۲.۷۱.۷۰.۶۹.۶۸.۶۷.۶۶.۶۵.۶۴.۶۳.۶۲.۶۱.۶۰.۵۹.۵۸.۵۷.۵۶.۵۵.۵۴.۵۳.۵۲.۵۱.۵۰.۴۹.۴۸.۴۷.۴۶.۴۵.۴۴.۴۳.۴۲.۴۱.۴۰.۳۹.۳۸.۳۷.۳۶.۳۵.۳۴.۳۳.۳۲.۳۱.۳۰.۲۹.۲۸.۲۷.۲۶.۲۵.۲۴.۲۳.۲۲.۲۱.۲۰.۱۹.۱۸.۱۷.۱۶.۱۵.۱۴.۱۳.۱۲.۱۱.۱۰.۹.۸.۷.۶.۵.۴.۳.۲.۱.۰	
۳۰۹ و ۱۱۷			

فهرست ناهما

۱۷۹	نخستین آتربان
۱۵۰	نرسی (شارح اوستا)
۴۰۷	نرسی (برادر بهرام گور)
۵ و ۴	نرو - نرون
۴۱۸ و ۳۳۱	نریمان (نیرمنار)
۱۴۳	نریوسنگ
۲۳۹	نزهة القلوب
۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۹	نستور (بستور)
	۳۵۷ و ۳۵۶ رك : بستور
۴۶۲	نسطوری
۴۰۸ و ۴۰۷، ۴۰۱	نسودی (بسودی)
۱۳۸	نسیاه (بستانه ؟ یسناه ؟)
۲۴۵، ۲۴۴، ۱۰۰، ۹۳، ۸۴، ۸۳، ۵۶	نصاری، ۵۶
	۲۹۲ و ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۷۶
۲۸۵	نصرایمان
۲۷۷	نصرین احمد سامانی
۲۹۳	نصرین محمد سمرقندی (شیخ)
۳۸۰	نصیبین
۱۰۸ و ۱۰۷، ۸۲	نظام النواریخ
	نظام الدین . رك : نظامی گنجوی
۴۳۸ و ۳۶۷، ۵	نظامی عروضی
	نظامی گنجوی (ابو محمد نظام الدین الیاس بن یوسف بن زکی مؤید)
	۱۹۸، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۳، ۳۲۱، ۲۵۳، ۲۳۷، ۲۲۵، ۲۱۵
	۴۳۸، ۳۹۵، ۳۹۴، ۴۵۷، ۴۶۹، ۴۶۶، ۴۶۷
	۴۸۱، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰ و ۴۹۳
۲۵۴	نظیری
۲۶۷، ۱۱۳، ۱۰۷	نقیس القنون فی عرایس العیون
	۲۷۶ و
۵۱۰	نقجات الانس
۳۶۵	نقشت (کوه)
۱۱۱	نقیس بن عوض طبیب
۲۳۱، ۲۲۷، ۱۳۹، ۸۹	نقیسی (سعید)

۴۴۹	نثیریوسنگه
۱۶۳	ناونگ هتی نیا
۱۲۵	ناتر (نسک پنجم)؛ جدول سوم برابر من ۱۲۵ و ۱۲۵
۹۸	ناحیه این کعب
۲۳۷	نارخلیل
۲۳۹	نار کوشید
۲۸۹ و ۲۸۸	ناصبان
۴۶۲	ناصر الدین (شیخ الاسلام ابواسحق)
	ناصر بن خسرو (ابومعین حمید الدین) قبادیانی
	۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۴۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵
	۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۶ و ۴۸۸
	نامخواست (بسر هزار) ۳۳۲، ۳۴۸، ۳۵۱
	۳۶۲ و ۳۶۳
۱۹۸	نامدار گننسیب
۳۴۸ و ۳۳۰	نام نامه ایرانی (کتاب)
	نامه نسیر ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۵ و ۲۰۶ رك : نسیر
۳۸۶ و ۳۸۵	نامه پهلوی (مأخذ شاهنامه)
۳۹۱ و ۳۸۵	نامه خسروان (مأخذ شاهنامه)
	نامه خسروی (مأخذ شاهنامه) ۳۸۵، ۳۸۶ و ۳۸۷
	۴۵۷
۴۶۷	نامه زردشمنی (اوستا)
۳۸۵	نامه شاهوار (مأخذ شاهنامه)
۴۲۱ و ۳۵۲، ۳۴۹، ۱۴۷، ۵	ناهید (ابزد)
۳۳۰ و ۳۲۹، ۳۲۸	ناهید (زن گشتاسب)
۳۰۸	نبا (سوره)
۱۰۱	نبو کف نزر
۵۲۵	نبی (معه دم)
۲۸۴	نجران
۱۸۸	نجف آباد
۱۰۰	نعمیا (کتاب)

فهرست نامها

۲۹۸، ۲۹۳، ۲۷۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۲، ۲۶۱
 ، ۴۱۶، ۴۰۳، ۴۰۰ ، ۳۵۷ ، ۳۲۹، ۲۹۹
 ۴۴۷ و ۴۲۱ ، ۴۲۰

۱۳۱ وندیشت
 ۳۶۹ و ۲۲۹ وولرس
 ۹۹ وهب بن منبه
 ۲۳۲ وهرام (بهرام)
 ۲۰۴ وهرام (بهرام) پنجم
 ۱۲۰ وهزود
 ۳۰۳ و ۳۰۱ ، ۱۲۸ وهوخستر
 ۷۸ وهوستی
 ۵۰ ، ۱۰۵۰۰ ، ۳۰۷ ، ۳۰۶ ، ۱۷۸ ، ۱۵۷ وهومن
 ۵۰۴ و
 ۳۰۵ و ۱۶۸ ، ۱۶۳ وهومنه
 وهیشتواشت ، وهیشتواشت ، وهیشتواشتی
 ۳۰۳ و ۳۰۲ ، ۱۲۸
 وید ، ۴۸۷ ، ۴۸۸ ورك : ودا
 ۱۲۹ ویداء و داته (وندیداد)
 ۴۵۰ ویددفتش (یگی از هفت بخش زمین)
 ۳۶۳ و ۳۶۲ ویددفتش (بیدرفش)
 ویدس ، جدول اول برابرص ۶۹
 ویدشت ، جدول اول برابرص ۶۹
 ۴۴۹ و ۴۴۴ ویرو
 ۸۸ ویزك
 ۴۵۲ ، ۴۴۸ ، ۴۴۶ ویس
 ۴۴۱ ، ۴۴۰ ، ۴۳۹ ، ۴۳۸ ، ۳۶ ویس ورامین
 ۴۸۱ و ۴۵۰ ، ۴۴۹ ، ۴۴۸ ، ۴۴۶ ، ۴۴۵
 ۱۱۷ ویشاخ
 ۱۲۶ ، ۱۱۵ ، ۳ ویسپرت ویسپرد (ویشه رتو)
 ۱۱۸ - ۱۴۹ و ۳۶۰
 ۳۴۵ ویسپه تئورواشتی
 ۴۴۴ و ۴۴۰ ویسه
 ۷۶ ویشپه اوزاتیش (شهر)
 ۳۶۴ و ۳۶۳ ، ۴۸ ویشناسب

۲۴۸
 وجیه الدین ابوالفاخر عثمان بن کافی الدین
 ۴۶۶
 وحید دستگردی
 ۴۵۹ و ۴۵۷
 ودا ، ۲۹۷ ، ۱۵۴ ، ۱۲۰ ، ۱۱۷ ، ۴۱۹ ، ۳۶ ، ۲۹ ، ۲۸
 ۴۰۵ ، ۴۴۲ ، ۴۸۷ ، ۴۹۷ ورك : وید
 ۲۰۴ ودره رام - ووبین (بهرام چوبینه)
 ۳۹ و ۳۵ ودرتیره
 ۳۵ ودرتیره
 ۲۳۲ ودرتیرغ (بهرام)
 ۴۲۰ ودرشوه
 ۷۶ ودرکاه (کبرگن)
 ۴۵۰ ودرورست (یگی از هفت بخش زمین)
 ۲۵۰ ودرورگست (یگی از هفت بخش زمین)
 ۱۲۳ ودرزو (کوه)
 ۲۴۱ ودره اوزادینیا (شکوه)
 ۱۲۴ ودرت ، ۱۸۷ ، ۲۴۹ ، ۴۵۳ ، ۴۷۱ ، ۴۷۴ و
 ۴۸۰
 ودرت (اوست) ، ۱۶۸ ، ۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۲۵۲ ورك : اوست
 ۱۷۸ ودرت (موه)
 ۱۷۷ ودرتا ایس
 ۱۲۹ و ۱۲۳ ودرتو تارند
 ودرتاه ، ۳۶۵ ورك : کاتاسر
 ۱۲۵ ودرتک (کاتاسر)
 ۳۰ ودرشوه دیره
 ۱۴۸ و ۱۳۷ ، ۴ ودرتس (بلاش)
 ۲۱۹ و ۱۸۲ ودرت
 ۳۴۹ ودرتیش (اوزادین)
 ۳۴۹ ودرتیرت (اوزادین)
 ۱۲۶ ، ۱۲۵ ، ۱۱۵ ، ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۳۶ ، ۷ ودرتیرتاه
 ۱۲۹ ، ۱۲۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۴۸ ، جنوئ
 ۱۵۶ ، ۱۵۵ ، ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، برابرص
 ۲۶۰ ، ۲۵۹ ، ۲۴۷ ، ۲۴۳ ، ۱۹۵ ، ۱۶۳

فهرست نامها.

۴۸۸ و ۴۸۷	۱۲۸ و ۱۲۳	هرمیوس
۲۹۷ و ۱۷۶، ۱۲۸، ۴۰، ۲۵	هندو اروپائی	هرودتس ۳۳۱ و رک : هرودت
۱۱۷، ۴۶، ۴۰، ۳۰، ۲۴، ۱۶، ۱۵	هندوان	هرون بن عمران
۱۷۷، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۲۰		هروی
۴۰۳، ۳۸۱، ۲۶۷، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۴		هری
۴۸۸ و ۴۸۷، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۰۵		هریمن ۱۵۷ و رک : امریمن
۲۴۷	هندو ایرانی	هزار (بدر نامخواست)
۱۰۰، ۳۲، ۲۸، ۲۷، ۲۵	هندو ایرانیان	هزار بنده (مهرنوسی)
۱۷۶		هزاره مردوسی (کتاب)
۲۵، ۲۴، ۱۷، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۶	هندوستان	هره
۲۵۹، ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۱۳، ۱۵۵، ۲۹		هشام
۴۷۹، ۴۷۱، ۴۶۸، ۴۲۷، ۳۵۸، ۳۱۷		هفت آب
۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۷ و رک : هند		هفت امش، هفت بخت
۱۴۹، ۱۹۰، ۲۲۱، ۲۵۲، ۴۷۹ و	هنزی	هفتان بخت
۴۸۹		هفت بیکر
۳۲۵	هوان تسنگ	هفت رود
۳۶۲ و ۳۳۰	هوتنوسه، هونس	هشده بیس
۱۵۲	هورمزد	هکسانان (همدان)
۵۰۳	هوشبام (نماز)	هلاکو
۳۴۹	هوش دیو	هلاسی
۲۱۳	هوش گرشاسپ	همنی
۳۷۹، ۲۶۰، ۱۱۶، ۵۶، ۵۰، ۴۴	هوشنگ	همک الهی
۴۸۹ و ۴۰۹، ۳۸۱		همدان
۴۸۵ و ۴۷۴	هوشیدر	همدان
۲۲۱	هوفمان	هند و سن فیون (از انجمن تبرک، آبادش و بن اردشیر)
۱۶۹	هوگ (دکتر)	۳۸۸
۷۸	هوگوه (خاندان)	هند ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۴۱، ۵۶، ۸۹
۴۷۰	هولاکو	۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۸۷، ۲۱۸، ۲۳۶
۲۶۶ و ۱۳۱	هوم بخت	۲۴۹، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۸
۳۰۲ و ۳۴۵	هومبکه	۳۸۶، ۳۸۷، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵
۳۴۵	هون (قبیله)	۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۶
۹۷	هووی	۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۷، ۵۰۵ و رک : هندوستان
۳۵۲	هوول (هبنال)	۴۶۷، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۶۷

مزدبستا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۱۷۴. ۱۷۳. ۱۷۲. ۱۷۱. ۱۶۱. ۱۶۰	بودن	۴۲۰ و ۴۱۷	هیئت‌سپ، هیئت‌سپه
۵۰۹. ۳۰۳. ۳۰۰. ۳۶۶. ۳۹۰. ۱۷۵		۳۵۲	هیئال (هیئال)
۵۲۲. ۵۰۱. ۵۲۱. ۵۱۲		۷۳	هیچ‌سپ
۳۸۷ و ۳۸۶. ۳۶۹	بیربند (بیربند) و رک	۲۹۵ و ۶	بیربند داراب، رک: داراب
۳۶۹. ۳۶۴. ۳۶۳. ۳۶۲. ۳۶۱. ۳۶۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۳۳	بیربندان هیربند
۳۶۰. ۳۵۹. ۳۵۸. ۳۵۷. ۳۵۶. ۳۵۵	بیربند (بیربند) و رک	۴۲۰	هیئت‌سپس (و بیشت‌سپه)
۳۵۴. ۳۵۳. ۳۵۲. ۳۵۱. ۳۵۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	هیئت‌سپه (و بیشت‌سپه)
۳۵۰. ۳۴۹. ۳۴۸. ۳۴۷. ۳۴۶. ۳۴۵	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۲	هیونان (خیونان)
۳۴۴. ۳۴۳. ۳۴۲. ۳۴۱. ۳۴۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۲	هیطان (هیطان)
۳۳۹. ۳۳۸. ۳۳۷. ۳۳۶. ۳۳۵. ۳۳۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۳۲. ۳۱۹. ۳۱۴	ی بانک‌گوروریان
۳۳۳. ۳۳۲. ۳۳۱. ۳۳۰. ۳۲۹. ۳۲۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۳۳. ۳۳۰. ۳۲۵. ۳۲۸	زوریر و بهت‌گاد زوریران
۳۲۷. ۳۲۶. ۳۲۵. ۳۲۴. ۳۲۳. ۳۲۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۲۱	یاد‌گاد (یاد‌گاد)
۳۲۱. ۳۲۰. ۳۱۹. ۳۱۸. ۳۱۷. ۳۱۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۸۶	یاد‌گاد بزرگ‌گمپور
۳۱۵. ۳۱۴. ۳۱۳. ۳۱۲. ۳۱۱. ۳۱۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۳۲	یاد‌گاد زوریر و رک
۳۰۹. ۳۰۸. ۳۰۷. ۳۰۶. ۳۰۵. ۳۰۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۳۰. ۳۱۹. ۳۱۵. ۳۱۰	یاد‌گاد زوریران
۳۰۳. ۳۰۲. ۳۰۱. ۳۰۰. ۲۹۹. ۲۹۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۳۱. ۳۲۰. ۳۱۵. ۳۱۰. ۳۰۴. ۳۰۱	۳۳۱. ۳۲۰. ۳۱۵. ۳۱۰. ۳۰۴. ۳۰۱
۲۹۷. ۲۹۶. ۲۹۵. ۲۹۴. ۲۹۳. ۲۹۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۳۲	۳۳۲ و رک
۲۹۱. ۲۹۰. ۲۸۹. ۲۸۸. ۲۸۷. ۲۸۶	بیربند (بیربند) و رک		۳۳۲ و رک
۲۸۵. ۲۸۴. ۲۸۳. ۲۸۲. ۲۸۱. ۲۸۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۱۶ و ۱۰۴	بیربند (بیربند) و رک
۲۷۹. ۲۷۸. ۲۷۷. ۲۷۶. ۲۷۵. ۲۷۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۰۱ و ۱۲۳	بیربند (بیربند) و رک
۲۷۳. ۲۷۲. ۲۷۱. ۲۷۰. ۲۶۹. ۲۶۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۷	بیربند (بیربند)
۲۶۷. ۲۶۶. ۲۶۵. ۲۶۴. ۲۶۳. ۲۶۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵ و ۲۹۲	بیربند (بیربند)
۲۶۱. ۲۶۰. ۲۵۹. ۲۵۸. ۲۵۷. ۲۵۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۰	بیربند (بیربند)
۲۵۵. ۲۵۴. ۲۵۳. ۲۵۲. ۲۵۱. ۲۵۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۴	بیربند (بیربند)
۲۴۹. ۲۴۸. ۲۴۷. ۲۴۶. ۲۴۵. ۲۴۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۴۳. ۲۴۲. ۲۴۱. ۲۴۰. ۲۳۹. ۲۳۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۳۷. ۲۳۶. ۲۳۵. ۲۳۴. ۲۳۳. ۲۳۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۳۱. ۲۳۰. ۲۲۹. ۲۲۸. ۲۲۷. ۲۲۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۲۵. ۲۲۴. ۲۲۳. ۲۲۲. ۲۲۱. ۲۲۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۱۹. ۲۱۸. ۲۱۷. ۲۱۶. ۲۱۵. ۲۱۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۱۳. ۲۱۲. ۲۱۱. ۲۱۰. ۲۰۹. ۲۰۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۰۷. ۲۰۶. ۲۰۵. ۲۰۴. ۲۰۳. ۲۰۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۰۱. ۲۰۰. ۱۹۹. ۱۹۸. ۱۹۷. ۱۹۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۹۵. ۱۹۴. ۱۹۳. ۱۹۲. ۱۹۱. ۱۹۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۸۹. ۱۸۸. ۱۸۷. ۱۸۶. ۱۸۵. ۱۸۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۸۳. ۱۸۲. ۱۸۱. ۱۸۰. ۱۷۹. ۱۷۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۷۷. ۱۷۶. ۱۷۵. ۱۷۴. ۱۷۳. ۱۷۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۷۱. ۱۷۰. ۱۶۹. ۱۶۸. ۱۶۷. ۱۶۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۶۵. ۱۶۴. ۱۶۳. ۱۶۲. ۱۶۱. ۱۶۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۵۹. ۱۵۸. ۱۵۷. ۱۵۶. ۱۵۵. ۱۵۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۵۳. ۱۵۲. ۱۵۱. ۱۵۰. ۱۴۹. ۱۴۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۴۷. ۱۴۶. ۱۴۵. ۱۴۴. ۱۴۳. ۱۴۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۴۱. ۱۴۰. ۱۳۹. ۱۳۸. ۱۳۷. ۱۳۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۳۵. ۱۳۴. ۱۳۳. ۱۳۲. ۱۳۱. ۱۳۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۲۹. ۱۲۸. ۱۲۷. ۱۲۶. ۱۲۵. ۱۲۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۲۳. ۱۲۲. ۱۲۱. ۱۲۰. ۱۱۹. ۱۱۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۱۷. ۱۱۶. ۱۱۵. ۱۱۴. ۱۱۳. ۱۱۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۱۱. ۱۱۰. ۱۰۹. ۱۰۸. ۱۰۷. ۱۰۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۰۵. ۱۰۴. ۱۰۳. ۱۰۲. ۱۰۱. ۱۰۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۹۹. ۹۸. ۹۷. ۹۶. ۹۵. ۹۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۹۳. ۹۲. ۹۱. ۹۰. ۸۹. ۸۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۸۷. ۸۶. ۸۵. ۸۴. ۸۳. ۸۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۸۱. ۸۰. ۷۹. ۷۸. ۷۷. ۷۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۷۵. ۷۴. ۷۳. ۷۲. ۷۱. ۷۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۶۹. ۶۸. ۶۷. ۶۶. ۶۵. ۶۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۶۳. ۶۲. ۶۱. ۶۰. ۵۹. ۵۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۵۷. ۵۶. ۵۵. ۵۴. ۵۳. ۵۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۵۱. ۵۰. ۴۹. ۴۸. ۴۷. ۴۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۴۵. ۴۴. ۴۳. ۴۲. ۴۱. ۴۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۳۹. ۳۸. ۳۷. ۳۶. ۳۵. ۳۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۳۳. ۳۲. ۳۱. ۳۰. ۲۹. ۲۸	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۷. ۲۶. ۲۵. ۲۴. ۲۳. ۲۲	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۲۱. ۲۰. ۱۹. ۱۸. ۱۷. ۱۶	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۱۵. ۱۴. ۱۳. ۱۲. ۱۱. ۱۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۹. ۸. ۷. ۶. ۵. ۴	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)
۳. ۲. ۱. ۰. ۰. ۰	بیربند (بیربند) و رک	۳۵۵	بیربند (بیربند)

فهرست نامها

۳۲۵	یوداسف، یوداسف (یوداسف)	۵۰۰ و ۴۸۵.۲۲۸.۲۰۳.۱۸۴
۳۴۸ و ۳۰۳.۲۰۲.۱۹۹	یوستی	۱۱۵.۱۱۲.۱۱۱.۹۲.۴۸.۱۱.۱۰.۳
۴۵۷	یوسف (رئیس نظامی گنجوی)	۱۴۷.۱۴۶.۱۳۶.۱۳۴.۱۳۳.۱۳۰
۵۲۳ و ۳۷۰.۳۶۸	یوسف (بیامبر)	۱۸۴.۱۸۱.۱۷۹.۱۷۸.۱۷۶.۱۴۸
۳۷۰ و ۳۶۸	یوسف وزلیخا (منظومه)	۲۱۱.۲۰۳.۲۰۲.۲۰۱.۲۰۰.۱۹۹
۷۹	یوشت فریان	۲۵۱.۲۴۷.۲۴۵.۲۱۹.۲۱۶.۲۱۵
۲۴۱	یون (دریای)	۳۰۹.۳۰۵.۲۹۶.۲۹۳.۲۶۷.۲۶۳
۴۱۵.۳۷۹.۳۷۶.۳۳۸.۳۹.۳۶.۳۱۶	یونان	۳۳۰.۳۲۹.۳۲۸.۳۲۴.۳۲۳.۳۱۴
۴۹۶ و ۴۱۶		۳۴۵.۳۴۲.۳۳۸.۳۳۶.۳۳۳.۳۳۱
۱۲۲.۱۰۷.۱۰۳.۴۲.۴۱.۲۸.۴.۳	یونانی	۳۵۸.۳۵۶.۳۵۴.۳۵۳.۳۵۲.۳۴۹
۲۰۶.۱۷۸.۱۶۱.۱۴۹.۱۴۸.۱۲۴		۴۰۱.۳۹۸.۳۹۵.۳۷۷.۳۶۱.۳۵۹
۴۱۵.۳۷۹.۳۷۶.۳۲۵.۳۲۴.۲۳۸		۴۲۳.۴۲۰.۴۱۸.۴۱۲.۴۱۱.۴۰۲
۴۹۶ و ۴۱۶		۴۱۵ و ۴۷۵.۴۴۹.۴۳۲.۴۲۶
۳۲۳.۲۰۳.۱۵۳.۱۵۲.۴۷.۴.۳	یونانیان	۴۸۷
۴۱۶ و ۴۱۵.۳۳۰		۱۰۲ و ۹۸
۲۸۷.۱۸۷.۱۰۱.۱۰۰.۹۸.۹۳.۸۴.۸۳	یهود	۲۸۹
۳۶۶ و ۲۹۲.۲۸۸		۸۸
۳۷۱ و ۳۶۶.۲۸۵.۱۷۶.۱۰۰	یهودی	۴۲۹ و ۴۱۸.۴۱۷.۴۱۳.۸۱
۱۲۸.۱۱۹.۱۰۲.۱۰۱.۱۰۰.۴۸	یهودین	۳۱۴
۵۱۲ و ۲۸۶.۲۸۴		به (جه) ۱۹۷. و رك : جسم و جمشید و به
۱۶۵ و ۱۰۱	یوه	و به
۱۲۹.۴۱	یوهه	۲۸۵ و ۸۷.۵۴
	یوهه	یوه ۴۱ و رك : به وجه و جمشید و یوهه
(بایان)		۳۴۸ و ۳۴۱

فهرست مطالب

ح نشانه حاشیه صفحه است

صفحه	عنوان	شماره
۱	اول	۱۶
۲	دوم	۲۲
۳	سوم	۳۶
۴	چهارم	۴۳
۵	پنجم	۵۳، ۵۷
۶	ششم	۶۳
۷	هفتم	۶۹
۸	هشتم	۷۳
۹	نهم	۷۶
۱۰	دهم	۸۰
۱۱	یازدهم	۸۲
۱۲	بازدهم	۸۴
۱۳	پانزدهم	۸۶
۱۴	شانزدهم	۸۸
۱۵	هفدهم	۹۰
۱۶	هجدهم	۹۲
۱۷	نوزدهم	۹۴
۱۸	بیستم	۹۶
۱۹	یکم	۹۸
۲۰	دوم	۱۰۰
۲۱	سوم	۱۰۲
۲۲	چهارم	۱۰۴
۲۳	پنجم	۱۰۶
۲۴	ششم	۱۰۸
۲۵	هفتم	۱۱۰
۲۶	هشتم	۱۱۲
۲۷	نهم	۱۱۴
۲۸	دهم	۱۱۶
۲۹	یازدهم	۱۱۸
۳۰	بازدهم	۱۲۰
۳۱	پانزدهم	۱۲۲
۳۲	شانزدهم	۱۲۴
۳۳	هفدهم	۱۲۶
۳۴	هجدهم	۱۲۸
۳۵	نوزدهم	۱۳۰
۳۶	بیستم	۱۳۲
۳۷	یکم	۱۳۴
۳۸	دوم	۱۳۶
۳۹	سوم	۱۳۸
۴۰	چهارم	۱۴۰
۴۱	پنجم	۱۴۲
۴۲	ششم	۱۴۴
۴۳	هفتم	۱۴۶
۴۴	هشتم	۱۴۸
۴۵	نهم	۱۵۰
۴۶	دهم	۱۵۲
۴۷	یازدهم	۱۵۴
۴۸	بازدهم	۱۵۶
۴۹	پانزدهم	۱۵۸
۵۰	شانزدهم	۱۶۰
۵۱	هفدهم	۱۶۲
۵۲	هجدهم	۱۶۴
۵۳	نوزدهم	۱۶۶
۵۴	بیستم	۱۶۸
۵۵	یکم	۱۷۰
۵۶	دوم	۱۷۲
۵۷	سوم	۱۷۴
۵۸	چهارم	۱۷۶
۵۹	پنجم	۱۷۸
۶۰	ششم	۱۸۰
۶۱	هفتم	۱۸۲
۶۲	هشتم	۱۸۴
۶۳	نهم	۱۸۶
۶۴	دهم	۱۸۸
۶۵	یازدهم	۱۹۰
۶۶	بازدهم	۱۹۲
۶۷	پانزدهم	۱۹۴
۶۸	شانزدهم	۱۹۶
۶۹	هفدهم	۱۹۸
۷۰	هجدهم	۲۰۰
۷۱	نوزدهم	۲۰۲
۷۲	بیستم	۲۰۴
۷۳	یکم	۲۰۶
۷۴	دوم	۲۰۸
۷۵	سوم	۲۱۰
۷۶	چهارم	۲۱۲
۷۷	پنجم	۲۱۴
۷۸	ششم	۲۱۶
۷۹	هفتم	۲۱۸
۸۰	هشتم	۲۲۰
۸۱	نهم	۲۲۲
۸۲	دهم	۲۲۴
۸۳	یازدهم	۲۲۶
۸۴	بازدهم	۲۲۸
۸۵	پانزدهم	۲۳۰
۸۶	شانزدهم	۲۳۲
۸۷	هفدهم	۲۳۴
۸۸	هجدهم	۲۳۶
۸۹	نوزدهم	۲۳۸
۹۰	بیستم	۲۴۰
۹۱	یکم	۲۴۲
۹۲	دوم	۲۴۴
۹۳	سوم	۲۴۶
۹۴	چهارم	۲۴۸
۹۵	پنجم	۲۵۰
۹۶	ششم	۲۵۲
۹۷	هفتم	۲۵۴
۹۸	هشتم	۲۵۶
۹۹	نهم	۲۵۸
۱۰۰	دهم	۲۶۰

غلطنامه

صحيح	غلط	ستار	صفحه
بهرام بزود	بهرام بزود	۱۴	۶۲
برخی از معاصران نیز	آقای هرتسفلد نیز	۱۳	۶۵
(۷)	(۸)	ح ۶	۶۹
اثر یاتی تیش	اثر یاتی تیش	۲	۷۱
vam	Vam	۴	>
Maidhyôï	Maidhyâi	۲۰	۷۳
نویسد	نویسند	۲۰	۸۸
آذربان مار سپندان	مار اسپند	۲۱	۱۰۲
(زائد است)	(۵)	۱۳	۱۱۲
اشتراک	شبهت	۱۲	۱۱۴
شده است	شده است	۲۰	برابر ۱۲۶
عبارات	عبارات	۱۷	۱۳۰
(زائد است)	هزار	۲۰	۱۳۷
Christensen, Etudes sur	Christensen, n. l. en l. sur	ح ۱	۱۴۷
(۸) و اسپوسیت (۸) و اسپوسیت (۸)	مپوسیت (۹) و اسپوسیت (۹)	۱۳	۱۵۸
(۹)	(۱۰)	۱۶	.
(۹)	(۱۰)	ح ۷	>
حور و	حور او	۹	۱۶۰
کلاه .	کلاه .	۱۱	>
der	dern	ح ۲	۱۶۲
(۳) Kapadia, The	Kapadia, (۳) The	ح ۴	۱۶۸
Die Religion	Di-Religion	ح ۵	>
Mouvement	Movement	ح ۷	۱۷۰
und das	und das	ح ۱	۱۷۶
ناز	ناز	ح ۱۶	۱۷۷
بفرورهای	بفرودی	۵	۱۷۸
Otto	otto	۳	.
تقدیس	تقدیس	۱۱	۱۸۱
کته	کته	۱۸	۱۸۷
(۷)	(۸)	ح ۳	۱۹۰
عجیب	عجبت	۷	۱۹۱

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

صفحه	سطر	عناصیر	مصادیق
۱۹۲	۱۳	بزرگ گردید	بزرگ گردید
>	ح ۱	(۱) وک : زاره هر تسلیه	(۲) وک : زاره هر تسلیه
۱۹۷	۱۲	<	(زانه است)
۲۰۲	۱۲	را	(زانه است)
۲۰۳	۱۱	بشاید	بشاید
>	۱۲	ناقره انتمایان	ناقره انتمایان
۲۰۸	۸	گودرز	گودرز
۲۱۵	ح ۵	Gum. fr. s. No. 11	Gum. fr. s. No. 11
۲۱۹	۶	(۲)	(۲)
>	ح ۶	وای	وای
۲۲۴	۲۰	الوسای	الوسای
۲۳۸	۱۷	بشاید در تاریخ	بشاید در تاریخ
۲۴۱	۲	دیوان اردشیر	دیوان اردشیر
۲۵۱	۲	عربستان	عربستان
۲۵۶	۱۲	باز جهان	باز جهان
۲۵۹	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۲۸۱	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۲۸۵	۱۲	باز جهان	باز جهان
۲۸۸	ح ۵	باز جهان	باز جهان
>	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۳۰۱	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۳۱۱	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۳۱۲	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۳۱۴	ح ۵	باز جهان	باز جهان
>	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۳۱۷	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۳۰۰	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۳۲۰	ح ۵	باز جهان	باز جهان
۳۲۱	ح ۵	باز جهان	باز جهان

غلطنامہ

صحیح	غلط	سطر	صفحہ
nmâna	demâna	ح ۸	۳۲۱
Aredvi · Sûra	Aredvi .î Sûra	۱۶	۳۲۹
۹۳ و ویسپرد	۹۳ ویسپرد	۶	۳۳۱
اوستائی	اوستائی	ح ۱	»
نیوزار	نیوزاد	۱۰	۳۳۲
(زائد است)	کہ	۱۴	۳۳۵
کتب دینی	کتب دین	۲۱	۳۳۶
Uppsala	Upsala	ح ۱	۳۳۷
1868	1688	ح ۲	.
(۳)	(۴)	ح ۳	»
بکشت»	بکشت	۱۳	۳۴۶
برقلب	برقلب	ح ۲	۳۵۰
ریختہ	ریختہ	۱۹	۳۵۲
barəzaidhi	barezaidhi	۱۲	۳۵۶
برزئیدی	برزئیدی	۱۳	»
اورواسنا	ازواسنا	۱۲	۳۵۷
آزری	آزری	۲	۳۶۰
II	II	ح ۱	۳۶۱
(زائد است)	۷- سبجغ ، سیرنگ	۷	۳۶۶
(زائد است)	(۲)	۷	۳۶۷
(۲)	(۳)	۸	.
(۳)	(۴)	ح ۱	»
(زائد است)	(۳)	ح ۲	»
(۳)	(۴)	ح ۱	»
سرالاسرار	اسرارالاسرار	ح ۱	۳۷۶
مغرب	مغرب	ح ۱	۳۷۹
Asa	Asana	ح ۱	۳۸۱
سغندی	سغندی	ح ۱	۳۸۹
خانما نشان	خاناناشان	ح ۱	۳۹۱
ساحر و ساحری	سحر و ساحری	۱۳	۳۹۲
چنگ میازید	چنگ میارید	۳	۳۹۳
زندواست	زندراست	۲۱	۳۹۵

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۷	۳	میرمیر	میرمیر
۳۹۸	۲۰	واند	واند
۴۰۴	۷	Aithaurun	Aithaurun
۴۰۶	۹	اصلاح	اصلاح
>	۱۵	کاتوزیان	کاتوزیان
۴۰۷	آخر	آس و داس	آس و داس
۴۲۱	۱	س	س
۴۲۴	۷	سومر	سومر
/	۱۴	سومر	سومر
۴۲۲	۳۱	س	س
۴۲۳	۲	س	س
۴۳۵	۲۷	س	س
۴۵۴	۱۳	س	س
۴۵۷	۲۲	س	س
۴۶۲	۲۴	س	س
۴۶۴	۲۱	س	س
>	۲۷	س	س
۴۷۰	۵	س	س
۴۷۲	۳۱	س	س
۴۷۶	۳۳	س	س
۴۸۳	۳۵	س	س
۴۸۷	۳۷	س	س
۴۸۹	۳۸	س	س
/	۱۱	س	س
/	۱۳	س	س
/	۱۷	س	س
/	۲۱	س	س
/	۲۳	س	س
۴۹۱	۳۲	س	س

غلطنامہ

صیح	غلط	ستار	صفحہ
بتا بید	بتا بید	۲	۴۹۶
ہنوز	شور	۲۲	»
peripateticiens	peripateticiens	۲۴	»
jamyâma	Jamyâma	۵	۵۰۳
و و ندر باد	دو ندر باد	۲۲	»
Garô . amâna	Carodemana	۲۴	۵۰۴
جاودان .	جاودان	۱۳	۵۱۶
گنڈرائند	گنڈرائند	۲۳	»
لشرب العالمین	نزال العالمین	آخر	۵۱۹
گیرد	گرد	۲	»
حکایتی	حکایتی ذ	۱۱	۵۲۲
ذکر کند	ذکر کند	۲۲	»
» تا بچیند	تا بچیند	۸	۵۲۳
نجاتم	بفخاتم	آخر	۵۲۸
(۲)	(۶)	۱۱	۵۳۵
اتشہ	اتشہ	۱۳ دوم	۵۴۴
اتہ اورون	اتہ اورون	۳	۵۴۵
مینیوہ	مینیوہ	۱۱	۵۴۸
izishn	isishn	۹	۵۵۲
izishngâh	isishngâh	۱۴ دوم	۵۵۴
آذر گشنسب و	آذر گشنسب	۱۶ دوم	۵۶۱
اسطختر و	اسطختر	۲۰ دوم	۵۶۶
اورانوس	اورانوس	۱ دوم	۵۶۹
جاماسب (کیخسرو	جاماسب اسا ... ۴۸۴	» ۱۱/۱۰	۵۸۰
جاماسبی) ۴۷۶ و ۴۸۴			
جاماسب اسانا (جاماسبی			
منوچہرہ) ۳۶۱			

انتشارات دانشگاه تهران

تألیف دکتر دبیح الله سنا	جمعه حلالی در ایران
• دکتر عزت الله جوری	وزارت (۱)
ترجمه دکتر پرواز سپهری	آرژانده فلاسفه در باره عدالت
تألیف دکتر نعمت الله کربانی	تالیف شناسی هنری
• دکتر برکتی	موسیقی باستانی
بصیرت مدرس ریاضی	اماس الاقباس حواجه نصیر طوسی
• سعید نفسی	تاریخ بیهوشی (۲)
تألیف دکتر محمود سیاسی	بیماریهای دندان
• دکتر سرحدگ شمس	بهداشت و باروری خوراکیها
• دکتر محمد مهین	مردم‌پسند و تأثیر آن در ادبیات پارسی

زبانهای دیگر

A Strain Theory of Matter	Dr. M. Hossaini
Les Espaces Normaux	Dr. M. Hachemoudi

१२३३ DATE DUE १९१५०९

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.
